تفسیر جلاء الأذهان

از اوّل کلام الله تا آخر انعام

مشهور بتفسیر کازر

کوی ذکر بسیار توی در جنب ذکر ذاکران اندک بود ابو سعید خدری گفت چون آیه
کرد او ذکر الله ذکرا کثیرا رسول صلعم چندان ذکر گفت که کافران گفتند محمد دیوانه شده
حق تعالی سه چیز را به سه چیز وعده داد ذکر را بذکر که فاذکرونی اذکرکم و وفا
بوفا که اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و نصرت را بنصرت که فان تنصروا الله ینصرکم
و ذکر خدای بنده را بود چیز بود یکی آنکه ذکر وی گوید و مدح وی گوید در کتابهای خود
بر زبان پیغمبران و بر آسمان بر زبان فرشتگان و دوم با یجاب ثواب و کرامت
در رضا و آنات اعتراف باشد بنعم منعم یا چیزی از تعظیم و اعتراف بنعمت
خداوند بدل باشد و اعتراف بزبان برای نعمت مخلوق باشد تا بداند که آن
و در نعمت خدای از دهان بوی اقتدا کنند و اعتراف بجوارح انواع عبادات
و این غایة شکر بر نعمت و شکر هیچ منعم نبود الا بر نعمت خدای تعالی قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
ای آنکسانی که ایمان آورده اند چون رنجی بشما رسد و از آن خایف و ترسان شوید
و در کشیدن بار تکلیف و تکالیف شرعی استعانت بصبر و نماز جوید اگر بلایی بشما رسید
صبر کنید و بر اداء تکلیف صبر کنید و چون از کافران بشما رنجی رسد صبر کنید که خدای
تعالی با صابران است تا شما را بر دشمنان از دیوان و پریان و آدمیان ظفر کرده اند مفسران
گفتند مراد بصبر روزه است خدای تعالی چند جا روزه را صبر خواند سلام علیکم بما
صبرتم ای بما صمتم وجزاهم بما صبروا یعنی بما صاموا و صبر بر سه گونه است صبر بر طاعت
و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت ولا تقولوا لمن یقتل الآیة و مگویید کسانی را که در جنگ
در شهید شده اند که ایشان مرده گانند بلکه ایشان زنده گانند لیکن شما حال ایشان
… عبدالله عباس گفت چون اول کشتگان بدر را اند که چون … ایشان …
… فلان و مات فلان حق تعالی این آیة فرستاد و نهی کرد ایشان را
… ایشان چهارده تن بودند شش از مهاجر و هشت از انصار عبدالله
… ایشان زنده اند با رواح و اجساد خویش با مداد و شبانگاه روزی
… و ایشان خرم و شادانند و آنچه خدای تعالی بایشان میدهد چنانکه … کافران
انواع عذاب و … النار یعرضون علیها غدوا و عشیا …
… ذکر نام نیک ایشان است که در دنیا باقی … باشد که زنده اند …

کفته اند ایشان زنده اند یعنی ارواح و قالب از آنجه جزدن و آتش میبرد بی قالب
و خدای تعالی ایشان را بدین صفت کرده در خبرست که پیغمبر علیه السلام کفت خدای تعالی
شهید را شش خصلت بدهد یکی اولین قطره خون او که بر زمین افتد جمله کناهان
او عفو کنند و جای او در بهشت باو نمایند و یکی از حور العین را جفت او کنند
و او از فزع اکبر ایمن کردانند و از عذاب کور نیز ایمن باشد و حلهٔ ایمان پوشانند
و شفاعت او در حق هفتاد کس قبول کنند قوله تعالی ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع و
نقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا
انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون
میکوید که ما مر اینه شما را بیازمائیم و امتحان کنیم تا معلوم کردد دیکران را که شما در بلیت
صبر میکنید یا نه کلام خدای اکر ندانستید یا نه که بیازمائیم بچیزی اندک از ترس و بیم
و قومی که دشمنان شما اند و بکرسنکی و قحط و بنقصان تن و مال و نقصان میوه ها
عبد الله عباس کفت دنیا سرای بلاست و در و مکلفان مبتلا بند و معنی ابتلا
نشد و تکلیف تا عند آن مستحق ثواب عظیم شوند بخوف از دشمن و بعضی کفته اند
دکر ب یا دشمنان دین بر سبیل جهاد و بکرسنکی یعنی قحط و تنکی اقوات و ازواد
و نقصان مال یعنی نقصان تجارت و هلاک چهارپایان و نقصان حرکت نفس
بمرگ یا بیماری و چهار دیت ای کفت بشیء من الخوف یعنی ترس از خدای تعالی
و کرسنکی در روزهٔ ماه رمضان و بنقصان مال یعنی زکوة و صدقات و نقصان نفس
از مرگ و بیماری و نقصان میوه ها یعنی مرگ فرزندان و فرزندزادکان و فرزند ...
ابو موسی اشعری از رسول علیه السلام روایت کرد که چون بندهٔ مومن را فرزند بمیرد
فرشتکان را کوید بندهٔ مرا فرزندی از وی بستدید و میوهٔ دل از وی جدا کردید کویند
بندهٔ من در آن حالت چه کفت کویند بار خدایا تو را حمد و ثنا کفت و در آن حالت
بجهت بندهٔ من خانه در بهشت بنا کنید و آن را بیت الحمد نام نهید پس خبر داد
بشارت دهد کسانی را که در مصیبت صبر کنند و جزع نکنند ایشان ثواب
و آن کروهی اند که چون مصیبتی بایشان رسد استرجاع کنند بخدای کریزند و کویند ما خدای را ایم
یعنی ملک و ملک وی و فردا رجوع ما در آخرت باوست انا لله اقرار است خدای را بملکیت
و انا الیه راجعون اقرار است ما را بر نفس خویش عکرمه کفت شبی رسول الله صلعم را چراغی بمرد کفت انا لله

وانا الیه راجعون کفتند یا رسول الله این نیز مصیبت است کفت هر چه در او رنج
مصیبت باشد سعید جبیر کفت هیچ امت را در مصیبت آن ندادند که این امت را
یعنی کلمهٔ استرجاع نه بینی که یعقوب را چون مصیبتی رسید کفتی یا اسفا علی یوسف
وابیضت عیناه و اکر او را این کلمه دادندی فزع چنین کردی رسول علیه السلام کفت من
استرجع عند المصیبة جبر الله مصیبته واحسن عقباه وجعل له خلفا صالحا یرضاه
هر که نزد مصیبت استرجاع کند خدای تعالی جبر مصیبت او کند و عاقبت او نیکو
کرداند و او را خلفی صالح پسندیده بدهد چهار خصلتست که هر که دارد هیچ دری از بهشت
بر وی بسته نشود در همه حال کلمهٔ لا اله الا الله کفتن و بر کناه استغفار کردن و در نعمتها کلمهٔ الحمد لله
بر زبان راندن و در وقت مصیبت کلمهٔ انا لله وانا الیه راجعون خواندن ام سلمه
کوید که رسول فرمود که هر کس را که مصیبتی رسد و کوید انا لله وانا الیه راجعون اللهم
اجرنی فی مصیبتی واخلفنی خیرا منها خدای تعالی وی را عوض بهتر از آن بدهد ام سلمه کفت
چون شوهرم را وفات رسید من کفتم در میان مسلمانان بهتر از ام سلمه که باشد تا رسول
صلعم حاطب بن ابی بلتعه را بفرستاد و مرا خواستکاری کرد کفتم دختری دارم و زنی غیورم کفت
دختر تو را خدای کفایت کند اما غیوری تو من دعا کنم تا برود انس مالک کفت روزی
رسول صلعم زنی را دید که بر کور کسی خود میکریست وی را کفت اتقی الله واصبری زن کفت
مصیبت من ترا در دی نکند رسول صلعم بکذشت آن زن را کفتند که این شخص که بود
رسول خدای بود آن زن بر اثر آنحضرت بدوید و تضرع کرد و کفت یا رسول الله ترا نشناختم
و جواب بی ادبانه کفتم حالا صبر کنم و زبان بر دارم رسول کفت الصبر عند الصدمة الاولی
صبر نزد یک زخم اول باید کرد که هر چند مصیبت بیشتر باشد و صعبتر مزد صبر کردن بیشتر باشد
ذو النون مصری کفت بکورستانی کذشتم زنی را دیدم با جمال کوری چند فرا پیش کرفته
میکریست و این بیتها میخواند صبرت فکان الصبر خیر مغبة وهل جزع یجدی علیک فاجزع
صبرت علی ما لو تحمل بعضه جبال حنین اصبحت تتصدع ملکت دموع العین ثم رددتها
الی ناظری فالعین فی القلب تدمع او را کفتم ترا چه مصیبت افتاده کفت دو پسر داشتم که راحت
دل و آسایش جان من بودند پدر ایشان روزی کوسفندی بکشت و برفت و من
مشغول بودم پسر مهین کهین را کفت بیا تا من ترا بنمایم که پدرم کوسفند را چکونه کشت
او را بکرفت و وی را دست و پا ببست و بخوابانید و کارد بر کرفت و بر کلوی وی مالید و وی را بکشت

٩١

چون خبر یافتم بانگ بروی نزدم از من بگریخت و بکوه رفت پدرش درآمد گفتم حال
چنین افتاد پدر بطلب پسر رفت و بسیاری بگردید عاقبتش بازیافت شیر
ویرا دریده بود پدر ساعتی بر سر وی بود آنکه ویرا برگرفت و باز آورد در راه
تشنگی بسیار بر وی کار کرده بود بیفتاد چون ساعتی برآمد وی نیز متوفی شد
همان روز پسری دیگر داشتم طفل من دیگی طعام پخته بودم بکوشتم و بکار ایشان
مشغول شدم آن پسرک خرد بنزد دیگ رفت و دیگ را بیفکند و بر
و او نیز سوخته شد عرض کر یک بیک همه جمله فوت شدند اکنون من تنها گردیده
ام چنین که تو می بینی گفتم چگونه صبر میکنی برین مصیبتها و جزع نمیکنی گفت اندیشه
کردم صبر و جزع دو مرد بودندی و با یکدیگر در آویختندی آخر الامر صبر غالب آمدی
انس مالک گفت مردی بود از جملهٔ صحابه که همیشه پیش رسول آمدی ویرا پسری بود
متوفی شد روزی چند بمسجد نمی آمد رسول صلعم فرمود که ویرا چه افتاده که بمسجد نمی آید
گفتند یا رسول الله ویرا پسری بود متوفی شد گفت ویرا بخوانید چون بیامد فرمود
او را گفت ای فلان بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در راضی نیستی
که هر در بهشت که درآیی ویرا بینی ایستاده گوید که ای پدر من بی تو در بهشت
نخواهم رفتن آن مرد خوشدل شد صحابه گفتند یا رسول الله این هم ویرا است
خاص گفت نه که جملهٔ مسلمانان را چون صبر کنند انس روایت میکند که صحابی
مردی بود کنیت وی ابو طلحه پسری داشت نجیب و زنی صالحه آن پسر بیمار شد
و ضعیف گشت شبی از شبها ابو طلحه بمسجد رفت بنماز آن پسر فرمان یافت
مادر برخاست و پسر را در خانه برد و بنهاد و برخاست و طعام راست کرد چون شوهر
باز آمد و گفت بیمار چگونه است گفت امشب ساکن تر از هیچ شبی نبوده است
آنکه طعام پیش آوردتا بخوردند و جامهٔ خواب بیاوردند و بخفتند مرد صحبت ساخت
و از غسل بپرداخت چون آخر شب بود خاست که بیرون شود زن گفت یا ابا طلحه
فلان کس عاریتی از کسی گرفته و مدتی بداشته و از آن تمتع گرفته اکنون خداوندش
از وی باز میخواهد خشمش می آید و اظهار کراهت میکند ابو طلحه گفت بیخرد مردی و
نا انصاف کسی است زن گفت بدانکه این عاریتی است که خدای بما داده بود پسرت
آن را از ما باز ستد حق آنست که رضا و تسلیم را کار بندیم مرد گفت راست میگوی

انا لله

انا لله و انا الیه راجعون والحمد لله چون از کار وی بپرداخت پیش رسول صلعم رفت
گفت بارک الله فی لیلتکما خدای شب بر شما مبارک گرداند پس خدای تعالی ویرا
پسری دیگر داد و عقبش از و بماند عمر خطاب گفت در بعضی راهها اعرابی دیدم
گفتم از کجا می آیی گفت از نزدیک و دیعه گزاردن کوه است گفتم آن چیست
گفت پسرکی داشتم و روزگار بر وی او میگذرانیدم از منش باز بردند در این
کوه دفنش کردم دو سال است که هر روز یکبار بیایم و زیارتش کنم گفت ویرا
گفتم در حق وی هیچ مرثیه گفته گفت بلی گفته ام ع یا عاصما ما مت فی سنه • عاجلة
موته من حضره • یا قرة العین کیف لی ان انه • فی طول لیلی بغم و فی سحره • شربت
کاسا ابوک شاربها • لابد منها له علی کبره • قوله تعالی اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
و اولئک هم المهتدون ایشانند این جماعت که بر ایشان است از خدای تعالی صلوات
و رحمت و ایشانند که راه یافتگانند برحمت و ثواب بحق و صواب ابن عباس
گفت اینجا مراد بصلوة مغفرت و آمرزش است ابن کیسان گفت ثناست
دیگران گفتند تکرار برای اختلاف لفظ است یکی از جملهٔ صحابه هر وقت که این آیه
خواندی گفتی نعم العدلان و نعم العلاوه و از امام جعفر صادق رض روایت کرده اند
که سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که و اذ ابتلی
ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن رسول صلعم گفت نعم الخلیل ابرهیم ابتلی فصبر و اعطی فشکر
و لولا انی اخاف علی عترتی لسالت بهم الامامة و ما لهم و الدنیا خلقوا للآخرة و خلقت
الدنیا لهم نیک خلیلی بود ابرهیم خدایرا ابتلاش کردند صبر کرد و بدادندش شکر کرد و اگرنه
آن بودی که بر عترت خود میترسم برای ایشان امامت خواستمی لکن ایشان را
با دنیا چکار ایشان را برای آخرت آفریده اند و دنیا را برای ایشان جبرئیل آمد و این
آیه آورد که و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و امیر المؤمنین را بخبر حم بخواندند این آیه
برو خواند و گفت هذه کلماتک و کلمات ابرهیم هی الشمس و القمر این کلمات تراست
و کلمات ابرهیم آفتاب است و ماه و لقد سبقت اجابة الله مسئلتی و پیش از آنکه من
برای تو امامت خواهم خدای تعالی اجابت کرد و بدادنا خواسته الحمد لله علی ولایة
علی ابن ابی طالب و لعنة الله علی ذریته و امامته و مراد بکلمات ابرهیم اینست که فلما جن
علیه اللیل رای کوکبا الخ و ابتلای تو بکلمات اینست که و لنبلونکم بشیء من الخوف چیزی از خوف

یعنی حرب و قتال و جهاد و آن امتحان و تکلیف او را بود و این معنی هیچ کس را نبود از جمله صحابه
بلکه از جمله خلایق تا هر کجا سری از کافران که بر آمد تیغ او عمر تیش بسر آمدی والجوع
و گرسنگی و مراد روزه است تا مغلط سال الامات الله روزه داشتی
اگر افطار بکف پشت جو کردی با الم چند طعام و گفتی حسبی من الطعام ما یقیم
ظهری ولا یمنعنی من عبادة ربی مرا از طعام آن قدر بس که پشت مرا راست
دارد و از عبادت منع نکند بیانش و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
وانما نطعمکم لوجه الله و نقص من الاموال یعنی بذل و عطا و بخشش خواست
بیانش الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم و بعضی علما گفته اند
مراد منع ایشانست از فدک که فاطمه زهرا ع گفت بلی کانت لنا فدک من جمیع ما اظلته السماء
فشحت بها نفوس قوم و سخت بها نفوس قوم آخرین و بعضی گفته اند که غنیمة لا شتغال
بالقتال ع بغنیمت از تمامی ایشان نماند چه ربودن جانها و نفوس ابطال همت او بود نه
نه اتیان اموال او سرهای سران ربودی نه کالای گران ان الاسود اسود الغاب همتها
یوم الکریهة فی المسلوب لا السلب چون عمرو بن عبدود را از پای در آورد
خواست تا سرش بردارد گفت ای پسر عم مرا با تو یک حاجتست گفت آن چیست
گفت آنکه کشف عورت من نکنی و سلاح و جامه من بیرون نکنی گفت ذاک اهون
علی این کمترین چیزیست برو تا در مفاخرت میگوید قصدت چیست ترکته متجدلا
کالجذع بین ذاک و ردای و عففت من اثوابه و لو اننی کنت المقطر بزنی اثوابی
عمر خطاب گفت ای علی چرا درعش بنگذاشتی که در عرب کسی را چنان درعی نبود
گفت شرم داشتم که کشف عورت پسر عم خود کنم و این بجای آن گفت که عمرو عبدود
قریشی بود و نقصان الانفس گفته اند آن بود که وی را خبر دادند بقتل او تا بر منبر و غیر منبر
گفتی ما یحبسها اشقیها ان یخضبها من فوقها بدم و بدست اشارت میکرد بمحاسن
و سر که چه منع میکند بدبخترین امت را از آنکه این محاسن سفید مرا بخون سر من
خضاب کند و نقصان میوه ها میوه دل و پست که فرزندان وی بودند رسول ص
وی را خبر داده بود که امام حسن را بزهر شهید کنند و امام حسین را ع در کربلا
شهید سازند یکی از امیر المومنین علی ع پرسید که ما بالنا الثمرة احب الینا من الشجرة
چگونه است که میوه را از درخت دوستر میداریم یعنی فرزند زاده را از فرزند گفت از آنکه

اگر

اگر فرزندان دشمنانند ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم و فرزندان ایشان دشمنان
ایشان باشند پس ایشان دشمنانند و هر کس دشمن دشمن را دارد و دوست
و دوست دوست را دوست وبشر الصابرین از امام جعفر ع روایتست
که این آیه هم در حق وی آمد چون خبر شهادت جعفر طیار آوردند از غزوه موته
انا لله وانا الیه راجعون امام جعفر ع گفت کسی پیش از وی این سخن گفته بود وی کلمه
بر زبان نرانده خدای تعالی گفت من این را سنتی کردم تا در هر مصیبتی هر مصیبت
زده که اقتدا بوی آرد ازمن صلوات و رحمت باشد برو و آیه را دلیلست
بر آنکه صلوات الله بر اهل بیت رواست عجب اگر آیت عام باشد که هر
کسی که بر مصیبت صبر کند مستحق صلوات باشد بر اهل بیت پیغمبر صلوات چون
نباشد و چون آیه خاص بود مستحق صلوات جز ایشان کسی نبود در زمان
بنی امیه بنی عباس بدایشان صلوات داده اند و کسی انکار نکرده حسن تالی
در حق امام زین العابدین گفته و گفته اند در حق امام رضا ع مطهرون نقیات ثیابهم
تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا من لم یکن علویا حین تنسبه فما له فی قدیم الدهر مفتخر
اگر درخت عداوت ایشان نشاندی انکار صلوات بکن و اولئک هم المهتدون
وایشانند راه یافتگان بیانش انا هدیناه السبیل انما انت منذر و لکل قوم هاد
فالمنذر رسول الله و الهادی امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع اللهم العن علی من انکر ولایة امیر المومنین
واما قوله تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما
عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که در جاهلیت دو بت بود یکی را نام اساف
و یکی را نائله اساف بصورت مردی بود و نائله بصورت زنی اساف بر صفا نهاده
بود و نائله بر مروه و اهل کتاب گفتند ایشان مردی و زنی بودند در خانه کعبه زنا
کردند خدای تعالی ایشان را سنگی گردانید یکی را بر صفا نهاد و یکی را بر مروه تا خلقان
می بینند و از آن عبرت میگیرند چون روزگاری برین بر آمد مشرکان پنداشتند که
ایشان را برای عبادت نصب کردند ایشان را پرستیدندی و هر وقت سعی کردندی
دست در ایشان مالیدندی و بایشان تبرک کردندی چون اسلام آمد و خانه
کعبه از بتان پاک کردند ایشان را نیز بشکستند آنگه چون مسلمانان سعی کردند و کاره
بودند برای آنکه پنداشتند که آن سنت جاهلیت است و نهاد اهل شرک خدای تعالی

این آیة فرستاد و گفت صفا و مروه از اعلام مناسک حجست و جای عبادة
خداست و هر که حج کند یا خانه خدای از زیارت کند یعنی چون طواف حج کرده یا
یا طواف عمره میان صفا و مروه و بر او طواف باید کرد و سعی کرد میان صفا و مروه
و اگر بند ارد که بر وی بزه است از آنکه این فعل جاهلیت است بر وی هیچ بزه
نیست که طواف کند و هر کس برغبت خویش خیری کند یعنی از سعی فارغ
شده باشد و تبرعا سعی کند خدای شکر آن فعل خیر او کند یا شکر او را جزا دهد
مقدار جزا را میداند از آنکه علیم است هیچکس در حق او نقصان نیارد و سعی میان
صفا و مروه فرض است و آن از ارکان حج است از رسول روایت کرده اند
که گفت یا ایها الناس کتب علیکم السعی فاسعوا سعی بر شما نوشته اند سعی کنید
جابر بن عبد الله روایة کرده که چون رسول صلعم حج کرد و بصفا و مروه رسید
گردد گفت ان الصفا والمروة من شعایر الله فابدوا بما بدا الله اکبر بر صفا شد
و در خانه بنگریست از عبد الله عباس روایتست که او جمعی را دید که سعی میکردند
پس قال هذا ما ورثتکم امکم ام اسمعیل گفت این آیة آنست که مادر اسمعیل
چون تشنه شدی بر کوه صفا دویدی و در وادی بنگریستی تا کسی را بیند از اینجا فرو
آمدی و بدویدی و بر مروه شدی و بنگریستی تا کسی را بیند کسی ندید هفت بار سعی
کرد خدای تعالی در مناسک حج واجب کرد موافقت او را و گفته اند که معنی شکر
آنست که یقبل الیسیر و یعطی الکثیر اندک پذیرد و بسیار دهد قوله تعالی ان الذین
یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم
الله و یلعنهم اللاعنون الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم
عبد الله عباس گفت این آیة در حق رؤسای یهود آمد چون کعب اشرف و کعب
و عبد الله صوریا که ایشان نام و نعت پیغمبر صلعم و احکام توریة باز پوشیدند بطمع طعام
دنیا و سعد معاذ و سعد جبل احبار را گفتند که شما هیچ ذکر محمد در توریة یافته اید
گفتند نه خدای تعالی این آیة فرستاد در حق ایشان و در حق آنکسانی که در حق
ما را باز می پوشند عام گفته اند آن کسانی که باز می پوشند از احبار یهود آنچه ما نیز هم
در توریة از آیاتی که دلالت میکند بر صحت نبوت محمد فرمودیم ایشان را با بیان آن روی
بوی و اظهار کردن آن از بیان آن را مبین کردیم از برای مردمان چنانچه هیچ اشکال بحق

در وی نمانده است ایشانند که خدای تعالی ایشان را لعنت میکند و لعنت میکنند
لعنت کنندگان از فرشتگان و آدمیان الا کسانی که از این توبه کنند و آنچه تغییر و تبدیل
کرده باشند باصلاح آورند من که آفریدگار ایشانم توبه ایشان قبول کنم و ایشان را
بیامرزم که من توبه پذیرنده و مهربانم عبد الله مسعود گفت رسول صلعم فرمود که من
سئل عن علم فکتمه الجم بلجام من النار هر کس که او علمی داند و او را از آن پرسند و باز
پوشد و نگوید روز قیامت او را بیاورند و لگامی از آتش دوزخ بر دهانش کنند
عبد الله عباس گفت از رسول روایت کرد که رسول صلعم گفت علمای این امت
دو مردند یکی آنکه خدای تعالی او را علمی داده باشد و او بمردمان بذل کند
و بر آن طمع نکند و بر آن چیزی نستاند و بهای اندک نفروشد او آن باشد
که برای او هوام و دواب استغفار کنند و چون با پیش خدای تعالی رسد
شریف بود دوم مردی باشد که خدای تعالی او را علمی داده و او بدان علم بخل کند
بر بندگان خدای تعالی و بدان طمع کند و آن را بهای اندک فروشد فردا قیامت
او را بیاورند لگامی از آتش دوزخ بر سر او کرده بر مجمع قیامت بلازانند و فرشته
ندا میکنند که فلان بن فلان که بعلم بخل کرده و بهای اندک فروخته او را عذاب
کنند تا خدای تعالی از حساب خلقان بپردازد و جنانت کتابهای و حیست پیغمبرا
والهدی جمله دکر شرعی است بعقلی و نقلی را شامل است و اظهار آن فرض علی الکفایه
است و اظهار و بیان کردن خدا را برای روشن کردنست بر خلقان قتاده گفت
مراد بلاعنان جمله مخلوقاتند تا هوام زمین و تا حشرات عبد الله عباس گفت همه جانها
مگر جن و انس ضحاک گفت چون کافر را در گور نهند فرشتگان بیایند و سوال کنند که من
ربک و من نبیک و ما دینک خدایت کیست و پیغمبرت کیست و دینت چیست
نمیدانم مقمعه از آتش بر وی زنند که همه جانوران بشنوند مگر جن و انس و هر که بشنود بر وی لعنت
کنند آنکه گویند در دنیا نادان بود و هیچ تکرار این زمانست قوله تعالی ان الذین کفروا و ماتوا و
هم کفار اولئک علیهم لعنة الله والملئکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون
حق تعالی چون ذکر آن کرد که ایمان آوردند و فرمود که ایشان چه کردند و چون برحمت رسیدند
میکند که ایمان نیاوردند و توبه ناکرده مردند میگوید بدرستی که آنکسانی که کافر شدند بسبب
بمحمد صلعم ایمان نیاوردند و توبه ناکرده مردند و وصف و نعت آنحضرت بپوشیدند تا زنده بودند

لعنت خدای و فرشتگان و جمله مردمان برین کرده است تا گر زنده بودند در لعنت خدای
بودند و چون بمردند تا ابد در لعنت بمانند ابو العالیه گفت این روز قیامت باشد
که کافران را در عرصهٔ قیامت بدارند اول خدای برایشان لعنت کند انگه مومنان
انگه فرشتگان سدی گفت هیچ دو کس یکدیگر را لعنت نکنند الا که لعنت ایشان
با کافران گردد لا یخفف تخفیف نکنند از ایشان عذاب ابدا و لحظه ایشان را مهلت ندهند
نه کسی از ایشان از دوزخ بدر آید و نه عذاب بر ایشان بسر آید نه بمیرند تا باز رهند
و نه در عذاب ایشان فتوری و نقصانی باشد لعنت از خدای دور گردانیدن باشد
از رحمت و ثواب و از فرشتگان و مومنان طلب دوری ایشان از رحمت قوله تعالی
والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار و
الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها وبث فیها
من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض
ابن عباس گفت مشرکان قریش پیغمبر را گفتند ای محمد ما را صفت خدای بگو خدای عز و جل این آیه فرستاد
و در سورهٔ اخلاص گفت خدای شما خدایست که او یگانه است در الوهیت و با وی هیچ
شریکی نیست و انبازی خدایست بخشاینده و مهربان بر آفریدگان عام و بر بندگان مطیع
خویش خاص از رسول صلعم روایتست که نام بزرگترین خدای تعالی در سورهٔ البقره است
فی قوله والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و در سورهٔ فاتحه و آل عمران واحدی و یگانگی
خدای تعالی بر چهار وجه بود یکی انکه شبه و نظیری ندارد دوم انکه منزه بود با الهیت و استحقاق
عبادت سیم انکه تجزی و تبعیض ندارد و بر وی روا نباشد چهارم انکه در صفت ذات
منزه است از قدیمی و دیگر صفات لا اله الا هو نفی جنس است معنی آنست که هرچه اثبات
کردند در باب معبودان همه منفیست و صلاحیت الهیت و استحقاق عبادت نیست مگر
خدایرا جل جلاله این کلمه کلمهٔ اخلاص است و هر که دست در وی زد دست در عروهٔ وثقی زد
لقوله تعالی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و این کلمه توحید است لقوله تعالی
والزمهم کلمة التقوی و کلید بهشت است لقوله علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله و حرز حصین است
این لقوله عز و علا لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی چون حق تعالی ذکر وحدانیت
خود کرد مشرکان گفتند کیف یسع الناس اله واحد این همه مردمانرا چگونه یکی خدای کفایت بود
امروز گرد بر گرد کعبه سیصد و شصت بت بی هیچی و بیتی این همه را چگونه یک تن توان کرد اگر راست میگوئی حجت آور

دعوی میکنی آیتی بیار تا بدان صدق تو بشناسیم خدای تعالی این آیه فرستاد و مصطفی گفت
جهودان گفتند ما را آیه ای باید چنانک پیغمبران دیگر را بودی و بروایتی دیگر جهودان
گفتند چنانک آیه موسی علیه السلام ید بیضا بود و فلق دریا و قلب عصا بود و ترسایان گفتند
معجزهٔ عیسی علیه السلام شفای اکمه و ابرص و احیای موتی بود تو نیز از خدای درخواه تا کوه صفا را
زر کند رسول صلعم گفت خداوندا اگر چه میخواهند از من وحی آمد که من اینکار ایشان بکنم
ولیکن اگر ایمان نیاورند ایشانرا عذابی کنم که هرگز هیچکس را نکرده باشم رسول صلعم گفت
بار خدایا نخواهم بگذار تا ایشانرا دعوت میکنم روز بروز خدای تعالی این آیه فرستاد
و درین آیه هفت دلیل یاد کرد بر وحدانیت خود اول خلق آسمان و زمین دوم اختلاف
شب و روز سیم کشتی و دریا چهارم باران که زمین زنده کند پنجم انواع جانوران در زمین ششم
گردانیدن بادها هفتم ابر مسخر میان آسمان و زمین هر یک را دلیلها و نعمتهاست زمین را فرش
ما کرد که والله جعل لکم الارض فراشا و قرار و بساط و مسکن و محل آمد شد ما گردانید
تا آن وقت که زنده باشیم بر روی زمین و چون مرده شویم در شکم زمین باشیم کما قال الم نجعل الارض
کفاتا احیاء و امواتا انکه آسمانرا سقف ما گردانید و آنرا بآفتاب و ماه و ستارگان بیاراست
و هر یکی را بر وجهی ترتیب و ترکیب کرد که نفع او بما رسد و ضرر او از ما دفع شود چنانکه فرمود
انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا و چون نظر کنیم در اختلاف
احوال ایشان ما را دلیل حاصل شود بر حدوث ایشان و حدوث ایشان دلیل بود بر
احتیاج بمحدثی قادر چه از عاجز فعل درست نیاید و دیگر انکه آسمانرا بر داشت بی عمادی و ستونی
از زیر آن و بی علاقه از زبر آن این دلیل باشد بر کمال قدرت وی که اگر همه عالم جمع شوند
تا یکی سنگ را بی عمادی و ستونی و علاقه در هوا معلق بدارند نتوانند انکه زمین را بیافرید و آنرا
مختلف گردانید در بعضی نبات و اشجار و در بعضی معادن و جبال و انهار و در یکی تمام انواع
گیاه متلون بلون و طعم مختلف بود بعضی نافع و بعضی مضر چنانکه خواست بر حسب مصلحت و اراده
بیافرید و اختلاف آمد شد روز و شب بدیگر یکی را روشن و نورانی و دیگری را سیاه و ظلمانی
گاه از شب بکاهد و در روز افزاید و گاه از روز بکاهد و در شب افزاید و تقدیم شب بر روز
برای آن کرد که شب پیش از روز آفرید بلکه روز را از شب آفرید فی قوله تعالی و آیة لهم اللیل نسلخ
منه النهار حق تعالی جهانرا آفرید مظلم و تاریک بود آفتاب و ماه را بیافرید یکی آیه و علامه روز کرد
و یکی آیه و علامه شب کرد و شب را از برای راحت و آسایش بیافرید و روز را از برای معاش

که وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا النهار معاشا اگر همیشه شب بودی ثمرات و غلات
نبودی و حیوانات تباه شدندی و اگر همیشه روز بودی آفتاب آنرا بحرارت خود خشک
گردانیدی و تباه حیوانات ماندی و اسباب معیشت همه تباه گشتی پس خدای تعالی
باختلاف روز و شب مخلوقات را می پروراند و ایشانرا نشو و نما میدهد و کشتی و دریا
تألیف آب از لطافت چنان آفرید که کشتی بر وی برود و تألیف چوب با کثافت چنان
ساخت که اگرچه وزنش گران بود با آب فرو نشود بخلاف سنگ و آهن و آب را سبب
حیات همه چیزها گردانید لقوله تعالی ومن الماء کل شیء حی اگر آنرا قطره قطره فرود آورده با
بسیاری آن هیچ قطره بقطره دیگر آمیخته نگردد بموجب مصلحت در قلت و کثرت و ذره و [illegible]
چنانکه میدانند که در میان ابر حاجزی ساخته چون جیحی مغربل و در وی سوراخها بعد و قطرات
باران تا تاب وی باز بسته اند که اگر یکبار بزمین آید زمین را خراب گرداند که زمین مرده
را بنبات زنده گردانید و در زمین از هر جنس جانوران آفرید بعضی مرکوب و بعضی ماکول
بعضی برای زینت و بعضی برای منفعت و بعضی در ظاهر مضر تا بعضی طعام باشد و بعضی
ادام و بعضی تجارت کنی و بعضی [illegible] والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة و بادها
میگرداند گاهی شمال گاهی جنوب و گاهی صبا و گاهی دبور گاهی نسیم گاهی عقیم گاهی لواقح گاهی
عواصف گاهی رحمت و گاهی عذاب و در خبر است که روزی موسی کلیم با خدای کریم در مناجات
گفت الهی اسرار سرای [illegible] بار خدایا از اسرار حکمت چیزی بمن نمای خطاب آمد که
ازین کوه فرود شو بسرای [illegible] راه دهی است در آنجا شو آنجا چهار سرای بینی برابر یکدیگر و آن
سراها را ببین و از ایشان بپرس که ایشان چه کاره اند و چه صنعت دارند و چه میباید کار ایشانرا
موسی علیه السلام از کوه فرود آمد و بدان ده رسید در رفت آن چهار سرای دید فراز شد بدر
سرای رفت و گفت ای مردمان شما چکسانید و کار شما چیست و حاجت شما بخدای چه
چیزست گفتند ما مردمان دهقانیم کار ما کشت و زرعست و حاجت ما بخدای بارانست
اگر امسال باران آید ما غنی شویم که تخم بسیار در گل افگنده ایم از آنجا بدر سرای دیگر رفت
و گفت کار شما چیست گفتند ما مردمانیم که پیشه ما گلینه ساختن است و سفالهای بسیار ساخته
ایم اگر آفتاب بسیار باشد و باران کم مستغنی شویم بدر سرای دیگر رفت و پرسید گفتند غله
بسیار داریم در صحرا آنرا خرمن کرده ایم اگر باد بسیار آید غلها را پاک کنیم و ما را چیزها
حاصل شود از آنجا بدر سرای دیگر آمد احوال پرسید گفتند ما خداوندان درختان میوه داریم

فی حکمة الباری تعالی

بسیار

بسیار بار آورده اگر باد نبود و یا کمتر بود میوه ها بر درخت بماند و غنی شویم موسی متعجب و متحیر باز
گشت و گفت بار خدایا یکی باران میخواهد و یکی آفتاب میخواهد و یکی باد میطلبد و یکی آرام
و هوا میخواهد حاجات ایشان مختلفست و مرادات ایشان متباین تو کی آن خدای
که هر یک را بر وفق مصلحت خشنود گردانیدی و روزی رسانی عبدالله عباس گفت
ریاح در رحمت گویند و ریح در عذاب رسول در دعا گفتی چون باد آمدی اللهم اجعلها
ریاحا و لا تجعلها ریحا و ابر مسخر میان آسمان و زمین دلیل قربان بر دارای عجب
اگر در حدوث آسمان و زمین ترا شکی است در ابر نگر که یکبار از ابر آسمان بیسار
شک مکن بر حدوث آسمان از حدوث ابر دلیل ساز تا شک و شبهه زایل گردد که در چه
یعنی در آفرینش آسمانها معلق بر زبر یکدیگر بی علاقه و عماد و در آفرینش زمین چون بساطی
مهد و در آمدن شب و روز بر عقب یکدیگر و کشتیها که بر روی آب دریا میرود برای کالا
و متاجره منافع مردمان و در آنچه خدای فرو میفرستد از آسمانها از هیچ آبی که زمین مرده را تازه
میکرد اند و در آنچه پراکنده کرد در روی زمین از هر حیوانی جنبنده و در گردانیدن بادها گاهی
شمال و گاهی دبور گاهی صبا گاهی جنوب و در ابری مسخر و مذلل معلق میان آسمان و زمین
درین همه نشانها و دلیلهاست بر وحدانیت و یگانگی خدای تعالی مر قومی را که دریابند و بدیده
عقل در آن نظر کنند و بدانند که آنرا علتیست قادر و عالم چه همه افعال او محکم و متقن است
که موجود چه این افعال از ناموجود معقول نباشد سمیع و بصیر چه او موجودیست که آفت
بود مراد [illegible] مرید [illegible] چه این افعال بر وجهی در [illegible] واقع می آید قادر بر ذات چه فعال
و اجسام و الوان و طعوم از آنجهت قادر بر قدرتست این شنوانند که چرا و رسول خدای چون
این آیه خواندی گفتی ویل لمن قرأ هذه الآیة فمجها وای بر کسی که این آیه بخواند و او را بیندازد
و در وی تفکر نکند و قوله تعالی ومن الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین
آمنوا اشد حبا لله ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا وان الله شدید العذاب
و از مردمان کسانی اند که بدون خداوند او میگیرند یعنی همتای خدای میدانند این زیرکست
مراد بتان شد سدی گفت مراد ساداتند و بزرگان ایشان که ایشانرا ارباب خود گرفتند
و ایشانرا خدمت و تواضع میکنند و دوست میدارند چنانکه خدایرا دوست دارند یعنی [illegible]
دوستی بتان نیز ایشانرا مست [illegible] ایشان بخدای مقرانند که ولئن سألتهم من خلقهم
الله آفریدگار آسمان و زمین خدایرا میدانند و عبادت بتان برای تقرب بخدا میکنند ما نعبدهم الا لیقربونا

یوما

الى الله زلفى والكر ايشان خدا را دوست نداشتندى نگفتندى والذين آمنوا اشد حبا
آنانكه مومنانند دوستى ايشان مر خدا را سخت تر است وثابت تر ودايم تر براى آنكه
چون مشركان بتى پرستيدندى آنرا بگذاشتندى وديگرى را پرستيدندى وگفتندى اين از آن
نيكوتر است مومنان خدا را پرستند وبه وى بدل نگيرند وچون كافران را بلاى رسد
معبود خود را فرو گذارند وپناه بخداى دهند چنانكه گفت واذا مسكم الضر ضل من تدعون
الا اياه ومومنان در سرا وضرا از خداى برنگردند وعبادت او فرو نگذارند ودوستى كافران
منقسم بر جمله بتان ودوستى مومنان مقصور است بر وحدانيت خداى جهان سعيد جبير گفت
فرداى قيامت خداى تعالى فرمايد تا مومنان وكافران را جمع كنند آنگاه كافران را گويد شما در
دنيا دوستى اين بتان ميكرديد وايشان دعوى دوستى من ميكردند شما بدوستى معبودان
خويش در آتش در آئيد شدن ايشان اختيار نكنند مومنان گويند بار خدايا اگر با خرقه
با دوستى تو در آتش شويم شادى نماكنند كه والذين آمنوا اشد حبا ديگر آنكه مشركان
از بتان مقابل محبت خود نديدند ومومنان از خداى در مقابله محبت خود محبت ديدند
يحبهم ويحبونه دوستى تو آنرا كه نه ترا دوست دارد نه بدان حسب بود كه ترا دوست دارد
ولو يرى الذين ظلموا واگر ببينند ظالمان وكافران ببينند وبدانند در وقتى كه عذاب خدا را
مشاهده كنند ومعاينه ببينند كه قوت وقدرت وغلبه مر خدا راست نه معبودان ايشان را
وآنكه عذاب خداى تعالى سخت تر بود مر ظالمان را وبت پرستان را ايشان امر عظيم وكارى سخت
ببينند وحيرت وندامت عظيم باشد ايشان را عطا گفت معنى آنست كه اگر ظالمان را ببينند
روز قيامت آنجا كه دوزخ از پانصد ساله راه باستقبال ايشان آيد وايشان را بجهاند
بو چنيد كه دوغ وانزا دادانند كه قوت وقدرت وجبروت خدا راست وعذاب خداى سخت است
قوله تعالى اذ تبرا الذين اتبعوا من الذين اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب
وقال الذين اتبعوا لو ان لنا كرة فنتبرا منهم كما تبرؤا منا كذلك يريهم الله اعمالهم حسرات عليهم وما هم بخارجين من النار
چون تبرا كنند متبوعان از تابعان وپيشوايان از مقتديان ورؤسا از رعايا وگويند ما را از خود جدا
افتاده است كه پرواى شما نداريم وارشاد ما دى آنجه آرى امروز است كه پادشاه بشكر ناز دلخدم
بخدم ومقتديان حقيقى فردا چون كشف كار روز اسرار كنند وحجاب از پيش بر دارند حق از
باطل پيدا گردد وحق از باطل سوف ترى اذا انجلى الغبار افرس تحتك ام حمار اين چه
خواهد بود فردا كه امروز بهر اميد دركسى بسته كه او ترا دستگيرى وياورى نكند وتو در حق او اعتقاد

كرده

9

كرده كه او ترا دستگيرى وياورى خواهد بود حال آنكه اندر پايى اورا يا مردى بايد وازوى دستگيرى
اورا دستگيرى بايد تا بوقت حاجت پيش وى رود كه او دستگير او گويد چگونه دست ترا
فرا گيرم كه مرا پاى بر جاى نيست امروز التجا بكسى كن وكرد كسى گرد كه چون فردا تو از پاى در آيى
او پاى بر جا بود ودست تو گيرد تو كرد كسى گرد كه او كرد تو گردد خداى تعالى در آيتى ديگر
حكايت كرد آنجا كه گفت يرجع بعضهم الى بعض القول يقول الذين استضعفوا للذين استكبروا
لولا انتم لكنا مومنين بعضى مفسران گفته اند كه اين اصنام بتان باشند كه خداى تعالى ايشان را
بسخن آورد تا بآوازى فصيح گويند وا پرستندگان خود تبرا كنند چون عذاب ببينند و
اسباب وصلت منقطع شود ويأس حاصل گردد وهيچ ملجائى ومفرى نيابند عابدان از
معبودان بيزار شوند وتبرا كنند پس از آنكه تولا كرده باشند آرى چنين باشد هركرا تولا
بر تبرا مقدم باشد بعاقبت تبرا بار آورد بايد كه تبرا بر تولا مقدم باشد چنانكه توحيد خداوند در كلمه
توحيد تا اول از هرچه دون اوست تبرا نكردند از ايشان تولا درست نيايد تا از ديگران جمله
تبرا نكنى با عشق حبيب خود تولا نكنى با حضرت دوست چون تولا كردى مهر ديگرى در دل راه ندهى
قتاده گفت مراد اسباب مودتست ومر عموم اولى تر يعنى اسباب مودت ومواصلت
همه منقطع گردد واصل سبب پاره رسن بود كه در رسن بندند تا بآب رسد چون از اتباع
تبرا كنند اتباع تمناى رجوع كنند با دنيا وگويند لو ان لنا كرة اگر ما را بازگشتى با دنيا بودى
ما نيز از ايشان تبرا كنيم چنانكه ايشان از ما تبرا كردند همچنين كه اين حالت بديشان نمودگار
ايشان با ايشان نمايد تا حسرت وپشيمانى باشد ايشان را سدى گفت مراد آنست كه
روز قيامت درجات ومنازل ايشان با ايشان نمايند در بهشت وگويند اين منازل شما
خواهست بودن اگر از شما ايمان بودى وعمل صالح پس ايشان پشيمانى خورند كه چرا بدل
كردند از معصيت عمل صالح نكردند پس ايشان را بدوزخ برند ودر دوزخ جاويد باشند قوله تعالى
يا ايها الناس كلوا مما فى الارض حلالا طيبا ولا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين انما يأمركم
بالسوء والفحشاء وان تقولوا على الله ما لا تعلمون واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما
الفينا عليه آباءنا اولو كان آباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون
مفسران گفته اند اين آيه در شان ثقيف وبنى خزاعه وعامر بن صعصعه وبنى مدلج كه ايشان بر
خويشتن حرام كردند بعضى از حرث وانعام وبحيره وسائبه ووصيله خداى تعالى ايشان را از آن نهى
كرد وگفت بر سبيل عموم اى مردمان بخوريد آنچه در زمين است حلال پاكيزه بر خود حرام مكنيد وراه شيطان

همچرید و فرمان شیطان مبرید که وی شما را دشمنی است هویدا بنیکویی و خیر نفرماید بلکه بدی
و ناشایست فرماید و بدان امر کند که بگویید بر خدای آنچه ندانید از دعوی باطل و تحریم حرث
و انعام و انکه این چیز حلالست و آن حرام گفته اند سوء آن کفایت که بر وی حدی
واجب نباید و فحشا آن بود که حد بر وی واجب بود و گفته اند سوء عامست جمله گناها
و فحشا بخل است که الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء مراد اینجا بخلست
و منع زکوة انکه گفت و اذا قیل لهم اتبعوا و چون گویند ایشانرا یعنی جهودان یا
مشرکانرا که دست ازین طریقه بدارید و پیروی کنید آنرا که خدای فرستاد از قرآن
که در بیان حلال و حرامست جواب آن گویند که ما آن کنیم که خواهیم بلکه پیروی آن کنیم که
پدرانرا بران یافته ایم و اگرچه پدران نادان بوده باشند و توحید و عدل ندانسته باشند
و با حکام شریعت راه نیافته و بی راه بی راهی رفته پس پیروی پدران کنند قوله تعالی
ومثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و نداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون یا ایها
الذین امنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون
و مثل آنانکه دعوت میکنند کافرانرا و آیات بینات برایشان میخوانند و ایشان آنرا فهم
نمیکنند و نمیدانند و بدان متعظ و منزجر نمیشوند چون مثل کسیست که بانگ میزند بر آنچه نشنود
الا آوازی و ندا و فهم نکند که چه میگوید یعنی مثل ایشان چون گفتار پیغمبران میشنوند و فهم نمیکنند
چون مثل چهارپایانست که ایشان نشنوند الا آوازی که بچه شنود و فهم نکند پس ایشان
کران و گنگان و کورانند نمیشنوند آنچه ایشانرا از آن خیری بود و کورانند راه راست نمی بینند
و اگر می بینند متابعت نمیکنند و ایشان خود غافلند یعنی استعمال عقل نمیکنند و این همچنان
که ایشانرا یکبار تشبیه بچهارپای کرده که اولئک کالانعام و یکبار تشبیه بمرده که انک لا تسمع الموتی
چنانکه شاعر گفت لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا حیاة لمن تنادی انگه حق تعالی
مؤمنانرا خطاب کرد و گفت ای مؤمنان بخورید از روزیهای پاک و حلال که شما را داده ایم
و هرچه روزی بود آن پاک و حلال بود حرام و پلیدی را روزی نخوانند و مراد بطیبات طعامهای
لذیذ است و خوش ابوهریره روایت کند از رسول صلعم که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب وان الله
امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات خدای پاکست قبول نکند الا
پاک را و مؤمنانرا همان فرمود که پیغمبرانرا یعنی بخوردن حلال و پاک و خوش انگه گفت مردی که سفری
دراز کند و اشعث و اغبر گردد و دست بآسمان بردارد و یارب یارب میگوید و طعام و شراب

کفایت

ولباس

ولباس او از حرام بود خدای تعالی چگونه دعای او اجابت کند و بروایتی دیگر گفت خدای پاکست
و پاک دوست دارد و کریمست و کرم دوست دارد جواد است و جود دوست دارد
پیراهن خود پاکیزه دارید و چنان مکنید که جهودان پلیدی در پیرامن سرای خود بریزند
و اشکروا لله چون روزی شما بدست خداست شکر خدای کنید اگر خدای را میپرستید
در خبرست که رسول صلعم گفت خدای عز و جل گفته است که مرا با آدمیان و پریان کاری عظیم
افتاده اخلقهم و یعبدون غیری و ارزقهم و یشکرون غیری من آفرینم و دیگری را پرستند
و روزی من دهم و شکر دیگری کنند قوله تعالی انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما
اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم
حق تعالی درین آیه بیان محرمات میکند و میگوید که حرام کرد بر شما مردار و خون و گوشت
خوک را اگرچه جمله اجزاء خوک حرامست چون مقصود و معظم از و گوشت اوست از برای آن
گوشت را تخصیص کرد و حرام کرد هر چیزی را که او را بنام خدای تعالی نکشته باشند و آن
که چون در جاهلیت ذبح کردندی نام بتان بر زبان راندندی و گفتندی بسم اللات والعزی
حق تعالی آنرا حرام گردانید فمن اضطر پس هرکه مضطر شود و درماند و هیچ چیز نیابد از
که تناول کند او را رخصتست که ازین محرمات چندان تناول کند که سد رمق وی باشد
بشرط آنکه ستم کرده نباشد بر مسلمانان و در نگذرد در خوردن حرام از سد رمق
خویش از ابو عمر روایتست که مراد بباغی کسیست که بر امام بحق بیرون آمده باشد
و از طریق محقق بمعصیت تجاوز کرده باشد بر وی این قدر هم حرام باشد و مراد بمیته
که نشاید خوردن جانوری باشد که وی را نکشته تا بمیرد یا بکشند نه بر وجه شرع این حکم
شاملست جمله حیوانات مگر ماهی را که گرفتن و بیرون آوردن او از آب کشتن اوست
و مذهب مالک آنست که سرش باید برید و خون حرامست و این مخصوص بآیت قل لا اجد
فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا و خوک حرامست جمله اش
اجزا و اعضاء و هرچه آنرا بکشند و نام خدای بر نگیرند حرام بود و ذبایح هیچ کافری از اصناف
کفار نیز و یک اهل البیت حلال نیست مجاهد گفت اضطرار اکراه باشد یعنی هرکه ظالمی اکراه
کند در تناول این محرمات بروی حرجی نیست و بزه نباشد و مالک و شافعی گویند مضطر
هم نشاید خوردن مجاهد گفت و سعید جبیر که معنی غیر باغ آنست که راه زن نباشد
و بر امام مسلمانان خروج نکرده باشد و ظالم نباشد و بنده نباشد که او را از خواجه خود گریخته

کفران النعم

کو لات

حلال نباشد بسیار و اندک خوردن و بعضی مفسران گفتند معنی آنست که نه آنکه طلب
کند بعمد و نه آنکه تعدی کند از سد رمق بحد شبع که اگر بر وی حرجی نباشد از خوردن
بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بر بندگان خود ایشانرا رخصت داد
نزدیک ضرورت که تناول کنند این چیزها را قوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب
ویشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یأکلون فی بطونهم الا النار ولا یکلمهم الله یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم
عذاب الیم اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة فما اصبرهم علی
النار ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق وان الذین
اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید
عبد الله عباس گفت این آیة در حق کعب اشرف و کعب اسد و مالک بن الضیف و امثال
ایشان آمد از رؤسا جهودان که ایشان پیش از بعث رسول علیه السلام عوام را خبر میدادند که
نزدیکست که خدای تعالی پیغمبری فرستد از مکه که از حرم خیزد نام او محمد چون
خدای تعالی رسول را فرستاد ایشان گفتند رؤسا خود را که ما نه این آن پیغمبر است
که شما گفتید ایشان گفتند این آن پیغمبر نیست و وقت بعث او هنوز نیامده او مردی
باشد کوتاه بالای ازرق چشم اشتر و صفات رسول بگردانیدند و بخلاف راستی
باز نمودند بطمع حطام دنیا خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت آنانکه باز میپوشند
آنچه فرو فرستاد خدای از کتابی که توریة است در و مبین نام و نعت محمد و آنرا بها
اندک میفروشند یعنی آنرا باز میپوشند تا بدان سبب مال و خراج کنند و میخورند و ایشان
آنانند که نمیخورند در شکم خود الا آتش یعنی بی شک دانند شکم انکه از آتش هر که حرام خورد
آتش خورده باشد برای آنکه مال وی عاقبت آتش خواهد بود و به آتش خواهد رسید
ولا یکلمهم الله و خدای تعالی با ایشان سخن نگوید یعنی ایشانرا محل ننهد که با ایشان سخن گوید
یا خود سخنی نگوید که ایشانرا در آن خیری باشد گفته اند این کنایتست از خشم و غضب
چنانکه یکی از ما بر کسی خشم گیرد و با وی سخن نگوید ولا یزکیهم و تزکیه ایشان نکند و بر ایشان
ثنای نیکو نگوید گفته اند که ایشانرا از دوزخ نجات ندهد و عفو نکند و آزاد نگرداند و لهم عذاب الیم
عذابی دردناک باشد آنکه گفت ایشان آنانند که ضلالت بهدایت بدل کردند و هدایت بگذا
و ضلالت اختیار کردند مسلمانی بگذاشتند و جهودی برگرفتند بهشت و نعمت و راحت بگذاشتند
و دوزخ و عذاب دوزخ اختیار کردند پس ایشان چه شکیبا مردمانی اند بر آتش دوزخ و چه

ایشانرا

ایشانرا صابر کرده اند بران و بعضی مفسران گفتند که معنی آنست که ما اجرأهم علی النار چه دلیر ساخته
ایشان بر عملی که موجب آتش دوزخست فرا گفت نزدیک قاضی یمن حاضر بودم و
او یکی را سوگند عرضه میکرد خصم او میگفت ما اصبرک علی النار گفتم چه میگوید گفت
ما اجراک علی النار قطرب گفت ما ادعاکم علیها چه حاضر ید شما بر معصیت که این
عمل اهل دوزخست و صبر حبس نفس باشد ذلک بان الله این عذاب ایشانرا
بسبب آن باشد که خدای تعالی کتاب را یعنی توریة را بحق فرستاد و ایشان پنهان
کردند و باز پوشیدند تا مستوجب آن عذاب گشتند آنکه گفت آنانکه در توریة اختلاف
میکنند ایشان در ضلالتی دورند گفته اند مراد بکتاب قرآنست و اختلاف آنست
که یکی میگوید سحر است دیگری شعر میداند و دیگری افسانه پیشینیان میگوید ایشان
بخلافی و خلافی اند دور از صواب قوله تعالی لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق
والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملئکة والکتاب والنبیین وآتی المال علی
حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب
واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء
والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون
سبب نزول این آیة آنست که جهودان در نماز روی بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و در دین
خوض بسیار میکردند چون پیغمبر علیه السلام فرمود که در نماز روی بکعبه آرند این حکم را که روی به بیت
المقدس آوردن بود نسخ کرد هر قومی میگفتند قبله ما بهتر است خدای تعالی آیة فرستاد و گفت
بر جهودان و ترسایان و گفت بر و نیکوی در آن نیست که شما بر انید از هر قبله روی بجانب
مشرق و مغرب آوردن در نماز بر و نیکی نیست الا آنکس را که وی ایمان آورده بخدا و بروز
باز پسین و بفرشتگان و کتابها که خدای تعالی فرستاده به پیغمبران و خاصه باین کتاب
که قرآنست و باین پیغمبر که پیغمبر آخر الزمانست حق تعالی پس از ایمان بخدا گفت کسی که ایمان
دارد ببعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب برای آنکه این همه لطافت اورا
بطاعت نزدیک کند و از معصیت دور و بجز فرشتگان ایمان آوردن که ایشان بندگان
خدایند و از گناه و ذلت معصوم شد بخلاف آنکه مشرکان گفتند ایشان دختران خدا اند
و خلاف آنکه جهودان گفتند که ما دشمن جبرئیلیم و بوی ایمان نیاریم که رسالت وحی
آید و بکتاب قرآن که کلام خداست و ناسخ کتابهای دیگرست و گفته اند مراد بدان جنس کتاب است

انکه عمل صالح کرد از عبادت مالی و بدنی و گفت انکه مال بدهد بر دوستی مال یعنی با انکه
مال را دوست دارد عبد الله مسعود روایت کرده که رسول صلعم چون وی را پرسیدند که ای
الصدقة افضل قال ان تعطی وانت تامل العیش وتخشی الفقر فلا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم
قلت لفلان کذا ولفلان کذا چون از رسول صلعم پرسیدند که کدام صدقه فاضلتر است گفت
انکه بدهی تن درست و بخیل و مال را دوست داری و امید زندگانی داری و از درویشی
بترسی و مگذاری تا انکه جان بحلقوم رسد گوئی این مال فلان را و آن فلان را چه درین حال
ندارد که در حال صحت و اختیار داده بود ابو درداء روایت کرده که رسول صلعم فرموده که مثل
انکس که بر وقت مرگ صدقه دهد مثل کسی است که چیزی بکسی هدیه کند که او سیر شده باشد انکه حق تعالی گوید
که مال بدهید خویشان را که صدقه بر ایشان دو صدقه باشد دوم صلۀ رحم
چنانکه رسول صلعم گفت الصدقة علی القرابة صدقة وصلة زینب عبد الله مسعود مالی داشت
بر خویشان صرف کرد از رسول صلعم پرسید که مرا درین چه مزد باشد گفت لک اجران اجر
القرابة واجر الصدقة ترا دو مزد باشد مزد صدقه و مزد خویشی دوم صدقه یتیمان و یتیم آن
بود که در خردی پدرش بمیرد و رسول صلعم گفت خیر بیت فی المسلمین بیت فیه یتیم یحسن الیه وشر بیت
فیه یتیم یساء الیه بهترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی بود که با وی نیکی کنند و بدترین خانها
انکه در وی با یتیمان بدی کنند ابو مالک از رسول صلعم روایت کرده که من ضم یتیما الی طعامه وشرابه
حتی یستغنی عنه وجبت له الجنة هر که یتیمی را با خود گیرد و طعام و شراب دهد تا انکه مستغنی
شود بهشت او را واجب شود یعنی بر اگفتند در معروف است که مسکینان را طعام میداد و یتیم را
اکرام میکند گفت باید که او از اهل بیت ما باشد چون یعقوب و یوسف علیهما السلام بود سیم مسکینان
مسکین آن بود که او را چیزی بود اما کفایت نبود و گفته اند مسکین آن بود که اگرچه محتاج بود
از کسی چیزی نخواهد و در خبر است که رسول صلعم گفت لیس المسکین بالطواف ولا بالذی ترده التمرة والتمرتان
واللقمة واللقمتان انما المسکین الضعیف الذی لا یسأل الناس ولا یفطن له فیتصدق
علیه گفت مسکین نه آن درویش گرونده بود که او را بخرمایی و دو خرما و لقمه و دو لقمه باز گردانند
مسکین ضعیفی باشد که از مردم چیزی نخواهد و مردم ندانند وی را تا صدقه بوی دهند انکه گفت
اگر خواهی این آیه برخوان یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف و از اینجاست که رسول صلعم فقر
نخواست مسکنة خواست فی قوله اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین
یکی از جملۀ زنانش گفت یا رسول الله چرا چنین میگوئی گفت برای انکه مسکینان چهل سال پیشتر از توانگران

بهشت روند گفت نکر تا مسکین را از در نکنی و اگر چیزی خواهد روی ترش نکنی و او را چیزی بدهی
و اگر چه نیم خرما باشد مسکین را دوست دارید بخود نزدیک دارید تا خدا ترا برحمت
خود نزدیک کرداند چهارم راهگذریان برای جز ابن السبیل گویند زیرا که ملازم راه بود
چنانکه مرغ آبی را ابن الماء گویند عبد الله عباس گفت مهمانانند و مهمان سه روز
بود و بیش ازین از باب معروف بود و هر معروفی را صدقه باشد رسول صلعم گفت
هر مهمانی که آید با روزی خود آید و چون برود سیآت صاحبش با خود ببرد یعنی آمرزیده
باشد از گناهان خدای تعالی کفارت گناه وی کرده اند والسائلین و درویشان
که سوال کنند سایل را حق است که للسائل حق ولو جاء علی فرس در خبرست که روزی
سایلی سوال میکرد امام حسین علیه السلام گفت میدانید که چه میگوید گفتند نه یا ابن رسول الله گفت
میگوید من رسول ام شما را اگر چیزی بدهید برای شما برگیرم و اعجاب برم و اگر نه دست تهی بازگردم
و رسول صلعم گفت لولا ان السؤال یکذبون ما قدس من ردهم اگر نه آن بودی که سایلان دروغ گویند
پاکیزه نگردیدی کسی که ایشان را رد کند و اگر سایلی راست گوی بود الا جرم گشته حال خود کند
و آب روی خود بریزد و در مقام مذلت بایستد خود کفایت بودی در خبرست که روزی
اعرابی پیش امیر المومنین علی علیه السلام آمد تا سوال کند گفت ای اعرابی چه تقاضا نوشتن گفت آری
گفت حاجت خود بر زمین نویس تا ذل سوال در روی تو نه بینم و هر عطایی که از پس سوال
بود بهای آبروی سایل نیرزد ما اعتاض بأذل وجهه بسؤاله عوضا ولو نال الغنی بسؤال
و اذا السؤال مع النوال وزنته رجح السؤال وخف کل نوال و فی الرقاب یعنی مکاتبان
که خویشتن را باز خریده باشند و بها نداده باشند ایشان را از زکوة نصیبی دهند تا که
خود را آزاد کردانند از بندگی عبد الرحمن بن سهیل از رسول صلعم روایت کرده که هر مکاتبی را
دهد بر انکه خود را آزاد کند خدای تعالی وی را سایه دهد در آن روزی که هیچ سایه نباشد
مگر سایه رحمت و لطف او براء بن عازب گفت اعرابی پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا
علمی آموز که مرا ببهشت رساند رسول صلعم گفت اعتق النسمة وفک الرقبة اعرابی گفت نه این
هر دو یکی باشد رسول صلعم گفت عتق نسمه آن بود که بندۀ آزاد کند و فک رقاب انکه یاری
کند کسی را تا آزاد کردن خود آزاد کند از بندگی آیا مال باین جماعت دادن که در آیه مذکور شد بر وجه زکوة
فریضه است یا نه سدی و شعبی گفتند که بیرون زکوة فریضه است برای انکه پیش ازین در آیه ذکر
زکوة رفته است تا تکرار نباشد اما ثوری گفت که این بر وجوب برای انکه خلاف اجماعت

پس بر وجست بود اگر چه اینها را از مستحقان زکوة کسی زکوة داده باشد بر وجست ایشانرا
مال دهد والموفون بعهدهم و آنانکه بعهد خود وفا کنند و هر عهدی که با رسول کردند درین باب
داخل بود و خدای تعالی چنانکه مدح کرده وفا کننده را بحقیقت عهد مذمت کرد یعنی آنانرا
که عهد بشکستند وفا نکردند فی قوله والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و فرموده که
بعهد وفا کنید واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و ابراهیم خلیل خود را بوفای عهد بستود که ابراهیم الذی
وفی و بروجهی احسن بر وصی حبیب خود امیر المؤمنین علی عم مدح و ثنا گفت که یوفون
بالنذر و یخافون این ره آیة کرد که رسول صلعم فرموده که لا ایمان لمن لا امانة له ایمان نباشد
کسی را که امانت نباشد و لا دین لمن لا عهد له و دین نباشد آنرا که عهد نباشد والصابرین
فی البأساء والضراء و آنکه صبر کنند در سختی و بیماری و هنگام کارزار و خدای تعالی صبر
شداید برسه نوع نهاده بر درویشی و تنگدستی و گرسنگی و بیماری و رنجوری این دو
نوع صبر ضروریست آنکس را که بدین دو نوع صبر نکند دست وی جز بجزع نرسد سیم
صبر بر کارزار و آنکه برین صبر نکند ثبات قدم ندارد و بگریزد اما صبر بر فقر جهاد است
با نفس و شیطان که نفس او را مطالبه کند بشهوت و شیطان امر کند بغوایات یعنی
گمراهی چون دست بر هر دو فشاند جهاد کرده باشد آورده اند که فتح موصلی شبی در
خانه وی نه نان بود و نه آب و نه چراغ نماز کرد و سر بر زمین نهاد و میگریست و میگفت
بارخدایا مرا آب و طعام بیگانه کردی و در تاریکی بی چراغ بنشانیدی بارخدایا این درجه
بکدام عمل یافتم و مرا این پایه نیست که تو با من این کنی این پایه اولیاست و من بدین
پایه نرسیده ام امیر المؤمنین علی عم روزی میگذشت جمعی را دید در گوشه مسجدی نشسته
ایشانرا گفت شما چه مردمانید گفتند نحن المتوکلون ما متوکلانیم گفت حقیقت توکل شما
تا کجا رسیده گفتند اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا چون بیابیم بخوریم و چون نیابیم صبر کنیم
گفت هکذا تفعل الکلاب عندنا سگان محلهٔ ما چنین میکنند گفتند چگونه باید کرد گفت چنانکه
ما کنیم اذا وجدنا بذلنا و اذا فقدنا شکرنا چون بیابیم خود ایثار کنیم چون نیابیم بران شکر کنیم
عبد الله عباس گفت که رسول صلعم فرمود که روز قیامت منادی از قبل رب العزة ندا کند که
کجا اند درویشان متحمل و گدایان متحمل ایشان جواب دهند خدای تعالی ایشانرا در
جایی آرد که جز خوبان در انجا نروند و گوید بندگان من اگر دنیا از شما منع کردم برای کراهت
شما کردم و برای هوان شما نکردم بروید که هر که شما را لقمه داده است یا شربت آبی او را

که بدو در بهشت برید و در خبرست که اذا رأیت الغنی مقبلا علیک فقل ذنب عجلت عقوبته
و اذا رأیت الفقر مقبلا علیک فقل مرحبا بشعار الصالحین چون توانگری روی بتو آرد
بگوی که گناهی است که عقوبت آن تعجیل کردند و چون درویشی روی بتو آرد بگوی که مرحبا
بشعار صالحان و درین معنی اشعار بسیار گفته اند و با امیر المؤمنین علی عم این دو بیت
را نسبت کرده اند شعر ذلیک ان الفقر خیر من الغنی * ان قلیل المال خیر المرء لقا وکب
مخلوقا یعصی الله للغنی * ولم تر مخلوقا یعصی الله للفقر * و در خبرست که روزی امیر المؤمنین علی
و خضر پیغمبر عم بهم رسیدند امیر المؤمنین علی گفت که حکمت بگوی تا از تو یاد گیرم خضر
گفت ما احسن تواضع الاغنیا للفقراء قربة الی الله چه نیکوست تواضع توانگران درویشانرا
قربة الی الله امیر المؤمنین عم گفت خواهی که نیکوتر ازین بشنوی گفت بیاور گفت و احسن
من ذلک تکبر الفقراء علی الاغنیا ثقة بالله نیکوتر ازین تکبر درویشان بر توانگرانست بر
اعتماد کرم خدای توانگری بسیاری مال نیست و درویشی با ندکی مال نیست توانگری بدلست
لیس الغنی بکثرة العرض انما الغنی غنی النفس قوله والضراء و صبر کن در رنجوری در خبرست
که فردای قیامت که اصحاب بلایا و سقام را در قیامت آورند و اعواض بی اندازه بدیشان
رسانند گویند کاشکی ما ساعتی در دنیا تندرست نبودیم و در خبرست که چون خدای تعالی
ایوب را ابتلا کرده بود بجای عظیم از دردها و بیماریها مردم اقصای عالم که خداوند انواع اسقام
و امراض بودند از وی طلب دعا مینمودند او دعا میکرد و خدای تعالی شفا میداد و برا گفتند
چرا برای خود دعا نکنی گفت شرم دارم از خدای تعالی که چهل سال در نعمت و صحت بودم و مرا
سر بر دنیا داد امروز چون مرا مبتلا کرد تا چهل سال بر نیاید من دعا نکنم تا چهل سال بگذشت
و کار بغایت رسید دعا کرد و حین البأس گفت در کارزار آن باشد که پایدار باشد و
قرار ثابت قدم و پای بر جای بود که کانهم بنیان مرصوص تا نصیب این باشد که اولئک علیهم صلوات
من ربهم و رحمة و آنرا که ثبات قدم نباشد بگریزد و پشت برگرداند جزای وی آن بود که ومن
یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم
زن که صاحب قدم باشد گرا باشد و قرار گرد کسی چه کردی که از هر بار که بلغزد و بهزیمت بود
محبوب کل صفته علیهم او ستارة بود که در فلک حرب چو تیرتها تیر شناخته بود و بوقت
ثبات نکرده در وقت حمله چون باد و بوقت ثبات چون کوه و دشمن وی چون کاه باد حمله دشمن
با کوه چه تواند کرد و کاه بی ثبات دشمن با باد حمله وی چگونه قرار تواند کرد اکنون حق تعالی صفت ابرار

اخیار را بکمال ذکر کرده و گفت اولئک الذین صدقوا ایشانند که راست گویانند
و راست کردارانند در ایمان و ایقان و آشکارا و نهان رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه و ایشان متقیان و پرهیزکارانند که خود را در حمایت تقوی آورند از عذاب خدا
بعصمتی که خدای با ایشان کرده از عبدالله عباس روایت کرده اند که وی چون این آیت
خواند گفت کیست که طاقت آن دارد مگر پیغمبر صدیق و فرشته سیرتی لیس الشان فی
المنا انما الشان فی الاشیاء در سیرت سخن نیست سخن در سریرت است سیرت با خلقت
و سریرت با حق چون در سریرت بزبان خدا انتقا کرد خلق را فرمودند تا در سیرت بوی اقتدا
کنند اگر حسن سیرت را اقتدا باید کرد صدق سریرت را سجده باید کرد اگر ازجا پای بر خط با
نهاد اینجا سر بر خط باید نهاد آدم را با حق سر یکی بود مقدسان حضرت را خطاب آمد
که اسجدوا لآدم چرا چنین آمد زیرا که منشوری داده موشح بتوقیع و ترشیح ان الله اصطفی آدم
و که از هر دو باشم سر از خط فرمان وی بیرون آورد انگشت بر دو آورد و بداغ لعنت موسوم گشت
آل ابراهیم که آدم در حق طفیل ایشان بود خلایق را واجب و لازم باشد که سر بر خط فرمان
ایشان نهند و پای از اطاعت بیرون ننهند تا از جمله آنان باشند که اولئک هم المومنون حقا
در شان ایشانست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد
بالعبد والانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان
ذلک تخفیف من ربکم ورحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم
شعبی کلبی و قتاده گفته سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی در جاهلیت پیش از اسلام بودند که
اندک میان ایشان کارزاری افتاد و کشتگان و مجروحان پدید آمدند از هر دو گروه چون رسول صلعم
بمدینه آمد بحکومت پیش وی آمدند تا حجت باید کرد حق تعالی این آیه فرستاد سعید جبیر گفت دو قبیله بودند
یکی اوس و یکی خزرج در میان ایشان قتال افتاد و یکی از دیگری قوی‌تر بود قوی ضعیف را گفتند ما
بهر بنده آزادی بکشیم و بهر زنی مردی را و بهر مردی دو مرد را خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
ای مومنان و ای گرویدگان بر شما قصاص فرض کرده‌ام و نوشته مفسران گفتند فی لوح محفوظ
ابن عباس گفت فی التوریة و این وجوب بر قاتل است که نفس خود را تسلیم کند
تا بکشند چون ولی طالب قصاص بود و گفته اند که بر حکام و ولاة واجبست که قصاص کنند
تحقیقی و قصاص مساواتست یعنی بر شما مساوات واجب کرده‌ام آزاد را بآزاد کشند
و بنده را ببنده و زن را بزن و آیه مجملست و محتاج ببیانست و اگر بر ظاهر عموم حمل کنند اقتضا کند که

در هر کشته قصاص بود و شرع آیه را تخصیص کرد ببعضی کشتگان برای آنکه قتل بر سه گونه است
عمد محض و خطأ محض و خطأ شبه العمد عمد محض آن بود که عاقلی بالغی اگر زن بود و اگر مرد
و اگر بنده بود و اگر آزاد و اگر کافر بود یا مسلمان قصد کشتن کسی کند بچیزی که بجریان عادت
بآن قتل حاصل شود و غرض او قتل بود اینجا قصاص لازم آید مگر که قاتل دیة بدهد و اولیاء مقتول
قبول کنند یا عفو کنند و خطأ محض آن بود که کشنده عاقل نباشد یا کودکی بود یا مجنون
اگرچه قصد کند و حکم صورت عمد دارد و در حکم خطا بود و عاقلی که تیری بصیدی اندازد یا
بدشمنی و غیر آن ناگاه بر کسی آید و بی قصد او کشته شود اینجا دیة لازم آید بر عاقله و خطأ
شبه عمد آن بود که مرد قصد تادیب کند بضرب و غرض او تادیب بود یا داروی و غیر آن
و قصد او صلاح بود و این موجب تلف نفس باشد اینجا دیة مغلظه لازم بود بر قاتل در
مال قاتل و قصاص جز بآن نشاید کرد و اگر بچیزی دیگر کشته باشد و در آنکه آزاد را با آزاد
بکشند و بنده را ببنده خلافی نیست اما آزاد را ببنده باز کشتن روا نباشد و اگر بنده را
کشته باشد تعزیرش زنند و اگر بنده غیری را کشته باشد بها بنده لازم باشد ما دامی که
بهای وی از دیت آزادی درنگذرد و مذهب ابوحنیفه موافق اینست و مذهب شافعی
بهای بنده بود و آن مبلغ که برسد و پدر را بعوض فرزند نکشند و مادر را بعوض فرزند باز کشند
و زن را بمرد باز کشند و چیزی نباید دادن و مرد را بزن بکشند و نیمه دیت باید دادن آنگه
گفت فمن عفی له پس هر که عفو کرده شود برای او از خون برادرش چیزی از دیه یا تخفیف
کند یا ترک قصاص کند و بدیه راضی شود و باید که ولی مقتول اتباع قاتل از برای مطالبه بنیکوی
کند و با او عنف و درشتی نکند و قاتل بمعروف و نیکویی دیه را باولیاء مقتول رساند و هیچ مدافعه
نکند و معطل ندارد ذلک تخفیف این حکم قصاص یا عفو و دیه تخفیفی است شما را از خدای شما
و رحمتی است برای شما بر اهل توریة قصاص بود یا عفو و دیه و دیه حرام که قتل حرام بود بر ایشان
و بر اهل انجیل عفو بود یا دیه و قصاص بود بر ایشان فمن اعتدی بعد ذلک پس هر که از حد درگذرد
پس از آنکه خدای فرمود با آنکه دیه قبول کرده باشد کشنده را باز کشد او را عذابی سخت رنج
بود در آخرت سعید جبیر گفت مراد آنست که هر کس پس از عفو یا قبول دیه قاتل را بکشد
او را باز باید کشت قوله تعالی ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون و شما را در قصاص حیاتست
و زندگانیست یعنی قصاص برای آنست که زاجر و مانع بود در شرع آنکس که خواهد که کسی را بکشد با حق چون
از قصاص اندیشه کند بترسد و منزجر شود و بسبب این دو کس کشته نشوند و هر یکی را حیاتی باشد

کشنده و بآزاد کشنده

پس در قصاص حیات باشد سدی گفت مراد آنست که پیش از اسلام یک مرده
را با بیشتر یا کمتر میکشتند چون ایشانرا بقصاص فرمودند ازان باز پس ایستادند
هر چون یکی را بکشتند پس در قصاص حیات دیگران باشد لعلکم تتقون تا باشد
که حذر کنید از کشتن ترس قصاص را و تقوی و پرهیزکاری پیشه کنید کتب علیکم اذا
حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین
جماعتی بدین آیة تمسک کردند در وجوب وصیة و گفتند که وصیت واجبست برای لفظ
حقا و این دو لفظ در وضع اقتضاء وجوب نیکند بخلاف ائمه ایشان گفتند وجوب
جز بدلیل حمل نتوان کرد اجماع اهل البیت و اخبار ایشان دلیل میکند بر آنکه این لفظ
اینجا بمعنی ندب و استحبابست و در آیة دلیلست بر آنکه وصیت درست باشد پدر
و مادر و خویشانرا و این نص صریحست و قرآن بخبر واحد منسوخ نباشد پس روا نباشد
که حکم این آیة باین خبر که روایت میکنند که لا وصیة لوارث منسوخ باشد معنی آیة
اینست که نوشته شد بر شما چون یکی از شما را مرگ حاضر آید مالی اگر بگذارد آنکه پدر و مادر
و خویشانرا وصیتی کند بنیکویی یعنی چنانکه عقلا آنرا نیکو شمرند و نیکو دانند دران جوری
نباشد حقا بر متقیان و کسانی که اختیار تقوی کنند وصیت کردن و وصیة از جمله
سنتهای موکداست تا وصیة که مستحبست فقها گفته اند کسی را که مال تمام دارد و فرزندان
و وارثان او را خیری باشد نخعی گفت این هفتصد درم تا هزار درم است از عایشه
روایة کرده اند که گفت زنی از بنی تیم خواست تا وصیة کند رسول علیه السلام کس فرستاد و گفت
بپرسید از وی که فرزند چند دارد و مال چند گفت فرزند چهار دارم و مال سه هزار درم
گفت بگذار که در مال وی فضلی نیست از وارثان و رسول علیه السلام بیامد پیش سعد رفت و او
بیمار بود سعد گفت یا رسول الله من مال بسیار دارم و وارث دختری دارم و دیگر وارثی
ندارم جمله مال وصیت کنم گفت نه گفت نیمه گفت نه گفت سه یکی وصیة کنم گفت بلی و
الثلث کثیر سه یکی هم بسیار باشد آنگه گفت بفرزندان خود اگر چیزی رها کنید بهتر باشد
که ایشان درویش باشند و کفی خود ازیشان و ازان خواهند و از امیر المومنین علی
روایتست که مردی قریشی بمرد و سیصد دینار بگذاشت یا چهارصد دینار و وصیة نکرد او را
گفتند چرا وصیة نکنی گفت خدای گفته ان ترک خیرا الوصیة و من خیری بنگذاشته ام از رسول علیه السلام
روایة کرده اند که لاینام احدکم الا و وصیة تحت راسه هیچکس شما نباید که بخسپد الا که وصیة در زیر

سر

۱۵

سر او باشد و امام جعفر صادق علیه السلام گفت هیچ بیماری نباشد که بدو مرگ رسد الا که خدای
تعالی عقل و سمع و بصر باو دهد در وقت مرگ برای وصیة و آنرا مردمان راحت مرگ گویند و آنحضرت
گفت هر که بمیرد و وصیة نکند فقد ختم عمله بمعصیة بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول آیة
آن بود که ایشان وصیة کردندی در حق بیگانگان تا اقربا محروم کردند حق تعالی آیة فرستاد
تا آن عادت بگذارند قوله تعالی فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم
فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم
هر که تغییر و تبدیل کند آنرا یعنی وصیة وصیة کننده را و آن جهت که بدان وصیة کرده باشد
بگرداند پس از آنکه شنوده باشد و بتحقیق داند که بدرستی که بزه آن و وبال آن
بر آن کسانی بود که آنرا تغییر و تبدیل کنند خدای تعالی شنونده اقوال مبدلانست
میشنود و میداند پس هر که بترسد که وصیة کننده میل کند از حق در وصیة کردن
بخطا یا خود اثم و بزه او بترسد که بعمد میل و جنف کند اگر چنین کرده باشد میان
وارثان باصلاح آورده باشد با آنکه تغییر و تبدیل کند بر وجهی که حرجی نباشد و اثمی بر وی
اگر باطل را حق کردانیده بود و گفته که معنی آنست که اگر اهل وصیة بینند که در حال حیات
میلی باید و ظلمی کند و وصیة نه بجای خود مینهد و اقرار نیکند وارثانرا بر وجه بزه نباشد
اگر او را تنبیه کند و صلاح با و نماید تا میان موصی له و میان ورثه خصومة و قیل و قال نباشد
مفسران گفتند در وصیة جنف آن باشد که بمعصیة وصیة کند ان الله غفور رحیم بدرستی که
خدای تعالی آمرزنده و مهربانست رفع اثم و دفع حرج کند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب
علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات ظاهر آیة خطاب مومنانست
و کافران در این آیة داخلند بدلیل دیگر بهر آنکه کافران نزدیک ما مخاطبند بشرایع چه هر چه از لوازم
و شرایط آنست و کفر رفع موجودست باید که ایشان هم مخاطب باشند حق سبحانه میگوید ای
آنکسانی که ایمان آورده اید بر شما روزه نوشته اند شما را روزه داشتن واجب کردانیده
چنانکه نوشته بودند و واجب کردانیده بر آنکسانی که پیش از شما بودند تا شاید که شما متقی شوید و
پرهیزکاری کنید از آنکه فعل طاعت لطفست بنده را بطاعت نزدیک کرداند و از معصیة دور
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر که شما بترسید که تحمل این تکالیف نتوانید کردن از آنکه ایام معدوده
روزی شمرده است و هر چه در عدد آید اندک بود حق جل و علا چون بندگانرا بعبادة خطاب
کرد و گفت یا ایها الناس اعبدوا ربکم ای مردمان خدای خود را بپرستید و اول عبادت خدای

آنانکه پای در خط این خطاب نهادند و باختیار سر بر این آمدند بشرف این خطاب با ایشان گفت که
یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان در باید آمده را گویند درای و نا آمده را گویند بیا لاجرم چون ایمان آوردند
بیامدند و قدم در حجره تکلیف نهادند فردا ایشان را خطاب کنند که ازین تنگنای دنیا برآیید
و بسرای فراخ عقبی که فراخ و وسیع است و جنة عرضها کعرض السماء و الارض امروز چون در سرای
ایمان و اسلام آمده اید فردا در قیامت در سرای سلام و امان نزول کنید ادخلوها بسلام آمنین
روزه را اگرچه او نوشت بخود حواله نکرد برای آنکه در رنج و مشقت است گفت کتب
علیکم الصیام و آنچه در راحت و آسایش است حواله بخود کرد کتب ربکم علی نفسه الرحمة آنچه
در رو بخشت از طاعت بخود حواله نکرد شرم نداری که آنچه نقص اوست از معصیة با و حواله
کنی روزه خاص مراست که الصوم لی و انا اجزی به و رحمت خاص تراست که و رحمتی وسعت کل
شئ فسأکتبها للذین یتقون آنچه خاص مراست بر تو نوشتم و آنچه خاص تراست بر خود نوشتم
کتب ربکم علی نفسه الرحمة آنچه من بر تو نوشتم ترا از بجا نمیدهد و آنچه بر خود نوشتم در ملک من نقصان
نیاورد تو با ضعف و حاجت بحصه خود وفا کنی تا من بقدرت و استطاعت بحصه خود
وفا کنم نویسندگان چهارند قلم است که نون و القلم و ما یسطرون و سفره اند فی صحف مکرمة
مرفوعة مطهرة بایدی سفرة کرام بررة و حفظه اند که و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین و حق
جل و علا کتب ربکم علی نفسه الرحمة قلم احوال تو نوشت سفره ارزاق تو نوشتند حفظه اعمال
تو نوشتند رحمت از بهر تو جبار تو نوشته آنچه آن هر سه نوشتند مبدل کردند و آنچه خدای
بر خود نوشته هرگز مبدل نکرد ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید از بهر تسلی دل تو گفت
کما کتب علی الذین من قبلکم تا بدانی که اول مخاطب این خطاب تو نیستی پیش از تو تکلیف بر
دیگران بوده از عهد آدم عم تا عهد محمد رسول الله بر مکلفان این خطاب کرده اند عبد الملک هرون
از جد خویش روایة میکند و او از امیر المومنین عم که فرمود که روزی در گرما روزه گرفتم و بنزد
رسول صلعم رفتم چون نشستم مرا گفت ای علی هذا جبرئیل یقرئک السلام جبرئیل حاضرست ترا سلام
میکند من گفتم علیک و علیه السلام یا رسول الله آنگه گفت پیشتر آی من بنزدیک رسول شدم رسول فرمود
جبرئیل میگوید ترا که از ماههای سه روز روزه بدار تا خدای تعالی بروز اول ده هزار ساله روزه
بنویسد و بروز دوم سی هزار ساله و بروز سیم صد هزار ساله من گفتم یا رسول الله این ثواب
تا این خاص مرا باشد یا جمله مردمان را عام گفت یا علی این تراست و هر کس مثل تو کند بعد از تو
گفتم یا رسول الله این ایام کدامست گفت ایام البیض از ماههای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

فصل
ایام البیض

این روزها داشت ثم گفت از امیر المومنین عم پرسیدیم که این ایام را چرا ایام البیض خوانند
گفت از بهر آنکه چون آدم از بهشت بزمین آمد ع سنتی و پوششی نبود آفتاب در اعضای
او اثر کرد چنانچه اندام آدم سیاه گردید چون خود را بدان سان دید بحق تعالی بنالید
جبرئیل آمد و گفت ای آدم میخواهی که اندامت سفید شود گفت بلی گفت سه روز روزه
دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه آدم روز اول روزه داشت ثلثی از اندام وی سفید
شد دوم روز دو ثلث سفید شد سیم روز تمام اندام او سفید گشت این سه روز را
ایام البیض برای آن خوانند مفسران گفتند که خدای تعالی در بدایت شرع روز عاشورا
و ایام البیض را روزه فرض کرده بود بروزه ماه رمضان آنرا نسخ کرده و چه در
کما کتب روا بود که از وجوب بود و روا بود که از مندوب حسن بصری گفت و جماعتی دیگر
که خدای تعالی ترسایانرا فرمود که یکروز روزه دارند برایشان سخت آمد برای آنکه
گرمای عظیم بود علماء ایشان جمع آمدند رای زدند و با فصل بیع انگندند و ده روز بران
افزودند و همچنین هر قومی از ایشان چیزی می افزودند تا پنجاه روز شد و امروز روزه ترسایان
پنجاه روز باشد آنکه حق تعالی بیان کرد که این روزه از بهر آن بر شما واجب کرده تا متقی
باشید از آنکه مراد و سرایست کی آراسته بانواع نعمت فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین و دیگر
دیگر پر از انواع نقمت از صفار و نکال و سلاسل و اغلال بدان سرای نعمت نرسند الا متقیان
کی تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا و ازین سرای خلاص نیابند الا پرهیزکاران
ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا تا متقی شوید و روزی چند روزه دارید جمله طاعات را که بود
باندازه الا روزه که آنرا ثواب بی اندازه بود و روزه صبر است و جزاء صابر و الی با حساب
و ثواب صابران بحساب نیست انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب روزه مراست که
نیز اگر در رو ریا ممکن نیست که الصوم لی و انا اجزی به روزه مراست خاص و من جزای آن
میتوانم داد در روزه گرسنگی است و در گرسنگی رجوع که و فی الجوع رجوع موسی پیغمبر ع چون
گرسنه شد با درگاه او شد گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر موسی عم را آن حال
گفت رب انی لما انزلت الی عیسی ع خوان خواست گفت ربنا انزل علینا مائدة من السماء محمد
عبد الله حبیب الله درگاه آمد غفران خواست گفت غفرانک ربنا و الیک المصیر دعای او اجابت
کمال بر که دعای محمد راه اجابت نبوده باشد و این ایام که روزه آن بر تو واجبست تقلیل
کرد که ایاما معدودات روزی چند روزه بر خود گیر تا مزد عظیم یابی اعملوا قلیلا تجدوا جلیلا روزی

شش ساعت یا پانزده ساعت روزه دار تا ثواب روزه پنجاه هزار سال است فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة قوله تعالی فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر
میگوید هر که از شما بیمار باشد یا در سفری بود بر عدد آن ایام که رنجور شده بود از ایام دیگر
روزه بدارد گفت در دو چیز بدو تو روا نداریم اگر رنجوری روزه بگشای و اگر در سفری
روزه مدار رنجوری که او را افطار باید کرد آن است که بروزه بیماری او زیاده گردد و حد سفر
که در وی افطار باید کرد هشت فرسخ بود در سفر اگر روزه دارد و باز دیگر روزه وی درست
نبود و قضاش بباید داشت از اصحاب مذهب عمر خطاب و عبد الله عباس و عبد الله
عمر و ابو هریره و جماعتی دیگر آن است که گفته شد و از عبد الله عباس روایت است که الافطار
فی السفر عزیمة و دلیل بر صحت این مذهب این آیت است که از این سبب خدای تعالی نفس مرض و سفر
را موجب قضا گردانیده و قضا نبود تا که افطار نبود و پس بنا بر آیة افطار واجب بود و جابر
انصاری از پیغمبر روایت کرد که لیس من البر الصیام فی السفر و عبد الرحمن بن عوف از پیغمبر
روایت میکند که الصیام فی السفر کالافطار فی الحضر و جابر روایت کند که رسول را گفتند
که جماعتی در سفر روزه میدارند گفت اولئک العصاة ایشان عاصیانند از امت مذهب
بر قرآن حمل باید کرد نه قرآن را بر مذهب تا مذهب درست کرده فانظر تقدیر بباید کرد از بهر آنکه
عدول بود از ظاهر آیت بی دلیلی قوله تعالی و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیرا
فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون جماعتی از مفسران گفتند که این آیة در بدایت شرع بود
چون حق تعالی مسلمانان را تکلیف روزه کرد ایشان را عادت نبود و بر ایشان دشوار آمد حق تعالی
مخیر گردانید ایشان را بین الصیام و الاطعام آنگه مضیق گردانید و تخییر را نسخ کرد و گفت فمن
شهد منکم الشهر فلیصمه بعضی دیگر چون سدی و سعید المسیب گفتند این آیة مخصوص است بکسی که عاجز
از روزه داشتن بسبب علتی و زن شیر دهنده و آبستن و آنرا که علت عطش بود ایشان
روزه بگشایند و چون عذر زایل شود قضا بدارند و از هر روزی که روزه گشاده باشند
اگر توانند دو ده طعام بدهند و اگر نتوانند مدی و از امام جعفر صادق ع روایت است که این حکم
منسوخ نباشد معنی آیت این است که بر کسانی که میتوانند روزه داشتن اگر خواهند افطار
کنند و فدیه از طعام بدهند بر قول اول و بر قول دوم اگر میتوانند روزه داشتن اما بجهد
و مشقت روزه بگشایند و بمسکینی طعام دهند فدیه آنرا بود و هر که برغبت خویش عمل کند
بدانکه یک مسکین را طعام باید داد و او را بدهند یا زیاده کنند بر آن مقدار که واجبست یا جمع کنند

میان

میان روزه داشتن و طعام دادن او را بهتر است و روزه داشتن شما بهتر است اگر
شما دانید قوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان
فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ماه رمضانست که در وی فرستاده شد قرآن که راه نماینده است مردمان را
از ضلالت بهدایت و حجتهای روشنست از شرایع اسلام و فرق میان حلال و حرام پس هر که
در ماه رمضان حاضر بود در وطن خود و ساکن شده و مسافر نباشد باید که روزه دارد
چون شرایط اسلام و شرایط وجوب و شرایط صحت بود ماه را شهر خواندند اشتقاق او از
شهره گرفته اند گفته اند که ماه رمضان نامیست از نامهای خدای تعالی پس باین سبب این
ماه را مطلق رمضان نگویند که ماه را با آن ختم کنند و گویند که ماه رمضان بیان این آنست
که امام جعفر صادق ع از پدران خویش از امیر المومنین از حضرت رسول ع روایت کرد که
گفت شهر رمضان شهر الله ماه رمضان ماه خداست انس مالک از پیغمبر ع روایت کرد که گفت
ماه رمضان مگوئید بگوئید شهر رمضان چنانکه خدای تعالی گفت شهر رمضان رمضان
در لغت سنگهای تافته است پس او را رمضان برای آن خوانند که گناهان در وی بسوخته
و دلها تافته شود از ترس خدای چنانکه سنگها تافته شود خلیل احمد گفت اشتقاق او از رمض
است و آن باران خریفست که عالم را از گرد تابستان بشوید همچنین این ماه گناه کاران را
از گناه بشوید این ماه را دو حرمتست حرمت ماه رمضان و حرمت قرآن شهر رمضان الذی
انزل فیه القرآن دو عصمتست عصمت از شیاطین و عصمت از نیران تصفد فیه مردة الشیاطین
و یغلق فیه ابواب النیران دیوان را به بندد و درهای دوزخ ببندد و درهای فتح بگشاید
دو نعمتست فتح الجنان و روح الجنان درهای بهشت را بگشایند و دلها را راحت دهند
دو برکتست برکت نور و برکت سحور تسحروا فان السحور برکة و دو هدایت یکی آنکه خواب
را در وی عبادت نویسند و خاموشی را تسبیح برگیرند نوم الصائم عبادة و صمته تسبیح
دو فرحت یکی بنزدیک افطار و یکی بنزد لقای ملک جبار للصایم فرحتان فرحة عند الافطار
و فرحة عند لقاء الملک الجبار در خبرست که چون شب اول ماه رمضان بود حق تعالی فرمان
تا بادی از زیر عرش بجهد که آنرا مثیره خوانند بر درختان بهشت آید اوراق و برگهای
درختان بهشت بر هم زند حلقهای در بهشت بجنبد آوازی از آن در بهشت افتد که هرگز
آن شنوندگان نشنیده باشند حور العین خویشتن را بیارایند و بر غرفهای بهشت آیند
ندا میکنند الا هل خاطب لنا الی الله هیچکس هست که ما را خطبه کند و از خدای بخواهد ما را

فی دخول شهر رمضان

گویند این چه شبست گویند ای حوران این شب اول ماه رمضانست حق تعالی
فرمود تا برای امت محمد درهای بهشت بگشایند و درهای دوزخ دربندند و دیوان را بند
کنند و در قعر دریا اندازند تا روزی بر امت محمد تباه نکنند سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کند
که در آدینه آخر ماه شعبان پیغمبر صلعم ما را خطبه خواند پس از حمد و ثنا گفت ایها الناس
قد اظلکم شهر عظیم شهر مبارک فیه لیلة القدر خیر من الف شهر ای مردمان ماهی عظیم بر شما سایه
افکند ماه مبارکست و درو شب لیلة القدرست که بهترست از هزار ماه خدای تعالی
روزهٔ این ماه فرض کرد قیام شبش سنت گردانید هر کس که درین ماه بخصلتی از خصال
خیر قیام نماید و بخدای تقرب کند چنان بود که در ماههای دیگر فریضه گزارده بود و یکی
فریضه درین ماه چون هفتاد فریضه بود در دیگر ماهها این ماه صبرست و صبر را ثواب
بهشت بود ماهی است که در اولش رحمتست و میانه اش مغفرتست و آخرش آزادی
از آتش دوزخ هر که روزه داری را روزه بگشاید خدای تعالی گناهانش را بیامرزد و
گردنش از آتش دوزخ آزاد کرده اند و همچندان مزد که روزه دار را بود ویرا بود
گفتند یا رسول الله هر کس را قوت آن ندارد که روزه داری را روزه بگشاید گفت خدای تعالی
کرامت این ثواب بدهد آنرا که قادر نباشد مگر بشربت شیر یا شربت آب سرد
هر که روزه داری را سیراب کرده اند خدای تعالی او را از حوض کوثر سیراب کرداند چنانکه
تشنه نشود تا در بهشت شود و چنان بود که برده آزاد کرده باشد و هر که خدمتگار خود را درین
ماه از زیردستان تخفیف کند خدای تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد کند
اورا چهار خصلتست درین ماه بپای دارید دو آنست که خدای تعالی شما را روزی
کرداند گفتن اشهد ان لا اله الا الله و استغفار کردن و دو آنست که شما را از آن
گزیر نیست از خدای بهشت خواهید و از دوزخ پناه جویید ابو سعید خدری گفت
که رسول صلعم گفت که هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند خدای تعالی بهر سجدهٔ او را از
هفتصد حسنه بنویسد و برای او در بهشت بگشایند و در بهشت خانه بنا کنند از
یاقوت سرخ که آنرا خدای هفتاد در بود هر دری از زمرد بیاقوت و چون یکماه رمضان
روزه دارد هر گناهی که کرده باشد خدای تعالی آنرا بیامرزد و کفارت گناهش بود و باید که
در رمضان بهر روزی که روزه دارد قوت آن روز بدرویشان دهد تا حجت بود روزی
اورا کوشکی در بهشت بدهند هر کوشکی را هزار در باشد از زر و از برای او هزار حور

از بامداد تا شبانگاه استغفار میکنند و بهر سجدهٔ که بکنند اگر در شب باشد و اگر در روز
درختش دهند در بهشت که سوار سبک رو که برود از سایهٔ آن شصت سال
بیرون نرود و کعب الاحبار گفت خدای تعالی وحی کرد بموسی عم که ای موسی من روزه
ماه رمضان بر بندگان خود فرض کرده ام هر که بحشر من آید و در صحیفهٔ او یک روزه
ماه رمضان بود او از جملهٔ محسنان بود و اگر در صحیفهٔ او بیست ماه رمضان بود
او از جملهٔ ابرار بود و اگر در صحیفهٔ او سی ماه رمضان بود پایهٔ او نزد من برتر از
پایهٔ شهیدی بود ای موسی چون ماه رمضان در آید من حملهٔ عرش را بفرمایم تا از عبادت
خود باز ایستند و گوش با دعای روزه داران کنند تا هر که دعا کند ایشان آمین
گویند که من سوگند خورده ام که دعای ایشان رد نکنم موسی عم گفت من در الواح صحف
رای یافتم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند و تو گناهان گذشته ایشان را
بیامرزی خدایا ایشان را امت من گردان خدای تعالی گفت ایشان از امت محمد اند
و ایشان راست فضل و خیر آنچه هیچ امت را نباشد و از جملهٔ فضایل ماه رمضانست که
خدای تعالی قرآن که طریق شریعت و بیان حلال حرام درو فرستاده گویند قرآن چون
در ماه رمضان فرود آمد در ماههای دیگر چه فرود آمد عبد الله عباس گفت قرآن در ماه
رمضان در شب قدر از لوح محفوظ بآسمان فرستاد به بیت العزة انگاه جبرئیل از آنجا نجم نجم
می آورد بحسب مصلحت و حاجت در بیست و سه سال ابو ذر غفاری از رسول صلعم روایت
کرد که خدای تعالی ابرهیم را صحف در ماه رمضان فرستاد و سه روز گذشته بود
توریة بموسی در ماه رمضان فرستاد و شش روز گذشته بود و انجیل بعیسی در ماه رمضان
فرستاد و سیزده روز گذشته بود زبور را بداود در ماه رمضان فرستاد و هجده روز
گذشته بود و قرآن در ماه رمضان فرستاد و بیست و چهار روز گذشته بود و گفته انزل الله
با نزول فیه القرآن آنست که ابتدای نزول قرآن در ماه رمضان کرد و دوی بمعنی لطفست مولی تعالی
ومن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر
حق تعالی گفت فمن شهد منکم الشهر فلیصمه انکه تخصیص کرد و گفت هر کس چون ماه رمضان بود و در آید
و او بیمار بود یا در سفر بود بعدد ایام مرض و سفر روزهای دیگر روزه دارد بر سبیل تفضل خدای تعالی
چنانکه بمرض او افطار واجب کرد بسفر نیز افطار واجب کرد و از آنکه سفر و مرض را دریافت
عبد الله عباس گفت رسول صلعم عام الفتح چون بکدید رسید روزه بگشاد آنگه گفت که خدای تعالی بشما

آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد میفرماید که در رنجوری و سفر روزه مدارید ای عزیز حق سبحانه
در سرای دشواری بتو آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد در سرای آسانی بتو دشواری
کی خواهد در سرای محنت بتو نعمت خواست در سرای رحمت بتو کی محنت خواهد مجبره
گویند او مالک الملکست اما مالک الملک حکیم نه مالک الملکی سفیه آن کند که خواهد و لایق
حکمت او باشد آن نکند که تو با همه معیوبی از خود نپسندی و روا نداری حسن بصری
را بعمرا در رنجوری گفت چگونه میگذرانی گفت چنانکه او میدارد گفت چگونه میدارد
گفت چنانکه میخواهد گفت چگونه میخواهد گفت چنانکه از او آید در سفر دنیا بتو آسانی خواست
در سفر قیامت بتو دشواری نخواهد بخلاف عقل مکن و مخالفت عدل نیز مکن که مخالفت
عدل مخالفت عقل باشد خواست خدای اینست که والله یرید ان یتوب علیکم خواست
و عدل تو این باشد که ویرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما خدای تعالی
ظلم نخواست دگر نپسندید وما الله یرید ظلما للعباد ولا یرضی لعباده الکفر هرچه او بتو حواله کرد
تو بار او واحواله کردی و هرچه بخود حواله کرد تو از و نفی کردی قوله تعالی ولتکملوا العدة ولتکبروا
الله علی ما هدیکم ولعلکم تشکرون زجاج گفت معطوفست و معلق و بمعنی آیه مقدم تقدیره
اینست که فعل ذلک بکم و سهل علیکم ولتکملوا العدة یعنی اراده یسر و نفی اراده عسر برای آنست
تا کار بر شما آسان کند و تا شما عدد ماه تمام کردانید یا عدد ایام رنجوری و سفر تمام نگاه دارید
یا قضا کنید آنرا مانند آن و تا خدایرا تعظیم و اجلال کنید بدانچه هدایت و بیان کرد شما را
در دین و توفیق داد بر روزه ماه رمضان و تخصیص کرد شما را بدین ماه دون سایر
امم بیشتر از علما بر آنند که مراد باین تکبیر است عقیب چهار نماز شام و خفتن و بامداد
و نماز عید فطر گویند الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد لله علی
ما هدانا وله الشکر علی ما اولینا و در عید اضحی در عقب ده نماز باید گفت ظهر عید اضحی
تا آخر تا باشد که شما شکر گوئید مراین نعمت را که بشما اکرام کرده قوله تعالی واذا سألک عبادی عنی فانی
ابن عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که جهودان گفتند ای محمد خدای تعالی دعاء ما
چگونه شنود و تو میگوئی از اینجا تا آسمان پانصد ساله راهست و کثافت هر آسمان پانصد
راهست حسن بصری گفت مردی آمد و رسول را گفت اقریب ربنا فنناجیه ام بعید فننادیه
خدای تعالی بما نزدیکست تا با او مناجات کنیم یا دورست تا باواز بلندش بخوانیم خدای تعالی
این آیت فرستاد و گفت ای محمد چون بندگان من از تو پرسند که خدای نزدیکست یا دور

بگو ایشانرا که من آن خدایم که بشما نزدیکم نه بمسافت بلکه بعلم و قدرت آنچه کنید میدانم
همچنانکه کسی که نزدیک شما بود و داند اندر قبضه قدرت منست نتوانید گریختن چنانکه کسی که نزدیک
بود شما را در دست خود دارد در خبرست که روزی یکی از خلفا جهودی بیاورد و از و سوال کرد
اخبرنی عن الله این هو گفت مرا خبر ده تا خدای کجاست گفت فی السماء علی العرش استوی
بر عرش جهود گفت پس زمین از و خالی باشد و او در مکانی بود دون مکانی گفت این
کلام زنادقه است از من دور شو و اگر نه بفرمایم تا گردنت بزنند جهود بیرون آمد
استهزا میکرد امیرالمؤمنین علی ع در راه بدو رسید گفت یا اخا الیهود آنچه پرسیدی
و آنچه جواب شنیدی بمن رسید جواب آن از من شنو گفت بگو گفت این عبارت باشد
از مکان کان الله ولا مکان خدای بود و هیچ مکانی نبود این الاین ولا این له مکانرا او
آفرید و او را هیچ مکانی نیست و او از آن متعالی است که او را مکانی باشد و هیچ مکان
از و خالی نیست نه بمجاسه و مجاوره بلکه بمعنی علم او را هیچ مکانی نباشد و هیچ جا از وی خالی
نباشد و من ترا خبر دهم از آنچه در کتاب شماست اگر بدانی که راست میگویم ایمان آری
گفت بلی گفت در توریة است که روزی موسی ع نشسته بود چهار فرشته بنزدیک او
حاضر شدند موسی از ایشان پرسید که من این اقبلتم یکی گفت از اقصای مشارق
زمین می آیم من عند الله دیگری گفت از اقصای مغارب می آیم من عند الله دیگری
گفت از آسمان هفتم می آیم من عند الله دیگری گفت از هفتم زمین می آیم من عند الله
موسی ع گفت سبحان من لا یخلو منه مکان ولا یکون الی مکان اقرب منه الی مکان
جهود گفت گواهی میدهم که حق اینست که تو میگوئی و تو بجای پیغمبر اولیتری از دیگران
قریب در حقیقت باین معنی باشد قوله تعالی اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی
ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون میگوید که اجابت کنم و جواب دهم و مستجاب کردانم دعای دعا
کننده را چون مرا بخواند پس هر که دعا کند گو پاسخ کنید مرا و طاعت من دارید و بمن ایمان
آورید و از زبان من در گذرید تا من دعای ایشان مستجاب کردانم و ایشانرا ثواب
دهم پس هر مؤمنی که دعا کند خدای تعالی دعای او مستجاب کرداند اگر مصلحت او در آن
بود و از اینجاست که دعوات انبیاء علیهم السلام مشروطست بشرط رضا خدای و صلاح
آمده ولا حاجة من حوائج الدنیا لک فیها رضی ولی فیها صلاح الا قضیتها اگر بنده دعا کند و
اگر نکند خدای تعالی آنچه صلاح وی در آن بود وی را بدهد الا آنست که مقصود از دعا

وتضرع وعبادت چنانکه پیغمبر ص گفت الدعا عبادة ابو سعید خدری گفت که رسول ص
گفت که هیچ مسلمانی نبود که از خدای تعالی حاجتی خواهد که در وی قطع رحمی یا اثمی نبود الا که
خدای تعالی از سه خصلت یکی بدهد او را یا تعجیل اجابت حاجت یا ذخیره
آخرت بهتر از آن یا صرف کند بلای از و مانند آن چیزی که خواسته بود و رسول ص
گفت من فتح له باب فی الدعا فتحت له ابواب الاجابة هر کرا در دعا بگشایند
درهای اجابتش گشوده کرده جابر عبد الله انصاری گفت که رسول ص گفت که
بنده باشد که خدای تعالی را میخواند و خدای او را دوست میدارد جبرئیل را گوید
ای جبرئیل حاجت او روا کن ولیکن بدو مده تا آن بدست که من خواهم تا آواز او
بر درگاه من باشد و بنده باشد که از خدای تعالی حاجت خواهد خدای عز و جل
جبرئیل را گوید حاجت او روا کن و زود بدو ده تا برود و مرا نخواند که من آواز
او دوست نمیدارم پیغمبر ص گفت هیچ دعا نیست الا که میان او و میان آسمان حجابی
داشته باشد چون بنده دعا کند و در مقدمه دعا بر من صلوات نداده باشد
دعای او تا حجاب برود و باز گردد و اگر در مقدمه دعا بر من صلوات داده باشد
آن صلوات میرود و حجابها میدرد و به آسمان میرود و دعا بر اثر آن میرود تا
بزیر عرش آید توقیع اجابت بدو آید و امیر المومنین علی ع فرمود که هیچ دعا مکنید
تا در اول آن نگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد و حضرت میر مجتبی دعا کرد که گفتند
چرا چنین دعا میکنی امیر المومنین گفت از آنکه دعائی که با صلوات است البته با جابت
مقرون کرده شود و خدای تعالی شرم دارد که بنده از وی دو حاجت خواهد یکی را اجابت
کند و یکی اجابت نکند ابراهیم ادهم را گفتند چگونه است که ما دعا میکنیم و اجابت
نمیشود گفت برای آنکه خدای را شناخته اید و طاعت او نمیدارید و پیغمبر را دانسته
اید و سنت متابعتش نمیکنید و قرآن میخوانید و بدان کار نمیکنید و نعمت خدای میخورید
و شکرش نمیگذارید و بهشت را میدانید و طلبش نمیکنید و دوزخ را میدانید و از او
نمیترسید و شیطان را میشناسید و مخالفت او نمیکنید و مرگ را میشناسید
و کار او نمیسازید و مرده را میبینید و از آن اعتبار نمیگیرید و عیب خود میگذارید
و عیب دیگران مشغول میشوید با این همه چون دعای شما مستجاب شود قوله تعالی
احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس لکم و انتم لباس لهن

مفسران

مفسران گفته سبب نزول این آیه آن بود که در بدایت فرض صیام حق تعالی چنان
فرموده که چون روزه بگشایند طعام و شراب و جماع تا آن وقت خورند و کنند که نماز
خفتن بود و چون وقت خفتن بگذرد حرام بود یکی از صحابه نماز خفتن با رسول گذارد
و با خانه رفت نفس او را مطالبه مجامعت کرد و وقت رفته بود چون خلوت کرد و فارغ
شد و غسل کرد پشیمان شد بامداد برخاست و بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول
الله از شکایت این نفس خاطئه پیش تو آمده ام رسول ص فرمود که چه بوده است او آن
قصه باز گفت و گفته اند عمر خطاب بود رسول فرمود که خطا کردی جماعتی دیگر برخاستند
و گفتند یا رسول الله ما را نیز این حادثه افتاده و لیکن شرم داشتیم که این حدیث در
مجلس تو بگوییم گفتند هیچ رخصتی هست ما را گفت رخصت بدست من نیست خدای
تعالی بکرم خود این حکم از ایشان برداشت و این آیت فرستاد که مباح داشته شد
شما را و حلال کرده شد در شب روزه صحبت داشتن با زنان خویش این یعنی
زنان لباس و پوشش شما اند و شما از ایشان حق تعالی از جماع کنایه کرد تا تو چیزی
که در عرف مصطلح باشد در تصحیح او عبارت نکنی و زنان را لباس خواند و مراد آنست
که زنان لباس مردان کرده و مردان را لباس زنان و از آنجا که ایشان با یکدیگر ملتبس
و ملتوی شوند و در فراش بشره هر یکی ملاقی بشره دیگری کرده و گفته اند که مراد به لباس سکن است
چنانکه در حق شب گفت و جعلنا اللیل لباسا و نیز لباس حمایت کند مرا حبش را
از گرما و سرما ایشان نیز یکدیگر را حمایت کنند از حرام چنانکه گفت من تزوج فقد
احرز نصف دینه فعلیه بالنصف الآخر هر که زن کرد یک نیمه دین خود در حرز آورد بر و باد که
نیمه دیگر نگاه دارد قوله تعالی علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم فالآن باشروهن
و ابتغوا ما کتب الله لکم گفت خدای تعالی دانست که شما با خود خیانت کنید
بدانکه بعد از نماز خفتن با زنان خود مقاربت کنید و شما را از آن نهی کرده اند و بدین خیانت
حظ خود را از ثواب ناقص کردانید پس از آنکه بگناه اعتراف آوردید و توبه کردید خدای تعالی
توبه شما قبول کرد و این حکم را که بر شما لازم کرده بود فسخ کرد پس اکنون مباشرت کنید با
زنان خویش لفظ او راست و مراد اباحت و طلب کنید آنچه خدای از برای شما نوشته است
یعنی فرزند و نباید که غرض شما از این شهوت باشد بلکه باید که مقصود شما توالد و تناسل بود
چنانکه رسول ص گفت تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسقط انس مالک گفت

زنی بود نام او خولای عطاره روزی نزد عایشه آمد و گفت از آن روز که بخانهٔ شوهر
آمده‌ام هر شب خود را بدان زینت و عطر که شب اول بودم بیارایم و معطر گردانم
و بوقت خفتن که بستر شوهر در شوم او روی از من بگرداند و من از بهر خدای و
ازو بگردانم و تحمل میکنم کارم چنانست که وی با من خوش نیست مرا این مزد باشد
عایشه گفت بنشین تا رسول باز آید او بنشست رسول صلعم در آمد و گفت ای عایشه
بوی عطر میشنوم گویا خولای عطار اینجاست گفت بلی میخواهد تا مسئله بپرسد
خولا قصهٔ خود با رسول بگفت رسول گفت برو و طاعت او دار و فرمان او بر
گفت همچنین کنم و لیکن مرا یا رسول الله هیچ مزد باشد رسول صلعم گفت هر آن زنی که
از خانهٔ شوهر چیزی برگیرد و بنهد و غرض او صلاح شوهر او باشد خدای تعالی
او را حسنه بنویسد و سیئهٔ محو کند و درجه بردارد و هر آن زنی که از شوهر
چیزی باز گیرد او را چندان مزد باشد که سالی روزه دارد و نماز گذارد و هر که
روزه دارد و نماز گذارد چنان باشد که شب نخسپد و روز روزه بگشاید
و وقت زادن هر ضربی و دردی که میکشد و یرا چندان مزد باشد که بندهٔ
آزاد کرده باشد و بهر نوبت که کودک را شیر دهد چنان بود که بندهٔ آزاد کرده
و چون کودک را از شیر باز کند منادی از آسمان ندا کند که این زن را عمل کفایت
کردند در گذشته عمل از سر گیرد در آینده عایشه گفت زنان را خیر بسیارست
مردان را چیست رسول صلعم بخندید و گفت هر که دست زن خود بگیرد بطریق
مراوده خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد و هر که بوسه دهد ده حسنه
بنویسد و هر که با و نزدیکی کند چندان ثوابش دهند که از همه دنیا بیشتر بود و چون
غسل کند بهر مویی که آب بوی میگذرد محو کنند ازو سیئه و درجهٔ او رفیع کنند
و آنچه او را بدان غسل دهند بهتر بود از دنیا و هر چه در دنیاست و خدای تعالی
باو با فرشتگان خود مباهات کند و گوید شما را گواه کردم که او را بیامرزیدم قوله تعالی
وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل
براء بن عازب گفت این آیت در حق مردی آمد انصاری نام او قیس بن صرمه و این
مرد هر روز در کار بود در زمینی از آن خویش در ماه رمضان آمد نماز شام و پارهٔ
خرما آورد و زن او طعام نا ساخته بود تا زن او بدان مشغول شد که طعام سازد

خواب

خواب بر وی غلبه کرد بخفت نماز خفتن در آمد او روزه تاب بگشود و طعامی نخورده بود
و در ابتداء شرع طعام و شراب و نکاح بعد از نماز خفتن منهی بود مرد بیدار شد وقت
افطار گذشته بود بر خاست گرسنه و رنجور و از بیم خدای تعالی دست بطعام
نتوانست کرد و نیت کرد و روزه دیگر روزه داشت سخت رنجور شد و از پای
در آمد نماز پیشین رسول صلعم گفت یا ابا قیس ترا چه بوده است او قصه باز گفت
حضرت صلعم از آن تنگدل شد خدای تعالی آیت فرستاد و آن تکلیف را تخفیف
نمود گفت بخورید و بیاشامید از وقت نماز شام تا آنکه سفیدی صبح از سیاهی
شب ظاهر گردد پس روزه را تمام گردانید تا شب یعنی چون صبح صادق طالع
گشت از طعام اجتناب نماید تا وقت فرو شدن آفتاب عدی بن حاتم گوید که
رسول صلعم مرا نماز و روزه آموخت و در باب روزه گفت چون آفتاب فرو شود
روزه بگشای و آنگاه در طعام و شراب خوردن مختارست تا آنگاه که خیط ابیض
از خیط اسود جدا گردد یعنی رسن سفید از رسن سیاه ظاهر شود من در شب
برخواستم و دو رسن پیش خود نهادم و در او مینگریستم گاهی بر من مشتبه میگشت
و گاهی پیدا میگشت چون بامداد شد رسول را خبر دادم بخندید و مرا گفت یا ابن حاتم
نه آن است که مراد بیاض صبح است از سواد شب و صبح دو است صبح صادق و صبح کاذب
صبح صادق را مستطیر خوانند برای آنکه چون بر آید روشنی او پراکنده گردد و چون
آن صبح باشد تناول طعام حرام بود و صبح کاذب را مستطیل خوانند و آن روشنی بود
بدراز نا مانند دنبال گرگ پس از آن باریک شود آن را حکمی نیست در شرع چنانکه آن
نماز فریضه نشاید کردن و طعام و شراب خوردن حرام نشود و پیغمبر صلعم گفت لا یمنعکم
من السحور اذان بلال ولا الصبح المستطیل ولکن الصبح المستطیر قوله تعالی ولا تباشروهن
وانتم عاکفون فی المساجد تلک حدود الله فلا تقربوها کذلک یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون
مقاتل و کلبی گفتند این آیه در حق جماعتی آمد که ایشان اعتکاف گرفتندی چون ایشان را
حاجت بودی بیامدندی و با زنان خود مقاربت کردندی و با مسجد شدندی خدای تعالی
آیة فرستاد و از آن نهی کرد و گفت مباشرت مکنید با زنان خود چون شما اعتکاف
کرده باشید در مسجدها که احکام آن گفته شد در باب روزه و اعتکاف حدهای
خداست پیرامن آن مگردید و نزدیک آن مشوید خدای تعالی همچنانکه حدود و احکام

آیات خود را که ادلهٔ شریعت بر احکام حلال و حرام بیان کند روشن کرد و اندازه
مردمان تا باشد که ایشان متقی شوند و از معاصی اجتناب نمایند اعتکاف
جز در چهار مسجد درست نباشد با شرایط دیگر مسجد الحرام بمکه و مسجد رسول ص
بمدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره امام زین العابدین ع روایت کند از پدرش
که رسول ص گفت هر که در ماه رمضان اعتکاف کند آنچنان باشد که دو حج
و دو عمره کرده باشد شهر بن حوشب گفت مراد بحدود الله فرایض الله است
ضحاک گفت معصیة الله و در لغت بمعنی منع بود قوله تعالی ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل
وتدلوا بها الی الحکام لتأکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون
مقاتل و ابن السایب گفتند این آیه در حق امرء القیس بن عابس الکندی آمد و در
حق عبدان بن اشوع و آن چنان بود که ایشان گفتند پیش رسول ص حکایات
در باب زمینی چون بوقت سوگند رسید امرء القیس که صاحب بود دست بداشت احتیاط
سوگند نخورد خدای تعالی آیه فرستاد و گفت مخورید مالهای خود را یعنی مالهای یکدیگر
را از اینجا که المؤمنون کنفس واحدة خدای تعالی نفس ایشان را چون یک نفس نهاده
است میگوید که مالهای خود را بباطل مخورید و برشوت مدهید حاکمان را و ایشان را
از آن با نصیب مکنید تا پارهٔ از مال مردمان بخورید بباطل و شما میدانید که آنچه شما
میکنید ناصوابست و آنچه شما میخورید شما را حرامست که شما را در آن حقی نیست
و گناهست و گفته اند که معنی آنست که مال خود با حق مخورید یعنی تلف مکنید
بنا واجب در شرب خمر و معاصی و انواع قمار امام محمد باقر ع گفت باب باطل الیمین
الکاذب بسوگند بدروغ مال یکدیگر مخورید امام جعفر صادق ع گفت خدای تعالی
دانست که درین امت حاکمانی که حکم بنا حق کنند خدای تعالی بندگان را نهی
کرد از آنکه بحکومت پیش ایشان روند و فریق پاره باشد که از چیزی باز برند از مال
طایفه و در مال استعمال کردن برای آنست که مال عرب بیشتر شتر و گاو و گوسفند
و چهارپای بیانش بود و لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی الیهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن
آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب عبد الله عباس گفت این آیه در حق مردی
آمد که بر وی مالی بود و صاحب مال بیّنه ندارد و حاضر نبود او بیاید بنزدیک حاکم تا سوگند
بخورد و مال او ببرد و دانسته که حرام میخورد ابو هریره از پیغمبر ص روایت میکند که گفت انما انا بشر

من آدمیم باشد که بعضی از شما حجت خود بهتر داند و عرض کردن هر کس من برای او
حکم کنم بچیزی از مال برادرش پاره آتش است که برای او باز میبرم قوله تعالی
یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس والحج معاذ بن جبل و ثعلبة انصاری از رسول ص
پرسیدند که یا رسول الله ماه نو بدید آید باریک انگاه می افزاید تا تمام شود باز دیگر
میکاهد تا باریک شود این جهت حق تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو
میپرسند و سؤال میکنند از ماههای نو جواب ده ایشان را و بگوی که آن وقتها است
برای مردمان تا بآن اوقات عبادات کنند از حج و عمره و روزه و افطار و محل
دیون و عدهٔ زنان و مشاهرهٔ مزدوران و مدت حمل و هر چه تعلق بسال و ماه
دارد بخلاف حال آفتاب که همیشه بر یک حال بود و زیاده و نقصان در وی
اصمعی گفت که از اول شب تا ختم هلال خوانند و تا چهاردهم قمر خوانند و پانزدهم بدر
خوانند قوله تعالی ولیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها و
اتقوا الله لعلکم تفلحون مفسران گفتند در جاهلیت مردی بود که چون احرام گرفتی بحج یا عمره از
در سرای و خانه و خیمه در نرفتی اگر خانه نشین بودی و اگر بادیه نشین بودی از پس
سرا سوراخی در دیوار کردی یا نردبانی بر دیوار نهادی و در سرا آمدی و اگر بیرون
بودی از پس خیمه گذر کردی وی پنداشتی که این بهتر است چون اسلام آمد همین
قاعده بود تا یکروز رسول ص در سرای بعضی از انصاریان بود از در سرای در شد و
از جملهٔ ایشان برادر رسول در سرای شد پیغمبر ص او را گفت نه تو محرمی گفت بلی
گفت چرا بدر سرای در آمدی گفت بتو اقتدا کردم رسول ص گفت من از حمس یعنی از
قریش و ایشان را این طریق نبود مرد گفت من نیز از حمس دین ما یکیست و من همچنان
بتو اقتدا کنم در کارها خدای تعالی این آیه فرستاد که بر و نیکویی نیست که در خانهای
خویش از پس پشت روید ولیکن نیکویی آن کس راست که تقوی کند و از معاصی و مناهی
اجتناب کند در خانها که آیید در حالت احرام از پس در میایید از پیش در خانه
در آیید و از خدای بترسید و از گناه پناه باو دهید تا باشد که شما فلاح و ظفر یابید
جابر از امام محمد باقر ع روایت میکند که آنحضرت گفت مراد آنست که تأتی الامر
وجه کارها را از وجه بشناسید تا از روی کار و رشوه داده از پس و گفته اند که مراد به بیوت
زنانند و معنی آنست که مقاربت ایشان بر آن وجه کنید که خدای تعالی فرموده است

وقتها

افزاید

۱

بجنگ کنید
در مواضع ایشان قصد مکنید بل من ابوابها از پیش ایشان با ایشان مقاربت
قوله تعالى وقاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين
میگوید که جهاد کنید در راه خدای با آنانکه با شما کارزار کنند و از حد در مگذرید و
عدوان مکنید با کسی که با شما قتال میکنند و ناگاه بر ایشان مشوید اول ایشانرا
باسلام دعوت کنید اگر قبول نکنند و با شما کارزار کنند شما نیز با ایشان کارزار
کنید و بیدادی مکنید که خدای تعالی بیدادگران را دوست ندارد و گفته اند
اول آیتی که در قتال آمد این بود و رسول همچنین میکرد تا آنکه آیت اقتلوا المشركين
كافة آمد آن آیة منسوخ شد دیگران گفتند منسوخ نیست بحکم آیة بوانکه خدای تعالی
گفته باشد که با آنکس که با شما قتال کند با او قتال کنید تا معلوم شود که کسانی که
ابتدا قتال نکرده باشند با ایشان قتال نتوان کرد الا دلیل الخطاب و نزدیک
علما آن باطلست پس بر این وجه از لا تعتدوا مراد آن بود که تعدی مکنید از آنکه
نامشروعست در باب جهاد زنان و کودکان و پیرانرا مکشید و آنرا که دست دهد
بصلح که اگر چنین کنید تعدی کرده باشید و این قول عبد الله عباس است
ابو صالح از ابو عبد الله روایة میکند که این آیة در حدیبیه آمد و آن چنان بود که
چون رسول از مدینه بیرون آمد تا عمره بگذارد با رسول ص هزار و چهار صد کس بودند
چون بحدیبیه رسیدند مشرکان بیامدند و رسول را منع کردند که در مکه شود و رسول
ص هدی که داشت انجا بکشت و آن سال صلح کردند و صلح نامه بخط امیر المومنین
علی بنوشتند و قرار دادند که آن سال باز گردند و دیگر سال بمکه در آیند
و سه روز مکه رسول را باشد تا در آید و حج کند و هدی بکشد و آنچه خواهد بکند
و باز گردد چون سال دیگر در آمد رسول برخاست با صحابه و لشکر تا بمکه روند
و اندیشه میکرد که مبادا قریش وفا نکنند و با ایشان قتال باید کرد و رسول
آن قتال ایشانرا کاره بود در ماه حرام در زمین حرام و در زمین حرم خدای
تعالی این آیة فرستاد و رخصت داد که در ماه حرام قتال کنند و اگر در حرم با
قوله تعالى واقتلوهم حيث ثقفتموهم واخرجوهم من حيث اخرجوكم والفتنة اشد من القتل
ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتى يقاتلوكم فيه فان قاتلوكم فاقتلوهم كذلك جزاء الكافرين
فان انتهوا فان الله غفور رحيم

قتال مکنند شما با ایشان

میگوید

در ماه حرام

میگوید که بکشید ایشانرا هر کجا که بیابید و تمکین بود شما را از کشتن ایشان و بیرون
کنید ایشانرا از انجا که شما را بیرون کردند یعنی از مکه و فتنه و کفر و شرک بتر از کشتن است
اگر ایشان در زمین حرم بود که مصر باشند و اصرار میکنند و ایشان محرم باشند چه
روا باشد که شما ایشانرا بکشید در ماه حرام و در زمین حرم و شما محرم باشید با ایشان
کارزار مکنید نیز و یکی مسجد حرام تا ایشان ابتدا کنند بجنگ شما در ان جای که ابتدا کارزار
کنند و با شما قتال نمایند شما نیز بکشید ایشانرا که پاداش کافران چنین است و اگر از
جنگ باز ایستند و ایمان آورند خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بجمیع بود که ایشانرا
بیامرزد و بر ایشان رحمت کند مقاتل بن حیان گفت واقتلوهم حيث ثقفتموهم منسوخ شد
بقوله ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام و این نیز منسوخ شد بآیة اقتلوا المشركين حيث
وجدتموهم و دیگران گفتند آیة محکم است و معنی و حکم بر جایگاه خود است و نشاید ابتدا
کردن بقتل نه در ماه حرام و نه در حرم الا وقتی که ایشان ابتدا قتال کنند آنگه واجب شود
با ایشان قتال کردن قوله تعالى وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون الدين لله فان انتهوا فلا عدوان
الا على الظالمين آیت در حق مشرکانست میگوید که کارزار کنید با ایشان
تا آنکه نباشد در جهان فتنه و کفر و دین خاص و خالص خدای را باشد اگر باز ایستند
از کفر و عناد و قتل بر ایشان هیچ عدوان و ظلم و قتل نباشد و عدوان و بیداد و کشتن نباشد
الا بر ظالمان و روا بود که معنی این بود که اگر باز ایستند و اگر باز نه ایستند شما کارزار کنید
که و لا عدوان الا على الظالمين یعنی قتل روا نباشد الا بر ظالمان حق تعالی گفت مشرکانرا
میکشید تا آنکه ایمان آورند یا جزیه قبول کنند اهل کتاب را مهلت داد و مشرکانرا مهلت نداد از آنکه
چون اهل کتاب را کتاب است امید آن باشد که نظر و اندیشه کنند و با کتاب رجوع کنند و انصاف
بدهند و ایمان آورند اما مشرکانرا چون کتابی نیست ایشانرا مهلت نباشد از این سبب فرمود که
ایشانرا میکشی تا ایمان آورند و قتل ایشانرا عدوان خوانند از انجا که آن بجزای ظلم ایشان
باشد قوله تعالى الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاص فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل
ما اعتدى عليكم واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقين
مراد از این ماه که در این آیتست ذو القعده است از انکه رسول ص از حدیبیه عام الحدیبیه ذو القعده
باز گردید و در مکه نشد صلح برفت میان ایشان و قراری که رسول ص دیگر سال باز آید و ایشان
از مکه بروند و صحابه رسول در مکه آیند با سلاح و شمشیر در نیام بگذارند و برهنه نکنند چون سال دیگر آمد

رسول ص برخاست و در مکه رفت و طواف کرد و ارکان حج بگذارد و آن ذوالقعده بود
که بیرون آمده بسنه سبع و آن سال که او را منع کردند هم ذوالقعده بود سنه ست
از هجرت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این ماه حرام که در مکه رفتند بدل آن
ماه حرامست که شما را منع کردند و حرمتها را قصاص است یعنی حرمت ماه و حرمت حرم
و حرمت احرام اگر حرمت ماه حرام و احرام ندارند و با شما قتال کنند شما نیز در مساوات
و در مقابله آن کوشید و با او آن کنید که او با شما کند و هر که با شما ظلم کند از دواج کلام را
گفت شما نیز با او ظلم کنید جزای ظلم را ظلم خواند بر سبیل مجاز یعنی آن ظلم که بر شما
کرده باشد با او همان کنید و تعدی مکنید و از خدای بترسید و همیشه متقی باشید
که خدای تعالی متقیان را دوست میدارد و با متقیان است و هر کرا خدای با او بود همیشه
منصور باشد قوله تعالی وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة واحسنوا ان الله یحب المحسنین
حق تعالی درین آیه امر کرده است جمله مکلفان را بانفاق مال و در عداد این داخلست
زکوة و صدقه و انواع خیرات از عمارات مساجد و رباطها و معاونت فقرا و مساکین و شفقت
بر یتیمان میفرماید که مال خود را نفقه کنید در راه خدای و خود را بدست خود در هلاکت میفکنید
یعنی بواسطه بخیلی خود را هلاک مکنید که بخل هلاک کننده است هم دین و هم دنیا منع زکوة
و حج و جهاد و نفقات واجبه و در دنیا بخیل را خود همه جهان دشمن باشند چنانکه گفته اند
اللوم داء لو تعقلون به لا یعقلون دا غیره ابدا از آنکه منع ضیافت و طعام دشمنی اندوخته اند
و دشمنی مؤدی بود بهلاکت ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرده که او گفت آیه در عام حدیبیه
آمد در حق قومی که رسول ایشانرا فرمود بحج گفتند ما چیزی نداریم که برگ خود بسازیم و کسی ما را
نفقه نکند خدای تعالی این آیه فرستاد امام حسین عم فرمود که رسول ص گفت هر که درمی در خانه
خود نشسته در راه خدای تعالی خرج کند یعنی در جهاد یا حج بهر درمی هفتصد بره بنویسند و اگر
بنفس خود بیرون شود و مال خرج کند او را بهر درمی هفتصد هزار درم بنویسند و ذلک قوله والله
یضاعف لمن یشاء عکرمه گفت نفقه از وجه حلال کنید که اگر از وجه حرام کنید خود را کشته باشید
و براء بن عازب گفت مراد ازین آیه مردیست که گناه میکند و با خود میگوید که مرا توبه نیست و از
رحمت خدای خود را نا امید کرده اند و گناه میکنند و اصرار میکنند بر آن حبیب بن الحارث بنزدیک پیغمبر
آمد و گفت یا رسول الله انی رجل مواض للذنب من مردی ام که توبه بسیار کرده ام هر گناه را

دانی پس چیست گفت توبه کن گفت یا رسول الله توبه میکنم و باز گناه میشوم گفت پس از آن باز توبه
کن گفت یا رسول الله پس گناه من بسیار شود گفت ای حبیب عفو خدای از گناه تو بیشتر است
آنکه خدای تعالی گفت نیکوئی کنید یعنی بخدای گمان نیکو برید که خدای عز و جل کسانی را که
گمان نیکو میبرند دوست میدارد و رسول خدای صم گفت که بخدای گمان نیکو برید که گمان
نیکو بردن بخدای تعالی بهای بهشت است فردای قیامت حق تعالی فرماید تا بنده را
بدوزخ برند چون او را سوی دوزخ برند سر برآرد و گوید بار خدایا گمان من بتو این
نبود حق تعالی گوید بنده گمان تو بمن چه بود گوید آنکه مرا بیامرزی و عفو کنی حق تعالی گوید
عفو کردم او را به بهشت برید قوله تعالی واتموا الحج والعمرة لله فان احصرتم فما استیسر من الهدی
میگوید که تمام گردانید حج و عمره را بدانکه جمله ارکان و فرایض و مناسک بجای آورید خاص
و خالص مر خدای را پس اگر عاجز شوید و نتوانید که مناسک حج بجای آورید آنچه شما را آسان
میشود و دست میدهد از هدی یا بهای هدی بفرستید بر وجوب حج اجماع امتست و در وجوب
عمره خلافست بمذهب امام جعفر صادق عم و قول جمهور شافعی عمره واجبست و دلیل
بر صحت این مذهب قرات عام است واتموا الحج والعمرة لله خدای تعالی بحج امر کرد و عمره را
بر آن عطف کرد چنانکه حج واجبست عمره نیز واجبست بمقتضای عطف جابر ابو الشیق
گوید بنزدیک رسول آمدم بود و او را گفتم مرا علمی آموز که بدان از عذاب خدای تعالی برهم گفت
نماز فریضه بپای دار و زکوة مال بده و حج و عمره بکن و ماه رمضان روزه بدار و عبد الله عباس
گفت بخدای که عمره مقارن حج است در قرآن آنگه برخواند واتموا الحج والعمرة لله مسروق گفت ما
در کتاب بنماز فرمودند و زکوة و حج و عمره از حج ایشان بمثابه زکوتست از نماز و در احصار خلافست
بعضی گفتند آن باشد که باغی از راه باز دارد و باز ماند از آنکه افعال حج تمام بجای آورد از خوف
و بیماری و جراحت و انفاق نفقه چون چنین باشد او هدی بفرستد و بجا احرام می باشد تا هدی
بمحل رسد و بکشند آنگه او حلال شود از احرام و این قول نخعی و مجاهدست و بعضی گفتند که الاحصار
بمرض باشد و آنچه بدشمن بود آنرا حصر خوانند لقوله تعالی و صدوکم عن المسجد الحرام اما بنزدیک
اهل البیت فرقست میان آنکه به بیماری ممنوع شود و میان آنکه دشمن او را منع کند اگر منع از جهة
بیماری باشد حکم او آنست که هدی که دارد بمکه فرستد و او بر احرام باشد تا آنگه هدی بجای خود
رسد بمنا و اگر احرام بعمره گرفته باشد محل او مکه بود بفناء الکعبه چون هدی بجای خود رسد تقصیر کند
و حلال شود از هر چه حرام گرفته باشد الا با زنان که او را حلال نباشد تا که طواف نسا بکند یا بنیابت

وسال آینده حج بکند اگر واجب باشد واگر هدی با خود ندارد بهای آن بفرستد تا
بخرد و بکشد و اگر منع از جهت دشمن بوده هم بجای خود هدی بکشد و از همه چیز حلال
شود و هدی اعلاش شتری و اوسطش گاوی و ادنی گوسفندی باشد قوله تعالی
ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله گفت متراشید سرهای خود را تا که هدی بمحل
خود رسد و محل هدی آنجاست که حلال شود کشتن او و اگر ممنوعست بدشمن محل او
آنجاست که او را منع کرده باشند و رسول صلعم همچنین کرد عام الحدیبیه چون مشرکان
او را منع کردند هدیها را گفت برخیزید و چیزی که دارید از هدی بکشید و سر بتراشید
راوی خبر گوید که بخدای که هیچکس برنخاست تا رسول خدای سه بار بگفت و هیچکس
فرمان نبرد رسول صلعم دلتنگ شد برخاست و در خیمه ام سلمه رفت گفت ای ام سلمه
دیدی که ایشان چه کردند سه بار ایشانرا گفتم که هدی بکشید و سر بتراشید ایشان
از جای برنخاستند ام سلمه گفت یا رسول الله بیرون رو و هدی خود بکش و حلاق
را طلب کن تا موی تو ببرد و سر تو بتراشد و با ایشان هیچ مگوی رسول از خیمه بیرون آمد
و با هیچکس سخن نگفت و هدی خود را بکشت و حلاق را بخواند و سر بتراشید یا تقصیر کرد صحابه
چون چنان دیدند در افتادند و هرکس هدی خود را میکشتند و بعضی سر میتراشیدند و دل
تنگ و غمناک بودند از آنکه در فرمان رسول توقف کردند و اگر ممنوع باشد بیماری محل هدی
منا بود چون احرام حج کرده بود و مکه بود اگر احرام بعمره گرفته باشد قوله تعالی فمن کان منکم مریضا
او به اذی من رأسه ففدیة من صیام او صدقة او نسک گفت چون ممنوع را بمرض فرمود که سر نتراشد تا آنگه که هدی بمحل رسد
گفت اگر ممنوع نیست اما عذری دارد از درد سر یا از محنده که در سر او پدید آمده باشد رخصت
داد که سر بتراشد گفت پس هرکس که از شما بیمار باشد یا او را رنجی باشد از درد سر یا غیر آن
بر او بود که فدیه بدهد از روزه داشتن که روزی روزه بدارد یا شش مسکین طعام دهد
و بروایتی دیگر ده مسکین را یا گوسفندی بکشد و بدو کعب بن عجره گفت آیه در حق
من آمد که رسول صلعم بمن بگذشت و مرا موی بسیار بر سر بود و محنده در افتاده بر روی من
فرو میدوید و من از آن رنجور بودم و در آن حال طعام می پختم رسول مرا گفت همانا رنجوری
ازین محنده گفتم بغایت یا رسول الله درین حال آیه فرود آمد رسول گفت سر بتراش که خدای
تعالی رخصت داد و فدا کن بروزه قوله تعالی فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی
میگوید چون ایمن شوید از خوف دشمن یا بیماری زایل گردد پس هر که احرام گیرد بعمره تا که احرام

هندم او نسک ص

حج ببرد و بود آنچه آسان بود او را از هدی و این حج تمتع است اول احرام باید گرفت بعمره چون
احرام گرفته باشد در ماههای حرام بمکه رود و طواف خانه کند و سعی کند میان صفا و مروه
و تقصیر کند پاره از موی پیشانی و لب فرا گیرد آنگه حلال شود او را آنچه بر وی حرام بود الا صید
کردن حرمت حرم را و هدی تمتع واجبست و محل او منا بود و این روایة عبد الله عباس
و عبد الله مسعود و سعید بن المسیب است راوی خبر گوید که آن سال که رسول
حج الوداع امیر المؤمنین را بیمن فرستاده بود تا خمس معادن از ایشان بستاند و جزیه
که ترسایان بخران قبول کرده بودند آنرا طلب دارد و گفت چون فارغ شوی ازین
براه مکه بیا که مرا در مکه بینی که امسال عزم حج دارم بر قضیه آن عهد و کار تمام کرد ازین
جانب رسول صلعم فرمود تا ندا در احیا و قبایل ندا کردند که رسول صلعم بحج وداع میرود هر که
و مساعده کنید خلق بسیار جمع شدند رسول صلعم بیست و پنج ذوالقعده بیرون آمد امیر
المؤمنین علی را اعلام نکرده بود که چه نوع حج خواهد کرد و هدی با خود براند و بذو الحلیفه آمد و احرام
فرا گرفت و لبیک بزد و انا بجا که بکراع الغمیم آمد مردمان بعضی پیاده بودند و بعضی سوار و پیادگان
برنجیدند و با پیغمبر شکایت کردند گفت چهارپای ندارم تا شما را سوار کنم میان سخت در بندید
و رجل نسل آمیخته کرده اید تا آسوده شوید همچنان کردند و بیاسودند امیر المؤمنین از راه یمن
روی سوی مکه نهاد و رسول صلعم از راه مدینه چون بنزدیک مکه رسید امیر المؤمنین از راه یمن نزدیک
رسیده بود یکی را بر لشکر خلیفه کرد و آن جیش بیامد و رسول را صلعم بدید و از آنچه کرده بودند و برا خبر داد
رسول شاد گشت و گفت ای علی احرام بچه نیت کردی گفت یا رسول الله مرا نگفتی که چگونه
خواهم کرد حج من نیت در نیت تو بسته ام و گفته ام اللهم اهلالا کاهلال نبیک گفت ای علی
هدی رانده گفت بلی سی و چهار شتر رسول صلعم گفت الله اکبر من شصت و شش رانده ام
تو شریک منی در حج و مناسک من همچنین بر احرام با نزدیک لشکر شو و با ایشان بمکه آی
که بمکه موعد است انشاء الله امیر المؤمنین علیه السلام بنزدیک لشکر آمد ایشانرا دید حلها
برگرفته و حلها در پوشیده که از ترسایان اهل بخران گرفته بودند گفت چرا چنین
اید گفتند تا خود را بجمال ایم آنرا که خلیفه کرده بود گفت چرا با ایشان دادی گفت ستم
کردند او را ملامت کرد و ایشانرا سخن درشت گفت و حلها از ایشان فرمود تا بکندند و
و در تنگها بستند ایشانرا خوش نیامد کینه او در دل گرفتند چون در مکه آمدند زبان در وی دراز
کردند و هر کسی شکایت میکرد رسول صلعم بر منبر رفت و منادی کردند و مردم جمع شدند خطبه کرد و در آخر

گفت زبان از علی بن ابی طالب بردار یه که او مردیست که در دین خدای مداهنه نکند
چون بشنیدند زبان کشیده کردند و نیز شکایت او کردند و کراهت رسول را و ران
معنی بدانستند و رسول و امیر المؤمنین با حرام بودند و بیشتر مردمان که با رسول بودند
هدی نداشتند خدای تعالی این آیه فرستاد که واتموا الحج والعمرة لله تا آخر آیه رسول صلعم
صحابه را جمع کرد و آیه برایشان خواند و گفت هر که هدی رانده اید با حرام باشید
و هر که هدی نرانده اید حلال باشید که خدای تعالی این آیه فرستاد عمره در حج شد
همچنین و انگشتان درهم افگند و گفت لو استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت
الهدی اگر آنچه اکنون میدانم پیش از این بدانستمی هدی نراندمی اگر نبود تا منادی کردند
که رسول صلعم میفرماید که هر که هدی نرانده است باید که حلال شود مردم بعضی حلال شدند و بعضی که
با حرام بایستادند خلاف فرمان رسول کردند و گفتند که رسول اشعث و اغبر رسول خدا صلعم
کالیده موی و گرد آلود با جامها در پوشیم و با زنان نزدیکی کنیم و روغن بر سر کنیم و حلال
شویم یا کنیم و حلال نشویم و دیگران گفتند ما شرم میداریم که آب از مویهای ما میچکد و رسول
خدای کالیده موی و گرد آلود می آید گفت و گوی میکردند و پیغمبر صلعم آنرا کاره بود و انکار میکرد
و میگفت من هدی نرانده ام حلال نمیتوانم شد و اگر نه حلال شدمی فایده نداشت
بعضی حلال شدند و بعضی اصرار کردند پیغمبر روی بیکی کرد از ایشان و گفت که هدی راندهٔ
گفت نه گفت چرا حلال نشوی گفت والله که من حلال نشوم هرگز و تو محرم باشی رسول گفت
انک لن تؤمن بهذا ابدا تو هرگز بدین ایمان نیاری سبب نزول آیه و وقت نزول شرح سبب
متع حج این بود و قوله تعالی فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة
هر که هدی نیابد سه روز روزه بدارد در حج و هفت روز چون باز گردد و با اهل و وطن خود
رسد آن ده روز تمام باشد یعنی هفت و سه و اگر کسی هدی نیابد که بخرد و بهایش نزدیک
معتمدی بگذارد تا بخرد و بنیابت او بکشد هم در ذو الحجه و اگر نیابد و کسی نباشد که این تکفل کند
بایستاد ده روز روزه بدارد و سه روز در حج یکروز پیش از ترویه و روز ترویه و روز عرفه
ترویه این سه روز پیوسته باید داشت و اگر این ایام فوت شود بعد از ایام تشریق بدارد
و هفت روز چون بخانه آید بدارد تلک عشرة کاملة ای بالهدی او بالثواب و گفته اند کاملة
از بهر آن گفت تا ابهام نیفتد که واو بمعنی او است چنانکه واو مثنی و ثلث و رباع قوله تعالی
ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام واتقوا الله واعلموا ان الله شدید العقاب

ابن

این حج تمتع آنکسی راست یعنی فرض آنکس است که اهل او از حاضران مسجد حرام نباشد وحاضر
آنست که از خانهٔ ایشان تا مکه دوازده میل باشد انجا را جانب از خدای بترسید
و مراعات حدود و احکام و فرایض کنید و بدانید که خدای سخت عقوبت است آنرا که حدود
و احکام کار نبندد و از آن تعدی کند و فرق میان عذاب و عقاب آنست که روا بود
که عذاب بمبتدا باشد و عقاب نبود الا عقیب فعلی که موجب آن بود قوله تعالی
الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج
اوقات حج ماههای معلوم است یا حج در ماههای معلوم است و آن شوال است و ذو القعده
و ده روز از ذی الحجه بروایت امام محمد باقر عم و عبد الله عباس و عبد الله عمر و بقول عطا
و ربیع و طاوس نه روز از ذو الحجه هر که در این ماهها حج فریضه کند یعنی بر آنکه در این
ماهها در حج شروع کند از احرام گرفتن و لبیک زدن هیچگونه روا نبود و دیگر جماع کنند و
گفته اند و سوگند خوردن و کار آن کردن نیز روا نبود و سخن فحش گفتن و نه دروغ و نه لا
والله و بلی والله گفتن بر راست و دروغ در ایام حج عبد الله عباس گفت رفث جماع
بود عطا گفت و عده بر دادن زنان بجماع بعد الاحلال من الاحرام ابن عباس
و طاوس و قتاده و ربیع گفتند فسوق جمله معاصی باشد ابن زید گفت فسوق ذبح کردنست
از بهر اصنام و این عادت بود در جاهلیت چون پیغمبر صلعم آمد آن ممنوع شد بدین آیه که و لا تاکلوا
مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق مجاهد گفت دشنام دادن است قوله عم سباب المسلم
فسوق و قتاله کفر و نزدیک اهل البیت علیهم السلام ثابت جدال نزدیک ابن زید آنست که مردم جاهلیت
بموقفهای ایستادند و با یکدیگر خصومت میکردند ابن زید گفت موقف ابرهیم اینست که ما ایستاده ایم
دیگری میگفت اینست دیگری میگفت اینست که ما ایستاده ایم وهب بن الورد گفت
با سفیان ثوری طواف میکردم در شب برفت در حجره شدم و نماز میکردم سر بسجده نهادم
آوازی شنیدم که از میان استار کعبه بدر می آمد که یا جبریل اشکو الی الله ثم الیک ما یفعل
الطائفون حولی یعنی ای جبرئیل شکایت میکنم با خدای پس با تو از انچه این طواف کنندگان
میکنند از مزاح و گفت و گوی در پیرامن من در حج جز اکردن وهب گفت تاویل آن کردم که
خانه با جبرئیل شکایت میکرد قوله تعالی و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله و تزودوا فان خیر الزاد
التقوی و اتقون یا اولی الالباب آیه وارد است مورد ترغیب میگوید که هر چه شما میکنید از نیکوییها خدای
آنرا داند یعنی عالم الذات است عالم بود بجمله معلومات شما ایمن باشید که هر چه شما کنید از علم او ساقط

نگرد

وجزای آنچه کرده باشید بود چنانکه کرده باشید یعنی چنانکه اکرم او سزد بدو که گفت
وتزودوا فان خیر الزاد التقوی زاد و توشه بر دارید که بهترین زاد و فاتقون توشه
تقویست و پرهیزکاری و از من بترسید ای خداوندان عقل یعنی اگر عقل دارید
از عقاب من بترسید که قضیه عقل اقتضاء آن میکند و از عقاب من بترسید مفسران
گفته‌اند که آیه وتزودوا در حق قومی آمد که ایشان بی زاد بحج شدندی و گفتندی نحن وفد
الله افتراه لا یطعمنا ما وفد ما بندگان خدایم ما را طعام نخواهد داد و اگر در راه سوال کردندی
با غصب و سلب خدای تعالی ایشانرا از آن نهی کرد و از آنکه بی زاد و راحله بحج روند
تا وبال و عیال مردمان نگردند عبدالله عمر گفت جماعتی بحج رفتندی بی زاد بر گرفتندی چون
احرام بستندی آن زاد بینداختندی و زاد نو طلب کردندی بیامد بودی که زاد خانه
بدست نیامدی ایشان برنج افتادندی خدای تعالی فرمود که وتزودوا توشه برگیرید
و زادی که دارید نگاه دارید تا برنج نیفتید زاد دو است زاد راه حج و زاد راه قیامت
زاد راه حج کعک و خرما بود و زاد قیامت عمل صالح و تقوی بود برای این راه که بیکه دو ماه بروی
و باز آیی زاد و توشه سفر سازی سفری که چون بروی باز نیایی اولیتر بود که توشه سازی
ای خواجه تو بر جناح سفری و مسافر را از زاد چاره نیست از آن طریق بیاموز اگرچه این حدیث
انتهاست از فوائد است اترک الزاد علی ظهری خفت لی اسلک سبیلک لا تولع بافساد
فکام منهم خطیب فوق منبره اذا علی سوء الا بد من زاد زاد تقوی می باید از تقوی و مشنوی
و در معاصی می آویزی و معاصی زاد آن راه نیست آن نجاست رساند و این بجهنم بسیار
زاد حقیقی تقوی بود آن راه را بی بر آفتست جز بهتر از آن راه نتوان رفتن و راهی پر خار
و حاتم گفت یکی را از بزرگان پرسیدند که تقوی چه باشد گفت هل سلکت طریقا ذا شوک
فقال نعم هرگز راه خارستان رفته گفت آری گفت چگونه رفتی گفت به حذر و هشیاری
دامان از خاک در میان زده گفت تقوی آنست که در راه دین همچنان روی خل الذنوب
صغیرها و کبیرها فهو التقی واصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری مردان بوده اند که در راه خدا
هم تقوی زاد کرده اند چنانکه راه آخرت را زاد تقوی ساختند عبدالله مبارک گفت سالی از
سالها بحج خانه خدای میشدم در راه منقطع شدم و بر تحمل مرتفع از کنار راه انبیان با این کودکی
را دیدم که می آمد چنان گمان بردم که هفت ساله است یا هشت ساله جامه کوتاه پوشیده
و ازاری در بسته نعلین در پای کرده قطعی خرمای در دست گرفته با او نه زادی و نه راحله

فی التوکل

و بیاری گفتم سبحان الله با دیه بدین خونخواری و کودکی بدین خوردی او را گفتم یا صبی از کجا می آیی
گفت من الله گفتم کجا میروی گفت الی الله گفتم چه جویی گفت رضا الله گفتم زادت و راحلت کجاست
گفت زادی تقوای و راحلتی رجلای و مرادی مولای زاد من تقوای منست و راحله من
دو پای منست و مراد من خدای منست عجب داشتم گفتم ایمنت زهد و ایمنت توکل اخبرنی
من انت مرا خبر ده که تو کیستی گفت چه خواهی کردن این حدیث را گفتم ممنت زدگان
روزگار را چه خواهی گفتم علی کل حال گفت نحن قوم مظلومون ما مردمان ستم رسیده
ایم گفتم در بیان زیادت کن گفت نحن قوم مقهورون گفتم روشنتر کن گفت نحن قوم مطرودون
ما قوم راندگانیم و باز ماندگانیم گفتم زیاده کن گفت نحن علی الحوض ذواده نذود و نسقی وراده
و ما فاز من فاز الا بنا و ما خاب من حبنا زاده و من سرنا نال منا السرور و من ساءنا ساء
و من کان غاصبا حقنا فیوم القیمة میعاده این بگفت و برفت چنانکه من بگرد او نرسیدم
در سودای او افتادم تا این کودک چه کس است دیگر او را ندیدم تا که بمیان رکن و مقام
رسیدم او را دیدم خلایق بر وی جمع شده و او را از حلال و حرام و مسایل و احکام میپرسیدند
و او جواب میداد من گفتم این کودک کیست گفتند نمی‌بینی این امام زین العابدین علی بن
الحسین است من گفتم سبحان الله آمنت زهد و توکل و ایمنت علم و بیان الله اعلم حیث
یجعل رسالته از این عجب‌تر ای خادمان خانه ایشان را چون در خدمت حقیقی بوده‌اند
برکت ایشان با عقب ایشان رسیده مالک دینار گوید سالی از سالها بحج میرفتم از اینجا
که در اعکاه بود زنی دیدم پیری ضعیف بر چهار پایی ضعیف نشسته و مردم گرد او در آمده
میگفتند که برگرد که خدای بر تو رحمت کرده راه صعبست و تو ضعیفه و چهار پای تو هم ضعیف
او میگفت من چنان آمده ام که برگردم من نیز گفتم برگرد مصلحت نیست که اینجا نه دار آب
مرا جواب داد و برفتم چون بمیان بیابان رسید چهارپای او باز ماند مردم بگذشتند و او را
همه رها کردند من نیز برخاستم که بگذرم این خبرم یاد آمد که پیغمبر گفت المؤمن اخ المؤمن اخ
اطعموا ان عری کساه و ان خاف امنه و ان مرض عاده و ان مات شیع جنازته باز ایستادم
و او را گفتم نه ترا گفتم که میا که راه صعبست گوش با گفتار من نکرد و سر سوی آسمان کرد و گفت الهی
لا بیتی ترکتنی و لا الی بیتک حملتنی فبعزتک و جلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک خدایا
نه در خانه خود رها کردی و نه بخانه خود رسانیدی بعزت و جلال تو که اگر این با من غیر تو کردی شکایت
جز با تو نکردی هنوز این سخن تمام نگفته بود که شخصی را دیدم که از گوشه بیابان در آمد زمام ناقه بدست گرفته و ناقه

فرو خوابانید و گفت بر نشین و او را بر نشاند دیدم که چون باد از جای من بجهید و دیگرش نخواهم دید گفتم بدان خدای که با تو این کرامت کرد که بگوی که تو کیستی گفت منم انا سعیده بنت سکینه بنت فضه خادمه فاطمة الزهرا ع گفت دختر زاده خادمه فاطمه ام فضه ای مالک این حالت بمنزلت من نیست بمنزلت خداوند من است که خداوند لطیف با من ضعیف این کند که دیدی در سر قیامت هیچ زاد و صالح نیست مگر زاد تقوی در هر منزل از منازل آخرت فرو آیی اینجا زاد تقوی تا بمنزل در رسد لا یصحب الانسان فی قبره الا التقی و العمل الصالح یکی از جمله زهاد بصره وفات یافت جنازه اش بر گرفتند و خلق بتشییع حاضر شد چون بگورستان رسیدند و او را دفن کردند سعدون مجنون که از عقلای مجانین بود بر بالای رفت و آواز داد که الا یا عسکر الاحیا هذا عسکر الموت اجابوا الدعوة الصغری هم منتظر الکبری یحثون علی الزاد و مازاد سوی التقوی یقولون لم جدوی فهذا آخر الدنیا قوله تعالی لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی از عرب چون بحج رفتندی روا نمیداشتندی که حج تجارت کنند دست از همه تجارت داشتندی آنکس را که او تجارت کردی ملامت کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را رخصت داد در تجارت کردن و گفت نیست بر شما بزه در آنکه بجویید از خدای تعالی فضلی یعنی روزی و روا بود که معنی این بود که بر شما بزه نیست در آنکه روزی از خدای خود طلب دارید بتجارت ابو هریره از رسول ص روایت کرده که او گفت چون روز عرفه باشد خدای تعالی حاجیانرا بیامرزد و چون شب مزدلفه باشد بازرگانانرا بیامرزد و چون روز منا باشد جمالانرا بیامرزد و چون وقت سنگ انداختن جمرة العقبه بود سایلانرا بیامرزد و هیچکس آنجا حاضر نیاید از گوینده لا اله الا الله الا که خدای تعالی او را بیامرزد قوله تعالی فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم وان کنتم من قبله لمن الضالین چون باز گردید از عرفات یاد کنید خدای تعالی را نزدیک مسجد الحرام یعنی بمشعر الحرام بایستید پس از آن ذکر خدای کنید که هر بذکر فرموده است و ذکر نتوان کرد تا آنجا حاضر نشوند و بنایستند پس ایستادن بمشعر الحرام واجب بود و یاد کنید خدای را چنانکه شما را هدایت کرده است بدین اسلام و مناسک حج یعنی شکر خدای بر حسب نعمت او کنید و بحقیقت که شما پیش از این از جمله گمراهان و جاهلان بوده اید چون خدای شما را هدایت کرده ذکر او گویید و شکر نعمت او بجای آورید ضحاک گفت چون خدای تعالی آدم را ع بزمین فرستاد او بزمین هند فرود آمد فرو خوا

بجده

۲۸

بجده یکدیگر را طلب میکردند نهم ذی الحجه بیکدیگر رسیدند و یکدیگر را بشناختند آن روز را روز عرفه نام نهادند و آن جایگاه را عرفات از امیر المؤمنین علی ع روایت کرده اند که چون ابرهیم از بنای خانه فارغ شد جبرئیل ع بیامد و ارکان حج او را باز نمود و میگفت عرفت عرفت شناختی شناختی او گفت نعم این روز را عرفه خواندند و آن جای را عرفات عبد الله عباس گفت چون خدای تعالی جبرئیل را با معرفت ابرهیم بیامد و آنرا بجای آورد ابلیس بیامد تا او را وسوسه کند ابرهیم هفت سنگ با و انداخت و با هر یکی تکبیری میگفت از آنجا بپرید و بر جمرة دوم افتاد و هفت سنگ دیگر بینداخت و با هر تکبیری میگفت از آنجا بپرید و بر جمرة سیم افتاد و از آنجا نیز هفت سنگ بینداخت بجانب او و از آنجا بگریخت و بمزدلفه آمد ابرهیم او را بدید بشناخت و از و تجاوز کرد آن جایگاه را مزدلفه خوانند چون بعرفات رسید آنجا نیزش بدید و هم بشناخت آن جای را عرفات خوانند چون از آنجا بیامد از مزدلفه آن جمع را مزدلفه خوانند یعنی بهم نزدیک شد هشتم ذو الحجه را ترویه خوانند برای آنکه ابرهیم دران شب بخواب دید که اسمعیل را میکشد آن روز همه روز اندیشه میکرد و ترویه اندیشه کردن باشد شب عرفه دیگر باره بخواب دید و صحت آنرا بشناخت آن شب را شب عرفه خوانند و روز را روز عرفه مشعر الحرام را برای آن میخوانند که او معلمی از معالم حج است و وقوف آنجا از جمله ارکان حج است و حرمت او و حکم او اعلام کرده اند قوله تعالی ثم افیضوا من حیث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور رحیم عامه مفسران گفتند که قریش و خلفاء قریش آن جمله از حرم بیرون نشدندی بعرفات و موقف بمزدلفه کردندی گفتندی نحن اهل الله و لا نخرج من حرم و قطان حرم ما اهل حرم ایم ما از حرم بیرون نشویم که ما چون دیگران نه ایم یعنی مانند دیگران کنند نکنیم چون مردمان از حرم باز آمدندی ایشان از مزدلفه نزد فتندی حق تعالی این آیه فرستاد و ایشان را گفت شما نیز آن بباید کرد که مردمان میکنند اینجا توقف باید کرد بعرفات و از آنجا باید آمدن که فرمان خدای چنین است و سنت ابرهیم خلیل است گفت پس باز گردید از آنجا که مردمان باز گشتند و آمرزش خواهید از خدای که خدای آمرزنده و مهربانست رسول ع گفت الحاج والعمار وفد الله ان دعوه اجابهم وان استغفروا غفر لهم گفت حاجیان و معتمران وافد و زایران خانه خدااند اگر بخوانند اجابت کند و اگر آمرزش خواهند ایشانرا بیامرزد علی بن عبد العزیز گفت سالی از سالها من عدیل ابو عبیده القسم بن سلام بودم چون بموقف عرفه رسیدیم جایی بود و آب از آنجا بر آوردم و غسل کردم نفقه که داشتم اینجا فرو آمد

جون بمنی زمین رسیدیم ابو عبیده مرا گفت بزد و پاره فرماد مسکه ازبهر من بخر مرا با آنکه
من اینجا نفقه رها کرده ام پیادم آن نفقه هم اینجا نهاده بود برگرفتم و در وی بتافتم نادم در
وادی نگاه کردم پر از خوک و بوزینه بود بترسیدم از آن حال بیامدم و پیش از صبح با قافله
شدم وایشان بر جای خود بودند مرا گفت کجا بودی من آن قصه باوی بگفتم و آنچه دیدم
گفتم گفت دانی که آن چه بود آن همه گناه بنی آدم است که اینجا رها کرده اند و بگذاشته رفته اند
بعضی گفته اند مخاطب درین آیه مومنانند و مراد بقوله من حیث افاض الناس مزدلفه است
یعنی از مزدلفه وجمع بمنا آیید واین قولیست قریب برای آنکه ذکر افاضه از عرفات رفته است
و بیشتر مفسران بر قول اولند و مراد بناس در آیه جمهور مسلمانانست مگر قریش که ایشان
مامور نه باتقیه اکردن بر دهان که بر موقف شرع روند ضحاک گفت مراد بناس ابرهیم است
زهری گفت مراد آدم است یعنی برسنت آدم و طریقه او و مراد ای مناسک قوله تعالی فاذا قضیتم مناسککم
فاذکروا الله کذکرکم اباءکم او اشد ذکرا فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا وماله فی الاخرة من خلاق
مفسران گفته که عرب را عادت بودی که چون حج بگذاردندی بیامدندی و بنزدیک کعبه بایستادندی
و مفاخر پدران خود گفتندی که پدر من میهمانی چنین کردی و شمشیر چنین زدی و درویشانرا
طعام دادی حق تعالی ایشانرا فرمود که ترک این محالات گیرید و بدل این ترهات ذکر
من کنید نه ذکر پدران خویش که خانه خانه منست و نعمت نعمت منست شما و پدران
شما همه بنعمت من متمکن گشتید ذکر من کنید نه ذکر پدران خویش و بدان قناعت مکنید که ذکر من
چنان کنید که ذکر پدران خویش بلکه ذکر حق بیشتر و بهتر کنید عبد الله عباس گفت پناه با خدای
دنیا و یاری از و خواهید چنانکه کودک خرد بترسد یا درماند پناه با مادر و پدر برد ابو الجوزا گفت
معنی این پرسیدم گفت خدای را یاد کنید چنانکه پدران خود را که کسی باشد که بسالی از پدران
خود دشنام بیاید گفت مراد ازین آنست که برای خدای خشم چنان باید گرفت که برای
پدرست چون بشنوی که ویرا دشنام دهند و از مردمان کسانی اند که همت ایشان دنیاست
و از خدای همه دنیا میخواهند میگویند بار خدایا ما را آنچه در دنیا مراد ماست بده چون مراد او
او دنیا باشد دنیا باو دهند و او را در آخرت هیچ نصیبی نباشد قتاده گفت این در حق کسانیست
که همت ایشان دنیا بود و اگر عملی کنند برای دنیا کنند و اگر سعی کنند برای دنیا بود و اگر دعا کنند
از خدای تعالی دنیا خواهند اینها مردمانی اند دون همت از خیرات دنیا و آخرت بدنیا قناعت
کرده باشند فرح و شادی ایشان بدنیا بود و فرحوا بالحیوة الدنیا [illegible]

روزی

روزی چند اصحاب خود را خرم کند آنچه بر بجا نند و عملهایی کرده اند اگر روزی چند در عشرت گذرانند
سالی در مصیبات گذرد و بدستی شکر میشاند و بدیگری کارمی فرمایند و من عادة الایام انّ صروفها
اذا سرّ منها جانب ساء جانب قوله تعالی ومنهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار اولئک لهم نصیب مما کسبوا والله سریع الحساب
و بعضی از ایشان میگویند ای بار خدای بده ما را در دنیا نیکویی و در آخرت نیکویی و نگهدار
ما را ای بار خدای از عذاب آتش دوزخ اینها آن گروهند که ایشانرا نصیبی بود و بهره از آنچه
کسب کرده اند یعنی بر آنکه خیر دنیا و آخرت خواستند دعا ایشان ایشانرا جزا دنیا
داده ند و بعمل صالح جزا ثواب دهند و خدای تعالی زود شمار است حساب جمله خلقان بزمانی
اندک بر آورد و حساب بعضی وی را از دیگری منع نکند از آنکه او عالم است بجمله معلومات و خبر
که خدای تعالی حساب جمله خلایق بر آورد بمقدار آنکه یکی از شما گوسفندی را بدوشد و معنی
حساب خلق آنرا از خدای اعلام او بود از مستحقات ایشان از ثواب و عقاب بر اعمال
ایشان تا بدانند که آنچه بر ایشان میرود از خیر و شر بر کرده ایشانست و اگر خدای
عفو کند ایشانرا دانند که آن گناه ایشان خدای عفو کرده است روایت کرده اند
از امیر المومنین علی صلوات الله علیه که او گفت حسنه دنیا زن صالح است و حسنة
آخرت حور العین است و وقنا عذاب النار مراد باین عذاب زن بدست مقاتل گفت
حسنه دنیا رزق فراخ و حلالست و حسنة آخرت آمرزش و ثوابست انس مالک گوید
من در خدمت حضرت رسالت پناه بعیادت بیماری شدیم او در حالی سخت رنج و جهد
وضعف بود و پنداشتی که چو فرخ است که موی از وی میکنند آنگه رسول ص او را گفت دعا
نیکی گفت آری یا رسول الله دعا میکنم که بارخدایا هر عقوبتی که مرا در آخرت خواهی کرد با دنیا
افکن که من طاقت دوزخ ندارم رسول ص گفت بد گفتی چرا نگفتی اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار مرد این دعا بکرد خدای تعالی او را شفا داد مجاهد روایت
از عبد الله عباس که حضرت الله تعالی را بنزدیک رکن یمانی فرشته ایست که از آن وقت که خدای
جهان آفریده آنجا ایستاده است و میگوید آمین آمین بر دعای آنکه حق تعالی را گویند ربنا
آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار عبد الله عباس گفت مردی بنزدیک
رسول ص آمد و گفت یا رسول الله پدرم از دنیا برفت [illegible] کرده اگر من بدل او حج کنم مجزی باشد
گفت اگر پدر ترا وامی بود و بگذاری از و ساقط شود گفت یا رسول الله اگر وام بگذارم [illegible]
خدای تعالی این آیه فرستاد که اولئک لهم نصیب مما کسبوا انس روایة کرد که رسول ص گفت مرد حجی کرد

کند چاهیج بنویسند یعنی چهار کس را آنرا که فرموده باشد که از برای او حج گذارند و آنرا که
وصیت نامه نویسد و آنرا که وصیت بجای آورد و آنرا که فرا گیرد تا حج بکند قوله تعالی واذکروا
الله فی ایام معدودات فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه لمن
اتقی واتقوا الله واعلموا انکم الیه تحشرون
میفرماید که خدایرا یاد کنید در ایام معدوده یعنی ایام تشریق ومراد بذکر تکبیر است که نزد یک
رمی جمار با هر سنگی تکبیری باید گفت و در عقب پانزده نماز در منا و در شهرهای دیگر عقب
ده نماز و تکبیر اینست الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله علی
ما هدانا وله الشکر علی ما اولینا ورزقنا من بهیمة الانعام پس هر که او تعجیل کند در دو روز یعنی
در نفر در روز دوم و اگر خواهد که در نفر اول بیاید و آن دوم روز بود از ایام تشریق روا بود واو را
و بر وی هیچ بزه نباشد و نفر آمدن بود از منا و اگر تاخیر کند تا در نفر اخیر بیاید هیچ بزه نباشد
بر وی و آن سیم روز بود از ایام تشریق یعنی اگر در نفر اول بیاید یا در نفر دوم بیاید بر وی هیچ
وبزه نباشد و کفارتی لازم نیاید مران کسی را که بپرهیزد از معاصی و از خدای بترسید در جمله
احوال در کردار و گفتار و بدانید که حشر شما فردای قیامة با خدای خواهد بود از امیر المومنین علی
عم روایة کرده اند و از ابوذر غفاری که معنی آیة اینست که هر نفری که بیاید از اول و دوم گناه او
مغفور بود و حجی که کرده بود کفارت گناه او شود و مجاهد گفت فلا اثم علیه الی قابل گناه او برده شود
تا دیگر سال وحوبة بن عره گفت در نفری که بیاید از گناهان خود بیرون آمده باشد چنانکه آن روز
که از مادر زاده باشد ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله
علی ما فی قلبه وهو الد الخصام مقاتل و عطا گفتند این آیه در حق اخنس شریق آمد و او مردی
بود خوش سخن و نیکو دیدار و خلیفه بنی زهره بود در وقتی بنزدیک پیغمبری آمد و با آنحضرت می نشست
و سخن میگفت و اظهار ایمان میکرد و میگفت که ترا دوست میدارم و سوگند میخورد و رسول
از نفاق باطن او بیخبر بود بر و اقبال میکرد و او را میبنواخت چون میان او و ثقیف خصومت افتاد
بر ایشان شبیخون برد و چارپایان ایشانرا ببرد و کشتهای ایشانرا بسوخت خدای تعالی
این آیه فرستاد و از نفاق او پیغمبر را خبر داد عبد الله عباس گفت این سه آیت در سریه
رجیع آمد و آن چنان بود که کفار قریش گفتند که ما ایمان آوردیم جماعت علمای اصحاب را بفرست
تا از ایشان معالم دین بیاموزیم و این مکری بود که کردند رسول جبیب بن عدی انصاری را
و مرثد غنوی و خالد بن ابا بکر و عبد الله طارق و زید بن الرشید را آنجا فرستاد و عاصم بن ثابت
را بر ایشان امیر کرد ایشان روی بمکه نهادند و جایی فرود آمدند که آنرا بطن النخل خوانند عجوه

بر انجا بگذشت استخوان عجوه یافت و این جنس خرما بمدینه بود بدانست که از مدینه مردم
گذر کرده اند بیامد و قوم خود را خبر کرد حضا در دو سلاح برگرفتند و از پس ایشان
در آمدند و ایشانرا دریافتند و با ایشان قتال کردند مرثد و خالد و عبد الله طارق را
بکشتند و عاصم بن ثابت تیر از جعبه فرو ریخت در آنجا هفت چوبه تیر بود بهر یک تیر یکی را
از مشرکان بکشت چون تیرش نماند گفت اللهم انی حمیت دینک صدر النهار فاحم لحمی آخر النهار
بارخدایا من اول روز دین ترا حمایت کردم تا آخر روز تو گوشت مرا از مشرکان نگاه دار گرد
او در آمدند و او را شهید کردند خواستند که سر او ببرند خدای تعالی جمعی زنبور را فرستاد
تا گرد او در آمدند و او را حمایت کردند چنانکه کرم او نشایستند گشت او را حمی الدبر
گفتندی انکه گفتند چون شب در آید و زنبوران بروند ما سر او را از تن جدا کنیم چون شب در آمد
ابری سیاه بر آمد و باران عظیم ببارید سیلی در آمد و جثه عاصم بر گرفت و ببرد خدای
تعالی فرشته فرستاد تا جثه او را بهشت بردند و آن بیچاره مشرک را که کشته بودند همه را
بدوزخ بردند و جبیب بن عدی و زید بن الرشید باسیری گرفتند و بمکه بردند و جبیب را
بنو الحارث بن عامر باز خریدند تا او را بدل پدر بکشند که پدر ایشانرا در احد کشته
بود او را بخانه بردند و بند برنهادند اهل آن خانه او را دیدند که انگور میخورد نه در شکار آن
دانستند که روزیست که خدای تعالی فرستاده است انگه او را برگرفتند و از حرم بیرون
تا بکشند انجا درختی دیدند گفتند او را صلب کنیم برین درخت گفت مرا چندان مهلت
دهید که دو رکعتی چند نماز بکنم انگه دو رکعت نماز بکرد و گفت اگر نه آن بودی که گویند جبیب از
ترس مرگ تعلل میکند بیشتر بکردمی انگه گفت احصهم عددا واقتلهم بددا او را بردار کردند
گفت بارخدایا کسی نیست که سلام من برسول تو رساند تو که خدایی سلام من برسول رسان
مشرکی بود نام او سلامان خواست که نیزه بر سینه او زند گفت اتق الله از خدای بترس
چون نام خدای بشنود در طغیان بیفزود و نیزه بر سینه جبیب زد و از پشت او بیرون برد
فذلک قوله واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم زید بن الرشید را صفوان بن امیه بخرید تا
بعوض پدر او که کشته شده بود بکشد او را بدست یکی از موالی خود داد که او را به تنعیم برد
و بکشد ابوسفیان حاضر بود گفت بخدای بر تو که چیزی از تو بپرسم راست بگوی گفت بپرس
گفت خواستیم که محمد بجای تو در دست ما اسیر بودی و تو بسلامت بودی بمدینه و محمد اینجا بکه
در دست ما اسیر و کشته گشتی گفت بخدای که هرگز نخواهم و خواهم که جان من فدای جان محمد بود

تا هر مکاره که بد دخواهد رسیدن بمن رسد ابو سفیان گفت هرگز ندیدم کسی را که اصحاب
وی او دوست دارند چنانکه اصحاب محمد محمد را هم انگاه آن غلام او را ببرد و بکشت و نام
او نسطاس بود چون خبر برسول آمد صحابه را گفت کیست از شما که برود و حبیب را از
درخت فرو گیرد و بهشت او را باشد زبیر گفت یا رسول الله من و مقداد اسود را با من بفرست
تا برویم باشد که او را بیاریم رسول ایشان را بفرستاد بروز پنهان میشدند و شب
میرفتند چون بتنعیم آمدند درخت را و حبیب را بدیدند چهل مرد مشرک بر اس آن درخت
خفته بودند همه مست خراب او را از درخت فرو گرفتند چهل روز برو گذشته بود و او
هیچ متغیر نشده بود دست خود را بر جراحت نهاده خون از جراحت وی می آمد رنگ
خون بوده و بوی بوی مشک زبیر او را بدست خود گرفت و اسپ را براندند مشرکان
بیدار شدند و حبیب را بر درخت ندیدند قریش را آواز دادند هفتاد سوار بر نشستند
و از پی ایشان بیامدند و بدیشان رسیدند زبیر حبیب را از اسب در افگند چون بر
زمین افتاد زمینش فرو برد او را بلیع الارض نام نهادند انگه زبیر آواز داد و گفت سواری
چه می آیید من زبیر العوام و این مقداد اسود است دو شیر بیشه ایم اگر خواهید سواره
بتیغ کارزار کنیم و اگر خواهید پیاده قتال کنیم و اگر خواهید برویم گفتند هر کجا که خواهید بروید
ایشان بازگشتند و ایشان پیش رسول صلعم آمدند در وقتی که رسول و اصحابش را آن کار
افتاده منافقان گفتند دیدید شما که ایشان چه کردند خود را بدست خود هلاک کردند چون
واقف شدند که رسول صلعم از گفتار ایشان خبر یافت نزدیک رسول آمدند و سخنهای خوش
گفتند و سوگند خوردند که در دل ایشان نفاق نیست خدای تعالی آیة فرستاد و گفت از
مردمان کسی هست که گفت ترا خوش می آید و سخن او ترا عجب می آورد بزبان چاپلوسی
میکند و دوستی و ایمان ظاهر میگرداند و خدای تعالی را بدانچه در دل اوست گواه میگیرد
و میگوید که خدای گواه منست ای محمد او دروغ میگوید او دوست تو نیست او بخترین دشمنان
و بدترین خصمان منست دعوی میکند که خدای گواه منست راست میگوید خدای تعالی
بر دروغ و نفاق و کفر او گواهی میدهد قوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون صفت مومن
آنست که رسول جانب باشد نزد دبستن آید ان جاکه رعیت دراز دست شود از آنجا که
حلیم باشد بگوید با درد دارد و چون سوگند خورد راست پندارد و همه کس را دوست خود
انگارد و چون سلیم الجانب باشد همه کس کان سلامت برد و صفت منافق آنست که از خود همه

بود

قرآن

بود ظاهری آراسته و باطنی خراب در ظاهر همه سرور و در باطن همه غرور منافقان چون در تمام
گویند که در باطن دارند ظاهر با خلق است و باطن با حق لاجرم ظاهر برسول سپرده و باطن بحق
حواله کرده ایک الظواهر و الله یتولی السرایر منافق خدای را سپر خود ساخته بود و سوگند
را سلاح کرده اتخذوا ایمانهم جنة جر منفعت باین کند و دفع مضرت بآن بود گاهی معیشت
بود و گاهی سپرش و او آنکه دروغ زن تر باشد که سوگند خورد و الکذب ما یکون ابو المعالی
اذا ولی یتا بالطلاق حذار الجوع بجوای خوانده گوید که خدا گواه منست گواه تو
گواه برتست والله شهید علی ما تعملون قوله تعالی فاذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک
الحرث والنسل والله لا یحب الفساد از صفت منافق است که اخنس شریق است یا منافقان
دیگر بر اختلاف اقوال وجه عموم اولیتر ست میگوید که چون منافق پشت برگرداند و از
پیش تو دور شود و یا در ولایتی حکمی یابد سعی کند در زمین تا فساد کند و زرع و کشت
زاده و چهارپایان را هلاک کند و خدای تعالی فساد و تباهی دوست ندارد و چون
دوست ندارد و محال بود که مرید آن باشد صفت منافق اینست که در پیش دوستی کند
و در پس دشمنی کند و دو روی و دو زبان باشد یکی با تو و یکی با خصم تو تجدون من شر الناس
ذوالوجهین یاتی هولاء بوجه و هولاء بوجه بدترین مردمان دو رویند که با این دورویی زندگانی
کنند و ایشان کاغذ وار دو روی باشند و قلم وار دو زبان باشند اکنون کر چنین باشد
دوای او قلم و کاغذ بر نیاید و بنوشتن کاغذ متعظ نشود بنوشتن کاغذ مبالات نکند
از صریر اقلام نیندیشد تا ظلیل حسام نباشد دوای او آن بود که در دنیا قلم وار سرش
تباه کنند و در آخرت کاغذ وار رویش سیاه کنند ضحاک گفت تولی را معنی آنست که
صاحب ولایت چون دست یابد سعی فساد کند وقتی کر گفتند از آن نکند که نتواند و آنچه نراند
برای آن نراند که نرود و الظلم من شیم النفوس فان تجد ذا عفة فلعلة لا یظلم تا رعیت باشد
گردن نرم دارد چون والی شود دست بظلم دیگران دراز کند مجاهد گفت چون والی ظلم
کند خدای تعالی بشومی ظلم او باران باز گیرد تا حرث و نسل هلاک شود قوله تعالی و اذا قیل
له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد حق تعالی چنان میکند که صفت این کافر منافق
آنست که چون او را گویند از خدای بترس و در زمین فساد مکن و از هلاک حرث و نسل
دور باش عزت و منفعت و حمیت جاهلیت او که در دل و دماغش باشد او را بر آنکه دارد
که چون نام خدای بشنود تکبر کند جزای گناه و بدی او را دوزخ بس است که در عذاب آن مخلد و همیشه

و بد جایگاهی است دوزخ و بد بستریست آتش دوزخ عبد الله مسعود گفت از گناه
کبایرست که کسی را گویند اتق الله از خدای بترس او گوید علیک نفسک خود را گوش دار و
خبرست که امیرالمؤمنین علی ع درین آیه و ما بعد این گفت اقتتل الرجلان برب الکعبة
ابن عباس بشنید و یاد گرفت در عهد عمر خطاب در مسجد رسول این آیه میخواندند
ابن عباس گفت اقتتل الرجلان چنانچه شنیده بود عمر خطاب گفت این سخن که تو
گفتی درینجا چه معنی دارد گفت از معنی این روایة بوی خصومت می آید و قتال
دو کس می آید گفت چگونه گفت ازان سبب که چون یکی امر معروف و نهی منکر میکند دیگری را
گوید اتق الله از خدای بترس او چون نام خدای بشنود حمیت او را بران دارد که
ناهمواری و درشتی کند میان ایشان خصومة و قتال پدید آید قوله تعالی ومن
الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد حق جل و علا چون ذکر منافقان کرد
که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل نفاق و طغیان میداشتند ذکر مؤمنان میکند که
زبان ایشان با دل یکیست آنچه بزبان میگویند بدل تصدیق آن میکنند گفت از
مردمان کسی هست که نفس خود را میفروشد از بهر جستن رضای خدای تعالی یعنی
چیزی که رضای خدای تعالی درانست از سر جان برخیزد چون رضای خدای حاصل
میشود چه بزات جان مضایقه نیکند و خدای تعالی مهربانست بر بندگان خویش
هرکس که رضای او طلب کند از رافت و رحمت او خایب نگردد ضحاک گفت این آیت
درحق زبیر و مقداد آمد چنانکه ذکر ایشان رفت بعضی دیگر گفتند در باب امر معروف
و نهی منکر آمد چنانکه از پیغمبر ص روایتست که او گفت افضل الجهاد کلمة الحق عند امیر جائر
فاضلترین جهاد گفتن کلمه حق بود نزدیک امیری ظالم و هم او گفت سید الشهداء
روز قیامت حمزة عبد المطلب و مردی که نزد امیری جابر بود و امر بمعروف و نهی از منکر
کند و او کشته شود عبد الله عباس گفت در شان امیرالمؤمنین علی ع آمده است
و در تفسیر اهل البیت است که در شب غار چون رسول از مکه بمدینه آمدن خواست
آن شب کافران عزم کردند که برای محمد جمع شوند و او را بکشند جبرئیل بیامد و رسول را
از مکر ایشان خبر داد رسول ص گفت چه باید کردن گفت ترا باید رفتن و امیرالمؤمنین علی
را ع بر جای خود بباید خوابانیدن که اگر تو بروی و ترا بر جای خود نه بینند از عقب تو بیایند
و ترا رنجه دارند حق تعالی میفرماید که تو برو و امیرالمؤمنین علی را بر بستر خود بخوابان رسول ص

کس

کس فرستاد و امیرالمؤمنین را بخواند و گفت مشرکان عزم کشتن من کرده اند خدای مرا
میفرماید که از مکه برو و ترا میفرماید که بر جای من بخسپ تا اگر مشرکان تعرض من کنند
بتو دفع شود بجای آنکه مرا خواهند کشت ترا بکشند ترا شاید که جان تو فدای جان
من باشد امیرالمؤمنین علی بگریست رسول ص گفت یا علی ما گفت جانا تو هرگز
بد دل نبوده ای اجزعت من الموت یعنی از ترس مرگ میگریی امیرالمؤمنین علی
گفت یا رسول الله ازان میگریم که چرا یک جان دارم بایستی که هزار جان داشتمی
تا هر یکی جای فدا کردمی آنگاه از سرای بیرون آمد شب تاریک شده بود و آنانکه
راه او نگاه میداشتند بدو صف برابر یکدیگر نشسته بودند رسول قرآن آمد و خواب را
خدای برایشان افکند تا رسول هر یکی را مشت خاک بر سر کرد و این آیه را میخواند و جعلنا
من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون و ما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی ایشان از خواب درآمدند بر سر خود خاک دیدند گفتند این خاک بر سر ما
که کرد و کاری که دراول شب خاک بر سر باشد در آخرش باد در دست بود و عجب داشتند
و گفتند یکبار ما چنین غافل شدیم که کسی خاک بر سر ما کرد و ما بیخبر انگاه توقف کردند
تا شب بنیمه آخر رسید کردی که راه مراقبه میکردند از بام نگاه کردند امیرالمؤمنین علی
بر جای رسول ص خفته بود و ردی پوشیده و پای برهنه کرده برای آنکه پای او شکل
و هیات مانند پای رسول بود چون بدیدند گفتند محمد بر جای خود خفته است از بام فرو
آمدند و بر بالین او بایستادند آنحضرت بیدار بود چنان نمود که در خواب بود ایشان
یکدیگر را میگفتند که تو ابتدا کن امیرالمؤمنین علی ع برخاست و بانگ بر ایشان زد و گفت
شما بدین جایگاه چرا آمده اید چون آواز آنحضرت بشنیدند غایب شدند چه ایشان
بطلب محمد آمده بودند گفتند ای علی بگوی که محمد کجاست گفت ندانم ما گفت رقیبا علیه
نگاهبان او نبودم تا دانم که کجاست هم ساعت بیرون می آمدند و نمیدانستند که آن کسی
اول شب خاک بر سر ایشان کرده بود همان بود که در آخر شب باد در دست ایشان داد
امام جعفر صادق ع گفت درین شب خدای تعالی بامیرالمؤمنین علی مباهات کرد و جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل را گفت در آسمان من شما را برادری دادم کیست از شما که اختیار آن
کند که جان خود فدای برادر خود کند هرکس توقف میکردند حق تعالی گفت علی ع از شما بهتر
است که جان خود فدای برادر خود کرده و بر بستر او خفته تا او را بجای برادر او میکشند بجود

وبر و موکل باشید و دشمنانرا از و دفع کنید بیامدند و بر بالین او بنشستند و میگفتند
بخ بخ لک یا ابن ابی طالب سبقت الملئکة المقربین و امیر المؤمنین بر بستر رسول خفته
بود و این ابیات انشا میکرد اقیت نفسی ایها المصطفی الذی هدانا به الرحمن من غمة الجهل
و یهدیک حوبای و ما قدر مهجتی لمن انتمی منه الی الفرع والاصل رسول خدا از جمله صحابه امیر المؤمنین
علی را اختیار کرد تا بدانند که مقام او و وراثت وی را سزاست بود در شب غار امام مقام در روز تبوک
اقام مقام آن شبش بر بستر خود خوابانید این روزش بر منبر خود نشانید بعلمش منبر داد
و بشجاعتش بستر داد و آن شب گفت جز تو کسی پای ایشان ندارد این روزش گفت
جز تو کسی جای من ندارد پای که بر مهر نبوت نهد چون بمنبر صاحب نبوت رسد منبر از و
بنازد محراب از و ببالد انجا که دیگران از محراب و منبر لاف زنند محراب و منبر بدو فخر کنند
الطیب انت اذا اصابک طیبه والماء انت اذا اغتسل الغاسل طیب باو مطیب کرد
و آب باو پاک شود اگر او پاک کننده است عجب مدار که اصل پاکی آبست و اصل او آب
آبست که خلق من الماء بشرا هر آلوده که باو پاک شود که مطهری مطهر است اهل طهرهم تطهیرا
و آیات شیعتهم بطیب المولد اگر عبادت کرد بسزا و اگر جهاد کرد فی الله و اگر نان داد لوجه الله
و اگر جان داد ابتغاء مرضات الله قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة ولا تتبعوا
خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین بعضی مفسران گفته که این آیه در حق مومنان اهل کتاب آمد چون
عبد الله سلام و اصحابش و اسد و اسید پسران کعب و یامین بن یامین که ایشان
تعظیم شنبه میکردندی و گوشت شتر و شیر او نمیخوردند و گفتند یا رسول الله توریة هم کتاب خدا است
بگذار ما را که تا آن را در نماز شب میخوانیم خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای کسانی که ایمان
آورده اید و قدم در دایرة اسلام نهاده اید یکبارگی همه در دایرة اسلام در آیید
و آنچه شریعت اسلام شما را فرماید بدان عمل کنید و پیروی کارهای شیطان و راههای او
مکنید که شیطان شما را دشمنی هویدا است دشمنی خود را ظاهر کرده است از و احتراز
کنید شعبی از جابر روایت کند که یکروز عمر خطاب گفت یا رسول الله ما از جهودان سخنها
نیکو میشنویم دستوری هست تا بنویسیم رسول صلعم فرمود که امتهوکون کما تهوکت الیهود والنصاری
لقد جئتکم بها بیضاء نقیة ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی شما متردد اید چنانکه جهودان بشما
دینی آورده ام پاکیزه و روشن و اگر موسی زنده بودی وی را روا نبودی الا متابعت من قوله تعالی
فان زللتم من بعد ما جاءتکم البینات فاعلموا ان الله عزیز حکیم

حق تعالی میفرماید که پس اگر آنچه شما قدم در ان نهاده اید از راه اسلام و شریعت و احکام و از ان
پس آنکه حجتهای روشن بشما آمده است و شما این همه آیات و بینات مشاهده کرده اید
بلغزید و از ان دور شوید بدانید که خدای تعالی عزیز است و ارجمند و بی همتا است قوی
و غالبست از شما انتقام کشد و کسی شما را حمایت نتواند کرد و کسی را بر فرمان او حکم
حکیمست و محکم کار درست کردار است آنچه کند بر حسب مصلحت کند و چنان باید که
او کند قوله تعالی هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل
من الغمام والملئکة وقضی الامر و الی الله ترجع الامور درین آیه تهدید و وعید کافرانست که ایشان بعد
نزول آیات و ظهور بینات هیچ ایمان نمی آورند میگویند که هر انچه ممکن بود با ایمان کرده شد
از باب تسهیل تکلیف از اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و بعث انبیا
و انزال کتب با این همه ایمان نمی آورند آیا ایشان هیچ منتظری باشند و چشم
میدارند الا آنکه فرمان خدای و عذاب خدای بایشان آید در سایهای ابر سفید
و فرشتگان بایشان آیند از بهر عذاب و کار ایشان تمام کرده شده و مرجع و بازگشت
جمله کارها با خدای بود و گفته اند معنی آیه اینست که این کافران هیچ باشند دیگر نا کرده اند
الا آنکه تمنای محال میکنند و انتظار محال میکشند و آن آنست که خدای تعالی بایشان آید در
سایهای ابر سفید و فرشتگان بایشان آیند و کار خود تمام کرده شده یعنی کار شریعت و اسلام
از ان روشنتر و ظاهرتر شده است که احتیاج وضوحی و بیانی ندارد و مرجع جمله کارها
با خداست چون رجوع بدو کنند جزا یابند قوله تعالی سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة
بینة و من یبدل نعمة الله من بعد ما جاءته فان الله شدید العقاب حق سبحانه و تعالی چون شرایع را بیان کرده و
که مردمان سه فرقه اند مومن و کافر و منافق مومنانرا وعده داد و کافرانرا و منافقانرا وعید
کرد بعد از ان بیان کرد که ایمان نیاوردن کافران نه از ان است که در آیات هیچ تقصیر است
بلکه از نفس ایشان و فعل بد ایشانست و نه آنست ای محمد که ایشان تنها با تو کرده اند
بلکه پیش از تو با قوم دیگر همچنین کرده اند بپرس از فرزندان یعقوب یعنی جهودان مدینه که
تا چند دادیم ایشانرا از آیتی و نشانی که دلیل صدق پیغمبران ایشان بود چون اژدها گشتن
عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و طعام از من و سلوی یا آیتی در توریة دلیل بر صحت نبوت
تو جماعتی بدان اقرار دادند و جماعتی انکار کردند دیگران تبدیل کردند و هر که نعمت خدای را که آن
آیاتست از توریة دلالت کننده بر نعت و صفت محمد بگرداند و تبدیل کند بعد از آنکه باو آمده باشد

وعقاب خدای سخت است بعقاب خودش مبتلا کرد قوله تعالی زین للذین کفروا الحیوة
الدنیا ویسخرون من الذین آمنوا والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة والله یرزق من یشاء بغیر حساب
عبد الله عباس گوید این آیة در شان ابوجهل و هشام آمد و مشرکان عرب که
سخریه و افسوس کردندی بر درویشی و مسلمانان و تنعم کردندی بمال و معیشتی که ایشانرا
بود و گفتندی اگر محمد حق بودی سادات و اشراف ما او را متابعت کردندی نه این
مشتی ضعیفان و مساکین چون عبد الله مسعود و عمار و صهیب و مقاتل گفت
در حق منافقان آمد چون عبد الله ابی سلول و اصحابش که ایشان تنعم کردندی و با
ضعیفان اصحاب رسول سخریه کردندی و گفتندی که محمد با اینها غلبه خواهند کرد بر ما
عطا گفت در باب رؤسا و علمای جهودان آمد که بر اصحاب رسول سخریه میکردند
از آنکه خدای تعالی خبر داده بود که من مالهای ایشان روزی شما خواهم کرد بر سبیل غنیمت
بی قتالی علی سهل الوجه و ایشان از بنی قریظه و بنی النضیر و قینقاع بودند حق تعالی آیت
فرستاد و گفت آراسته و شیرین کردانیدند در چشم آنکسانی که کافر شدند زندگانی
دنیا را تا از غرور دنیا و مال دنیا سخریه و استهزا کنند و افسوس میدارند از آنکسانی
که ایمان آورده اند و آنکسانی که مؤمن و متقی اند یعنی پرهیزکاران فردای قیامت
بالای ایشان باشند و خدای تعالی روزی دهد آنرا که خواهد بی حساب و هشام ابو الحکم
طائی از جدش از امام رضا از پدرانش از رسول صلعم روایت کرد که هر که مومنی یا مومنه را خوار و حقیر
دارد برای درویشی او را خدای تعالی روز قیامت مشهور و رسوا کند و هر که مومنی یا مومنه را
بهتانی نهد یا دروغ چیزی گوید که نبوده خدای تعالی او را روز قیامت بر پشته از آتش بدارد
تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید و مومن نزدیک خدای تعالی گرامیتر از فرشته
مقربست و هیچ چیزی نیست که خدای تعالی او را دوستتر دارد از مومن تایب یا مومنه تایبه
و مومنانرا در آسمان چنان شناسند که مرد اهل و فرزندش را میشناسد معاذ گفت بد قومی
باشند آنانکه اگر مومنی در میان ایشان توانگر بود حسد برند و اگر درویش بود
حقیرش شمرند در خبر است از ابوذر غفاری که گفت روزی رسول صلعم مرا فرمود که در مسجد
نگاه کن تا کیست که در چشم تو عظیمتر می آید نگاه کردم مردی جسیم را دیدم حلهای نیکو
پوشیده گفتم هذا یا رسول الله گفت اکنون در نگر تا ازین جمع که در چشم تو حقیرتر مینماید
نگاه کردم مردی ضعیف را دیدم خلقانی پوشیده گفتم یا رسول الله این حقیرتر مینماید رسول

حدیث عقاب المهان

فی مدح الضعفا

مرا گفت والذی نفسی بیده بآن خدای که جان من بامر اوست که این مرد حقیر تر از هم
نزدیک خدای بهترست از جهانی ازین مرد چه یاد کرده ابن عباس گفت مراد بآیه
که والله یرزق من یشاء بغیر حساب اموال بنی قریظه و بنی النضیر است و گفته اند بغیر
حساب آنست که روزی دهد در دنیا باندازه که طمع ما را از ان نبود و در آخرت حساب نخواهد
و گفته اند مراد باین اهل بهشتند که خدای ایشانرا بیحساب روزی دهد یعنی بیش از آنکه در تقدیر
و حساب آید قوله تعالی کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم
الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه میگوید که مردمان همه یک امت و یک گروه و یک ملت بودند که وبا
در میان ایشان ظاهر گشت پس خدای تعالی پیغمبرانرا فرستاد صد و بیست و چهار هزار چنانچه
در اخبار مذکورست که سیصد و سیزده رسول بودند و بیست و هشت را از ایشان نام در
قرآن مذکورست و پنج اولو العزمند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم ایشان
همه بشارت دهنده بودند مومنانرا بثواب و ترسانیدن عاصیانرا از عقاب و فرستاد
مرایشانرا کتابی بحق یعنی با هر یکی از ایشان کتابی بود از ابوذر غفاری نقلست که گفت رسول را
گفتم خدای تعالی چند کتاب فرستاد گفت پنجاه صحیفه بشیث وصی آدم و بنوح سی صحیفه و بابرهیم
ده صحیفه و توریة بموسی و زبور بداود و انجیل بعیسی و قرآن بمن که محمدم گفتم یا رسول الله در صحف ابرهیم
چه بود گفت همه امثال بود و در توریة موسی همه سیرت بود چنانکه گفت عجبا لمن ایقن بالموت کیف
یفرح و عجبا لمن ایقن بالنار کیف یضحک و عجبا لمن رای الدنیا و تقلبها باهلها کیف اطمان بها عجب از آنکه
که یقین داند چگونه شادان بود و عجب از آنکه آتش دوزخ داند چگونه خندان بود و عجب از آنکه
دنیا بیند و تقلب او با اهل او چگونه دل بر دنیا نهد و در وساکن شود و بهر حال فرستاد پیغمبرانرا تا بیان
کنند احکام را که در ان خلاف میکنند یعنی کتاب بیان کند یا صاحب کتاب عطا گفت مردمان از عهد
آدم تا روزگار نوح بر یک ملت و یک طریقه بودند قتاده گفت از عهد آدم تا نوح ده قرن بودند همه بر یک
شریعت بودند اختلاف که پیدا شد در عهد نوح پیدا شد پس خدای تعالی نوح را فرستاد کلبی گفت
مراد بناس اهل سفینة نوح اند یعنی آن هشتاد مرد که بر دین نوح بودند و با وایمان آورده بودند
پس از ان مختلف شدند قوله تعالی و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم
فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
میگوید که خلاف نکردند در ان کتاب الا کسانی که ایشانرا کتاب دادند از جهودان و ترسایان پس از آنکه
حجت بایشان آمد یعنی احکام توریة و انجیل ایشانرا آن بگردانیدند و تحریف و تغییر و تبدیل کردند از ظلم و حسد

که ایشان را بود و آن در میان ایشان بود پس خدای تعالی راه نمود آن کسانی را که ایمان آوردند
بدانچه در او خلاف کردند در حق یعنی در حقی که ایشان خلاف کردند ایشان را بدان راه
نمود با دو فرمان خویش در نماز خلاف کردند بعضی روی بشرق کردند و بعضی روی بمغرب و بعضی
روی ببیت المقدس آوردند و مؤمنان را بکعبه هدایه کرد و در روزه خلاف کردند بعضی شب
روزه داشتند و بعضی نیم روز روزه داشتند و در اوقات خلاف کردند خدای تعالی
مؤمنان را راه نمود بماه رمضان و در بهترین ایام خلاف کردند جهودان شنبه گفتند و ترسایان
یکشنبه گفتند خدای تعالی مؤمنان را راه نمود بروز آدینه در ابراهیم خلاف کردند جهودان
گفتند جهود بود و ترسایان گفتند ترسا بود خدای تعالی مؤمنان را هدایه کرد که نه جهود بود
و نه ترسا ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و خدای تعالی هدایت کند
و راه راست نماید آنرا که خواهد و خدای تعالی جمله مکلفان را خواست و هدایه کرد و هدایت او
خدای تعالی الطاف و توفیق اقرار بود و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و ارسال
رسل بود و این هدایه با جمله مکلفان کرده است آنچه مهتدی نشدند دلیل نکند که هدایت نکرد
برای آنکه هدایت عامست و مهتدی بعضی اند چنانکه امر و نهی عام است لیکن مطیع و مهتدی اند
کنند و قوله تعالی ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء
والضراء و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله الا ان نصر الله قریب
قتاده و سدی گفتند این آیه در جنگ خندق آمد که مسلمانان را از آن خوف و مشقت رسید
چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر
و گفته اند که در غزای احد آمد که عبد الله ابی سلول اصحاب رسول را گفت تا کی شما خویشتن
در تلف نهید و جان خود را علف شمشیر گردانید ایشان گفتند قاتل ایشان مجاهد است و مقتول
شهید ایشان را گفت این چه تمنای باطل است اگر محمد رسول بحق بودی خدای تعالی شما
را بروی ظفر ندادی و قتل و اسر بر اصحاب او مسلط نکردی خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت آیا شما میدانید و می پندارید که بآسانی در بهشت روید و هنوز شما را نیامده است
مثل آنکسانی که بگذشتند پیش از شما یعنی بشما نرسیده است آنچه بدیشان رسید از سختی
و گرسنگی و درویشی و بیماری و بجنبانیدند ایشان را و بترسانیدند ایشان را و ایشان مضطر
و پریشان گشتند تا کار بجایی رسید که رسول خدای و مؤمنانی که با پیغمبر بودند استبطاء
نصرت کردند گفتند آخر این نصرت کی خواهد بود ما را خدای تعالی تسلی کرد ایشان را و گفت که

نصرت

٢٥

نصرت خدای شما را نزدیکست وهب بن منبه گفت در میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را دیدم افتاده
که سبب مرگ ایشان گرسنگی و سختی بود و گفت در کتاب بعضی حواریان خوانده ام
که چون خدای تعالی در بلا بر تو بگشاید دل شاد کن برای آنکه سبیل انبیا و رسل است
و چون در نعمت و راحت بر تو بگشاید بر خویشتن گریه کن که با تو خلاف آن کرد که
با پیغمبران کرد در خبر آمده است که عیسی پیغمبر علیه السلام وزیری داشت شیری او را بدرید
عیسی علیه السلام گفت بار خدایا این مرد مرا وزیری بود و عونی بود بر بنی اسرائیل سگی را بروی
مسلط کردی تا او را بخورد حق تعالی گفت خواستم که او را منزلتی باشد و او بعمل خود بدان
منزلت نمیرسید من او را مبتلا کردم تا بدان منزلت رسید و این آیه دلیلست بر آنکه
بهشت دشوار توان رسید چه پیغمبر میگوید حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات
در خبرست که چون خدای تعالی بهشت را بیافرید جبرئیل را گفت در بهشت برو و ببین
جبرئیل برفت و بدید گفت بار خدایا هیچ کسی باشد که در این جایگه نیاید فلما حفت
الجنة بالمکاره چون مکاره و شداید و تکالیف شاقه گرد بهشت آورد و باز دید
از آن ساخت جبرئیل علیه السلام چون در آن نگاه کرد گفت بار خدایا ترسم که کسی در اینجا نیاید الا اندک
اختیار و تحمل این مشاق نکند الا که دوزخ را بیافرید و گفت ای جبرئیل برو و ببین
جبرئیل برفت و بدید گفت بار خدایا کس نباشد که اختیار این کند چون شهوات
و مرادات گرد او نهاده شد گفت بار خدایا ترسم که کسی نماند که در اینجا نیاید قوله تعالی
یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و الاقربین و الیتامی و المساکین و ابن
السبیل و ما تفعلوا من خیر فان الله به علیم بعضی گفتند این آیه در حق عمرو بن الجموح آمد و او مردی
بود پیر و مال بسیار داشت از رسول علیه السلام بپرسید که چه چیز نفقه کنم خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت ای محمد از تو میپرسند که چه چیز نفقه کنند بگوی ایشان را که هر چه نفقه میکنید و خواهید کرد
از مال بر پدر و مادر و خویش نفقه کنید و بر خویشان چون از ایشان فاضل آید و بر یتیمان
که ایشان بی پدر باشند و کسی نباشد که تولای کار ایشان کند و بر مسکینان که ایشان
چیزی ندارند و اگر دارند ایشان را کفایت نبود و در راه گذری غریب که راه او زده باشند
و مال او ببرده و او را پناه نبود و هر چه کنید شما از نیکوی خدای داننده آنست آنرا ضایع
نکند و جزای آن بدهد سوال اگر چه از نفقه است اما چون مراد مصرف آن بود جواب از مصرف
داد عبد الله مسعود از پیغمبر روایت میکند که او گفت الید العلیا خیر من الید السفلی و ابدأ بمن تعول

النار

واخنک واخاک وادناک فادناک گفت دست زبرین بهتر از دست زیرین است ابتدا
بآنکس کن که عیال تو باشد مادرت و پدرت و خواهرت و برادرت پس ازان بآنکس که نزدیک
تو باشد بخویشی و گفت که صدقه تو بر درویش یک صدقه بود و بر درویشان خویش دو صدقه
باشد برای آنکه هم صدقه باشد و هم صلة الرحم و حق تعالی در آیت یکی از نزدیکترست
ابتدا کرد از مادر و پدر انگه بخویشاوندان و ازانجاست که پیغمبر گفت لا صدقة و ذو رحم
محتاج قوله تعالی کتب علیکم القتال وهو کره لکم وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا
شیئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون حق تعالی چون دران آیه بیان کرد که
بهشت نتوان رسید الا بسختی و دشواری و تحمل بار تکلیف و بذل مال درین آیه بیان
بذل جان میکند میگوید که نوشته شد و واجب شد بر شما جهاد کردن و کارزار
کردن با دشمنان خدای تعالی و رسول و شما را قتال کردن مکروه و دشوارست طبع
شما ازان متنفرست و هرچه تکلیف بود تعلق دارد بوجه موافق و مشتهی طبع نبود
ازانکه مصالح شرع موقوف ارادت و کراهت مکلفان نیست بیان این معنی میکند و میگوید
که شاید و بسیار بود که شما چیزها کاره دارید و خیر آن باشید و آن شما را بهتر باشد
و نیکوی شما دران باشد و شاید که دوست دارید چیزها و خواهان آن باشید و آن
بتر بود شما را و بد شما دران بود و خدای تعالی میداند که صلاح شما و خیر شما در چه چیزست
و شما نمیدانید که آنچه صلاح دید شما درانست شما را بدان میفرماید و او را مطیع و مسلم باشید
جهاد کنید که در وی یکی از دو نیکو هست یا ظفر و غنیمت و یا شهادت ابن عباس گفت یکروز
ردیف رسول صلعم بودم مرا گفت یا ابن عباس ارض عن الله بما قدر وان کان خلاف هواک
راضی باش از خدای بدانچه بر تو قضا کند و اگرچه خلاف هوای تو بود که این در کتاب خدا است
گفتم کجاست یا رسول الله که من قرآن خوانده ام و نمیدانم گفت نمیدانی که وعسی ان تکرهوا شیئا
وهو خیر لکم محمد بن اللیث گفت حتی درخانه بخانه بودم بکار روبی علی روزی کسی آمد از مردم
متوکل و گفت اجب لامیر المؤمنین بترسیدم چنانکه روح از تن من برفت برنشستم و چون
مرده بودم و اندیشه ناک تا چون خواهد بودن در راه مردی از پیش درامد و این بیت بر
تمثیل میخواند کم مدة حفت بک المکاره صار فک الله وانت کاره من این بفال گرفتم چون فرا
متوکل شدم بفرمود تا منشور مصر برای من بنوشتند و خلعتها برای من راست کردند و مرا بعملداری
داری بانجا فرستادند انس مالک گوید که رسول صلعم گفت ثلث من اصل الایمان الکف عمن قال

لا اله الا الله لا نکفره بذنب ولا نخرجه من الاسلام بعمل سه چیز از اصل ایمانست باز داشتن
از گوینده لا اله الا الله و نه ابکتا ... که کنید کافر نگوی و بعملی که کند از اسلامش بیرون نیاری
والجهاد ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل
ازانکه خدای تعالی مرا بفرستاد تا آخر امتی که امت من با دجال کارزار کنند روزگار
جور یا عدل آنرا باطل نکرده اند والایمان بالقدر و ایمان داشتن بتقدیر قوله تعالی
یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر وصد عن سبیل الله وکفر به والمسجد الحرام
واخراج اهله منه اکبر عند الله والفتنة اکبر من القتل
مفسران گفتند که سبب نزول آیه آن بود که رسول صم پسر عم خود عبد الله جحش را با هشت مرد
مهاجر که با ایشان بود عامر بن الربیع و واقد بن عبد الله را فرستاد و او را بر ایشان
امیر کرد و نامه نوشته بدو داد و گفت سر علی اسم الله برو بنام خدای و این نامه را
سر باز مکن تا دو منزل از مدینه برون نروی انگه سر باز کن و برخوان و بدانچه در
نامه باشد کار کن و اگر از صحابت کسی نخواهد که بیاید او را اکراه مکن نامه را بستد چون دو منزل
برفت نامه را سر باز کرد و برخواند درانجا بود که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد برو با صحابت
ببرکت تا بطن نخله انجا فرود آی و دیده کاروان قریش نگاه دار که بیاید و خبری از ایشان با ما ده
چون نامه بخواند گفت سمعا وطاعة انگه اصحاب خود را گفت که رسول صم مرا فرموده اند که شما را اکراه نکنم
هر کرا آرزوی شهادت که بیاید و هر که نخواهد که باز گردد ایشان گفتند ما سمیع و مطیعیم خدای را
در بعضی منازل سعد ابی وقاص و عتبة بن غزوان اشتری گم شد دستوری خواستند
تا بطلب شتر روند ایشان را دستوری داد و با اصحابش برفت تا ببطن نخله میان مکه و طائف
انجا فرود آمد نگاه کرد کاروان قریش از طایف می آمدند مویز و ادیم داشتند در میان گروه
عمرو بن الحضرمی بود و حکم بن الکیسان و عثمان بن عبد الله المغیره و نوفل بن عبد الله چون
اصحاب رسول را بدیدند بترسیدند عبد الله جحش گفت ای قوم ازین مترسید یکی را بفرستید
و سرش را بتراشید تا ایشان گمان برند که عمره انند و ایمن شوند عکاشه را بفرستادند و سرش
را بتراشیدند آن کاروان این دیدند گفتند که ایشان عمره آورده زائرانند باکی نیست و آن آخر
روزی از جمادی الآخر بود و ماه رجب پیش از قتال بدر بود گروهی میگفتند که جمادی است و گروهی
که رجبست با یکدیگر گفتند که اگر امشب توقف کنیم فردا رجب باشد ماه حرام است قتال نشاید
کرد اگر کاری بخواهیم کرد امروز باید کرد واقد بن عبد الله آغاز حرب کرد و تیری بر عمرو بن الحضرمی زد

و او را بکشت اول کشته از مشرکان در اسلام او بود و حکم و عثمان را اسیر کردند و اولین
اسیری در اسلام ایشان بودند و نوفل بگریخت ایشان کاروان براندند و به مدینه
آمدند قریش گفتند محمد استحلال ماه حرام کند و مسلمانان برین تعییر میکردند و جهودان گفتند
در ماه حرام قتال کردند و حضرمی را بکشتند این خبر به رسول صلعم رسید عبد الله جحش را گفت من
ترا نفرموده ام که در ماه حرام قتال کن و کسی بکش و آن کاروان و اسیران را موقوف بکرد
ایشان درافکند و اصحاب آن سریه اندیشه کردند و بترسیدند گفتند یا رسول الله ما ابن حضرمی
را بکشتیم پیش از آنکه آن شب ماه رجب دیدیم ندانستیم که او را در رجب کشتیم یا در جمادی الآخر
در آن گفتند که [illegible] بودند حق تعالی این آیه فرستاد رسول صلعم آن مال پیش آورد و خمس
آن بیرون کرد و اول خمسی که در اسلام بود آن بود و باقی قسمت کرد در میان سریه و اول
غنیمتی که در اسلام بود آن بود در میان اهل بیت و اسیران را حاضر آوردند رسول صلعم گفت
کنیم اگر سعد و عتبه باز آیند و الا ایشان را بدل باز کشیم چون ایشان باز رسیدند [illegible]
فدیه بستد و اسیران را باجایگاه فرستاد و حکم بن کیسان اسلام آورد و در مدینه در خدمت
رسول بماند و در روز موته شهید شد و عثمان بن عبد الله بمکه شد و آنجا بماند تا بر
ورک کافر مرد سبب نزول این آیه آن بود و مراد باین ماه که در وقت ماه رجب است
و او را ماه حرام برای آن خوانند که قتال در او حرام است و این ماه را منصل الاسنة
خوانند که درین ماه عرب سنانها را از نیزه ها بگرفتندی و رجب را از بهر آن رجب خوانند
که از ماههای حرام منزه است و از بهر تعظیم او از ترجیب گرفته اند و ترجیب درختی بود که
از بسیاری بار که دارد ترسند که شاخهایش بشکند ستونی فرا زیر او زنند و او را اصم خوانند
برای آنکه در او قعقعه سلاح نشنوند و اصب خوانند برای آنکه خدای تعالی در او
رحمت بر بندگان خود بریزد و معنی آیه اینست که ای محمد از تو سوال میکنند و میپرسند
از ماه حرام و قتال کردن و جنگ کردن در ماه حرام بگو ایشان را جواب ده که قتال کردن در
ماه حرام بزرگست و از جمله گناهان کبیره است و باز گردانیدن از راه خدا کبیره است چنانکه
ترا که محمدی عام الحدیبیه باز گردانیدند و از مسجد الحرام منع کردند و بخدای کفر آوردن و اهل
مسجد الحرام را که تو اهل آنی و صحابه او از مسجد بیرون کردن بنزدیک خدای بزرگتر است
و گناه فاحش تر است و فتنه که کفر و شرکست یا عذابی که اهل مکه مومنان را میکردند آن بزرگتر
از قتل و کشتن نفس و مراد بدین قتل پسر حضرمی است عبد الله جحش گفت چون این آیت

رسول

رسول صلعم نامه نوشت بمسلمانان مکه و گفت چون کافران شما را تعییر کنند بدانچه ما کرده ایم شما نیز ایشان را
تعییر کنید بجهت منع رسول و اخراج او از مکه که خدای تعالی کافران را برای شما جواب داد و گفت
ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر
فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
حق جل و علا بیان میکند و از عقیده و ضمایر کافران خبر میدهد و میگوید همیشه این کافران یعنی
مشرکان مکه با شما کارزار کنند تا که شما را از دین و ملتی که دارید برگردانند اگر توانند یعنی اگر
ممکن شد ایشان را و توانند این کنند پس هرکه از دین خویش برگردد و کافر شود و بر
کفر بمیرد عملها که کرده باشد و عملهای کسانی که چنین کنند باطل باشد در دنیا بدانکه خدای تعالی
بسر ایشان و نفاق ایشان مطلع گرداند تا هیچ که ایشان را کرده باشد بدیشان باطل شود
چنانکه در حق ابلیس بود در آخرت بدانکه اگر باخلاص بودی و ایمان ایشان را حقیقی بودی
ایشان را ثواب دادندی چون نبود باطل شد و بعوض مستحق عذاب گشتند و این
جماعت اصحاب دوزخ و ملازمان آتش اند و در دوزخ مخلد و موبد باشند و مذهب صحیح
که مومن مرتد نگردد و اگر مرتد گردد لازم آید که برای ایمان در بهشت بود و برای ارتداد و کفر
در دوزخ و این هر دو بیک شخص متصور نیست الا وقتی که احباط گویند و احباط در
نیست پس هرجا که در قرآن لفظ احباط است مراد نفی قبول و وقوع بود در اول صورت
واقع دارد و در ثانی الحال آن را عرفی نبود یا محبط ماند پس آنکه مرتد شود یا ایمانش درست
نبوده باشد یا اظهار ارتداد و کفر بر سبیل تغییر کند و تاویل ارتداد بر کرده نسبت از
اسلام نه ایمان از آنکه دلیلی مانعست ازین قوله تعالی ان الذین آمنوا والذین هاجروا و
جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله والله غفور رحیم چون مشرکان طعنه میزدند و میگفتند
مسلمانان ترک حرمت ماه حرام کردند از آن بغیر حل میبودند تا خدای تعالی این آیه فرستاد
و رسول بر آن غنیمت را قسمت کرد عبد الله جحش و اصحاب با او گفتند یا رسول الله ما را
برین غزا که کردیم و این رنج که بردیم هیچ مزدی خواهد بودن خدای تعالی از بهر ایشان این
آیه فرستاد و گفت آنانکه ایمان آوردند و تصدیق کردند و از مکه بمدینه هجرت کردند و در راه
خدای جهاد کردند ایشان امید رحمت خدای دارند و خدای آمرزنده و مهربانست ایشان را
بیامرزد و بر ایشان رحمت کند قوله تعالی یسألونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما
جماعتی مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی صحابه برسول صلعم آمدند گفتند یا رسول الله [illegible]

والمیسر فانها مذهبة للعقل مسلبة للمال ما را فتوی ده در باب خمر و قمار که این هر دو عقل برنده
و مال رباینده است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو می پرسند از خمر و
قمار بگوی ایشان را و جواب ده که درین هر دو گناه بزرگست و در و منافع است مر مردمان را
و بزه عظیمست و فساد بسیار بود و تعلق دارد و سبب مخاصمت و مشاتمت و فحش
و دروغ گفتن است عقل را زایل میکرداند از جمله نواهش است و منافع او آنست
که آنچه که خمر با او مطبع او موافق بود و دهش آورد و تماشای بود و بدان تجارت و بیع و شری
میکنند یکی از جمله خلفا شاعری از آن خود گفت که خمر را چه میکنی او گفتش تلخست و آمیزش
خمار رنجست گفت چنین است و لیکن چنها حالات ویا ملک دارشیان حالی است که
ملک تو برابر آن نشود گفت توبه کن تا فلان اقطاع بتو دهم گفت چون مست شوم ملک تو
از ملک من بیشتر نبود بلکه از من بیشتر بود گفت باز چون هشیار شوی مالکها شی گفت باز
بار مستی شوم تا ماهان تو اگر شوم و ملک با من آید منافع خمر بدین معنی بود و منافع قمار از غلبه بود
که بدان ببرند آنگاه خدای تعالی بیان کرد که وبال و گناه آن هر دو بیشتر بود از نفع ایشان
و زیان ایشان بیشتر بود از سود آن علی الجمله حق تعالی باز نمود که درین هر دو سود و زیانست
و زیانش بیش از سود است و اگر هیچ زیان دیگر نبوده باشد جز آفت عقل این زیان کفایت
بود جماعتی مفسران گفتند که خدای تعالی در باب خمر چهار آیه فرستاد یکی این آیه آمد
که و من ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و انکه حلال بود چون معاذ جبل و جماعتی
از اصحاب درین باب مراجعه کردند خدای تعالی این آیه فرستاد که و یسالونک عن الخمر
والمیسر جماعتی دست بداشتند و جماعتی دست نداشتند برای منافعی که در و بود دیگر
عبدالرحمن عوف میزبانی کرد و طعامی بساخت چون طعام بخوردند جهت ایشان خمر آورد
و ایشان خمر بخوردند و هنوز آیه تحریم نیامده بود نماز شام درآمد و ایشان مست شدند
یکی را در پیش داشتند تا نماز کند الحمد برخواند و قل یا ایها الکافرون در اینجا بخواند که اعبد ما تعبدون
و همچنین تا به آخر که حرف نفی است خدای تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة
وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون چون این آیه آمد قومی دیگر دست از خمر بداشتند که
چیزی نیست در چیزی که ما را از نماز بازدارد و در و اثم باشد قومی دیگر با وقتهای که نماز نبود خمر
میکردند و تعاطی میکردند تا روزی یکی از جمله مسلمانان خمر خورده چون مست شد او را از کشتگان
بدر یاد آمد بر ایشان بگریست و نوحه میکرد و ابیات ایشان میخواند این خبر برسول ص رسید

منافع خمر و میسر

وبیا

و بیامد و چیزی که در دست داشت خواست که بر سر او زند پیغامبر خواست و توبه کرد
و پناه بخدای داد از خشم پیغمبر و زهری از امام زین العابدین ع او از پدرش از امیرالمؤمنین
علی علیهم السلام روایت کرد که او گفت شتری نیکو داشتم و شتری دیگر رسول ص مرا داده
بود از غنیمت آن هر دو شتر را بیاوردم و یکی را میعاد کرفتم تا جو بیم و باره هیمه بیاورم
شتر را نزدیک دیواری ببستم و برفتم تا رسن و آلت آن جمع کنم چون باز آمدم
شتر را دیدم کشته و شکم شکافته و کوهان بریده مرا سخت آمد تا بنزدیک بود که آب
از چشم من روان کردد گفتم که این که کرد گفتند عمت حمزه گفتم چرا گفتند مست بود
با جماعتی زنی خنیاگری که در میان ایشان بود چنان انشاد کرد که در اینجا ذکر آن بود
که این شتر را بکش و ما را از آن کباب ده چون بشنید این شتر را بکشت امیرالمؤمنین
علی ع گفت بیامدم و با حضرت رسول ص شکایت کردم و او در حجره ام سلمه بود و ردا
و نعلین در پای کرد و با من روان شد عقب او بدر سرای رسید که ایشان در آنجا بودند دستوری
خواست و در سرای شد و حمزه را گفت این چه کاری کردی و او را ملامت کرد او چیزی
رسول نگاه کرد آنگاه چشم از و بر گرفت و گفت نه شما و پدران شما بنده پدر من بودید
رسول ص گفت ای علی عمت بغایت مست شده است باز پس آمد و گفت غرامت
شتران بر منست روز دیگر حمزه بیامد و در دست و پای رسول افتاد و عذر خواست رسول
گفت من برای تو استغفار کردم و از خدای درخواستم تا ترا عفو کرد بعد از آن عتبان
بن مالک طعامی بساخت و سر شتر بریان کرد و جماعتی را حاضر کرد و سعد ابی وقاص
آنجا حاضر بود چون مست شدند در شعر خواندن و مفاخرت کردن آمدند سعد در آن
میان قصیده خواند که در آنجا هجو انصاریان بود و مفاخرت قوم او و انصاری برخاست و آن
استخوان بر سر سعد زد و سر او بشکست او بشکایت پیش رسول آمد یکی از صحابه گفت
اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا بار خدایا در باب خمر بیانی شافی کن خدای تعالی آیه فرستاد
که انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و خمر حرام شد
و این قول بیشتر مفسران است و قول بعضی مفسران و اصحاب ما آنست که خمر همیشه حرام بوده است
و این اخبار را قبول نکنند حسن بصری گفت این آیه دلیل تحریم خمر میکند از آنجا که خدای تعالی
گفت فیهما اثم کبیر و اثم و بزه و جرم گناه باشد و این حرام باشد تکلیف که بر چیزی گفت
است که اثم کبیر گفت آیه لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری دلیل تحریم کرد پس از آن بالکلیه

آیة فرستاد در سورة المائدة انما الخمر والمیسر و هر چه مست کننده بود اندک و بسیار آن حرام
بود خبری که در نبیذ روایت میکنند که ثمرة طیبة وماء طهور چنان بود که روزی پیغمبر
در بعضی منازل فرود آمده و در آنجا آبی شور و بغایت ناخوش بود بفرمود تا خرمای چند
دران آب انداختند و رسول ع بعد از یک ساعت آنگاه برخاست و ازان آب وضو ساخت
گفتند یا رسول الله روا باشد گفت چرا روا نباشد ثمرة طیبة وماء طهور پیغمبر ع گفت
از انگور خمر بود و از خرما خمر بود و از مویز و گندم و جو و ارزن خمر بود و گفت کل ما
عاقبته کعاقبة الخمر فهو حرام هر شرابی که عاقبت او چون خمر بود یعنی مست کننده آن
حرام بود مضارب بن الحارث روایة کند از ابو عبد الله که روزی جماعتی از اهل شام
بنزدیک عبد الله عمر آمدند و او را گفتند یا ابن عمر ما را خبر ده که چه شنیدة در باب شراب
مسکر گفت از رسول ع شنیدم که گفت والذی بعثنی بالحق آن خدای که مرا بحق بخلق
فرستاده که هر که یک شربت بخورد از شراب مسکر خدای تعالی چهل شبانروز نماز او
نپذیرد و اگر توبه کند قبول نباشد و چون دو شربت بخورد خدای تعالی هشتاد شبانروز
نماز او نپذیرد و اگر توبه کند قبول نباشد و هر که سه شربت بخورد صد و بیست شبانروز نماز او
نپذیرد و واجب باشد که او را از طینة الخبال بچشاند گفتند یا رسول الله طینة الخبال چه باشد
گفت ریم و خون اهل دوزخ بود که از شکم او بیرون آمده باشد و آن وادی باشد
در دوزخ چندانکه از مشرق تا مغرب از آنجا موج زند انگه گفت چه گویم شما را ای اهل شام
رسول خدای گفت بحق آن خدای که مرا بحق بخلق فرستاد که شارب خمر آید فردای
قیامت سیاه روی و ازرق چشم و لبها از دهان باز افتاده و آب از دهانش میرود
و هر که او را چند از نزدیک کند و خمر خورنده تشنه میرد و در گور تشنه باشد و روز قیامت
تشنه برخیزد هزار سال فریاد کند که واعطشاه پس از هزار سال آبی آرندش
که چون خواهد که بدهان برد رویش بریان کند و دندانهاش در کاسه افتد و چشمهاش
از سر بیرون آید و هر چه در شکمش بود گداخته کرده و رسول خدای خمر خواره را لعنت کرد
و آنرا که فشارد و آنرا که بر باید بفشردن و آنرا که فرماید از فشاردن خمر و ساقی و شاربش
را و حاملش را و آنرا که بنزدیک او برند اگر توبه کند خدای تعالی توبه او را قبول کند و جمیع
گناهان و مادر پلیدیها و کلید همه شرهاست و میسر اسمیست جامع جمله قمارها را عبد الله مسعود
روایة کند که شطرنج حرامست و نرد حرامست و همه بازیها حرامست تا بازی کردن بجوز گفت

که امیر

٤٩

که امیر المؤمنین علی ع بقومی بگذشت که شطرنج می باختند گفت ما هذه التماثیل التی انتم لها
عاکفون و پارهٔ خاک بر گرفت و دران میان انداخت چنین گفته اند که آنانکه
آن کار کنند که هر گاه که قطع باز کنند قدری دران میانه باشد قوله تعالی ویسألونک ماذا
ینفقون قل العفو کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون فی الدنیا و الآخرة
سبب نزول این آیة آن بود که چون پیغمبر مردمانرا بر صدقه دادن دلالت میکرد ایشان
گفتند یا رسول الله ما را بیان کن تا چه دهیم و چند دهیم و بکه دهیم خدای تعالی آیة فرستاد
و گفت میپرسند از تو ای محمد که چه چیز نفقه کنند بگو ایشانرا آنچه افزون باشد از قوت
شما و قوت عیال شما نفقه کنید عبد الله عباس گفت عفو آن بود که باید از نیاز
مال بماند و گفت صدقه بود از سر توانگری همچنین خدای تعالی بیان میکند برای شما آیتها تا
بود که شما در باب نفقه مال در دنیا و آخرت اندیشه کنید و آنچه فاضل باشد برای خدای
و برای آخرت صدقه کنید تا ذخیره باشد شما را یا اندیشه کنید در دنیا و آخرت سرای
ثواب و بقاست تا چون اندیشه کرده باشید شما را داعی بود بر صدقه و نفقه کردن و صارف
بود از بخل و حرص بر حطام دنیا ابو جابر گفت مردی بنزدیک رسول آمد و شکل خایه زرین
در دست داشت و گفت یا رسول الله این را در بعضی مغازی بدست آوردم و جز این
ندارم میخواهم که از بهر خدا این را صدقه کنم رسول ع روی ازوی بگردانید بار دیگر از جانب دیگر آمد
بگفت رسول از وی باز گشت و بخشم بستد و بینداخت چنانکه اگر بروی آمدی عضوی بشکستی
گفت چون میگوید که من همین دارم نفقه از چه خواهی کرد انگه گفت یکی از شما بیاید و جمله مال
صدقه میکند و انگه برود گدایی میکند و سوال میکند افضل الصدقة ما کان عن ظهر غنی فلیبدأ
بمن یعول فاضلترین صدقه آن بود که از سر توانگری بود یکی از شما باید که ابتدا کند بعیال خود انگه
آنچه فاضل آید بصدقه کند قوله تعالی ویسألونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر وان تخالطوهم فاخوانکم
والله یعلم المفسد من المصلح ولو شاء الله لاعنتکم ان الله عزیز حکیم
عبد الله عباس گفت بروایت عطا که سبب نزول این آیة آن بود که عرب در جاهلیت
یتیم عظیم داشتندی و مال او را با مال خود در هم داشتندی و با او مواکلة و مخالطة کردندی
و اکراه او را جای بودی کسی بنشستی و خدمتکار او را کسی کار نفرمودی چون اسلام آمد
ایشان از آنحضرت پرسیدند خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت ای محمد ترا سوال میکنند

اصلاح هم

وبی پدران بکوکه احوال کار و مال ایشان بی طمعی و اجرتی و خیانتی و عوضی شما بهتر
و خود شما درین بیشتر است اگر مصلحت دران بود که با ایشان اختلاط کنید و مال ایشان
با مال خود بیامیزید که ایشان برادران شما اند در دین مال ایشان را در حفظ دارید
و صلاح کار ایشان جوئید چنانکه از آن برادران خود و خدای تعالی مفسد از از
مصلح باز داند که کیست که غرض او افساد است و تلف مال ایشان و اگر خدای تعالی
خواستی کار بر شما سخت کردانیدی و شما را رخصت ندادی از مخالطت ایشان
ابن عباس گفت که حکم کردی بانکه هیچ شما بتصرف در مال ایشان که خدای تعالی عزیز
و غالب کسی دست زبر زبان او نیارد او را بجبر چون تکلیف کند و حکیم است
آنچه کند بر وفق حکمت باشد قوله تعالی ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن ولامة مؤمنة
خیر من مشرکة ولو اعجبتکم رسول علیه السلام ابو مرثد را بمکه فرستاد تا جماعتی مسلمانان که انجا بودند
بیاورد پنهان چون بمکه رسید زنی بود مشرکه نام او عناق در جاهلیت دوست او بود
بشنید که او آمده است برخاست و بنزدیک او آمد و گفت ای مرثد چه باشد ساعتی
بخلوت بنشینیم مرثد گفت ویحک یا عناق الاسلام قد حال بیننا اسلام آمد و منع
کرد ازین چیزها گفت پس ممکن باشد که مرا بزنی قبول کنی گفت بلی ولیکن دستوری
از رسول علیه السلام طلب کنم او را موافق نیامد ازانکه دانست که رسول او را دستوری ندهد
تشنیع زد و مشرکان را برو آورد تا او را بزدند و او از دست ایشان بحیلت و بجان
شد چون فرصت یافت کاری که داشت در مکه بگزارد و بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت
یا رسول الله زنی مشرکه میخواهم که زن من باشد روا بود یا نه خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت زنان مشرک را نکاح مکنید و مخواهید و پرستاره مومنه بهتر بود از زن آزاد مشرکه
اگرچه او عجب آرد شما را یعنی خوش آید شما را از بهر مال و جمال او سدی گفت ولامة مؤمنة
در حق پرستاره عبد الله رواحه آمد و او کنیزکی سیاه بود عبد الله او را خشم گرفت و او را طپانچه
و برون کرد آنگه ترسید و پشیمان شد بیامد بنزدیک رسول و او را خبر داد رسول گفت
چگونه کسی است این پرستاره گفت شهادتین میگوید و نماز میگذارد و روزه میدارد
رسول گفت هی مؤمنة عبد الله رواحه گفت بآن خدای که بحق ترا بخلق فرستاد که آزاد
کنم او را و بزنی بخواهم همچنین کرد جماعتی مردمان در او طعن زدند و گفتند پرستاری سیاه بزنی

روا بود که اختلاط کنیم

خواسته

خواسته است آزادی مشرکه بود و حق گرد ند از بهر آنکه زنان مشرکه ایمان آورند و نکاح
با او کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و نکاح مشرکان حرام کرد قوله تعالی ولا تنکحوا المشرکین
حتی یؤمنوا ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم و زن بمشرکان مدهید تا آنگه که
ایمان آورند هر دو طرف نهی کرد هم خواستن و هم دادن برجمله مناکحه با ایشان حرام است
و بنده مومن بهتر است از مشرک آزاده و اگر چه شما را عجب آرد از مال یا جمال انس مالک
گفت یکروز رسول علیه السلام نشسته بود اعرابی از در درآمد و گفت یا رسول الله ایمنع سوادی
ودمامة وجهی من دخول الجنة آیا سیاهی و زشتی رویی مرا از آن منع کند که در بهشت
روم گفت نه مادامی که از خدای بترسی و برسول ایمان آوری گفت بدان خدای که
ترا شرف نبوت داده است که من اقرار داده ام که خدای یکیست و تو رسول اوئی
بحق گفت انت من القوم لک مالهم وعلیک ما علیهم ترا از آن باشد که آنچه ایشان را بود
آنچه بر ایشان بود بر تو بود گفت پس برای چیست که با هر که ازیشان که حاضرند
اراده خطبه کرده ام کسی مرا اجابت نکرده و جمع منع کنی بهم حرفه مام الوجه و سواد الالوان
و اکرنه در میان قوم خود حسبی دارم از بنی سلیم و پدران من معروف اند ولیکن
غلبنی سواد اخوالی خالان من بر من غلبه کردند بسواد لون رسول علیه السلام گفت عمرو بن وهب
حاضر هست و او مردی بود از بنی ثقیف عظیم الانف و حمیت گفتند نه یا رسول الله حاضر
نیست اعرابی را گفت تو خانه او دانی گفت دانم گفت برو بخانه او و در بزن و حق
و چون درسرای شوی سلام کن و بگوی که رسول خدای دختر ترا بمن داده است
و او دختری صاحب جمال داشت بعقل و عفاف پس بیامد و در بزد و در بگشاد
چون سواد و دمامه او بدیدند کاره شدند و اظهار کراهیت کردند او گفت رسول خدای
دختر ترا بمن داده است او را از خود رد کردند بوجهی قبیح مرد برخاست و بیرون آمد
دختر گفت ای پدر برو و این حال تحقیق کن اگر پیغمبر او را بمن داده است رضا داده ام
بدانچه رسول کرده پدر آنگاه او بیرون آمد او به پیش رسول رفته بود و شکایت کرده که فرد
رسالت پناه آمد رسول گفت یا هذا تویی که رسول را رد کردی و زجر نمودی گفت
یا رسول الله کردم و بد کردم و انا استغفر الله برای آنکه مردی غریب بود گمان بردم
که دروغ میگوید اکنون یا رسول الله حکم ما و جانهای ما و مالهای ما و فرزندان ما ترا است
و من پناه بخدای میدهم از خشم خدای و رسول خدای گفت ای اعرابی که من دختر او را به تو دادم

[illegible]

[illegible]

با خانه او شو مرد گفت یا رسول الله من مردی غریب و فقیرم شرم دارم دست تهی
بخانه زن رفتن رسول هم گفت ای اعرابی خیز و نیز دیگ کسی از صحابه من رود آنچه
ترا باید از ایشان بستان نیز دیگ سه کسی از صحابه رسول رفت امیر المومنین عثمان
و عبد الرحمن بن عوف امیر المومنین او را صد درم داد و همچنین از عثمان و عبد الرحمن
عوف از هر کدام پنجاه دینار رسید و بیابان را آمد تا آنچه او را بکار است بخرد منادی
رسول را دید که ندا میکرد یا خیل الله ارکبی و البشری بر فشنید و برفت باشکارا
که رسول بجهاد میرود و رسول را اجابت کنید مرد سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا
تو خداوند آسمان و زمینی و فرستیده محمدی بخلقان مرا رغبت چنین است که این
درمها در سبیل تو و جهاد دشمنان تو و مساعدت رسول تو صرف کنم اگر بگرفت
اسبی خرید و تیغی و نیزه و سپری بر گرفت و بدان سینه و شکم محکم ببست
و زرهی بر بست و سلاح در پوشید و بر اسب نشست و از هیچ پیدا نبود مگر چشمها
بیامد و در میان مهاجر با ایستاد هر کسی میگفت این سوار کیست کسی او را نمیشناخت
گفت بگذارید او را مردی باشد از عرب آمده تا معالم دین بداند اکنون میخواهد که با ما
مساعدت کند چون رسول بیامد گفت این سوار کیست گفتند یا رسول الله ما نمیدانیم
از عواقب القصه چون بکارزار رسیدند او حمله میکرد و از پس و پیش تیغ و نیزه کافر
میزد و در میانه آتش میتاخت چون رسول بعد ... گفت سعد است
مرد گفت آری تن و جان من فدای تو باد گفت سعد بخت نیک باد آنچه کارزار
میکرد به تیغ و نیزه تا کشته شد رسول گفت سعد کجاست رسول را گفتند ای سعد کشته شد
رسول بیامد بالین او آمد و سر او در کنار گرفت و گرد از روی او پاک میکرد و میگفت ما اطیب
ریحک و احسن وجهک و احبک الی الله چه نیکو است بوی تو و چه خوش است روی تو و چه
دوست دارد خدای ترا و بگریست و انگه بخندید و روی را بگردانید و گفت ورد او بر
بکنار حوض آمد و رب الکعبه بکنار حوض آمد ابو امامه گفت یا رسول الله حوض چیست
گفت حوضی است که خدای تعالی مرا داده است عرض او ما بین صنعا الی بصری کنار وی
مکلل بدر و یاقوت بعدد ستاره بر کنار وی آب وی سفیدتر از شیر و از انگبین
شیرین تر هر که از وی شربتی خورد هرگز تشنه نشود صحابه گفتند یا رسول الله چرا بگریستی و پس
بخندیدی و پس از آن روی بگردانیدی گفت گریه برای مفارقت سعد و خنده از برای

وانی

دختری من بود بمنزلت و کرامت او بر خدای و روی از وی بگردانیدم که حور العین را دیدم
جامها از ساق بر گرفته میشتافتند و بر یکدیگر می افتادند و مبادرت میکردند تا او را برده
من روی بگردانیدم از شرم ایشان اگر چه فرموده تا اسب و سلاح او ببرند و بخانه
او به نزد و گفت بگوئید که این میراث شوهر تست و خدای او را بدل تو داد تا معلوم
گردد بندگان چون طاعت خدای دارند در بهشت خواجگان باشند و زشت رویان
چون طاعت خدای دارند نیکو رویان باشند قوله تعالی اولئک یدعون الی النار والله یدعو
الی الجنة والمغفرة باذنه ویبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون
حق جل و علا بیان میکند که ایشان یعنی مشرکان با دوزخ دعوت میکنند و خدای
دعوت میکند بآن چیزی که بدان مستوجب بهشت و مغفرت گردید و بیان میکند از برای
مردمان آیات خود را از اوامر و نواهی و احکام حلال و حرام تا بود که ایشان اندیشه
کنند و یاد گیرند و متعظ شوند قوله تعالی ویسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض
مفسران گفتند عرب را در جاهلیت عادت بودی که از زنان در حال حیض اجتناب
کلی کردندی و ایشان را در خانه تنها نشاندندی و با ایشان مواکلت و مجالست نکردندی و عادت
مجوس ... ابو الدحداح از رسول صلعم پرسید که یا رسول الله ما را در حق زنان چون حائض شوند چه
فرمائی خدای این آیه فرستاد و میگوید که از تو سوال میکنند و میپرسند از حیض از حال
زن بگوی ای محمد که آن چیزی است که اذیت یعنی از زنان دور باشید در حال حیض
و مراد بآن نهیست بمقاربت اگر کسی با زن خویش مقاربت کند او را کفارت لازم شود و
کفارت در اول دینار بود و در میانه نیم دینار و در آخر دانگی و گویند اعتزال دو بخش است
معتزله را از آن معتزلی خوانند که قتاده و عمرو بن عبید هر دو شاگردان حسن بصری بوده اند
و مذهب حسن بصری در حق فاسق آن بود که فاسق منافق بود و پس از وفات حسن
مناظره رفت واصل عطا را با عمرو بن عبید در این مسئله و بحث افتاد و واصل عطا این
مذهب اختیار کرد و گفت منزلت بین المنزلتین اختیار کرد و واصل عطا بود چون حجت بر عمرو
عبید بایستاد و ثابت شد او گفت الرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل و از آن
مذهب باز آمد پس ایشان را بجای آنکه اعتزال کردند از مذهب حسن بصری معتزلی خواندند
و قتاده چون ذکر ایشان کردی گفتی ما فعلت المعتزلة قوله تعالی ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن
فاتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین

میگوید با زنان مقاربت مکنید وگرد ایشان مگردید از بهر مقاربت تا پاک شوند وچون
پاک شوند وفرج بشویند بر قولی یا غسل کنند بقولی دیگر بنزدیک ایشان روید یعنی با ایشان
مقاربت کنید از انکه خدای شما را فرموده است ابن زید گفت من قبل طهرهن لا من
قبل حیضهن در ایام طهر نه در ایام حیض عبد الله عباس گفت فی الفرج لا غیر مقاربت
با ایشان در موضع مخصوص کنید محمد حنفیه گفت فی الحلال دون الفجور بحلال مقاربت
کنید نه بحرام که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از گناه وطهارت کنندگان را
از احداث مجاهد گفت یحب التوابین من الذنوب ویحب المتطهرین من الادبار یعنی آنها
وآنان که از این معنی دور باشند وخود را پاک دارند وحمل او بر عموم اولیتر بود روا
کرده اند که چون این آیت آمد صحابه رسول چون زنان ایشان را عذری پیدا شدی
ایشان را از خانه خود وجامه خواب بیرون کردندی وچون هوا سرد شد ایشان
سرمای یافتند پیش رسول آمدند وگفتند ما را جامه زیادتی نیست تا بزنان دهیم چون حایض
شوند وچون ایشان را از جامه خواب وخانه گرم بیرون میکنیم سرما می یابند واگر جامه
بدیشان میدهیم ما سرما می یابیم رسول گفت خدای شما را نفرمود که ایشان را از خانه و
جامه خواب بیرون کنید میفرماید که با ایشان خلوت مکنید رسول ص گفت هر که با زن حایض
مقاربت کند واو را فرزندی آید آن فرزند را جذام بود گوسفند را ملامت مکن جز خویشتن را عایشه
گفت که یکشب با رسول ص خفته بودم حالت عذر پیدا شد از بستر بجستم وکناره کردم رسول
گفت چه بودت مگر حایض شدی گفتم آری گفت ازاری بربند وباز آی بجای خود
قوله تعالی نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم وقدموا لانفسکم واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه وبشر
المؤمنین سعید جبیر گفت که عبد الله عباس نقل کرد که عمر خطاب بنزدیک رسول آمد گفت
یا رسول الله هلکت واهلکت هلاک شدم ودیگری را هلاک کردم رسول گفت چه کردی گفت
حولت البارحة رحلی دوش رحل بر گردانیدم رسول جواب نداد جبرئیل آمد واین آیت
آورد جابر بن عبد الله انصاری گفت که جهودان دعوی میکردند که هر کس با حلال خود خلوت
کند در جای معتاد ولکن از خلف فرزند احول آید رسول را از آن حال پرسیدند
گفت کذبت الیهود جهودان دروغ گفتند خدای تعالی تصدیق رسول را آیت فرستاد
وگفت زنان شما کشت شما اند یعنی کشت زار شما این از جمله کنایات لطیفست در قرآن
زنان را کشت زار خواند وجماع ایشانرا بزرع تشبیه کرد وزن را بزمین ماند وآب را بتخم وفرزند را

بزرع

بزرع وهمین معنی است که کشت و گفته است اذا اکل الجراد حروث قوم فحرثی همه اکل الجراد
بیایید بکشت زار خود هر کجا که خواهید از اینجا که خواهید وفرا پیش دارید از بهر خویش گفته اند
که مراد آنست که زنان صالحه خواهید تا فرزند صالح بود وگفته اند که مراد آنست که فرزندی
که نمی مانند از بهر خویش مقدم دارید تا شفیعی بود شما را پس برین قول مراد امر بود بصبر کردن
بمرگ فرزندان پیغمبر گفت من قدم ثلثة من الولد لم تمسه النار الا تحلة القسم هر که سه فرزند
در پیش افکند در دوزخ نماند الا بمقدار تحلیل قسم الا من جهنم من الجنة والناس
وگفته اند کنایتست از قلت کشت در آتش مجاهد گفت عند خلوت خدای را یاد کنید
رسول گفت هر که او عند خلوت با حلال خویش گوید بسم الله اللهم جنبنی الشیطان وجنب
الشیطان ما رزقتنا اگر فرزندی باشد شیطان او را مضرت نکند وآنگه از خدای بترسید وگرد معاصی
مگردید وبدانید که شما او را بینید یعنی بثواب وعقاب او رسنده اید بر حسب آنچه مستحق باشید
از ثواب وعقاب بدان برسید وبشارت ده ای محمد مومنانرا که از معاصی اجتناب کنند که
بهشت دایم برسند قوله تعالی ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا وتتقوا وتصلحوا بین الناس
والله سمیع علیم کلبی گفت آیت در حق عبد الله رواحه آمد که او سوگند خورده بود که با داماد خویش
بشیر بن نعمان هیچ بر واحسان نکند برای وحشت که در میان ایشان افتاده بود
هر که او را گفتندی در حق او خیری کن ومیان او وخصوم او صلاح پدید آور گفتی که سوگند
خورده ام که این نکنم ومرا روا نباشد خلاف سوگند کردن خدای تعالی آیت فرستاد گفت
خدای تعالی را در معرض سوگندهای خود میدارید یعنی سوگند بخدای علی وبهانه مکنید
بدین بهانه که گویید ما سوگند خورده ایم که نیکی نکنیم وتقوی وصلاح مردمان نگاه داریم وگفته اند
حجتست یعنی خدای را حجتی مکنید از سوگندهای خویش تا بدان خیر وصلاح را امتناع کنید وگویید
ما سوگند خورده ایم بلکه اگر سوگند خورده باشید وخلاف سوگند صلاح بود متابعت صلاح کنید
وخلاف سوگند را اینجا حدی نبوده وانس مالک گفت در بعضی غزوات ابو موسی اشعری بیامد
ورسول را گفت مرکوبی ندارم که برنشینم مرا بر نشان ورسول ص دل مشغول بود والحاح
وابرام میکرد رسول ص سوگند خورد که برنشانم او برفت چون وقت ارتحال آمد رسول ص
ابو موسی را گفت تو چرا باز ماندی گفت یا رسول الله مرکوبی ندارم وتو سوگند خوردی که مرا
برنشانی گفت اکنون سوگند میخورم که برنشانم ترا واو را چهارپایی داد وقولی دیگر آنست
که خدای را عرضه سوگند مکنید که بنزدیک نیک وبد بمحقرات بد وسوگند خورید ومعنی نهی است

در کارها ان تبروا ای لان تبروا در هر چیزی بجزای سوگند میخورید تا شمارا است کو و متقی
و مصلح خوانند و گفته اند ان تبروا یعنی بر کم و تقوی کم نیکوی و اصلاح و تقوی شما را بهتر است
و نیکوتر و خدای تعالی شنونده سوگندهای شماست و دانا ست بنیتهای شما قوله تعالی لا یواخذکم
الله باللغو فی ایمانکم ولکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم میگوید که خدای تعالی مواخذه
نکند و نگیرد شمارا بسوگندهای که شما خورید بیهوده بی عقد نیتی و ضمیری و لیکن گرفتاری
و مواخذه شما بدان سوگند است که دلهای شما آنرا کسب کرده باشد یعنی هر سوگندی
که بر شما رود بی قصدی آنرا مواخذه نکند و آن سوگند که بر زبان رود و با قصد آنرا
باز خواست کند و خدای تعالی آمرزنده و بردبار است آنرا باز پوشد و بیامرزد و او
بجلم خویش و عقوبت نفرماید و باز خواست نکند عبد الله عباس و جماعتی علما گفتند که
یمین لغو آنست که بر زبان عرب میرود از قول لا والله و بلی والله و غرض ایشان وصل
کلام بود و در دل عقد سوگند ندارند این را کفارتی و اثمی نبود از امیر المؤمنین علی علیهم روایت
کرده اند که لغو سوگند در غضب بود و بران اثمی و کفارتی نباشد و دلیلش قول النبی
لا یمین فی غضب حسن بصری گفت که رسول صم بقومی بگذشت و ایشان تیری انداختند
یکی تیری بینداخت و گفت که اصبت والله و انت اخطات من بصواب انداختم و تو
خطا کردی رسول صم گفت این مرد حانث باشد رسول صم گفت کل ایمان الرماة لغو لا کفارة
فیها سوگند تیراندازان لغو باشد و در و کفارت نبود بنزدیک ما و جماعتی فقها کفارت بر و
لازم نبود قوله تعالی للذین یولون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاوا فان الله غفور رحیم
وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم سعید بن مسیب گفت ایلا از ضرار اهل جاهلیت آن بود
که چون مردی زنی داشتی و او را آن زن خوش نبودی و نخواستی که شوهر دیگر کند سوگند خوردی
که با وی نزدیکی نکند و او را بگذاشتی آن زن نه بیوه بود و نه شوهر دار این چنین میکردند در جاهلیت
و اسلام و این اضرار بود که بر زنان میکردند خدای تعالی آیتی فرستاد و آنرا اجلی پیدا کرد
و گفت مر آنکسانی که سوگند میخورند و بسوگند از زنان خود دور میشوند ایشانرا حکم آنست
چهار ماه مهلت دهند اگر باز گردند و با سر زنان خود روند خدای تعالی آمرزنده و مهربانست
گناه ایشانرا بیامرزد و بر ایشان رحمت کند و اگر با سر زنان خود نروند و عزم طلاق
دادن ایشان کنند اگر طلاق دهید که خدای تعالی شنونده و داناست اقوال ایشانرا میشنود
و ضمایر ایشان میداند از شرایط ایلا آنست که سوگند خورد که با زنان مقاربت نکند بر وجه اضرار

اگر برای صلاحی کند از آن سبب که زنان کودک را شیر میدهند تا حمل پیدا نگردد و آن کودک
زده نشود پس اگر او بر وجه اضرار سوگند خورد زن مخیر بود اگر خواهد صبر کند بر وی و اگر خواهد او را
بحاکم برد حاکم او را چهار ماه مهلت دهد یا طلاقش کند یا کفارت سوگند بدهد و با وی
مقاربت شود و اگر امتناع کند حاکم شرع او را حبس کند تا ازین دو کار یکی بکند
و اگر طلاق دهد او را در اندرون عدت با و رجوع تواند کرد حسن بصری و نخعی گفتند
اگر رجوع کند بر وی کفارت نباشد لقوله فان فاءو فان الله غفور رحیم ایشان آیت استحباب
کفارت حمل میکنند و دیگران بر اسقاط عقاب قیامه قوله تعالی والمطلقات یتربصن
بانفسهن ثلثة قروء ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یؤمن بالله والیوم الآخر
مقاتل بن حیان و قتاده و کلبی گفتند که سبب نزول این آیه آن بود که در اول اسلام
مرد زن را طلاق دادی و زن حامله بودی طلاق رجعی بودی و مرد مالک رجعت بودی
تا بار بنهادی تا آنکه این حکم منسوخ شد بقوله الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح
باحسان فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره مردی زن را طلاق داد نام آن مرد اسمعیل بن
عبد الله غفاری بود و زن را قتیله نام بود و آبستن بود مرد ندانست که زن او آبستن است
و زن نگفت چون بدانست که آبستن است مراجعت کرد و زن را با خانه برد زن آنجا
بزاد و هر دو زن و فرزند بمردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت زنان که ایشانرا
طلاق داده چشم دارند و منتظر باشند و نگاه دارند سه پاکی را یعنی عدت ایشان
آنست که سه پاکی بر ایشان بگذرد و آنگاه از عدت بیرون آیند و چون خدای تعالی در رحم
ایشان فرزند آفریده باشد ایشانرا حلال نباشد و روا نبود که آنرا باز پوشند اگر
که ایشان ایمان دارند بخدای و بروز باز پسین یعنی قضیه ایمان و اسلام آنست که از ترس
مراجعت حمل خود را باز پوشند اگر ایشانرا ایمان بود و مؤمن باشند باز نپوشند ثلثة قروء
گفت اقرا نگفت از بهر آنکه مطلقات جمع است و هر یکی را سه قرء باشد پس جمع آن جمع
قلت بود و از آن سبب جمع کثرت آورد که قرء بنزدیک عمر و ابو موسی و ابن حیان و مجاهد
حیض است و این مذهب ابو حنیفه است حجت ایشان قول پیغمبر است که مستحاضه را زن
پرسید که نماز کنم گفت دعی الصلوة ایام اقرائک ای ایام حیضک برین قول عده تمام نشود تا حیض
سیم تمام نشود و جماعتی دیگر گفتند که قرء طهر باشد و این قول زید بن ثابت و عبد الله عمر رضی الله عنهما
و مذهب ما و مذهب شافعی و مذهب مالکی اینست و دلیل ایشان یا ایها النبی اذا طلقتم النسا

فطاوتهن لعدتهن برین قول چون حیض سیم بیند حلال شود بر مردان که عقد بروی بندند
و عبد الله عباس گفت ولا یحل لهن ان یکتمن را معنی آنست که حلال نبود زنانرا
که آنچه خدای آفریده باشد در رحم از حیض و حمل پنهان دارند تا حق مرد ضایع شود
از رجعت و یا فرزند اگر حیض سیم ندیده باشد گوید که دیدم حق مرد ضایع کرده
باشد در رجعت و اگر حمل پنهان کند نسب فرزند از پدر بریده کرده باشد قوله تعالی
وبعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف
وللرجال علیهن درجة والله عزیز حکیم و شوهران ایشان سزاوارترند برجعت ایشان
یعنی شوهران ایشان اولیترند که در ایام عدت با ایشان رجوع کنند که اگر عدت
گذشته باشد اولویت ساقط گردد و شوهر را بروی هیچ سبیلی نباشد اگر
اصلاح خواهند و اضرار طلب ندارند ایشان برجعت اولیتر و سزاوارتر باشند
از آنکه ایشانرا عادت بودی که چون خواستندی که رنج نمایند زنانرا طلاق دادندی
پس دیگر باره رجعت کردندی و غرض ایشان اضرار بودی حق تعالی گفت اگر
اصلاح خواهند نه اضرار ایشان اولیتر باشند و زنانرا بر مردان نیز حقی بود
و مردانرا بر زنان بود بنیکوی و معروف و در خبرست که زن معاذ جبل رسولرا
گفت حق زنان بر مردان چیست گفت آنکه بر روی ایشان نزنند و ایشانرا
زشت نخوانند و از آنچه خورند ایشانرا از آن هم دهند و آنچه پوشند ایشانرا هم
از آن پوشانند و از ایشان هجران ننمایند میمونه زن پیغمبر گفت که پیغمبر صلعم گفت
خیار الرجال من امتی خیرهم لنسائهم و خیر النساء من امتی خیرهن لازواجهن
بهترین مردان از امت من بهترین باشند زنان ایشانرا و بهترین زنان امت
من بهترین باشند مردان ایشانرا یعنی شوهران ایشانرا چون بار بردارند هر زنی
را از ایشان در شبانروزی مزد هزار شهید بود که ایشانرا در راه خدای تعالی کشته
باشند صابر و محتسب و هر یکی را از ایشان تفضیل نهند بر حور العین بیک از تفضیل
بهترین کنیزکان امت و بهترین زنان امت من آنان باشند که رضا شوهران نگاه دارند
در هر چه خواهند که معصیت خدای نباشد و بهترین مردان امت من آنان باشند
که با اهل خود برفق و لطف زندگانی کنند چنانکه مادر با فرزند لطف کند هر مرد را
از ایشان در شبانروزی مزد صد شهید بنویسند که ایشانرا در سبیل خدای کشته

باشند

باشند صابر و محتسب عمر خطاب گفت یا رسول الله چونست که مردانرا مزد صد شهید
بنویسند و زنانرا مزد هزار شهید رسول صلعم گفت ندانی که مزد زنان از مزد مردان بیش
باشد و ثوابش نزدیک خدای تمامتر بود و خدای تعالی در بهشت درجات مرد
را رفیع کند برضای زن از وی و بدعای زنان او را ندانستی که بعد از شرک
هیچ گناهی نیست که وزر و وبال آن نزدیک خدای تعالی بیشتر بود از عصیان
زن در شوهر از خدای بترسید در حق دو ضعیف زن و یتیم که خدای تعالی
شما را از ایشان بپرسد هر کرا بایشان احسان کند برحمت و رضوان رسد
و هر که با ایشان بدی کند او مستوجب خشم خدای گردد حق مرد بر زنان
چون حق منست بر شما و هر که حق من ضایع کند چنان بود که حق خدای ضایع
کرده باشد و هر که حق خدای ضایع کرده باشد باز گردد با خشم خدای و ماوای
او دوزخ بود و آن بد جاییست وللرجال علیهن درجة و مردانرا بر زنان درجه و
منزلتست تفضیل مهر و نفقه و کسوت در دست ایشانست و طلاق بدست ایشان
تفویض است و بعقل و ایمان و میراث پیش از ایشانند هر آینه درجه ایشان
پیش از درجه زنان باشد از امام محمد باقر ع روایتست که جابر عبد الله انصاری
گفت نزدیک رسول صلعم حاضر بودم زنی بیامد و بر بالای سر رسول بایستاد و گفت
السلام علیک یا رسول الله من رسول زنانم نزدیک تو آمده ام و هیچ زن نبود که این
مقام شنود که ترا میگویم الا که راضی باشد یا رسول الله خدای تعالی خدای مردان و زنانست
و حوا مادر مردان و زنانست و تو رسول مردان و زنانی یا رسول الله مردان چون
از خانه بیرون آیند بجهاد ایشانرا بکشند در راه خدای ایشان زنده باشند
و روزی خورند و ما ازین خیر جهاد و درجه شهادت محرومیم و در خانه محبوس مانده ایم
خدمت ایشان میکنیم هیچ مزد باشد ما را بدین رسول صلعم گفت سلام من بدیشان
رسان و ایشانرا بگوی که طاعت داشتن زنان شوهرانرا برابر جهاد و شهادتست
ولیکن کم زنی باشد که طاعت بجای آورد رسول را پرسیدند که بر زنان جهاد باشد
گفت بلی جهاد ایشان غیرت بود که با خود جهاد کنند و صبر کنند برای حیض که ایشانرا
بود اگر صبر کنند مجاهد باشند و مرابط و ایشانرا دو مزد باشد و خدای تعالی عزیزست
حکم کند و کسی بروی حکم نکند و حکم حکیم جز بر وجه حکمت نباشد قوله تعالی الطلاق مرتان

فامساك بمعروف او تسريح باحسان ولا يحل لكم ان تاخذوا مما آتيتموهن شيا الا ان يخافا
الا يقيما حدود الله فان خفتم الا يقيما حدود الله فلا جناح عليهما فيما افتدت به تلك
حدود الله فلا تعتدوها ومن يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون هشام روايت كند
از عروه از عايشه كه زني بنزديك او آمد و گفت شوهري دارم مرا چند بار طلاق
داده هر که وقت آن باشد که عدت بسر آيد ديگر باره مرا رجعت كند و غرض
او اضرار منست عايشه اين حديث با رسول گفت اين آيه آمد که الطلاق
مرتان يعني طلاق دوبارست جمعي مفسران گفتند سه بار است دو در
آيت و يكي ديگر فان طلقها فلا تحل له در خبر است که رسول را اين آيه برخواند گفتند
يا رسول الله فاين الثالثة گفت سيم فامساك بمعروف او تسريح باحسان بود
مفسران اين آيت را تخصيص دادند و گفتند آن طلاق که مرد را در رجعت
روا است اما طلاق سيم آن بود که در و رجعت نتواند کرد از انكه در حال باين شود
عبد الله عباس گفت درين آيت عدت طلاق سنت را بيان نكرد گفت چون
خواهد که طلاق دهد زن را بايد که زن پاك باشد پاكي که در و مقاربت نكرده باشد
انگه بگذارد تا از عدت بيرون آيد انگه طلاق ديگر دهد بعد از انكه ويرا بخواسته بود
همچنين تا سيم بار چون سه تمام شود ديگر ويرا نتواند خواست چون دوبار طلاق
داده بود پس از ان خواسته اگر خواهد نگاه دارد بنيكوي يعني بروجه شرع بگذارد او را
بروجه نيكو ولا يحل لكم و حلال نباشد شما را اگر چيزي که بدو داده باشيد از زنان باز
گيريد در وقت طلاق دادن چنانکه گفت وان اردتم استبدال زوج مكان زوج
الا ان يخافا وقتي که ترسند يعني زن و شوهر که حدهاي خداي را يعني آنچه خداي فريضه کرده است
بر زن و شوهر آنرا مراعات نكنند و بدان قيام ننمايد پس اگر ترسيد شما که حد و حفظ
اقامت نكنيد بر شما هيچ بزه نبود در آنچه فرا گيريد از زن آن چيزي که او نفس خود را از آن
بازخرد يعني اگر طلاق خلع بود روا بود که از زن مالي ستاند و او را بدان خلع كند
و اين آيه در حق جميله بنت ابي آمد در حق شوهرش ثابت بن قيس که او زن را لقا
دوست داشتي و هيچ با او نساختي يكبار بر خاسته بشكايت پيش پدر آمد
پدر بد و التفات نكرد دوديم بار بيامد پدرش گفت برو با خانه شوهرت و چون بديد که
پدر سخن او نميشنود بر خاست و نزديك رسول آمد و شكايت با وي كرد رسول کس

حکایت [illegible]

فرستاد

فرستاد و شوهرش را حاضر کرد و گفت اين زن چرا از تو شكايت ميكند گفت
يا رسول الله شكايت او ندانم تا چراست بدان خداي که ترا بحق بخلق فرستاد که
از و بر روي زمين دوستر ندارم زن گفت يا رسول الله راست ميگويد و من هيچ
چيزي نگويم که فردا چيزي بخلاف آن ظاهر شود و در ان باب آيتي نازل شود و ترا
معلوم شود و مرا خجالتي باشد او مرا بغايت دوست ميدارد و من او را
سخت كاره ام اگر مرا از وجدا نسازي ترسم که از من كاري آيد که من هلاك شوم
بدان رسول گفت مرورا چه گويي گفت يا رسول الله من حديقه يعني خرماستان
بدو داده ام بگو تا بمن دهد گفت بلي يا رسول الله و بزيادت رسول گفت
حديقه او با او باز ده تا ترا طلاق دهد حديقه او بدو داد و مرد او را طلاق داد
اول خلعي که در اسلام واقع شد اين بود خلع نسبتي بود که از جهت زن
بود خاصه و نشوز از جهت مرد بود و مبارات از جهت هر دو بود و طلاق
عقب اين هم باين بود فلا جناح عليهما پس بر ايشان هيچ بزه نبود بر مرد در گرفتن
و بر زن در دادن براي آنکه زن بطيب نفس ميدهد و مرد طلاق بعوض فديه
ميدهد و گفت مراد در آيت شوهرست وليكن حق تعالي ذكر هر دو كرده است
همچنانكه در قصه موسي هم گفت نسيا حوتهما و نسيان از رفيق موسي بود نه از موسي
تلك حدود الله اين حدهاي خداست پس ازين تعدي مكنيد يعني اوامر و نواهي
و احكام اوست از انجا تجاوز مكنيد و آنانكه تعدي كنند از احكام و اوامر وي
ظالمان و ستمكاران باشند قوله تعالي فان طلقها فلا تحل له من بعد حتي تنكح زوجا
غيره فان طلقها فلا جناح عليهما ان يتراجعا ان ظنا ان يقيما حدود الله و تلك
حدود الله يبينها لقوم يعلمون پس اگر طلاقش دهد اين طلاق سيم باشد حلال نباشد
آن زن او را تا که شوهري كند غير او پس اگر اين شوهر دوم او را طلاق دهد بعد از
مقاربت و دخول بر ايشان يعني بر مرد و زن هيچ بزه نيست اگر با سر زناشويي
شوند و مراجعت كنند يعني روا بود که شوهر اول او را بخواهد اگر گمان برند و يقين
دانند که حدهاي خداي تعالي را اقامت و رعايت خواهند کرد و اين را اگر چنان کرد و
درين آيه گفت از جمله حدود خداست بيان ميكند آنرا از بهر قومي که بدانند و آن شوهر
دوم که هم سه طلاق كند بايد که بالغ بود و نكاح بايد که دائم بود و بايد که دخول كند

اگر نابالغ بود و نکاح متعه بود یا دخول نکنند روا نباشد که با شوهر اول شود
و مفسران گفتند که این آیت در شأن تمیمه یا عایشه بنت عبد الرحمن
آمد و او زن رفاعه بن وهب القرظی بود سه طلاقش بداده بود
از پس او زن عبد الرحمن زبیر شد او نیز طلاقش داد نزدیک رسول
آمد و گفت یا رسول الله نزدیک رفاعه بودم مرا طلاق داد سه طلاق
از پس او زن عبد الرحمن زبیر بودم و انما معه مثل هدبة الثوب و آلت او چون
ریشه ثوب بود با من خلوت نکرد روا باشد که زن رفاعه شوم رسول
گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک ابوبکر حاضر بود در حجره
عایشه و خالد بن الولید حاضر بود بر در حجره آواز داد که یا ابابکر بگذاشته
این زن را تا در پیش رسول چنین تصریح میکند چون مدتی بر آمد بار دیگر این
زن نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله عبد الرحمن زبیر که شوهر دوم
بود مرا با من خلوت کرده شاید که با پیش شوهر اول شوم بنکاح که آن بود که
را فراموش شده است رسول گفت نه که اول راست گفتی و این دروغ
برگفت و در وقت خلافت ابابکر نزدیک او آمد و از وی پرسید همان جواب
شنید در خلافت عمر آمد همان گفت عمر گفت پیش رسول آمدی و جواب
شنیدی و نزد ابابکر رفتی و او نیز جواب داد اکنون پیش من آمده اگر دیگر
این حدیث گویی بزنمت تا ترا رجم کنند نه خدای تعالی در باب تو بر رسول آیت
فرستاد که و لا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره و مراد بنکاح در آیت جماع است
لقوله حتی یذوق عسیلته نافع گفت مردی نزد عبد الله عمر آمد و گفت
مردی زن را سه طلاق داد برادرش برفت و او را بزنی بخواست تا چون
او را طلاق دهد زن برادر باشد و ما در عهد رسول این را سفاح خواندیم که رسول
گفت لعن الله المحلل و المحلل له یعنی شوهر دوم و او عقبة بن عامر بود گفت الا ادلکم
علی التیس المستعار شما را راه نمایم بزنی نه بعاریت گرفته گفت بلی یا رسول الله گفت
آن باشد که او را دارند تا تحلیل کند برای دیگری قوله تعالی و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن
فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا و من یفعل ذلک
فقد ظلم نفسه و لا تتخذوا آیات الله هزوا و اذکروا نعمة الله علیکم و ما انزل علیکم من الکتاب

التیس

والحکمه

والحکمة یعظکم به و اتقوا الله و اعلموا ان الله بکل شیء علیم خطاب با حضرت است
و مراد جماعت امت میگوید که چون طلاق دهید شما زنان را و نزدیک آید که اجل عدت ایشان
بسر آید نگاه دارید ایشان را به نیکوی بر وجه مشروع یعنی رجعت کنید
با ایشان یا بگذارید ایشان را بر وجه مشروع یعنی بگذارید تا از عدت
بیرون آیند و مالک نفس خود کنند محمد بن جریر گفت مراد بمعروف اشهاد است
تا متهم نشوند بزنا و نزدیک ما اشهاد مستحب و نگاه مدارید ایشان را بر وجه
اضرار تا از حد خود در گذرید و بیداد کنید و هر که این کند ظلم کرده باشد
بر خود نه بر غیر از بهر آنکه وبال آن هم با نفس او رجوع کند نهیست از اضرار که
چون نزدیک انقضاء عدت میرسیدند باز رجعت میکردند و باز طلاق میدادند
تا شوهر دیگر نتوانند کرد همچنین همیشه معذب می ماندند نه با شوهر و نه بی شوهر پیغمبر
گفت ملعون ضار مسلما او ماکره ملعونست آنکه مسلمانی را مضرت کند یا با او
مکری کند و لا تتخذوا و فرا مگیرید آیات خدای را که امساک بمعروف او تسریح باحسان
است بهزل و هزو و سخریت و بازی ابو درداء گفت در جاهلیت مردی که زنی را
طلاق دادی گفتی که گفت لاعبا آنگه رجوع کردی و گفتی بازی میکردم خدای تعالی
ازین نهی کرد که چنین مکنید که شما را معذب گردانند و یاد کنید نعمتی که خدای تعالی بر شما
کرده است و از آنجمله بیان شرع است که مصالح شما بدان متعلق است و آنچه فرو فرستاده
شد از کتاب یعنی قرآن و مواعظ قرآن یعنی حلال و حرام و حدود و احکام شما را
بدان وعظ میکند و پند میدهد از خدای بترسید و بدانید که خدای تعالی بهمه چیزی عالم
و داناست قوله تعالی و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن
ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف ذلک یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله و الیوم
الآخر ذلکم ازکی لکم و اطهر و الله یعلم و انتم لا تعلمون بیشتر مفسران گفتند این آیه در شأن
جمیل بنت یسار آمد خواهر معقل یسار و او زن ابو الدحداح بود او را طلاق داد
و بگذاشت تا عدت او بر آمد آنگه بیامد و خطبه کرد برادرش معقل را خشم آمد و گفت
من کریمه خود را بدو دادم او بجای چرمی طلاقش داد و بگذاشت تا عدت بر آید آنگه بیاید
خطبه کند والله که هرگز بدو ندهم او را ابو الدحداح مردی نیکو بود خدای تعالی این آیه
فرستاد رسول او را بخواند و آیت بر وی خواند گفت یا رسول الله توبه کردم و کفارت سوگند کرد

وخواهر بود او میگوید چون زنان را طلاق دهید وایشان باجل خود رسند
یعنی عدت ایشان بسر آید ومراد بدین بلوغت تمامی عدت را باتفاق ایشان را
ازان باز مدارید که زن شوهران خود باشند یعنی زن شوهر بگذاشته خود باشند
بعقدی مجدد چون درمیان تراضی باشد بنیکویی واین اوامر ونواهی قرآن
وشرایع اسلام که وعظت بآن متعظ شوید وپند گیرید یا باو پند دهند از شما
کسی را که بخدای ایمان دارد وبروز بازپسین این بود شما را یعنی این که بگذارید
تا شوهر او را بزنی بخواهد پاکترست عمل شما را وپاکیزه ترست دل شما را از بهر آنکه
تواند بود که ایشان را دل بر یکدیگر بود چون از زنا که منع شان کنند ممکن بود
که مودی بود بریبی وتهمتی وخدای تعالی داند آنچه مصالح شماست در امور دینی
وشرعی وشما ندانید قوله تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین
لمن اراد ان یتم الرضاعة وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف لا تکلف
نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلی الوارث مثل ذلک غرا
گفته‌اند مراد بآن زنانند که ایشان را طلاق داده باشند چون خواهند که فرزند خود را
شیر دهند اولیتر باشند حق جل وعلا میگوید که مادران شیر دهند فرزندان خود را
دو سال تمام کسی را که خواهد که شیر تمام دهد وبر پدر فرزند نفقه وکسوت ایشان
بود بمعروف یعنی بر سبیل اقتصاد ومیانه بی اسراف وتقتیر وگفته‌اند که نفقه
خبرست ومعنی مراد امرست ای لیرضعن اولادهن عکرمه از عبدالله عباس
روایت کرده که این مدت حمل مولودیست که مادر او بار بنهد به شش ماه اعتبار
لقوله وحمله وفصاله ثلثون شهرا چون شش ماه مدت حمل بود وبیست وچهار ماه
مدت رضاع بود جمله سی ماه بود در عهد عمر خطاب زنی را پیش او بردند که بشش
ماه بار بنهاده بود عمر بفرمود تا او را رجم کنند امیر المؤمنین ع فرمود لو خاصمک بکتاب
الله لخصمک اگر کسی با تو بکتاب خدای خصومت کند بر تو غلبه کند گفت چگونه گفت
لقوله تعالی وحمله وفصاله ثلثون شهرا مدت رضاع دو سال بود ومدت حمل شش ماه
وبفرمود تا آن زن را رها کردند مدت رضاع سنت مدت دو سال بود اگر نقصان
کنند بیشتر از سه ماه نقصان نباید کرد والا بر کودک جور بود واگر زیاده کنند بیش
از دو ماه نباید کرد وهر رضاع که درین مدت بود تحریم آورد ولیکن دو سال

راد

راد ربتحریم اثر نبود چنانکه در خبرست که لا رضاع بعد الحولین ونفقه بقدر وطاقت
پدر بود از انکه خدای تعالی تکلیف دون طاقت نکرده است از انکه خدای تعالی
هر چه بدان تکلیف کرد بیش از ان نتواند کرد ضرر نباید رسانید وگزند نکنند
مادر را بفرزند وی بانکه از مادر فرزند او باز گیرد واو را رغبت بود که شیر دهد وقناعت
کند بانکه بدیگران دهند از اجره ونیز ضرر نرساند بفرزند بانکه مادر فرزند را پیش
پدر افکند وگوید که فرزندت دایه طلب کن تا او را شیر دهد وگفته‌اند که مضارت
نکنند مادر را برضاع فرزند یعنی اجبار نکنند بیش از اجرت از برای آنکه بر مادر
واجب نیست شیر دادن وبر پدر واجبست ونه نیز پدر را اجبار کنند که بیش از
اجرة المثل بادر دهد واز امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلم روایت کرده‌اند که
مضارت نکنند مادر بمنع شوهر از مواقعه با او خوف حمل را ونیز پدر با متناع از
جماع بشفقت علی الولد وبر وارث مانند این که بر پدر بود از نفقه وکسوت بعضی گفته‌اند
مراد بوارث کودکیست که وارث پدر بود یعنی مزد رضاع او بر مال او بود که از پدر
میراث یافته بود وبعضی دیگر گفته‌اند که ازین دو کانه یعنی مادر وپدر هر کدام باشد
نفقه او بر وی بود واین قول بیشتر علماست قوله تعالی فان ارادا فصالا عن تراض منهما
وتشاور فلا جناح علیهما وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم
ما آتیتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون بصیر اگر مادر وپدر خواهند که
را از شیر باز کنند پیش از دو سال از سر تراضی ومشاورت با یکدیگر برایشان هیچ
بزه نباشد واگر بسر مضارت باشد روا نبود واگر خواهند برای فرزندان خود دایه
گیرند تا ایشان را شیر دهند چون مادر شیر ندهد یا شیر نداشته باشد یا خواهد که
فرزند پیش شما باشد بر شما هیچ بزه نباشد چون مزد رضاع مادر بدهید بقدر آنچه
شیر داده باشید وگفته‌اند که چون مزد دایه بدهید وگفته‌اند چون تسلیم کنید کودک را
بدایه از سر تراضی واتفاق بمعروف ونیکویی باید که تراضی حاصل آید برین قول بر قول
دیگر آن بود که آنچه قرار داده باشید یا در اجرت قصد طریق مراعات کنند بعوض
الاسراف والتقتیر وبترسید از خدای در مخالفت آنچه شما را فرموده وبیان کرده از شرعیات
وبدانید که خدای تعالی بدانچه شما میکنید بیناست بترسید از مخالفت فرمان او قوله تعالی
والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا فاذا بلغن اجلهن

فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبیر و آنانرا که جان بر دارند از شما
امیر المومنین علیه السلام بر فعل معلوم خواند باسناد فعل با فاعل یعنی او آن بود که
آنکسانی که جان میدهند و عمر بسر آورند از شما و بگذارند زنانرا ایشان نه چشم دارند
و نگاه دارند بنفس خویش مدت چهار ماه و ده روز یعنی چهار ماه و ده روز
عدت بدارند اگر با ایشان دخول رفته باشد و اگر نه اگر زن آزاد بود و اگر
بنده اگر آبستن بود ابعد الاجلین را اعتبار کنند برای آنکه زن آزاد در از شوهر
سوک باید داشت از ترک زینت و سرمه در چشم کشیدن ام سلمه گوید زنی نزدیک
رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله شوهر دخترم وفات یافته است و او را چشم درد میکند
و رنجور مانده است دستوری هست تا سرمه در چشم کشد رسول گفت پیش از شما
روا میداشت کسی که یکسال در خانه بنشیند و جامه کهنه پوشد و زینت
بگذارد تا آنکه بیرون آید و بسکی بیندازد یعنی عدت شوهر خود بیند اختم اکنون
چهار ماه و ده روز صبر نمیتوان کرد و رسول گفت صلعم هیچکس را که ایمان دارد بخدای
و بقیامت نبود که سوک دارد بالای سه روز مگر زن که سوک شوهر دارد چهار ماه
و ده روز سعید المسیب گفت حکمت در تخصیص این چهار ماه و ده روز آنست
که باین مدت حیات فرزند پیدا شود چون عدت ایشان باخر رسد و تمام شود هیچ بزه
نباشد بر شما خطاب با اولیای زنست در آنچه ایشان کنند از نکاح یا زینت یا غیبت
در نکاح با معروف یعنی بقاعده شرع باشد و خدای بدانچه شما میکنید داناست قوله تعالی
لا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن
ولکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا خطاب میکند مردانرا که بر شما هیچ بزه نیست
در آنچه تعریض کنید از خواستن زنان عدت دار تعریض آن بود که گوید تو زنی
صالحه و عاقله ترا نیکوتر بود از آنکه در پیش کار تو کسی بود که غمخوارگی تو میکند سکینه بنت
حنظله گفت که امام محمد باقر علیه السلام در نزدیک من آمد و من در عدت بودم مرا گفت
شناخته باشی قرابت من از رسول صلعم و حق پدر من و جد من علی بن ابی طالب علیه السلام
و تقدیم و سابقه او گفتم یا رسول الله مرا خطبه میکنی و من در عدتم با آنکه مردمان علم از تو
می آموزند گفت ای سکینه من خطبه نکردم من حدیث جد و پدرم گفتم و سابقه ایشان خود
تو نشنیدی که رسول صلعم نزدیک ام سلمه شد و او در عدت بود حدیث خود و مکانت و منزلت

میکفت

میگفت بر دست تکیه زده تا حصیر در دست او اثر کرد و آنچه او کرد هیچ خطبه بود
هیچ بزه نیست که شما پنهان دارید در نفس خود از خطبه ایشان خدای میداند که
زود بود که شما یاد ایشان کنید حسن بصری گفت خطبه ایشان کنید و لیکن
وعده مدهید ایشانرا بسر یعنی بنکاح بدانکه گوید که چون وعده بسر بود من ترا
بخواهم یا زن من باشی ضحاک و ربیع گفتند مراد بسر جماعست بحرام و آنچنان بود
که مردی در نزدیک زن آمدی و او را برغبتی بگفتاری خوب و گفتی که مرا تمکین کن
تا چون عدت برآید آنگاه ترا بخواهم خدای تعالی از آن نهی کرد الا آنکه گویند با ایشان
گفتار نیکو و آن تعریض است چنانکه گفته شد قوله تعالی ولا تعزموا عقدة النکاح
حتی یبلغ الکتاب اجله واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه واعلموا ان الله غفور حلیم
عزم مکنید و دل منهید بر آنکه بر زنان که در عدت اند عقد بندید تا آنکه نوشته
بوقت خود رسد یعنی تا عدت برآید و عدت را کتاب خواند از بهر آنکه نوشته
و فریضه خداست بر زنان و بدانید که خدای میداند آنچه شما در ضمیر خود میدارید
و از وعده نکاح دادن پنهان یا عزم بر نکاح ایشان در عدت از خدای حذر
کنید و از خدای بترسید و بدانید که خدای تعالی آمرزنده و بردبارست تعجیل نکند
بعقوبت و امهال کند برای آنکه تعجیل کسی کند که از فوت ترسد قوله تعالی لا جناح علیکم
ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی
المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود
که ایشانرا عادت بودی که طلاق بسیار دادندی و مراجعت کردندی رسول صلعم از آن
نهی کرد و گفت ما بال اقوام یلعبون بحدود الله چه بوده است این قوم را که بحدهای خدای
بازی میکنند رسول صلعم گفت لا تطلقوا النساء الا من ریبة زنانرا طلاق مدهید الا از
تهمتی فان الله لا یحب الذواقین والذواقات که خدای تعالی چشندگانرا دوست ندارد
از مردان و زنان یعنی آنرا که هر وقتی زنی نو کند یا شوهر نو و گفت ابغض الحلال الی الله
الطلاق ایشان چون این بشنیدند گمان بردند که بهر طلاق ایشانرا اثمی و حرجی خواهد بود
خدای تعالی این طلاق را مباح گردانید و گفت روا باشد چون نسبت بود و باشد که
در طلاق مصلحت چنین بود و گفته اند که مراد بلا جناح لا سبیل لکن علیکم است هیچ بزه
نیست بر شما اگر طلاق دهید زنان خود را تا که دخول نکرده باشید با ایشان و مهری معین نکرده

پس اگر مهر تعیین ناکرده طلاق دهید متعه دهید ایشانرا و متعه چیزی اندک باشد
که بدان استمتاع گیرند بر مرد توانگر بدانچه قدرت و توانایی اوست و بر درویش مقدار اوست
اعلی متعه خادمی باشد یا اسپی و میانه جامه و کمترین انگشتری امام حسین علیه السلام
زنی را که طلاقش داده بود پیش از دخول و مهر مسمی نکرده بود ده هزار درم و گفت
متاع قلیل من حبیب مفارق متاع و برخورداری بنیکویی سزاوار است بر نیکوکاران
اگر چنین کنند و این متعه بدهند بعضی گفته اند که متعه دادن بر سبیل ترغیب است نه بر سبیل
وجوب و این امر بر سبیل ندبست و این مذهب ابو حنیفه است ابن سیرین گوید
که مردی نزدیک شریح آمد بحکومت درین مسئله گفت رغبت کن در آنکه از جمله محسنان
و متقیان باشی یعنی حقا علی المحسنین و او را الزام نکرد قوله تعالی و ان طلقتموهن من
قبل ان تمسوهن و قد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الا ان یعفون او یعفوا الذی بیده
عقدة النکاح و ان تعفوا اقرب للتقوی و لا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر
این آیه در حق کسانیست که زن را طلاق دهند و مهر تعیین کرده باشند اما دخول
نرفته باشد میگوید که اگر طلاق دهید شما زنانرا پیش از آنکه با ایشان مجامعت کنید
و پدید کرده باشید از برای ایشان مهری معین بر شما بود که یک نیمه از آنچه از مهر پدید کرده
بدیشان دهید الا که آن زنان از سر کابین خود در گذرند و شما را ابرا کنند از آن نیمه که حق
شماست یا آنکسی که عقد نکاح در دست اوست عفو کند و از مطالبه مهر در گذرد و بیکبار اگر
زن بالغه و عاقله و رشیده بود روا بود که از نیمه مهر که شوهرش را لازم است عفو کند و اگر
نباشد و ولی او صلاح داند روا بود که عفو کند و ولی را رسد که عفو کند اگر زن عاقله
و کاره بود عفو را و اگر زن عفو کند و ولی کاره باشد کراهیت او را تاثیری نبود چون زن
عاقله باشد و گفته اند که آنکه عقد بدست او باشد آن شوهر است پس معنی آیت
برین وجه چنین باشد الا آن زنان که عفو کنند شوهر از اخراج مطالبه نباشد یا شوهر
عفو کند مهر تمامی بدهند و این قول از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده اند و قول مجاهد و ربیع
و قتاده و ضحاکست و روایت عمار است از عبد الله عباس روایت کرده اند از شریح
که او گفت که امیر المومنین علی علیه السلام از من پرسید که الذی بیده عقدة النکاح کیست
گفتم ولی زن گفت شوهر زنست اما آنچه مذهب ماست که روایت کرده اند از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام آنست که الذی بیده عقدة النکاح ولی است و ولی نیز دیگر

پدرست و جد با وجود پدر بر بکری که نابالغ باشد و آن تعفوا و آنکه عفو کنند اولی بالتقوی
یعنی عفو کردن بتقوی نزدیکترست و فراموش مکنید فضل را که در میان شماست فضل کرم
بدادن کابین است یا تمام ابرا کردن از ذمه شوهر و این هر دو فضل و احسانست
و خیرست و خدای تعالی بدانچه شما میکنید بیناست برو پوشیده نیست و این کلمه حث است
بر خیر و احسان و فضل قوله تعالی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا
لله قانتین فان خفتم فرجالا او رکبانا فاذا امنتم فاذکروا الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون میگوید که
مداومت نمایید و مواظبت کنید بر ادای نمازها و بجای آرید آنرا با ارکان و شرایط و مواقیت
و حدود و آنرا مراعات کنید و خاصه بر نماز میانه که بهترین و نیکوترین و فاضلتر و از بهر تفضیل
آنرا تخصیص کرد چنانکه گفت و ملئکته و رسله و جبرئیل و میکائیل مفسران خلاف
کرده اند که صلوة الوسطی کدامست گروهی گفتند نماز بامدادست و این قول عمرست
و معاذ جبل و عبد الله عباس و عبد الله عمر و جابر و مذهب شافعی اینست گفت
برای آنش وسطی خوانند که میان چهار نمازست دو نماز شب و دو نماز روز او بود جابر
گفت که عبد الله عباس در مسجد بصره نماز بامداد بجماعت بکرد و قنوت کرد و گفت نماز
وسطی اینست که خدای تعالی ما را فرمود که در وی قنوت کنید بعضی دیگر گفتند که نماز پیشین
است و این قول زید بن ثابت و اسامة بن زید و ابو سعید خدری و عایشه
و این نماز را تخصیص کرد برای آنکه ثقیلترین نماز بر مردمان این بود از برای آنکه این وقت
گرمگاه و قیلوله بود و زید بن ثابت گفت نماز پیشین در قفای رسول وقتی بودی که یک صف
یا دو صف نماز کردندی باین سبب تا آنکه رسول همت کرد که سرای قومی بسوزد در آنجای
قومی بسوزد که نماز پیشین بنماز حاضر نمی آمدند و این نماز میانه روزست برای اینش نماز
میانی خوانند ابو ذر غفاری روایت کند از امیر المومنین که او گفت که خدای تعالی را در
آسمان دنیا حلقه ایست چون آفتاب بدانجا رسد نیمروز باشد چون بدان حلقه برسد
زوال آفتاب باشد همه چیزی خدایرا در آن وقت تسبیح کند برای شرف آن وقت و گفت
آن وقت نماز کنید و آن وقت را بذکر تخصیص کرد چرا که در آن وقت درهای آسمان گشاده
شود و دعا را در آن وقت اجابت باشد و نماز پیشین نماز میانی است و از نمازهای
روز و از خصایص این نماز آنست که اول نمازی که خدای تعالی واجب کرد اینست و این
مذهب ماست و صحیح است در بعضی روایات و قولی دیگر آنست که نماز دیگر است و این قول

امیر المؤمنین است و عبد الله مسعود و حسن بصری و قتاده و ضحاک و این مذهب
ابو حنیفه و مذهب ماست بروایت بعضی از امیر المؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهم السلام و برای آن وسطی خوانند که میان دو نماز روز است و دو نماز شب
بعضی علما گفتند که نماز وسطی یکیست از نمازهای پنجگانه و معین نیست یکی از ربیع
خیثم پرسید که نماز وسطی کدامست گفت اگر بدانی چکنی گفت بران مداومت کنم
و سخت محافظت آن کنم گفت خدای تعالی از بهر آن تعیین نکرد تا بر جمله نمازها محافظت
کنی و قوموا و برخیزید از برای خدای مطیع و فرمان بردار ابو سعید خدری از رسول
ص روایت کرد که هر قنوت که در قرآنست بمعنی طاعتست بعضی گفته اند قنوت سکوتست
از انچه سخن کردن در نماز نشاید زید ارقم گفت ما در نماز سخن میگفتیم با یکدیگر و هر کسی
بحاجت خود سخن گفتی در وا بودی تا که این آیه آمد سخن گفتن حرام شد قانتین و از
جمله قنوت طول رکوع باشد و چشم بهم نهادن و وقار و سکون بجای آوردن
و باز نگریستن بجانبی و اگر ترسید که نماز کنید ایستاده در حالت جنگ با کافران
خاشع و خاضع نماز کنید پیاده رونده یا بر پشت ستور که سوار باشید نماز بگذارید
یعنی اگر ترسید که نماز کنید از دشمن و مراعاة حدود و حقوق او کنید پیاده که میروید
نماز کنید و بر پشت ستور که باشید نماز کنید نماز خوف بتکبیر احرام روی بقبله کنید
و چنانکه ستور میرود یا جهت رفتن شما باشد قرآت بخوانید و رکوع و سجود بایما میکنید
و اگر این قدر نتوانید کرد و نتوانید گفت بدل هر رکعتی بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر پس چون ایمن شوید و خوف زایل گردد ذکر کنید یعنی نماز کنید چنانکه
خدای تعالی شما را بیاموخت آنچه شما آنرا نمیدانستید یعنی ارکان و حدود و احکام نماز
چنانکه مشروع است بجای آورید قوله تعالی والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة
لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج فان خرجن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن من معروف
والله عزیز حکیم این آیه در حق مردی آمد از اهل طایف نام او حکیم بن الحارث که او هجرت کرد
بامدینه رسول صلعم گفتند که پدر او با او بود و او زن داشت و فرزندان پس وفات یافت رسول را
گفتند که زن او را چکنند خدای تعالی این آیه فرستاد رسول صلعم میراث او به پدر و مادر داد و
فرزندان او را چیزی نداد از میراث جز آنکه فرمود که از مال او یکساله کسوت و نفقه باو
داوند تا عدت بدارد و عدت زنان در ابتدا شرع یکسال بود و عدت المتوفی عنها زوجها

و میراث او از شوهرش همچنین یکسال پیش نبود از نفقه و از کسوت و آنچه ویرا با
حاجت بودی در یکسال مادام تا از خانه بیرون نیامدی و اگر از خانه بیرون آمدی
حق نفقه باطل شدی و مرد و برجمله وصایا این وصیت کردی همچنین بود تا آیه
مواریث فرود آمد این حکم منسوخ کرد باربعة اشهر و عشرا و حکم وصیت نیز و بعضی
گفتند آیه منسوخ نیست و آیه مواریث منافی نیست وصیت را معنی آیه اینست که آنها
که متوفی میشوند از شما و زنان میگذارند وصیت میکنند از بهر زنان خویش نفقه
را تا یکسال باید که بیرون نکنند ایشانرا از خانهای ایشان پس اگر بیرون آیند
از خانه خویش بر شما که اولیای متیقنید حرجی و بزه نباشد در آنچه آن زنان کنند
در نفس خویش از معروف و نیکوئی که متعرض نکاح شوند بر مقتضای شرع و خدای تعالی
عزیز و غالبست بر همه کس و بر همه چیز کس او را غلبه نتواند کرد و حکیمست هرچه کند
بر وفق حکمت کند درین که گفت فلا جناح دو قولست یکی آنکه بزه نیست بر شما در قطع
نفقه و دیگری در منع ناکردن ایشانرا از بیرون آمدن قوله تعالی وللمطلقات متاع بالمعروف
حقا علی المتقین کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون سعید بن المسیب گفت آیت
منسوخست بقوله فنصف ما فرضتم این وقتی معلوم شود که تقدم و تاخیر آیت معلوم بود سعید
جبیر گفت و ابو العالیه و زهری گفتند که تکرار متعه برای آن کرده که در آیه اول متعه آنرا
که غیر مدخول بها باشد و درین آیه متعه واجب کرده جمله مطلقات را و این مذهب
ابو حنیفه است ابن زید گفت سبب تکرار آنست که چون خدای تعالی آیت متعه فرستاد و
بیان کرد و گفت هر زنان طلاق داده راست متعه معروف به نیکوئی یعنی بر قدر او
اگر توانگر است بر قدر توانگر و اگر درویش است بر قدر درویش حق است و …
بر کسانی که ایشان متقیانند و پرهیزکاران از معاصی و شرک همچنین که بیان کرد خدای تعالی
آیات و احکام بیان کند آیات خود را تا بود که شما در یابید و خردمند شوید و از بعضی علما
از امیر المؤمنین ع روایت کرده که گفت لکل مؤمن مطلقة حرة او امة متعه هر مطلقه که
مدخول بها باشد اگر آزاد بود و اگر بنده او را متعه رسد و این آیه بخواند پس تکرار این
آیت از بهر تاکید بود قوله تعالی الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت
فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ان الله لذو فضل علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون بیشتر
مفسران گفتند که قومی در پیش واسط و گفته اند خود واسط بود طاعون در آنجا افتاد و جماعتی

که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا گفت بار خدایا امت مرا بیفزا خدای تعالی این
آیة فرستاد که الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة الآیة گفت بار خدایا
بیفزای خدای تعالی این آیة فرستاد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
میگوید که کیست که وام دهد خدایرا وام دادنی نیکو تا خدای تعالی آنرا باضعاف آن
بوی دهد گفته اند که اینجا مضافی محذوفست تقدیر چنین است که کیست که وام دهد
بندگان خدایرا در خبرست که در روز قیامت خدای تعالی با بعضی بندگان گوید عبدی
استطعمتک فلم تطعمنی بنده من از تو طعام خواستم ندادی استسقیتک فلم تسقنی
و از تو شراب خواستم ندادی گوید بار خدایا کی بوده و چگونه بوده گوید فلان بنده گرسنه
از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه از تو جامه خواست و ندادی و فلان تشنه
از تو آب خواست ندادی منعتک الیوم فضلی کما منعته من امروز فضل خود از تو باز
میگیرم چنانکه تو آنروز باز گرفتی پس قدیم تعالی آنچه تو بطعام و شراب و کسوت بدرویش
میدهی بخود حواله کرد و گفت بمن دهی و از بهر من دهی در دیگر آیة گفت من کیرم الم یعلموا
ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات پس بدین معنی قرض بر حقیقت
باشد همچنانکه صدقه دادن مندوبست قرض دادن مندوبست و بلکه فاضلتر تو آنکه
رایت مکتوبا علی باب الجنة الصدقة بعشرة والقرض ثمانیة عشرة صدقه یکی بده است
و قرض یکی بهجده گفتم یا جبرئیل چرا چنین است نه آنکه صدقه دهد برای آن دهد که باز نطلبد
گفت بلی چنین است ولیکن نه هر که صدقه خواهد از سر حاجت خواهد و آنکه قرض خواهد نخواهد
الا آنکه از سر حاجت بخواهد پس صدقه باشد که بمستحق نرسد و قرض نرسد الا بمستحق محتاج
و از جهت کار قرض از صدقه فاضلتر است و روا بود که مراد این قضیه صدقه بود و صدقه
را از آن قرض خوانند که آنرا جزا خواهد بود چون قضای دین یکی را از اهل بدعت پرسیدند که
چرا خدای تعالی با استغنایش از محتاجان قرض خواست گفت از بهر آن تا باز نماید که دوستی
ثابتست در میان ما برای آنکه قرض از دوستان خواهد ابو هریره از رسول صلعم روایت کند
که هر که او چیزی ببرادر مسلمان بقرض دهد بهر درمی کوه احد و طور سینا حسنات بنویسند
و قرض نیکو آن بود که برای خدای تعالی دهد و دلش بآن خوش باشد و گفته اند آن بود
که برای خدای دهد و دلش بآن خوش بود گفته اند آن که بدهی و منت ننهی حسن بصری گفت
گفتند تضعیف آن جز خدای نداند از بهر آنکه آنرا که خدای بسیار خواند او را چه اندازه بود

بوزن حمو



تعالی روزی تنگ گرداند برای آنکس که خواهد بحسب آنچه مصلحت داند و گفته اند که
مراد آنست که یقبض الصدقة صدقه بستاند و خلف بگستراند و مرجع و مآب با خدای است
جزای هر کسی بر وفق عملش بدهد در خبرست که چون این آیة فرود آمد مردی در میان
صحابه نام او ابو الدحداح رسول را صلعم گفت خدای از ما قرض میخواهد و او از ما بی نیاز است
گفت بلی میخواهد که شما را ببهشت برد گفت یا رسول الله اگر من قرضی دهم بخدای عز و جل
تو ضامن میشوی برای من ببهشت گفت آری هر که او صدقه بدهد مانند آن در بهشت
بدهند گفت یا رسول الله داخل من ام الدحداح با من باشد گفت آری گفت این
دخترک خورد من دحداحه با من باشد گفت آری گفت دست بمن ده رسول صلعم
دست در دست او نهاد و گفت مرا دو خرماستانست یکی ببالای مدینه و یکی بزیر
مدینه جز آن هیچ ندارم هر دو قرض کردم بر خدای عز و جل گفت نه یکی قرض کن و یکی
رها کن تا معیشت تو و عیال تو باشد گفت یا رسول الله چون چنین میفرمایی گواه
باش که این دو خرماستان که مرا بمدینه است خدایراست و آن حایطی است
ششصد من خرما بن در رود رسول صلعم گفت اذن یجزیک الجنة لاجرم خدای تعالی جزای آن
بهشت بتو دهد آنگه ابو الدحداح بیامد و فرزندانش در حدیقه بودند و کرده و ریختن میکردند
آواز داد و این بیتها انشاد کرد • هداک ربی سبیل الرشاد • الی سبیل الخیر والسداد
بینی من الحایط بالوداد • اقرضه الله علی اعتماد • بالطوع و لا ارتداد • الا رجاء الضعف فی المعاد
فارتحلی بالنفس و الاولاد • البر لا شک فخیر الزاد • قدمه المرء الی المعاد • ام دحداح گفت بارک الله
لک فیما اشتریت خدای مبارک کناد آنچه خریدی و این بیتها انشاد کرد مثلک ادی ما لدیه و نصح
ان لک الحظ اذا الحظ وضح • قد متع الله عیالی و منح • بالعجوة السوداء و الزهو البلح • والعبد یسعی و له
قد کدح • طول اللیالی و علیه ما اجترح • و آنچه کودکان در دامن داشتند از دامنشان
بگرفت و بینداخت و بیرون آمدند و در حدیثی دیگر آمد که رسول صلعم گفت من رب عذق
رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح بسا درخت بزرگ و سرای بزرگ و فراخ که ابو الدحداح
را خواهد بود در بهشت قوله تعالی الم تر الی الملا من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث
لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا و ما لنا الا نقاتل فی
سبیل الله و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم بالظالمین
ای محمد نمی بینی و نمیدانی بحکم و دل بدان جماعت اشراف و بزرگان که بوده اند از بنی اسرائیل

بعد از وفات موسی بن عمران بچون گفتند ایشان پیغمبری را که ایشان را بود
قتاده گفت یوشع بن نون بود سدی گفت شمعون بود و گفتند او را از بهر
ملکی باید تا کارزار کنیم در راه خدای قتاده گفت آن پیغمبر یوشع بن نون بود
سدی گفت شمعون بود وهب و سدی گفتند سبب سوال ایشان آن
بود که چون موسی بجوار رحمت ایزدی رفت یوشع بن نون را خلیفه کرد و میان
قوم تا حدود توریة و احکام آن بر جا میداشت تا پیش خدای شد و او کالب بن
یوفنا را خلیفه کرد تا بجای او بایستاد و همان کرد تا خدای قبض روح او کرد و از
پس او حزقیل را خدای به پیغمبری فرستاد در عهد او احداث بنی اسرائیل پیدا شدند
و عهد خدای فراموش کردند و بت پرستیدن گرفتند خدای تعالی الیاس را
به پیغمبری فرستاد و این پیغمبران که می آمدند بتجدید شرع موسی و اقامت احکام
توریة می آمدند و از پس الیاس الیسع آمد به پیغمبری چون خدای تعالی او را بجز
فساد در بنی اسرائیل ظاهر شد و ایشان را دشمنی پدید آمد که او را بیشاد
کنندی و ایشان از جمله قوم جالوت بودند و عمالقه و از ساحل بحر روم تا بمصر و فلسطین
بدست فرو گرفتند و بر بنی اسرائیل مستولی شدند و ایشان را میکشتند و هر چه خواستند
میکردند و چهار صد و چهل بچه از ملک زادگان ایشان ببردند و جزیه بر ایشان
نهادند و توریة از ایشان بستدند و بنی اسرائیل از ایشان بلا و مشقت بسیار دیدند
و ایشان را پیغمبری نبود که تدبیر کار ایشان کند از خدای میخواستند تا پیغمبری فرستد
و سبط نبوت جمله هلاک شده بودند از ایشان کسی نمانده بود الا زنی آبستن او را
بگرفتند و در خانه موقوف کردند بترسیدند که اگر دختر بزاید پنهان نکنند و بکودکی دیگر
بدل کنند و اگر کودکی نرینه بود پنهان کنند از سختی رغبت بنی اسرائیل در پیغمبری که با
وزن از خدای میخواست بدعا که بار خدایا مرا پسری روزی کن خدای تعالی او را
پسری داد و او را اشمویل نام نهادند و گفت سمع الله دعائی و چون از مادر متولد شد
تکبیر کرد خدای را اما در چون او را بزرگ کرد در بیت المقدس پیری بود از جمله علماء
بنی اسرائیل بدو سپرد تا او را تربیت میکرد و توریة و علم و احکام شرعی بیاموخت
چون بالغ شد خدای تعالی خواست تا او را به پیغمبری فرستد جبرئیل را فرستاد
و او در پهلوی آن پیر خفته بود و او را از پیش خود دور نکردی و بغایت بر وی مشفق بود

وکی

و کسی براو استوار نداشتی جبرئیل او را ندا کرد کودک از خواب بجست و گفت ای
تو خواندی مرا گفت نه تو بسیکرا او بترسید گفت بخسپ که خیر است دگر باره آواز
داد کودک گفت ای پدر تو آواز دادی مرا پیر گفت نه بخسپ و اگر آوازی شنوی
جواب مده بار سیم که بیدار شد گفت من جبرئیلم و خدای تعالی ترا پیغمبری داد
برخیز و پیغام خدای برسان قوم را او برخواست و پیر را خبر دار کرد به گفت
آنچه خدای او کرده است بجای آورد او برخواست بدعوت کردن در میان قوم آمد
او را باور نداشتند گفتند که تعجیل میکنی به نبوت و خدای تعالی هنوز ترا نبوت
نداده است و اگر تو پیغمبر خدای ما از تو آیة پیغمبران میخواهیم که از خدای درخواهی
تا برای ما پادشاهی فرستد که در پیش ما با دشمنان قتال کند و قوام کار بنی اسرائیل
بر ملوک بود و جهاد دشمنان با پادشاهی بودی و پیغمبر پادشاه را مرشد بودی
و مؤید بوحی از قبل خدای تعالی گفت هیچ باشد که چون جهاد بر شما نویسند جهاد
و کارزار نکنید ایشان گفتند چه بوده است که ما قتال نکنیم در راه خدای تعالی
و حال وقت آنست که از خانمان و مال بیرون کرده اند و از فرزندان جدا
ساخته اند آن وقت که قتال نکردیم از آنکه پیغمبری و پادشاهی نبود امروز چه
عذر آوریم چون ما را پیغمبری و پادشاهی هست پس خدای تعالی از بهر ایشان
پادشاهی فرستاد و قتال بر ایشان نوشته شد ایشان برگشتند و بگریختند
و بر جای خود نه ایستادند مگر اندکی از ایشان و ایشان آن بودند که آب
نخوردند از آن جوی که در گذشتن بیازید چون آب نخوردند تا بجوی عبره کردند و برابر دشمن
شدند و قتال کردند و ظفر یافتند و خدای تعالی عالم و دانا است بهمه
این نوا به از ایشان شناسد که ایشان از کار خود خبر دادند و علم احوال ل
ایشان نزدیک خدای تعالی بود قوله تعالی و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث
لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت
سعة من المال قال ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم
و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم گفت ایشان را پیغمبر ایشان
اشمویل که خدای تعالی طالوت را فرستاد برای شما بپادشاهی و
این قصه چنان بود که خدای تعالی جبرئیل را با شمویل فرستاد با عصای

وسر وی را از روغن کرده که آنرا روغن قدس خوانند و گفت که خدای تعالی میرساند
و میگوید که پادشاه بنی اسرائیل آنرا باشد که بالای این عصا برابر بود و این
روغن که بر سر او ریخته کرده شود سر او پر کرده و بر رویش فرو نیاید و علامت او این
بود که چون او در سرای تو درآید این روغن درین سرو بجوشیدن آید چون
شخصی چنین باشد سر او بدین روغن مدهن گردان و بپادشاهی بنی اسرائیل
موسوم گردان ویرا اشمویل کس فرستاده و بطون بنی اسرائیل را بخواندند و ایشان می آمدند
و خویشتن را بعصا اندازه میگرفتند بالای کس آن موافق نبود و روغن در سرو ساکن
بود و طالوت را نام بسریانی شاول بود و بعبری شاول و از فرزندان ابن یامین
بن یعقوب پیغمبر بود علیه السلام گفته اند مردی دباغ بود و ادیم گری کردی و گفته اند مکاری بود
خرش گم شده در طلب خر میگردید با غلامی از آن پدرش بدر سرای اشمویل
رسیدند غلام گفت اگر نزدیک این پیغمبر شویم باشد که ما را خبر دهد از احوال
این چهارپای در سرای رفتند و آن سرو پیش اشمویل نهاده بود و روغن در
وی چون طالوت از در سرای در شد وجوه و اعیان بنی اسرائیل حاضر بودند
آن روغن جوشیدن گرفت طالوت بنشست و خواست که حدیث چهار
پای کند اشمویل در روی نگریست و گفت برپای خیز او برپای خاست آن
عصا بالای او باز گرفت هم بالای او بود گفت پیش آی طالوت پیش او رفت
آن روغن مقدس بر سر او ریخت چون اکلیلی میگشت و هیچ بر روی او فرو نیامد
سر او بروغن مدهن کرد و گفت برو که پادشاه بنی اسرائیل توی گفت چگونه
گفت خدای تعالی مرا فرموده است که ترا بپادشاهی بنی اسرائیل نصب کنم
گفت یا رسول الله دانسته باشی که من از دیگرین اسباط بنی اسرائیلم
و از جمله اشراف ایشان نیم گفت بلی گفت آیت و علامت این حدیث چیست
گفت آیت آنست که تو چون با خانه شوی پدرت چهارپای باز یافته باشد اشمویل
گفت ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا خدای تعالی طالوت را بپادشاهی
بنی اسرائیل نصب کرد ای عجب پادشاهی که از نبوت و امامت پادشاهی
از قبل خدای باشد و امامت بتو مفوض است ایشان بانکار درآمدند گفتند
چگونه او را پادشاهی رسد و ما بپادشاهی از و سزاوارتریم چرا که او را مال بسیار نداده اند

توانگری ندارد گمان بردند که استحقاق تقدم بتوانگری باشد و بسبب مال نداشتند
که بسعادت مآل بود نظر بحسنت و گفتن در علم نه در مال دنیا پیشوا باید که
از مال مایل باشد نباید که بمال مایل باشد و بخیل بود جواب داد و گفت که خدای
او را بر شما برگزید و او را بسطت و زیادتی داد در علم و جسم و از شما عالمتر است
و شجاعتر و بالا از شما برتر است از آن بقدر از شما بالاتر است اگر بیگانه که در علم
بیشتر و بقوت بیشتر بود بر خویش و همکانش تقدم داشتند چون آنکس که
بعلم بیشتر بود و بقوت بیشتر و با این همه خویشتر بر بیگانگانش تقدم نباشد تا چون
او را گفتند کاری چنین رفت گفت بچه علت گفتند بعلت صحبت گفت اگر بصحبت
رسد بصحبت و قرابت چون نرسد انکون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة والقرابة
ثم انشأ يقول فان كنت بالشورى ملكت امورهم فكيف بهذا والمشيرون غيب
وان كنت بالقربى حججت خصيمهم فغيرك اولى بالنبي واقرب گفته اند که برای آن
گفتند که انی یکون له الملک علینا که در بنی اسرائیل دو سبط بودند یکی سبط
نبوت و یکی سبط مملکت سبط نبوت سبط لاوی بن یعقوب بود که موسی
و هارون از آن سبط بودند و سبط مملکت سبط یهودا ابن یعقوب بود
که داود و سلیمان از آن سبط بودند طالوت را هیچ از ین دو نبود از ابن
یامین بن یعقوب بود و با این همه درویش بود و مالی نداشت اشمویل گفت این
چه تعلق دارد خدای تعالی درین افضلیت و صلاحیت آنست چند که او را برگزید
بر شما و تفضیل و زیادتی داد درین دو خصلت و باز نمود که او عالمتر از شماست
گفتند که او خربنده است گفت اگر چنین است اما او دانا است و شما نادان و دانا اگر
نادان باشد خر باشد و خربنده بهر حال بهتر از خر باشد و مستولی اگر چه خربنده
است خر او را در تحت امر خویش نگاه دارد خر او لیکن که در زیر امر او باشد خری دارد
با افسار و افسار بر سرش بود و از دست او بسته و اختیاری بر سر او نهاده
پس از آنکه بنده یک خر بود خداوند ششصد هزار خر شد این حدیثها بر قول آنکس است
که گفت که او خربنده است گفته اند که مراد بعلم حرفت که علم کارزار نیک دانست
تا مطابق سبط باشد که معنی او شجاعتست و خدای تعالی آنرا که سزای پادشاهی است
پادشاهی بدهد و خدای تعالی ملک و پادشاهی با آنکس که خواهد دهد که سزاوار باشد

و خدای تعالی فراخ عطا و داناست چون دهد باندازه دهد و چون نهد بجای نهد
بخیل وار ندهد و جاهل وار ننهد قوله تعالی وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت
فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی وآل هرون تحمله الملئکة ان فی ذلک لآیة
لکم ان کنتم مومنین اشمویل را گفتند که آیة و علامة و دلالت و حجت پادشاهی او
چیست گفت آیة پادشاهی او آنست که تابوت بشما آید مفسران و اهل اخبار
گفته اند که خدای تعالی تابوتی بآدم فرستاد در و صورت پیغمبران و خلفاء
ایشان تا بآخر الزمان که خاتم رسولان بود و در آخر ایشان یک خانه بود از یاقوت
سرخ و صورت او در آنجا در نماز ایستاده و بر امن او و اهل بیت و اصحاب او
بودند و در پیش او جوانی شمشیر بر دوش نهاده بر پیشانی او نوشته هذا
اخوه وابن عمه موید بالنصر من عند الله این برادر و پسر عم اوست موید است
بنصرت از قبل خدای تعالی خویشان و انصار و خدم گرد بر گرد او و نور هر یکی
از ایشان فرد او نور آفتاب را غلبه کند و این تابوت طولش سه گز بود
و در عرض دو گز و از چوب شمشاد بود و در زر گرفته بنزدیک آدم بود تا آنگه
او را وفات رسید بوصیتی خود به شیث سپرده و آنگه فرزندان آدم یک بیک
بیکدیگر میدادند تا که با براهیم رسید چون ابرهیم را وفات رسید باسمعیل پسر
که مهین فرزندانش بود چون اسمعیل را وفات آمد بنزدیک پسرش قیدار نهاد
فرزندان اسحق با او منازعت کردند و گفتند نبوت از شما رفت تابوت با ما ده
از آنکه نبوت چون این نور باشما ماند یعنی با محمد قیدار گفت این وصیت پدرست
بکسی ندهم روزی خواست تا سر آن تابوت باز کند نتوانست منادی آواز داد که
یا قیدار سر این تابوت گشای که ترا بدین سبیل نیست سر این تابوت نگشاید
الا پیغمبری این تابوت برگیر و با نزدیک پسر عمت بر یعقوب اسرائیل الله و بده
سپار او برخاست و تابوت برگردن نهاد و از زمین حرم بیامد و روی بکنعان نهاد
یعقوب بکنعان بود چون قیدار بکنعان رسید تابوت صریری و آوازی بکرد
یعقوب بشنید فرزندانرا گفت سوگند میخورم که قیدار آمد و تابوت آورد خیزید
تا باستقبال او رویم آنگه برخاست و فرزندان با او برفتند چون چشمش بر قیدار
افتاد بگریست و او را در بر گرفت و بپرسید و گفت یا قیدار ترا چه رسیده است

که رویت زرد شده است و تنت ضعیف و دشمنی بتو رسیده یا معصیتی کردی
از پس پدرت اسمعیل قیدار گفت از این هیچ نبوده است الا آن نور که در پیشانی
من بود انتقال افتاد برای آن این چنین ضعیف و متغیر گون شده ام یعقوب
گفت کجا وضع کردی در دختران اسحق گفت نه در زنی عرب جرهمی نام او غاضره
یعقوب گفت بخ بخ شرفا بمحمد لم یکن الله لیخرجه الا فی العربیات الطاهرات
خدای تعالی او را بیرون نیاورد الا در زنان عربی طاهره ای قیدار من ترا
بشارت دهم گفت بچه گفت بآنکه غاضره که اهل تست بار نهاد به پسری
دوشنبه قیدار گفت تو چه دانی و تو بزمین شامی و او بزمین حرمست
یعقوب گفت درهای آسمان دیدم که بگشادند و فرشتگانرا دیدم که رحمت
و برکت فرود می آوردند و نوری دیدم از میان آسمان و زمین چون نور ماه
دانستم که آن از برای شرف محمدست ص پس قیدار تابوت بیعقوب تسلیم کرد
و برگشت و روی بحرم نهاد و اهل او بار نهاده بود به پسری و او را حمل نام نهاد
و نور محمدی در پیشانی او بود و آنگه تابوت در میان بنی اسرائیل میبود تا آنگه بموسی
رسید آنگه دست بدست میدادند تا باشمویل رسید و آنچه خدای تعالی در تابوت
یاد کرد که در وسکینه است از خدای شما از امیر المومنین علی ع روایت کرده اند
که او گفت این سکینه بادی بود بازی بود برنده جهنده آنرا دو سر بود و روی او چون
روی آدمیان مجاهد گفت سری داشت چون سر گربه و دو سر داشت وهب بن
منبه گفت چون کارزار بودی از آن آواز آمدی چون آواز گربه ایشانرا یقین شدی
که ظفر خواهد بود سدی گفت در آنجا طشتی بود زرین کلبی گفت در وسکینه آن
که در که تابوت بودی ایشانرا تسلی دلها بودی و در و بقیتی بود از آنچه که آل موسی
و آل هرون گذاشته بودند و گفته اند که آن زیاده است و گفته اند که آن بعضی نفیس
مفسران گفته اند در تابوت عصای موسی بود و پارهای الواح موسی که چون موسی آنرا
بینداخت شکسته شد و پاره ترنجبین که از آسمان فرود آمد در تیه و دو لوح از الواح
توریة و نعلین موسی و عمامه هرون و تابوت در میان بنی اسرائیل بود چون در چیزی خلاف
کردندی آوازی از آنجا بیرون آمدی و حکم کردی در میان ایشان و چون کارزار بودی
بنزد رایت در پیش داشتندی و بآن طلب فتح و نصرت کردندی چون بنی اسرائیل

خدای عاصی شدند خدای تعالی عمالقه را بر ایشان مسلط کرد تا تابوت از
ایشان بستدند و سبب آن بود که آن پیر که اشموئیل را پرورده بود نام
او عیلی بود و او را دو پسر بود و این پیر حبر و عالم ایشان بود و صاحب قربان
ایشان بود و او را از انجا طعم رسم بود و این پسران او دست دراز کردند
و خیانت کردندی در قربان و چون زنان در بیت المقدس نماز کردندی در
ایشان آویختندی و ایشانرا رنجه داشتندی خدای تعالی وحی کرد
با شموئیل که عیلی را بگوی که ترا و سپس فرزندان تو منع میکند از انکه ایشانرا
منع کنی و زجر کنی از خیانت در قربان حق و اظهار فساد در قدس من بر
کر این مرتبه از تو بستانم و ترا و فرزندانت را هلاک کنم اشموئیل عیلی را خبر داد
این و او بترسید و دشمن روی بایشان کرد با لشکری عظیم عیلی پسرانرا
با لشکر بکارزار فرستاد و تابوت با ایشان بفرستاد بر عادت و عیلی
ترسان می‌بود از انکه احداثی کرده بودند که دایه بر ایشان بود و او
بر کرسی نشسته بود یکی ناگاه در آمد که لشکر بنی اسرائیل شکسته شد
و پسرانرا بکشتند و تابوت را ببردند و او از ان کرسی در افتاد و بمرد و کار بنی
اسرائیل مختل شد و هرج مرج پیدا شد تا انکه خدای تعالی طالوت را پادشاهی
داد و ایشانرا گفت که علامت ملک او آنست که تابوت باز دست شما آید
و قصه آن بود که آنانکه تابوت برده بودند بدهی آوردند از دهای
فلسطین و در بتخانه بنهادند و بت مهین را بر انجا نهادند تا بامداد که در آمدند
بت در زیر تابوت بود و تابوت بر زبر آن نهاده دیگر باره تابوت در زیر نهادند
و بت را بر زبر دیگر باره بامداد همچنان بود و بایستادند و پای آن بت را بمسمار
بر پشت تابوت دوختند بامداد که آمدند دست و پای بت شکسته بود و در زیر
تابوت افکنده و بتان همه در روی در آمده تابوت از انجا بدر آوردند و بناحیتی
از نواحی شهر نهادند و از ان واسطه اهل آن ناحیت را دردی در گردن پدید
آمد بیماری از ایشان بردند گفتند شما بدانید که این با خدای بنی اسرائیل بسر نباید
آن تابوت از انجا و ازین شهر بجای دیگر برید از انجا بدر آوردند و بناحیتی از نواحی
شهر نهادند و از انجا بشهری دیگر بردند خدای جانوری را پدید آورد مانند موشی که

بزدی

بزدی بکشتی تا در شبانه روزی بسیاری مردم بمردند از انجا بیاوردند
و بصحرا آوردند و در زیر خاک کردند انکه انجا آمدندی و طهارت کردندی
هر کس که آمدی او را ناسور و قولنج پدید آمدی و بماندند آخر زنی بود از جمله
بنی اسرائیل از فرزندان پیغمبران ایشانرا گفت ممکن نیست که شما ازین
بلا خلاصی یابید تا این تابوت در میان شما باشد این تابوت را از زمین
خویش بیرون کنید بعضی برفتند باشارت آن زن و گردونی بیاوردند و
تابوت را بران گردون نهادند و گردون را بر دو گاو قوی بستند و گاو را
از ولایت خود بیرون کردند و سر ایشان در بیابان دادند خدای تعالی چهار
فرشته را موکل بران گاوان کرد تا ایشانرا میراندند تا بزمین بنی اسرائیل
انگه رسنها بگسیختند و تابوت را انجا رها کردند و ایشان برگشتند بامداد که
بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را بدیدند شادمان شدند و برگرفتند و
بسرای طالوت بردند و کار او در مملکت او بحضور تابوت مستقیم شد
وحقیقت ۴ عبد الله عباس گفت تابوت فرشتگان برگرفتند در هوا و با بیت المقدس
آوردند فذلک قوله و تحمله الملئکة بدرستی که در تابوت و قصه او شما را آیتی و
علامتی و دلالتی هست اگر بخدای ایمان دارید قوله تعالی فلما فصل طالوت
بالجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی
الا من اغترف غرفة بیده فشربوا منه الا قلیلا منهم فلما جاوزه هو والذین آمنوا معه
قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین پس انگه که طالوت بیرون لشکر
خود را و ایشانرا از قرارگاه و شهر ایشان بیرون کرد و از بیت المقدس با ایشان
بیرون آمد ایشان هفتاد هزار مرد مقاتل بودند و گفته اند که در ان شهر کسی نماند بجز
بیماری یا نابینایی و معذوری بجای انکه چون تابوت بدیدند متیقن شدند
بنصرت و ظفر طالوت گفت مرا با این جمع انبوه حاجت نیست هر کسی
او بعمارت و تجارت یا اصلاح معیشت مشغول بوده است با سر کار خود باید
کسی باید که با من بیاید که جوانی بنشاط بود و فارغ دل بهمه همت او قتال بود و برین
شرط هشتاد هزار مرد جمع شدند و براه بیامدند که هوای گرم بود و آب کم بود گفتند

آی طالوت راهی درازست و آب کم است از خدای بخواه تا جوی آب
بر آید اینجا گفت من درخواهم و خدای اجابت کند ولیکن ابتلا کند
شما را آن عبد الله عباس گفت جوی فلسطین بود هر که از آن جوی آب
خورده او از من نیست یعنی او از اهل بیت من نیست و هر کس که نخورد
از اهل دین منست گفته اند که طعم از بهر آن گفت که ذوق خواسته است
الا آنکس که ازین جوی آب خواسته است مقدار کفی بردارد و بخورد
او را حرجی نیست ایشان بگفت او التفات نکردند و از آن جوی آب
خوردند و تمام بخوردند مگر اندکی از ایشان سدی گفت چهار هزار مرد
بودند جمله مفسران گفتند سیصد و سیزده مرد بودند و دلایل مبین
که رسول روز بدر گفت انتم الیوم علی عدد اصحاب طالوت حین عبروا النهر
وما جاوزه الا مؤمن شما امروز بر عدد اصحاب طالوت اید که بجوی عبره
کردند و با او عبره نکردند الا مؤمن و ایشان سیصد و سیزده مرد بودند
روز بدر این عدد معین است از اصحاب طالوت عجب نیست و لشکر
پیغمبر خدا روز بدر همین عدد بودند در اصحاب صاحب الزمان عجب نیست چه
اگر انکار و محض عناد بکار ندارند ایشان گفتند این محال باشد
بر کناره آب ایستاده ما را گفتند که آب نخورید بیایید تا آب تمام بخوریم
و برگیریم که از اینجا که بگذریم دیگر آب نباشد تا فردا اگر این ابلهان که آب نخورده
باشند بتشنگی بمیرند ما را قوت باشد این بگفتند و آب بسیار
بخوردند و چهارپایان سیراب کردند و ایشان سیصد و سیزده مرد
بودند بعضی نخوردند و بعضی کفی بیش نخوردند اما آنکه تمام خوردند تشنگی
بر ایشان غالب شد و لبهاشان خشک شد و چندانکه آب خوردند
سیر نشدند و بر کنار جوی بماندند ضعیف و بی قوت و عبره نتوانستند
کرد بکارزار نرسیدند و بفتح حاضر نیامدند و آنانکه نخورده بودند یا کفی
بیش نخورده بودند تندرست و قوی بجای بگذشتند و از تشنگی هیچ رنج
بایشان نرسید چون طالوت و اصحابی که ایمان آورده بودند با او
از آن جوی بگذشتند طالوت را گفتند ما را قوت و طاقت آن نباشد که با

جالوت

بگفتند
جالوت حرب کنیم ایشان آنها بودند که منافق بودند و از جوی آب خورده ایشان
و از طالوت برگشتند حق تعالی آدم را محک ساخت و ابلیس منافق را از
زمره مقدسان بیرون آورد بدانکه آدم را سجده نکرد در عهد نوح غرس
خرما را دفع هلاک قوم از وقتی بوقتی سبب ظهور نفاق منافقان آن وقت
نهاد و در عهد طالوت جوی را سببی ساخت تا نفاق منافقان بنی اسرائیل
پیدا گشت تا آنچه در دل داشتند بر صحرا نهادند در عهد رسول خدا
همچنین کرد ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب
اگر اینجا جوی سبب کرد اینجا دریا سبب آن کنند که جوی که آنرا شاید دریا
بهتر و خاصه که دریای دیگر بدو پیوندد تا دو گردد مرج البحرین یلتقیان اینجا
ایشان را گفتند آب عذب است ولیکن مخورید که امتحان اینچنین آمده و اینجا
گفتند آب دریا شورست و تلخ جز این آب مخورید که تکلیفست و تکلیف
ناخوش باشد از آن بخوردند و ازین نخوردند نفاق آنان ظاهر گشت
بنا خوردن و نفاق ایشان پدید آمد بخوردن سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل
حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة منافقان آنکه گفتند لا طاقة لنا الیوم از ضعف
بصیرت و فتور عقیدت گفتند ما طاقت نداریم همانا بانفاق جبر جمع کردند
منافق مجبره بودند برای آنکه خدای تعالی ایشان را تکلیف کرده بود و ایشان
گفتند که ما را طاقت نیست بر تکلیف ما لا یطاق میگفتند مؤمنان چگونه آن
کنند که خدای ازیشان باز گفت گفتند آنانکه دانستند و متیقن بودند
بلاقات خدا الله یعنی ثواب خدای او آنجماعت که اندک بودند که با طالوت
برفته بودند گفتند برای اطمینان نفس و تسلیه قلب که بسا گروه اندک
که ایشان غلبه کنند لشکر بسیار را بفرمان خدای و خدای تعالی یار صابرانست
چون نگاه کنی در هر قومی و هر قومی اندک با حق بودند و بزبان حق ممدوح بودند
فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم و جای دیگر گفت فشربوا منه الا قلیلا
دیگر اینجا که گفت کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و قلیل من عبادی الشکور
الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و کثیر و بسیار را بنکوهید بل اکثرهم
لا یعلمون و لا یعقلون و لکن اکثر الناس لا یشکرون و لا یؤمنون لا خیر فی کثیر من نجواهم

تا چندین لاف زنی بکثرت و طعن زنی بقلت و تکیه نکنی علی السواد الاعظم چون
سواد اعظم سیاهی بزرگست از سیاهی اگر سفیدی نه چنین دلت سیاه کرداند
چون دلت سیاه کرده روئت سیاه بود و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله
وجوههم مسودة آمدند نیز فخر بکثرت کرد اما اگر مینک ما الا تو بکثرت فخر کنی و دروغ
خیر نیست بقول ایزد خیر از کثیر دور آید تو چه کنی کر ازان نیز دور باشی دور
یعنی بدانکه اگر در کثیر خیر بدی بجب نبودی عقد کثیر و عقد کثیر کثیر بجب باشد
و راه کثیر بجب باشد آنجا صاحبی براصحاب الیمین آید و شمال شقاوت براصحاب
الشمال مشتمل کرده و هم در هم چه ایشانرا اکثر است بوده باشند براست
ببرند و اینانرا اکثر بوده باشند بجب ببرند و هر دو از یکدیگر جدا شوند که فریق فی الجنة
و فریق فی السعیر قوله تعالی و لما برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربنا افرغ علینا صبرا و
ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین حق جل و علا خبر میدهد و میفرماید که وانگاه
که بیرون آمدند یعنی لشکر طالوت این سیصد و سیزده مرد برای جالوت
و لشکر های او و این جماعت اندک در برابر لشکر بسیار بایستادند برای
الکه بایان و اعتقاد درست رفته بودند چون سواد ایشان دیدند از چهار
صدق و اعتقاد در زبان بدعا بگشادند و گفتند ای خدای ما و پروردگار ما بریز
بر ما صبر یعنی اگر در جایی است آن صبر چندانی بر ما بریز که آن جای از صبر پر
کردانی و ما را ثابت قدم کردانی و پای ما را بر جای بداری و ما را مدد ده و نصرت
بر قوم کافران که دشمنان ما اند قوله تعالی فهزموهم باذن الله و قتل داود جالوت
و آتیه الملک و الحکمة و علمه مما یشاء و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت
الارض و لکن الله ذو فضل علی العالمین تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق و انک
لمن المرسلین چون ایشان نصرت خواستند خدای تعالی ایشانرا نصرت داد
پس ایشان دشمنانرا بکشتند و منهزم کردانیدند بامر خدای و قوت او و داود
علیه السلام جالوت را بکشت از جمله آنانکه بجوی بگذشتند با ایشان بود پدر داود
با سیزده پسر و داود هم بسیار کهتر بود روزی بیامد و پدر را گفت ای پدر
من در قفای کوسفندان میروم و فلاخن سنگ بدست گرفته هیچ نیست که من
خواهم که بفلاخن سنگ بزنم الا که اصابت باشد و هر را بزنم بکشم پدر گفت بشارت
باد

باد ترا که روزی تو در فلاخن سنگ نهاده است روزی دیگر آمد و گفت ای پدر گوسفند
میچرانیدم در پیش شدم شیری دیدم خفته برفتم و بر پشت او نشستم و
او را بتاختم داود را نیازرد پدر گفت این خیر است که خدای ترا داده است
روزی دیگر آمد و گفت ای پدر من در کوه میروم و خدای را تسبیح میگویم
هیچ سنگ نیست الا که خدای را موافقت من تسبیح میگوید گفت این خیر است
که خدای تعالی ترا داده است چون دو لشکر بهم در آمدند و روی بهم آوردند
جالوت کسی را فرستاد بطالوت که بکارزار پیش من آی یا کسی پیش من فرست
اگر او مرا بکشد ملک من شما را باشد و اگر من او را بکشم ملک او ما را باشد
طالوت در ماند بخود تا در لشکر او ندا کردند که کیست که بکارزار جالوت
بیرون شود تا من که طالوتم دختر باو دهم و ملک با و بخشم هیچ کس او را جواب
نکرد که آن ملعون مردی شجاع بود طالوت اشمویل پیغمبر را گفت دعا کن
و در خواه تا خدای ترا خبر دهد از حال این کافر اشمویل دعا کرد خدای تعالی
جبرئیل را فرستاد و قرنی و روغن قدس و تنوری از آهن و گفت خدای تعالی
میفرماید که کشنده جالوت مردی باشد که این قرن بر فرق او نهند این روغن
بجوشد و از قرن بیرون آید و بر دستار او بگردد چون تاجی و بر رویش فرو نیاید
و درین تنور آهنین شود این تنور برابر اندام او باشد نه بیش و نه کم طالوت
آن جماعت حاضر را بخواند و تجربه کرد بر هیچکس راست نیامد خدای تعالی وحی کرد
که این مرد از فرزندان ایشا است و ایشا فرزندان خود را حاضر کرد و ایشا مردی
بود ...... پسر داشت هر دوازده شجاع و تمام بالا و جسیم و وسیم بود
یک یک ...... بدان قرن و روغن هیچ نجنبید و در حال ایشان نیز
بود ...... از ترس تن از هم فخچ هر بار او را عرضه میکردند و فایده نبود
خدای تعالی وحی کرد که چشم درین جسم و وسیم زده اید ما نا خذ الرجال علی
صورهم و لکن نا خذهم علی صلاح قلوبهم ما مردانرا بصورت نگیریم لیکن ایشانرا
بصلاح دل ایشان گیریم اشمویل او را گفت ترا فرزند دیگر هست گفت نه جبرئیل
آمد و گفت دروغ میگوید پیغمبر گفت چرا چنین میگویی خدای تعالی میگوید که تو
دروغ میگویی گفت خدای راست گوست و من دروغ میگویم مرا فرزندی هست
که کهترین فرزندانست برای آنکه کوتاه و حقیر است شرم داشتم که مردمان او را ببینند

داود نام او دست او را در میان مردم نیاوردم در کوه گوسفند میچراند داود
مردی بود کوتاه و حقیر و زرد روی و کبود چشم و اندکی موی داشت طالوت
گفت برویم و او را ببینیم با جماعتی برفت و او را دریافت در کوه که گوسفند
میچرانید و رودی عظیم آمده بود داود دو گوسفند را بر گردن نهاد و بر کنار
می آورد چون طالوت او را بدید گفت اینست و لا شک که بر بهایم رحمت
برد بر مردمان رحیم تر باشد او را پیش خواند و آن قرن برسر او نهاد آن
روغن در وی بجوشید و گرد سر او بگردید مانند اکلیل طالوت او را گفت
ترا افتد که با جالوت جنگ کنی و او را بکشی و از ملک من نیمی ترا باشد و دختر
خود را بتو دهم کسی که یک کافر را بکشد با حیات صاحب ملک نیمی ملکش ببرد
و دختر آنکس که هزار هزار کافر را بکشد در حیات او و بکشد دختر برسد
و از پس وفات او ملک داود گفت بلی طالوت گفت از خویشتن هیچ
یافته که قوت این کار داشته باشی گفت بلی وقتها که شیری یا گرگی یا پلنگی
بیاید و قصد گوسفندی کند از گوسفندان من دست در ظهر ایشان کنم
چون بگرفته باشم و بر درم و هیچکسم گفت بیا تا برویم پس با لشکرگاه آمدند
داود گفت که می آمد از سنگی آوازی شنید که ای داود مرا بر گیر که من سنگ
هارونم که فلان دشمن بدین بکشت بسنگی دیگر بگذشت آواز داد که مرا بر گیر که من
سنگ موسی ام که فلان دشمن را بدین بکشت بسنگ دیگر بگذشت آواز داد که
مرا بر گیر که من سنگ توام که هلاک جالوت در طینت من نهاده اند خدای تعالی
مرا برای تو میداشت آنرا برگرفت و در توبره نهاد چون طالوت سلاح در پوشید
و صفهای کارزار راست شد جالوت بیرون آمد بر اسپی گران نشسته
و سلاحی تمام پوشیده مبارز خواست طالوت اسپی نیکو بیاورد و سلاح
تمام تا داود در پوشید و روی بمیدان نهاد اما داود تا قدمی چند برفت باز
گردید مردم گفتند که کودک بترسید داود گفت ای ملک این سلاح مرا
بسا زمنت و من کارزار بقوت خدا کنم نه با عتماد سلاح مرا رها کن که چنانکه
کارزار کنم که مرا باید گفت تو دانی داود آن سلاح بینداخت و پیاده شد
و آن توبره سنگ در بر افکند و فلاخن و سنگ بدست گرفت و در برابر جالوت
آمد جالوت مردی قوی و شجاع بود در خبر است که ترگی بر سر داشت سیصد من
شش صد

در راه

آهن

آهن بود چون در داود نگریست ترسی از وی در دلش آمد گفت تو آمده بقتال من
گفت بلی گفت سلاح تو کجاست گفت سلاح من این فلاخن سنگست گفت سنگ
بسگ اندازند گفت تو از سگ بدتری لاجرم گوشت ترا بسباع زمین و مرغان
هوا بخشند انگه دست فراز کرد و یک سنگ برآورد و گفت بنام خدای ابرهیم
و در فلاخن نهاد و دیگری برآورد و گفت بنام خدای یعقوب پس آن هر سه
سنگ یکی شد پس بینداخت خدای تعالی باد را بران موکل کرده آن سنگ
را ببرد تا بر میان ترگ جالوت آمد و بترگ فرو شد و بر و پیشانی او فرو شد
و از قفایش بیرون افتاد و بر قومی آمد که در پس پشت او بودند و سی مرد را
بکشت پس جالوت بیفتاد و مرده و لشکر او بهزیمت شدند داود علیه السلام بیامد و در پای
جالوت آویخت و او را پیش طالوت کشید و بیفکند مسلمانان شاد شدند
و بر داود علیه السلام دعا کردند چون با شهر آمدند داود طالوت را گفت بدان
وعده که مرا دادی وفا کن طالوت گفت دختر را میخواهی صداق می باید داد
تا ملک را بحکم خود کنی داود گفت تو بر صداق شرط نکردی پیش از کشتن
جالوت و من چیزی ندارم که بصداق دختر تو بدهم طالوت گفت من از تو چیزی
نمیخواهم که نداری تو مرد کارزاری ما را در این کوهستان دشمنان هستند
اغلف یعنی ختنه ناکرده چون دویست مرد از ایشان بکشی و بعلامت غلفت
ایشان را پیش من آری من دختر بتو دهم داود بیامد و بآنجا رفت و هر که از
ایشان می یافت میکشت و غلفه ایشان با رشته میکرد تا تمامی دویست
مرد را بکشت و نشانی پیش طالوت آورد طالوت دختر با و داد و انگشتری
ملک در انگشت او کرد و داود بر سریر ملک بنشست و بعدل مشغول شد
و مردم برو اقبال کردند و باو مایل شدند و آتیه الله الملک و الحکمة و خدای
تعالی او را ملک و حکمت داد و پادشاهی و نبوت و او از فرزندان یهودا بن
یعقوب بن اسحق علیهم السلام بود و بیاموخت او را آنچه خواست از صنعت زره
کردن چنانکه گفت و علمناه صنعة لبوس لکم گفته اند هر روز زرهی پرداختی و ببلغی
بفروختی تا از آنجا مالی عظیم جمع کرد و گفته اند زبان مرغان بدو آموخت و زبور بدو فرستاد
و او را آوازی خوش داد که هیچکس را آنچنان آوازی نداده بود و آورده اند که چون در زبور

خواندی آدمی و وحوش و سباع پیرامن صومعهٔ او بایستادندی و مرغان در هوا
بر بالای سر او صف زدندی و بایستادندی تا چنانکه اگر کسی ایشان را بدست بگرفتی
بی‌خبر بودندی و اگر آواز او آب روان و باد رسیدی از رفتن و جستن بایستادی
ضحاک از عبدالله عباس نقل کند که خدای تعالی سلسله‌ای از آسمان برای او فرو
گذاشتی در روز حکم او و چون حادثه پدید آمدی آن سلسله در هوا بجنبیدی و آواز
کردی داود خبر یافتی از آن حادثه و سر آن سلسله بمجره پیوسته بود
و آخرش ببالای سر داود بودی بقامت مردی در قوت و احکامش بقوت
چون آهن بودی و رنگش چون رنگ آتش بود و حلقها داشت مرصع بجواهر
همه بنقشهای لولو ترجیع خداوند عاهت و بیماری دست باو نزدی الا که شفا یافتی
و آن سلسله در عهد داود بجای بینه و سوگند بود میان مدعی و مدعی علیه
و چون کسی بر کسی دعوی کردی پیش او حاضر آمدندی او دعوی بشنیدی انگه مدعی
را گفتی برخیز و سلسله را بگیر او دست بسلسله کردی اگر بر حق بودی دستش
بسلسله رسیدی و اگر بر حق نبودی سلسله بر بالا شدی تا آنکه
که بر وی مکر و خدیعه بساختند و آنچنان بود که مردی را جوهری گرانمایه بود بودیعت
پیش کسی بنهاد و بوقت مطالبت مرد گفت ودیعت بتو دادم پیش داود
رفتند بحکومت مرد ودیعت دار بایستاد و عصا مجوف کرد و آن جوهر
درمیان عصا نهاد چون او را بحکومت پیش داود برد دعوی کرد و گفت
که این ودیعت که او میگوید من باو دادم داود عم اول مدعی را گفت
برخیز و دست بسلسله کن مرد برخاست و گفت بار خدایا میدانی که من
درین دعوی بر حقم و این ودیعت باو سپردم و او را واجبست که با من
دهد دست من بسلسله رسان پس دست دراز کرد و سلسله
را بگرفت پس داود مدعی علیه را گفت تو نیز برخیز و دست بسلسله
کن برخاست و آن عصا را بدست گرفت و صاحب ودیعت را گفت
این عصای من نگاه دار تا من این سلسله را بگیرم انگه گفت بار خدایا میدانی
که من این ودیعت را با صاحب او رد کردم پس دست بدین سلسله رسان
این بگفت آنگه دست دراز کرد و سلسله را بگرفت داود عم متعجب فرو ماند

جبرئیل آمد و گفت دانی که این مرد با این مدعی چه مکر کرد و این قصه شرح داد و او
فرا آن مرد را بخواند و آن جوهر از و بستد و مکر او با مردمان آشکارا کرد و خدای
تعالی آن سلسله را بر داشت ولولا دفع الله اگر نه دفع خداست مردمان را
بعضی بر بعضی یعنی کافران و مشرکان را بمجاهدان و مرابطان زمین زمین را
خراب کردندی و مسجدها بسوختندی و مسلمانان را بکشتندی این قول مجاهد است
دیگر مفسران گفتند که اگر نه خدای بلا دفع کردی بمؤمنان و ابرار و از گناهکاران
زمین را تباه کردی هرچه در زمینست هلاک شدی و رسول خدای گفت لولا
عباد الله رکع و صبیة رضع و بهایم رتع لصب علیکم العذاب صبا اگر نه آن بودی
که خدای را بندگان هستند راکع و کودکان شیرخواره و بهایم چرا کننده عذاب
بر شما بریختی ریختی عبدالله عمر گفت که رسول صم فرمود که خدای تعالی ببرکت
صالح بلا از صد کس از همسایهای او بگرداند و لکن خدای تعالی خداوند
فضل و کرم و رحمتست بر جهانیان آنانکه مستحقند و آنانکه نه اند انعام و رحمت
او واسع کند بر مؤمنان و کافران و بر دقا جز این آیات خداست یعنی آنچه
رفت از احکام حلال و حرام و مسایل شرع و قصص اوایل و عبرت و مواعظها
بر تو میخوانیم آنرا بدرستی و راستی یعنی رسول را جبرئیل عم بر تو میخواند از قبل
و بر ما و تو از جمله پیغام گزارندگانی با این آیه پیغام بخلقان رسانی تا ایشانرا
حجت نماند و حجت ما را باشد بر ایشان و قوله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم
علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن مریم البینات
تم و ایدناه بروح القدس و لو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم
البینات و لکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر و لو شاء الله ما اقتتلوا و لکن
الله یفعل ما یرید آن پیغمبرانند اشارتست به پیغمبرانی که نام ایشان و آیات
ما تقدم رفته است که بعضی را بر بعضی تفضیل نهاده ایم اگرچه از روی پیغمبری
یکسانند از روی درجه و پایه متفاوتند بعضی از ایشان آنست که خدای
با او سخن گفت بی واسطه چون موسی و حضرت رسول عم و چون ابرهیم که او را
بخلت مخصوص گردانید و چون رسول عم که او را بکافهٔ جن و انس فرستاد
درجه بعضی بر بعضی افزون گردانید و پایه او بر داشت چون آدم و نوح و ابرهیم

و موسی و عیسی بن مریم و محمد صم بالاتفاق و دادیم ما عیسی بن مریم را بینات
یعنی معجزات و دلالات از احیا موتی و ابرا اکمه و ابرص و موید کردیم اورا
بروح القدس که آن جبرئیلست روح جبرئیلست و قدس نام عبد الله عباس
کفت روح القدس آن نام بود که بآن احیا موتی کرد چون خدا بر آن نام
بخواندی خدای تعالی مرده را زنده کردی بدست او و یدعای او و معجزه او و اگر
خدای خواستی قتال نکردندی بایکدیگر آنانکه از پس پیغمبران بودندی یعنی از پس
آمدن ایشان با آیات و معجزات پس از انکه آیات و بینات ما بایشان آمد
یعنی اگر خدای خواستی بجبر و قهر ایشانرا منع کردی از قتال و اگر چنین کردی اختیار
نماندی و اسقاط تکلیف بودی پس نخواست و نکرد و لیکن ایشان خلاف
کردند و اثر اختلاف بایشان کرد تا جبر ساقط شود و حوالت کفر و ایمان بایشان تمام
کرده کفت بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و اگر خدای
خواستی بقهر ایشانرا از اختلاف منع کردی و از قتال منع کردی و قتال نکردندی
و لیکن خدای تعالی بکند آنچه خواهد چون از فعل رد باشد و اورا مانع نباشد یعنی
کس اورا از فعل خود بر حسب مراد خود منع نتواند کرد و آید در خبرست که مردی
بنزدیک امیر المومنین علی عم آمد در حرب صفین و کفت اخبرنا عن مسیرنا الی الشام
اکان بقضاء الله و قدره ام لا خبر ده ما را از رفتن ما بشام تا بقضا و قدر خدای
یا نه کفت و الله ما علوتم تلعة و لا هبطتم وادیا و لا علوتم علوة و لا وطئتم موطئا الا بقضاء الله و قدره
کفت بخدای که هیچ بلندی بر نشدیم و از هیچ نشیب فرو نیامدیم و پای بر هیچ جای ننهادیم
الا بقضا و قدر خدای تعالی شامی کفت یا امیر المومنین فعند الله احتسب عنائی
پس رنج که مرا درین راه بوده است حواله بر خدای نویسیم که مرا بر آن مزدی نباشد چون کاری
که بقضا و قدر خداست امیر المومنین عم کفت ان الله قد اعظم لکم الاجر فی مسیرکم و انتم
سایرون و فی مقامکم و انتم مقیمون و لم تکونوا فی شیء من حالاتکم مکرهین و لا الیها مضطرین
و لا علیها مجبرین خدای تعالی مزد عظیم کرد که میرفتید و اقامت میکردید و در هیچ حال مکره
و ملجا و مضطر نبوده اید شامی کفت و کیف ذلک القضاء و القدر ساقانا و عنهما
کانا مسیرنا و انصرافنا چکونه باشد این قضا و قدر ما را براند و انکار از امیر المومنین عم
کفت ای شامی وای بر اهل شام همانا قضاء لازم و قدر حتم کمان بردی که اگر چنین بودی

ثواب و عقاب باطل شدی و وعد و وعید ساقط شدی و امر و نهی عبث بودی
و محسن باحسان اولیتر نبودی از مسی و نه مسی اولیتر بودی بعقوبت اساءت
از محسن این مقالت بت پرستانست و لشکر شیطانست و خصمان خدای
و راجان و کراهان دروغ و قدریان این امت و مجوسانست خدای تعالی بندکانرا
امر بتخییر کرد و نهی بتحذیر کرد و تکلیف آسان کرد و دشوار نکرد و بر تکلیف
اندک ثواب بسیار بداد و طاعت او باکراه نداشتند و معصیت او بغلبه
بر و نکرد و پیغمبران ببازی نفرستاد و کتابها بیهوده فرو نفرستاد و آسمان و
زمین و آنچه در میان آنست بباطل نیافرید این کمان کافرانست بخدای وای
بر ایشان از آتش دوزخ شامی کفت یا امیر المومنین این قضا و قدر که کفتی
پس چیست کفت آن امر خداست بطاعت و نهی او از معصیت و وعده
ثوابست بر آن و وعید عقابست برای این و ترغیب و ترهیب بطاعت و معصیت
و تمکین از فعل حسنه و خذلان اهل عصیان بر معصیت این قضاء خداست
افعال را و قدر اوست اعمال ما را همه اما بیرون ازین ظن مبر که آن ظن عمل را
احباط کند شامی بر پای خاست شادمان و کفت یا امیر المومنین فرجت
عنی فرج الله عنک ازین شبهه مرا فرج دادی خدای تعالی در مکاره ترا فرج دهاد
و این ابیات انشا کرد انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم المآب من الرحمن غفرانا
اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک بالاحسان احسانا ابو حنیفه کفت
که روزی پیش امام جعفر صادق عم شدم و اورا سلام کردم چون بدر آمدم
امام موسی بن جعفر را عم دیدم در دهلیز کتابها نشسته و سخت کوچک بود خواستم که
اورا امتحان کنم کفتم یا ابن رسول الله این یحدث الغریب عندکم غریبی که بشهر شما رسد
از بهر قضاء حاجت کجا نشیند کفت از کنار جویها و زیر درختان میوه دار
و پرامن سراها و راه گذرها و مسجدها دور باشد و جز این اینجا که خواهد قضاء حاجت
کند چون این شنیدم وقع او در دل من افتاد کفتم یا ابن رسول الله نیکو کفتی
مسئله دیگر بپرسم دستوری هست کفت بپرس کفتم معصیت بنده از کیست درین
نکریست و کفت بنشین تا ترا خبر دهم من بنشستم کفت حال معصیت از چند وجه
بیرون نیست یا از خداست یا از بنده یا از خدای و بنده اگر از خداست دون بنده

خدای تعالی ازان عادلترست که بنده را بفعلی که او نکرده باشد عقوبت کند که اگر کند
ظلم باشد واگر از خدای و بنده است پس او شریک بنده باشد و قوی اولیتر
باشد بانصاف از بندهٔ ضعیف واگر از بنده است تنها فعلیه وقع الامر والیه
توجه النهی ولحق الثواب والعقاب ووجبت له الجنة والنار لاجرم امر بدو
ونهی اوراست وثواب وعقاب متعلق باوست وبهشت ودوزخ برای
اوست ابو حنیفه گفت چون بشنیدم گفت ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة
ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون خطاب میکند جملهٔ مومنان را بنفقه کردن حسن
بصری گفت مراد زکوة است برای آنکه خدای بدو امر کرد وامر وجوب را باشد
وآنرا بوعید مقرون گردانید ووعید بر ترک واجبات باشد دیگران گفتند
که عام است صدقه ونفقه وزکوة را شامل است میگوید ای آن کسانی که
ایمان آورده اید نفقه کنید از آنچه شما را روزی کردیم روزی پاک و حلال پیش
از آنکه روزی آید که در آن روز هیچ بیع وشری وخرید وفروخت وهیچ شفاعت
نباشد وآیت باجماع مخصوص است برای آنکه خلاف نیست در میان امت
که شفاعت خواهد بود مرا اصحاب وعید خلاف در آنست که ایشان گفتند
در زیادت منافع باشد وما گفتیم در اسقاط مضارست وقطع است که کفا
را نرسد وما گفتیم که بنفاق اهل صلوة رسد لقوله عم شفاعتی لاهل الکبائر
من امتی وایشان گفتند که بتائبان رسد وروا بود که مراد این بود که لا شفیع
لاحد من الکفار یا مراد آن بود که لا شفاعة الا باذنه للفساق وکافرانند که ایشان
ظالمانند برای آنکه عبادت نه بجای خود مینهند قوله تعالی الله لا اله الا هو الحی القیوم
لا تاخذه سنة ولا نوم ابی بن کعب گفت که رسول عم از من پرسید که کدام آیت در قرآن
عظیمترست یا ابا المنذر من گفتم الله ورسوله اعلم دیگر باره پرسید تا سه بار
گفتم خدای ورسولش عالمتر آخر گفتم که آیة الکرسی رسول صم دست بر سینهٔ من
نهاد وگفت هنیالک یا ابا المنذر گوارنده باد ترا علم آنگه گفت بآن خدای که جان
من بامر اوست که این آیة از آن آیاتیست که تقدیس وتسبیح خدای میگوید بنزدیک
عرش ورسول صم گفت هر که او آیة الکرسی بخواند در عقب فریضه تولای قبض روح

او

او خدای کند و چنان باشد که با پیغمبران خدای جهاد کرده باشد در راه خدای
تا شهادت یافتن عبد الله مسعود گفت که رسول خدای گفت که آیة الکرسی
عظیمترست از جملهٔ چیزها که دون خداست امیر المومنین علی عم گفت کدام عاقل
باشد که بوقت خفتن آیة الکرسی بخواند وآخر سورة البقرة یعنی آمن الرسول تا باخر
که از کنز عرش است که خدای او را نیامرزد امام جعفر صادق عم از پدرانش
از امیر المومنین علی عم روایت کرد که چون آیة الکرسی فرود آمد از کنج عرش هر بتی
که در مشرق و مغرب بود بروی در افتادند ابلیس بترسید وقوم خود را گفت
امشب حادثهٔ عظیم افتاده است باشید تا من در مشارق ومغارب
بگردم تا چه حادثه است بگردید تا بمدینه رسید مردی را گفت چه حادثه است
که دوش افتاده است گفت رسول ما را فرمود که دوش آیتی فرود آمد از
از گنجهای عرش که اصنام عالم بروی در افتادند برای آن ابلیس باز دیگر
اصحاب آمد وخبر داد و رسول صم گفت این آیة در هر سرای که بخوانند شیاطین
گرد آن سرای نگردند سی روز وجادو در وراه نیابد چهل روز ای علی این آیت
بیاموز وفرزندانت را بیاموز وهمسایگانت را که هیچ آیت از این بزرگوارتر نیامده
وامیر المومنین عم روایت کرد که رسول صم میگفت هر کس آیة الکرسی در عقب
نماز فریضه بخواند او را از بهشت منع نکنند وبرین آیة مواظبت نکند الا صدیقی
وعابدی وهر کس این آیة بخواند چون بخواهد خفتن خدای تعالی او را امن کرده
بر نفس خود وخانهٔ خود وخانهٔ صد همسایه که پیرامن او باشد ابو هریره از
رسول صم روایت کرد که هر کس که او آیة الکرسی بخواند واز خانه بیرون آید خدای
تعالی هفتاد هزار فرشته را بفرستد تا برای او استغفار ودعا میکنند
وچون بخانه باز آید بخواند خدای تعالی درویشی از پیش چشم او دور دارد در
خبرست که جماعتی از صحابهٔ رسول ع بمسجد آنحضرت آمدند وبنشستند وذکر
فضایل قرآن میکردند که کدام آیة فاضلترست یکی میگفت آخر سورهٔ براة ویکی میگفت
کهیعص ویکی میگفت طه امیر المومنین علی عم گفت این انتم عن آیة الکرسی من
شنیدم که گفت ای علی آدم سید بشرست ومن سید ولد آدم ولا فخر وتو سید
عرب وسلمان سید فارس است وصهیب سید روم است وبلال سید

فضل آیة الکرسی

جبشه است و طور سینا کوهها است و سدره سید درختانست و ماههای حرام
سید ماهها ست و روز آدینه سید ایام است و قرآن سید کتابها ست و
سورة البقره سید سورهای قرآنست و آیة الکرسی سید سورة البقره است
در اینجا پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه هزار برکتست عمرو بن مقداد گفت از
امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که گفت هر که آیة الکرسی بخواند یکبار خدای تعالی هزار مکروه
از مکاره دنیا از وی بگرداند که خوارترین آن مکاره ی از مکاره دنیا درویشی بود
و خوارترین مکاره آخرت عذاب گور باشد عبد الله عون گفت شبی
در خواب دیدم که قیامت برخاسته است و خلایق را در صعید سیاست
بداشته اند مرا بیاوردند و حساب آسان بکردند و انگه بهشت بردند و
کوشکها بر من عرضه کردند که از جمال و بهای آن متحیر بماندم مرا گفتند که در
این کوشکها بشمار بشمردم پنجاه در بود گفتند خانهای آن بشمار بشمردم صد و پنجاه
و پنج خانه بود مرا گفتند این تراست من از شادی از خواب در آمدم خدای را
شکر کردم بامداد بنزدیک محمد بن سیرین آمدم و این خواب با وی بگفتم مرا گفت
چنان تواند بود که تو آیة الکرسی بسیار خوانی گفتم بلی چنین است و لیکن تو
از کجا گفتی گفت از اینجا گفتم که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و صد و پنجاه و پنج حرف
مرا عجب آمد از حفظ و زیرکی او و انگه گفت هر که این آیه بسیار خواند سکرات
مرگ بر وی آسان کرده و فضایل آیة الکرسی بسیار ست بدین قدر اکتفا کرده شد
بدانکه خدای تعالی درین آیه اثبات الهیت خود کرده و نفی هر چه دون او ست
از آنچه نام الهیت برو نهادند بدروغ گفت خدای تعالی قادر ست بر اصول نعم
که بکردن آن مستحق عبادت آمد جز یکی نیست و مستحق عبادت و سزاوار
پرستش نیست الا او و زنده است و پاینده و حی ذاتی بود حاصل به صفتی
از مکان این صفت محال نبود و عالم و قادر باشد و این صفت خدای را
ذاتیست لفظ قیوم بنای مبالغه است مجاهد گفت بهمه چیز داناست یعنی او
بهمه چیز او قیام کند و تولای همه کارها او کند ربیع گفت قیوم قیم باشد بر همه
چیز از روزی و حفظ همه را او روزی دهد و او نگاه دارد انس بن مالک گفت بیشتر
دعای رسول این بود که یا حی یا قیوم عبد الله عباس گفت بهترین نامهای خدای تعالی

الحی القیوم است ابوامامه روایت کند که رسول گفت بهترین نام خدای تعالی در سه سورت
از قرآن یعنی اول البقره است و آل عمران و طه عمر بن ابی سلمه گفت اندیشه کردم که
اسم ندیدم درین سه سورة که بهتر ازین نامها بود در البقره الله لا اله الا هو الحی
القیوم و در آل عمران الله لا اله الا هو الحی القیوم و در طه وعنت الوجوه للحی القیوم
فرا نگیرد او را نه خواب سبک و نه خواب تمام حسن بصری گفت سنة کسل
باشد و نوم خواب اصم گفت سنة غفلت باشد و نوم خواب ای لا تغفل
و لا ینام مفسران گفتند سنة اول خواب بود که مرد بین النوم و الیقظان باشد
قدیم تعالی از خود نفی کرده سنة و نوم بر سبیل تعجب گفته اند برای انکه این هر دو
مر ورا آفتست و سنة برو روا نیست و نوم برو روا نیست چرا که خواب
برادر مرگست و مرگ برو روا نیست جابر عبد الله انصاری گفت رسول را پرسیدم
که در بهشت خواب باشد گفت نه برای انکه خواب برادر مرگست و در بهشت
مرگ نباشد ابوهریره روایت کند از پیغمبر که قوم موسی را گفتند هل ینام ربک
آیا خدای تو بخسبد موسی گفت بار خدایا این قوم می پرسند که خواب ترا در نیابد
خدای تعالی گفت من ترا معلوم کردانم انگه موسی را یک شبانه روز بیدار داشت
پس ازان فرشته را بفرستاد با او دو قاروره و گفت خدای تعالی میفرماید
که این قاروره ها را در دست نگاه دار امشب آنشب او آنرا در دست
بیش نگاه میداشت و جهد میکرد تا خوابش نبرد عاقبت خواب برو غلبه کرد و دستها
بهم باز آمد و قاروره ها برهم آمد و شکسته شد موسی از خواب در آمد قاروره ها
را شکسته دید خدای جبرئیل را گفت که بموسی بگوی که تو در خواب دو قاروره
نگاه نتوانستی داشت اگر من بخسپم آسمان و زمین که نگاه دارد قوله تعالی
له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم
و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده
حفظهما و هو العلی العظیم او راست آنچه در آسمان و زمینست ملکا و ملکا آنچه او را
ملکی نی هست ملک او ست برای انکه مالک و ملک همه در ملک او ببینید کیست که نزدیک
او شفاعت کند کسی که بزبان او اهل معانی گفتند که خدای تعالی باین آیه دل بندگان را خوش
میکند عاجلا و آجلا چنانست که گفت ای بنده اگر راغب دنیایی دنیا مرا است

ازمن بخواه واگر امید کرامت آخرت داری بشفاعت شفیعی آن شفاعت بجز مان
منست پس در دنیا و آخرت ترا گزیر نیست از من میدانند آنچه پیش ایشانست
از کار دنیا و آنچه از پس ایشانست از کار آخرت یعنی خلق عالم و فرشتگان
و آنچه پس خلق عالم بود و گفته اند آنچه میکنند و دانند از خیر و شر و آنچه خواهند
و خلقها نرا احاطه بود بچیزی از علم او الا آنچه خواهد از معلومات او و مخلوقات
او هیچ ندانند الا آنچه خدای ایشانرا بران اطلاع دهد و علم یعنی معلوم بود و معنی
عالم بود و فراخ شده و فرا گرفت کرسی او آسمان و زمین را عبد الله عباس
گفت مراد بکرسی علم است و دفتر علم را کراسه از اینجا گویند یعنی علم او محیط
آسمانها و زمینهاست و گفته اند مراد بکرسی عظمت و سلطانیست ابو موسی
و سدی گفتند کرسی حقیقی خداست و خدای تعالی کرسی را از لولو آفریده هفت
آسمان در جنب کرسی چون هفت درم است که بر کرسی افگنند امیر المؤمنین ع
گفت هر قایمی از قایمه او چندانست که هفت آسمان و هفت زمین و کرسی در
پیش عرش است و حاملان عرش چهار فرشته اند هر فرشته چهار روی دارند
قدمهای ایشان بر صخره نهاده است که زیر هفتم زمین است یک روی ایشان چون
روی آدمیانست بدان روی روزی آدمیان میخواهند و روی دیگر مانند روی گاو است
بدان روی روزی بهایم خواهند و روی بر صورت شیر است بدان روی روزی سباع
خواهند و روی بصورت کرکس است بدان روی روزی مرغان خواهند ابوذر
غفاری گفت که رسول خدای فرمود که نیست هفت آسمان در جنب کرسی الا چو حلقه
در بیابانی و کرسی در جنب عرش چنانست که حلقه در بیابانی و در اخبار می آید که میان
عرش و کرسی هفتاد حجابست از نور و هفتاد حجابست از ظلمت اگر آن حجابها نبودی
جمله کرسی از نور عرش بسوختی ولا یؤده و دریغ نمیکند او را نگاه داشت آسمان
و زمین و دشوار نباشد بروی و او بزرگوارست و رفیعست بالای همه خلق است
نه بجهت و مسافت ولیکن بتدبیر و قدرت عظیم و بزرگوارست و رفیعست نه از
روی جثه ولیکن از روی کبریا و عظمت فواید این آیة الکرسی اینست دلالت بر ذات
و صفات خدای تعالی برای آنکه تا بر صفت کمال نباشد استحقاق عبادت ندارد
لا اله الا هو دلیل بطلان قول بت پرستان و مشرکانست از گبران و ترسایان که

بدون خدای الهی اثبات کردند الحی دلیل بطلان قول آنانست که بت را می پرستند
و جماد و موات را عبادت میکردند القیوم دلیل بطلان قول فلاسفه است و طبایعیان
که گفتند بیشتر چیزها بطبع محل حاصل می آید حق تعالی باز نمود که من قیوم قایم بتولای
افعال خود لا تأخذه سنة ولا نوم دلیل بطلان قول جهود انست که گفتند خدای
تعالی بشش روز عالم آفرید خسته شد فاستراح یوم السبت پس بیاسود روز
و دلیلست بر بطلان مذهب جهمیه که گفت خدای تعالی عالم است بعلم حادث سهو بر او روا
نباشد تعالی عما قالوا له ما فی السموات وما فی الارض دلیل بر بطلان مذهب مفوضه
که گفتند خدای تعالی اراده خلق عالم کرد بشخصی محدث که او را بیافرید و بنیابت خود
بداشت من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه دلیلست بر بطلان قول آنانکه نفی شفاعت کردند
یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم دلیلست بر بطلان قول آنانکه گفتند که خدای تعالی عالم بعلم
برای آنکه درین آیة باز نمود که معلوم ما لا یتناهی است و معلومات لا یتناهی را علم ما لا
یتناهی باید و آن در وجود محال بود ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء بطلان دلیل قول
کاهنان و منجمان بود که ایشان گفتند که ما غیب دانیم از سیر کواکب بی اعلام خدای تعالی
وسع کرسیه السموات والارض رد است بر مذهب فلاسفه که گفتند عالم خود زمین است و
افلاک که بدان محیط است و ورای این چیزی نیست و نفی عرش و کرسی و لوح و قلم کردند
ولا یؤده حفظهما دلیل بطلان قول جهود انست که گفتند ان الله اعیا بخلق السموات
والارض فاستراح و نیز بطلان قول آنانکه گفتند که خدای تعالی قادرست بقدرت فعل غیر
نشاید کرد و هو العلی العظیم دلیلست بر بطلان قول ثنویان که گفتند چه اگر با او آلهی بودی
ممانعت کردی او را و مستغنی نبودی برانست و عظم موقع این آیة برای کثرت ادلات
بر اصول مسائل از عدل و توحید قوله تعالی لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی
فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم
الله تعالی این آیة در حق مردی انصاری فرستاد سدی گفت این آیة در حق ابو الحصین
انصاری آمد و او را پسران دو شتی جامعی بازرگانان از شام بمدینه آمدند و آن پسران
او را دعوت کردند با ترسایی و ترسا شدن و با ایشان برفتند او بنزدیک رسول
آمد و گفت یا رسول الله کسی را بر اثر ایشان بفرست و ایشانرا باز آور و بزجر کن تا مسلمانی
آیند خدای تعالی این آیة فرستاد که لا اکراه فی الدین آن مرد انصاری را خوش نیامد و گفتند

رسول خدای چیزی بود آیه آمد که فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم و این
پیش از آن بود که آیه قتال آمد آنکه این آیه بسورهٔ برات منسوخ شد در قول
ابن مسعود و ابن زید و دیگر مفسران گفتند که منسوخ نیست و سعید جبیر
از عبد الله عباس روایه کرد که او گفت در انصاری زنی بودی که او را فرزند
نماندی او گفتی بر سبیل نذر که اگر مرا فرزندی باند بجهودانش دهم این پیش از
اسلام بود چون اسلام آمد از ایشان جماعتی در بنی النضیر بودند چون خدای
تعالی جلا برایشان نوشت که جهودان بودند و مان رها کنید انصاریان گفتند
یا رسول الله فرزندان و برادران ما اند خدای تعالی این آیه فرستاد که لا اکراه
فی الدین رسول خدای گفت که خدای تعالی ایشانرا مخیر کرده است اگر مسلمانی
خواهند اینجا باشند و اگر جهودی خواهند با ایشان بروند واقدی گفت لا اکراه
فی الدین بعد اسلام العرب برای آنکه عرب امتی بودند ایشانرا کتابی نبود
خدای تعالی رسول را گفت از عرب قبول مکن الا اسلام یا تیغ و اهل الکتاب را حکمی
دیگر نهاد و آن جزیه بود گفت ایشانرا اکراه مکن بعد از قبول جزیه و گفته اند معنی
آنست که آنرا که در اسلام آمد مگوید که تو مکرهی ایمان باکراه آوردی مرو را نسبت
باکراه مکنید چنانکه گفت ولا تقولوا لمن القی الیکم السلم لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة
الدنیا قد تبین الرشد من الغی بدرستی که راستی ایمان از کجی کفر هویدا گشت
پس هر که کافر شود بطاغوت یعنی بشیطان مقاتل گفت بت و هر چه آنرا پرستند
بدون خدای و گفته اند که نفس اماره است و ایمان آورد و بگرود بخدای بحقیقت
که دست در زده باشد بحلقه و بندی استوارتر که هرگز شکسته نگردد و گسسته
نشود و خدای تعالی شنونده اقوال و داننده افعال و احوال ایشانست قوله تعالی
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون خدای تعالی ولی
یار و ناصر و دوست و متولی کار ایشانست او لیترست بایشان هدایت ایشان
از الطاف او بود و متولی کار ایشان جز وی نبود با ایشان لطف کند و توفیق دهد
با ازاحت علت و نصب ادله کند تا عند آن اختیار ایمان کنند پس ایشان را
باین الطاف از تاریکیهای جهل کفر بیرون آورد و بنور هدایت و ایمان آورد و

این الطاف فعل خداست از این سبب اسناد اخراج با وست همچنانکه عند انزال سوره
رجس ایشان زیاده گشت اسناد بآن سوره کرد فزادتهم رجسا الی رجسهم
و آنها که کافرانند و اولیاء ایشان طاغوتست چنانکه گفت از هر چه آنرا
پرستند از اصنام و کواکب و شیاطین و رؤسای ضلالت ایشانرا
بیرون میبرند از نور ایمان بتاریکی جهل و طغیان اسناد این بایشان کرد
از بهر آنکه باغوا ایشان معلوم شد عبد الله عباس گفت در حق قومی این
آیت آمد که کافر بودند بعیسی عم چون رسول صلعم آمد و ایمان آوردند خدای تعالی
ایشانرا با یمان مصطفی از کفر بدیگر پیغمبران بیرون آورد مقاتل گفت مراد بطاغوت
رؤسای ضلالت اند چون کعب اشرف و حی اخطب و جز ایشان یخرجونهم
معنی آن بود که دعوت میکنید ایشانرا بکفر و مراد باین جهودانند که پیش از بعثت
پیغمبر با محمد رسول الله باو ایمان داشتند از آنچه در کتب خود دیده بودند از نعت
و صفت او و چون بیامد کافر شدند و انکار کردند بیانش قوله تعالی فلما جاءهم ما عرفوا
کفروا به و این جماعت اصحاب دوزخند و در آنجا جاودان باشند و بجمع خفی (?)
معلوم کردد که عقاب کفار موبد خواهد بود و در عقل دلیل نیست و از جهت
عقل عفو (?) ایشان مجوز و مستحسنست قوله تعالی الم تر الی الذی حاج ابرهیم فی ربه ان
آتیه الله الملک اذ قال ابرهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال انا احیی و امیت قال ابرهیم فان الله
یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فبهت الذی کفر والله لا یهدی القوم الظالمین
آیا ننگری و نمی نگری آنرا که حجت آورد با برهیم عم در حق خدای و آن نمرود بن کنعان بن
بود و او اول کسی بود که تاج بر سر نهادی در زمین جباری کرد و دعوی کرد که خدای
از بهر آنکه خدای تعالی او را ملک و پادشاهی داد دو مؤمن و دو کافر پادشاهی
همه روی زمین بکردند سلیمان و ذو القرنین و نمرود و بخت النصر مقاتل گفت
چون ابرهیم عم بتانرا بشکست نمرود او را باز داشت آنگه بدر آورد تا بآتش
اندازد او را گفت آن خدای که تو ما را بعبادت او فرمایی کیست ابرهیم عم گفت
ربی الذی یحیی و یمیت دیگر مفسران گفتند این مناظره پس از آن وقت کرد که او را
باتش انداختند زید بن اسلم گفت اول جباری که بود نمرود بن کنعان بود و مردم
از اقصا عالم می آمدند و طعام میبردند از نزدیک او یعنی گندم چون جماعتی باو بگذشتندی

او گفتی من بکم خدای شما گشت ایشان گفتند توی ابرهیم برفت تا پاره کندم
خرد از انجا با جماعتی او جماعت را گفت من بکم برعادتی که او را بود گفتند توی
ابرهیم گفت ربی الذی یحیی و یمیت نمرود هم را کندم داد و مکر او را که باز کرده اید
بی کندم ابرهیم بازگشت چون بدر شهر رسید شرم داشت و از شماتت
اعدا اندیشه میکرد و میگفت یارب بفضل خویش نظر کن بحال من
پس ابرهیم بیامد و تل ریگی بود جوالها پر کرد و آمد تا بدر سرای بارشتران برد در
سرای بیفکند و او مانده و خسته بود انجا بخفت اهل او بدر آمدند و سر جوالها
بگشادند آردی دیدند سفید و پاکیزه که از آن نیکوتر ممکن نبود پس از آن
آرد نان بختند ابرهیم در سرای شد آن طعام در پیش او نهادند گفت
این از کجا آورده اید گفتند از آن آرد است که تو آوردی او دانست که لطفی
که خدای تعالی با او کرده انکه خدای تعالی ابرهیم را بفرستاد بنمرود که بمن ایمان آر
تا این ملک بتو گذارم گفت ترا خدای دیگر است جز از من که آن دعوت میکنی
گفت بلی گفت آن خدای کیست گفت ربی الذی یحیی و یمیت خدای من
آنست که زنده گرداند و بمیراند و این مناظره بحضور قوم او بود خواست که
بر ایشان تلبیس کند گفت انا احیی و امیت من نیز زنده کنم و بمیرانم ابرهیم
گفت چگونه کنی نمرود دو شخص را حاضر کرد و یکی را بکشت و یکی را بگذاشت
ابرهیم خواست که گوید که من بدین احیا مرده زنده کردن میخواهم و با ماتت بیرا
بی آلت میخواهم ولیکن ترسید که بر حاضران مشتبه شود و گمان برند که آنچه کرد
نه چنین آنست که ابرهیم گفت و ایشان را روشن شود از آن طریق بطریقی
دیگر انتقال کرد تا روشن شود و ... اند آوردن که بر حاضران تلبیس کند
و مناظره رسد که از دلیلی بدلیلی روشنتر انتقال کند و گفته اند که او انتقال بکرد
و از بهر نصرت دلیل خود گفت حق تعالی قادر بود بر احیا و اماتت و اماتت
آنست که قادر بود بر اتیان آفتاب از مشرق و از مغرب و اگر تو قادری بدین
که دعوی کردی او از مشرق بری آورد تو از مغرب برآور و اگر این سوال ابرهیم
رد کردی و گفتی تو خدای خود را بگو که از مغرب برآورد ابرهیم چون دعا کردی خدای تعالی
اجابت کردی از بهر تصدیق نبوت او تا معجزه باشد و از بهر آن نگفت که او دانست

که اگر بگوید ابرهیم را اجابت افتد و او شبهتی نتواند آوردن پس سرگشته شد
و فروماند آن کس که کافر شد یعنی نمرود و حجت او منقطع شد و خدای کافران را
هدایت نکند اما از انکه واندکه ایشان را لطف باشد و اما بر سبیل عقوبت
علی ما نذهب الیه ابو علی گفت خدای تعالی ابرهیم را دیگر باره گفت نمرود را دعوت
کن و وعده ده او را که اگر ایمان آورد ملک با وی گذارم ابرهیم گفت او را که بخدای من
بگرو و ایمان آر نمرود گفت من خدای دیگر ندانم جز خویشتن ابرهیم سیم بار جهت او را
کرد نمرود گفت من ندانم اگر خدای ترا قوتی هست گو لشکر بیار تا حرب کنیم
هر که او غالبتر بود ملک او را بود که عادت ملوک اینست انگه گفت برو و بگوی
تا لشکر جمع کند تا من نیز لشکر جمع کنم ابرهیم گفت بار خدایا میدانی که این کافر
چه میگوید خدای تعالی گفت با منش گذار نمرود لشکر عظیم جمع کرد پس بصحرا برون آمد
و گفت لشکر من اینست از لشکر خدای تو اثری نمی بینم خدای تعالی جبرئیل را گفت
بنزدیک تو از لشکرهای من چه ضعیفتر باشد گفت بار خدایا تو عالمتری من از پشه
هیچ چیز ضعیفتر نمی بینم گفت از پشگان کدام را ضعیفتر دانی گفت پشگان فلان
دریا را خدای تعالی بدان فرشته که بر ایشان موکل بود وحی کرد که یک در بگشا
یک در بگشاد از آن در چندان بیرون آمد که آفتاب و روی آسمان پوشیده
کرد نمرود گفت چرا امروز آفتاب بر نمی آید ابرهیم گفت خدای من نمیگذارد و پس
پشگان در ایشان افتادند و گوشت و خون ایشان بخوردند از آدمیان
و چهارپایان و بعد از استخوان چیزی نماند و نمرود در ایشان میگریست
و ایشان او را هیچ نرسانیدند ابرهیم گفت ایمان آوردی گفت نه خدای
تعالی بفرمود یکی از آن پشگان را که بر لب زیرین او بگزید انگه بر لب زبرین او نشست
او آنرا بخارید ببهای او آماس کرد و چنان شد که از هم باز افتاد و پشه در بینی
او رفت و در دماغ او مقام گرفت و مغز او را میخورد تا که چند وقتی شد
و در وقتی در دسکین شدی که چیزی چون پتک بر سر او زدندی خدای تعالی او را
درین عذاب چهار صد سال بداشت انگه هلاک شد و بعذاب ابد رسید
قوله تعالی او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته مائة
الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام

انی طعامک وشرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام
کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر حق تعالی برسبیل
تعجب میفرماید که هیچکس چنان کسی دید که با ابرهیم علیه السلام محاجه کرد یا چنان کسی که بران ده
گذر کرد و گفته اند که کاف زیاده است عطفست بر الم تر الی الذی و قتاده و سدی
و ضحاک گفته اند که این مرد عزیر بود ضحاک گفت آن ده از جمله زمین مقدسه بود و چون
بران ده گذر کرد و آن ده افتاده بود بر سقفهای خویش و گفته اند با سقفهای خویش
برسبیل تعجب گفت خدای من اینها را بعد از مرگ ایشان چگونه زنده کند
وهب بن منبه گفت این شخص ارمیا بود و خدای تعالی او را به پیغمبری فرستاد
و او را گفت یا ارمیا پیش از آنکه ترا آفریده ام و پیش از آنکه ترا بنگاشتم ترا پاکیزه
کردم و پیش از آنکه بالغ شدی ترا پیغمبری دادم و ترا برای کاری عظیم اختیار کردم
آنکه پادشاهی از بنی اسرائیل فرستاد تا او را مسلط کرداند و ترتیب کار او
کند و او را از اخبار غیب خدای او را بوحی آگاه کرداند بیامد و چون بنی اسرائیل احداث
بسیار کردند و ارتکاب معاصی نمودند و حرام را حلال داشتند خدای تعالی
ارمیا را گفت بترسان این قوم را و نعمتهای من یاد ایشان ده او گفت من چه گویم
اگر مرا الهام ندهی گفت برو که من ترا الهام دادم بیامد و خطبه کرد ایشان را و دران
خطبه گفت خدای تعالی میگوید اگر توبه نکنید و اصرار نمایید بر گناه طاغیی را بر شما مسلط
کنم که در دل او رحمت نباشد بر شما با لشکری مثل سواد اللیل المظلم ایشان امتناع
کردند خدای تعالی وحی کرد با رمیا که لشکر بنی اسرائیل را بیافث هلاک خواهم کرد و یافث
اهل بابل بود ارمیا بگریست و جزع کرد خدای تعالی گفت ترا خوش نمی آید که من ایشان را
هلاک کنم و من ایشان را هلاک نکنم الا بدعای تو ارمیا دلخوش شد و با پادشاه
گفت که خدای مرا وعده داده است که تا من دعا نکنم بنی اسرائیل را هلاک نکند بعد ازان
سه سال بماندند و در معصیت و طغیان و فساد بیفزودند و پیغمبر و پادشاه ایشان را
وعظ میگفتند و زجر میکردند سود نمیداشت خدای تعالی بخت النصر را برگماشت تا با
شصت هزار رایت آهنگ بیت المقدس کردند خبر بپادشاه رسید پادشاه
با رمیا گفت تو گفتی که خدای تعالی مرا گفت تا من دعا نکنم هلاک نکند ایشان را گفت بلی
من واثقم بوعده خدای تا لشکر نزدیک رسید خدای تعالی فرشته را بفرستاد بارمیا به صورت

مردی

مردی که گفت ای رسول خدای راه دور آمده ام تا مسئله کرا خواست جواب کنی گفت بپرس
گفت چه گویی در حق جماعتی که زیر دست کسی باشند و از خداوند کار بر ایشان
نعمت بود و ایشان بجای شکر کفران کنند و او را بیازارند و فرمان او نبرند
هرچند که کرامت بیش کند کفران بیش کنند گفت برو و بگوی که نعمت باز
نگیرد از ایشان و با ایشان باز ده تا خدایش مزد دهد برفت و روزی
چند بایستاد و باز آمد و گفت نعمت بیش کرد ایشان طغیان بیشتر کردند
اکنون سزاوار چه باشند گفت سزاوار هلاک و دمار گفت اکنون با من باش
و دعا کن بر ایشان تا خدای تعالی ایشان را هلاک کند و درین وقت بخت
النصر به بیت المقدس رسیده بود با لشکری از عدد ملخ بیشتر گفت این یکبار
دیگر برو و بگوی باشد که بهتر شوند اگر بهتر نشوند من بر ایشان دعا کنم او برفت
و بعد از چند روز باز آمد و گفت نعمت بر ایشان زیاده شده و فساد
ایشان بر نعمت بیفزود آنچه مرا وعده دادی از دعا ایشان وفا کن
ارمیا گفت بار خدایا اگر این مرد راست میگوید و ایشان مستحق هلاکند
دمار از ایشان برآر و اگر بخلاف اینست ایشان را نگاه دار چون ارمیا این
بگفت آتشی از آسمان بیامد و جای قربان از بیت المقدس بسوخت و هفت در
از درهای او بزمین فرو شد ارمیا بیفتاد و بیهوش شد چون با هوش آمد گفت
بار خدایا مرا وعده دادی که بی دعای تو ایشان را هلاک نکنم همان فرشته
آمد و گفت خدایت سلام میرساند که تا دعا نکردی من عذاب نفرستادم
ارمیا بدانست که آن فرشته بود از قبل خدای تعالی فرستاده برسبیل
امتحان و او آن دعا بر بنی اسرائیل کرده است و اخلاق و اوصاف ایشان
بوده است و آن فرشته راست گوی بود در آنچه گفت ارمیا برخاست
و بیت المقدس را بگذاشت و بخت النصر درافتاد و بیت المقدس
خراب کرد و بنی اسرائیل را سه قسمت کرد بعضی را بکشت و ثلثی را اسیر کرد
و ثلثی را بگذاشت در شام تا زیر دست او باشند آنکه بزمود تا بوده کان
و اسیران را بیاوردند و ایشان در عدد صد هزار بودند در میان امرا و لشکر
خود قسمت کرد هر پادشاهی را چهار هزار رسید و از آنجا بوقت بازگشتن

لشکر را فرمود تا هر یکی سپری خاک برگیرند و در بیت المقدس اندازند و تلی بکردند
تا کوهی عظیم انجا پیدا شد از خاک چون ایشان برگشتند ارمیا بر خر نشست
و روی به بیت المقدس نهاد پارهٔ انگور داشت در سلّه و پارهٔ عصیر چون آن
خرابی دید و آن کشتگان را گفت انّی یحیی هذه الله بعد موتها پس بر سبیل
تعجب انجا فرود آمد و خر را ببست و چیزی که داشت انجا نهاد و خواب برو غلبه
کرد خدای تعالی در خواب جان از و بستد و برد صد سال انجا مرده
افکنده بود و خدای تعالی او را از چشم مردمان پنهان کرده بود و گوشت او از سباع
زمین نگاه داشته چون هفتاد سال برآمد خدای تعالی فرمود پادشاهی
را از پادشاهان فارس تا بیاید و بیت المقدس را آبادان کند و او بیامد و
هزار قهرمان کاشت هر قهرمانی سیصد هزار مرد کارکن زیر دست بودند تا در
مدت اندک بیت المقدس و شهرها و دهها را آبادان کردند بهتر از انکه بود و خدای تعالی
بخت النصر را هلاک کرد و آنانکه از بنی اسرائیل مانده بودند با بیت المقدس آمدند و عمارت
میکردند سی سال تا بهتر از انکه بود کردند چون صد سال از آن واقعه در خواب ارمیا
برآمد خدای تعالی او را زنده کرد او برخاست و طلب خر کرد استخوانهایش مانده
بود از آسمان آوازی آمد که ای استخوانهای متفرق شدهٔ پوسیده جمع شوید بفرمان
خدای استخوانها با هم آمدند آواز آمد که ای گوشت برو پوشیده شو پوشیده شد
گفت ای پوست بر سر آن پوشیده شو پوشیده شد خدای تعالی جان در و
آورید برخاست و بزبان خدای تعالی بانگی زد نیق بکرد اما آنانکه گفتند که آن شخص عزیر
بود خبری بود از امام موسی بن جعفر که او گفت من وقتی از دشمنان میگریختم روایت هم
و متنکر وار میرفتم ببعضی از دههای شام رسیدم کوهی دیدم و از آن دهها که در جوار
آن بود مردم بسیاری آمدند و بر آن کوه میشدند پرسیدم که این چه جاییست
و شما کجا میروید گفتند درین کوه غاریست و دران غار راهبی است هر سال
یکبار از انجا بیرون می آید و برای ما خبری میگوید و مارا مشکلی که باشد از و میپرسیم
گفت من نیز در میان ایشان برفتم تا بر کوه شدم منبری بیاوردند و بنهادند و بعد
از دیر بیرون آمد ابروها بر چشم افتاده بعصابهٔ ابروی او بر پیشانی او بستند و او برآمد
منبر نشست و یکبار آن قوم نگریست چشم او بر امام موسی افتاد نوری دید از وی سراو

تا بآسمان

تا بآسمان روی باو کرد و گفت ای مرد همانا تو غریبی در میانهٔ این قوم گفت بلی
پس گفت لنا ام علینا از مایی یا بر مایی گفت لست منکم از شما نیستم گفت همانا
از امت مرحومه گفت بلی گفت من عالمم اومن جاهلم از عالمان ایشانی
یا از جاهلان ایشانی گفت لست من جهالهم از جاهلان ایشان نیستم
گفت اسألک ام تسألنی من پرسم یا تو میپرسی گفت ذاک الیک اختیار تراست
گفت من پرسم گفت بپرس از انچه خواهی راهب گفت شما میگویید که در بهشت
درختی است و آنرا طوبی میگویند ما گوییم که اصل آن درخت در سرای عیسی است
و شما میگویید که اصل آن درخت در سرای محمد است و در بهشت هیچ جایی و بقعه
نباشد الا که از آن درخت شاخی در انجا باشد مثال آن در دنیا چیست
گفت مثال آن در دنیا آفتابست بامداد سر از مشرق خود بر آورد چون بعقب
فلک اسد رسد هیچ بقعه نباشد که شاخی از شعاع او در انجا نیفتد گفت
نیکو گفتی گفت مرا خبر ده که ما و شما میگوییم که اهل بهشت از طعام و شراب بهشت
میخورند چندانکه بیش خورند زیاده باشد و نقصان نبود مثال آن در دنیا چیست
گفت مثال آن در دنیا کتاب خداست چندانکه خوانند کان خوانند و گویندگان
در انواع علومش سخن گویند از قرآت و تفسیر و تاویل و نحو و کلام و حدود و احکام و
و حلال و حرام با تمام نرسد و از آن هیچ کم نشود گفت نیکو گفتی گفت مرا خبر ده
که ما و شما میگوییم که اهل بهشت طعام و شراب خورند و بول و غایط نباشد
گفت نیکو گفتی و راست گفتی از آنچه دلم آرزو میخواست دیگر گفت مرا خبر ده از کلید
بهشت گفت زبان بنده و موحد است که بگوید لا اله الا الله تمام گفت همه راست
گفتی و نیکو گفتی و لیکن از تو مسئله پرسم که متحیر شوی گفت اگر جواب بصواب گویم
ایمان آوری و بدین ما در آیی گفت بلی و برین عهد کرد گفت مرا خبر ده از آن دو برادر
همشکم که بیکشکم از مادر جدا شدند و بیک روز با پیش خدای شدند چون بمردند
یکی را صد سال عمر بود و یکی را دویست سال گفت ایشان ارمیا و عزیر
بودند و بعضی گفته اند عزیر و عزره بودند که ایشان هر دو از یکشکم بودند بیک
بزادند پنجاه سال با یکدیگر بودند بدهی از دهها روزی عزیر با ارمیا بموضعی از نواحی
رفته بود از انجای آمد بر چهارپایی نشسته بود و پارهٔ انگور در سله نهاده و پارهٔ عصیر

وعصیر در جایی کرده و بر بعضی دهها بگذشت که خدای تعالی اهل آنرا هلاک
کرده بود و ده ویران شده بر سبیل تعجب گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها
خدای تعالی او را فرمان داد تا از خر بخفت و بمرد و خر از دیگر جانب بخفت و بمرد
صد سال مرده بود و در آن بیابان افکنده و آن طعام و شراب نهاده بر حال
خویش که هیچ متغیر نشده بود و چون صد سال بر آمد خدای تعالی او را زنده
گردانید جبرئیل آمد و گفت ای ارمیا چند گاه است تا تو اینجایی اکنون از روی عبرت
بطعام و شراب خویش نگر که تغیر نکرده هنوز از روی تصدیق این حدیث و تذکر
و مقام تو اینجا در خر نگر که استخوانهای او چون پوسیده شده است تا خدای
تعالی او را پیش تو زنده گرداند و خدای تعالی آن حمار را زنده گردانید تا او
بر نشست و طعام بر گرفت و بهادیه آمد و با جراده بپنجاه سال بماند و هر دو
بیک روز با پیش خدای شدند راهب گفت راست گفتی و نیکو گفتی و من
گواهی میدهم که خدا یکیست و محمد بنده و رسول اوست بحق و آن جماعت ایمان آوردند
و آنانکه ارمیا را گفتند که او خضر است قال کم لبثت گفت چند درنگ کردی ظاهر
چنانست که خدا گفت یا بواسطه جبرئیل یا فرشته دیگر جواب داد که روزی
درنگ کرده ام یا بعضی از روزی که بچاشتگاه آن رسیده بود که خدای تعالی او را
زنده گردانید نگاه کرد هنوز آفتاب بود گفت روزی یا بعضی از روزی گفت نی
بلکه صد سال درنگ کرده [illegible] از روی اعتبار نظر کن بطعام و شراب
از انجیر و شیر و گفته اند انگور و عصیر بود که هیچ متغیر نشد یعنی شراب و بنگر بدان گوش
تو بعضی از علما گفتند که خر زنده بود و خدای تعالی شراب و طعام را از تغیر نگاه میداشت
و خر او را همچنان بر جای میداشت تا آیتی باشد مردم را بر این قول عظام استخوان
بعضی از آن مردگان باشد که آنجا بودند و بنگر بدان استخوانها [illegible]
بر انند که استخوانهای دراز گوش است که چگونه آنرا از زمین بر میداریم و [illegible]
میکنیم پس گوشت در روی می پوشانیم ولنجعلک آیة للناس و این آیه دلیل است
بر صحت رجعت و فساد قول آنکس که آنرا مستبعد میدانند چون خدای تعالی
طعام و شراب سریع التغیر را بجهت اجرای عادت برای حکمت و مصلحت خرق عادت
کرده آنرا از تغیر نگاه داشت چرا نشاید که بحکمتی و صلاح جهانی بدو [illegible] سالی چند

بخلاف

بخلاف عادت عمر ایشان وقت او را نگاه دارد که پیر نشود و بی قوت نگردد و قتاده و ضحاک
و ربیع و غیر ایشان روایت میکنند و آنرا جایز میدارند که خری در بیابانی و در این
مرده صد سال زنده بماند و آب و گیاه نخورد این را روا ندارند که خدای تعالی
شخصی را در جهان زنده میدارد که طعام و شراب خورده و بیاید و برود و او پیغمبر
بود که روا دارند عبد الله عباس گفت چون ارمیا زنده آمد نهاده و مقدار [illegible]
بگشته بود و هم بدو راه یافت بدر سرای خود آمد و در بزد کنیزکی که آن روز که
ارمیا رفته بود بیست ساله بود چون باز آمد صد و بیست ساله شده
بود و مقعد و نابینا گشته او را آواز داد و گفت کیست که در میزند او گفت
این سرای ارمیا ست گفت آری و بگریست و گفت ای مرد تو چه کسی که ارمیا را می
شناسی که صد سال است که او مفقود شده است و کسی نام او نبرده گفت من
ارمیاام گفت ای سبحان الله صد سال است که هیچکس از او خبر ندارد ارمیا گفت
چنین است خدای تعالی مرا صد سال بمیرانید و اکنون زنده کرد آن کنیزک
گفت این را علامتی باشد گفت آن چیست گفت ارمیا مردی مستجاب الدعوه
بود اصحاب امراض و بلایا را دعا کردی خدای تعالی ایشانرا شفا دادی اگر تو اوی
دعا کن تا خدای تعالی چشم مرا بمن دهد تا من ترا ببینم که من ارمیا را میشناسم ارمیا
دعا کرد و دست بر چشم او مالید چشم او درست شد و دست او بگرفت و گفت
قومی باذن الله برخیز بفرمان خدای فی الحال پایش درست شد برخاست و برفتن
در آمد و گفت گواهی میدهم که تو ارمیایی آنکه برخاست و بمحافل بنی اسرائیل آمد و در آن
محفل پسری از آن ارمیا بود صد و هژده ساله بود پیر و ضعیف شده و آواز داد که ای
قوم خبر دارید که ارمیا باز آمد گفتند برو محال مگوی ارمیا صد سال است که مفقود است
او گفت من فلانه پرستاری ام بدعای او خدای مرا عافیت داد میگوید که خدای تعالی
مرا صد سال بمیرانید و اکنون زنده کرد مردمان برخاستند و بدین ارمیا آمدند
پسرش گفت ارمیا را خالی بود بر میان دو کتف چون ستاره درخشان
مر اینجای او را جامه از پشت برداشتند و آن خال پیدا شد و از آن خال آن
حال بدید آمد خال او بر میان دو کتفش بود بقدرت ذو الجلال و بخت النصر توریة
را سوخته بود و هیچ نسخه نمانده بود خدای تعالی فرشته را فرستاد با اناء آب و گفت

ازین آب بخورد آن آب بازخورده وتوریة اورا حفظ شد خدای تعالی آنرا معجزه او کرد
واورا به بنی اسرائیل به پیغمبری فرستاد او بیامد و دعوی پیغمبری کرد ازو معجزه خواستند
کفت توریة من ظهر القلب برخوانم ومیخواند پس کفت پدران مرا وصیت کرده اند
که در فلان موضع خمی در زیر خاک کرده اند و در انجا نسخه توریة نهاده است برفتند
و بازکردند و برابر کردند با انکه ارمیا میخواند حرفی کم و بیش نبود باو ایمان آوردند
هیچکس پیشتر از ارمیا توریة از بر نخوانده تا کفتند که این پسر خداست یعنی عزیر چنانکه
قبل ازین مذکور شد یک نقل آنست که ارمیا نبوده و عزیر بود انکه کفتند پسر خداست
خدای تعالی میفرماید که تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا پس انکه کم پیدا شد او را یعنی
عزیر را بعیان بدید و همچنین بدانست کفت میدانم که خدای تعالی بر همه چیز قادرست
وهب بن منبه کفت در بهشت هیچ سگ و هیچ خر نخواهد بود مکر سگ اصحاب کهف و خر
عزیر مولف کوید و اذ قال ابرهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن
لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن
یاتینک سعیا واعلم ان الله عزیز حکیم در سبب سوال ابرهیم خلاف کرده اند قتاده
وضحاک وحسن بصری کفتند که ابرهیم بمرده از دواب بکذشت یعنی ازو در دریا بود
وبعضی در خشکی ابن زید کفت آن ماهی بود آنچه در دریا بود حیوانات دریا بخوردند
وآنچه در خشکی بود حیوانات صحرا میخوردند ابرهیم کفت بار خدایا من دانم که تو قادری
برای انکه این را که در شکم جانورانست پراکنده شده جمع کنی و زنده کنی ولیکن
میخواهم تا معاینه ببینم آنچه بدلیل میدانم خدای تعالی او را بسبیل تقریع امتحان کرد و کفت
اولم تؤمن جماعتی کفته اند چون عبد الله عباس وسعید جبیر وسدی که سبب
آن بود که چون خدای تعالی خواست که ابرهیم را خلیل خود کیرد ملک الموت را فرستاد
تا او را بشارت دهد بخلت ابرهیم در سرای نبود چون باز آمد مردی را در سرای
خود دید او مردی غیور بود آهنگ او کرد و کفت از کجا تو درین سرا آمده بی دستوری
خداوند سرای ملک الموت کفت مرا خداوند سرا فرستاده است بدانست که او
ملک الموتست کفت تو ملک الموتی کفت بلی کفت برای چه آمده کفت آمده ام تا ترا
بشارت دهم بخلت خدای تعالی ترا دوست خود کرفته است کفت کی کفت
انکه که چون دعا کنی بدعای تو مرده زنده کند ابرهیم صبر کرد تا انکه بدانست که وقت

آن وعده است کفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن
لیطمئن قلبی لکن تا دلم بیارامد و ساکن شود انکه تو مرا خلیل خود کرفتی خدای تعالی
او را کفت چهار مرغ بکیر عبد الله عباس کفت طاوس بود و کرکس و کلاغ
و خروس ابن جریج کفت کلاغ بود و خروس و طاوس و کبوتر اهل اشارت
کفته اند که اختصاص این مرغان ازان بود که طاوس مرغی با زینت بود
و کلاغ مرغی حریص است و خروس شهوتی است و کرکس و کبوتر دراز عمر است
الوفت کفته اند این چهار مرغ را باین چهار معنی بکیر و بکش کرکس را بکش یعنی
طمع از درازی عمر بر کیر و طاوس را بکش یعنی طمع از زینت دنیا بر کیر و کلاغ را
بکش یعنی کلوی حرص را ببر و خروس را بکش یعنی مرغ شهوت را پر و بال
بزن و کبوتر را بکش یعنی الفت از همه جهان بکسل تا بحقیقت این چهار مرغ
بو العجب برسی مرغی بزینت طاوس نیست دعوی او کنی حد کلاغ نیست
حرص پیش از و داری غیرت خروست نیست در شهوت پیش از وی حکم تو
درمیان مرغان عجبست این حکم تو درمیان مرغان عجبست احوال تو درمیان آیشان
عجبست تو خود چه کسی واز کرامت شوند سیمرغ نه کنی تو نام تو برند طاوسی
کری تو یاد تو کنند بلبل ذکر بر نوای تو جامه درند آخر تو چه مرغی و ترا با چه خرند
در روزکار سلیمان مردی هزار دستانی خرید و بانچه شرط او بود از قفس
و جای آب و علف قیام نمود و بآواز او مستانس میبود دیکر روز مرغی بیامد هم از
جنس او و بر قفس او بنشست و چیزی بقفس فرو کفت آن مرغک دیکر بانک نکرد
آن قفس برکرفت و پیش سلیمان آورد و حال آن مرغ باو باز کفت سلیمان کفت
بزمود تا قفس آن مرغ پیش او آوردند و آن مرغک را کفت چرا بانک نیکنی کفت
یا رسول الله من مرغی بودم که هرکز دانه و دام صیاد ندیده بودم صیادی بیامد و بر
کذر من دامی بکسترد و دانه چند دران دام نهاد چشم حرص باز کردم دانه بدیدم
چشم عبرت باز نکردم تا دام بدیدمی بطمع دانه در دام افتادم پای بدام بسته شد
و دانه بدست نیامد همچنین باشد هر دانه بطمع نوردند افتد چون مرغ که بطمع دانه
در دام افتد صیاد مرا بکرفت و از جفت و بچه جدا کردانید و این مرد مرا بخرید و در
زندان قفس کرد و باز داشت و من از سر درد و فراق نالیدن کرفتم و از سر غفلت سماع

میکردم آن مرغک بیامد و مرا گفت که ای بیچاره چند نالی که سبب حبس تو
این ناله است من عهد کردم که تا درین زندان باشم ننالم سلیمان بخندید
و مرا گفت این مرغک میگوید که عهد کرده ام که تا درین زندان باشم ننالم حکم
او قفس پیش خود طلب کرد و در او بگشاید و مرغک را رها کرد و گفت
من این را برای آواز او نگاه میداشتم چون مرا بانگ نخواهد کرد او را رها کردم
این مثل تست تو مرغ آدمی و این دنیا قفس تست ترا در زندان قفس
برای نالیدن میدارند اگر درین قفس نالی کنی ترا نیز و یک اوج حظ نباشد
قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم خدای تعالی ابرهیم را گفت چون ترا می باید که
بنمایم تا ببینی که مرده چون زنده میکردانم چهار مرغ بگیر و ایشان را نیز و یک
خود آور و بکش و پاره پاره کردان بر سر هر راهی ازین مرغان پاره بنه
و انگه بخوان ایشان را تا من ایشان را زنده کردانم و ایشان بپیش تو آیند
بسعی و شتاب هر چه تمامتر تا این اشارت و تنبیهی باشد ترا و عالمیان را
برای آنکه من قادرم که خلایق را از ارباع زمین که مشرق و مغرب و شمال و جنوب
برانگیزانم قتاده و سدی گفتند آن مرغان را بکشت و پاره پاره کرد و مختلط
کردانید بیکدیگر و بهفت قسمت کرد و بر سر هفت کوه نهاد و سرهای ایشان
با نگشتان باز کرد انگه ایشان را بخواند اجزای مختلط ایشان ازین کوه با
کوه میرفت تا بهم ملتیم شد و خدای تعالی حیات در ایشان آورد ایشان
بتاختن پیش ابرهیم آمدند سر هر یکی بر تن ایشان مینهاد و ایشان بپریدند
در خبرست که امتحانرا هر مرغی بر تن دیگری مینهاد تن او از آن دور میشد و التیام
نمی پذیرفت تا انکه بر تن همان مرغ نهاد بهم متصل شد بفرمان خدای تعالی و بدانکه
خدای تعالی عزیزست و غالب و هیچکس بر و غلبه نکند حکیمست آنچه کند بحکمت و صلاح
قوله تعالی مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل
فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم مثل صدقات
کسانی که مالهای خود را در راه خدای صرف کنند و نفقه دهند مثل انداست یا مثل
ایشان مثل کسیست که دانه در زمین اندازد و آن دانه هفت خوشه بر و یا ند و بر سر هر
خوشه صد دانه بوده باشد و ممتنع نیست که در هر خوشه صد دانه باشد خوشه

جاورس صد و دویست دانه نیز باشد و خدای تعالی مضاعف کرده است آنرا که خواهد
یکی را ده چنانکه گفت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و هفتصد چنانکه درین آیتست
و در قرض باضعاف مضاعفة وعده داده ضحاک گفت در دنیا یکی را ده کند
و هفتصد عوض دهد و در آخرت ده هزار عوض دهد و در خبرست که روزی
امیر المومنین علی عم در حجرهٔ فاطمه آمد شد فاطمه را دید که امام حسن و امام حسین
را خوابانید و ایشان از گرسنگی نمی خسپیدند امیر المومنین فرمود که ای فاطمه
فرزندانرا چه میشود فاطمه فرمود که سه روزست که طعام نخورده اند یا ابن عم
رسول الله بنگر تا چیزی بدست آری که این کودکان از گرسنگی نمی خسپند امیر المومنین
از خانه بیرون آمد و بنزدیک عبد الرحمن عوف شد و گفت دیناری زر مرا
بقرض ده او در خانه رفت و کیسه بیرون آورد صد دینار زر سرخ در و
کرده گفت بستان و هرگز عوض مده امیر المومنین عم گفت لا والله هرگز نستانم
و از تو قبول نکنم گفت چرا گفت از برای آنکه از رسول صلعم شنیده ام که الید العلیا
خیر من ید السفلی دست زبرین بهتر باشد از دست زیرین یعنی دست
دهنده بهتر باشد از دست گیرنده و من نخواهم که کسی را برمن دستی باشد
تا دست او بهتر از دست من باشد و لیکن یک دینار بر سبیل قرض مرا بده و این
خبر از من بشنو گفت بگو گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که الصدقة بعشرة اضعاف
والقرض ثمانیة عشر ضعفا صدقه یکی را ده باشد و قرض یکی را هجده عبد الرحمن دست
در کیسه کرد و دیناری ازانجا بیرون آورد و با امیر المومنین داد آنحضرت آنرا
بستد و ببازار آمد تا چیزی بخرد مقداد اسود را دید جالسا علی قارعة الطریق گفت
ای مقداد درین وقت چنین جایی چرا نشسته گفت ضرورتی را گفت چه ضرورت است
آن گفت چند روزست تا طعامی نیافته ام گفت چند روزست گفت چهار روز
امیر المومنین علی عم آن دینار که بقرض ستانیده بود بمقداد اسود داد و گفت تو
اولیتری بطعام که چهار روزست که چیزی نیافتهٔ و ما سه روز مقداد آن بستد
برفت امیر المومنین علی عم باز در مسجد آمد در شان او این آیه آمد که و یؤثرون
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة چون بار رسول صلعم نماز شام بکرد رسول گفت ای علی من
امشب بخانهٔ تو می آیم شرم داشت که گوید در خانهٔ من چیزی نیست گفت عزازة و کرامة

یا رسول الله امیر المومنین برخاست و از پیش برفت و فاطمه را گفت که رسول خدای
امشب بخانه ما می آید و در خانه ما چیزی نیست ناگاه برابر امیر المومنین حضرت
رسالت پناه در آمد و بنشست فاطمه عم برخاست و در خانه شد و دو رکعت
نماز کرد و در رکعت اول الحمد و حم سجده بخواند و در رکعت دوم الحمد و سورهٔ
انعام بخواند چون سلام داد روی بر زمین نهاد و گفت بار خدایا از تو
میخواهم بحق محمد و آل محمد که از برای ما خوانی فرستی تا از آن خان بخوریم
و در شکر بیفزاییم چون سر بر داشت جفنهٔ دید از ترید و علاوة علیها
من اللحم و بر سر آن گوشت نهاده از استخوان جدا کرده و دستار خانه
بر سر آن نهاده که کسی مانند آن ندیده بود از خانه بدر آمد و آب پیش
رسول آورد تا دست بشست و امیر المومنین علی عم در رو میکریست تا
چه خواهد کرد انکه در خانه رفت و آن جفنه بیرون آورد و در پیش ایشان
بنهاد رسول صلعم و امیر المومنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین از آن طعام
میخوردند سایلی بدر حجره فراز آمده سوال کرد و امیر المومنین علی عم دست
دراز کرد تا پارهٔ از آن طعام بدو دهد رسول صلعم گفت یا علی مکن که آن سایل
ابلیس است خبر یافت که خدای تعالی ما را طعام بهشت داده خواست
تا با ما شریک باشد و طعام بهشت در دنیا کسی را نرسد امیر المومنین گفت
یا رسول الله این طعام بهشت است گفت آری خدای تعالی طعام بهشت
بکسی نفرستاد مگر خانی که برای عیسی مریم فرستاد گفت آن چه طعام بود
گفت آن خانی بود از زر سرخ مکلل بدر و یاقوت و زمرد چهل گز و آن را چهار
پایه بود و برا بجا پنج نان بود و بر سر هر نانی اناری بود و پوست باز کرده و بر سر
هر اناری سیبی و از انواع تره‌ها بر آن خوان هم چیز بود و بر انجا ماهی بریشته
بود و بنزدیک سرش نمک نهاده و بنزدیک دنبال او سرکه نیز نهاده و بدستارخانها
اعلی پوشیده اصحاب عیسی حاضر آمدند و گفتند ترا کشف این باید کرد او دست
فراز کرد و آن دستارخان از روی خان بر گرفت تا انکه انرا حقیر آمد آنرا نخوردند
گفتند کرا انگیست عیسی ندا کرد و درویشان را بخواند تا از آن بخوردند چهل هزار
آنرا میخوردند تا چهل هزار کس از آن طعام بخوردند هیچ بیمار نخورد الا که شفا یافت

و هیچ دیوانه نخورد الا که بهوش باز آمد و هیچ نابینا نخورد الا که بینا شد و هیچ مفلوج نخورد
الا که بر رفتن باز آمد و هیچ پیر نخورد الا که برنا شد چون رسول و ایشان از خوردن
فارغ شدند و دست بشستند رسول صلعم گفت ای فاطمه این خان برگیر
و هم آنجا که نهاده بود بنه فاطمه جفنه برگرفت و با جای خود برد و بنهاد و جفنه
را برگرفتند و بآسمان بردند رسول و امیر المومنین صلعم با مسجد شدند و نماز
خفتن بگزاردند امیر المومنین دیگر روز در مسجد نشسته بود اعرابی آمد بر
ناقه نشسته و امیر المومنین را بیرون خواند از مسجد و کیسه بزرگ
باو داد و گفت این بستان که ترا ست و ناپیدا شد امیر المومنین بیامد
و کیسه برسول صلعم داد و گفت این اعرابی بمن داد و ناپیدا شد رسول
کیسه بگشاد و در پیش ریخت و در انجا هفتصد دینار بود رسول گفت یا علی
شناختی آن اعرابی را گفت نه گفت او جبرئیل بود و گنجی از گنجهای زمین
از برای تو بیرون کرد خدای تعالی برای آن دینار که بمقداد دادی بیست
و چهار دینار بجزا و ثواب بخیر داد و معجل کرده انید آن جفنه و این کیسه و
بیست و دو و در آخرت برای تو معد کرده آنچه هیچ چشم چنان ندیده است
و هیچ گوش نشنیده و در خاطر هیچ آدمی خطور نکرده امیر المومنین آن زر
برشمرد هفتصد دینار بود گفت صدق الله جلت عظمته حیث قال مثل الذین
ینفقون اموالهم ... دیناری بر داشت و بعبد الرحمن عوف داد و باقی
بر اهل البیت و فقرا و مهاجرین و انصار نفقه کرد و الله واسع علیم و خدای تعالی
فراخ عطا ست که بر اندکی بسیار دهد خزانهٔ او نقصانی نیابد و داناست باجزا
و نیت و بر حسب استحقاق جزا دهد قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
حق تعالی چون بندگان را تحریض کرد بر صدقات و زکوة دادن درین آیه
بیان میکند که چگونه می باید داد میگوید آنانکه مالهای خود نفقه میکنند در راه خدای
و در پس آن نیارند منتی و اذیتی و رنجی و آن مال که در راه خدای صرف کرده باشد
میباید که قصد و نیت و ارادهٔ او خالص باشد و طلب رضای او و برای رضای
او باید نه برای رضای خلق آنچه برای خدای باشد باید که نیت ساخته باشد

و در عقب آن رنجی نیاید از منتی و اذیتی و اگر بدهی و منت ننهی و بر سر
نزنی و رنجی بر دل او ننهی از تو قبول کنند و اگر وقتی از اوقات بر سر او زنی هم
در آن وقت بر روی تو زنند بمنت منکر و باذیت مکدر کریم بدهد و منت ننهد
و عطا دهد و پوشیده دارد و ببخشد و ببخشاید و مجدت و دعا نخواهد
و جزا چشم ندارد و طلب ثنا نکند چنانکه مهتر جوانمردان کرده و گفت لا نرید
منکم جزاء و لا شکورا و اذی رنج باشد و منت آن بود که ذکر آن پیش کس
بسیار کند و بازگوید پیش کسانی که او را خوش نیاید در خبر است که زنی پیش
اسامة بن زید آمد و گفت من جعبه دارم پر از تیر او را ده تا بمردی که رفتن
او بجهاد برای خدای بود نه برای دنیا این جهادان پیشتر برای آن میروند که
تا از باغهای مردم میوه خورند اسامة بن زید گفت لا بارک الله فیک و لا فی جعبتک
آذیتهم قبل ان اعطیتهم پیش از آنکه بدادی ایذا کردی خدای تعالی حرام کرد منت
نهادن بر عطا گفت کسی را نرسد که منت نهد بر کسی در عطا دادن این مراد است که
بر بندگان خود منت نهد برای آنکه منت خلقان مکدر بود و منت خدای تنبیه و
تذکیر باشد لهم اجرهم مرایشان راست مزد ایشان بر عمل عند ربهم نزد پروردگار
ایشان این از آن گفت تا ایمن باشند از آنکه خایف خواهند بودن که آنچ داده
نزدیک ایمنی است و بر ایشان خوف و ترس نبود ایمن باشند چنانکه سایل
این داشته اند و اندوهگین نگردند چنانکه سایل را اندوهگین کردانید قوله تعالی
قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی و الله غنی حلیم گفتاری نیکو و جوابی بوجه احسن
سایل را و گفته اند که مراد وعده نیکوست کلبی گفت دعا نیکو چنانکه گوید وسع الله
علیک و گفته اند مراد آنست که چون سایل سوال کند و تو او را دادن چیزی ندهی
تواند بود که از سر ضجارت و تنگی سخنی گوید بچیزی که ترا از آن کراهت باشد از آن
در گذر و عفو کن او را که این بهتر است از آن صدقه که رنجی و منتی از آن باشد و خدای
بی نیاز است از صدقات بندگان اگر خواهد همه را توانگر تواند کرد و لیکن امتحان کند
تا توانگران شاکر باشند و درویشان صابر و او حلیم و بردبار است در خبر است
که امیر المؤمنین و خضر نبی علیه السلام با هم ملاقات کردند امیر المؤمنین خضر را گفت که از حکمت
باشد بگوی تا از تو یاد گیرم گفت ما احسن عطوفة الاغنیاء علی الفقراء رغبة فی ثواب الله

امیر المؤمنین علی

چه نیکوست شفقت توانگران بر درویشان رغبت ثواب خدای را امیر المؤمنین علی
گفت دانی که از آن نیکوتر چیست گفت بگو گفت و احسن من ذلک تکبر الفقراء علی
الاغنیاء ثقة بالله و نیکوتر از آن تکبر درویشانست بر توانگران اعتماد بر خدای جعفر
گفت این کلمه سزای آنست که بقلم زرین بنویسند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا
صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس و لا یؤمن بالله و الیوم الآخر فمثله
کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا و الله
لا یهدی القوم الکافرین میگوید که ای آن کسانی که ایمان آورده اید صدقات خود تباه
مکنید بمنت نهادن و رنج نمودن یعنی ثواب آنرا باطل مکنید که اگر چنین کنید چون
کسی باشید که مال خود نفقه کند برای مردمان تا گویند که او مردی کریم و سخی است
و بخدای و بقیامت ایمان ندارد یعنی هم مرایی و هم منافق بود و عمل مرایی بود و در آن
منافق بود و مثل وی عمل او بچه ماند بسنگی نرم ماند که بر وی خاکی باشد پس باران
بزرگ قطره بدو رسد آنرا ساده بگذارد که بر وی هیچ خاک نماند فما در نیابند
بر آن چیزی که کسب کرده باشند مال ایشان رفته باشد و ثواب آن نیابند عمل
مرایی و منافق را تشبیه کرد بآن خاک که بر سر سنگ باشد یعنی مرایی و منافق چندانکه
که عملی کرده است که آنرا ثوابی باشد چون بقیامت آید چیزی نیابد چنانکه گفت
و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا لا یقدرون لا قادر نباشند بر تحصیل چیزی
از ثواب آنچه کرده باشند برای آنکه نه برای خدای کرده باشند و آنچه برای خدای
نبود آنرا ثوابی نباشد عبد الله عباس روایت کرد از رسول صلعم که چون قیامت بود
منادی ندا کند چنانکه اهل جمع بشنوند که کجایند آنانکه در دنیا مردمانرا پرستیدند گویند
و مزد خود بستانید از آنانکه برای ایشان عمل کرده اند که من قبول نکنم عملی که آن
آمیخته باشد بچیزی از دنیا و اهل دنیا خدای تعالی هدایت نکند کافرانرا براه بهشت
یا لطف نکند کافرانرا که با مؤمنان کند و آنچه با مؤمنان کند با کافران نکند چه اگر کند
لطف نباشد ایشانرا قوله تعالی و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا
من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل فطل
و الله بما تعملون بصیر مثل آن کسانی که نفقه کنند مالهای خود را از بهر طلب رضا و خشنودی خدای
تعالی و اثبات نفس و طیب قلب ایشان ابن کیسان گفت اخلاصا و توطینا لانفسهم

اصلاحا و طیبا

نفس خود موطن بکند بران ودل بنهد بران ویقین داند که این ضایع نخواهد بود وعوض
خواهد بود ومثل آن چون بوستانی است بربوة بجای بلند واستوار وراست
این مکان ازان تخصیص کرد که آنچه آب بر وی برود چنان نبود که آب بسر او در
وچنان نبود که بر وی نرسد فاصابها پس برسد بدین بوستان باران بزرگ
قطره پس بدهد آن بوستان میوهٔ خود دو بهره یعنی چندانکه زمینی بدو سال بدهد
آن بیکسال بدهد اگر باران بزرگ قطره بدو نرسد وباران خرد قطره وضعیف
بدو رسد زید اسلم گوید بدین صفت که خدای تعالی گفت زمین مصر است
اگر بارانش نرسد بر دهد واگر رسد مضاعف شود واین مثلیست که خدای
تعالی مومن مخلص خود را در برابر منافق مرائی میزند بزمینی نیک وبلند وراست
که بر وی بوستانی بود که آنرا باران رسد بهرحال که هست آنرا ریعی وارتفاعی بهست
همچنین عمل مومن مخلص آنرا بقیامت ثواب بود اضعافا مضاعفة اگر اندک بود واگر
بسیار وخدای تعالی بدانچه شما میکنید بیناست جزای آن درخورد آن بدهد وقوله تعالی
ایود احدکم ان تکون له جنة من نخیل واعناب تجری من تحتها الانهار له فیها من کل
الثمرات واصابه الکبر وله ذریة ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت کذلک یبین
الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون حق تعالی برای مطابقهٔ معنی چون مثل مرائی بیان
بگفت برعقب آن مثل مومن مخلص بگفت انگه باسر حدیث مرائی رفت وعمل ومثل
او را مثل زد وتشخیص کرد وتشبیه نمود بشخصی که صفت او درین آیه بیان کرد گفت
آیا خواهد وتمنا کند یکی از شما که او را بوستانی بود از درختان خرما وانگور که در زیر آن
درختان میرود جویهای آب روان ودران بوستان از همه جنس میوه باشد
وپیری بدو رسیده بود واو را یعنی صاحب بوستان را کودکان ضعیف باشد
پس چون بادی سخت که آنرا دولاب خوانند ودران باد آتش بود بدین بوستان
رسد آن بوستان سوخته کرده ووجه تشبیه آنست که خدای تعالی مثل زد عمل
مرائی را بدین بوستان همچنانکه خداوند این بوستان را در حالت عجز واطفال بیچاره
وضعف احتیاج بدو بیشتر بود بصاعقهٔ آتش ازان بیع محروم میماند مثل مرائی
نیز همچنین بود در حالتی که او بدان عمل که کرده بود محتاج بود اما ناگاه چون صاعقهٔ آتش
زده بر وبار اعمال او سوخته کرده بود او در عذاب ومشقت بواسطهٔ گناه وعصیان مخلد

دو برابر

ماند وخدای تعالی همچنین بیان میکند آیات خود را از برای شما تا بود که شما تفکر واندیشه کنید
وصلاح را از فساد بدانید وبشناسید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات
ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم باخذیه الا ان تغمضوا
فیه واعلموا ان الله غنی حمید ای آنکسانی که ایمان آورده اید نفقه کنید از پاک وحلال
آنچه کسب کرده اید رسول خدا صم گفت ان الله قسم بینکم اخلاقکم کما قسم بینکم ارزاقکم وان الله طیب
لا یقبل الا الطیب یعنی خدای قسمت کرد اخلاق شما را چنانچه قسمت کرد ارزاق شما را وخدای
تعالی پاکست جز پاک نپذیرد وهیچ بنده نباشد که مال جمع آورد از حرام واز آن صدقه دهد
آن صدقه مقبول نباشد واگر نفقه کند برکت نباشد واگر بگذارد زاد او بود تا بدوزخ
وخدای تعالی سیئه بسیئه محو نکند سیئه بحسنه محو کند پلید را محو نکند ابو امامه روایت
کند که رسول صم گفت خیر ده جزو هست نه فاضلترین آن تجارتست چون حق بستاند
وحق بدهد وگفت نه جزو روزی در تجارتست وبرکت در تجارتست وخداوند
درویش نشود الا بازرگانی که سوگند خواره بود از رسول صم پرسیدند که از کسبها چه پاکتر است
گفت آنچه بدست خود کند ابرهیم نخعی گفت بر سر زنی بگذشتم که دوک میرشت او را گفتم
پیر شدی وقت نیامد که این را از دست بنهی گفت چگونه بنهم که از امیر المومنین علی
شنیدم که گفت انه من طیبات الرزق این از روزیهای پاکست ومما اخرجنا لکم واز
آنچه ما از زمین برآریم برای شما از انواع حبوب آنرا نفقه کنید پیغمبر صم گفت هیچ مسلمانی
نباشد که او درختی بنشاند که از انجا آدمی یا چهارپایی یا مرغی بخورد الا که او را صدقه
بنویسند تا روز قیامت مالک دینار گفت در توریة خوانده ام که طوبی لمن اکل من ثمرة یده
خنک آنرا که از میوهٔ دست کشت خود خورد وقصد پلیدی مکنید یعنی حرام را نفقه مکنید
وروزی [illegible] عبد الله عباس گفت که رسول صم صحابه را گفت ان [illegible] اموالکم حق
خدای تعالی را در مالهای شما حقی هست چون مال شما بحق آن حد رسد یعنی بنصاب وآن
حق واجب شود نکو بدهید وبگذارید پس ایشان بیاوردندی وصدقاتی که ایشان را
بودی بیاوردندی ودر مسجد بنهادندی چون بسیار شدی رسول صم قسمت کردی مردی روزی
بیامد وپارهٔ خرمای بد بیاورده بنهاد چون رسول صم درآمد وآن بدید گفت این خرما که
آورده است بئس ما صنع صاحبها صاحب این بد کرد خداوند این را فردای قیامت
هم ازین دهند [illegible] خوشه را درآویختند تا هر که میدید ملامت میکرد تا نگاه این بر

من الرزق الطیب الحلال

خدای تعالی آیت فرستاد و ازان نهی کرد و گفت نیستید شما که فرا گیرید آنرا مگر آنکه
کرا غماض کنید و چشم فرو گیرید و حیا کنید و فا… ورزید یعنی آنچه شما آنرا فرا نگیرید
اگر شما دهند آنرا بدیگری مدهید و آنچه بخود نمی پسندید بدیگران مپسندید قول دیگر
آنست که خدای تعالی گفت اصحاب صدقات شریکان شما اند در مال کریم نیک
نیک باید داد و اگر بد … روا بود که ازان بدهید و بدانید که خدای تعالی ازان غنی
است یعنی از صدقات شما بی نیاز است حمید است یعنی حامد است سعی شما را
ستوده و پسندیده است جمله خلایق را قوله تعالی الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم
بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا والله واسع علیم میگوید که دیو شما را وعده
درویشی دهد گوید که زکوة و صدقات مدهید تا درویش نشوید و میفرماید شما را
بجمل … شیطان شما را بجل میفرماید و … بجل میفرماید و هر که ازین آفت
با سلامت … و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و خدای
شما را وعده آمرزش میدهد تا صدقه کفارت گناهان شما شود و وعده فضل یعنی
روزی و عوض آنچه داده باشید عاجلا و آجلا در آجل مغفرت و در عاجل عوض
دو وعده است یکی از خدای و یکی از شیطان و وعده شیطان غرور باشد
و وعده خدای محض … باشد و وعده شیطان وسواس و تخییل و وعده خدای
وحی و تنزیل بوعده خدای مستظهر باش و بوعده شیطان مغرور مشو که دشمنیست
ان الشیطان لکم عدو ترا بمعصیت میخواند و از درویشی میترساند و بوسوسه میرنجاند
و خدای تعالی ترا میخواند و کار تو میسازد و شقاوت باشد ازین بگریختن و دوان
آویختن شیطان مفلس است و وعده افلاس میدهد و خدای توانگر است و وعده
مغفرت و فضل میدهد خدای تعالی فراخ عطا و داناست بعوض بخل کند و بیش ازداده جود
یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وما یذکر الا اولوا الالباب حکمت خدای
تعالی بآن کس دهد که خواهد قتاده گفت مراد بحکمت نبوتست ابن عباس گفت علم قرآن
و حفظ او و فهم معانی او و دانستن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و مؤخر و حلال
و حرام ربیع گفت ترس خداست بیانش خشیة الله راس کل حکمة کسائی گفت خدای تعالی
پیغمبرانرا برای نصیحت فرستاده و کتابها برای تنبیه دلهای ایشان و حکمت برای سکون
احوال ایشان و ارواح ایشان پیغمبر دعوة کند بامر خدای و کتاب دعوت کند با حکام او

دعوت

دعوت کند با فضل اله و هر کرا حکمت دهند در دین او را خیر بسیار داده باشند بعضی تفسیر
گفته اند و گفته اند که مراد اینجا ورع است بعضی گفته اند چیز باشد که خدای تعالی آنرا بسیار خواند
چون جمله دنیا را اندک خوانده است قل متاع الدنیا قلیل و اینرا اندیشه نکنند و پند
نگیرند الا خداوندان عقل و خرد قوله تعالی وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله یعلمه
وما للظالمین من انصار میگوید که هر چه نفقه کنید و هر آنچه نذر کنید خدای تعالی آنرا میداند
و نیز کسانی را که نفقه نکنند یا بنذر وفا نکنند و نیست ظالمانرا هیچ یاری و ناصری گفته
اند خدای آنرا میداند که آنچه نیکوتر است میکنید یا آنچه بدتر است از وجه حلال یا از حرام
و آنچه نذر میکنید در طاعت یا معصیت اگر در معصیت باشد نذر شما یا نفقه شما ظالم
باشید و ظالمانرا ناصر نباشد قوله تعالی ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها
الفقراء فهو خیر لکم ویکفر عنکم من سیاتکم والله بما تعملون خبیر از رسول الله پرسیدند که صدقه
بسر او بیتر باشد یا آشکارا خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر صدقه آشکارا
دهید نیکو چیزیست و اگر باز پوشید و پنهان بدرویشان دهید آن بهتر بود شما را و باز
پوشیم از شما گناهان شما را یعنی اگر پنهان دهید گناهان شما مکفر کرده و خدای بدانچه شما میکنید
دانا و آگاه است در خبر است که صدقة السر تطفئ غضب الرب والخطیئة کما تطفئ الماء النار و
تدفع سبعین بابا من البلاء گفت صدقه سر گناه را بنشاند چنانکه آب آتش را و هفتاد
نوع بلا بگرداند پیغمبر گفت که خدای تعالی هفت کس را در روز … زیر سایه عرش خود جای دهد
در روزی که هیچ سایه نباشد الا سایه عرش اول امام عادل را و امام جز عادل نشاید
و کسی که عادل نباشد امامت را نشاید دوم جوانی پاک دین را که در طاعت خدای تعالی
در جوانی عمر بسر برده باشد سیم آن مردی که از بهر نماز بمسجد میرود و چون بیرون آید او را
دل بمسجد باشد تا وقت نماز دیگر باز بمسجد رود چهارم دو مرد که با یکدیگر دوستی کنند
و طریق محبت ورزند خاص از بهر خدا نه بهر چیزی از اغراض دنیا پنجم مردی که بزنی خوبرو
ظفر یابد بغا دور … کند او را بگذارد از بهر خدای ششم مردی که بدست راست صدقه دهد
که دست چپ را ازان خبر نباشد هفتم مردی که در خلوت از ترس خدای فکر و اندیشه
و خدا را یاد کند و از ترس خدای بگرید چنانکه آب از چشمهای او روان گردد و این جماعت
که ذکر ایشان رفت روز قیامة در سایه رحمت خدای تعالی باشند بیشتر علما گفته اند که آیت … در
صدقه تطوع است برای آنکه اجماع علما ست که اظهار زکوة فریضه اولیتر بود از اخفایش برای

برای نفی تهمت تا نگویند که فاسق است و ازو تبرا کنند و دیگر آنکه تا مردمان ببینند
و بدو اقتدا کنند و باوری از امام محمد باقر ع روایت میکند که مراد بان تبدوا الصدقات
زکوة فریضه است و مراد بان تخفوها صدقه تطوع عبد الله عباس گفت صدقه تطوع را
در سر بر صدقه آشکارا چندانی تفاوت باشد که یکی ازین هفتاد ضعف آن باشد
و صدقه فریضه در سر بر علانیه بیست و پنج ضعف افزونست و همچنین در جمله
عبادتها و رسول ص گفت المسر بالقرآن کالمسر بالصدقة والجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة
قوله تعالی لیس علیک هدیهم ولکن الله یهدی من یشاء وما تنفقوا من خیر فلانفسکم
وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله وما تنفقوا من خیر یوف الیکم وانتم لا تظلمون کلبی گفت جماعتی
مسلمانان بودند که ایشانرا خویشان و پیوستگان بودند از جهودان و با ایشان
مبرات کردندی و بر ایشان نفقه کردندی چون مسلمان شدند آن خیر و صدقه باز گرفتند
رسول را گفتند که شاید که چیزی بایشان دهیم خدای تعالی آیت فرستاد سعید جبیر گفت
مسلمانان عادت داشتند که صدقه بدرویشان و اهل ذمت میدادند چون درویشان
مسلمانان بسیار شدند آنرا باز گرفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و مراد بهدی درآیه
لطف و توفیقست و این بخدای تعالی تعلق دارد ازین گفت که نیست بر تو ای محمد راه نمودن
ایشان و لیکن خدای تعالی راه نماید و لطف کند و توفیق دهد آنرا که خواهد و هر چه نفقه میکنید
از مال برای نفس شماست و نفقه مکنید جز برضای خدای تعالی هر چه میکنید از مال جزا و مکافات بدهند بتمام
و بر شما هیچ ظلم نکنند و حق شما بنکاهند و باز نگیرند و این آیه برین سبب و معنی لابد و مخصوص بود
آنکه زکوة جز بمسلمان ظاهر نتوان داد قوله تعالی للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون
ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا و
ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم میگوید که درویشانی که عاجز و ممنوع باشند در راه خدای و
باشند بسبب پیری و شکستگی و رنجوری و جهاد نتوانند کرد و ایشان فقرا و مهاجران بودند
نزدیک چهار صد مرد ایشانرا در مدینه سرا و مسکنی و ملکی و ضیعتی نبود همه روز و شب در
مسجد بودندی اگر کسی ایشانرا کاری فرمودی کردندی والا همه روز در مسجد بودندی و گاه گاهی
استخرها گوفتندی برای شتر مردمان و قرآن خواندندی و ایشان همه اهل صفه بودند خدای
تعالی قوم را تحریض کرد بر مواسات ایشان هر کسی را اگر چیزی بودی افزون از معاش بدیشان
آوردی عبد الله عباس گفت روزی رسول ص باصحاب صفه میگذشت و آن فقر و مسکنت ایشان

بدید گفت هر کس از امت من که برین حال باشد که شما اید و بدان قانع و راضی باشد
فردای قیامت در بهشت از رفیقان من باشد روایتست که درویشان مهاجران
در عرصات قیامت آیند فرشتگان ایشانرا بحسابگاه خوانند گویند که ما را چیزی
نبود تا حساب باز دهیم ایشانرا به بهشت برند پیش از توانگران بپانصد سال
و اگر مردی توانگر در میان ایشان رود فرشتگان دست او بگیرند و از ان میان
بیرون آرند انگه صفت درویشان میکند و میگوید که نتوانند که در زمین روند از بهر
سوزی و تجارتی و طلب معاشی سعید جبیر گفت ایشان آنها اند که رسول ص بجهاد رفتند
و مجروح و مبتلا شدند نتوانستند که بجایی روند چون مردمان بر احوال ایشان
اطلاع ندارند پندارند که توانگرانند زیرا که ایشان از کسی سوال نکنند و عفت نمایند از انکه
بلند همت باشند و بلند همتی کاری عظیمست آنرا در هر کسی نیابند آنکس که بلند همت باشد
دنیا و حطام دنیا در چشم او وقعی ندارد و چیزی نسنجد از اینجاست که خدای تعالی
رسول خود را مدح کرد در شب معراج چون کاینات بر وی عرض کرد از بلند همتی بگوشه
چشم با هیچ یک ننگریست عرش با عظمت و کرسی با وسعت و لوح با بسطت و قلم با حیرت
و بهشت با نعمت و دوزخ با سطوت نه باین طمع کرد و نه از ان بشکوهید لاجرم در
قرآن مدح پیش بدین طریق بستود که ما زاغ البصر و ما طغی و آنها که در دولت او بودند
اقتدا بدو کردند و همت بلند داشتند از انکه از هر کسی چیزی خواهند که در ان وضع قدر
ایشان باشد و عمر بفقر و فاقه بسر بردند و بدان راضی بودند چنانکه محمد بن حازم گفت
اشد من فاقة الجوع   مقام حر علی خضوع   فاطلب عنی قد تجرعت   وانت بالمنزل الرفیع
ولا ترد ثروة بمال   ینال بالذل والخضوع   و قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزیز الجرجانی
گفت در قصیده که او راست   و ما زلت منحازا بعرضی جانبا   من الذل اعتد الصیانة مغنما
اذا قیل هذا مشرب قلت قد اری   ولکن نفس الحر تحتمل الظما   انهها عن بعض ما لا یشینها
مخافة اقوال العدی فیم او لما   فاصبح عن عیب اللئیم مسلما   وقد رحت فی نفس الکریم معظما
یقولون لی فیک انقباض وانما   راو رجلا عن موقف الذل احجما   اری الناس من داناهم هان عندهم
ومن اکرمته عزة النفس اکرما   ولم اقض حق العلم ان کان کلما   بدا طمع صیرته لی سلما
ولم ابتذل فی خدمة العلم مهجتی   لاخدم من لاقیت لکن لا خدما   ولو ان اهل العلم صانوه صانهم
ولو عظموه فی النفوس لعظما   ولکن اهانوه فهانوا ودنسوا   محیاه بالاطماع حتی تجهما

ایشان نیاز ننمایند ولیکن بسیماوشان ایشانرا بشناسی ضحاک گفت زردی و نحافت
اندام بود و یمان گفت سکینه و وقار بود و اهل اشارت گفتند برکشش نبود که سوال
کنند بر درویشی سوال کنند نه بالحاح و نه بغیر الحاح عطا گفت چون بامداد را طعام دا
شبانگاه را نخواستندی ابوذر غفاری از پیغمبر روایت کرد که هر که چهل درم دارد و
سوال کند ملح بود یعنی الحاح کننده ابوهریره از حضرت رسالت صلعم روایت کرد که
مسکین آن نباشد که او را یک لقمه یا دو لقمه طعام از تو برگرداند مسکین و درویش
آن مرد متعفف بود که روی و راهش نبود که حال خود با تو بگوید پیغمبر گفت لا یسألون
الناس الحافا پیغمبر خدای گفت خدای تعالی کاره است از شما شش چیز را گفت و گوی
بسیار کردن و سوال کردن بسیار و مال ضایع کردن از عصیان مادر و در گور کردن | غیرت ایشان بود هم
دختران زنده و از ناداد و گرفتن و هر کسی که چیزی خواهد و او را حاجت نباشد
آن سوال او در قیامت خراششها و جراحتها شود بر روی او گفتند یا رسول الله صلعم توانگر
باشد که مرد را مستغنی بود گفت پنجاه درم و هر کس که او را غنی باشد و خواهد
شود باید که تحمل کند بنفس خود و تکرم کند و از سوال پشیمان باشد که سوال اول
مذلت است و میانه خوف منع و آخر منع با منت و هیچ آدمی که او را غنی باشد خود را
درین موضع نیارد ابن بسام گوید انت المسعود ما رزقت کفایة * فاذا طلبت فلا تکن
لا تطلبن الی صدیق حاجة * من عف خف عن قلوب العالم * و امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید
حر و الرجا عبد ناامیدی آزادیست و امید واری بندگی و هر چه شما نفقه میکنید از مال
خدای آن عالم است و جزا باستحقاق دهد قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون عبد الله عباس گفت آیت
در حق امیر المومنین علی علیه السلام آمد که او چهار درم داشت یکی بروز داد و یکی بشب و یکی
پیدا و یکی پنهان خدای تعالی این آیت فرستاد و از ذوالنون گفت که آنانکه مالهای خود
نفقه کنند بشب و بروز آشکارا و پنهان حالت مرد ازین دو بیرون نیست بهر
و علانیه و وقت ازین دو بیرون نیست شب و روز گفت که او درین دو وقت
ازین دو حالت خالی نیست لاجرم بعاجل این ثنا باشد که الذین ینفقون اموالهم
و بآجل این جزا باشد که فلهم اجرهم عند ربهم ایشانرا مزد باشد بنزدیک پروردگار
ایشان اجرهم بهای آن گفت تا بدانند که رنج ایشان ضایع نیست و عند ربهم برای آن

گفت

٧٧

گفت تا بدانند که غایت نیست و انچه گفت هیچ خوفی نیست برایشان و انیچ
نترسند و اندوهگین نشوند برای آن تا واثق باشند که ایشانرا ثواب خواهد بود
و از مغفرت گناه ایمن خواهند بود اینجا خایف باشند که انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا
آنجا ایمن باشند که فوقیهم الله شر ذلک الیوم اینجا حزین باشند که ان الله یحب کل قلب حزین
آنجا اندوهگین نباشند که لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ابو اسحق گفت از زید بن ریان
که ما نزل فی حق احد من القرآن ما نزل فی حق علی از قرآن آنچه در حق علی فرود آمد در حق
هیچکس نیامد و بدان منگر که درم چهار بود چو که چون از سر اخلاص بود از چهار صد هزار به بود
و بهتر از آن انکه پیغمبر علیه السلام گفت سبق درهم مائة الف درهم یکدرم باشد که بر صد هزار درم
مقدم باشد یعنی کسی باشد که یکدرم بصدقه دهد که بهتر از آن باشد که کسی دیگر صد هزار
درم تصدق کند گفتند چگونه یا رسول الله گفت مردی دو درم دارد و بهترین بگزیند و بها
خدای بدهد و دیگری مال بسیار دارد از عرض آن مال صد هزار درم بدهد یکدرم آن بهتر باشد
از صد هزار درم این قوله تعالی الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان
من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله
ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون این آیت در حق ربا خوارکان
میگوید که ایشان که ربا میخورند و ربا افزونی باشد در آنچه بسنجند یا بپیمایند چنانکه
زر با فزونی دیناری از زر نخواهند تا دیناری دو جوی بستانند پس جنس بجنس نتوان فروخت
که مثل بمثل که اگر با فزونی فروشد آن افزونی ربا بود روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت یکدرم ربوا بنزدیک خدای تعالی عظیمتر است از هفتاد بار زنا کردن با آنکه همه حرام باشند
بر و از ما در و خواهر الذین یاکلون آنانکه ربا خورند بر نخیزند روز قیامت از گور الا چون کسی که
شیطان او را انداز دو بزند از دیوانگی یعنی رباخوار روز قیامت دیوانه از گور برخیزد
رسول صلعم گفت شب معراج جماعتی دیدم شکمهای ایشان بر ما هیده هر شکمی چند خانه
بزرگ بر رهگذر آل فرعون افتاده و آل فرعون را هر بامداد و شبانگاه بر دوزخ عرض میکنند
چنانکه گفت النار یعرضون علیها غدوا و عشیا آمدند چون شتران مست مهار گسسته
هیچ سنگی و کلوخی و درختی پیش نامدی الا که ایشان پای بر و نهادندی و او را پست کردندی ایشان
میخواستند که از راه ایشان برخیزند نمیتوانستند و هر گاه که برمیخواستندی افتادندی
قوم بامداد و شبانگاه می آمدند و ایشانرا در پای میکوفتند و آل فرعون میگفتند اللهم لا تقم الساعة ابدا

بارخدایا قیامت برمینگیز گفتم ای جبرئیل این افتادگان کراند گفت ایشان آنانند که در دنیا
ربا میخوردند لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس گفتم آل فرعون چرا میگویند
اللهم لا تقم الساعة ابدا گفت از برای آنچه ایشانرا وعده چنان داده که ویوم تقوم الساعة
ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و گفت جماعتی را دیدم شکمهای ایشان
پر از مار چنانکه مار از بیرون شکم ایشان میتوان دید گفتم ایشان کیانند جبرئیل
گفت رباخوارانند این رباخوردن ایشان بدانست که خود را رخصت دادند
وقیاس کردند بر سعیی که مشتمل رباست آنچه بیکدینار خریده باشند روا بود که
بدو دینار فروشند ربا نیز همچنین است یکدینار بدهند و دو دینار بستانند بایدکه
روا بود که خدای تعالی این قیاس ایشان را بر ایشان رد کرد و گفت تحلیل و تحریم
بآنچه تعلق دارد من دانم و شما مصالح و عواقب امور نشناسید من شناسم هرچه
را حلال کردم و ربا را حرام کردم حلال آنست که من حلال کنم و حرام آنست که من
حرام کنم پس هرکه موعظتی و پندی باو آید از خدای تعالی و او متعظ شود و باز
ایستد آنچه گذشته باشد او راست یعنی هرکه توبه کند خدای تعالی اسقاط عذاب
او کند و گذشته با روی او نیاورد و امر او و کار او با خداست در آنچه امر کند یا نهی
یا حرام کند یا حلال کرداند و گفته اند مراد به موعظ نهی است بیانش قوله فانتهی فله ما سلف
قبل النهی وامره الی الله بعد النهی چون توبه کرد و باز ایستاد آنچه پیش از نهی کرد او راست
و کار او با خداست پس از نهی اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقوبت کند و هرکه بر گردد و
باسر ربا خوردن رود و آنرا همچون بیع حلال داند او از آن کسانی باشد که در دوزخ خالد
و جاودان باشند ابوهریره از رسول صلعم روایت کرد که ربا هفتاد درجه است آسانتر
آن بنزدیک خدای تعالی چون نکاح مادر باشد عبدالله مسعود گفت که خدای لعنت کرد
آنرا که ربا خورد و آنرا که او را دهد تا بخورد و آنرا که نویسد و آنرا که گواه باشد قوله تعالی یمحق
الله الربوا و یربی الصدقات والله لا یحب کل کفار اثیم ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات
واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون خدای تعالی ربا
را بکاهد و ناقص کرداند و صدقات و زکوة را افزون کرداند تو پنداری که در ربا افزونیست و
در زکوة و صدقه نقصانیست خلاف می پنداری کار برعکس است ربا نقصانست وما آتیتم
من ربوا لیربو فی اموال الناس فلا یربو عند الله و صدقه نقصان نیست بلکه زیاده است لا ینقص مال

یعنی المال ازانکه ربه

من

من صدقة هیچ مال بصدقه و زکوة کم نشود و خدای بصدقات افزون کند و تربیت صدقه بدست
قدرت خداست پیغمبر صلعم میگوید چنانکه کسی از شما اسپ کره ای پرورد خدای تعالی صدقات
را می پرورد تا یک لقمه چندان کرداند که کوه احد در خبرست که روز قیامت خداوند صدقه
را بنزدیک ترازو آورند و حساب او برآورند که حسنات او از سیآت سبکتر باشد
آن مرد فرومانده خدای تعالی صدقه او بنزدیک ترازو آرد و در کفه حسنات نهد که گران
بار شود گوید بارخدایا این طاعت گران چیست که خویشتن را طاعتی چنین نمیدانم
گوید این آن نیم خرماست که تو فلان روز برای من بصدقه دادی برای تو میپروردم تا
بوقت درماندن تو فریادرس تو باشد و خدای دوست ندارد هیچ کافری را ربوا
و بزه کاری که باستحلال آن ماثوم باشد چون ذکر رباخوارگان کرد ذکر مومنان
میکند و میگوید که آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند و نماز بپای داشتند و زکوة مال
بدادند ایشانرا بود مزد ایشان بنزدیک خدای تعالی و بر ایشان ترسی نبود و اندوهگین
نشوند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مومنین فان لم تفعلوا
فاذنوا بحرب من الله و رسوله وان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون عکرمه گفت
این آیه در حق عثمان عفان و عباس عبدالمطلب آمد و آن چنان بود که ایشان
خرمای بسیار به بیع سلف خریده بودند چون وقت و محل آن در آمد مطالبه کردند ایشان
گفتند اگر حق شما بدهیم ما را چیزی نماند و بی برگ مانیم آنچه شما راست نیمه بستانید و نیمه مضاعف
کنید تا دیگرسال بدهیم چنین کردند رسول صلعم بشنید و نهی کرد خدای تعالی این آیه فرستاد
و ایشان انقیاد کردند و سرمایه بستدند میگوید ای مومنان از خدای و عقاب خدای
بترسید و رها کنید آنچه شما را بر مردم مانده است از ربوا اگر شما تو بستانید و بخدای ایمان
آورده اید خدای میفرماید که رها کنید که اگر نکنید و فرمان نبرید خدا را بدانید و آگاه باشید
بحربی از خدای و رسول خدای یعنی اگر باز نه ایستید از رباخوردن هم بدانید که شما محارب
خدا و رسول خدایید عبدالله عباس گفت روز قیامت رباخواره را گویند خذ سلاحک للحرب
سلاح برگیر تا با خدای کارزار کنی و گفت هرکس که اصرار کند بر ربا بر امام مسلمانان بود که
وی را توبه کند اگر توبه نکند گردنش بزند اهل معانی گفتند بحرب من الله حرب خدای آتش
دوزخ بود و حرب رسول جهاد بود و تیغ و اگر توبه کنید از ربا بهر حال سرمایه نقصانی نبود
سرمایه شما را بود و چون سرمایه بستانید و از سود در گذرید شما ظلم نکرده باشید

وبر شما ظلم نکنند خدای تعالی وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة وان تصدقوا خیر لکم ان کنتم
تعلمون و اگر کسی که بر او وامست او خداوند عسرت و درویشی باشد بر صاحب حق است
که او را رها کند و بضمان دهد تا فراخ دست شود و مال پدید آید که او آن وام ادا کند
و او را حبس نکنند چون اعسار دارد و اگر معلوم او شود که چیزی دارد و دفع میکند
حبس کنید ابو سعید خدری گفت مردی را دیدم در مدینه وام دار او را پیش حضرت رسول
آوردند دعوی اعسار کرد رسول صلعم گفت خذوا ما وجدتم ولیس لکم الا ذلک آنچه
دارد وی باید بستانید وجز این شما را نرسد عبد الله عباس از پیغمبر روایت
کرد که هر که او حق خود خواهد بگیرد و بر سرای او برود همه جانوران بر وی صلوات فرستند
و دعا کنند و همه ماهیان در دریا و خدای تعالی برای او بهر گامی که برود درختی در بهشت
بنشاند و گناهش بیامرزد و اگر در ادا تطویل و تدافع کند ظالم باشد مطل الغنی ظلم
و چون معلوم شود که ندارد و معسر است صاحب حق او را مهلت دهد و بر وی تنگی نکند
پیغمبر صلعم فرمود که من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظلال عرشه یوم لا ظل الا ظله که
مهلت دهد وام دار درویش را یا از مال چیزی وضع کند خدای تعالی او را سایه گستر کند
در زیر سایه عرش آن روز که هیچ سایه نباشد الا سایه عرش الله حق تعالی
اگر بصدقه دهید وام خود ایشان را اگر کنید شما را بهتر است اگر بدانید نقلست که جابر
عبد الله انصاری بدر سرای وامداری آمد تا چیزی از وام او طلب کند مرد روی از او پنهان داشت
و بیرون نیامد او برفت و گوشه پنهان شد تا مرد گمان برد که او رفته است
چون لحظه بگذشت بیرون آمد جابر گفت چرا روی از من پنهان میکنی گفت برای آنکه
شرم میدارم چرا که معسرم و چیزی ندارم جابر دست در آستین کرد و قباله بیرون آورد
و پیش او بنهاد و برفت ابو قتاده گفت جنازه بنهادند تا رسول بر وی نماز کند صحابه گفت
شما بر وی نماز کنید که من بر وی نماز نکنم گفتند چرا یا رسول الله گفت برای آنکه بر وی وامست ابو قتاده
گفت من ضمان شدم که وام او بگذارم آنگه رسول بر وی نماز کرد و وام او هجده درم یا بیست درم
بود ابو موسی اشعری از پیغمبر روایت کرد که هیچ گناهی نیست بنزدیک خدای تعالی بزرگتر از این
که مرد بمیرد و بدکردن او وام باشد مرد را نزاکه آنرا وجه قضا نبود غیر از کبایر زیرا که این گناه نه
از کبایرست در خبرست که روز قیامت دو بنده پیش خدای شوند که یکی را بر دیگری وامی بوده آنرا
طلب کند گوید بار خدایا من هیچ ندارم که بدو دهم حق تعالی گوید ملازم او باش ساعتی هر دو باشند که ناگاه

قیامت

مطل

قیامت در ایشان نظر کنند حجاب از پیش بهشت بردارند و نسیم راحت بدیشان رسد صاحب حق
گوید بار خدایا این نسیم و راحت کراست گوید آنکس را که حقی بر کسی دارد و رها کند و از وی
مطالبه نکند گوید بار خدایا گواه باش که بگذاشتم حق تعالی گوید چون تو رها کردی من اولیترم
که حق خود بر بنده خود رها کنم دست بر دست یکدیگر نهید و به بهشت عنبر سرشت روید
واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون میگوید بترسید از آن روزی
که در آن روز شما را پیش خدای برند یا شما پیش خدای روید یعنی با جایی که در آنجا
کسی را حکم و امری نباشد جز خدای را عبد الله عباس گفت چون این آیت فرود آمد
جبرئیل فرمود که خدای تعالی میگوید که این آیه را بر سر دویست و هشتاد آیت بنه
از سورة البقره و هم او گفت این آخر آیتی است که از آسمان فرود آمده و بروایتی دیگر
و بروایتی دیگر آخرین آیتهای قرآن آیه ربا بود مفسران گفتند که چون آیه انک میت
وانهم میتون آمد پیغمبر صلعم گفت لیت شعری متی یکون ذلک کاشکی دانستمی که کی خواهد بود
خدای تعالی آیه فرستاد که اذا جاء نصر الله والفتح پس از نزول این سوره یکسال دیگر بماند
پس آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر آیت آمد رسول صلعم پس از آن شش ماه بزیست
آنگه بحج وداع رفت در راه آیه یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فرود آمد چون بازگشت
و بغدیر خم رسید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فرود آمد و بعد از آن حضرت امیر المومنین علیه السلام
را قایم مقام خود کرد و هم در آن منزل بود که آیت الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
فرود آمد پس از آن هشتاد و دو روز برآمد آیت ربا آمد پس از آن این آیه آمد که واتقوا
یوما ترجعون فیه الی الله و این آخر آیتی است که از قرآن فرود آمد و رسول صلعم پس از آن
بیست و یک روز بزیست ثم توفی کل نفس تمام بدهند هر نفسی آنچه کرده باشد و بر ایشان ظلم
نکنند و حظ ایشان از ثواب بنکاهند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی
فاکتبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل ولا یاب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب ولیملل
الذی علیه الحق ولیتق الله ربه ولا یبخس منه شیئا فان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او
لا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل عبد الله عباس گفت چون خدای تعالی ربا را حرام
گردانید حکم بیع سلم کرد تا آنکه از آن باز مانده ایشان را عوضی باشد از آن بهتر
چرا که مقصود منفعت حاصل بود و این با وجود منفعت مندفع معصیت بود میفرماید که
ای گروه مومنان چون وام دهید یکی مر دیگری را تا بوقتی معین بدین از بهر تاکید اذا تداینتم

بمجاورت مشتبه کرد که داده باشید اگر دین بود بنویسید و اگر بیع سلم بود بنویسید تا در وی شکی و شبهتی و خلافی نباشد این امر بعضی گفتند وجوب راست و بعضی گفتند ندب راست و این نیکوتر است اما آنکه وجوب را گفتند تمسک بحدیث ابو موسی کردند که او گفت پیغمبر صلعم گفت سه کس را خدای تعالی دعا اجابت نکند مردی که دینی بکسی دهد و گواهی بر نگیرد و مردی که مال بسفیهی دهد و قول خدای نشنوده که ولا تؤتوا السفهاء اموالکم و مردی که زن بدخوی دارد و طلاقش نده و آن کس که نویسد باید که عدل بود و براستی نویسد و نشاید که اباکند نویسنده با آنچه نویسد چنانکه خدای تعالی آموخته باشد باید که بنویسد در عهد رسول نویسندگان اندک بودند و خطها کسانی که این دانستند نوشتن آیا این نوشتن کاتب را واجب بود یا نه اهل نظر گفتند واجب بود حسن بصری گفت آنجا که حق ضایع خواهد شد واجب بود و ضحاک گفت واجب بود بآیت ولا یضار کاتب ولا شهید منسوخ شد و باید که کاتب از قبل خدای خود بترسد و از آنچه حق باشد بر وی چیزی نقصان نکند پس اگر این کس که بر وی حق است سفیه و نادان باشد و املا نتواند کرد ضحاک گفت مراد بسفیه طفلست یا پیری خرف یا عاجزی باشد کم عقل یا کسی باشد که نتواند که خود املا کند از آنکه طفل باشد یا گنگ یا گنگی دارد یا حبسی که نتواند نیز دیگر کاتب حاضر شدن باید که ولی او املا کند بعدل و براستی و ولی آنکس بود که بکار او ولیتر باشد از دیگران و قوله تعالی واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا ولا تسأموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنی الا ترتابوا الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها میگوید که دو کس گواه بگیرید از مردان شما نزدیک ابو حنیفه و شافعی بالغ و آزاد یعنی نه بنده و مذهب اهل البیت علیهم السلام آنست که آزادی شرط نیست شرط ایمان و عدالتست و ایشان تمسک بظاهر من رجالکم میکنند و ایشان میگویند که همچنانکه رجال را اضافت کرد عبید و اماء را اضافت کرد و گفت والصالحین من عبادکم و امائکم و اگر دو مرد نباشد گواه یک مرد و دو زن باشد و اجتماع فقها است بر آنکه گواهی زنان در مال و دین مقبول باشد آنجا که یک مرد گواه کند و گفت از آنانکه شما راضی باشید و بپسندید ایشان را از گواهان در دیانت

وامانت

و امانت و مراد آنست که مسلمان باشند و ظاهر ستر و مرتکب چیزی از قبایح نباشند و اخلال نکنند بواجبات از پیغمبر صلعم پرسیدند که گواهی کی دهند و چگونه دهند گفت آفتاب می بینید گفتند بلی گفت هرگاه همچنان دانید که آفتاب روشن شد گواهی دهید و اگر نه مدهید پیغمبر صلعم فرموده که اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق و یدفع بهم الظلم گواهان را اکرام کنید که خدای تعالی حقها بسبب ایشان بیرون آرد و ظلم از آن دفع دارد و در خبری آمده که امیر المؤمنین علی عم پس از کارزار بصره روزی عبد الله التمیمی را دید درعی پوشیده گفت این درع طلحه است که تو در کارزار بصره آنرا برگرفته او انکار کرد و گفت میان من و تو این حکم حاکمی کند که تو او را نشانده برای حکومت یعنی شریح قاضی پس پیش شریح رفتند امیر المؤمنین عم دعوی کرد شریح گواه خواست امیر المؤمنین امام حسن را بیاورد تا گواهی داد شریح گفت بیک گواه حکم نکنم قنبر را بیاورد گفت بگواهی بنده حکم نکنم امیر المؤمنین عم گفت ثکلتک امک اخطأت فی حکمک ثلث مرات درین حکم سه نوبت خطا کردی اول آنکه از امام گواه خواستی و امام مامون باشد از وی گواه نخواهند و دیگر گفتی بگواهی امام حسن حکم نکنم و پیغمبر بگواهی خزیمة بن ثابت تنها حکم کرد و او را ذو الشهادتین خواند و دیگر گفتی بگواهی بنده حکم نکنم ندانی که گواهی بنده در حق خواجه مقبول باشد و بر و مقبول نباشد ندانی که رسول صلعم بگواهی من تنها حکم کرد آنروز که بر خالد ولید گواهی دادم و گفت گواهی مردی قرشی بگواهی هفت مرد باشد از غیر قریش و گواهی تو ای علی بگواهی هفت مرد قریش است و خدای تعالی مردی قریشی را قوت هفت مرد داده که از قریش نباشند و مرا قوت هفت مرد قریشی داده بخدای که دیگر حکم نکنی میان دو کس تا مرا خبر نکنی و خدای تعالی گفت دو گواه را بر گیرید از زنان تا بجای یک مرد باشند اگر یکی فراموش کند دیگری او را یاد دهد و گواهان باید که اباء نکنند چون ایشان را دعوت کنند قتاده و ربیع گفتند که سبب نزول این آیه آن بود که چون قومی کاری افتادی در قبیله بزرگ بگردیدی تا کسی گواه شود کسی گواه نشدی خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد مردمان را از آنکه اباء کنند از تحمل شهادت شعبی گفت اگر کسی دیگر باشد که گواه شود مخیرست اگر خواهد گواه شود و اگر خواهد نشود عطاء و عکرمه و سعید جبیر گفتند که آیه در اقامت شهادتست و امر باقامت شهادت علی الوجوب باشد الا عند عذر واضح بچنین بود و معنی آن که چون گواهان را دعوت باقامت شهادت کنند نباید که اباء کنند و آنکه گفت

طلامت و فجارت منمایید گواهی را و مبلغ دین و اجل این شما را راست‌تر است
نزدیک خدای و راست‌تر باشد از بهر اقامت شهادت و نزدیکتر بآنکه در شک نیفتید
در مبلغ و دین و گواهی اجل از آنکه این جمله بر یاد نمانند آنگه استثنا کرد بعضی حقوق
را از نوشتن و گفت مگر تجارتی باشد حاضر و نقد دست بدست متاع بدهد و بها
نقد بستاند آنجا بنوشتن حاجت نباشد قوله تعالی واشهدوا اذا تبایعتم ولا یضار
کاتب ولا شهید وان تفعلوا فانه فسوق بکم واتقوا الله ویعلمکم الله والله بکل شیء علیم
میگوید که گواه برگیرید چون مبایعت کنید و مرنجانید نویسنده را و گواه را و نویسنده
نرنجانند یعنی بدو نگویند که چیزی نویسد که بدو املا نکرده باشند از زیاده و نقصان
و تقدیم و تاخیر و عاجل و آجل و ضرار گواه آن باشد که گواهی بخلاف راستی دهد
یا گواهی براستی پنهان کند این قول طاوس است و حسن بصری و بعضی دیگر
گفته اند که اضرار ایشان آن بود که مردی بیامدی و دبیر را گفتی برای من چیزی
بنویس و گواه را گفتی گواه شو ایشان گفتندی ما مشغولیم کسی دیگر را بگوی او فرتنی
و الحاح کردی و گفتی خدای ترا فرموده است و ترا واجبست خدای تعالی این آیت
فرستاد و نهی کرد از این معنی و گفته اند اگر این چنین کنید و ایشان را اضرار نمایید
از فرمان خدای بیرون آمده باشید از خدای بترسید و از معاصی او احتراز کنید
تا مستحق عذاب او نگردید و خدای تعالی شما را احکام شرعی می‌آموزد از آنچه صلاح دین و دنیای
شما در آنست برای آنکه او عالم است بجمله مفاسد و مصالح او در اندوه شما دانید قوله تعالی
وان کنتم علی سفر ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی
اؤتمن امانته ولیتق الله ربه ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون علیم
میگوید که اگر چنان باشد که شما بر سفر باشید و نویسنده نیابید یا آلت آن از کاغذ
و دوات و قلم و خواهید که مال ضایع نشود رهنی بستانید و قبض کنید و اجماع آنست
که رهن درست نباشد الا بقبض و آیه اگرچه بذکر سفر مخصوص است خلافی نیست که در حضر
هم جایز است و رسول علیه السلام طعامی خرید از جهودی و درع خود نزدیک او گرو کرد دلالت
روا نبود الا در سفر نزد عدم کاتب پس اگر امین دارد بعضی بعضی از شما را اگر مستدین
امین باشد و صاحب حق را بقول او وثوق باشد رهن نخواهد باید که او نیز خلاف نکند
و امانت بجای آورد و آنچه در ذمه او بود بگذارد و از خدای بترسد و از آنچه او را امین

داشته

٨١

داشته اند باید که خیانت نکند آنگه حق تعالی گواهان را موعظه میکند و میگوید که گواهی مپوشید
که هر که گواهی باز پوشد دل او بزه‌مند بود برای آن حواله با دل کرد که کتمان فعل دل
بود و خدای تعالی داناست بآنچه شما میکنید و مناسبت بدان قوله تعالی لله ما فی
السموات وما فی الارض وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر
لمن یشاء ویعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر حق جل و علا چون بیان احکام
شرعی کرد باز نمود که آنچه من فرمودم ترا نه برای آن فرمودم که مرا حاجتی بآن بود
بلکه از بهر نفع و صلاح تو فرمودم چه همه ملک آسمان و زمین مراست و در آسمان
و زمین امر مراست و فرمان مراست اگر آشکارا کرده اید آنچه در دلهای شماست یا باز
پوشید آنرا حساب خواهد کرد خدای تعالی بآن شما را شعبی و مجاهد و عکرمه
گفتند مراد باین ابدا و اخفا شهادتست دیگران گفتند که موالاة کافرانست
و بیانش در سورة آل عمرانست قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و این
قول مقاتل و واقدیست بعضی دیگر گفتند از علما که عامست لیکن حکم او منسوخست
بآیت لا یکلف الله نفسا الا وسعها و رسول صلعم گفت ان الله تجاوز لامتی ما حدثت
به انفسها ما لم تتکلم او تعمل به خدای تعالی از امت من درگذرانید آنچه نفس ایشان
بآن حدیث کند ما دام که نگویند یا نکنند و این قول عبدالله عباس و عبدالله مسعود
و ابو هریره است و این قول ضعیفست از آنکه دلیل دلالت کرده است بر نفی
تکلیف ما لا یطاق و آن انکه جایز نبود اگرچه یک ساعت باشد پس آیت تناول
باشد اعتقادات را و ارادات را از آنکه گفت بیامرزد آنرا که خواهد و از مستحقان
عقاب و عذاب کند آنرا که خواهد از ایشان و این آیه دلیلست بر آنکه خدای بایست
که عفو کند از گناهکاران که اگر واجب بودی عذاب کردن ایشان چنانکه اهل
وعید گویند تعلیق آن کردن بمشیت نیکو نبودی و خدای تعالی بر همه چیزی قادرست
جماعتی گفته اند که خدای تعالی بنده را بهمه فعلی از افعال محاسبه کند جز آنکه هرچه
از آن بقول و عمل کرده باشد آنرا بقیامت عقوبت کند اگر توبه نکرده باشد
و آنچه بر آن عزم کرده باشد از معصیت آنرا جزای بیماری و مصایب و آفات
و احزان کند و درین معنی خبری روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که بنده را آنچه بود از
از بلیتی و نکبتی بچیزی که از او ضایع شود و چیزی که او را گریبان طلب کند در آستین او باشد بداند تا
بی

نجی بال او رسد این همه کفارت آن بود تا کرچش خدای رسد از گناه پاکیزه
شده باشد چنانکه زر سرخ از کوره زرگر بیرون آید و گفت لا یصیب المومن
نصب ولا وصب ولا مخمصة حتی الهم یهمه ولا اذی الا کفر الله عنه خطایاه مومن
را هیچ رنجی و دردی و گرسنگی نرسد تا آن چیز او را تمحیص کند الا که خدای تعالی
آنرا کفارت گناهانش کند و امام جعفر صادق عم گفت که اگر اظهار کنید آنچه در دل
دارید از ایمان یا پنهان کنید امام محمد باقر عم گفت آشکارا کنید از اعمال ظاهر
و مردم آنرا ببینند و بدانند و آنچه پنهان کنید از مردمان و ایشان ندانند خدای
تعالی برین هر دو جزا دهد و در خبرست که روز قیامت بنده را در محشر بدارند
و صحیفه اعمال او در دست او نهند او نامه باز کند در او نا مرجی بر در هر چند
دران مینگرد و اندیشه میکند و مرو هیچ نکرده باشد خطاب آید که بخوان
صحیفه عملت گوید خداوندا سهو و غلط بر تو روا نیست من و دروا و نیاج نکرده ام
و اینجا هیچ مقبول نوشته اند حق تعالی گوید تو هیچ نکردی و لیکن فلان روز یاد داری
که قافله حاج میگذشت تو آب در چشم بگردانیدی و میگفتی کاشکی من استطاعت
داشتمی تا با ایشان بحج رفتمی گفتار تو صدق دانستم که در دیوان تو بنوشتم حج مقبول
ببرور قتاده روایت کند از صفوان که گفت با عبد الله عمر میرفتم و طواف میکردیم
مردی آمد و از وی پرسید که ای پسر عمر از رسول صلعم چه شنیده در باب گناهکاران گفت
شنیدم که رسول گفت روز قیامت خداوند را بعرش خود نزدیک آورد و گناهان
او را تنها با او تقریر کند و گوید ای بنده من یاد داری که فلان روز فلان کار کردی
او گوید بار خدایا همچنین است که تو میفرمایی من آن گناه کردم حق تعالی گوید بنده من
از تو پوشیده ام آن همه او فرشتگان را بران اطلاع نداده ام اکنون بیامرزیدم
ترا و عفو کردم با مومنان خطاب آنچه چنین بود با کافران و منافقان برملا خلق علی
رؤس الاشهاد ندا کنند هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الکاذبین قوله تعالی
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق
بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر عبد الله عباس گفت
که رسول صلعم فرمود که شب معراج مرا بآسمان بردند چون بسدرة المنتهی رسیدم مرا سه خصلت
دادند نماز پنجگانه و خواتیم سورة البقرة و آمرزش آنانکه شرک نیاورند از امت من که رسول

خدای

خدای گفت خدای تعالی کتابی فرمود نوشتن پیش ازانکه آسمان و زمین آفریند بدو
هزار سال و آن روایتست که ختم سورة البقرة است بدانکه هیچ سرایی نباشد که
در شب این دو آیه در وی بخوانند که شیطان گرد آن گردد در خبرست که رسول را
گفتند از خانه ثابت بن قیس بن شماس نوری بر می آید چون چراغی تابان گفت
همانا که آخر سورة البقرة است که میخوانند او را گفتند چه میخوانی بشبها در سرای خود
گفت آخر سورة البقرة میخوانم در خبرست که این دو آیت در شب معراج فرود آمده
بر رسول خدا در زیر عرش چون خدای تعالی گفت یا محمد سل تعط بخواه تا بدهند
گفت التحیات لله والصلوة الطیبات الطاهرات المبارکات جوابش دادند که
السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته رسول صلعم موافقت را گفت السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده ورسوله خدای تعالی فرو فرستاد آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
والمؤمنون ایمان آورد رسول خدای بدانچه خدای بدو فرستاد و مومنان همه ایمان
آوردند بخدای تعالی و بفرشتگان و کتابها و رسولان او و گفتند که تفریق نکنیم میان
هیچکس از پیغمبران او چنانکه جهودان کردند و گفتند نؤمن ببعض ونکفر ببعض و گفتند
که ما فرمان تو بشنیدیم و مطیع تو گشتیم بخلاف آنکه جهودان گفتند سمعنا وعصینا حکیم
جابر روایت کند که جبرئیل عم این آیه آورد و گفت خدای بر تو و امت تو ثنا گفت
اکنون بخواه تا بدهند و تلقین خدای تعالی سوال کرد و گفت غفرانک ربنا آمرزش تو
میخواهیم ای بار خدایا و بازگشت همه باتست انجا که هیچ کس را حکم نباشد قوله تعالی لا یکلف
الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت خدای تعالی بیان فضل و
آنان میکند که تکلیف ما لا یطاق روا میدارند و رد کرده گفتار ایشان را بر ایشان
میگوید که خدای تعالی تکلیف نکند هیچ تنی را الا بوسع او و طاقت او وسع نام چیزیست که
واسع باشد بر مردمان و مضیق نباشد بر وی و گفته اند که وسع دون طاقت باشد
دلیل بر آنکه خدای تعالی ما را تکلیف دون وسع ما کرده آنست که کسی از ما طاقت
آن دارد که بیش از هفده رکعت نماز بگذارد در شبانروزی و در سالی بیش از
یکماه روزه دارد پس خدای تعالی ما را بدون وسع تکلیف کرده است سفیان عیینه
گفت لا یکلف الله نفسا الا یسرها ولم یکلفها طاقتها ولو کلفها طاقتها لبلغ المجهود منها

گفت تکلیف نکرد خدای تعالی الا خواری و آسانی یعنی آنچه آسانست که
دران شروع نتواند کرد و تکلیف نکرد هیچکس را الا طاقت او چه اگر تکلیف طاقت
کردی مکلف برنج افتادی پس تکلیف دون طاقت کرد انکه گفت ما لها آنچه
میورزیم هیچ نفعی نیست و از آنچه نهی میکنیم هیچ ضرری بما نرسد او راست خیر
و ثواب و نفع آنچه کرده باشد و برو بود وزر و وبال و عقوبت آنچه کرده
باشد و باین آیة هیچ عاقل را شبهه نماند در انکه جزا بر عملست و خدای تعالی
با مکلفان کار بر وفق عمل ایشان خواهد کرد از عدل گذشته هیچ نماند
الا فضل از هر دو گذشته نماند الا ظلم و او جل جلاله منزه است از ان و
تعالی قوله تعالی ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا
اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا و
اغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین ای خداوند ما را مواخذه
مکن اگر فراموش کنیم یا خطایی کنیم کلبی گفت هرگاه که بنی اسرائیل چیزی فراموش
کردندی از انچه ایشان را فرموده بودندی یا خطایی کردندی خدای تعالی طعامی
یا شرابی بر ایشان حرام کردی اگر این قول راست باشد بر وجه تغیر مصلحت بوده
باشد نه بر وجه عقوبت و گفتند که نسیان بمعنی ترکست ابن زید گفت اگر
فراموش کنیم چیزی از فرایض و واجبات تو یا ارتکاب چیزی از محرمات تو عبیده
عمر از پیغمبر روایت کرد که رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه گفت از
امت من برداشته اند خطا و نسیان و آنچه ایشان را اکراه کنند بدان بار خدایا
بر ما منه عهدی و میثاقی یعنی تکلیفی که بدان قیام بدشواری توانیم کرد پس ما را بدان مواخذه
مکن چنانکه جهودان را بیانش و اخذتم علی اصری واین قول مجاهد است عطا و ضحاک
گفتند مراد باصر ثقل است یعنی بار گران تکلیف بر ما منه چنانکه نهادی بر آنانکه پیش از
ما بودند آنچنان بود که در اخبار آمده که خدای تعالی در شبانروزی پنجاه وقت
نماز جهت امت موسی مقرر فرموده و ایشان را بزکوة ربع مال فرموده و چون جامه ایشان
پلید شدی ببایستی بریدن و نماز جز در مسجد روا نبودی و چون آب نیافتندی
تیمم روا نبودی و چون گناهی کردندی آن گناه بر روی ایشان پدید آمدی و چون
در سرای بمعصیتی مشغول شدندی بر در سرای تخطی روشن هویدا شدی که فلان

سرای بفلان کار مشغولست و یلیش قوله تعالی ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت
علیهم ربنا ولا تحملنا این دعاییست که غرض ازو عبادتست چه اگر با این دعا نکنیم
خدای تعالی خود این بکند ولیکن درین دعا کردن ما را عبادتی بود چنانکه گفت
قل رب احکم بالحق ضحاک و سدی گفتند که عامست در جمله تکالیف لا یطاق
بعضی دیگر گفتند که مراد حدیث نفس است و وسوسه است بعضی دیگر
گفتند که محبتست دیگران گفتند که عشقست یحیی معاذ گفت اگر عذاب قیامت
بدست من بودی عاشق را عذاب نکردمی برای انکه گناه ایشان اضطراری
بودی نه اختیاری اصمعی گفت در بغداد دیوانه دیدم سخت زردروی و نحیف
اندام کودکان رسن در گردن او کرده بودند و آنچه میتوانستند بر وستم
میکردند و او را میرنجانیدند چون مرا دید گفت یا اصمعی صف لی بعض ما یعذب الله
به اهل النار صفت کن برای من بعضی از انچه خدای تعالی اهل دوزخ را در دوزخ
بدان عذاب کند من آن وصف میکردم گفت والله لو عذبهم بالحب والرقباء والهجر
لکانوا فی اشد من عذاب النار بخدای که اگر ایشان را بمحبت و محنت و رقیبان
و محنت هجر عذاب کردی در سختترین عذاب دوزخ بودندی انکه گفت لو ان لک
علم جمیع العشاق ما عذب الکفار الا بالهوی وان استغاثوا اغاثهم بالفراق واعف عنا بار خدایا
از تقصیر ما در گذر و ما را عفو کن و گناهان ما را بیامرز و بر ما بخشایش و رحمت کن که ما بنجات نرسیم مگر
برحمت تو و گفته اند که ما را عفو کن از اقوال و بیامرز از افعال و رحمت کن بر ما از ضمایر و اسرار و گفته اند
عفو کن از صغیره و بیامرز از کبیره و رحمت کن بر ما از سوء سرایر که خداوند مایی و نگهبان مایی پس ما را
نصرت ده بر قوم کافران عبد الله عباس گفت چون بنده این آیة بخواند و بدانجا رسد که گوید غفرانک
ربنا خدای تعالی گوید غفرت لک بیامرزیدم ترا چون گوید که ربنا لا تواخذنا خدای تعالی گوید
نکنم چون گوید که ربنا ولا تحمل علینا گوید بر شما چیزی ننهم که طاقت آن ندارید چون گوید واعف
عنا گوید که عفو کردم و چون گوید واغفر لنا گوید بیامرزیدم چون گوید وارحمنا گوید رحمت کردم
چون گوید وانصرنا گوید که نصرت دادم شما را بر کافران

سورة آل عمران

مدنیست و دویست و دو آیتست و هر که او را بخواند بهر آیتی امانش بدهند بر پل دوزخ در
خبر دیگرست که هر که در شب آدینه سورة آل عمران برخواند روز قیامت او را دو جو
تا بر صراط بپره بسم الله الرحمن الرحیم الم الله لا اله الا هو الحی القیوم

نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه وانزل التوریة والانجیل من قبل
هدی للناس وانزل الفرقان ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید والله عزیز
ذو انتقام کلبی و ربیع بن انس گفتند این آیه که در اول سوره است تا بقصهٔ
مباهله همه در باب روز نجران آمد و ایشان شصت مرد بودند چهارده مرد
اشراف بودند ازین چهارده مرد سه مرد پیشوا و مقدم ایشان بودند
عبد المسیح و ایهم و ابو حارثه بن علقمه و ابن حبر عالم ایشان بود در مدینه آمدند
نماز دیگر با جامهای نیکو ردای صاحب جمال و نیکو آراسته چون در مسجد رسول
آمدند رسول نماز دیگر گذارده بود ساعتی بنشستند و در مسجد نماز کردند
وقت نماز ایشان درآمد دستوری خواستند از بهر نماز و روی بمشرق
کرده رسول صلعم ایشان را گفت اسلام آورید گفتند ما اسلام آورده ایم پیش
از انکه ترا دیدیم گفت دروغ میگویید اسلام چگونه باشد با انکه خدایرا فرزند
گویید و صلیب پرستید و گوشت خوک خورید گفتند عیسی که بود گفت پیغمبر
خدای و بندهٔ خدای بود گفتند هیچ بندهٔ مخلوق را دیدی بی پدر گفت از قدرت
خدای بدیع نیست ولیکن نمیدانید که فرزند با پدر ماند گفتند بلی گفت که خدایرا مثل
و مانند نیست عیسی با او چگونه ماند عیسی زنده بود و فنا پذیرد و خدای تعالی زنده است
که هرگز نمیرد و خدای تعالی حافظ و خالق خلق است و عیسی این نتوانستی کرد هیچ
چیز بر خدای تعالی پوشیده نیست در آسمان و زمین و عیسی از آن هیچ ندانست گفتند
همچنین است گفت خدای تعالی صورت عیسی در رحم مادر بنگاشت چنانکه خواست
گفتند بلی گفت نمیدانید که خدای تعالی مستغنی است از طعام و شراب و حدث
و عیسی طعام و شراب خورده و او را حدث بوده گفتند همچنین است گفت نمیدانید که
عیسی را مادر بزاد و کوچک بود چون دیگر کودکان انگه بغذا و تربیت کلان شد و بزرگ
گشت گفتند بلی گفت چون اقرار دارید بدین چگونه گویید ~~چون دیگر کودکان انگه بغذا~~
~~و تربیت کلان شد و بزرگ گشت گفتند بلی گفت چون~~ تو که عیسی پسر خداست جوابی
نداشتند پس حضرت رسول فرمود که خدای تعالی اول سورهٔ آل عمران بفرستاد تا
پس هشتاد آیت واند آیت و اختلاف کرده در معنی الم است گفته شده است
وجهی بود اعادت کردن آن میگوید که من خدای که میدانم اسرار و ضمایر خلقان

خدای

٨٤

خدایی که هیچ خدایی نیست جز او زنده پاینده فرو فرستاد بر تو ای محمد کتابی که ذکر آن
کرده است در توریة و انجیل و آن کتاب قرآنست و آن حروف مقطوعاتست
چون الم بالحق فرستاده نه بباطل درستست و راست و براستی دارنده است
آنرا که از پیش اوست از کتابها و پیغمبران و شرایع ایشان و فرو فرستاد توریة
و انجیل را پیش ازین تا هدایت و راه نماینده باشد مردمانرا در حق کتاب جز نزل
فرمود در حق توریة گفت و در حق انجیل گفت که انزل از برای آنکه قرآنرا آیت آیت
فرستاده و توریة و انجیل را یکبار فرستاده و توریة را از توریه گرفته اند برای آنکه
پیشتر او معاریض و تلویحاتست و بزبان عبری توریة بوده باشد یعنی شریعت
و انجیل را از طعنهٔ نجلا گرفته اند واسعه برای آنکه شریعتی بود که خدای تعالی برایشان
موسع کرده بود و بسریانی آن کلیون باشد و فرو فرستاد قرآنرا یعنی آنچه بدان (نزل فرقانا)
فرق کند میان حق و باطل سدی گفت تقدیر چنین است که وانزل التوریة والانجیل
والفرقان هدی للناس و گفته اند مراد بفرقان نصرتست برای آنکه نصرت از آسمان فرود
آید بدرستی که آنانکه بخدای و آیات او کافر شدند ایشانرا عذابی سخت بود و
خدای تعالی عزیز و غالبست همه در قبضهٔ قدرت اویند از بهر مصلحت تعجیل عقوبت
نفرماید از انکه هیچ از و فایت نشود خداوند انتقامست انتقام کشنده از ایشان که سبب
استحقاق ایشان قوله تعالی ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء هو الذی
یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم بدرستی و حقیقت که بر خدای
تعالی هیچ چیز پوشیده نیست نه در آسمان و نه در زمین و نه در مقادیر آنچه ایشان
مستحق آنند از اجرای ثواب و عقاب بر و مخفی نیست از بهر آنکه او عالم الذاتست
با کمال علم کمال قادری دارد آنچه دیگران ندانند او داند آنچه دیگران نتوانند او تواند
اوست آن عالمی و قادری که در رحمها صورت نگارد چنانچه خواهد صورتگران از
آب احتراز کنند و سر قلم از آب نگاه دارند و از تاریکی احتراز نمایند و او در تاریکی
کانه کرفی ظلمات ثلث تاریکی شب و رحم مادر بر آب صورتی نگارد که جمله مصوران از آن (وسلم)
عاجز مانند از روی تو نسخه بحثی بر دستند . انجا که دو صد پیکر جایگه دستند
در پیش شال روی تو بنشستند . انگشت گزیدند و قلم بشکستند . ایشان با آلت
صورتی بر آرند بی معنی او بی آلت صورتی بر آرد با چندین معنی از پارهٔ پیه چشمی بینا و از

پارهٔ استخوان گوشی شنوا و از پارهٔ گوشت زبانی گویا و از قطرهٔ خون دلی دانا
پدید آورد تن تو بر مثال کوشکی آفرید همه بنای عالم را اساسی و قاعده‌ای که نهند
قوی نهند و هر چند بالاتر برند تنگتر میکنند قاعدهٔ کوشک وجود تو از ساقهای باریک
تو نهاد هرچند بالاتر میرود دلی که در وسط برتر است و قوی‌تر از همهٔ آن ساخت
تا بدانی که آن بنا قایم به بنا ست چنانکه او با کسی نماند فعل او با فعل کسی نماند در صدر
کوشک وجود تو امیری را بر سریر امارت نشاند تا او نخواهد چشم نه بیند و تا او
اشارت نکند گوش نشنود و تا او نخواهد زبان نگوید و تا او نخواهد پای نپوید و تا او نخواهد
دست نگیرد او پادشاه و ایشان رعیت او امیر و ایشان حشم حق تعالی از حکمت
خود روا نداشت که هفت عضو را بی رئیسی بگذارد که هفت اقالیم بی امامی رها کند هرگز
رها نکند تا زمان بود امام باشد امام را بباید شناخت که من مات ولم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة پیغمبر صم چنین فرمود که هر که بمیرد و امام زمانه را نشناسد مردن او مردن
جاهلان باشد و این خبر دلیل میکند بر آنکه زمانه از امام خالی نباشد پس قادر بر
حقیقت او ست او صورت نگارد در رحمها چنانکه خواهد یکی سیاه و یکی سفید یکی زشت
و یکی خوب دراز و کوتاه و نر و ماده هیچ خدای نیست الا او عزیز است اگر نام او بر دیگران نهند
و بدون او اگر معبودی پرستند او را ذلتی حاصل نشود غالب است تو آنکه قهر کند حکمت
هرچه کند بحکمت و صواب کند قوله تعالی هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن
ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب
او آن خدایست که کتاب قرآن را بر تو که محمدی فرو فرستاد و ازین کتاب آیتی که محکمست و آن
آن بود که مراد از آن هرکس مفهوم شود و آن اصل کتابست و ام از بهر آن گفت که مرجع متشابه
با او بود و حمل متشابه بر او کنند و امهات نگفت برای آنکه این آیات در این حکم چون یک آیتست
و آیتهای دیگر متشابه بهم مانند و متشابه آنست که مراد او مشتبه باشد و از آن هر کس معلوم نگردد
و مرجع و سندی کنند محکم ناسخ است که بر وی عمل باید کرد و متشابه منسوخست که با او ایمان
باید آوردن و عمل نباید کردن عبدالله عباس گفت محکم حلال و حرام و فرایض و احکامست
و متشابه امثال و مواعظ و گفته اند محکم آن باشد که علما تاویل آن دانند و متشابه آن بود
تا تاویل آن ندانند و بدانکه قرآن محکم است از یک وجه و هم متشابه است بوجهی دیگر اما آنکه جمله

محکم است الر کتاب احکمت آیاته معنی او آنست که آیات این جمله محکمست هیچ نقص بر وی راه نیابد
و متناقض نشود لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه و آنکه جمله متشابه است چنانکه
کتابا متشابها یعنی بهر بهری میماند در احکام و اعجاز و بر روایتی دیگر از ابن عباس رض
حروف تهجی است که در اوایل سوره است جماعتی جهودان نزد پیغمبر صم آمدند و گفتند که ما
شنیدیم که از جمله آنچه بتو فرود آید الم است بخدای بر تو که چنین است گفت آری گفتند
اگر این درست چنان مینماید که ملک امت تو هفتاد و یک سال باشد و این از حساب
جمّلست الف یکی باشد و لام سی و میم چهل هفتاد و یک باشد آنگه گفتند باید از این جنس
دیگر هست گفت المص گفتند این بیشترست صد و شصت و یک سالست گفتند دیگر
گفت بلی الر گفتند این بیشترست دویست و هفتاد و یک است بر ما مشتبه شد ما ندانیم
که بر کدام کار کنیم بر کمتر یا بیشتر و ما بجمله ایمان نیاوریم خدای تعالی این آیت فرستاد و آن
خدای است که بتو آیاتی محکم فرستاد که آن اصل کتابست و دیگری متشابهات اما آنان که
که در دلهای ایشان میلی و کژی باشد و شک بود از پی آن روند که متشابه بود چرا
برای طلب فتنه یعنی شرک و کفر و طلب تاویل او ربیع گفت که ایشان وفد نجران اند که ایشان
با رسول صم و عیسی عم خصومت کردند و گفتند نه تو میگویی که عیسی کلیم خدای بود و روح
گفت بلی گفتند ما را این بس است خدای تعالی این آیه فرستاد و کلبی گفت جهودانند چنانکه گفته
بعضی دیگر گفتند جمله مبتدعانند عایشه گفت که رسول خدای صم این آیه را برخواند و گفت چون
به بینید از این امت که طلب تاویل متشابه کنند و بمتشابهات قرآن تعلق و تمسک کنند و جدال
جدل کنند ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را خواست از ایشان احتراز کنید و با ایشان
منشینید تاویل آن بود که معنی با او شود از اول گشتن معنی آیات محکم را تفسیر گویند و معانی
آیات متشابه را تاویل گویند آنکه چنان کرد و گفت تاویل آن جز خدای نداند و آنانکه در علم
ثابت قدم و پای برجای باشند یعنی تاویل آن خدای داند و کسانی که علم آن از خدای
گرفته باشند و گفته اند معنی این آنست که تاویل آن جز خدای نداند اما کسانی که راسخند
و ثابت قدمانند میگویند که ما بدان ایمان آوردیم همه از نزدیک خداست هم محکم و هم متشابه
در معنی اول آن بود که خدای تعالی داند و راسخان دانند و آنانکه دانند گویند ایمان آوردیم
بدان همه از نزد دیگر خداست و خدا فرستاده است و این نیکوترست و بهترست از بهر آنکه
خدای تعالی این کتاب را بلغت عرب فرو فرستاد و در او هیچ چیز نیست الا آنکه

و گفت او م

الفاظ

بعضی از و بعضی پر و تأمل بدانند و معنی بعضی چون بسمع رسد معلوم کرده و در حکمت نکه
نبود که با رسول خطاب کنند که او نداند و رسول با ما خطاب کند که او داند و نه ما دانیم
پس رسول اشارت کرد اند در امثال آن که عالم ربانی اند که از اهل البیت اند و صحابه و انند
و عبد الله عباس چون این آیة بخواندی گفتی انا من الراسخین فی العلم من از آن
راسخان علمم که تاویل متشابه دانند مفسران خلاف کردند که این راسخان که اند
بعضی گفتند مؤمنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و غیر او و در تفسیر اهل البیت آمد
که مراد براسخان علم اهل البیت نبوت اند از آنکه علم ایشان از علم رسول باشد و علم
رسول از تلقین جبرئیل و علم جبرئیل از لوح محفوظ و کتابت لوح از قبل رب العزة عجب
از آنانکه روا دارند که تاویل متشابه جهودان دانند و روا ندارند که اهل بیت رسول
انس مالک و ابو الدرداء و ابو امامه گفتند که از رسول خدا صلعم پرسیدند که راسخان علم کیانند
گفت من برت یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و عف بطنه و فرجه فذلک راسخ فی
العلم گفت آن باشد که سوگندش راست بود و زبانش صادق و دلش مستقیم
بود و بطن و فرجش عفیف باشد و این صفت معصومانست کمیل زیاد گفت
روزی امیر المؤمنین علی دست من بگرفت و مرا از کوفه بیرون برد چون بصحرا شدیم
آهی سرد از دل گرم بر آورد و گفت یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها این دلها
وعاهاست بهترین آن بود که نگاه دارنده تر بود نگاه دار آنچه ترا گویم الناس ثلثة عالم ربانی
و متعلم علی طریق النجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و
لم یلجؤا الی رکن وثیق مردمان سه نوع اند عالم ربانی و متعلمی بر طریق نجات و از این دو
درگذشته همج و رعاع اند یعنی پشه ای که چون خشک شود طعمه آتش را شاید بدنبال
هر آوازی و آواز کننده ای بروند و با هر بادی که بجهد میل کنند بنور علم روشنایی نجسته باشند
و در علم التجا برکنی وثیق نکرده باشند ای کمیل علم پاسبان تو بود و تو پاسبان مال و
مال از نفقه بکاهد و علم از نفقه بیفزاید دوستی علم و عالم دینی است که بدان جزا دهند خدا را
بدان پرستند و کمال طاعت آن بود در حیات و ذکر و ثنای نیکو آن بود بعد از وفات
علم حاکم است و مال محکوم ای کمیل خازنان مال در آن حال که زنده باشند مرده اند و عالمان
آن وقت که مرده باشند زنده اند تا جهان باشد عالمان باشند اشخاص ایشان مفقود
بود و مثال ایشان در دلها موجود باشد آنگه گفت ها ها ای اینجا علم بسیارست اگر کسی

امثال آن

الراسخون فی العلم قیل [illegible] سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الراسخین فی العلم [illegible] من برت یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و عف بطنه [illegible] الدنیا

یابم که بر گیرد و تحمل کند و اشارت کرد بسینه خویش در حدیثی دراز که وصف عالمان
روزگار و عالمان وقت خود کرد تا در آخر کلام بگفت بار خدایا زمین خالی نباشد
از حجتی تو بر خلقان اما ظاهر مشهور اما خایف مغمور ظاهر مشهور چون او که او
امام است و خایف مغمور چون فرزندش که آخر ایشان امامست از برای آنکه تا حجتهای
تو باطل نشود و کجا اند ایشان ایشان بعدد اندک اند و بقدر و منزلت بزرگ اند
خدای تعالی بایشان حجتهای خود نگاه دارد تا آنگاه ایشان در دل اشباه خود
بنهند علم ایشان را بر حقایق ایمان واقف کرده باشد ایشان را با حقیقت
یقین خوش آمده باشد مستأنس باشند از آنچه جاهلان از آن مستوحش باشند
و آنچه مترفان و متنعمان را درشت آید ایشان را نرم بود و صحبت ایشان با دنیا بتنهای
بود که جانها از آن تنها معلق بود بمحل اعلا ایشان خلفای خدای باشند در زمین
و حجج او بر بندگانش آنگه گفت وا شوقاه الی رؤیتهم ای شوق باشد بدیدار ایشان
کاین داند او نیز و یکی تو راسخ و فهم نباشد و آنکس که این نتواند شنیدن فهم نتواند کرد
نیز و یکی تو هم راسخ باشد و هم نا راسخ راسخ علم آن باشد که بتاویل متشابه بجانب بود
نه آنکه محکم بر و متشابه بود آنکس که بتاویل شمشیر زند با آن راست نبود که محکم تیغ درکشد
او باید کردن منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله گفت که از شما مردی
که بر تاویل قرآن همچنان کارزار کند که من بر تنزیلش کردم هر کس گفت که من و ستم یا رسول
الله گفت نه و لکنه هو خاصف النعل او آنست که نعلین من همی پیراید نگاه کردند امیر
المؤمنین علی علیه السلام از حجره بیرون آمد نعلین رسول بدست گرفته بود و نیکو کرده پس او
راسخ بود و فرزندان او تا یازدهم و ما یکی گو اندیشه نکنند الاخذ او نمود از عقل که ایشان
در آیات تدبر کنند و تفکر نمایند قوله تعالی ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک
رحمة انک انت الوهاب ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد
میفرماید که آنها که راسخانند در علم میگویند بار خدایا بگردان دلهای ما یعنی الطافی کن مستقیم
باشد و از حق مایل نشود و از ما بالکبیر و بسبیل عقوبت ما را خذلان مکن پس چون یکبار
و دو بار نسخ کرده باشیم تو ما را با خود مگذار چنانکه با کافران کردی با ما مکن ایشان که خدای
و از ایشان حکایت کردی فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم خدایا چنانکه دلهای ایشان را بخشانیدی
چون ایشان بخشیدند دلهای ما را مخشان پس از آنکه ما را هدایت کردی و بایمان راه نمودی

از الطاف و توفیق و تسهیل سبیل و بیان و نصب ادله و ازاحت علت آنچه
اسباب مقدمات است و ما را از خزاین رحمت خود مددی فرست ای بخشاینده بر ما
بخشای که تو بخشنده و بخشاینده بر حقیقت مراد برحمت در آیه توفیق است یعنی
تثبیتا علی الایمان و الهدی امام جعفر صادق ع گفت مراد لزوم خدمت درگاه اوست
بر وجه سنت بخلاف بدعت ام سلمه گوید که رسول ص در دعا بسیار گفتی اللهم
مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک ای بار خدای تو مردمان را جمع کننده
برای روزی که در آن روز هیچ شکی نیست یعنی روز قیامت اگرچه کافران در وی شک
کردند بحقیقت و درستی که خواهد بودن و این مبالغه باشد از صحت وقوع و وجود آن
کافران که عدول کرد از خطاب بغیبت و این نوعی از فصاحت باشد و گفت خدای
وعده خود را خلاف نکند آنچه وعده داده باشد هر آینه بباشد قوله تعالی
ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا و اولئک هم وقود النار
کداب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بآیاتنا فاخذهم الله بذنوبهم و الله شدید العقاب
الله تبارک و تعالی میگوید بدرستی و حقیقت که آنانکه کافر شدند و جحود کردند در وحدانیت
خدا و بمال و زن و فرزند غره شدند و پنداشتند که ایشانرا مالهای ایشان و فرزندان
ایشان غنایی و نفعی کنند و پنداشتند و تصور کردند مالهای ایشان و فرزندان
ایشان هیچ سود نکند ایشانرا از وی مال ما نگردد و فرزند بند شود و ایشان هیزم باشند
و اقارب عقاب شود کسی که حمایت نتواند کرد لا تجزی نفس عن نفس شیئا بمال و ملک
کسی را باز نخرد و ستند و فدیه قبول نکنند و لن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا و لو افتدی
به مال عذاب خدای دفع نکنند و فرزند عذاب باز ندارد و ایشان که برین اعتماد
بودند و ازین حساب برگرفتند ایشان وقود آتش انگیزه دوزخ اند چنانکه آل اتباع
فرعون چون عذاب و عقاب خدای بدیشان رسید مال و ملک ایشانرا اغنا نکرد
پس خوی و عادت این جماعت همچون عادت آل فرعونست و کسانی که از پیش
ایشان بوده اند تکذیب کردند آیات ما را و آنرا بدروغ داشتند و تصدیق نکردند
لاجرم خدای تعالی ایشانرا بدروغ ایشان و تکذیب ایشان بگرفت و بگناه ایشان
مواخذه کرد و در دنیا و آخرت بعذاب ایشان مبتلا گردانید و عقاب خدای سخت
و او عقوبت سخت کند چنانکه رحمت او واسع است و نعمت او عام است و از تعالی

قل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون الی جهنم و بئس المهاد قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا
فئة تقاتل فی سبیل الله و اخری کافرة یرونهم مثلیهم رای العین و الله یؤید بنصره من یشاء
ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار حق تعالی میفرماید که بگوی ای محمد این کافرانرا
که زود باشد که بر شما غلبه کنند و شما مغلوب گردید در دنیا و در آخرت شما را حشر
با دوزخ کنند و بدوزخ برند و بد بستریست دوزخ و بد جاییست آن کافرانرا انجا
مقهور باشند و انجا معذب نه دنیا داشته باشند و نه آخرت خسر الدنیا و الآخرة
مقاتل گفت این کافران مشرکان مکه اند چون این آیه آمد رسول ص گفت ان الله
غالبکم و حاشرکم الی جهنم دلیل برین قوله تعالی سیهزم الجمع و یولون الدبر عبد الله عباس
گفت که جهودانند چون رسول ص روز بدر مشرکان را غلبه کرد جهودان گفتند
بخدای که این آن پیغمبریست که ما را در توریة وعده کرده اند و ما نعت و صفت او در
کتاب خدای خوانده ایم و رایت او منصوریست و مردود نیست خواستند تا
با و ایمان آورند چون روز احد اصحاب مکه را نکبتی رسید شک آوردند و گفتند این
مرد نه آن پیغمبریست که ما گمان بردیم و ایمان نیاوردند و در میان ایشان و رسول
عهدی بود تا بمدتی معین از اجل آن عهد تباه کردند کعب اشرف با شصت سوار از
جهودان بمکه آمدند بنزدیک ابو سفیان و با او عهد بستند که دست یکی دارند در حرب
رسول انگه با مدینه آمدند خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد انگه گفت شما را
آیتی و دلالتی است بر صدق این مقال که گفتم ستغلبون و تحشرون در دو گروه
که فراهم رسیدند یکی ازان رسول و دیگر فئة مشرکان قریش روز بدر که رسول ص و اصحاب
او سیصد و سیزده کس بودند بر عدد اصحاب طالوت روز قتال جالوت هفتاد
و هفت مرد مهاجر بودند و دویست و سی و شش مرد انصار بودند و صاحب رایت
مهاجر امیر المؤمنین علی بود و رایت انصار با سعد عباده داشت و هفتاد شتر بود
و دو اسب یکی ازان مقداد بن اسود و یکی ازان مرثد بن ابی مرثد و از
سلاح شش درع داشتند و هشت شمشیر و آنروز جمله شهدا از اصحاب رسول
چهارده مرد مهاجر بودند و هشت مرد انصار این گروه کارزار میکنند در راه خدای و
گروهی دیگر کافران که مشرکان مکه بودند رئیس ایشان عتبه بن ربیعه بود و ایشان
نهصد و پنجاه مرد بودند و صد اسب داشتند اول جنگی که افتاد آن جنگ بود و سبب آن

ابوسفیان بود چنانکه قصهٔ آن بیاید این گروه مسلمانانرا دو چندان خود میدیدند
در محل نظر کردن بیانش واذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا ویقللکم فی اعینهم
وگفته اند که مسلمانان مشرکانرا دو چندان خود میدیدند عبد الله مسعود گوید که
باول در نگریدیم گمان بردیم که ایشان ششصد و بیست و شش مرد بودند
بر ضعف هرچند نظر کردیم در چشمها حقیرتر بودند تا گمان بردیم که کمتر از ما اند یکی
میگفت ایشان هفتاد مرد باشند دیگری میگفت که صد مرد باشند چون کارزار
تمام شد اسیرانرا پرسیدیم که شما چند مرد بودید گفتند که شما چند مرد دیدید گفتند که
هزار مرد گفته اند که یرونهم بمعنی یظنونهم است فرا گفت اگرچه ایشان چند
مسلمانان بودند دو چندان بنظر گفت که این مثال آنست که چون کسی را در کاری
مردی باید و یکی حاضر باشد گوید احتاج الی مثلیه الکه آن دو مثل مضاف آن یکی
باشند و این جواب وقتی بود که رویت بمعنی علم بود نه بمعنی ظن بعذر احتیاج ندارد
که ایشان بحزر و قیاس گفته باشند الکه گفت که خدای تعالی بنصرت خود قوت دهد
آنرا که خواهد تا بدانند که رسول صلعم قتال نه بساز و عدت لشکر خود کردی بلکه بنصرت
و معاونت حضرت حق و توفیق و تایید خدا میکرد بدرستیکه درین عبرتی است
و پندی دیده خلق خداوندان بصیرت و بینایی را از انکه مردی را که از شهر بیرون کنند که بجنگ از
شهر خود بیرون آید با جماعتی ضعفای مهاجر و انصار بی ساز و عدت و آلت بهر
و چهار بر یکی شتر سوار شدندی بی سلاح یا چوب و چرم چندین پیاده بودند با لشکری
آراسته از زرهها و از شمشیرها مقاومت کردند تا جمعا بشکستند و بیاکی
ایشان بغنیمت گرفتند و مظفر و منصور با مدینه آمدند این جای اعتبار باشد خداوندان عقل را
قوله تعالی زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب
والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب
حق تعالی چون حدیث بدر گفت مذمت دنیا کرد تا صحابهٔ رسول صلعم بدنیا و حطام دنیا نشند
گفت بیاراستند از بهر مردمان دوستی شهوت و آرزوها و شهوت معنی باشد
که ایجاب صفت مشتهی کند تا فرق این کیست حسن بصری گفت که شیطانست
برای آنکه کار شیطان این بود و از انکه خدای تعالی مذمت دنیا کرد نشاید که ترغیب
او کند انکه خدای تعالی این شهوت را که مشتهیاتند بیان کرده گفت از جملهٔ آن زنانند و ترا

برای

برای آن تقدیم کرد که سبب فتنهٔ ایشان اند و حبایل شیطانند چنانکه رسول صلعم گفت که النساء
حبایل الشیطان زنان دامهای دیوانند و گفت لا یخلون الرجل بامراة فان ثالثهما الشیطان
نباید که مردی با زنی بخلوت بنشیند که سیم ایشان شیطان باشد پس گاهی دام
شیطان باشند و گاهی پیش رو شیطان باشند و گاهی خود شیطان باشند
ان النساء شیاطین خلقن لنا نعوذ بالله من شر الشیاطین و دیگر از جملهٔ شهوات
و آرزوها پسرانند رسول صلعم اشعث قیس را گفت ترا از دختر حمزه هیچ فرزندی هست
گفت پسری دارم از وی که اگر بدل آن جفنهٔ ثرید بودی و بمهمانان دادمی که دوستتر
داشتمی رسول صلعم گفت چرا چنین میگویی انهم لثمرة القلوب وقرة العین وانهم مع ذلک مجبنة
مجبنة مبخرة گفت ایشان میوهٔ دلند و روشنایی چشمند و باین سبب بخیلی
و بددلی و همناکنند و دیگر از جملهٔ مشتهیات مالهای بسیار است از زر و نقره و اسپان
بچرا نا رو مرغزار فرستاده یا نشان کرده بعلامتی و داغی معین یا غیر آن در سفیدی
پیشانی و دستها و پایهای ایشان ابو صالح از ابوهریره از رسول صلعم روایت کرد
که قنطاری دوازده هزار اوقیه باشد و بروایت حسن بصری از انس مالک
از رسول ده هزار دینار باشد ابو نضر گفت پوست گاوی پر از زر یا سیم باشد
یعنی مقنطره برهم نهاده باشد امیر المؤمنین ع از رسول صلعم روایت کرد که چون خدای
خواست که اسپ آفریند باد جنوب را گفت من از تو خلقی خواهم آفریدن یعنی آن
فرشتگان را که موکل بر باد جنوب باشند خلقی که عزت اولیا و دوستان من باشند
و مذلت دشمنان من و جمال اهل طاعت من فرشتگان گفتند بار خدایا فرمان
تراست حق تعالی از باد جنوب اسپی بیافرید انکه گفت من ترا غریب آفریدم و خیر
در پیشانی تو بستم و غنیمتهای مجموع بر پشت تو بود خداوند ترا بر تو مهربان کردانیدم
و ترا پرنده بی پر کردانیدم فانت للطلب وانت للهرب ترا برای طلب دارند و برای
هرب دارند من بر پشت تو مردان سوار کنم و تهلیل و تحمید میکنند و تو بتسبیح و تهلیل
ایشان تسبیح و تهلیل میکنی انکه گفت هیچ تسبیح و تهلیل نباشد که او بشنود الا که
مانند آن جواب دهد انکه گفت چون فرشتگان صفت اسپ بشنیدند و خلقش
بدیدند گفتند بار خدایا ما فرشتگانیم تو را تسبیح و تحمید تو میگوییم نصیب ما چیست خدای
تعالی برای ایشان اسپان ابلق آفرید که دنبهای ایشان چون گردنهای اشتران بختی

چون اسپ را بر زمین فرستاد و پایهای او بر زمین قرار گرفت صهیلی کرد حق تعالی
گفت برکت بر تو باد تو آن جانوری که من بصهیل تو مشرکان را ذلیل کنم و گوشهای
ایشان پر کنم و دلهاشان بر تو بترسانم چون حق تعالی این خبرها بر آدم
عرضه کرد گفت بگزین آنچه خواهی او اسپ بگزید خدای تعالی گفت عز خود و فرزندان
خود اختیار کردی و پیغمبر فرمود که الخیل فی شتر الخ نیکی اسپان در شتر است
و حباب از رسول صلعم روایت کرد که آنحضرت فرمود که اسپان سه نوع اند
فرس للرحمن و فرس للشیطان اسپی که خدای راست آنست که در راه خدا
برای جهاد کفار باز بندند و آنچه آدمی راست اسپی است که برای نسل و بچه
نگاه دارند و اسپی که شیطان راست آنست که برو گرو بندند و قمار بازند و دیگر
از جمله مشتهیات جز اسپان شتر و گاو و گوسفند است و کشت و برزگری
کردن آنچه بیان کرده و بگفت متاع تمتع و زندگانی دنیاست و بنزدیک خدای تعالی
بازگشتن نیکو از انکه ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و فیها
ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین قوله تعالی قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ازواج مطهرة و رضوان من الله والله
بصیر بالعباد بگوای محمد که خبر دهم شما را بچیزی بهتر از انکه شما آنرا دوست میدارید
و آخرت و نعمت بهشت را در سر آن میکنید و آن که راست متقیان و پرهیزکاران
و خدای ترسانراست و آن بوستانهاست که در زیر درختان آن جویهای
آب روان میرود و جویهای بهشت در خبر است که در شکاف نبود بر روی زمین
رود و متفرق نگردد و آب و سبزی از جملهٔ متنزهات دنیاست چشمها را سود دارد
و روح را راحت بود و سبزی نباشد بی ثمره بلکه از انواع میوهها در وی باشد تا ترا رنجی
نرسد در چیدن میوه بتو نزدیک شود قطوفها دانیة تا بخوف انقطاع منغص نگردد چنانکه
گرد و گفت جاودان در آن مقام باشند با ناز و نعمت و ایشانرا در آنجا زنان با
شند نه چون زنان دنیا بلکه مطهره و پاکیزه کرده انیده باشند ایشانرا از بول و
غایط و حیض و استحاضه و نفاس و بهتر از اینها و آن خشنودی خداست ابو سعید
خدری گفت که رسول صلعم گفت خدای تعالی اهل بهشت را گوید ای اهل بهشت ایشان
گویند ربنا لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک خدای تعالی گوید هل رضیتم راضی شدید ازین گویند

ودر مال انسان حو

وچون

چون راضی نشویم و تو ما را ازان دادی که کسی از خلق ندادی خدای تعالی گوید من شما را بهتر ازان
بدهم و فا ضطر گویند بار خدایا ازین بهتر چه باشد گوید خشنودی من چنانکه با آن خشمی
نباشد هرگز گفته اند در بهشت چند چیز است بهتر از بهشت یکی رضای خدای و دیگری
خلود بهشت و یکی جوار محمد و آل محمد و خدای تعالی بصیر و بیناست به بندگان خویش
جزای اعمال بر حسب استحقاق بدیشان رساند قوله تعالی الذین یقولون ربنا
اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین
و المستغفرین بالاسحار حق تعالی میگوید آنکسانی که میگویند که ای خدای ما بدرستی که ما
ایمان آوردیم یعنی بزبان اقرار آوردیم و بدل تصدیق کردیم و قدم در دایرهٔ ایمان نهادیم
و دست در رسن معرفت تو زدیم و زبانرا در ثنای تو و جوارح را بعبادت تو کار
میفرماییم امید آمرزش تو داریم بکرم خود گناهان ما را بیامرز ما را از عذاب دوزخ نگاه
دار انکه حق تعالی صفت متقیان را بیان کرد و بر سبیل مدح گفت که آن کسانی
اند که صبر کنند و صبر بر چند نوع بوده است صبر باشد بر مصیبت و صبر باشد
از معصیت و صبر باشد بر طاعت صبر بر طاعت آن بود که خود را به بندگی
دارد و اوقات نماز را مراقبه کند و روزهٔ فریضه و سنت را بصبر و احتمال مشقت
تلقی کند و بر زکوة و حج و جهاد نفس خود را مطمئن کرده اند و چون مصیبتی بدو رسد بگوید
انا لله و انا الیه راجعون صفتی دیگر متقیان را آنست که راست گویندگان باشند
در آنچه گویند آمنا آنرا بدل تصدیق کنند احتراز کنند از انکه تا در گفتار ایشان
کاهی نیفتد در خبر است که چون مرد یکبار و دو بار راست گوید براست گفتن
معروف شود نام او در جریدهٔ صدیقان بنویسند و اگر دو بار کذب گوید عادت شود
او را و بنزدیک خدای تعالی او را از جملهٔ کذابان بنویسند دیگر نمازکنندگان و دعاگویندگان
باشند که مالهای خود را در طاعت خدای نفقه کنند و در رضای خدای صرف کنند
در خبر است که ما طلعت شمس قط الا بجنبها ملکان یقولان اللهم اعط کل منفق خلفا و کل
ممسک تلفا هیچ روز آفتاب بر نیاید و الا که بر پهلوی او دو فرشته باشند که میگویند بار خدایا
هر نفقه کننده را عوض ده و هر بازدارنده را مال تلف گردان دیگر ایشانند آنها که
استغفار کنند و از خدای آمرزش خواهند بسحرگاهان مجاهد گفت نمازکنندگان باشند
بشب بیانش کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون حسن بصری گفت

درشب نماز کنندکان باشند تا بوقت سحر انکه در وقت سحر باستغفار مشغول باشند
عبد الله عمر بشب نماز کردی چون وقت سحر شدی تا بوقت صبح باستغفار مشغول
بودی رسول الله صلعم گفت که خدای تعالی چند آواز دوست دارد آواز خروس
و آواز آن کس که قرآن خواند و آواز کسی که در وقت سحر استغفار کند داود پیغمبر
گفت از جبرئیل پرسیدم که کدام وقت فاضلتر است گفت ندانم الا آنست که در
وقت سحر آنکه استغفار کند داود پیغمبر ع گفت از جبرئیل ع پرسیدم که کدام وقت
عرش خدای بجنبد لقمان پسر خود را گفت ای پسر نباید که خروس از تو زیرکتر باشد
بوقت سحر و بوقت سحر برخیزد و استغفار کند و تو خفته باشی و در تفسیر اهل بیت است
که این آیه در حق امیر المومنین علی است اما الصابرین فنظیره فی قوله والصابرین فی
البأساء والضراء وحین البأس واما الصادقین فنظیره فی قوله والذی جاء بالصدق
واما القانتین فنظیره امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما واما المنفقین فنظیره الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة واما المستغفرین فنظیره کانوا قلیلا من اللیل
ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون قوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما
بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام انس مالک روایت کرد که پیغمبر
صلعم گفت هر که او این آیه بخواند و در آخرش بگوید وانا علی ذلک من الشاهدین خدای تعالی
بعدد هر حرفی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کنند و از خدای تعالی آمرزش خواهند
تا روز قیامت و در خبری دیگر آمده که هر که این آیه بخواند حق سبحانه هشت در بهشت برو
بگشاید و هفت در دوزخ برو در بندد و ابو غالب القطان گفت بتجارت بکوفه آمدم و
در همسایگی اعمش فرود آمدم در آخر شب این آیه بخواند و در آخرش میگفت وانا اشهد
بما شهد الله به واستودع الله هذه الشهادة وهی لی عند الله ودیعة حتی یؤدیها الی یوم القیمة
با خود گفتم همانا خبری باشد که او شنیده است درین باب دیگر روز پیش او شدم و او را
گفتم دوش آیة الشهادت میخواندی و در آخر آن کلماتی میگفتی درین باب چیزی شنیده
گفت بلی گفتم مرا روایت کن گفت نکنم تا یکسال در سرای من مقام نکنی و خدمت من نکنی
و من کارهای خود [illegible] بودم و بر سر راه بودم بارها [illegible] دم و مقام کردم یکسال چون
یکسال بر آمد گفتم ایها الشیخ سال تمام شد گفت حدثنی ابو وایل عن عبد الله مسعود انه قال
سمعت النبی صلعم گفت از جبرئیل شنیدم که هر که این آیه بخواند و از پی او این کلمات بگوید حق تعالی گوید

عبدی وفیت بعهدی وادیت الی امانتی عهد الیه عهدا وانا اولی من وفی بالعهد ملائکتی
لزابواب الجنان فیدخلها من ای ابوابها شاء یعنی بنده من بعهد من وفا کردی و امانت من
ادا کردی و آن توحید است و من اولیترم که بعهد خود وفا کنم ای فرشتگان من درهای
بهشت برو بگشایید تا از هر دری که خواهد در بهشت آید و رسول صلعم فرموده که دو فرشته
در هوا بیکدیگر رسیدند یکی دیگری را گفت از کجا می آیی گفت از نزدیک بنده عاصی
که امروز همه روز معصیت میکرد و خدای را بیازرد رنگ دیوان او سیاه بگناه
باسمان میبرم این دیگر فرشته گفت وعجب آنست که من بنام او براتی آزادی
از آتش دوزخ میبرم این فرشته بتعجب فرو ماند گفت چرا چنین آمد گفت چون
تو بیامدی او آیة الشهادة بخواند خدای تعالی گفت من گناه و معصیتش در کار ایمان
و موافقت او کردم در خبر است که مردی برنا بیامد و چنانچه عادت زور آوران
باشد بنزدیک نبی و هفت سنگ برگرفت و بپرداشت و بینداخت و با هر یکی
بگفت اشهد یا حجر انی اشهد ان لا اله الا الله چون شب درآمد در خواب دید که
قیامت برخاسته است و خلقان را در صعید سیاست داشته اند و حساب
ایشان میکنند نامه او بدست او نهادند و حساب او برآوردند و سیئات
بر حسنات بیفزود او را سوی دوزخ بردند چون بدوزخ رسید کوهی عظیم
بیامد و حایل شد بدری دیگرش بردند کوهی دیگر بیامد و حایل شد تا همچنین
بهفت در دوزخ رسانیدند او را از هر جانبی کوهی منع میکرد از در آوردن خازن
خزنه دوزخ گفتند شما را با این بنده چیست گفت حساب این بنده کردند و سیئات
او بر حسنات بیفزود او را بدوزخ میبریم آن سنگها گفتند این مرد ما را گواه گرفت
که خدا یکیست ما را نمیگیم که او را بدوزخ برند این اشارتست بآنکه مردی سنگی را
گواه گرفت آن سنگ او را رها نکرد که بدوزخ برند کسی که در حق خدای را گواه
گرفته باشد چگونه رها کنند کلبی گفت که سبب نزول این آیه آن بود که دو حبر
از احبار شام بمدینه آمدند با یکدیگر گفتند نیک ماند این مدینه بمدینه که هجرتگاه پیغمبر آخر الزمان
چون بمسجد درآمدند حضرت رسالت پناه را بدیدند او را بعلامات و صفات
بشناختند گفتند یا محمد ما را مسئله هست اگر جواب دهی ایمان آوریم گفتند اخبرنا
علی اعظم شهادة فی کتاب الله یعنی از بزرگترین گواهی که در کتاب خداست ما را خبر ده

حق تعالی این آیة فرستاد و کواهی داد خدای تعالی که جز وی هیچ خدای نیست
مفسران در معنی کواهی خدای خلاف کرده اند مجاهد کفت حکم الله خدای حکم کرد
بدانچه عجیب و صنع محکم و افعال متقن خود که او یکیست و جز او خدای نیست ابو العالیه
کفت و لله فی کل تحریکة و تسکینة ابدا شاهد و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
در خبرست که ابو شاکر الدیوانی با جاعتی زنادقه در موسم حج بنزدیک امام جعفر صادق
آمد و کفت یا ابن رسول الله انک لاحد النجوم الزواهر و آباؤک کانت بدور البواهر
یعنی تو یکی از ستارکان تابانی و پدرانت ماهای درخشان بودند هریکی ماه تابنده بوده
و چون ذکر علما کنند انکشت کهتر بتو برند تو بحر بی پایانی و دریای موج زننده ما را خبر ده
که دلیل بر حدوث عالم چیست امام جعفر صادق ع تخم مرغی بخواست و بر دست نهاد
و کفت هذا حصن ملموم داخله غرقی رقیق تطیف به کالفضة السائلة والذهبة المائعة
ثم انها ینفلق عن صورة کالطاوس اذا دخلها شیء غیرها عرفت فقال لا قال هذا هو الدلیل علی
حدوث العالم این حصنی است ممزوج در اندرون او پوستکی است تنک در اندرون
او میکرد چیزی چون نقره روان و زر کداخته پس شکافته میشود از وی صورتی چون
طاوس انکه چیزی دیکر درو پیدا شد جز آنکه تو میدانی کفت نه کفت این است دلیل
بر حدوث عالم کفت یا ابن رسول الله نیکو کفتی و دانستی که ما نپذیریم الا آنچه بچشم ببینیم
و بکوش بشنویم و بینی ببوییم و بدهان بچشیم و بدست بساییم امام جعفر ع کفت
این حواس پنج است و این پنج سود ندارد بی دلیلی عقلی کفت خدای کواهی میدهد که جز او
خدای نیست و فرشتکان و مومنان و کواهی فرشتکان و مومنان اقرار باشد
بیانش قالوا شهدنا علی انفسنا ای اقررنا رسول ص بیامد و دعوی کرد که من فرستاده ام
او را همتا و انبازی نیست کفتند کواه تو کیست بدانکه تو فرستاده اویی کفت بار خدایا
این کافران از من کواهی میخواهند کفت من کواه توام قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم کفتند
بیک کواه کار بر نیاید کفت کواهی دیکر یا من کواهی میدهد که علم کتاب بنزدیک اوست و من
عنده ام الکتاب و آن پسر ابو طالبست مخالفان کفتند چه دانند موافقان کفتند که آن
که چه دانند که از زخم تیغ او در دایره اسلام آمدند و بعضی بذلت جزیه بر کردن خود قبول
کردند رسول را ص کفتند کواه تو خداست ما خدای را نشناسیم و کواهی پسر عمت نپذیریم
که او از تست کفت هر چه انکشت بر آن نهند کواه منست بر صدق دعوی من راوی خبر

انصاریه

ما یا رسول

ما با رسول ص بودیم در بعضی راهها اعرابی پیش ما آمد کفت از کدام قبیله کفت از فلان
قبیله کفت کجا میروی کفت با قبیله خود کفت رغبت کنی در چیزی که صاحب تو
تا قبیله تو کفت آن چیست کفت اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله کواهی دهی
که خدا یکیست و من رسول اویم اعرابی کفت و من یشهد لک علی هذا کیست که کواه
دهد ترا برین رسول نکاه کرد درختی ثمره عادی بر کنار بیابان خشک شده
بود کفت آن درخت مرا کواهی دهد مرد را عجب آمد کفت یا اعرابی برو و آن
درخت را پیش من خوان بکوی که رسول خدا ترا میخواند اعرابی برفت و کفت ایها
الشجر اجیبی رسول الله اجابت کن رسول خدا را درخت بر خویشتن بجنبید و عروق
خود را از زمین بر کند و زمین میشکافت و می آمد تا پیش رسول آمد و بایستاد
رسول ص کفت بم تشهدین ایتها الشجرة بچه کواهی میدهی ای درخت کفت اشهد ان
لا اله الا الله و انک رسول الله کواهی میدهم که خدای یکیست و تو رسول وی اعرابی
کفت درخت کواهی میدهد و من اولیترم که کواهی دهم کفت اشهد ان لا اله الا الله
و انک رسول الله و خداوندان علم کواهی میدهند بر وحدانیت خدای بعضی مفسران
کفتند پیغمبرانند ابن کیسان کفت صحابه رسول اند از مهاجر و انصار مقاتل کفت
اهل کتابند آنانکه ایمان آوردند چون عبد الله سلام در تفسیر اهل البیت آمده
علیهم السلام که امیر المومنین علی است ع بیانش و من عنده ام الکتاب اکر علما
اسلام کویی او مقتدای ایشانست و اکر اهل البیت کویی اول و پیشوای ایشان
و اکر احبار اهل کتاب کویی او بکتاب ایشان از ایشان عالمتر است پس آیت را
بر وی حمل کردن اولیتر بود و او کفت و الله لو ثنی لی الوسادة و جلست علیها
بین اهل التوریة بتوریتهم و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل الزبور بزبورهم و اهل القرآن
بقرآنهم حتی یزهر کل کتاب من هذه الکتب و یقول یا رب ان علیا قد قضی بقضائک
کفت اکر بالشی بنهند مرا و من بر وی نشینم حکم کنم میان اهل توریة بتوریة ایشان
و اهل انجیل بانجیل ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و اهل قرآن بقرآن ایشان
تا که حاضر کنند هریکی ازین کتابها و میکوید بار خدایا علی بن ابی طالب حکم بقضای
تو کرد جابر عبد الله انصاری روایت کرد از رسول ص که یک ساعت که عالمی بر بستر
خود تکیه کند و در علم خود میکرد بهترست از عبادت عابدی که هفتاد سال خدای را پرستد

اجبی ر

انس مالک روایت کند از رسول صلعم که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است
و درس او تسبیح است و بحث او جهاد است و آموختن آنرا که نداند صدقه است
و با یاد دادن آن قربت و تقرب بخدا است برای آنکه علم معالم حلال و حرام است
و علامت راههای بهشت و دوزخ است در وحشت انیس است و در غربت
رفیق است و در خلوت محدث است و در سرا و ضرا دلیل نیک و بد و دلیل است و بر دشمنان
سلاح است و بنزدیک غربا قربت خدای تعالی با و رفیع کند قوم را و ایشانرا
در خیرات پیش رو کرده اند هر که با یشان اقتدا کند و بر پی ایشان رود
و باعمال ایشان نگرد و با فعال ایشان اقتدا کند فرشتگان در خلوة ایشان
رغبت کنند و بپرهای خود برایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار
کنند و هر تری و خشکی که باشد برای ایشان آمرزش طلب کند تا ماهیان
دریا و هوام آن و سباع زمین و چهار پایان او و ستارگان آسمان بدانچه
که علم حیات دلست بر نابینائی و نور چشمست از ظلمت و تاریکی و قوتست
از ضعف بندگانرا بپایه آزادان رساند و بمجالس ملوک افکند اندیشه در وی
برابر روزه باشد و درس او برابر قیام بود حرام و حلال باو شناسند
و رحم بدو پیوندند پیش رو عملست و عمل تابع اوست نیکبختانرا از و الهام دهند
و بدبختانرا از و محروم کردانند قایما بالقسط گواهی دهد در آن حال خدای که
قایمست بقسط یعنی بعدل و داد و عادلست و از شرایط گواه آنست که عادل
بود چه اگر عدل نبود بر گواهی او اعتماد نباشد ای عجب در گواهی عدالت شرطست
بنزدیک تو و در حاکم عدالت شرط نیست اگر گواه عادل باید حاکم اولیتر که عادل باشد
بنگر که خدای تعالی عدل با توحید چگونه مقرون کرده تا آنجا که بر توحید گواهی میدهد
عدل بشرط کرده و در موضع حال آورده تا بدانی که عدل از اوصاف بیچ است
و توحید بی عدل مطرود است و اهل معانی گفتند که معنی قایما بالقسط مدبر آنرا با
و گفته اند مجازی بالاعمال العباد بالعدل و بندگانرا بعدل پاداش دهد و بسزا جزا کند لا اله
الا هو هیچ خدای نیست الا او و تکرار برای آن کرد که اول توحید تو است
و دوم توقیف و تعلیمست و از امام جعفر صادق عم روایتست که اول گفت
بگوی که من یکی ام و دوم بگوی که من یکی ام چنانکه خود را وصف کردم عزیز و حاکم و حکیم

اخلش داخو

کار و حکیم و عالم بحقیقت بدانید که دین من بنزدیک خدای اسلامست قتاده
گفت شهادة ان لا اله الا الله و ایمان آوردن بدانچه رسول آورد از نزدیک خدای
این دین خداست که برای خود نهاد و پیغمبرانرا بدان فرستاد و اولیای
خود را بدان فرمود و جز از آن از بندگان خود نپذیرد و بندگانرا جزا بدان دهد
و جز بدان رضا ندهد قوله تعالی و ما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما
جاءهم العلم بغیا بینهم و من یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب محمد بن جعفر
بن الزبیر گفت این آیه در باب ترسایان نجران آمد که خلاف کردند
اندر عیسی و مر او بکتاب انجیلست یعنی خلاف نکردند آنکسانی که ایشانرا
کتاب انجیل دادند الا پس از آنکه علم انجیل بایشان آمد و بیان کرده در وی
وحدانیت خدای و عبودیت عیسی از بغی و ظلم و ستم که در میان ایشان
بود و هر که کافر شود به بینات و دلایل او خدای تعالی زود حسابست
بسی بر نیاید که اینها را پیش خود برد و آنچه مستحق آنند از عذاب بدیشان
رساند کلبی گفت در حق جهودان و ترسایان آمد چون مسلمانی را رها
کردند و اختیار جهودی و ترسائی کردند خدای تعالی گفت اهل کتاب
یعنی این دو زمره خلاف نکردند الا پس از آنکه علم بایشان آمد که دین حق
مسلمانیست نظیره و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة قوله تعالی
فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله و من اتبعن و قل للذین اوتوا الکتاب
والامیین ءاسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا و ان تولوا فانما علیک البلاغ والله
بصیر بالعباد جهودان و ترسایان گفتند ای محمد تو ما را جهود و ترسا
میخوانی و جهودی و ترسائی مارا نسبتست و دین ما اسلامست خدای
تعالی این آیت فرستاد و گفت ای محمد اگر با تو حجت آورند و خصومت کنند
بر دین اسلام تو بگوی ایشانرا که من که محمدم اسلام آوردم و تن خود را
و انقیاد نمودم خدایرا جل جلاله و روی را از آن اختصاص کرد که بزرگتر
اعضای اوست چون روی خاضع و منقاد باشد دگر اعضا ایرا خواهند
کرد و شما که جهودان و ترسایان اید جهودی و ترسائی بر اسلام اختیار
کرده اید و دعوی مسلمانی معنی کرده اید و بدعوی قناعت کرده اید من و کسی

پس روان منند خدای را و فرمان او را کردن نهاده ایم و گفته اند مراد بوجه نیت است
یعنی نیت خالص کرده ایم خدای را و بگوی ای محمد کسانی را که کتاب داده اند
جهودان و ترسایان و کسانی را که ایشان نانویسنده کانند نتوانند خواندن
و نوشتن از مشرکان عرب که آیا اسلام آورده اید شما گفته اند این استفهام
و در معرض امر است یعنی اسلام آورید پس اگر راه راست یابند چون رسول این آیت
آیت بر ایشان خواند گفتند اسلام آورده ایم جهودان را گفتند چگویید در حق
عیسی علیه السلام او را پیغمبر خدای دانید و کلمه او را بشناسید گفتند نه ترسایان را
گفت عیسی را بنده و آفریده و طاعت دارنده خدای شناسید گفتند معاذ الله
که عیسی بنده باشد رسول خدای گفت پس دروغ گفتید که ما اسلام آورده
ایم اسلام آنکس دارد که دین که من کنم خلاف نکند خدای تعالی گفت اگر ایشان
برگردند و فرمان ترا قبول نکنند بحقیقت که بر تو پیش از رسانیدن نیست تو برسان
اگر قبول کنند خود نیکو و اگر نکنند من که خداوندم و آفریدگارم بینا ام بر احوال ایشان
و بعواقب کار ایشان و بمقادیر استحقاق ایشان از ثواب و عقاب و در
ان الذین یکفرون بآیات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق و یقتلون الذین یامرون
بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم آنانکه کافر شدند بآیات خدای تعالی
بناحق میکشتند و با کسانی که بداد و عدل فرمودند از مومنان با ایشان قتال میکردند
ایشان را بشارت ده بعذاب دردناک رنجاننده ابو عبیده روایت کرد که از رسول
صلی الله علیه و سلم پرسیدند که ای الناس اشد عذابا یوم القیمة روز قیامت عذاب که سختتر بود
گفت من قتل نبیا آنکسی که پیغمبری را بکشد که امر معروف و نهی منکر کنند انگه این آیه برخواند — پس آنانکه کسی کاو را بکشد که
و گفت از بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را بکشتند در اول روز پس صد و دوازده
مرد برخاستند از عباد بنی اسرائیل که امر معروف و نهی منکر کنند انگه ایشان را نیز در
آخر روز بکشتند و ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را وصف کرد و درین آیه
و آن در حق ایشان فرستاد و عبد الله مسعود از پیغمبر روایت کرد که او گفت — الامر بالمعروف
بد قومی اند قومی که کسی در میان آن قوم امر بمعروف و نهی از منکر کند و او را بکشند و بد
قومی باشند که امر بمعروف و نهی از منکر نکنند و بد قومی باشند که قوم در میان ایشان
بتقیه مشغول باشد و زندگانی کنند انگه حق تعالی گفت ایشان آنانند که اعمال و کردار

ایشان باطل شد در دنیا و آخرت برای انکه بر وجه مامور عمل نکرده باشند و ایشان را
در قیامت یاری دستگیری نباشد و گفته اند که مراد بآیات درین آیه کتاب و قرآن و سنت
و آیت را بر عموم حمل میتوان کرد قوله تعالی الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یدعون
الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار
الا ایاما معدودات و غرهم فی دینهم ما کانوا یفترون فکیف اذا جمعناهم لیوم لاریب فیه
و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس روایت کند
که از اهل خیبر در عهد رسول مردی و زنی زنا کردند و ایشان در میان قوم خود شریف
بودند و در توریة حکم ایشان رجم بود برخاستند و بنزدیک رسول آمدند امید آنکه
بنزدیک او تخفیفی بود این حکم را و بپرسیدند رسول صلعم رجم فرمود ایشان را نعمان بن اوفی
و عمرو بن الحرث گفتند جرت علینا بر ما جور کردی بر ایشان رجم نیست رسول صلعم
گفت دروغ میگویید بر ایشان رجم است و در توریة همچنین است گفتند نیست توریة
را بیاوردند و بنهادند و گفتند انصاف بده ای محمد رسول صلعم گفت در میان شما که توریة
بهتر داند گفتند مردی اعور است که بفدک میباشد او را ابن صوریا میگویند کس فرستاد
و او را بمدینه آوردند حضرت توریة را خواند و بنشست و توریة را بخواند چون بآیت
رجم رسید دست بر وی نهاد و بپوشید و برنخواند عبد الله سلام برخاست و دست
او از آنجا برداشت و آن آیه برخواند رسول گفت بدانستید که حکم آنست که من کردم و
توریة تو مطابق قول منست و حکم در توریة چنین بود که مردی محصن و زن محصنه چون
زنا کنند و بینه و بر ایشان ثابت شود ایشان را رجم باید کرد و اگر زنی آبستن بود
رها کنند تا بار بنهد انگه رجم کنند رسول صلعم هر دو را فرمود تا رجم کنند و خدای تعالی درین قصه
این آیت فرستاد و گفت نمی بینی و نمینگری ای محمد آن کسانی را که ایشان را نصیبی داده
اند از کتاب توریة چون عبد الله صوریا و نعمان بن اوفی و عمرو بن الحرث ایشان را دعوت
میکنند و با کتاب خدای که توریة است میخوانند تا حکم کند میان ایشان در رجم پس جماعتی
از ایشان بر میگردند و اعراض میکنند پس از انکه دانستند که آن آیت در توریة است
و انکه گردند و دلیری که نمودند بدان کردند که ایشان گفتند و با خود تمنا کردند که آتش با ما نرسد
الا روزهای شمرده گفته اند که چهل روز ایام عبادة عجل خواستند حسن بصری گفت هفت
روز خواستند و بزعمت ایشان را مغرور کرده اند و در دین ایشان آن افترای که ایشان کرده

وآن دروغ که ایشان گفتند وآنچنان بود که گفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة
و گفته اند که این که گفتند نحن ابناء الله و احباءه پس چگونه باشد حال ایشان
چون ما ایشانرا جمع کنیم بدان روزی که در آن روز شکی نیست یعنی برای
جزا دادن در آن روز مؤمن و کافر را و بر ایشان ظلم نکنند و حق ایشان
باز نگیرند از ثواب و عقاب ایشان از آنچه مستحق باشند در زیادت
ناکردن عبد الله عباس گفت اول رایت که در آن روز بر دارند رایت جهودان
باشد خدای تعالی ایشانرا بر سر جمع رسوا کرداند انگه بزه ایشانرا
بدوزخ برند قوله تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار
وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی من المیت وتخرج المیت من الحی وترزق من تشاء بغیر حساب
معاذ جبل گفت مرا وامی بود رسول خدای گفت این آیة برخوان انکه بگوی یا رحمن
الدنیا والآخرة ورحیمهما تعطی من تشاء منها فاقض عنی دینی هر که این آیت بر
خواند اگر وام او چندان بود که در زمین بگنجد خدای تعالی گذارده کرداند رسول ص
گفت چون خدای خواست که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی را و شهد الله و قل اللهم مالک
الملک بر زمین فرستد و ایشان از عرش مجید آویخته بودند گفتند بارخدایا
ما را بر زمین خواهی فرستادن برای ذلت و معاصی و ما از عرش پاکیزه آویخته
ایم خدای تعالی گفت هیچ بنده نباشد که شما را بخواند در عقب هر نماز فریضه الا که
در حظیرة قدس جای دهم بر آن وجه که باشد و بچشم رحمت در وی نگرم هر روزی
هفتاد بار و هر روز هفتاد حاجتش روا کردانم که کمینه آن مغفرت و آمرزش
بود و از دشمنانش نگاه دارم و بر دشمنش نصرت دهم و او را از بهشت هیچ
چیز بدهم الا مرگ عبد الله بن عمرو بن عوف روایت کرد از پدر خویش از جد خویش
که رسول عم عام الاحزاب باشارت سلمان بفرمود تا گرد مدینه خندق کنند و هر چهل
گز از آن بده مرد صحابی دادند سلمان گاه بنزدیک مهاجری آمد یاری گاه
بنزدیک انصار میرفت و گاهی بنزد اوس و گاهی بنزد خزرج و ایشانرا نشاط
میداد و تحریض میکرد مهاجر گفتند سلمان از ماست و انصار گفتند نه که از
ماست و اوس و خزرج همچنین تا از میان ایشان خصومتی برخاست

آنچه

آنچه بدست داشتند بینداختند و سلاح برگرفتند خبر برسول عم آمد برخاست
و بیامد و گفت شما را چه بوده است گفتند یا رسول الله اختلفنا فی سلمان
ما میگوییم سلمان از ماست و ایشان میگویند از ماست رسول عم گفت چه
دعوی است که شما میکنید نه از شماست و نه از ایشان سلمان از آن ماست
السلمان منا اهل البیت ای عجب این حال با حال تو نیک ماند چون در عرصات
قیامت آیی با بار گناه آدم عم که ترا بینند روی بگردانند نوح از تو اعراض کنند
ابرهیم از تو تبرا کند رسول که ترا بیند روی بگرداند سر در پیش افکنند چون نظر
رحمت در آید و توقیع سعادت بنام تو بر آید آدم عم گوید فرزند منست
نوح گوید بر شریعت منست ابرهیم گوید بر ملت منست مصطفی گوید از امت منست
حق تعالی گوید این چه دعاوی مختلفست بنده بنده منست راوی گوید من
و سلمان و حذیفة الیمانی و نعمان بن مقرن المزنی با شش انصاری در چهل گز
بودیم و بکار خویش مشغول میبودیم سنگی بدید آمد بزرگ و سخت که آهن
بر و کار نکرد ما سلمانرا گفتیم که ای سلمان رسول را ازین خبر ده تا چه فرماید
سلمان بیامد و رسول را خبر داد برخاست و بکنار خندق آمد و در آن سنگ
نگاه کرد و آن کلنگ از دست سلمان بستد و خود بخندق فرو شد
و یک زخم بزد و ثلثی از آن سنگ بشکست و نوری از آنجا بتافت که جمله
مدینه نور بگرفت پنداشتی که چراغیست در خانهٔ تاریک و رسول ص تکبیر کرد و
مسلمانان همه تکبیر کردند انگه ضربتی دیگر بزد و ثلثی از سنگ بشکست و نوری
عظیم پیدا شد که جمله مدینه بگرفت و رسول تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند
و بزد ضرب سیم جمله سنگ بر داشت و نوری پیدا شد و رسول تکبیر کرد و مسلمانان
تکبیر کردند سلمان دست رسول عم بگرفت و رسول بر بالا بر آمد سلمان گفت
یا رسول الله امروز عجایبی دیدم که مانند آن عجایب هرگز ندیدم رسول عم گفت چون
ضربت اول بزدم و آن نور پیدا شد و در میان آن نور کوشکهای حیره و مداین دیدم
کانها انیاب الکلاب پنداشتی که دندانهای سگانست و جبرئیل مرا خبر داد که
امت من بر آن ظفر یابند انگاه ضربت دوم بزدم و آن نور که پیدا شد در آنجا
کوشکهای قیصر از زمین روم مرا پیدا شد پنداشتی که دندانهای سگانست و جبرئیل

المدنی

مرا خبرداد که امت من بران ظفر یابند انگاه ضربت سیم بزدم ونوری پیدا شد
درانجا کوشکها صنعان بمن نمودند گفتی که خانهای سگانست جبرئیل مرا
خبرداد که امت من بران ظاهر باشند مسلمانان شادمان شدند
باین بشارت و وعدها وگفتند سپاس خدایرا که مارا وعده نصرت داد
منافقان گفتند عجب نیست ازین کار شما از خوف خندق میکنید وازین شهر
بیرون نمیتوانید شد واین چنین تمناهای باطل میکنید خدای تعالی این آیت
فرستاد واذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا
واین آیة فرستاد از بهر زیاده تعجب ایشان قل اللهم ابو رجانه عطاردی گفت
این میم که در آخر اللهم است جامع است فرهنگا دنام راکه اولش میم است
در خبرست که خدای تعالی در بعضی کتب منزل گفته است که انا مالک الملوک وملک الملوک
الملوک ونواصیهم بیدی من پادشاه پادشاهانم دلها وموها وپیشانیهای ایشان
بدست منست اگر بندگان من اطاعت من کنند پادشاهانرا برایشان مهربان
گردانم مشغول مباشید بدشنام دادن ولعنت کردن پادشاهان بدرگاه
من آیید وتوبه کنید تا دلهای ایشان برشما مهربان گردانم معنی این آیت آنست
که بگوی ای محمد که ای بار خدای یا مالک الملک وخداوند پادشاهی توئی ملک بدست
قدرت تست بدانکس که توخواهی بدودی کلبی گفت یعنی محمد واصحابش واتکی از
آنکس که توخواهی یعنی روم وعجم وسایرام سدی گفت از جباران ستانی وچنانکه
مطیع خود دهی محمد وراق گفت ملک نفس وقهر هوا وغلبه او چنانکه سلیمانرا
عو داد که در خبراست که در مطبخ او روزی چهل هزار کاوخرج شدی بیرون
از گوسفند وبیرون از دیگر حیوانات واوازکسب خود خوردی وبدونان جوین
قناعت کرده بود وجامه بر هم پیراستی وسرافکنده رفتی بخضوع وخشوع
ودرمسجد شدی وبنگریستی تا کجا درویشی نشسته است بپهلوی او بنشستی
وگفتی مسکین جالس مسکینا یعنی درویشی با درویشی نشسته است وملک چنانک
کسی که خواهی بستانی تا مقهور هوا ونفس شود هوا بر وغالب شود چنانکه گفت
ارایت من اتخذ الهه هواه پادشاه آنست که او بجود پادشاه است و گویند
مراد بملک صحت نفس است که رسول عم گفت من اصبح آمنا فی سربه معافی بدنه عنده

قوت یوم فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها هر که در روز آید امین وبعافیت وتن صحیح
وقوت یکروزه دارد پنداری که ملک دنیا همه اوراست وگفته اند که قناعت رسول
گفت ملوک الجنة من امتی القانع یوما بیوم پادشاهان بهشت باشند از امت
من آنانکه قانع باشند بقوت یکروزه خویش دیگران گفتند که ملک قیام اللیل است
بشب برخواستن برای نماز ودر شب کار معاد ساختن من خاف
ادلج ومن ادلج بلغ المنزل هر که ترسد شبگیر کند وهر که شبگیر کند بمنزل رسد
واسطی گفت چون ابنای دنیا وملک بملک فخر کردند حق تعالی بازنمود که ملک
همیشه بریک کس نماند ولایت عزل وامارت در دست منست آنرا که
خواهم ولایت دهم وآنرا که خواهم معزول گردانم دنیا وملک دنیا بریک کس نماند
الیوم عندک وبالا وحدیثها وغدا الغیرک کتها والمعنی امروز در دست تو
باشد وفردا در دست دیگری باشد بهلول مجنون که از عقلای مجانین
بود در عرفات هارون الرشید را دید که می آوردند ومردم را میزدند بر بالای
رفت وگفت ای پادشاه مغرور بشنو این حدیث هارون سر از هودج بیرون
کرد بهلول را دید گفت بیا تا چه میگویی گفت حدثنی فلان عن فلان عن ابن
مسعود انه قال رایت رسول الله ههنا علی حمار ولم یکن ضرب ولا طرد رسول
خدایرا اینجا دیدم بر درازگوشی نشسته ضربی وطردی نبود کسی را نمیزدند ونمیراندند
بهلول را پیش خود خواند وگفت عظنی واپندی ده گفت آن الملک الذی فی یدیک
ثم انتقل الیک وعنقریب ینتقل الی غیرک گفت ای ملک این ملک که می بینی که در دست
تست در دست دیگری بوده است از و بتو انتقال کرده روزی باشد که از تو
بدیگری انتقال کند دخل الدنیا اناس قبلنا ترحلوا عنها وخلوها لنا و دخلنا ها کما دخلوها
ونخلیها للقوم بعدنا وگفته اند مراد بملک عظیم امامتست عجب اگر کردی که گویند ملک دنیا
بامر خدایست بانکس که خواهد دهد وملک دین که امامتست بدست ماست بانکس
دهیم که خواهیم ملک دواست ملک دنیا وملک آخرت وهریکی را وصفی است یکی را تعظیم
یکی را تکبیر هردو با میر المومنین علی ارزانی داشتند ملک دنیا ملک امامتست وآنرا نام
ملکا عظیما ملک عقبی ملک بهشت است واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا ودین ملکرا
کبیرا نام فی الخلد لا یکره فی دل ای وتنزع الملک ممن تشاء وازدشمنان او بستاند وبدو

اوده بود باستحقاق از ایشان بستاند و باستحقاق بایشان دهد تلک الجنة التی
نورث من عبادنا من کان تقیا و تعز من تشاء عزیز کرده ای آنرا که خواهی
و تذل من تشاء ذلیل کنی آنرا که خواهی یعنی محمد و اصحابش را ایشان را عزیز گردانید تا دیگر
شدند بافتح و ظفر از اینجا بگریختند محتاج و مضطر و کفار قریش را ذلیل کرد تا در بدر
مقهور و مغلوب گشتند عزیز کنی آنرا که خواهی بتوفیق طاعت و ایمان ذلیل کنی
آنرا که خواهی بخذلان و حرمان عزیز کنی آنرا که خواهی بقناعت و رضا ذلیل کنی
آنرا که خواهی بحرص بر حطام دنیا قانع عزیز است و طامع ذلیل الطامع فی وثاق الذل
وهب منبه گوید عزه و توانگری هر دو بیرون آمدند در عالم جولان کردن گرفتند
قناعت در پیش ایشان افتاد از پای در آمدند و بیفتادند رسول صلعم گفت
من قنع شبع و من لا یقنع لا یشبع قانع اگرچه گرسنه است سیرست و طامع
اگرچه سیر است گرسنه است مالی که آنرا نهایتی نیست قناعتست القناعة مال لا ینفد
بیدک الخیر خیر بفرمان تست و در قبضه قدرت تست کسی بر وقادر نباشد جز تو
خیری که از جانب تست هم از دست الا بنفسه و اما بواسطه برای آنکه چیزی که دیگرا
دهند از و شناسی که از و بدیشان رسید و آنکه از ایشان بتو رسد باز
یا بتوفیق او و قوی آن خدای که بر همه چیز قادر و توانای شب در روز بری و روز
در شب آری از این میکاهی و در آن می افزای یکور اللیل علی النهار و یکور النهار
علی اللیل زنده از مرده بیرون آوری و مرده از زنده و حیوان از نطفه و نطفه از
حیوان مرغ از خایه و خایه از مرغ زهری گفت رسول صلعم نزدیک بعضی از زنان
خود رفت زنی نیکو حاضر بود با جامه نیکو پرسید که این کیست [illegible]
یکی از جمله خالهای تست گفت کدام خاله است گفت خالده بنت الاسود بن
عبد الیغوث گفت سبحان الذی یخرج الحی من المیت و این زن زنی صالحه بود
پدرش کافر بود و گفت روزی دی بار خدایا آنرا که خواهی بحساب و بی اندازه
از کثرت که آنرا باشد قوله تعالی لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین
و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیة و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر
عبدالله عباس گفت جماعتی از انصاریان با جماعتی از جهودان یاری میکردند چون
عمرو بن الحجاج و سلام بن ابی الحقیق و میخواستند تا ایشان را بفتنه آرند رفاعه بن المنذر

وعبدالله

و عبدالله بن جبیر ایشان را منع کردند قول ایشان نشنیدند خدای تعالی این آیت
فرستاد و حق تعالی گفت در باب حاطب بن ابی بلتعه آمد و جماعتی از اصحاب رسول
که با اهل مکه اظهار مودت میکردند و در آن وقت که رسول خواست بمکه رفتن حاطب
نامه نوشت و بدست زنی داد تا بمکه برد خدای تعالی از آن خبر داد رسول صلعم در اثر او
امیرالمؤمنین علی و زبیر را از پس فرستاد تا آن نامه باز آوردند و این قصه تا ای بجای خود
در جای که لایق باشد ضحاک گفت در باب عبادة بن صامت آمد و او مردی متقی
بود از اهل بدر و او را خلفا بودند از جهودان چون رسول صلعم روز احزاب از
مدینه بیرون می آمد گفت یا رسول الله اگر فرمایی تا این جماعت که خلفای منند و
ایشان پانصد مرد بودند ایشان را بیاورم تا لشکر تو در جنگ کافران زیاده نماید
خدای تعالی این آیة فرستاد و نهی کرد مؤمنان را از آنکه با کافران دوستی کنند و
گفت نباید که مؤمنان بکافران موافقت کنند و ایشان را بدوستی خود گیرند و مؤمنان را
از کافران تبرا میباید کرد با ایشان چگونه تولا کنند چون دوست کسی باشی با دشمن
او دوست نباید بودن و هر که این کند یعنی با کافران دوستی کند از خدای و از
دین خدای در هیچ خیر نباشد و از دوستی خدای و دین خدای دور بود
که با دشمن خدای دوستی کند الا که از ایشان بترسید و تقیه کنید و این آن وقت
باشد که مسلمانان را ضعفی باشد و کافران را قوتی آنگه اظهار مودت و موافقت کنند
و با ایشان بسازند برای دفع مضرت چنانکه عمار یاسر کرد از صحابه و غیر آن
تا خدای تعالی در حق او آیة فرستاد الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و دیگر اخبار
بر تقیه اهل شیعه هیچ طعن نرسد از بهر آنکه فرمان خدای تعالی در این آیت
بود و ناطقست و این از جمله واجبات عقلیه است و صحابه رسول صلعم تقیه کرده اند
و امام جعفر صادق عم را از تقیه پرسیدند گفت التقیة دینی و دین آبائی تقیه
دین من و دین پدران منست و از پدران او یکی پیغمبر است مخالفت دین
ایشان همانا نیکو نباشد ابن المسیب روایت کرد که مردی نزدیک رسول صلعم
و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که من هلاک شدم گفت چه کردی گفت قریش
مرا بگرفتند و عذاب کردند و گفتند که ترا اگر محمد را ناسزا گوئی من آنچه ایشان خواستند
بگفتم رسول صلعم گفت کیف کان قلبک دلت چه گونه بود گفت کاره بود آنرا گفت اگر

دیگر باره بدست ایشان افتی و ترا مثل این حال افتد مثل آنکه گفتی بگوی این حدیث
سه بار تکرار کرد عبد الله مسعود گفت خالطوا الناس و صافحوهم بالسنتهم
گفت با مردمان بسازید و مخالطت کنید و با ایشان مصافحه کنید و این هم
دست در دست ایشان نهید با آنچه خواهند و دین را رخنه مکنید با کافر
مخالطت شرطست و با مومنان مخالصت آنرا بزبان نگاه دار و این را
بدل دوست دار دل از برای جر منفعت ثواب آجل با این با نیز زبان
از برای دفع مضرت عاجل با آن و امام جعفر صادق عم گفت الریاء مع المؤمن
شرک و مع المنافق فی داره عبادة ریا با مومن شرکست و با منافق در
سرای او عبادتست هشام بن ثابت گوید چون امام جعفر صادق عم
از عالم برفت من و محمد بن نعمان صاحب الطاق و ابو جعفر الاحول و
جماعتی از اصحاب امام جعفر بمدینه بودیم و مردمان چنان گمان میبردند
که عبد الله جعفر که پسر مهتر بود امام و قایم مقام اوست ما نزدیک او شدیم
و گفتیم یا ابن رسول الله مردی دویست درم دارد برو زکوة چند باشد
گفت پنج درم گفتیم اگر صد درم دارد گفت دو درم و نیم ما گفتیم یا ابن رسول
الله مرجیان چنین نمیگویند گفت من ندانم تا مرجیان چه گویند ما از
نزدیک او بیرون آمدیم نا امید و دانستیم که او امام نیست برای قلت علم
او در شرع پس در گوشه بنشستیم و با یکدیگر میگفتیم در سر که ما کجا رویم
و با که رجوع کنیم الی المرجیه ام الی القدریه ام الی الزیدیه ام الی المعتزله
درین میانه پیری از دور پدید آمد که ما او را نمیشناختیم و رو کرد با جعفر
الاحول و او را بخواند ما هیچ شک نکردیم که از جمله عیون و جواسیس
بود که ابو منصور دوانقی جاسوس بر گماشته تا بداند و بشناسد
که شیعه امام جعفر عم کیست که بنزدیک او شوند و قایم مقام او که باشد
من گفتم انا لله و انا الیه راجعون کار افتاد و لیکن شما بروید که او مرا
میخواند تا شما نیز هلاک نشوید و من خایف و اندیشناک در پی او ایستادم
مرا بیاوردند تا بدر سرای موسی بن جعفر عم و آنجا بنشاندند و بخادمی سپرد
و او در سرای شد و ساعتی بود که بدر آمد که درآی من در سرای شدم

راست

راست که چشمش بر من افتاد گفت الی الی لا الی الجبریه ولا الی القدریه
ولا الی الزیدیه ولا الی المعتزله من رفتم پیش او و بنشستم او را گفتم یا ابن رسول
الله پدرت با جوار رحمت خدای انتقال کرد گفت آری گفتم بزرگ بود گفت بلی گفتم
ما را رجوع با کیست پس از او گفت ان شاء الله ان یهدیک یهدیک گفتم یا ابن رسول
الله برادرت عبد الله دعوی امامت میکند گفت عبد الله یرید ان لا یعبد الله
عبد الله نمیخواهد که خدا پرستد گفتم یا ابن رسول الله فمن لنا بعده امام کیست از
پس پدرت گفت ان شاء الله یهدیک لا هداک گفتم یا ابن رسول الله تو امامی از پس
پدرت گفت من این نمیگویم با خویشتن گفتم که هیچ فایده حاصل نمیشود گفتم یا ابن رسول الله
علیک امام بر تو امام است گفت نه گفت چون این سخن از وی بشنیدم چندان
هیبت او را در دل من آمد و اعظام و اجلال که وصف آن نتوانم کردن گفتم
یا ابن رسول الله دستوری هست تا مسایل و مشکلاتی که دارم بپرسم چنانکه
از پدرت میپرسیدمی گفت بپرس از هر چه خواهی گفت که مسایل بسیار بپرسیدم
همه را جواب گفت آنگه گفت علیک بالکتمان فان اضعت فهو الذبح پوشیده دار
و الا کشتن بود گفتم یا ابن رسول الله شیعه پدرت متحیر فرو مانده اند دستوری
ده تا ایشان را بدایت کنم بنزدیک تو گفت اگر کسی بینی که بنزدیک او رشدی با
و از و رشدی می بینی از و عهد و میثاق بستان بر کتمان و تقیه چه اگر آشکار
کنند این حدیث ذبح بود و اشارت بیده الی حلقه و بدست اشارت کرد بحلق
من بیرون آمدم و اصحابرا دیدم مرا گفتند ما وراک چیست از پس تو گفتم الهدی
راه راست قصه بر گفتم آنگه بتدریج اصحاب امام جعفر عم بنزدیک او آمدند تا بر وی جمع
شدند سیرت ایمه عم در عهد ظلمت بنی امیه و بنی العباس تقیه بوده است
الا عند الناس فی الامن و الرشد و یحذرکم الله نفسه خدای تعالی شمار تحذیر
میکند و از عقاب خود میترساند و بازگشت همه با خداست مورد این آیت تهدید
و وعید است قوله تعالی قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموات
و ما فی الارض و الله علی کل شیء قدیر یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء
تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و یحذرکم الله نفسه و الله رؤف بالعباد قدیم تعالی چون
رخصت داد در کتمان حق و مساعدت کافران برای دفع مضرت بازنمود که اگر کسی این

معنی را کار بندد نه برای خوف و عذر اضطرار بلکه برای مساعدت و موافقت کنند
و کمان برد که بر خدای پوشیده ماند نه چنان باشد که او پندارد بگوی ای محمد اگر
پوشیده دارید آنچه در دل شماست یا آشکارا کنید آنرا خدای تعالی داند
و بران اطلاع یابد که او عالم بالذاتست بجملهٔ معلومات بر وجهی که صحیح بود و معلوم عالم
باشد و هرچه در آسمان و زمینست از نهان و آشکارا میداند و هیچ پوشیده
نیست و او بر همه چیز قادر است تاخیر عذاب و مهلت و انتظار مستحقان عقاب
نه برای عجز میکند و نه برای غرض میکند برای مصلحت تکلیف میکند تا مکلفان
ممکن باشند و ایشانرا بر خدای حجت نباشد تعجیل عذاب نمیکند و باز
میدهد تا روزی که دران روز هر نفسی آنچه کرده باشد از خیر و شر و نفع و ضرر و طاعت
و معصیت همه حاضر یابد و آنچه کرده باشد از بدی تمنا کند و دوست دارد
که میان او و میان آن عمل که کرده بود غایتی و مسافتی دور باشد مقاتل گفت
چندانکه میان مشرق و مغرب نظیرش یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین و میترساند
خدای تعالی شما را از عقاب و او آن خدایی است که مهربانست بر بندگان خویش
قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم
قل اطیعوا الله والرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین حسن بصری گفت
در عهد رسول صلعم جماعتی دعوی کردند که ما خدایرا دوست داریم حق تعالی گفت دوستی
را علامتی بود و آن آن بود که از فرمان دوست بیرون نرود و دوست او را
دوست دارند این محمد دوست منست اگر شما راست میگویید متابعت او کنید
تا من نیز شما را دوست دارم و دوستان مرا دوست دارید که دوستی من آنست
و فرمان من برید و در معنی گفته‌اند تعصی الاله وانت تظهر حبه ۰ هذا محال فی القیاس
بعید ۰ لو کان حبک صادق لاطعته ۰ ان المحب لمن یحب مطیع ۰ ابو صالح از
عبد الله عباس نقل کرد که این آیه در حق جهودان آمد که ایشان گفتند نحن ابناء الله
و احباؤه و گفته‌اند که در حق ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند ما عیسی را
میپرستیم و تعظیم میکنیم برای دوستی خدای تعالی این آیت فرستاد که عیسی را علی
زعمکم برای دوستی من پرستید رسول را که محمد است متابعت کنید تا خدای تعالی
شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد خدای تعالی آمرزنده و مهربانست

رسول صلعم چون این آیه بر ایشان خواند عبد الله ابی منافق اصحابش را گفت
می‌بینید که محمد دوستی خود چون دوستی خدای میدارد و ما را میفرماید تا او را
همچنان دوست داریم که ترسایان عیسی را خدای تعالی بجواب ایشان آیت
فرستاد و گفت بگوی ای محمد که اطیعوا الله که خدایرا و رسول خدایرا فرمان
برید پس اگر فرمان نبرید و برگردید کافر باشید و خدای تعالی کافرانرا دوست
ندارد رسول صلعم گفت از شرایط و علامات ایمان الحب فی الله والبغض فی الله
دوستی برای خدای و دشمنی برای خدای و چون بنده خواهد که حلاوت ایمان
در دل خود بیابد باید که آنرا دوست دارد جز برای خدای دوست ندارد و گفت
که شرک در امت پوشیده‌تر است از رفتن مورچه خورده در شب سیاه
بر سنگ سیاه نرم و کمینه آن آنست که مرد کسی را دوست دارد بر ظلمی یا دشمن
دارد بر عدلی و دین نیست الا بر دوستی و دشمنی انگه این آیت برخواند که قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی قوله تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل
عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق ع روایت کرده‌اند که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که یا
ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم رسول صلعم خطبه کرد
و گفت یا ایها الناس ان الله امرکم ان تطیعوه فی نبیه و تطیعونی فی وصیی و وزیری
و خلیفتی فی حیوتی و اولی الامر بعد وفاتی و خیر من اخلف بعدی علی بن ابی طالب
الا و من اطاع علیه فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من فارق علیا
فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله و من فارق الله فعلیه لعنة الله گفت
خدای تعالی فرمود شما را که طاعت او دارید در حق من و طاعت من دارید
در باب وصی و وزیر و خلیفه من در حیات من و خداوند امر امت پس از
وفات من و بهترین هر کس که من او را باز گذارم و این علی بن ابی طالبست الا هر که
طاعت او دارد طاعت من داشته باشد و هر که طاعت من دارد طاعت
خدای داشته باشد و هر که از او مفارقت کند از من مفارقت کرده باشد
و هر که از من مفارقت کند از خدای مفارقت کرده باشد یعنی از دین خدای
و هر که از خدای مفارقت کرده باشد لعنت خدای بر وی بود پس از آن روزی

اوس بن البشیر التیمی علی را گفت ما انتم یا بنی هاشم الا محتالا یعنی ای بنی هاشم شما چرا
بولایت مخصوص شدید دون ما جز حیله چیزی دیگر ندانید امیر المومنین علی ع گفت
وما انت یا اوس الا الکذاب و تو ای اوس جز دروغ چیزی دیگر ندانی ان الله
اختارنا ذریة ابرهیم خدای تعالی ما را که فرزندان ابرهیم ایم برگزید اوس گفت ما نیز
از فرزندان آدمیم و ترکیان و نوبیان از سام یعنی از فرزندان نوح اند و انبیا
و پیغمبر رسل بودند امیر المومنین علی برفت و رسول را صلعم خبر داد و از آنچه
رفته بود میان ایشان رسول صلعم گفت لا از جره الا بالوحی بخدای که من زجر او بجز
وحی نکنم در حال جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند و این آیت آورد
قل اطیعوا الله والرسول تا اینجا که سمیع علیم امام جعفر صادق ع گفت در تفسیر آیت که
فرمان برید خدای را در آنچه فرموده و طاعت رسول دارید در آنچه تو که کرده بود شما پس اگر
برگردید از ولایت ما خدای دوست ندارد کافرانرا یا آنکه در حق ما ست خدای
تعالی آدم را و نوح را برگزید از بهر ولایت و فرزندان ایشانرا برگزید و آل ابرهیم و آل
عمرانرا برگزید و اوس تیمی و مخالفان ما را آن نباید گفتن که از ظاهر آیت عدول کردند
و گفتند مراد بآل ابرهیم خود ابرهیم است و بآل عمران خود عمرانست ظاهر قرآن رها کردند
انبهار آنکه تا نصب عداوت آل محمد میکرده باشند آدم را ع برگزید که ابو البشر است
و نوح را که شیخ الانبیاست و از اولوا العزمست و مبعوث بکافه خلق و آل ابرهیم را که محمد
و در اخبار اهل البیت و تفسیر ایشان مراد بآل عمران علی بن ابی طالبست و عمران
نام ابو طالبست در توریة پس اول گزیده از آل ابرهیم رسولست چنانکه انس بن مالک
روایت کرده که جماعتی از بنی کنده دعوی کردند که رسول از ایشانست این حدیث
بسمع رسول صلعم رسید گفت ان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة
بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اوس بن اود بن الهمیسع
بن نبت بن قیدار بن اسماعیل بن ابرهیم و ما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله
فی خیرهما خرجت من ابوی من نکاح ولم اخرج من سفاح من لدن آدم حتی انتهیت
الی ابی وامی مردمان بدو فرقه شدند الا که من در بهترین ایشان بودم و از نهر بود و ما
که آدم بنکاح آمدم بسفاح نیامدم از آدم تا پدر و مادر خود آنگه گفت بدانید که خدای تعالی از

آباء عظام حضرت پیغمبر ص

فرزندان

قریش را
فرزندان ابرهیم اسماعیل را برگزید و از فرزندان اسماعیل کنانه را و از بنی کنانه
و از بنی قریش بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا فانا خیرکم نفسا و خیرکم ابا و اما ان الله
اصطفی آدم خدای تعالی آدم را برگزید برای خلافت و گفت انی جاعل فی الارض
خلیفة تا بدانی که هر که او خلیفه او باشد گزیده او باشد در روایت کار آدم را
برگزید و فرشتگانرا در پیش او بسجده آورد تا نیک از بد و مطیع از عاصی ممتاز
گرده و در آخر کار امیر المومنین را بخلافت برگزید تا آنها که دعوی اسلام کردند
و نبودند و منافق بودند از مومن مخلص پیدا شود حسن بصری گفت مراد بآل عمران
عیسی است که مریم دختر عمران بود و جبرئیل تحول عیسی را برگزید تا مبشر قدم او باشد
و مبشرا برسول یاتی من بعد اسمه احمد و مقدمه لشکر فرزند او باشد که مهدی
امتست اینجا آیت بشارت بود اینجا رایت بشارت باشد عامه مفسران
گفتند آل عمران موسی است و هرون و آل ابرهیم بلا خلاف محمد است صلعم و اهل البیت او
که محمد از فرزندان ابرهیم خلیل اند عبد الله عباس گفت سالی از سالها در ایام
حج مردم را حدیث میکردم مردی را دیدم بر هیأت اعرابی عمامه سیاه در سر بسته
هر گاه من خبری روایت میکردم او خبری روایت میکرد چون فارغ شد گفت
معاشر الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری
الغفاری انا صاحب رسول الله سمعته یقول فی هذا المکان والا صمتا اذنای ان الله
اصطفی آدم ونوحا وآل ابرهیم وآل عمران الی قوله والله سمیع علیم ای مردمان هر که مرا
شناسد شناسد و هر که نشناسد منم جندب بن جناده صاحب رسول
خدای شنیدم از و که میگفت درین مکان و اگر نه چنین است دو گوش من کر باد
که خدای تعالی آدم را برگزید و نوح را و آل ابرهیم را و آل عمرانرا بر جمله عالمیان فرزندان
اند بعضی از بعضی و خدای تعالی شنواست اقوال ایشانرا میشنود و افعال و احوال
ایشانرا میداند چون این آیت بخواند درین موقف گفت ذریة از نوح است
و آل از ابرهیم است و سلاله از اسماعیل و عترت هادیه و ذریت طاهره از محمد
مصطفی ص و صدیق اکبر علی بن ابی طالبست ع پس ای امت متحیر از پس پیغمبر اگر
تقدیم کرده بودید آنرا که خدای و پیغمبر تقدیم کرده بوده و باز پس میداشتید آنرا که خدای
باز پس داشت و پیغمبر تاخیر کرده هرگز دوست خدای محتاج نشدی و از راه خدای بهشتی

و امت از پس پیغمبر در هیچ خلاف نکردندی و الا که تاویل آن نزدیک اهل البیت یافتندی
بجشیدای قوم و بال آنچه کردید و زود بود که بدانند ظالمان که چگونه بود بازگشت
ایشان و از امام حسن عسکری عم تفسیر این آیت پرسیدند گفت امامٌ من
الزکی علی بن محمد و الزکی من الهادی محمد بن علی و الهادی من الرضا علی بن موسی الرضا
و الرضا من الکاظم موسی بن جعفر و الکاظم من الصادق جعفر بن محمد و الصادق
من الباقر محمد بن علی و الباقر من السجاد زین العابدین و السجاد من الشهید المظلوم
الحسین بن علی و چون بذکر حسین رسید گریه بر و افتاد و آنگه گفت السلم
علی الشهید المظلوم السلم علی السید المرحوم السلم علی الحق المکتوم و الحسین ع
علی من ابیه امیر المومنین علی بن ابی طالب علیهم السلم و اسمیع علیم قوله تعالی
اذ قالت امراة عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السمیع العلیم
فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی و الله اعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی
و انی سمیتها مریم و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم یاد کن ای محمد چون
گفت زن عمران که حنه بود مادر مریم بار خدایا من با تو نذر کردم که آنچه در شکم
دارم از فرزند او را آزاد کردم من از خدمت خویش و خاص و خالص کردانیدم
خدمت خانه ترا و قول دیگر آنست که او را وقف کردم بر عبادتگاه و ایشان را
عادت بودی که از جمله عبادات و قربات فرزندان خود را برای خدمت خانه
خدای و مساجد وقف کردندی تا آنرا برفتی و آب بزدی و هیچ از آنجا مفارقت
نکردی جز بنزدیک حاجتی تا آنگاه که بالغ شدی چون بالغ شدی او را مخیر کردندی در مقام
کردن و بیرون رفتن اگر برفتی منع نکردندی و اگر نرفتی و مقام کردی او را اختیار
بودی پس از آن هیچ کس نبود از انبیاء و اولیا و علما که فرزندان او یکی دو محرر بودی
و این تحریر در مذهب بودی نه در دینه و سبب این آن بود که دو خواهر بودند یکی
بحکم زکریا بود و یکی بحکم عمران آنکه بحکم عمران بود حنه بود و او را فرزندی نمی بود تا پیر شد
و ایشان اهل البیتی بودند از خانه پیغمبری و علم یک روز در زیر درختی نشسته بود
مرغی را دید که بچه را زقه میکرد او را آرزوی فرزند شد از خدای تعالی فرزند خواست
و نذر کرد با خدای که اگر او را فرزندی دهد آن فرزند را محرر کند و بر خدمت خانه خدای
وقف کند بس بر نیامد که بار گرفت شوهر خود عمران را گفت تو دانی که من نذر کرده ام که

این فرزند را محرر کرده ام عمران گفت خطا کردی این تعجیل نبایست کردن چگونه اگر
دختری باشد این کار را نشاید و تو بزه کار باشی و او خود بار نهاده بود
که عمران با پیش خدای رفت و در حال نذر این دعا کرد که فتقبل منی بار خدایا
باین نذر که کردم از من بپذیر که توی آن خدای که شنونده دعاهای که میکنند
و دانا بمصالح بندگانی و دانی مصالح ایشان را اسمای بنت یزید گفت چون خدیجه
بفاطمه حامله شد گفت بار خدایا تو دانی که من از زن عمران بهترم و محمد از
عمران بهتر است من این مولود را محرر کردم خدای تعالی وحی کرد برسول صم
که خدیجه را بگوی که لا عتاق قبل الملک حل منی و من صفیتی فانی املکها ای ام الائمة
و عتیقتی من النار گفت بگوی که عتق پیش از ملک نباشد که او صفیه و گزیده
منست و مادر امامانست و آزاد کرده منست از دوزخ خدیجه گفت دلم خوش است
اگرچه دختر است اما مادر امامانست پس آنگه حنه بار بنهاد گفت ای بار خدایا
دختری زاده ام امید من چنان بود که پسری باشد که صلاحیت خدمت
خانه تو داشته باشد و الله اعلم بما وضعت و خدای داننده تر است بدانچه
او بار بنهاد این سخنی است نه از سخن حنه کلام خداست یعنی این چه میگفت
نه بر وجه اعلام خداست چه خدای تعالی عالمتر بود بدانچه او بزاد و نه تو بینه یعنی پسر
چون ما دینه نباشد درین مقصود که خواست از خدمت مسجد از بهر آنکه عورت
ضعیف باشد و عذر زنان باشد و او من او را مریم نام نهادم مریم بلغت
ایشان عابده و خادم بود و در خبر است که مریم نیکوترین زنان بود در روزگار
خود ابوهریره از رسول صم روایت کرده که آنحضرت فرمود که حسبک من نساء العالمین
اربع مریم بنت عمران و آسیه امراة فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد
من او را یعنی مریم را در بازداشت و پناه توی آورم و فرزندان او را از دیو ملعون
رانده و سنگسار لعنت کرده و رسول صم گفت هیچ مولود نباشد و الا که چون
بزاید شیطان دست بر و مالد و کودک از مس شیطان بانگ بردارد الا
مریم را و عیسی را بدعای حنه مادر مریم اگر شما نیز خواهید برای فرزند خود بخوانید و انی
اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم قوله تعالی فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها
نباتا حسنا و کفلها زکریا کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی

عبادتگاه او

لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب یعنی خدای
تعالی مریم را بپذیرفت و قبول کرد با آنکه زن بود و کار چنان بود که خدمت مسجد را
نشاید بقبول نیکو عبد الله عباس گفت او را توفیق داد تا آن راه نیکوان
سپرد و بپرورد او را پروردنی نیکو یعنی او را تمام خلق و راست اندام آفرید و
زکریا کفالت او کرد و بجو و پذیرفت مفسران گفتند چون حنه مریم را بنهاد او را
در خرقه پیچید و بیاورد و در مسجد پیش علما و دانشمندان بنهاد و ایشان
بیت المقدس بودند گفت برگیرید این نذیره را یعنی این را که نذر در حق او
آمده است زکریا گفت من او را گیرم با او که خاله او در خانه منست احبار
گفتند ما بدین راضی نشویم که اگر بجای او رها کردندی با در شدی رها کردندی و در
مناقشه کردند از برای آنکه عمران امامی بود در میان ایشان و صاحب او
ایشان بود هر کس رغبت کردندی که تولای تربیت او کنند گفتند که قرعه بزنیم
هر کس که بنام او قرعه بر آید با وی شود و خدای ایشان بیست و نه مرد بودند برفتند
و هر یکی تیری بتراشیدند و نام خود بر و نقش کردند و بکنار رجوی آوردند و تیرها
در آب انداختند همه تیرها بآب فرو شد مگر تیر زکریا که بر سر آب بماند چون
حال چنین بود دست از و بداشتند و او را بزکریا تسلیم کردند و زکریا پیغمبر
بود موصوف از فرزندان سلیمان پیغمبر او را بخانه برد و بخاله او سپرد و دایه بگرفت
تا شیرش داد چون بزرگ شد و بالغ گشت برای او محرابی بنا کرد یعنی برای او
صومعه ساخت و در آن صومعه بر بالا کرد چنانکه جز بنردبان بنزدیک او نشایستی
رفتن چنانکه در خانه کعبه هست هر روز بیامدی و طعامی و شرابی و آنچه او را حاجت
بودی با آنجا آوردی و چون بیرون شدی هفت در ببند و دربستی هرگه در آمدی
در بر حال خود بدیدی و بنزدیک او آب و طعام بودی بتابستان میوه زمستان
و بزمستان میوه تابستان او را گفتی انی لک هذا از کجا آمد ترا گفتی که از نزدیک
خدای حسن بصری گفت او از هیچ پستان شیر نخورد میوه بهشت پرورده شد
و در گودکی پیش از وقت سخن گفتی محمد بن المنکدر از جابر روایت کند که رسول صلعم
چند روز بگذشت که طعام نخورده بود گرسنه برخاست و در حجره زنان بگردید هیچ
نیافت بحجره فاطمه در آمد و گفت یا بنتی ای فرزند من هیچ طعامی هست نزدیک

تو فاطمه گفت تن و جان من فدای تو باد هیچ نیست از نزدیک او بیرون آمد و با
مسجد رفت همسایه از آن فاطمه او را دو نان فرستاد و پاره گوشت و او
و شوهر و فرزندان همه گرسنه بودند و محتاج فاطمه با خود گفت والله او را
بها رسول الله بخدای که پیغمبر را بدین ایثار کنم بر خود و فرزندان خود یکی از فرزند
خود بفرستاد تا رسول را بخواند باز آمد فاطمه گفت تن و جان من فدای تو باد
چون تو رفتی خدای ما را چیزی بداد اگر چه اندکست من خواستم که بر تو
ایثار کنم از آن طعام در جفنه نهاده بود و چیزی بر سر آن نهاده پیش
رسول آورد و سر جفنه را برگرفت پر نان و پر گوشت بود فاطمه عجب بماند
دانست که از نزدیک خداست شکر کرد و بر رسول صلعم صلوات فرستاد
رسول گفت یا بنتی انی لک هذا از کجا آمد ترا این قالت فاطمه گفت هو من عند الله
این از نزدیک خداست رسول صلعم شادمان گشت و گفت سپاس
آن خدای را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا که بمن نمود در اهل البیت من
آنچه بزکریا نمود در حق مریم که هرگه در پیش او شدی نزدیک او روزی یافتی
گفتی از کجا آمد ترا این گفتی از نزدیک خدای که خدای تعالی روزی دهد آنرا
خواهد بحساب آنکه رسول صلعم کس فرستاد بحضرت امیر المومنین علی عم و امام حسن
و امام حسین عم بخواند و جمله زنان خود را و خویشان تا از آن طعام بخوردند
و همه سیر شدند و همسایگان را از آنجا بفرستاد فاطمه زهرا عم گفت این
همه از آنجا بخوردند و خرج کردند پنداشتی که همچنان بر حال خود مانده است
از آنکه خدای تعالی برکت در آن نهاده بود قوله تعالی هنالک دعا زکریا ربه
قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء فنادته الملئکة و هو
قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا
و نبیا من الصالحین مفسران گفتند که چون زکریا چنان دید که خدای
روزی بمریم میرساند و او در روز تابستان میوه زمستان دیدی
در زمستان میوه تابستان او را رغبت افتاد که خدای تعالی نیز او را
فرزندی بدهد اگر چه او پیر بود و اهل او عاقر شده و از آن گذشته که او را
فرزند باشد و دانست که بر خدای تعالی آن آسان بود دعا کرد و تضرع

وگفت ای بار خدای مرا از نزدیک خویش فرزندی پاک نخش و پاکیزه و
مبارک و تقی و پرهیزکار و صالح توی آن خدایی که شنونده دعایی و
اجابت کننده آنی انس مالک روایت کند که پیغمبر صلعم فرمود که هر مردی
که بمیرد و نسلی صالح رها کند خدای تعالی بهر عملی صالح که ایشان کنند
هم چندان ثواب دهد ایشان را بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم
بود و پس آواز دادند زکریا را فرشتگان و مراد بدین جبرئیل است
زکریا علیه السلام پیغمبری مرسل بود و سر احبار و صاحب قربان بود و کلید
عبادتخانه بدست او بود و او در مسجد نماز میکرد و مردم منتظر میبودند
تا در بگشاید نگاه کرد جوانی را دید با جامه سفید و آن جبرئیل
بود کرد زکریا را و گفت ای زکریا و زکریا در محراب بود یعنی در
مسجد ایستاده بود و نماز میکرد گفت خدای ترا بشارت میدهد
بفرزندی یحیی نام گفته اند که از بهر آن یحیی نام نهاد که عاقر و نازاینده
مادر او با او زنده شد قتاده گفت از بهر آنکه دل او با ایمان و عصمت
زنده کرد رسول صلعم گفت یحیی زکریا گناه نکرد و نیت معصیت نیز نکرد
امام زین العابدین را علیه السلام گفتند جدت امیر المومنین را علیه السلام فضلی بیان
کن گفت مطول گویم یا مختصر گفتند مختصر گفت ما هم لمعصیة اسقط هرگز
همت نکرد که خدای را بیازارد و امام حسین علیه السلام چون از مکه بکوفه میشد
هیچ منزلی فرو د نیامد الا که حدیث یحیی زکریا و مقتل او کردی تا روزی گفت
من هوان الدنیا علی الله تعالی ان راس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من
بغایای بنی اسرائیل از خواری دنیا بر خدای تعالی آنست که سر یحیی زکریا
را هدیه پیش زن فاحشه از بنی اسرائیل فرستادند گفت خدای تعالی
ترا بشارت میدهد بیحیی که باور دارنده و تصدیق کننده کلمه خداست
یعنی عیسی پیغمبر علیه السلام و او را کلمه خواند از بهر آنکه بکلمه کن آفریده او را بی پدر و یحیی
اولین کسی بود که بعیسی علیه السلام ایمان آورد و او را تصدیق کرد و او شش ماه
از عیسی مهتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند و یحیی را پیش از آن کشتند که
عیسی را بآسمان بردند و سید او مهتری معظم گفت سید بود در دین و علم و
گفت

ندام

گفت سید عالم و صاحب ورع باشد مجاهد گفت آن بود که نزد یک خدای
گرامی بود سفیان ثوری گفت آن بود که حسد نبرد فان المحسود لا یسود
و سیادت بر حقیقت در خاندان محمد است ام سلمه گفت روزی زنان رسول
بحجره من حاضر بودند و هر کس از مفاخر خود چیزی میگفتند فاطمه زهرا علیه السلام در آمد حدیث
برایشان تنگ شد چون او را بدیدند عایشه گفت ما بالکم یا بنی هاشم زخرفتم الثیاب
یا شریح اما انت فسیدة نساء العالمین و اما ابوک فسید ولد آدم و اما زوجک
فسید العرب و اما ابناک فسیدا شباب اهل الجنة و اما عمک فسید الشهدا گفت
جمله سیادت جمع کرده اید تو سیده زنان جهانی و پدرت سید ولد آدم است
و شوهرت سید عرب است و پسرانت سیدان جوانان بهشتند و عمت سید
شهیدانست فما ترکتم لاحد بعد ذا سیادة برای هیچکس پس از این سیادتی رها نکرده
او بر پای خواست و گفت ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله
و یحیی مهتر و حصور بود و حصور آن بود که خویشتن را از شهوت باز گرفته باشد
و پیغمبری از جمله صالحان و نیک مردان بود قال رب انی یکون لی غلام و قد بلغنی
الکبر وامراتی عاقر قال کذلک الله یفعل ما یشاء قال رب اجعل لی آیة قال آیتک الا تکلم الناس
ثلثة ایام الا رمزا واذکر ربک کثیرا و سبح بالعشی والابکار چون جبرئیل علیه السلام زکریا را
بشارت داد گفت خداوندا مرا فرزند نرینه از کجا باشد و چگونه باشد پیری
بمن رسیده است و من پیر گشته ام و زن من نازاینده است و عقیم زکریا
درین وقت نود و دو ساله عمر گذشته بود و بروایت عبد الله صد و بیست
ساله بود و زنش نود و هشت ساله چون این بگفت جبرئیل او را جواب داد
گفت همچنین است خدای تعالی کند آنچه خواهد گویند که چرا زکریا این انکار کرد منکر شد و او پیغمبر
بود گویند که او اصل حدیث را منکر نبود استفهام کرد و کرد از کیفیت و شرح حال کرد
که این چگونه خواهد بودن و بدین عطیه خدای تعالی چون ما را سرافراز خواهد کردن
یا بدین پیری دعا جزی فرزند خواهد دادن یا این فرزند از زنی دیگر خواهد بودن گفت
بار خدایا مرا آیتی و علامتی پیدا کن که بآن حمل این زن بدانم تا که در شکر و دعا و
عبادت بیفزایم گفت آیت و علامت تو آنست که سه روز با مردم حدیث نکنی

حدیث [illegible] و فضائل [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

الا باشارت و بذکر و عبادت مشغول باش گفته اند که سه روز زبانت از گفتار
و حدیث با مردمان بسته شود تا سخن نتوانی گفتن برین قول مراد بامر کردن او را بذکر
آن باشد که ذکر من گوی در آنچه میان تو و نفس تست اگر زبانت در کار نباشد
بدل بر یاد ده ذکر می باشی یاد کن خدای خود را بسیاری عطا گفت مراد روزه صمت است
که در شرع ایشان بود و در اشارت بود و بامداد و شبانگاه تسبیح میکن
و کر تعالی و اذ قالت الملئکة یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین
یا مریم اقنتی لربک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین یاد کن ای محمد چون فرشتگان گفتند
یعنی جبرئیل مریم را گفت که خدای تعالی ترا برگزید و خاصه خود گردانید بدانکه عیسی را
بی پدر از تو بیافرید و ترا پاک گردانید از انکه دست مردان بتو رسد ستی گفت
از اعذاری که زنانرا باشد از حیض و استحاضه و نفاس برگزید ترا بتخصیص خاص
خود و پیش از ان هیچ زن را رخصت نبود و این پایه نداد ندو او را بر جمله
زنان عالمیان برگزید باتفاق برگزیده جمله زنان جهان فاطمه زهرا است ۴
برای آنکه پاره اندام رسولست و آنکه بعضی از رسول باشد برابر نبود با آنکه
بهری از عمران باشد و رسول خدا ص گفت الفاطمة بضعة منی من آذاها فقد
آذانی فاطمه پاره از اندام منست هر که او را بیازارد مرا بیازارد عبد الله عباس
روایت کند از رسول خدا ص که در حدیثی دراز گفت و ذکر امیر المومنین کرد آنگه گفت
و اما ابنتی فاطمه اما دختر من فاطمه سید زنان عالمست از اولینان و آخرینان
و او پاره از منست و نور چشم منست و میوه دل منست و جان منست در میان
پهلوهای من و او حورای انسیه است و هرگاه که در محراب بایستد در پیش
خدای خویش از بهر عبادت نور او فرشتگان آسمان را روشنایی دهد چنانکه ستارگان
اهل زمین را خدای تعالی فرشتگان را گوید پرستار مرا به بینید فاطمه را سیده زنان
و پرستاران من که از پیش من ایستاده است از ترس من لرزه در وی
بعبادت من کرده است شما را گواه میکنم که او را و شیعه او را از آتش دوزخ
ایمن گردانم در حق مریم گفت اصطفیک در حق او و فرزندان و شوهر او گفت
و یطهرکم تطهیرا و بتول بود این هم بتول بود رسول را ص پرسیدند که یا چند بار از تو شنیدم

که گفتی که مریم بتولست و فاطمه بتولست بتول چه باشد گفت بتول آن زنان آنجا شد که
که او را عذر حیض نباشد و مریم و فاطمه چنین بودند که از دختر پیغمبر حیض نکرده بود
آنکه مریم را خطاب کرد و گفت ای مریم قنوت کن یعنی در نماز برپای بایست
و قنوت کن و سجود کن و رکوع کن با رکوع کنندگان سجده اگرچه در آیت بر رکوع
مقدمست لازم نیاید که مقدم باشد از انکه او فایده جمعیت دهد نه فایده ترتیب
و در و ارکعی مع الراکعین دو قول گفته اند یکی آنکه رکوع کن چنانکه دیگر رکوع کنندگان میکنند
دیگر آنکه نماز بجماعت کن تا برکوع ایشان رکوع کنی قوله تعالی ذلک من انباء
الغیب نوحیه الیک و ما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم و ما کنت لدیهم
اذ یختصمون آنچه ما ترا اعلام کردیم و از ان خبر دادیم از قصه مریم و زکریا از خبرهای
غیبست که بتو وحی میکنیم تا بر مشرکان عرب حجتی باشد از انکه میدانند که تو
بنزدیک علما ترددی و اختلاطی نکرده و هیچ نیاموخته و با این تو ایشانرا خبر میدهی
از گذشتگان و آنچه میگویی موافق می آید و راست می شنیدند این دلالتی بود بر
صدق نبوت تو و تو نزدیک ایشان نبودی چون ایشان تیرهای خود در آب
می انداختند تا کفالت مریم و تربیت او بنام که برآید از انکه ایشان همه منافسه
مینمودند و رغبت میکردند در حضانت و کفالت مریم و درین باب با یکدیگر خصومت
میکردند انکه بر سبیل تعجب میفرماید از رغبت و حرص ایشان و میگوید که تو نزدیک
ایشان نبودی ای محمد چون ایشان با یکدیگر درین معنی خصومت میکردند قوله تعالی
اذ قالت الملئکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم وجیها فی الدنیا
والآخرة و من المقربین و یکلم الناس فی المهد و کهلا و من الصالحین یاد کن ای محمد چون
گفتند فرشتگان یعنی جبرئیل که ای مریم خدای تعالی ترا بشارت میدهد بکلمه از وی یعنی
عیسی و کلمه از بهر آن گفت که بکلمه کن آفریده شد بی پدر و برای انکه در گهواره سخن گفت
و یکلم الناس فی المهد و کهلا برای آنکه بکلمه خدای مبعوث بود یعنی انجیل که کلام او بود
که نام او مسیح عیسی بن مریم بود مسیح از بهر آن نام نهاد او را که پاکیزه بود و مطهر بود
از پلیدیها و گفته اند برای آنکه شسته و مالیده بود و پاکیزه و بروغن اندوده از مادر
جدا شد و برای آنکه ممسوح القدمین بود و هر دو پای او بر زمین نشستی و برای آنکه جبرئیل
پر در او مالیده بود تا شیطانرا بوی سبیلی نباشد در وقت ولادت عیسی را مسیح خوانند

و دجال را مسیح خوانند بکسر میم و تشدید سین برین وجه از مساحت
کرفته باشند و ظاهر مسیح است لانه ممسوح العین است که یک چشم بیش ندارد
و بعضی کویند که دجال عیسی را کشد و بر بعضی کفته اند ان المسیح یقتل المسیحا
و در اخبار ظاهر است که دجال را مهدی صاحب الزمان کشد و عیسی بن مریم
با او باشد و لیکن آنانکه مهدی را نشناسند حوالت بعیسی کنند و اتفاق است
که عیسی ع در لشکر مهدی صاحب الزمان حاضر باشد و در قفای او نماز کند
و با و اقتدا کند از انکه شرع او منسوخست و او شرع ما نداند چون او را پدر نبود نسبت
با مادر کرده و عیسی بن مریم کفت و خدای او را از فرزندان ابرهیم شمرده اند و من ذریته
داود و سلیمان الی قوله یحیی و عیسی از جهة مادر بابرهیم و آدم ما بعد نسب نسبت
میکیرد و نزدیک خوارج از غایت عناد امام حسن و امام حسین را با قرب نسب
با پیغمبر نسبت نمیکیرند و جیها و خداوند جاه و منزلت و قدر و آب روی بود عیسی
بنزدیک خدای تعالی هم در دنیا و هم در آخرت و از جمله مقربان و صالحان و نزدیکان
بود بخدای تعالی و با مردم سخن کوید در کهواره پیش از وقت خرق عادت را تا آیتی
و معجزتی باشد و در ان وقت کهل و دو موی بوده باشد که از آسمان بزمین
آید و کفته اند که معنی اینست که و یکلم الناس فی المهد صبیا و کهلا تا باول چون فرق کند
چند بوقت دعوت تصدیق کنند پس کلام او در مهد معجزه بوده و در کهواره دعوت
بوده و در مهد سخن کفتن ببرات ساحت مادر و در کهواره سخن کوید بنبوت و حکمت
و بشارت قدوم مهتر عالم مجاهد کفت چون مریم تنها بودی عیسی از شکم مادر با او
سخن کفتی و چون کسی او را مشغول کردی او در شکم مادر تسبیح کفتی عبد الله عباس
کفت که رسول ص در ان وقت که خدیجه بفاطمه حامله بود شبی بنزدیک او بود و او
سخن میکفت رسول ص کفت مع من تتکلمین یا که سخن میکویی کفت یا رسول الله با این بچه که در
شکم دارم رسول ص کفت بشارت باد ترا که دختریست و مادر امامانست و از نسل
او امامان باشند که خلقان با ایشان اقتدا کنند و اظهار معجزه در ان حال از بهر چه بود
کویند که خدای تعالی عیسی را در ان حال کمال عقل داد تا او نظر کرد و خدا را بشناخت
و خدای باوی وحی کرد و اینکه کفت آتانی الکتاب بر حقیقت بود چون او دعوی
کرد خدای تعالی برای تصدیق او اظهار معجزه کرد و او را بسخن آورد پیش از وقت و این افضل

جبریل او را بشارت داده

الله اعلم

جبایی

جبایی است ابن الاخشید کفت بر سبیل تقریر و تاسیس نبوت بود و جاری مجری
بشارت و خبر از بهر نبوت و کفته اند بر سبیل معجزه مریم بجهت برات ساحت او را
قوله تعالی قال رب انی یکون لی ولد و لم یمسسنی بشر قال کذلک الله یخلق ما یشاء اذا
قضی امرا فانما یقول له کن فیکون مریم کفت در جواب جبریل ای بار خدای مرا فرزند
کجا باشد و چکونه باشد فرزند بی مرد از هیچ زن حاصل نشود و دست هیچ آدمی
بمن نرسیده است این بر سبیل تعجب کفت از برای انکه چیزی شنید که خدای
تعالی با جبریل کفت و خارق عادت است بر قول آنانکه کفته اند مراد برب جبریل
از انکه بعضی سیده و مهترست کفت که چنین است که تو میکویی اما خدای تعالی
قادر الذات است بیافریند آنچه خواهد و بر ان وجه که خواهد با مرد و بی مرد بر و متعذر نبود
و او چون حکم کند کاری را آن باشد که کوید کن بباش آن باشد و این عبارت
از نفی تعذر تا در امکان و تسهل چنان باشد بر و که یکی از ما کوید کن هیچ سختی
نرسد همچنین خدای تعالی کلفتی و مشقتی هر چه خواهد بباشد و کفته اند که این
از تکوینست چون صادر کشت در وجود آمد آنچه مراد خدای بود و اراده او قوله تعالی
و یعلمه الکتاب و الحکمة و التوریة و الانجیل و رسولا الی بنی اسرائیل انی قد جئتکم بایة من ربکم
انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله و ابرئ الاکمه و الابرص
و احیی الموتی باذن الله و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم مؤمنین
و ما بیاموزیم او را کتاب یعنی عیسی را ع ابن جریج کفت مراد کتابتست یعنی با او نوشتن
بیاموزیم ابو علی کفت که کتابی دیکر بود جز توریة در حکمت و کفته اند مراد علمست و کفته اند
حکمت خاص ترا است برای انکه حکمت نوعی از انواع علم باشد حکمت و توریة و انجیل
بدو آموزیم و او را رسولی کردانیم بنزدیک بنی اسرائیل اولین پیغمبران بنی اسرائیل یوسف بود
و آخرین عیسی ع انس مالک روایت کرد از رسول ص که فرمود که در اثر و هشت هزار
پیغمبر فرستاد نه چهار هزار از بنی اسرائیل عیسی ع کفت من آمده ام بنزدیک شما با آیتی
علامتی که دلالت میکند بر تصدیق من و آن آنست که بکنم از بهر شما از کل چیزی بر هیات
و شکل مرغی پس باد در دم مرغی شود بفرمان خدای کفته اند که بر شکل خفاش کردی
و تخصیص خفاش برای آنست که او از مرغان تمام خلقتر باشد از بهر انکه او پستان
و دندان دارد و حیضش افتد و پرنده است در خبرست که عیسی بر شکل خفاشی کرد

وتو بس با وجود سیدی آن پاره گل مرغی زنده شدی وبعد از زنده شدن
بپریدی وهب منبه گفت تا مردم درو نگاه میکردند میپرید وچون ناپدید شدی
جفتادی تا فرق بود میان آنکه ابتدا خدا آفریده بود وآنکه بدعای عیسی معجزه او
کرده باشد گفتند ای عیسی دیگر چه توانی کردن گفت آن کنم که جمله اطبا از آن
عاجز باشند نابینای مادرزاد را نیکو کردانم وعلت برص از ابرص منقطع کردانم
خدای تعالی هر پیغمبری را که پیغمبری داد معجزه داد از جنس آن داد که در روزگار
او تعاطی میکردند در عهد عیسی علیه السلام بعلم طب مفاخرت کردندی وصنعت ایشان
این بود ومتفق بودند که بعلم طب این درد را دوا نتوان کرد عیسی گفت با آنکه
شما روزگار وعمر خود درین صرف کردید از علاج این درد وعلت عاجز آیید
من بی آنکه مباشرت این کار بکنم یا دارویی ودوایی پیش آورم بفرمان خدای
تعالی کاری کنم که جز خدای بران قادر نباشد گفتند چه کار کنی عیسی گفت مرده
را زنده کنم ودعا کنم تا خدای تعالی ایشان را شفا دهد ومردگان را زنده کرداند ودر اخبار
چنین آمده است که عیسی علیه السلام چهار کس را زنده کرد یکی عاذر را واو دوست عیسی علیه السلام بود
بعضی دیها بیمار شد خواهر را پیش عیسی فرستاد او نزد عیسی علیه السلام آمد وگفت یا روح الله
دوست تو عاذر سخت رنجور است فلان جای ومیان او وعیسی سه روز راه
بود عیسی برخاست واصحابش وبدان جایگاه آمد سه روز بود که عاذر مرده
بود ودفن کرده بودند عیسی بسر قبر او آمد ودست بر آورد ودعا کرد وبایستاد
وگفت اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع انک ارسلتنی الی بنی اسرائیل
ادعوهم الی دینک واخبرهم انی احیی الموتی باذنک فاحی عاذر ای خداوند هفت آسمان
وهفت زمین تو مرا بنی اسرائیل فرستادی تا ایشان را با دین تو دعوت کنم وخبر دهم
ایشان را که تو بدعای من مرده را زنده کنی بار خدایا عاذر را زنده کن در حال گور بشکافت
وعاذر برخاست وروغن از اندام او میچکید وبا عیسی بشهر آمد ومدتی دراز بماند
واورا فرزندان آمدند ودیگر پسر پیرزنی که مرده بود ومادرش پیرزن از پس جنازه میرفت
وجزع میکرد عیسی علیه السلام دعا کرد او بر نعش خود باز نشست واز جنازه بیرون آمد وتنی
دیگر او را ابنة العاشر گفتندی از عیسی درخواستند تا او را زنده کند خدای را بخواند واو را
زنده کرد چهارم سام بن نوح بود که زنده کرد گفتند که درخواهیم تا مرده قدیم را عیسی زنده

کرداند

کرداند واورا گفتند که از بهر ما سام را زنده کردان وقبرش بدو نمودند نام مهین
خدای بر زبان راند وگفت یا سام قم باذن الله سام نوح از گور برخاست
ونیمه سر او سفید شده بود ومیگفت اقامت القیمة قیامت برخاسته است
عیسی علیه السلام گفت نه ولیکن من خدای را بخواندم تا ترا زنده کرد عیسی او را گفت تو
نوجوان بودی که ترا وفات رسید چرا مویت سفید شده است گفت
چون آواز تو بشنیدم پنداشتم که قیامت برخاسته است از هول قیامت
مویم سفید شده است گفت ترا چند سال بود که وفات رسید گفت دو هزار
وپانصد سال گفت مت باذن الله بفرمان خدای جفتاد وبرد کلبی گفت
عیسی خدای را بیاحی ویا قیوم خواندی چون احیای موتی کردی گفتند دیگر چه کنی
گفت خبر دهم شما را بانچه بخورید وذخیره مینهید عیسی چون احیای موتی کرد گفتند
این نوع که تو میکنی سحر است ما را خبر ده که در خانهای خود چه میخوریم وچه ذخیره مینهیم
عیسی علیه السلام گفت یک یک را که شما فلان طعام خوردید وچندین ذخیره نهادید جهول دنیا
ومواطات کردند وهر یک طعامهای مختلف بیاوردند وبخانه بردند ومقداری
موزون معین بخوردند ومقداری موزون معین بنهادند در مواضع مختلف آنگه
بیامدند وگفتند ما را خبر ده تا چه خوردیم وچند خوردیم وچند نهادیم وکجا نهادیم
جبرئیل علیه السلام بیامد واو را خبر داد ویک یک ایشان را میگفت در خبرست که در ایام عیسی
چون کودکان با او بازی میکردند او ایشان را گفتی مادر وپدر شما بخانه فلان وفلان
چیز خوردند واز آن بهری نصیب شما نهادند بیامدندی وبا مادر وپدر را گفتندی شما فلان
طعام خورده اید ونصیب ما نهاده اید بیاورید واز فلان طعام چرا نصیب ما نهاده
اید مادر وپدر ایشان را گفتندی که شما چه دانید گفتندی ما را عیسی علیه السلام گفت ایشان
گفتند این کودک جادوست کودکان را بر وی نباید کردن که تباه شوند چون کودکان عیسی علیه السلام
ایشان را طلب کردی ایشان را در خانه پنهان کردندی عیسی گفت که ایشان
در فلان خانه اند گفتندی ذاک الجنا زیرا آن خوکانند او گفتی سیکونون کذلک
چنین خواهند شد وایشان آن بودند که باید که کافر شدند وخدای تعالی
ایشان را با خوک وبوزینه کردانید بدرستی وحقیقت که درین کس گفتم شما را آیتی
ودلالتی هست شما را اگر تصدیق خواهید کرد وبراست خواهید داشت قوله تعالی

ومصدقاً لما بين يدي من التورية ولأحل لكم بعض الذي حرم عليكم و
جئتكم بآية من ربكم فاتقوا الله واطيعون ان الله ربي وربكم فاعبدوه
هذا صراط مستقيم وشما آمدم براست وازنده آن كتابرا كه پيش از منست
از توریة ونیز تا حلال کنم شما را بعضی از آنچه برشما حرام کرده اند که گوشت
وپیه وبعضی طیور وماهی وآنچه در توریة وشرع موسی برشما حرام بود
من حلال کنم یعنی خدای تعالی در کتاب من وبر زبان من ودیگر
احکام شرع من آنرا حلال کرداند بعضی گفتند مراد آنست که بنی اسرائیل
بر خود چهار چیز حرام کردند که تحریم آن در توریة نبود گفت آنرا حلال کنم
وبیان کنم که خدای تعالی آن حرام نکرده است واز خدای بشما حجتی
وبینتی ومعجزه آورده ام از خدای بترسید وبیعون او دیگر را عبادت
مکنید وطاعت من دارید بدرستی وحقیقت که خدای تعالی خداوند
وپروردگار منست وپروردگار شما پس اورا پرستید وبغیر او
دیگری را عبادت مکنید که راه راست اینست آیت در مورد ترغیب
وتحریص بر نظر کردن وادرست وشکر نعمت خدای گزاردن وبعبادت
او قیام نمودن قوله تعالی فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری
الی الله قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله واشهد بانا مسلمون
ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین ومکروا و
مکر الله والله خیر الماکرین سدی گفت جهودان گفتند بنی اسرائیل
بحجت با عیسی بر نیامدند قصد کشتن او کردند او بگریخت والفرار مما
لا یطاق من سنن المرسلین برخاست با مریم مادر خویش ودر دهی
برای مردی فرود آمد که آن مرد زنی داشت روزی این مرد در سرای
آمد دلتنگ وبا زن چیزی نگفت زن نیز دلتنگ شد مریم گفت
با من بگوی باشد که بنزدیک من فرجی بود آنرا گفت چگونه گفت این
پسر من مردی مستجاب الدعوة است بدرگاه خدای دعا کند
تا خدای کفایت کند گفت که این پادشاه ولایت ما هر یک چند وقت
مونت خود ولشکر خود برکسی افکند وبخانه او فرود آید با جمله

لشکره آنکس را مستاصل کرداند اکنون کس فرستاده است که من ولشکر
جمله اینجا می آیم وما طاقت آن نداریم مریم گفت من پسرم را بگویم بگفت عیسی گفت من
دعا کنم ولیکن اینجا شری وفتنه پدید آید مریم گفت این بباید کردن که این مرد واین
زن را بر ما حق است مرد گفت بهر حال بباید کردن عیسی عم گفت تو چندانکه توانی
آب بیاور ودیکها وخمها پر کردان تا من دعا کنم تا خدای تعالی این همه انواع مطعومات
کرداند وآبها را شراب کند واین بر قول آنکس است که گوید خمر در اول حلال بوده است
عیسی عم دعا کرد وخدای اجابت کرد پادشاه حاضر آمد طعامی خورد که از ان
خوشتر ولذیذتر هرگز نخورده بود وشرابی یا خمری که مثل آن ندیده بود آغاز کرد گفت
که از کجا آوردی گفت مرا بود گفت دروغ میگویی چندانکه تعلل کرد فایده نبود تا که
گفت زنی برای من فرود آمده است پسری دارد او دعا کرد تا خدای
تعالی آب با این طعام وشراب کرد وپادشاه را پسری مرده بود که اورا
بغایت دوست داشتی وولی عهد خود خواست کردن با خود گفت که آنکس که
دعای او در تحویل آب وطعام مستجاب بود همانا که در احیاء موتی همچنین بود
کس فرستاد وعیسی را حاضر کرد وگفت لا بد ترا دعا باید کردن تا خدای تعالی
پسر مرا زنده کرداند گفت این بکنم ولیکن اینجا شری وفتنه باشد پادشاه
گفت باکی نیست عیسی گفت بشرط آنکه من این دعا کنم وبروم ومادر من با من بیاید
وکسی ما را منع نکند گفت روا باشد برین عهد عیسی دعا کرد خدای تعالی پسر اورا
زنده کرد عیسی ومریم از اینجا بیامدند مردم آن شهر چون دیدند که پسر او زنده شد
بر پادشاه خروج کردند وگفتند ما را امید آن بود که چون او بمیرد ما ازین جور
برهیم که او را فرزند وعقب نباشد اکنون پسر باز آمد تا با ما همان کند که پدر
میکند قتلی وفتنه عظیم اینجا پدید آمد وعیسی عم بیامد چون بکنار دریا رسید جماعتی
صیادان بر کنار دریا ماهی میگرفتند گفت شما چه مردمانید وچه میکنید گفتند ما
صیادیم ماهی صید میکنیم گفت بیایید وصید بهشت ورضای خدا کنید گفتند چگونه
گفت پیغمبر خدایم ایشانرا دعوت کرد ومعجزه نمود ایمان آوردند ایشان اند که خدای
تعالی میگوید چون عیسی پیغمبر از ایشان حس کفر بیافت ودانست که کافر شوند گفت
که یار من با خدای یعنی خدای یار منست کیست که رغبت کند که با خدای یار شود در یاری

من وگفته اند که الی بمعنی فی است و بمعنی لام یعنی فی سبیل الله و لهدایة الله
حواریان عیسی را جواب دادند و گفتند که ما یاران خدایم و دوست رسول
خدایم بخدای ایمان آوردیم و تو که عیسی پیغمبری گواه باش که منقاد شدیم
و گردن نهادیم فرمان خدای را ابن عباس گفت ایشانرا حواری از بهر آن
خوانند که جامهای سفید داشتند عطا گفت عیسی را مادرش برنگرزی داد
تا پیشه بیاموزد و این استاد او بهترین صباغان بود و جامه بسیار در
دکان او جمع شده بود عیسی را گفت مرا روزی چند بدی کاریست انجا
خواهم رفتن و این جامهارا علامت بر کرده‌ام هر یکی را آن رنگ میباید کرد که علامت او
آن رنگ دارد او برفت عیسی جمله جامهارا در خم نیل نهاد و رنگ کرد و گفت اللهم
اخرجها علی ما ارید چون مرد باز آمد گفت چه کردی جامها را گفت همه در این خم
استاد گفت جامهای مردم تباه کردی آنرا هر یکی رنگی دیگر میباید کرد بانگ و فریاد
مردم جمع شدند عیسی گفت ای استاد چرا بانگ و فریاد میکنی تو بیا و بر کنار خم بایست
و میگوی فلان جامه فلان رنگ میباید کرد از تو گفتن و از من جامه بر آوردن برفت
و میگفت این فلان رنگ میباید کرد و بآن رنگ بر میباید آورد یکی سرخ و یکی زرد و یکی
لعلی و یکی کبود و یکی سبز مردم بازاران متعجب شدند و دانستند که آن فعل خدا
و هیچ قادر بقدرت آن نتواند کرد و عیسی هم ایشانرا دعوت کرد ایمان آوردند
حواریان آنها اند ایشان دکانها و خانهای خود رها کردند و در رفقای عیسی افتادند و با او
میبودند آیات و معجزات میدیدند در خبر هست که حواریان عیسی دوازده مرد بودند که در
سیاحت عیسی با او میگردیدند در سهل و جبل و بحر و بر چون گرسنه شدندی گفتندی
یا روح الله ما گرسنه شدیم عیسی دست بر زمین زدی و نان بیرون آوردی بعدد هر مردی
دو نان و چون تشنه شدندی گفتندی که تشنه‌ایم دست بر زمین زدی و آب
بیرون آوردی آنرا بخوردندی گفتندی یا نبی الله بهتر از ما کیست در جهان چون گرسنه
شویم تو ما را طعام دهی و چون تشنه شویم تو ما را آب دهی و در صحبت و خدمت تو
میگردیم و عجایب می‌بینیم عیسی گفت از شما بهتر آن باشد که از کسب دست خود خورد ایشان با
بجا ماندند و اختیار گازری کردند جامهٔ مردم میشستند و قناعت میکردند ابن عون گفت
پادشاهی طعامی ساخت و مردمان صالح را جمع کرد و عیسی دران میان بود پادشاه

فضل کسب دست

بعیسی

بعیسی میگریست او از کاسه خود بعادت میخورد و هیچ کم نمیشد او را گفت
چه مردی گفت من عیسی بن مریم پیغمبر خدا او را دعوت کرد و ایمان آورد و خواص
ملک با او ایمان آوردند و ملک رها کردند و در پی او افتادند حواریان ایشان
بودند گفتند بار خدایا ما ایمان آوردیم بدانچه تو فرستادی از کتابهای پیشین
و متابعت کردیم پیغمبر را یعنی عیسی پس بنویس ما را از جمله گواهان یعنی نام ما در جمله
گواهان نویس که برای تو گواهی دهند بصدق عطا گفت مع النبیین ابن عباس
گفت مع محمد و امته و مکر کردند و مکر سعی بنا دباشد در پوشیدگی یعنی
کفار بنی اسرائیل و مکر ایشان تدبیر قتل عیسی بود و این انکه بود که ایشان عیسی را
براندند و بیرون کردند پس از مدتی باز آمد و دعوت آشکارا کرد ایشان
قصد کشتن او کردند و خدای مکر کرد یعنی انداخت و مکر ایشان باطل کردانید
و گفته اند مکر خدای جزای او بود ایشانرا جنید را پرسیدند که چونست که خدای
تعالی مکر را با خود اضافه کرده و دیگرانرا برین عیب کرد گفت من ندانم که تو چه میگویی
ولیکن من از زنی طنبوری شنیدم ابیاتی که آخرش این بود و تقبح من سواک الفعل
و تفعله فیحسن منک ذاکا مرد گفت سبحان الله من ترا از آیات قرآن میپرسم
تو مرا بشعر زن طنبور زن جواب میدی گفت من جواب تو داده‌ام اگر عقل داری
فهم کن و اگر خواهی بزبان عامیانت بگویم تخلیه و فرا گذاشتن او ایشانرا تا مکر
کنند مکر ایست از و با ایشان و آن مکر که خدای کرد با ایشان ان بود که شبه عیسی بر
بر صاحب ایشان که او را بر عیسی موکل کرده بودند تا بجای عیسی او را بگرفتند
بیاویختند چون بنگریستند صاحب ایشان بود وهب گفت در شب بیامدند
جماعتی که قصد او کرده بودند و عیسی را بگرفتند و درختی بزدند تا عیسی را بر دار
کنند خدای تعالی شب تاریک گردانید و فرشتگانرا بفرستاد تا عیسی را از انجا ببردند
و ایشان بجای عیسی آن مرد را که بد و راه نموده بود بگرفتند و بیاویختند و آن شب
عیسی در اول شب حواریانرا جمع کرد و ایشانرا وصیت کرد و گفت پیش از انکه خروس
بانگ بر آورد یکی از شما ارتداد آورد و دین بدرمی چند بفروشد حواریان جمع شدند
و عیسی جای پنهان شد این مرد که عیسی را گرفته بود بیامد و جهودانرا گفت مرا چه
تا شما را راه نمایم بعیسی گفتند ترا سی درم دهیم بیامد و ایشانرا بر عیسی آورد عیسی را بر

متفرق

درخت آوردند خدای تعالی شبه عیسی را برین مرد افکند و نام این مرد یهودا
بود او را بگرفتند و بیاویختند و عیسی را بآسمان بردند و بروایت دیگر عیسی را
فرشتگان از انجا ببردند مادر عیسی در شب بیامد و چنان گمان برد که عیسی را
بردار کرده اند و زنی با او بود که عیسی او را دعا کرده بود و خدای تعالی او را از
دیوانگی شفا داده بود هر دو در زیر آن درخت میگریستند و جزع میکردند عیسی علیه السلام
بیامد و ایشانرا گفت بر که نوحه میکنید گفتند بر پیغمبر خدا عیسی گفت هیچ مگریید
و جزع مکنید که من عیسی ام خدای تعالی مرا نگاه داشت و این شخص آویخته
آن منافق است که مردم را بسر من آورد ایشان دلخوش شدند و برگردیدند پس از
هفت روز عیسی بیامد و حواریانرا جمع کرد و ایشانرا وصیت کرد و در زمین
بفرستاد هر یکی را بجایی تا دعوت کنند و خلق را بدین خدای خوانند و عیسی علیه السلام را
خدای تعالی بآسمان برد و اهل تواریخ گفتند ماه رمضان بود شب قدر که او را از انجا
بیت المقدس بآسمان بردند و در حدیث منقول امیر المؤمنین علی آمده که ولقد قبض
فی لیلة قبض فیها یوشع بن نون و قبضت فی لیلة عرج فیها عیسی بن مریم گفت و امیر را
ضربت زدند که در مثل آن شب یوشع بن نون را وفات رسید و قبض روح
در شبی کردند که در مثل آن شب عیسی مریم را بآسمان بردند و آن شب بیست و یکم بود
و حواریان در زمین پراکنده شدند هر یکی بجانبی از جوانب برای دعوت کردن
و خدای هر یکی را لغت اهل آن زمین با او آموخت تا بزبان ایشان دعوت میکرد
اینست معنی ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین ایشان مکر کردند و خدای مکر کرد یعنی جزای
مکر ایشان کرد و او بهترین جزا دهندگانست قوله تعالی اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک
ورافعک الی ومطهرک من الذین کفروا وجاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة
ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون و یاد کن ای محمد چون گفت خدای عز و جل
که ای عیسی ترا بخواهم ستدن و برخواهم داشتن و بنزدیک خود بردن کعب الاحبار
و جماعتی گفتند که مراد بتوفی قبض روح کردنست و جان برداشتن کلبی و جماعتی
گفتند که قبض روح او نیست قبض جسد اوست بیاتش فلما توفیتنی کنت انت
الرقیب علیهم گفت برای انکه قوم پس از رفع او بآسمان ترسا شدند ربیع انس
مراد نومست یعنی ترا بخوابانم و در خواب بآسمان برم بیاتش وهو الذی یتوفیکم باللیل علی

در شب بیست و یکم ماه رمضان

گفت

گفت قبض روحت یعنی ترا بمیرانم بیاتش قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم
و این بحقیقت نزد دیگر است وهب گفت خدای تعالی عیسی را بمیرانید ساعت
انگه زنده کرد و بآسمان برد و گفته اند در کلام تقدیم و تاخیری هست تقدیر اینست
که من ترا بر دارم و بنزد خود برم و پاکیزه گردانم از انکسانی که کافر شده اند
و بعد از انکه از آسمان فرو فرستم قبض روح تو کنم و این وجه نیکوتر است
ابو هریره روایت کرد که پیغمبر گفت پیغمبران برادران یکدیگر اند از مادران مختلف
و دین ایشان یکی است و من اولیترم بعیسی مریم از برای انکه میان من و او هیچ
پیغمبری نبود و او از آسمان فرود آید بر امت من و خلیفه من باشد بر ایشان
و بها تا این خبر آنان روایت کرده اند که حدیث مهدی را از روی بی انصافی
منکر باشند و الا او خلافت رسول را نشاید برای انکه شرع او منسوخ شده است
و او شرع ما ندارد لابد بود از انکه رجوع او با کسی بود پس انکه رجوع او با او بود خلیفه او باشد
نه عیسی پس خلل درین حدیث از راویان افتاده است و خبر چنین است وانه
نزل علی امتی مع خلیفة من ولدی چون او را به بینید بشناسید که او را این
و علامات باشد دو سیه سرخ و سفید و دراز مو پنداری که آب از موی او میچکد و اگرچه
موی او تر نباشد صلیب بشکند و خوک بکشد و مال بخشد و در روحا
حج و عمره کند و با مردمان بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او جمله
دینها هلاک کند و فرق ضلالت را که دجالست هلاک کند و همه روی زمین ایمن
شود تا گرگ با میش و سگ با خرگوش و شیر با آهو بیک جای چرا کنند و کودکان با
مار بازی کنند و هیچ یک دیگر را نیازارند و او در زمین چهل سال بماند و بروایت
کعب بیست و چهار سال و زن کند و فرزند آرد انکه او را وفات آید و مسلمانان
بر او نماز کنند و در اخبار اهل البیت چنین آمده است که مهدی بر او نماز کند و او را
در حجره رسول دفن کند و جمله آنچه درین خبر است همه اوصاف و علامات روزگار
مهدیست که در اخبار مخالفان و موافقان آمده است و اگر کسی انصاف بدهد و عناد
رها کند و بدان اخبار واقف شود و آنرا با آیات قرآن برابر کند بداند که معتمد آنست
حسین الفضل گفت در قرآن آیتی که دلالت میکند بر نزول عیسی قول خداست که وکهلا
برای انکه او کهل نشده بود که او را بآسمان بردند چون بزمین آید کهل شود ابو جعفر المنصور

الدوانقی از پدر انس از عبد الله عباس روایت کرد که رسول ع‌م گفت کیف
یهلک امة انا فی اولها و عیسی فی آخرها والمهدی من اهل بیتی فی وسطها چگونه
هلاک شود امتی که من در اول ایشانم و عیسی در آخر ایشان و مهدی از
اهل بیت من در میانه ایشان و این خبر حجتست بر ایشان بر وجود مهدی
و رافعک گفته اند که معنی او آنست که ترا رفع کند در درجات بهشت و مقرب
گرداند برحمت خویش و پاکیزه کرداند ترا از کافران یعنی ترا از میان ایشان
بدر آورد و از ایشان برهاند و آنرا که پیروان تو اند زبردست و ظاهر کرده اند
بر کافران یعنی جهودانی که بتو ایمان نیاوردند و مؤمنان زبردست ایشان
باشند تا روز قیامت این فوقیت بعضی گفته اند بمملکت و قهر و غلبه در آنچه
حجت است و بعضی گفته اند که
که پادشاهی در روم و میانست که ترسایانند و در جهودان نیست و ایشان
همیشه مقهور و مغلوب باشند و ذلیل تا روز قیامت پس با منست باز گشت
شما حکم کنم میان شما بقیامت در آنچه در دنیا در آن خلاف میکنید بعضی گفتی
خداست و بعضی گفتی بنده خداست و بعضی گفتی پسر خداست و بعضی
گفتندی پسر خدا نیست ساحرست و کذابست من حکم کنم میان ایشان در این
اختلاف که کرده اند قوله تعالی فاما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا و
الآخرة و ما لهم من ناصرین واما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم
والله لا یحب الظالمین ذلک نتلوه علیک من الآیات والذکر الحکیم ان مثل عیسی عند
الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین
چون حکم کنم میان شما و میان آنها که کافر باشند و آیات و نعم مرا جحود کنند
من عذابی کنم ایشان را سخت در دنیا بکشتن و برده کرفتن و از خان و مان
بیرون کردن و جزیه و مذلت بر ایشان نهادن و در آخرت در دوزخ بانواع
عقوبت مبتلا بودن و ایشان را هیچ ناصری و معینی و یاوری نباشد و هیچ کسی
که شفاعت کند اما آنانکه ایمان آوردند و گفت پیغمبر خود را کار بستند و عمل
بر وفق شرع کردند از آنکه هر عملی که کنند و بر وفق شرع نبود صالح نبود خدای
تعالی بتمام و کمال مزد ایشان بایشان دهد و هیچ چیز از حق ایشان بنکاهد
که اگر نقصان کند ظلم بود و او ظلم نکند و نه پسندد و ظالمانرا دوست ندارد

واین

واین آیة دلیلست بر بطلان قول آنکس که جزا بر عمل نگوید و بر بطلان مذهب اهل جبر
این که بر تو میخوانیم از قصه زکریا و یحیی و مریم و عیسی از آیات و نشانهاست
و از قرآن محکم است و با حکمت اند که گفت بدرستی و حقیقت که مثل و داستان
عیسی مریم چون مثل آدمست که خدای تعالی او را بیافرید از خاک بی پدر و مادر
پس آنکه او را گفت که باش او ببود در حال سبب نزول این آیت آن بود که
وفد نجران چون بیامدند و با رسول ع‌م مناظره کردند در باب عیسی ع‌م و گفتند تو چه گوئی
فی المسیح عیسی بن مریم گفت عبد الله و رسوله گفتند هیچ فرزندی از مادر بی پدر آمد
بی پدر خدای تعالی بجواب ایشان این آیة فرستاد و فحوای این آیتست
که این چه جای تعجبست و شما احوال آدم میدانید که آدم بی پدر و مادر و خود او
صحیح و ممکنست جای تعجب نباشد از عیسی که از مادر بی پدر خدای تعالی او را
بیافرید الحق من ربک آنچه ذکر او رفت از جمله شکاکان مباش در آنجا با تو
شرح دادیم خطاب اگرچه با پیغمبر است اما مراد دیگرانست قوله تعالی فمن حاجک فیه
من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم
وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ان هذا لهو القصص الحق وما
من اله الا الله وان الله لهو العزیز الحکیم فان تولوا فان الله علیم بالمفسدین سبب
نزول این آیة آن بود که چون رسول ع‌م مکه بگشاد و اسلام منتشر گشت و سلطنت و
حجت رسول قاهر شد بر کافران وفود آمدن گرفتند بنزدیک رسول بعضی ایمان
می آوردند و برخی امان طلب میکردند از جمله وفود نجران بود رئیس ایشان
ابو حارثة اسقف با مرد آمد از جمله ایشان عاقب بود و سید و عبد المسیح
ایشان احبار و ترسایان بودند نماز دیگر در مدینه آمدند جامهای دیبا پوشیده
و صلیبها در گردن افکنده جهودان بیامدند و با ایشان مناظره کردند و ایشان
گفتند شما بر هیچ نه اید و ایشان جهودانرا گفتند شما بر هیچ نه اید چنانکه آیت
وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء تا آخر آیه وارد است چون رسول نماز
دیگر بکرد ایشان روی برسول کردند و گفتند ما تقول فی السید المسیح
عیسی را چگوئی گفت عبد اصطفیه الله بنده بود که خدای او را برگزید گفتند
یا محمد او را پدر میشناسی گفت او را از نکاح نزادند تا او را پدر باشد گفتند که هیچ بنده

مخلوق دیدی که نه از نکاح باشد و او را پدر نباشد خدای تعالی این
آیة فرستاد کران مثل عیسی عند الله کمثل آدم الی قوله فنجعل لعنة الله علی
علی الکاذبین رسول صلعم گفت چون شما قول مرا باور نمیکنید و عند آیة حجت
قبول نمیکنید بیایید تا مباهله کنیم که خدای تعالی مرا خبر داده که عذاب زود آورد
بر کذابان ایشان با یکدیگر نگریستند و گفتند چه بایست شما مهلت باید   را گفتند هم
خواستن تا فردا اندیشه کنیم انگه برفتند و با هم بنشستند و رای
زدند اسقف ایشانرا گفت اگر محمد فردا بیاید و عامه صحابه را با خود آرد
هیچ اندیشه مکنید و با او مباهله کنید که او بر حق نیست و اگر آید و خاص
فرزندان خود و اقربای خود را آورد از مباهله او حذر کنید چون بامداد
بود صحابه در مسجد جمع شدند و هر کسی توقع کرد که رسول او را حاضر کند
رسول فرمود که مرا گفته اند که الا خاصگیان خود را از زنان و کودکان
انجا بر هم آنانرا که خدای بدعای ایشان عذاب فرستد و عذاب
صرف کند انگه دست امیر المومنین علی بگرفت و امام حسن و امام حسین
از پیش او میرفتند و فاطمه عم بر اثر ایشان میرفت تا بصحرا شدند
و ترسایان بیامدند اسقف ایشانرا پیش گرفته ایشان چون
نگاه کردند و آن جماعت را دیدند اسقف گفت اینان که اند از محمد
گفتند این برنا پسر عم او و داماد اوست بر دختر وی و آن زن
دختر اوست و آن کودکان دخترزادگان اویند او با ترسایان
بنگریست و گفت بنگرید که محمد چگونه واثق است که بمباهله فرزندان و جگر گوشگان
خود را آورده است و بخدای که اگر هیچ خوفی بودی او را از انکه حجت بر وبا
هرگز اینانرا اختیار نکردی و از مباهله حذر کردی شما را مصلحت نیست
مباهله کردن حذر کنید که اگر نه خوف قیصر بودی من اسلام آوردی
با او مصالحه کنید بر انکه او حکم کند و باز گردید بشهر خود شوید و رای
زنید صلاح شما در چیست گفتند ای تو رای ما باشد و آنچه تو گوئی
عین مصلحت ما باشد اسقف گفت یا ابا القاسم انا لا نباهلک و لکن نصالحک
مباهله نمیکنیم لکن مصالحه خواهیم کرد با ما مصالحه کن بر چیزی که ما بدان قیام توانیم

کرد

کرد رسول صلعم با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حلهای رومی
قیمت هر حله چهل درم هر چه بیفزاید یا بکاهد از قیمت این حلها بحساب
و بنوشت و صلح نامه بنوشتند و نسخه آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم هذا
کتاب من محمد النبی رسول الله لنجران و حاشیتها فی کل صفراء و بیضاء و ثمرة و رقیق
لا یوخذ منهم غیر الفی حلة من حلل الروم قیمة کل حلة اربعون درهما فما زاد او نقص
فی حساب ذلک یودون منها الفا فی صفر والفا فی رجب و علیهم اربعون دینارا مثواة
و تمشون جلالهم بذلک جوار الله و ذمة محمد بن عبد الله رسول الله فمن اکل الربوا منهم
بعد عامه هذا فذمتی منهم بریئة یعنی این کتابیست از محمد نبی که رسول خداست برای
نجران و حاشیتش در هر زری و سیمی و برده که ایشانراست از ایشان
هیچ نستانند الا دو هزار حله از حلهای رومی قیمت هر حله چهل نقره درم آنچه بیفزاید
یا بکاهد بدان حساب باشد هزار از ان در صفر بدهند و هزار در رجب
و بر ایشانست که در مدت مقام رسول من انجا چهل دینار بدهند یا بالای آن و
بهر واقعه و حادثه که درین افتد سی زره و سی اسپ و سی شتر بعاریت بدهند
عاریتی مضمونه که باین وفا کنند ایشانرا جوار خداست و ذمه محمد رسول خدای
هر که ربا خورد پس از امسال ذمه من از و بیزار است نامه بستند و ببردند و در راه
میگفتند که صلاح بود یا نه عاقب و عبد المسیح ایشانرا گفتند که والله که ما و شما میدانیم
که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه آورده است از کتاب از قبل خداست و بخدای که هیچ کس
با هیچ پیغمبر ملاعنه نکرده والا که مستاصل شد و از ایشان کسی نماند از کوچک و بزرگ
و اگر شما این کنید هلاک شوید و در روی زمین هیچ ترسا نماند که من دیشان نگریستم
رویها دیدم که اگر از خدای بخواستندی تا کوهها از جای بر کنند اجابت کردی و رسول
صلعم گفت بدان خدای که جان من بامر اوست که عذاب فرود آینده بود بر نجران
اگر ملاعنه کردندی و خدای ایشانرا با خوک و بوزینه کردی و از این کوه آتشی
بر آمدی و همه را بسوختی و از قبیله ایشان هیچ جای جانور و هیچ کس نماندی تا مرغان
بر درختان و سال برنگذشتی که بر روی زمین یک ترسا بودی معنی آیت
فمن حاجک پس ای محمد هر که با تو خصومت کند در حق عیسی پس از انکه علم یقین
بتو آمد در حق او بگوی که بیایید تا ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را باتفاق

رسلی بانجا نتوی [illegible] و علیهم [illegible]
[illegible]

مراد امام حسن و امام حسین است و این آیه دلیلست بر انکه ایشان
فرزندان رسولند و اخبار مخالف و موالف برین متظاهر است و ایشانرا عترت
ابنای حزان ریحانتای من الدنیا در خبری آید که در صفین روزی از روزها
محمد حنفیه جنگی نیکو کرد امیر المومنین علی ع گفت اشهد انک ابنی حقا و گواهی میدهم
که تو پسر منی بحقیقت گفتند ای امیر المومنین امام حسن و امام حسین نه چنین اند
گفت هما ابنا رسول الله و ایشان پسران رسول خدا اند و هم دلیلست بر انکه دختر
زاده فرزند باشد و ما زنان خود را بخوانیم و شما نیز زنان خود را بخوانید
و باتفاق مراد بزنان در آیه فاطمه زهراست تنها و این دلیلست بر شرف او
و رسول را نخوانده بود که از جمله زنان که داشت هیچکس را با خود بمباهله برد اگرچه
این لفظ ایشانرا متناول بود برای صلاحیت آن مقام او را بود و دیگر انکه
نسب با وصلت سبب برابر نباشد پس درین لفظ دلیل بود که فاطمه از جمله
زنان بهتر باشد و ما نفس خود را بخوانیم و شما نیز نفس خود را بخوانید یعنی از
میان مرد و نفسش صورت نه بندد پس ناچار مجاز بود و مورد او بر مبالغه بود
یعنی بخوانیم کسی را که نفس او حکم نفس ما باشد و آنچه ما را باشد او را باشد و آنچه بر ما
باشد بر او باشد حکم او در عصمت و طهارت حکم ما باشد پس همچنان باشد که
من او باشم و او من باشد و این کنایت از غایت اختصاص و محبت و قربت
باشد تا دو دوست در دوستی چون بغایت باشد گویند که ایشان متحد
شدند اگرچه بصورت دو اند یعنی یکی اند شعر انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان
حللنا بدنا فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته کان انا و این لفظ دلیل میکند بر انکه
امیر المومنین علی بهتر از صحابه و اهل البیت بود ع ثم نبتهل پس دعا کنیم بزاری تا خدای
تعالی دعای ما را اجابت کند در حق دروغ زنان و گفته اند که لعنت کنیم در دروغ زنان
و گفته اند که لعنت کنیم یکدیگر را و گوییم که لعنت از میان ما دو گروه بر دروغ زنان باد
این قصه پیغمبران که رفت همه قصه حقست و هیچ خدای نیست الا خدای که او آفریدگار
جهان و جهانیانست بر ترسایان که گفتند که عیسی خداست و گفتند آفریدگار جهان
و جهانیانست و گفتند ان الله ثالث ثلثة اقنوم اب و اقنوم ابن و اقنوم روح
القدس باب خدا را خواستند و با بن عیسی را خواستند و بروح القدس جبرئیل را

وکفایت هم

واین

و این قول معتزلست که سه ذات یکی شود و خدای تعالی عزیز و غالبست اگر
خواهد قهر کنند ترسایان و جمله انواع کافرانرا بکشتن ولیکن نکند از انجا که
حکیم است حکمت در تکلیف آنچنان خلاف این میکند پس اگر برگردند
ترسایان و کافران اعراض کنند از تو و قبول قول تو نکنند خدای تعالی
عالم است بمفسدان و برای آن تخصیص کرد ایشانرا که غرض ازین تهدید
و وعید است قوله تعالی قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد
الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا
فقولوا اشهدوا بانا مسلمون مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که ترسایان
نجران چون بمدینه آمدند جهودان مدینه با ایشان مناظره کردند و ایشان با
یکدیگر خصومت کردند در ابراهیم ع ترسایان گفتند ترسا بود جهودان
گفتند جهود بود پیش رسول آمدند بحکومت رسول ع گفت جهود نبود و ترسا
نبود گفتند که ما با او اولیتریم گفت شما با او اولیتر نه اید او مسلمان بود و ما که مسلمانیم
با او اولیتریم جهودان گفتند ای محمد که تو آن میخواهی که در حق تو آن کنیم که ترسایان
کردند و ترسایان گفتند که تو آن میخواهی که ما ترا آن گوییم که جهودان عزیر را گفتند
خدای تعالی این آیه فرستاد بر هر دو فرقه از جهودان و ترسایان و گفت ای
محمد بگوی اهل کتابرا که عبادت نکنیم و جز او را نپرستیم و چیزی را شریک او نخوانیم و بعضی
از ما کسی دیگر را بخدای نگیرد و خدای نخواند چنانکه شما که جهودانید و ترسایانید
کردید تا خدای ازان باز گفت اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله
عکرمه گفت یکدیگر را سجده کردید امام جعفر صادق ع گفت اتخاذ ایشان احبار
و رهبانرا بخدا نه سجده بود بلکه تحریم حلال و تحلیل حرام بود و گفته اند بطاعت
ایشان بود در وسایا در معصیت خدای در خبرست که لا طاعة لمخلوق
فی معصیة الله فکانما سجد لغیر الله هر کس که او مخلوقی را طاعت دارد در معصیت
خدای تعالی چنان باشد که جز خدای را سجده کرده بود و گفته اند معنی آنست که جز
در معصیت خدای فرمان نبریم که هر که در معصیت خدای فرمان برد همچنانست که جز
خدای را سجده کرده بود تو ایشانرا بگوی اگر قبول نکنند و اعراض نمایند بگوی گواه
باشید بر انکه ما مسلمانیم انقیاد کردیم و گردن نهادیم این گفتار را چون این آیه آمد

رسول صلعم نامه نوشت بقیصر روم بدین عنوان که من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم
سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک الی الاسلام فاسلم فان تسلم
یؤتک الله اجرک ترجمه این نامه اینست از محمد رسول الله بهرقل روم سلام بران
باد که پی رو راه راستست من ترا باسلام میخوانم اسلام آور تا مزد ترا
دوباره باشد و اگر از اسلام عدول کنی بر تو باشد بزه آن و این آیت
بنوشت که قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة یا اهل الکتاب لم تحاجون فی ابرهیم وما انزلت
التورية والانجيل الا من بعده افلا تعقلون ها انتم هولاء حاججتم فيما لكم به علم فلم تحاجون
فيما ليس لكم به علم والله يعلم وانتم لا تعلمون ای اهل کتاب و ای جهودان و ترسایان
چرا خصومت و محاجه میکنید در ابرهیم و توریة و انجیل نیامد الا پس از وی و بعد
موسی و عیسی از پس عهد ابرهیم بود و جهودی پیش از توریة موسی نبود و ترسایی
پیش از انجیل عیسی نبود و از میان ابرهیم و موسی هزار سال بود و از میان
موسی و عیسی دو هزار سال بود آیا عاقل نباید و عقل چنان اقتضا نکند
ابرهیم چون پیش از ایشان بوده باشد چگونه ترسا و جهود بوده باشد
انگه خطاب میکند این جماعت را و میگوید اینک شما ای جماعت جهودان
و ترسایان مجادله کردید و خصومت بر انچه شما را بدان علمی و دانشی است از
نبوت محمد و نعت و صفت او که در توریة و انجیل خوانده اید و دانسته
پس اکنون چرا محاجه میکنید در انچه شما را بان علمی نیست از حدیث ابرهیم و انکه
جهود بود یا ترسا خلاصه معنی اینست که شما بسیار خصومت کردید در انچه
دانستید بدلیل حجت اکنون این مانده است که در انچه ندانید از سر جهل
خصومت کنید تا در اول معاند باشید و در آخر مخارق و خدای میداند و
ابرهیم و اعتقاد او و شما نمیدانید انگه رد کرد بر ایشان آنچه گفتند و حواله بود
از جهودی و ترسایی و گفت و قوله تعالی ما کان ابرهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن
کان حنیفا مسلما وما کان من المشرکین ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه
وهذا النبی والذین امنوا والله ولی المومنین ابرهیم عم جهود نبود و ترسا نبود
و لکن مسلمان بود و بر طریق راستی و استقامت و از مشرکان نبود تا کر ایشان
پندارند که چون جهود و ترسا نبوده باشد مشرک بوده باشد کلی از

ابو صالح از عبد الله عباس روایة کرد و از صحابه رسول که چون جعفر ابو طالب
و اصحاب پیش هجرت کردند و بحبشه رفتند و انجا مقام کردند و رسول صلعم بمدینه
آمد و واقعه بدر افتاد و مشرکان قریش جماعتی از بزرگان ایشان کشته شدند
قریش در دار الندوه حاضر آمدند و رای زدند و گفتند ما از محمد و اصحاب پیش جز
از جهة نجاشی انتقام نتوانیم کشید مالی جمع کردند و مبلغی تحفه و هدایا بر دست
عمرو بن العاص و عمارة بن ابی معیط بفرستادند بنزدیک نجاشی و ایشان را
پیغام دادند که این جماعت که از ما گریخته اند و بشهر تو آمده اند مردمانی اند
در دین مخالف تو بر تو و مذهب تو طعن زنند و در عیسی مریم تشنیع کنند
ایشان را بما بگرفتن و بدست ما باز دادن ایشان می آمدند تا که بحبشه
رسیدند چون در نزدیک نجاشی شدند او را سجده کردند و سلام قوم خود
برسانیدند و بگفتند که ما مردمانی دوستدار و هواخواه تو ایم و نصیحت میکنیم
ترا که خویشتن را بر حذر داری از قوم این مرد ساحر کذاب که در میان ما
برخاسته است و دعوی نبوت میکند و تبعی و لشکری ندارد الا قومی
سفیهان و ما کار بر ایشان تنگ گرفته ایم و ایشان را بشعبی بنشیم و کسی پیش
ایشان نیارد شدن و از ایشان کسی بیرون نتواند آمدن چون کار بر ایشان
سخت شد پسر عم خود را پیش تو فرستاد تا ترا بفریبد و دین و ملک تو تباه کند
اگر خواهی ایشان را بند کن و پیش ما فرست تا شر ایشان از تو و ملک تو کفایت
کنیم و علامت آنچه ما گفتیم آنست که چون پیش تو در آیند ترا سجده نکنند و
استنکاف کنند از تحیت تو آن کافران نجاشی کس فرستاد و جعفر و ابو طالب
و قومش را بخواند چون بدرگاه او رسید جعفر آواز بلند گفت نستاذن
علیک حزب الله نجاشی گفت قلید خلوا بامان الله و ذمته کو در آیید بامان و
خدای عمرو بن عاص با صاحبش نگریست و گفت ویدی که چه گفتند و چه خوش
بر نجاشی در آمدند و سجده نکردند عمرو بن عاص گفت ای ملک دیدی که ایشان
چه غرور و سرداریم و بر عادت قوم سجده نکردند نجاشی جعفر را گفت چرا سجده نکردی
و تحیتی که عادتست رها کردی گفت برای انکه در دین ما سجده روا نباشد جز خدا
که آفریدگار جهانست این تحیت وقتی بود که بت می پرستیدند چون خدای عزوجل

وبعضی گفته اند

ربا

مارا ازین نهی کرد و بتحیت ما را اسلام فرمود که تحیت اهل بهشت است
نجاشی را خوش آمد و دانست که آنچه میگوید حق است و در توریة و انجیل نوشته
است که از علامت پیغمبر آخر الزمان آن بود که تحیت او سلام بود و گفت
که بود که از میان شما گفت نستاذن علیک حزب الله جعفر گفت من بودم
تو سخن گوی جعفر گفت تو پادشاهی و بنزدیک تو بسیار نشاید گفتن مرا
کلمه چند است بشنو تا بگویم و ایشان جواب دهند تو حاکم باش میان ما
گفت بگوی جعفر گفت بپرس از ایشان که ما آزادیم یا بنده نجاشی پرسید عمرو
عاص گفت بلکه آزادان و کریمان و اشراف قومند گفت بپرس تا هیچ خونی
بنا حق کرده ایم که ایشان طالب آنند عمرو گفت لا و لا قطرة و نه یک قطره گفت
بپرس تا هیچ مالی برده ایم که ایشان مطالبه آن میکنند گفت لا نجاشی گفت اگر
بر شما از مال قنطاری دعوی کنند من غرامت آن بکشم انگه پرسید گفت نه
قیراطی نجاشی گفت پس چه میخواهید از ایشان عمرو گفت بدان ای ملک که ما و ایشان بر
یک دین بودیم و آن دین اسلاف ما بود ایشان آن دین رها کردند و ما بر آن
دین مانده ایم نجاشی گفت آن دین چه بود که اول بود و این دین چیست که
اکنون برانید جعفر گفت آن دین که ما و ایشان بر آن بودیم دین شیطان
و عبادت اوثان بود و کفران بخدای عز و جل و سنگ و جماد پرستیدن و
این دین که ما بر آن آمدیم دین خداست و دین اسلام و رسول خدای این
دین از خدای بما آورد و کتابی چون کتاب عیسی موافق و مصدق آن نجاشی
گفت ای جعفر سخن عظیم میگویی انگه بفرمود تا ناقوس بزدند و قسیسان و رهبان
حاضر آمدند نجاشی ایشان را گفت بآن خدای که انجیل بر عیسی انزال کرد که بگوئید که
در کتابها می یابید که میان عیسی و قیامت هیچ پیغمبری هست گفتند ای والله پیغمبری
که عیسی باو بشارت داد و گفت هر که باو ایمان دارد بمن ایمان داشته
باشد و هر که باو کفر آورد بمن کفر آورده باشد نجاشی گفت این پیغمبری که عیسی
مبشر او بود چه گفت و چه فرماید و از چه نهی کند گفتند کتابی باشد او را از نزدیک
خدای تعالی آن کتاب خواند و ایشان را گوید و امر بمعروف کند و از منکر باز دارد
و وصیت کند بحسن الجوار و صلة الرحم و بر یتیم مشفق باشد و از عبادت اصنام نهی کند

جعفر

114

جعفر گفت ازین کتاب که به پیغمبر شما آمد چیزی بر من خوان جعفر سورة عنکبوت و سورة
روم برو خواند نجاشی بگریست و گفت ای جعفر زدنا من هذا الحدیث الطیب
بیفزای ازین حدیث خوش او سورة الکهف بر خواند عمرو عاص خواست تا
نجاشی را بخشم آرد گفت ایشان عیسی را دشنام دهند نجاشی گفت عیسی را
و مادرش را چه گوید جعفر سورة مریم برو خواند چون بذکر مریم و عیسی رسید
نجاشی خاشاکی بر داشت و گفت والله که عیسی با چندان زیادت ازین نیست
که او بر خواند انگه جعفر را گفت بروید که بر شما هیچ خوفی نیست انگه جعفر را گفت که بر وی
که شما حزب ابراهیم اید عمرو گفت حزب ابراهیم کیست گفت ایشان و صاحب ایشان
عمرو در قوم او انکار کردند و گفتند حزب ابراهیم ما ایم آن مال و هدایا که عمرو و قوم او
آورده بودند بایشان داد و گفت بستانید که رشوت است و خدای تعالی که مرا ملک
داد از من رشوت نخواست جعفر گفت فاعترفنا و کنا فی خیر خدای تعالی در خصومت
ایشان را جواب داد و آیة فرستاد برسول و گفت اولی ترین مردمان با ابراهیم آنانند
که متابعت ملت و سنت او کنند و خدای تعالی ولی مؤمنانست و اولی تر پیغمبر
و ولایت ایشان رسول است گفت هر پیغمبر را ولی است از پیغمبران و ولی من پدر
خلیل خدای انگه این آیة فرستاد انگه رسول این آیة بر خواند که ان اولی الناس
بابرهیم تا آخر آیة مورد حکایت ودت طائفة من اهل الکتاب لو یضلونکم و ما یضلون الا انفسهم
و ما یشعرون یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم تشهدون یا اهل الکتاب لم تلبسون
الحق بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون این آیة در حق معاذ جبل و حذیفة یمانی آمد
که جهودان ایشان را دعوت کردند با دین جهود و قصه این در سورة البقرة گفته شد
خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت تمنا کردند و خواستند جماعتی از اهل کتاب
یعنی جهودان که شما را گمراه کردانند و از دین با کفر آورند و گفته اند که مراد این است
که یهلکونکم که شما را هلاک کردانند و ایشان با اینکه میکنند جز اضلال و اهلاک خود نمیکنند
و نمیدانند یعنی وبال و مضرت آن جز بدیشان عاید نیست از انکه ایمان دعوت
ایشان را قبول نخواهند کرد و عاقبت اینکه میطلبند بر ایشان خواهد بود پس بخود ضرر
کرده باشند انگه گفت ای جهودان و ترسایان بآیات خدای چرا کافر میشوید
یعنی آیات قرآن و گفته اند مراد آیاتیست از توریة که نام و نعت محمد و درست

وشما گواهی میدهید که نعت و صفت او در توریة و انجیل است ای جهودان
و ترسایان چرا حق را بباطل میپوشید یعنی اسلام را بجهودی و ترسایی
ابن زید گفت چرا توریة را که حق است بتحریف و تصحیف میپوشید و
ایمان بموسی و عیسی و محمد پوشیده میدارید و پنهان میکنید یعنی این نعت و
صفت محمد را شما میدانید که او پیغمبری برحق است و صادق قوله تعالی
وقالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار
واکفروا آخره لعلهم یرجعون ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم قل ان الهدی هدی الله ان
یؤتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم قل ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء
والله واسع علیم یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم سدی گفت
دوازده کس از اهل کتاب از جهودان خیبر و دههای عرینه مر ایشان گروه
باهم گفتند که بیایید تا بامداد بمحمد ایمان آوریم و نماز دیگر کافر شویم باو و گوییم که ما بدانیم
که این نه آن پیغمبر است که ما گمان بردیم تا اصحاب او بشک افتند و ایشان
نیز کافر شوند خدای تعالی از آن خبر داد و گفت که جماعتی از اهل کتاب گفتند که ایمان
آورید بآنچه منزل شده است بر مومنان مجاهد گفت مراد تحویل قبله است
با کعبه که کعب اشرف گفت جماعت خود را که ایمان آورید در اول روز بزبان
و روی باو کنید و نماز دیگر روی به بیت المقدس تا اصحاب محمد را بشک اندازید
باشد که ایشان باز گردند از اقبال کعبه و روی به بیت المقدس آورند الله حق
تعالی خبر داد که اهل کتاب یکدیگر را میفرمایند و نصیحت میکنند و میگویند که ایمان
و اعتراف مکنید الا کسی را که تابع دین شما باشند و پیروی دین شما کنند حسن بصری
گفت که جهودان خیبر جهودان مدینه را گفتند باور مدارید که کسی محاجه و مجادله
کند با شما بنزدیک خدای برای آنکه او بحق اولیتر است الکای اعتراض و بیان
افتاد و حکایت کلام جهودانست من قوله قل ان الهدی هدی الله و این کلام
خدای بسبیل جواب جهودان یعنی بیان بیان خداست و دین دین خداست
و همچنین قل ان الفضل بید الله هم از کلام خداست رد بر جهودان تا هر دو
جواب باشد از آنکه ایشان گفتند از باب تزکیه خود و دین خود و وصایت
بعضی را بر محافظت جهودی و این قول مجاهد است و اخفش بر این قول الا

الا لمن تبع دینکم و ان یؤتی احد کلامی دیگر باشد و تقدیر آن بوده که ولا تؤمنوا ان
یؤتی احد ابو علی فارسی گفت تقدیر کلام آنست که ولا تصدقوا بان یؤتی احد مثل
ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم فیکون لهم علیکم الغلبة الا لمن تبع دینکم یعنی جهودان
گفتند باور مدارید که کسی را آن دهند که شما را دادند یا با شما محاجه کنند غالب آید
بر شما الا جهودان را یعنی این حدیث اگرچه بر شما باشد درین باب جهودان را
باور دارید تعظیما لهم و ایجابا لقبول قولهم اعمش ان یؤتی احد خواند بکسر همزه
ما نفی و برین قول این کلام جهودان نباشد حکایت کلام ایشان تا انجا
باشد که الا لمن تبع دینکم ان یؤتی کلام خدای باشد و معنی آنکه بگوی ای محمد
مسلمانان را که دین دین خداست کسی را آن ندهند که شما را دادند از دین و بیان
و حجت او یحاجوکم عند ربکم یوم القیمة قولی دیگر آنست که خطاب با مومنان
و نظم آیت چنین است که برای آنکه کسی را مثل آن نداده اند که شما را که مومنانید بایشان
بر شما حسد بردند جواب ده بگوی ان الفضل بید الله و اگر شما را محاجه کنند بگو
ان الهدی هدی الله و برین وجه در آیه تقدیم و تاخیر باشد قولی دیگر از سیر آیت
که ولا تؤمنوا خطابست با مومنان و معنی آیه آن بود که خدای تعالی بر سبیل تثبیت
دلهای مومنان و تشحید بصایر ایشان و ازالت شک و شبهه از ایشان
عند جهودان گفت کسی را باور مدارید الا آنرا که بر دین شما باشد که کسی را از خیر
و فضل در دین آن دادند که شما را برای آنکه دین دین خداست و شما بر آنید
و نیز باور مدارید که کسی را قوت آن باشد که با شما محاجه کند و مخاصمه کند پیش
خدای برای آنکه اگر کند محجوج و مغلوب شود و این فضلیست از خدای تعالی و
فضل بدست اوست و در مقدور اوست با آن کس دهد که او خواهد و خدای تعالی
فراخ عطا و داناست نعمت او را بر سد برای آنکه او را مقدوری و نهایتی نیست
داناست بحسب مصلحت دهد آنرا که دهد اهل اشارت گفتند لا تعاشروا الا
من یوافقکم فان من لا یوافقکم مخالطت با آن کسی کن که بطریق تو باشد
که اگر بطریق تو نباشد رفیق تو نباشد و خدای تعالی برحمت خود خاص
کرد آنرا که خواهد گفته اند مراد برحمت نبوت است ابن جریج گفت مراد برحمت قرآن است
و سلام و خدای خداوند فضل عظیم و بزرگوار است و تفضل زیادت احسان باشد

قوله تعالی ومن اهل الکتاب من ان تامنه بقنطار یؤده الیک ومنهم من ان تامنه
بدینار لا یؤده الیک الا ما دمت علیه قائما ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل
ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون بلی من اوفی بعهده واتقی فان الله یحب المتقین
بیشتر مفسران برانند که این آیه در باب جهودان آمد و خدای تعالی باز نمود که
ایشان امانتی و خیانتی هست قنطار پوست گاو باشد پر زر و این عبارت
از مال بسیار و دینار عبارت از مال اندک حق تعالی میگوید که از اهل کتاب
کسی هست که اگر او را امین داری بر قنطاری زر و با مانت پیش او نهی با تو دهد و
کسی هست که اگر او را امین داری بر دیناری زر و با مانت پیش او نهی با تو ندهد
درین آیه خدای تعالی تحذیر میکند مسلمانان را از آنکه بر اهل کتاب اعتماد کنند
یعنی بر ایشان اعتماد مکنید که ایشان مال مسلمانان حلال میدارند پیغمبر م میگوید
اتحذرون عن ذکر الفاجر اذکروه بما فیه کی یحذره الناس گفت پرهیز میکنید از آنکه
ذکر فاسق کنید ذکر او کنید بدانچه در وی هست تا مردمان از و حذر کنند بعضی گفته
امانت راجعست بآنکه ایمان آوردند از اهل کتاب چون عبد الله سلام و غیر او
و خیانت بآنکه اصرار کردند چون فنحاص عازورا مردی بود هزار و دویست
اوقیه نزدیک عبد الله سلام بنهاد بوقت مطالبه باو سپرد و مردی از قریش
دیناری نزدیک فنحاص بنهاد دران خیانت کرد و باو نداد گفته اند که اهل امانت
ترسایانند و اهل خیانت جهودان اند که ایشان ادا امانت نکنند الا که تو دایم بر
سر او ایستاده باشی و مطالبه میکنی ابو بکر وراق گفت چندانکه معترف باشد که
تو ایستاده باشی در وقت بنهادن چون بر وی روزگاری برآید منکر شود این سخن
و خیانت ایشان برای آنست که ایشان گفتند بر ما حرجی نیست در مال عرب و
بامیین عرب را خواست قوله تعالی هو الذی بعث فی الامیین و مراد بسبیل حرج ا
لقوله ما علی المحسنین من سبیل ای من حرج گفته اند که ایشان میگفتند مالهای عرب
ما راست و ایشان بر ما غصب کردند بهر وجه که فرصت یابیم ما را حلال بود که مال ایشان
ببریم مقاتل گفت میان جهودان معاملتی بود چیزی بدادند و چیزی بماندنا که صاحب
حق بودند ایمان آوردند چون وقت ادای مال در آمد تقاضا کردند ایشان گفتند
ما را چیزی بشما غیبا بد دادن که شما ما را رها کرده اید و بدین محمد رفته و دعوی کردند که

ادا الامانة

ما چنین است خدای تعالی ایشانرا تکذیب کرد و گفت یقولون علی الله الکذب
بر خدای دروغ میگویند و میدانند که آنچه میگویند دروغست در خبرست که چون
این آیه آمد پیغمبر م گفت ما من شیء کان فی الجاهلیة الا تحت قدمی الا الامانة فانها
مؤداة الی البر والفاجر گفت هیچ چیز نیست که در جاهلیت بود الا که آن در زیر پای منست
مگر امانت که با خداوندش باید داد انگه حق تعالی گفت بلی من اوفی ای بلی الامر
چنانست که ایشان گفتند ولکن هر کس که وفا کند یعنی بر ان عهد که خدای برو گرفته
است در توریة از ایمان محمد و قرآن و ادای امانت و تقوی ورزد و از معاصی اجتناب
کند و از خدای بترسد و در امانت خیانت نکند خدای تعالی متقیانرا دوست
دارد از رسول م روایتست که هر کس در وی سه خصلت حاصل بود منافق بود اگرچه
نماز کند و روزه دارد چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند
و چون امانت باو دهند خیانت کند ابو سعید خدری روایت کند که بازرگان امین
فردای قیامت با صدیقان و شهیدان باشد قوله تعالی ان الذین یشترون بعهد الله
وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم
ولهم عذاب الیم کلبی گفت جماعتی از عباد و احبار جهودان در سالی قحط نزدیک کعب
اشرف آمدند و از و گندم خواستند او گفت چگوید این مرد را که آمده است و دعوی
نبوت میکند گفتند پیغمبر خداست و راست قولست ایشانرا گفت نزدیک من آمدید
من در حق شما خیری بسیار خواستم کرد از طعام و شراب و اکنون خویشتن را محروم
کردید بروید که شما را نزدیک من هیچ روئی نیست ایشان گفتند ما را مهلت ده تا
برویم و این محمد را ببینیم و در کتاب او نگریم و نعت و وصف او با نوشته توریة مقابله
کنیم برفتند و رسول را بدیدند و توریة را بر گرفتند و آن آیات که در وصف رسول م بود تغییر
و تبدیل کردند و بخلاف آنچه بود بنوشتند و نزدیک کعب اشرف آوردند کعب ایشانرا
طعام داد و بر انچه ایشان کردند شادمان شد و خدای تعالی در حق ایشان این
آیه فرستاد ابن عباس گفت این آیه در حق امرؤ القیس بن عابس الکندی آمد و در باب
عبدان بن اشوع در زمینی که در دست او بود مدعی گواه نداشت رسول خدا م خواست
تا سوگند او امرؤ القیس را دهد و او نیز اراده کرد که سوگند خورد این آیه آمد او بترسید و سوگند نخورد
و زمین بخداوندش داد میگوید آنکسانی که بخرند یعنی قبول میکنند بعهد خدای یعنی سوگند

وایمان بهای اندک را یعنی عهد خدای و سوکند بدهند و بهای اندک بستانند
و مبالات نکنند باانکه سوکند بدروغ باشد ایشانرا هیچ نصیبی نیست در
آخرت و ثواب و نعیم آن و خدای با ایشان سخن نمیگوید سخنی که ایشانرا
دران نفعی و خیری باشد یا خود قطعا سخن نگوید سخن با ایشان فرشتگان
عذاب گویند و بنظر رحمت در ایشان نظر نکند روز قیامت و نظر از رحمت
خواند از انکه در شاهد بیشتر رحمت وقتی باشد که عند نظر باشد که در وی
نکرد و احوال او به بیند رحمت آید او را ابو امامه روایت کرده از رسول صلعم که هر که
مال مرد مسلمان ببرد بسوکند خدای او را دوزخ واجب کند و بهشت برو حرام کند
گفتند یا رسول الله و اگر چیزی اندک بود گفت اگر شاخی از شاخهای درخت اراک
بود جابر عبد الله انصاری روایت کند که عظیمترین کبیره شرک بخدای باشد
و عقوق مادر و پدر و سوکند بدروغ و سوکند بآن خدای که جان من باو است
که هیچکس نباشد که او سوکند خورد بر چیزی اندک اگر چه پشه خرد باشد الا که
علامتی از ان بر دل او ماند تا بروز قیامت و امیر المومنین علی علیه السلام فرموده که بر شما باد
که سوکند بدروغ نخورید که آن سراها را از مردمان خراب کند و لا یزکیهم و ایشانرا
تزکیه و پاکیزه نکرده اند و ایشانرا عذابی دردناک باشد قوله تعالی وان منهم لفریقا
یلوون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب وما هو من الکتاب ویقولون هو
من عند الله ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون براستی که از جهودان گروهی هستند
چون کعب اشرف و حیی اخطب و مالک بن الضیف و غیر ایشان که می پیچند
زبانها در دهن خویش بر سبیل تحریف و تغییر یعنی از پیش خود چیزی برخوانند
در تغییر صفت محمد صلعم و در آیه رجم بآوازی که بآواز توریة خوانند و مینمایند که از توریة است
تا پندارید که از کتاب است یعنی از توریة و آن از توریة نیست و میگویند که آن از
نزدیک خدا است و آن از نزدیک خدای نیست و این آیه رد است بر مجبره
اگر گویند چرا نشاید که من عند الله باشد خلقا و فعلا و از نزدیک او نباشد
امرا و منزلا جواب آنست که اگر چنین بودی و ما هو من عند الله هیچ معنی نبودی
و ایشان بر خدای دروغ میگویند و میدانند که آنچه میگویند دروغ است ضحاک
از عبد الله عباس روایت کند که این آیه در حق دو فرقه از جهودان آمد که ایشان
و ترسایان هم

آیات

آیات توریة و انجیل تصرف کردند و آنچه در توریة بود از ذکر مسلمانان بگفتند خدای تعالی
بیان فعل ایشان با مسلمانان بگفت قوله تعالی ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب
والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما
کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون ولا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا ایأمرکم
بالکفر بعد اذ انتم مسلمون ضحاک گفت مراد به بشر عیسی است و بکتاب انجیل
و آیه در روز وفد نجران آمد عبد الله عباس گفت مراد به بشر محمد است و بکتاب
قرآن و سبب آن بود که وفد نجران و جماعتی جهودان گفتند یا محمد تو میخواهی که ترا
پرستیم چنانکه خدا را پرستند و در خبر است که مردی انصاری شتری داشت
مدتی دراز در مدینه و آن شتر پیر شد خواست که او را بکشد چون آلت
نحر حاصل کرد و آهنگ شتر کرد شتر بدویدن آمد تا بدر حجره رسول صلعم و آواز داد که
السلام علیک یا رسول الله چون رسول روی باو کرد او سر بر زمین نهاد و آنگه سر برداشت
و بزبان فصیح گفت یا رسول الله بشکایت فلان آمده ام نزدیک تو مدتی دراز است
تا خدمت او میکنم چون پیر شدم و از کار وا ماندم مرا میخواهد که بکشد رسول صلعم
کس فرستاد و آن مرد را بخواند گفت ای فلان این شتر را بمن فروش یا بمن
بخش گفت یا رسول الله تن و جان من فدای تو باد حکم جان من و مال من تراست
رسول صلعم آن شتر را ازو قبول کرد و او را آزاد کرد و در مدینه میگردید و او را از هیچ آبی و
گیاهی منع نمیکردند و میگفتند هذا عتیق رسول الله یعنی این آزاد کرده رسول است
صحابه رسول چون آن بدیدند گفتند یا رسول الله بهیمه ترا سجده میکنند و می ستاید
و ستوری دهد تا ما ترا سجده کنیم رسول صلعم گفت لا ینبغی السجود الا لله جز خدا را سجده
نشاید کردن و اگر رخصت بودی که مخلوقی مخلوقی را سجده کند من بفرمودمی تا
زنان شوهران خود را سجده کردندی معنی آیه آنست که نباید و نشاید هیچ آدمی را که خدای
تعالی او را کتاب دهد و حکم دهد یا حکمت و گفته اند که فهم و علم است و احکام شرع الحکم
او گوید مردمانرا که بندگان من باشید و مرا عبادت کنید بدون خدای ولکن گوید
بود او را که گوید ایشانرا که ربانی باشید یعنی فقیه و عالم و خدای شناس سعید بن جبیر
گفت معلمان آن باشند که مردمانرا قرآن آموزند مورخ گفت منسوبست با رب یعنی مردانی
خدای باشید چنانکه شما را از اخلاص عملی از خدای باز خوانند و منسوبست با او کنند و گویند

رجال الله امیر المومنین علی ع گفت مراد برب العلم آن باشد که علم را بعمل خود میبخ
در آن روز که عبد الله عباس را وفات رسید محمد الحنفیه گفت الیوم مات ربانی
هذه الامة گفت ربانی باشید بآنچه مر شما را کتاب آموزید و بآنچه درس کتب میکنید
و میخوانید ابن عباس ع آیت که از رسول ص که ما من مومن من ذکر او انثی حر او مملوک الا و
لله علیه حق واجب ان یتعلم القرآن و یتفقه فیه هیچ مومن نباشد از مردان
و زنان و بنده و آزاد و الا که خدا را است برو حقی واجب که از قرآن چیزی
بیاموزد و فقه آن بداند انکه این آیه بخواند که ولا یامرکم خدای نفرماید شما را ای گروه
زجاج است دیگر مفسران گفتند که نفرماید شما را محمد که رسول خداست بدانکه فرشتگان
و پیغمبران را خدایان گیرید چنانکه مشرکان گفتند الملائکة بنات الله و جهودان گفتند
العزیر ابن الله و ترسایان گفتند المسیح ابن الله آیا میفرماید شما را بکفر او بکفر
آوردن پس از انکه مسلمان شده اید قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین
لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم
و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین فمن
تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون افغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی السموات
والارض طوعا و کرها و الیه ترجعون یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای عز و جل
پیمان پیغمبران از بهر آنچه دادم شما را از کتاب و حکمت پس آمد بشما پیغمبری مصدق
و تصدیق کننده آنچه شما راست از توریة و انجیل تا ایمان آورید بدو و تصدیق او کنید
و یاری او نمایید زجاج و غیره گفتند لام تو بغیبت و ما مجازات را و لتؤمنن جواب
شرط است مفسران خلاف کرده در انکه مراد باین آیه کیست بعضی گفتند آن عهد از
جمله پیغمبران بستد از بهر تصدیق بعضی بعضی را و انکه امتان خود را فرمایند تا بدان ایمان
آورند و معنی نصرت ایمان و تصدیق و متابعت و از امیر المومنین ع روایت
کرده اند که خدای تعالی هیچ پیغمبر را نفرستاد الا که برو عهد گرفت که بمحمد المصطفی ایمان
ایمان آورد قوم خود را فرماید که با و ایمان آورند و معنی جاءکم اگر چه فعل ماضی است
اما مراد مستقبل است پس اگر آید بشما پیغمبری و تصدیق کند کتاب شما را و اقرار دهد
بنبوت شما شما نیز باو ایمان آورید و او را تصدیق کنید انگه حق جل علا گفت آیا
اقرار دادید و عهد بستید بران یعنی از امتان خویش و قول دیگر آنست که اخذتم یعنی

قبلتم

قبلتم یعنی عهد من پذیرفتید ایشان گفتند اقرار دادیم و پذیرفتیم گفت پس گواه باشید
و من و شما از جمله گواهانیم سعید مسیب گفت خطاب با فرشتگانست که خدای
ایشان را گفت بر پیغمبران گواه باشید پس هر که بعد ازین از اقرار و اشهاد بر
گردد و اعراض کند از جمله فاسقان باشد افغیر دین الله یبغون عبد الله عباس
گفت خطاب با جهودان و ترسایانست چون پیش پیغمبر آمدند و هر یکی میگفت
که ما اولیتریم با ابرهیم او ایشان را گفت شما را با ابرهیم هیچ سبیل و نسبتی نیست و شما بر دین
او نه اید ایشان را خشم آمد و گفتند بخدای که ما دیگر پیش تو نیاییم بحکومت و بقضای
تو راضی نباشیم و دین تو بر نگیریم خدای تعالی ایشان را گفت آیا شما بغیر از دین
ع خدای تعالی دینی طلب میکنید و هر که در آسمان و زمینست مرو را گردن نهادند اما بطوع
و رغبت و اما بکراهت و سخط انس خود انس مالک روایت کند از رسول ص که او گفت
که آنانکه بطوع اسلام آوردند فرشتگان آسمانند و در زمین انصار اند گفت
لا تسبوا اصحابی فانهم اسلموا طوعا و اسلموا الناس من خوف سیوفهم اصحاب
مراد شام و مدینه که ایشان بطوع و رغبت ایمان آوردند و مردمان دیگر از بیم شمشیر
ایشان قتاده گفت آنانکه بطوع ایمان آوردند مومنانند که باختیار و در حال صحت
ایمان آوردند بوقتی که ایمان نافع باشد ایشان را و آنانکه بکره ایمان آوردند کافرانند
که بوقت مرگ چون مرگ را معاینه ببینند ایمان آورند و ایشان را آن سود نکند ابن کیسان
گفت و له اسلم ای خضع و هر که در آسمان و زمینست او را خاضع و ذلیلست
اما بطوع چون مومنان و اما بکره چون کافران که اگر ایشان را پرسند که آسمانها
و زمین را که آفرید گویند خدای و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله و باز گردند
ایشان با او سبحانه و تعالی قل آمنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابرهیم و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و النبیون من ربهم لا نفرق بین احد
منهم و نحن له مسلمون و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین
بگو ای محمد که ما ایمان آوردیم بخدای و بدانچه فرو فرستادند بر ما از قرآن و بدانچه بر ابرهیم و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و اسباط فرستادند و آنچه بموسی و عیسی دادند از توریة و انجیل و پیغمبران
دیگر را از خداوند و پروردگار ایشان همه را در پیغمبری راستگوی و صادق میدانیم و میان
ایشان در دین هیچ فرق نکنیم و ما او را یعنی خدای را گردن نهادیم و عمل خالص برای او کرده ایم

ومثل این آیة بعینها در سورة البقرة رفته است و وجه تکرار آیه هم دران سوره گفته شد
و وجه دیگر آنست که محققان گفته اند که مکلفان را در الفاظ قرآن لطفست چنانکه در
معانی او لطفست چنانکه اگر حق تعالی بجای الم ذلک الکتاب لاریب فیه [illegible]
لا شک فیه بیان للمؤمنین فرستادی دران این لطف نبودی که درین الفاظ
برای آنکه ممکن نیست دعوی کردن که این نظم است و فصاحت بحدیست که
معجزست و عرب با فضل آن مقدار عاجز اند خصوصا نزدیک اصحاب صرفه پس این
باشد که خدای تعالی دانست که مکلفان را در اعیان این الفاظ لطفی باشد که در
الفاظی دیگر نبوده باشد و اگرچه متفق المعنی باشند و برین قاعده سوال از تکرار
قرآن منقطع شود ومن یبتغ غیر الاسلام این آیة در شان دوازده مرد آمد
که اظهار ایمان کرده بودند و منافق بودند در باطن و مرتد شدند و برگشتند و
بمکه شدند نزدیک کفار از جملهٔ ایشان حارث بن سوید انصاری بود حق تعالی گفت
هر که دینی و ملتی جوید جز از اسلام ازو آن دین قبول نکنند از برای آنکه دین نزدیک
خدای اسلامست و دیگر ادیان و ملل باطل منسوخست چنانکه گفت ان الدین عند
الله الاسلام و او در آخرت از جملهٔ زیانکاران باشد سرمایه بباد داده باشد
و سود ناکرده و کافر در قیامت همچنین باشد مکلف در دنیا چون بازرگانیست
که عمر او سرمایهٔ اوست و اسباب تمکین آلات اوست و سود او ثوابست و زیان
او عقابست فردای قیامت چون بنگرد عمر صرف کرده باشد در کاری که ثمرهٔ آن
عقاب بود و آن زیان که نه سرمایه دارد و نه سودی چند آن چندکان را پشیمانی سخت
شود و سود ندارد قوله تعالی کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم وشهدوا ان
الرسول حق وجاءهم البینات والله لا یهدی القوم الظالمین اولئک جزاؤهم ان علیهم
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون
الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم میگوید که چگونه هدایت
کند خدای تعالی گروهی را که پس از ایمان کافر شدند حسن بصری گفت این آیة
در حق اهل الکتاب آمد که ایشان پیش از قیام و ظهور رسول ایمان داشتند و مقر
بودند چون رسول بیامد و دعوی نبوت کرد منکر شدند و کافر گشتند و هدایت درین آیت
محتملست وجوهی را که بعضی از آن گفته شد دیگر آنکه الطافی که خدای تعالی با مومنان میکند

هدی للمتقین خ

که ایشانرا

۱۱۸

که ایشانرا لطف باشد در ثبات بر ایمان و آن در حق کافران اگر بکنند لطف نباشد
چنانکه در شاهد آنکس که دعوتی سازد و جماعتی را بطعام و مهمانی خواند و بعضی مردم را
لطف باشد آنکه از ایشان جماعتی بیایند و جماعتی نیایند آنانکه بیایند ایشان
را شمعی پیش فرستند و چون بدر سرای رسند استقبال کنند و این لطف باشد
و لکن در حق آنانکه حاضر آیند و اما آنانکه نیامده باشند در حق ایشان لطف نباشد
از بهر چیزی که راجع با ایشان بود نه با میزبان و این وجهی معتمد است و نیکو یعنی
خدای هدایت نکند و لطف نکند آنانرا که کافر شدند بعد از اظهار ایمان از بهر آنکه
ارتداد از مؤمن حقیقی درست نباشد و گواهی دادند که رسول یعنی محمد حق است
و بدیشان آمد حجتهای روشن بر صحت نبوت محمد و خدای تعالی هدایت نکند
ظالمانرا یعنی کافرانرا این جماعت جزای ایشان آنست که برایشان لعنت
خدای و فرشتگان و مردمان جملگی بود ایشانرا اگرچه لعنت خدای کفایت
کافرانرا ذکر لعنت فرشتگان و مردمان برای آن کرد تا بدانیم که مکلفیم بلعنت و تبرا
ایشان تا بدانیم که ما را امراست که ایشانرا لعنت کنیم ایشان خالد و جاوید باشند
در دوزخ و لعنت و عذاب را از ایشان تخفیف نکنند و ایشانرا امان
و مهلت ندهند الا کسانی که ایشانرا پس از آنکه ارتداد کرده باشند توبه کنند
و با خدا بازگردند و بدان پشیمان شوند و عمل خود باصلاح آورند پس از آنکه تباه
کرده باشند بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست چون توبه کنند
او را بیامرزد و بر و رحمت کند گفته اند که آیت در حق حارث بن سوید آمد که چون
از مدینه بگریخت کس فرستاد بقوم خویش که از رسول بپرسید تا خود مرا توبه باشد
که من پشیمانم خدای تعالی آیه فرستاد کسی از جملهٔ خویشان او این آیه را ببرد تا بر او
خواندند حارث گفت تو راستگویی و رسول از تو راستگوی تر است و خدا
از هر دو راستگوی تر است قوله تعالی ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا
کفرا لن تقبل توبتهم واولئک هم الضالون ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار فلن یقبل
من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدی به اولئک لهم عذاب الیم وما لهم من ناصرین قتاده
و عطا گفتند این آیه در حق جهودان آمد که بعیسی کافر شدند پس از ایمان بموسی و در [illegible]
بمحمد و ابو العالیه گفت در حق جهودان و ترسایان آمد که کافر شدند بمحمد پس از بعثت

توبه
و بمکه رفت و پشیمان شد

و دند

وپیش از مبعث با و ایمان داشتند و کفر را از یاد نگردانیدند بدانکه بران
اصرار نمودند تا محمد را ندیده بودند و نعت و صفت او شنیده و در کتابهای
خود دیده بودند مقر و معترف بودند چون بیامد و دست ایشان از تصرف
و ریاست و فتوی و حکم کوتاه خواست بودن با آنچه میگفتند کفر آوردند و منکر
شدند انکه اصرار کردند در کفر و آنرا چیز نو دانستند چنانکه یکی باشیم بر کفر با هم
و چون خواهیم که با سرایان شویم دین ایشان ما نیز آیتی آید چنانکه درباب
حارث آمد چون رسول ص مکه بگشاد بعضی ازیشان باسلام در آمدند و بعضی
بر کفر اصرار کردند این آیات درباب آنانست که بر کفر اصرار کردند و بیان
بردند میگوید که آنانکه کافر شدند بعد از ایمان آوردن پس چیز نو دانند کفر را
پس از فتح مکه توبه ایشان قبول نکنند چون بر کفر اصرار کنند تا بمیرند و ایشان
گمراهانند از راه بهشت و هلاک شدگانند در دوزخ ان الذین کفروا و ماتوا
خدای بدین آیة غایت تهدید و وعید کرد کافرانرا و قطع طمع ایشان کرد گفت
آنانکه کافر شدند و بر کفر بمردند اگر یکی ازیشان بپری زمین زر بدهد و خواهد که
خود را باز خرد او را باز نخرند و ازو قبول نکنند و این بر سبیل مثل میگوید
از انکه کافرانرا در قیامت نقیلی و قطمیری نباشد انس مالک روایة کرد که روز
قیامت کافرانرا بکنار دوزخ آورند و او را گویند اگر ترا بپری زمین زری میبودی
خویشتن را فدیه کردی یا نه گوید آری گویند که از تو کم ازین میخواستندی اجابت
نکردی اکنون بچش عذاب دوزخ را عذابی دردناک و بسیار رنجانند و ایشانرا
هیچ یاری نبوده بطریق مبالغه و نه بطریق شفاعت قوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون و ما تنفقوا من شیء فان الله به علیم ابن عباس گفت مراد ببر درین آیة
بهشتست یعنی بهشت نرسید تا نفقه و خرج نکنید آنچه دوست دارید خدای تعالی
بدین آیة ما را فتوت آموخت گفت بر و نیکویی من درباب تو آنگاه کنم که تو با برادر
خود نیکویی کنی باین سرا بده تا بآن سرا با تو دهند بحسب آن بعدل بیش از آن
بفضل و کرم تا کمال نیکی که آنچه تو میکنی از خیر و نیکویی بر من پوشیده است و ما تنفقوا
من شیء فان الله به علیم و هر نفقه که شما میکنید خدای تعالی بآن عالمست تا نفقه دهندها
استوار باشند که خدای تعالی جزای آن بجا و برسانیدن که بمقادیر و تفاصیل آن عالمست

یعنی بهشت نیابید

ابو

۱۱۹

ابو ایوب انصاری روایت کرد که چون این آیة آمد زید بن حارثه اسپی نیکو داشت
وسخت دوست داشتی او را پیش رسول آورد و گفت یا رسول الله من این
اسپ را دوست دارم صدقه کردم رسول ص آنرا باسامة بن زید داد
او را خوش نیامد گفت ای رسول خدای من آنرا صدقه کرده بودم رسول ص
گفت آن بموقع افتاد و خدای از تو قبول کرد مهمانی با ابو ذر غفاری فرود
آمد ابو ذر گفت من از تو مشغولم برو بفلان جای و مرا شتران است شتری
بهترین بیاور او برفت و شتری لاغر بیاورد ابو ذر او را گفت بهتر ازین
نبود گفت بود ولیکن نیاوردم که نگاه داشتم برای روزی که ترا بآن حاجت باشد
ابو ذر گفت حاجت آن روز باشد که مرا در گور نهند و من ازان محتاجتر
نباشم برای حاجت تخت بهترین مال باید نهادن و خدای تعالی میگوید لن
تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون آنرا ابو ذر روایة کرده اند که گفت در مال
سه انبازست یکی قدر که با تو دستوری نیارد که کدام برد بهتر یا بد دوم
وارث که منتظرست که تو چشم بر هم نهی تا او ببرد سیم توئی که اگر بتوانی کرد
بکوشی در حق مسلمانان که تو عاجزترین این سه نباشی قوله تعالی کل الطعام
کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التوریة
قل فأتوا بالتوریة فاتلوها ان کنتم صادقین فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک
فاولئک هم الظالمون قل صدق الله فاتبعوا ملة ابرهیم حنیفا و ما کان من المشرکین
کلبی گفت سبب نزول این آیة آن بود که چون رسول ص گفت که من بر ملت
ابرهیم جهودان گفتند چونست که گوشت شتر و شیر میخوری و این بر ابرهیم
حرام بود رسول ص گفت دروغ میگوید در شرع ابرهیم این هر دو حلال بود ایشان
گفتند هر چه امروز بر ما حرامست آنست که بر ابرهیم و نوح حرام بود خدای تعالی
بتکذیب ایشان این آیة فرستاد و گفت که هر طعامی که امروز حلالست
بنی اسرائیل را حلال بود الا آنچه اسرائیل یعنی یعقوب بر نفس خود حرام کردانید
پیش از نزول توریة مقاتل و کلبی گفتند آن گوشت شتر و شیر بود از عبد الله عباس
روایت کرده اند که گفت جمع جهودان پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما را
خبر ده که آن چه طعام بود که یعقوب بر خود حرام کرد پیش از آنکه توریة فرود آمد گفت

بکن ص

بخدای بر شما کرنه شما میدانید که یعقوب بیمار شد بیماری سخت نذر کرد که اگر خدای تعالی او را شفا دهد او دوسترین طعامی و شرابی که او را بود بر خود حرام کرد اند و آن گوشت شتر و شیر بود چون شفا یافت آنرا بر خود حرام کرد گفتند که صدقت چنین است که تو گفتی کلبی گفت در توریة تحریم این طعامها پس از نزول توریة خدای تعالی بر ایشان شرط نهاده بود که هر معصیتی کنند خدای تعالی بر ایشان حرام کند و ذلک قوله فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم ایشان چون دعوی کردند که خدای تعالی این طعامها در توریة بر ما حرام کرده اید خدای تعالی پیغمبر ما را فرمود که توریة بیارید و بخوانید از آیتی را که دلالت کند برین که شما راست میگویید ایشان توریة نتوانستند آوردن از انکه دانستند که رسوا شوند خدای تعالی گوید که هر کسی پس ازان که بر خدا افترا کنند و دروغ گوید او از جماعتی باشد که ایشان ظالمانند بگوی ای محمد که خدای تعالی راست گفت دران خبر کرداد پس روی بنشت و ملت ابرهیم کنید و اقتدا بدو آورید و بر ملت او بروید و افترا مکنید که دین و ملت او را و او از جملهٔ مشرکان نبوده است قوله تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه ایات بینات مقام ابرهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین مجاهد گفت سبب نزول این آیت آن بود که جهودان با مسلمانان خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس جهودان گفتند که بیت المقدس بهتر است از کعبه از برای انکه مهاجر انبیاست و زمین مقدسه است مسلمانان گفتند کعبه فاضلتر است خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت بدرستی و حقیقت که اولین خانه که در زمین وضع کرد آن خانه است که بمکه است یعنی کعبه و گفته اند که مراد آنست که اول بقعه از زمین که بروی بنهادند کعبه بود که خدای تعالی آنرا از کفی سفید آفرید پس ازان بدو هزار سال زمین را آفرید یعنی فرمود تا از زیر زمین خانه بیرون آوردند مجاهد و قتاده گفتند که اول خانه که بر زمین بنا نهادند کعبه بود و از امام زین العابدین هم روایت کردند که او گفت در زیر عرش خانه بنهادند که آنرا بیت المعمور گویند و فرشتگان آنرا طواف میکردند فرمودند تا آنرا طواف کنند آسمانی ایشان را انکه فرشتگان زمین را

فرمودند

فرمودند تا اینجا که امروز خانهٔ کعبه است خانه بنا کردند بر شکل آن در طول و عرض و نامش ضراح نهادند و ایشانرا طواف آن فرمود چنانکه اهل آسمان بیت المعمور را بود و در روایت کنند که از رسول صلعم پرسیدند از اول مسجدی که در زمین ساختند برای عبادت کدام بود گفت مسجد الحرام انگه بیت المقدس گفتند یا رسول الله چه مدت بود میان ایشان گفت چهل سال گفت هرکجا که وقت نماز بتو رسد نماز کن که همه زمین مسجد منست ابن شهاب گفت بکه زمین مسجد است و خانه و بکه جملهٔ حرمست و بکه از بهر آن خوانند که مردم اینجا بر یکدیگر انبوهی کنند و پیش یکدیگر بگذرند عطا گفت مردی نماز میکرد در مسجد الحرام زنی پیش او بگذشت مرد او را زجری کرد امام محمد باقر گفت او را رها کن که این بکه است یبک بعضها بعضا ای یدق و بکه از بهر آن گویند که آب در روی انک باشد حسن بصری از عبد الله عباس روایت کرد که او گفت بر روی زمین هیچ جای نیست تا هم که عمل را در وی بهر حسنه صد هزار حسنه بنویسند الا بکه و یک رکعت نماز بصد هزار رکعت بنویسند و صدقه بصد هزار صدقه برابر آید اینجا سرای ابرارست و نمازگاه اخیارست و نگریستن در خانهٔ کعبه برابر عبادة الدهر و صوم الدهر باشد و فرشتگان نیز در اینجا دعا کنند که آنرا آمین گویند و موزه و مصحف جملهٔ انبیاء را اینجا بوده است فردای قیامت پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان را از و پیشتر حشر کنند و آنرا که از اینجا حشر کنند ایمن باشند و هر که دران خانه رود ایمن باشد و آن خانه مبارکست و قبلهٔ عالمیانست و گفته اند که روی بعضی دلالت و بیان آمده است در بسیاری معالم دین در نماز و طواف و ذبح و حج و آن در روایتی بوید او روشنست بعضی گفتند که مراد و آیات مشاعر و معالم است از نماز و طواف و ذبح و حج و آن در روایتی بوید او روشنست بعضی گفتند که مراد با آیات مشاعر و معالم است که اینجاست از حجر اسود و رکن و حطیم و زمزم و جز آن و گفته اند که در و آیتی است که دلیل شرف کعبه میکنند و جاری بجری معجزه چنانکه اگر صد و دویست پیشتر ازان که در جای دیگر نگنجد چون در اینجا شوند در اینجا گنجند و هیچ مرغی و کبوتری در سر آن خانه نپرد و هیچ مرغ بیگانه در وی نیفکنند و چند انکه سنگ اندازند در جمار زیادت نشود و اگر جای دیگر بودی هر یکی کوهی شده بودی و شفای بیماران در وی باشد و هر جباری که قصد آن کند خدای تعالی هلاکش کند و مقام ابرهیم

درو ست و هر کس که در حرم یا در خانه شود ایمن شود و کلبی را ازینجا ند قولی دیگر آنست
که هر که در آنجا شود بشرایط خود در قیامت از آتش دوزخ ایمن باشد قولی
دیگر آنست که هر که او از این سال که رسول عم عمره قضا کرد با رسول در آنجا شد
ایمن باشد بیانش لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و لله علی الناس
بر مردمان قصد زیارت کردن آن خانه از بهر زیارت آنکس که توانند که برود حج
کردن و استطاعت حج گذاردن داشته باشد و شرط وجوب آن استطاعت
و حریت و کمال عقل و بلوغ و صحت بدن و وجود زاد و راحله و تخلیة السرب
و امکان المسیر و الرجوع الی کفایة هر که یکی ازین مختل بود وجوب ساقط شود
در خبرست که مردی نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله ما السبیل الی الحج راه حج چیست
گفت زاد و راحله و این روایة عبدالله عباس و عبدالله مسعود و جابر و عطا
است از پیغمبر عم و من کفر و هر که کافر شود یعنی حج ناکردن معصیت نداند در توانگری
خدای تعالی مستغنیست از جهانیان تا بدانند که خدای تعالی را در گذاردن حج و عبادت
منفعتی نیست عبدالله عباس گفت و ضحاک که هر که حج کند و وجوب حج را کافر شود
و روایت کردند از رسول عم که گفت مراد آنست که من کفر بالله و الیوم الآخر هر که بخدای
و قیامت کافر شود خدای مستغنیست از و سعید بن مسیب گفت آیت در حق جهودان
آمد آنکه که گفتند که حج کردن بخانه کعبه واجب نیست ضحاک گفت چون آیت حج آمد
رسول عم اهل ملل را جمع کرد و ایشان را بحج دعوت کرد اهل یک ملت اجابت کرد
و اهل پنج ملت کافر شدند و گفتند که ما ایمان نیاوریم و بدان نماز نکنیم و از جهت او حج نکنیم
با و خدای تعالی این آیت فرستاد و پیغمبر عم گفت صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادوا زکوة
مالکم و حجوا بیتکم تدخلوا جنة ربکم نماز پنجگانه بجای آورید و روزه ماه رمضان بدارید
و زکوة مال بدهید و حج خانه بگذارید تا بهشت خدای خود در روید ابو امامه گفت رسول
فرمود که هر که را حاجتی ظاهر منع نکند و سلطانی قاهر یا بیماری حابس باز ندارد از حج
و حج نکند خواه جهود میرد و خواه ترسا قوله تعالی قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله
و الله شهید علی ما تعملون قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله من آمن تبغونها عوجا و انتم
شهداء و ما الله بغافل عما تعملون بگوی ای محمد که ای اهل کتاب یعنی توریة و انجیل که شما چرا کافر میشوید
بآیات خدا و خدا گواه است بر آنچه شما میکنید و بگوی ایشان را که چرا منع میکنید و باز میدارید

راه

راه خدای آنرا که ایمان آورد و زید بن اسلم گوید که آیت خاص است در حق جهودان که
جای که میان اوس و خزرج بود در جاهلیت یاد ایشان میدادند و ایشان را بر یکدیگر
اغوا میکردند تا حمیت جاهلیت ایشان را بر آن میداشت که مراعات و محافظت
با یکدیگر نمیکردند و با سر کینه کهن میشدند حسن بصری گفت در حق جهودان و
ترسایانست که ایشان عرب را گفتندی این محمد آن محمد است که نعت و صفت
او در توریة و انجیل ذکر کرده اند و پیغمبران ما را باو بشارت داده اند ایشان را
گفت چرا چنین میکنید و کژی این راه میطلبید و حال آنست که شما گواهانید و عقلا
و قولی دیگر آنست که شما بر آنچه در توریة و انجیل نوشته است گواهانید که دین مسلمانی
دین خداست و حق آنست و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید جزای
آن بشما رساند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب
یردوکم بعد ایمانکم کافرین و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله و
من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم زید اسلم گفت این آیت در شاس بن
قیس الیهودی آمد و او پیری بود قاسی القلب شدید الکفر و العناد و کینه ور به مسلمانان
و سخت حسد بردی برایشان روزی میگذشت قومی را دید از اوس و خزرج
مجتمع شده و مؤتلف گشته و کلمه و رای و دیانت یکی کرده و از آن سخت آمد بر وی
از آنکه در میان ایشان در جاهلیت خونها و عداوتها بود و الفتی نبود با یکدیگر اندوه
کرد و گفت اگر ایشان هم چنین باشند در این شهر بر ما غلبه کنند و کار ما تباه شود جوانی
را گفت از جهودان برو و برکنار حلقه ایشان بنشین و حدیث کارزار بعاث در انداز و یاد ده
ایشان را واقعه آنروز و کشتگانی که آنروز بود و اشعاری که در آن روز گفتند
و این روز کارزاری عظیم بود میان اوس و خزرج و ظفر در آن روز اوس را بود بر خزرج
این غلام بیامد و این بگفت ایشان در این حدیث افتادند و در منازعت و
مفاخرت ایستادند تا دو مرد از ایشان در زانو افتادند آنجا و همه در گفت و گوی
آمدند و گفتند اگر خواهید اکنون تازه کنیم و آهنگ سلاح کردند و گفتند که موعد ما ظاهر
و آن نام جایست با آنجا بیرون شدند و روی بیکدیگر نهادند بر آن کینه که در میان ایشان
بود در جاهلیت خبر برسول عم رسید برخاست با جماعت مهاجر و انصار گفت
ای جماعت مسلمانان با سر دعوی جاهلیت شدید و من در میان شما ام و خدای تعالی

[illegible]

برشما اسلام کرامت کرد واحقاد جاهلیت ازمیان شما برداشت ومیان شما الفت داد
با سرگوزه احوال کافری خواهید شدن اسد اسد ازخدای بترسید ایشان چون
رسول را م دیدند وسخن آنحضرت شنیدند دانستند که آن از نزغات شیطانست
وکید دشمنان ایمانست وانداختند جهود انست سلاحها از دست خود بینداختند
وبگریستند ودست درگردن یکدیگر کردند وصلح کردند وباپیغمبر م بمدینه آمدند خدای
تعالی این آیت فرستاد وگفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید اگر فرمان برید گروهی
از اهل کتاب یعنی شاس بن قیس واصحاب او را شما را پس از ایمان شما با کفر برند
یعنی خبری نکنند ازشما آنانکه بر بصیرت نباشند وازسر حمیت وجاهلیت کار
کنند که ظاهر او کفر باشد وارتداد جابر عبد الله انصاری گوید که ما در یکدیگر افتاده
بودیم که ناگاه رسول خدای برآمد کالقمر الطالع چون ماه تابان که در شب برآید بما
اشارت کرد چندانی بود که اشارت دست رسول بدیدند این گروه ازین جانب
شدند وآن گروه ازان جانب پس گفتند درجهان هیچ شخصی نیست که بر ما
دوستر است از رسول خدای وندیدیم روزی که اولش زشت وبا وحشت بود وآخرا
روز وآخرش نیکوتر ازان روز انکه حق تعالی بروجه تعجب گفت وچگونه کافر میشوید وبر
آیات خدای را برشما میخوانند ورسول خداست درمیان شما واین آیة دلیل ظاهر است
بر بطلان قول مجبره ونیز مجبره را رسد که گویند چگونه کلامی با فرستی چون قرآن برد
رسولی چون محمد با صدهزار حجت وبرهان انکه ما را منع کنی تا از ایمان ودلهای ما را فراز
کردانی بمجوه وگوان انکه از ما تعجب نمایی وگویی که وکیف تکفرون تعجب از ما نمیباید کرد که اگر
بجای یک گناه پنجاه باشد وبجای یک رسول صد باشد تو مانع باشی از ایمان وفاعل
باشی کفر وعصیان ما را هیچ تمامی وسودی نباشد نعوذ بالله من هذه المقالة وقتاده گفت
در آیة دو حجت عظیمست یکی کتاب خدای دوم رسول خدای رسول خدای رفت وکلام
خدای ماند واین هم بر اهل مجبره روا نیست از انکه اگر کلام خداست بذات او قایم است
واگر رسولست بکل از رسالت معزولست خواجه بزرگ اجابت معذور نیست
پناه با خدای ده ازین مقالت تا مهتدی شوی که ومن یعتصم بالله فقد هدی هر که دست
در دین خدای زند راه راست یابد یعنی با او الطافی کنند که عند آن راه حق او را اره
شود وروا بود که معنی این بود که هر که ایمان آورد ودست در دین خدای زند راه بهشت

چون آواز وصوت معزولست م

نماید

نماید او را قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون
واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم
فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم
تهتدون مقاتل چنان گفت که درمیان اوس وخزرج در جاهلیت کارزار بود وعداوت
چون رسول ص بمدینه آمد میان ایشان صلح افکند هر دو یکی شدند یک روز دو مرد از اوس
وخزرج با یکدیگر مفاخرت کردند از اوس ثعلبه بود واز خزرج سعد زراره اوسی گفت
خزیمه ذو الشهادتین از ماست وحنظله از ماست خزرجی گفت ابی کعب ومعاذ جبل
وزید بن ثابت از ماست ومیان ایشان در مفاخرت حدیث بسیار رفت
تا انکه خزرجی گفت اگر رسول خدای نیامدی ما شما را کشته بودیم وفرزندان شما را برده کرده
وزنان شما را بی مهر نکاح کرده اوسی گفت جنس از اسلام چرا این نکردید که از بیم یارید
از خانه بیرون نتوانستید آمدن تا کار به سلاح انجامید ودست بهم انداختند رسول ص
وایشان را از هم باز کرد وصلح داد خدای تعالی این آیة فرستاد وگفت ای مومنان
از خدای بترسید حق ترسیدن وی رسول ص گفت حق تقاته ان یطاع فلا یعصی
وان یذکر فلا ینسی وان یشکر ولا یکفر حق ترسیدن او آن باشد که طاعتش
کنند بی عصیان وذکرش کنند بی نسیان وشکرش کنند بی کفران مفسران گفتند
چون این آیة آمد صحابه گفتند یا رسول الله ومن یقوی علی هذا وکیست که قوت وطاقت
این دارد حق تعالی این آیة فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم وبدان این آیت
منسوخ شد انکه گفت نباید که مرگ بشما آید الا وشما مسلمان باشید گفته اند الا وانتم
مسلمون ای مفوضون امرکم الی الله کارها با خدای افکنده باشید فضیل گفت محسنون
الظن بالله گمان نیکو برید بخدا ابن عباس گفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته
ولا تموتن الا وانتم مسلمون فلو ان قطرة من الزقوم قطرت فی الارض لامرت علی اهل
الارض معیشتهم فکیف بمن طعامه وگفت ای مومنان از خدای بترسید سزای ترسیدن
ونباید که مرگ بشما رسد الا وشما مومن ومخلص باشید که اگر قطرهٔ زقوم دوزخ بر زمین
چکد زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود وچگونه بود حال آنکس که همه طعامش ازان باشد
انکه گفت ای بندگان من دست در رسن من زنید همه طاعت من نگاه دارید وبعهد من
وفا کنید وبر کلام من مجتمع باشید سدی وقتاده گفتند مراد آنست که دست در قرآن زنید

حارث اعور گوید در مسجد رسول شدم مردم را دیدم در اختلاف و احادیث افتاده
نزدیک امیر المومنین آمدم و گفتم یا امیر المومنین مردمان در گفت و گوی افتاده
گفت شنیده ام از رسول صلعم که فتنه بشود گفتم یا امیر المومنین خلاص از وی چه باشد
گفت بکتاب الله فان فیه خبر ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم هو الفصل لیس
بالهزل هو حبل الله المتین و النور المبین و الشفاء النافع عصمة من تمسک به و
نجاة من تبعه در حدیث دراز گفت خلاص ازین فتنه کتاب خدای باشد
که در وی حدیث پیشینگانست و خبر باز پسینان و حکم آنچه در میان شما باشد
او فصل است هزل نیست او حبل خداست و ذکر حکیمست و راه راست
ابو سعید خدری گفت از پیغمبر صلعم شنیدم که میگفت ای مردمان من میروم و در
میان شما دو خلیفه رها میکنم یکی از یکی مهتر اگر بهر ایشان گیرید گمراه نشوید یکی کتاب
خداست رسنی از آسمان بزمین فرو گذاشته و یکی عترت و اهل بیت من
و خدای لطیف و خبیر مرا خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا بر کنار حوض
با پیش من آیند الله گفت و لا تفرقوا و پراکنده مشوید چنانکه جهودان و ترسایان
متفرق شدند انس بن مالک روایت کرد از رسول صلعم که بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شدند
و امت من بر هفتاد و سه فرقه شوند همه بدوزخ روند مگر یکی ازیشان گفتند آن
یک کدامست دست فراهم گرفت و گفت این جماعت و بر خواند و اعتصموا بحبل
الله جمیعا و لا تفرقوا زاذان گفت نزدیک امیر المومنین علی عم حاضر بودم در مسجد کوفه
راس الجالوت را که سر احبار جهودان و جاثلیق را که پیشوای ترسایان بود پیش او
آوردند بر اتفاق عنیف امیر المومنین عم گفت ارفقوا بهما دار آگنید باری ایشان انگاه
براس الجالوت کرد و گفت ویلک یا راس الجالوت ولی تا جهودان پس از موسی بر
چند فرقه شدند گفت نه در کتاب نکرم یکیم گفت لعنک الله من رئیس قوم اذا سئلوک عن
حلالهم و حرامهم قلت انظرنی کتابی و اقول رایت لو احترق الکتاب او سرق لعنت برو
باد از رئیس قومی چون با تو رجوع کنند در حلال و حرام شان گوئی که در کتاب بنگرم یکیم
اگر کتاب سوخته شود یا بدزدند چه خواهی کردن آنگه با جاثلیق نگاه کرد و گفت ترسایان
بعد از عیسی بر چند فرقه شدند گفت بر چهل و یک فرقه گفت دروغ میگوئی بخدای که من توریة
به از تو دانم و انجیل به از تو دانم امت موسی پس از وی بر هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد در دوزخ

ازیشان

ازیشان هلاک کنند و یکی ناجی و ایشان آنانند که خدای تعالی گفت و من قوم موسی
امة یهدون بالحق و امت عیسی پس از وی بر هفتاد و دو فرقه شدند یکی ازیشان ناجی
و باقی هلاک کنند ناجی آنانند که خدای تعالی در حق ایشان فرموده و اذا سمعوا ما انزل
الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت مصطفی صم بر هفتاد و سه
فرقه شوند یکی ازیشان ناجی و ایشان آنانند که خدای تعالی گفت و ممن خلقنا امة
یهدون بالحق و هم شیعتی و ایشان شیعه منند بدانکه در هر امتی ناجی آنکه ببست
که بر حقست موسی را گفت و من قوم موسی امة یهدون بالحق امت عیسی را گفت تری
اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق امت محمد را گفت و ممن خلقنا امة یهدون
بالحق این حق را کجا جویند تا بدو نجات یابند انجا که رسول صلعم گفت و بیان کرد باتفاق
و گفت الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیث ما دار حق با علیست و علی با حق
انجا که رو که علی باشد ای عجب همه جهان تبع حق باشند حق نگر که چون تبع علی شد
که الحق مع علی ابان بن تغلب روایت کرد از امام جعفر صادق عم که او گفت نحن حبل
الله الذی قال الله عز و جل و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا گفت ماییم آن حبل الله
که خدای گفت دست درو زنید و از وی پراکنده مشوید دست در کسی زن که پای
بر جای بود که آنکس که برای خود ثبات قدم ندارد ترا چگونه دست گیرد آنکس که خود
مستقل نباشد ترا چگونه متقبل باشد آنکه سر خود بر نتابد بکجا پای دستگیری تو دارد
سر آنکس چه داری که پای تو ندارد امروز پی آنکس چه داری که فردا سر تو ندارد بکوش
امروز تولا بکسی چه کنی که فردا از تو تبرا کند اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و راوا العذاب
الله گفت و اذکروا یاد کنید نعمت خدای را بر شما چون دشمن یکدیگر بودید خدای تعالی
دلهای شما را با هم آورد و بر دوستی در روزی که آمد بفضل و نعمت او همه برادران یکدیگر
بودید و قصه این آن بود که علمای سیر گفتند که اوس و خزرج دو برادر بودند از مادر
و پدر در میان ایشان عداوتی افتاد بسبب مرد حاطب و مبرز یزید بن مالک بود او حلیف
اوس مالک بن عجلان الخزرجی بکشت نام او حاطب بن الحرث مزینه بود این سبب
در میان این دو قبیله کارزار و عداوت افتاد و مدت صد و بیست سال آن
بماند و همچنین متصل شد تا بعهد رسول صلعم که او بدعوت برخاست ببرکت رسول صلعم آن
آن عداوت از میان ایشان مرتفع شد و سبب آن بود که سوید بن الصامت

بنی عمرو بن عوف بمکه آمد و قوم سوید او را کامل خواندندی برای جلادت و نسب
و شعر و حکمت که او داشت چون بمکه آمد رسول صلعم بدعوت برخاسته بود بیامد
و او را دعوت کرد بخدای و اسلام سوید گفت همانا که این که تو داری مانند
آنست که من دارم رسول صلعم گفت تو چه داری گفت طریق لقمان یعنی حکمت
او رسول صلعم گفت عرضه کن بر من او عرضه کرد رسول گفت این کلامی نیکوست
اما آنچه با منست ازین نیکوترست و آن کلام خداست و خدای از آسمان فرو
از اعلی نوره هدی و قرآن بر او خواند او از اسلام دور نشد و خوش آمد او را
آنچه بشنود برگشت و بمدینه آمد بس روزگار برنیامد که او را بکشتند پس از آن
ابو الحسن رافع بمکه آمد با جماعتی از بنی عبد الاشهل میخواستند تا قریش
یاران ایشان شوند پس از خزرج رسول صلعم چون بشنید که ایشان آمدند بر ایشان
و بیامد و گفت رغبت کنید بچیزی که به ازینست که شما آمده اید آنرا گفتند آن
چیست گفت الله خدا را پرستید و با وی شرک نیاورید که خدای تعالی مرا بشما
فرستاده است ایاس بن معاذ با ایشان بود و او جوانی زیرک بود
گفت ای قوم راست میگوید و آنچه او ما را بآن دعوت میکند به ازینست
که ما آنرا آمده ایم ابو الحسن پاره ریگ برگرفت و بر روی او زد گفت خاموش
ما این کار را نیامده ایم و رسول صلعم برخاست و ایشان بمدینه آمدند پس
از آن واقعه بغایت صعب افتاد میان اوس و خزرج و ایاس بن معاذ
زمان یافت چون حق تعالی خواست که اظهار دین خود کند و اعزاز پیغمبر خود
جماعتی آمدند از انصار چون رسول صلعم بنزدیک عقبه رسید شش مرد را دید از
خزرج ایشان را گفت شما چه قومید گفتند ما جماعتی ایم از خزرج گفت از موالی جهودان
گفتند آری گفت بنشینید تا با شما سخن گویم ایشان بنشستند رسول صلعم ایشان را
دعوت کرد بدین اسلام و اسلام بر ایشان عرضه کرد و قرآن بر ایشان
خواند ایشان بشنیدند و اندیشه کردند و در نیافتند ایشان را و از جمله آنچه
ایشان را داعی بود به سلامی آن بود که ایشان مخالطت و معاشرت با جهودان
داشتند جهودان ایشان را گفتندی اینک نزدیک رسید که پیدا شود پیغمبر
آخر الزمان که ما در توریة میخوانیم چون او بیاید متابع او شویم و بوی ایمان آوریم تا از

شما

شما انتقام کشیم ایشان با یکدیگر گفتند که همانا این پیغمبر است که پیوسته جهودان
ما را باو میترسانیدند اینست بیایید تا ما سبق بریم و بوی ایمان آوریم تا این
دست ما را بود بر ایشان ایشان را نبود بر ما و باشد که خدای تعالی
این شر و فتنه ببرکت ایمان باو از ما بردارد و از میان ما و ایشان هر شش
ایمان آوردند و گفتند یا رسول الله ما بمدینه رویم و قوم را بتو دعوت کنیم و حدیث
تو بگوییم همانا اجابت کنند چون بمدینه آمدند حدیث رسول کردن گرفتند و دعوت
باو و دین او و حدیث او در مدینه فاش شد تا هیچ سرایی نماند که در او حدیث
رسول نکردندی تا سالی دیگر که وقت موسم بود دوازده مرد برخاستند ده از خزرج
و دو از اوس بیامدند و رسول را هم بعقبه اول دیدند و رسول را بیعت کردند و ایمان
آوردند علی بیعة النساء یعنی یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا و لا یسرقن و لا یزنین
الآیة و رسول صلعم گفت وفا این را اگر وفا کنید جزای بهشت را و اگر در بعضی خیانت
کنید شما را عقوبتی رسد در دنیا یعنی آن گناه بر شما پیدا شود و حد زنند شما را کفارت
آن باشد و اگر خدای تعالی بر شما بپوشد یا شما را بقیامت عذاب کند این در مشیت
خداست و این پیش از آن بود که رسول را بجهاد فرموده ایشان اسلام قبول کرده
و بمدینه شدند و رسول صلعم مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف را با ایشان بفرستاد
تا قوم را دعوت کند و ایشان را قرآن و شرع آموزد و بیامد و بسرای اسعد بن زراره فرود آمد
و او از آن دوازده مرد که در عقبه پیغمبر ایشان ایمان آورده بودند و بیعت کرده و مصعب
را قرآن آموخته و قرآن بر ایشان میخواند او را در مدینه مقری خواندند اول کسی را که در مدینه مقری
خواندندی او بود روزی سعد بن معاذ و اسید بن حضیر را گفت بیا تا برویم و این دو مرد
که اغوا و اضلال سفیهان قوم ما میکنند زجر کنیم و بیرون کنیم ایشان را و تو خود بروی که اسعد پسر خاله
منست من شرم دارم از او اسعد و اسید هر دو رئیس و مهتر قوم بودند و مشرک بودند
اسید حربه برگرفت و آمد تا بجایی که ایشان در آنجا بودند اسعد اسید را بدید با مصعب
گفت این اسید قومیست تا دانی که چگونه سخن باید گفتن اسید فراز آمد و در روی اسعد و مصعب
و گفت بلفظی درشت و در روی ترش تا بچه کار آمده اید و سفیهان ما را گمراه میکنید برخیزید و ازین شهر
بیرون روید اگر شما را جان خود بکارست مصعب گفت اگر بنشینی و از من چند سخن بشنوی
اگر بارای تو موافق باشد فبها المراد و اگر خلاف رای تو بود خود انکار کرده نشنیدی اسید گفت

بانصاف گفتی انگه حربه بر زمین فرو زد و بنشست مصعب چند آیت قرآن برو
خواند و وصف اسلام بدو گفت و او میگفت و این میشنید و در روی او تازه
میشد و بشاشت در روی پدید می آمد تا انگه گفتند والله که مسلمانی در روی او
بشناختیم پیش ازانکه سخن گفت انگه گفت نیکو کلامیست و نیکو طریقتیست
چگونه کنند انکس که خواهد که در دین آید گفتند که اول غسل کند و جامهٔ پاک در پوشد
و کلمهٔ شهادت بگوید و دو رکعت نماز بگذارد او شهادتین بگفت و برخاست
و غسل کرد و دو رکعت نماز کرد انگه برخاست و گفت من بروم تا مردی را بشما
فرستم تا اگر شما را اجابت کند و در دین آید هیچکس بر شما خلاف نکند و بدین سعد
معاذ را خواست انگه حربه برگرفت و نزدیک قوم شد قوم در وی نگریستند
گفتند که والله که اسید نه بدان روی باز آمد که ازاینجا رفت سعد معاذ او را گفت
چه کردی گفت برفتم و این مرد را دیدم چیزی نمیگوید که ما را زیان دارد سخنهم چیزی
نگوید که ما را زیان دارد گفتند همچنین کنیم ولیکن دانی که چه شنیدم گفت نه گفت
شنیدم که جماعتی از بنی حارثه برخاسته اند تا سعد را بکشند برای انکه پسر خالهٔ تست
تا عهدی که در میان ما و شماست تباه شود و بکشتن او اگر بروی و مراقبتی کنی صواب باشد
سعد معاذ برخاست و حربه برگرفت و آمد تا بدیوار بستان ایشان در انجا
بودند ایشانرا یافت ساکن نشسته بدانستند که خواسته اند که او انجا
رود و سخن ایشان بشنود بیامد و بایستاد با غلظت تمام و بانگ بر ایشان زد
و گفت چرا این بیگانه را ره میکنید و مرید و اغوا و اضلال ضعیفان ما میکنید
اگر نه آنستی که تو پسر خالهٔ منی والا با تو این حرب خطاب کردمی و با شما جنگ کردمی
مصعب گفت ای جوانمرد اگر بنشینی و سخن بشنوی و اندیشه کنی بهتر اگر صواب آید
نیکو والا انچه رای تو باشد میکنیم گفت انصاف بدادی انگه بنشست و مصعب
حدیث اسلام و طریقهٔ مسلمانی و مکارم اخلاق وصف کردن گرفت و از قرآن
پارهٔ برخواند و میگفت و در روی سعد شکفتگی میشد تا بهجت اسلام در روی
او ظاهر شد پیش ازانکه بر زبان راند انگه گفت شما چگونه کنید چون خواهید که در دین
آیید گفتند کلمهٔ شهادت بر زبان برانیم و غسل کنیم و جامهای پاک بپوشیم و دو رکعت نماز
کنیم سعد همچنان کرد انگه حربه برگرفت و با جمع قوم شد چون از دور بدید آمد قوم گفتند

کرد اسعد

کرد اسعد که سعد نه بدان روی باز آمد که ازاینجا برفت و بیامد و بنشست و روی
بقوم کرد و گفت یا بنی عبد الاشهل مرا چگونه دانید گفتند سید و رئیس قوم و مطاع مائی رای تو
از رای همه قویتر و نقابت ترا نجسته تر گفت چنین میدانید مرا گفتند آری گفت
حرامست بر من که حدیث شما بشنوم تا بخدای و پیغمبر ایمان نیاورید گفتند سمعا
و طاعة کلی ما دانیم که تو ما را جز خیر خواهی نخواهی ایمان آوردیم تا که در بنی عبد الاشهل
هیچ مردی و زنی نماند الا که اسلام آورد و مصعب و اسعد و زراره همچنین
دعوت میکردند تا هیچ سرای انصاری نماند در مدینه که در انجا مسلمان نشدند
از مردان و زنان الا سرای امیة بن زید و خطمه و وایل که ایشان متوقف بودند
برای انکه ابو قیس اسلت الشاعر در میان ایشان بود و ایشان فرمانش میکردند
انگه مصعب برخاست و بمکه آمد و هفتاد مرد مسلمان با او بیامدند و میعاد ایشان
با رسول بعقبه بود روز اول میان الایام التشریق و این روز را روز بیعت عقبهٔ دوم
گویند کعب مالک گفت چون از حج فارغ شدیم آن شب که با رسول عم وعده کرده بودیم
بودیم عبد الله پدر جابر با ما بود و ما این کار راز از مشرکان قوم خود پنهان میداشتیم
او را حاکم کردیم و گفتیم تو از جملهٔ سادات و اشراف مائی ما را نمی باید که چون تو مردی
با این عقل و رای و فصاحت که تراست فردا هیمهٔ دوزخ شوی اسلام آر و با ما
بدین محمد درآی و ما را امشب میعاد است بعقبه با رسول حاضر آی تا بشنوی گفت
روا باشد ما [illegible] کردیم تا از شب ثلثی برفت بیرون آمدیم بمیعاد رسول پوشیده یکیک
و دو دو میرفتند تا همه در شعبی که بنزدیک عقبه هست جمع شدیم هفتاد مرد بودیم
و دو زن با ما بودند یکی ام عماره و یکی اسما بنت عمرو رسول بیامد و عباس با او بود و هنوز
در اسلام نیامده بود ولیکن برای خویشی و قرابتی که با رسول داشت آمده بود چون بنشستیم
اول عباس سخن گفت و گفت یا معشر الخزرج و عرب هر دو قبیله را خزرج خواندی بدانید که
محمد ازاینجاست که میدانید و ما خود او را از مقام او حمایت میکنیم ازانکه بر دین ما اند و او در
میان قوم و شهر خود با عزتست ولیکن میخواهد که با شما آید اگر میدانید که انچه میگوئید
وفا خواهید کردن و او را حمایت خواهید کردن تا بیائید و اگر خواهید که او را خذلت کنند
و شهر خود را رها کنند ما گفتیم شنیدیم انچه گفتی ای رسول خدای تو سخن بگوی انچه ترا
شرطست برای خدای و برای خود التماس کن رسول عم سخن گفت و چند آیت از قرآن برخواند

بیعت میکنیم برای انکه ترا حمایت

خوانده وقوم را دعوت کرده و در مسلمانی ترغیب داد انکه گفت من این تبلیغ در میان شما آن شرط میکنم که حمایت من چنان کنید که فرزندان خود

~~وقوم را دعوت کرده و در مسلمانی ترغیب داد انکه گفت من بر این عوض~~

دست رسول بگرفت و گفت یا رسول الله ترا حمایت چنان کنم که خود را و فرزندان خود را و ما اهل مجمع و محفل و کارزاریم و این میراث از پدران یافته ایم ابو الهیثم بن التیهان گفت یا رسول الله تو میدانی که میان ما و دیگران عهد و میثاق بود و ما آن هم برهم خواهیم زدن اگر چنان باشد که خدای تعالی ترا قوت و نصرت دهد بر قوم خود ما را رها نکنی و با شهر خود نشوی رسول صلعم بخندید و گفت لا بل الدم الدم والهدم الهدم انتم منی وانا منکم احارب من حاربتم واسالم من سالمتم یعنی خونها و جانها بهم پیوسته است تا بیکدیگر رنج ندهید و با یکدیگر برابر شوند شما از منید و من از شما ام حرب کنم با انکه محارب شما باشد و صلح کنم با انکه مصالح شما باشد انکه گفت دوازده نقیب را اختیار کنید که کفلا و قوم شما باشند چنانکه حواریان رسول بودند از خزرج نه و سه از اوس عاصم بن عمرو بن قتاده گفت چون ما به بیعت هم بنشستیم عباس بن قطله گفت ای مردمان میدانید که این مردم بیعت میکنند علی حرب الاحمر والاسود بیعت او بر کارزار عرب و عجم میکنید اگر چنانکه مال یا شما را نکبتی رسید یا اشراف شما را بکشند از وی برخواهید گردید اکنون اندیشه کنید و اگر او را باز خواهید گذاشت و بعد از او فا نخواهید کردن خزی باشد در دنیا و آخرت و اگر باک ندارید با انکه شما را بکشند و مالتان ببرند خیر دنیا و آخرت گفتند که ما او را بجان و مال و قتل اشراف قبول میکنیم یا رسول الله اگر ما بدین وفا کنیم ما را چه باشد گفت بهشت گفتند یا رسول الله دست باز کن رسول دست باز کرد و بیعتش کردند اول کسی که بیعتش کرد براء بن معرور بود انکه جمله بیعت کردند چون از بیعت فارغ شدند ابلیس از سر عقبه آواز داد که ای اهل الجباجب میدانید که مذمم با جماعتی صابیان بر حرب شما مجتمع شده اند رسول گفت این دشمن خدایست ابلیس انکه گفت یا عدو الله با تو بپردازم انکه رسول صلعم گفت با رحلهای خود روید بسلامت عباس بن عباده بن نضله گفت یا رسول الله خدای که ترا بفرستاده بحق که اگر فرمایی بامداد با شمشیر بر اهل منا رویم پیغمبر گفت واز تو

انو

اند ولیکن با رحل خود روید گفتند برفتیم چون دیگر روز شد خلفای قریش آمدند بنزدیک ما و گفتند یا معشر الخزرج شنیدیم که شما آمده اید تا صاحب ما را یعنی محمد را از میان ما ببرید و بشهر خود ببرید و با او عهد کرده اید بر قتال ما شما را بدین چه حمل کرده است و قتال ما چرا اختیار کرده اید مشرکان قوم ما چون بشنیدند سوگند خوردند که ما ازین خبر نداریم و راست گفتند برای انکه ایشان بیخبر بودند ازین و ما هیچ نگفتیم و در یکدیگر مینگریستیم انکه ایشان برخاستند و انصاریان با مدینه شدند و عهد میان ایشان و رسول محکم بود چون با مدینه شدند اسلام آشکارا کردند و دعوت آشکارا کردند و خبر منتشر شد و بمکه رسید قریش اصحاب رسول را میرنجانیدند رسول گفت ما را هیچ نیست اینجا مقام نمی باید کردن برخیزید تا بمدینه رویم و انجا مقام کنیم که ایمن باشیم برخود و اصحاب رسول یک یک و دو دو هجرت میکردند و بمدینه میشدند اول کسی که هجرت کرد ابو سلمه مخزومی بود و عامر بن ربیعه با عیال خود لیلی بنت ابی حثمه پس عبد الله جحش انکه گروه گروه اصحاب رسول هجرت میکردند و رسول صلعم بمکه میبود تا انکه خدای تعالی او را نیز فرمود که تو نیز هجرت کن برخاست و با مدینه آمد شادمان و مبتهج و متبرک شدند و خدای تعالی ببرکت مقدم او آن عداوت و دشمنی از میان اوس و خزرج برداشت چنانکه گفت واذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت خدا را ای معشر انصار چون شما دشمنان یکدیگر بودید پیش از اسلام خدای تعالی دلهای شما را با هم راست آورد و با اسلام تا نکشید یکدیگر را و با یکدیگر دشمنی نکنید و یکدیگر را فرو نگذارید و برادران یکدیگر باشید همه برادران یکدیگر گشتید در دین رسول صلعم گفت مسلمان برادر مسلمانست بر وی ظلم نکند و نگذارد که کسی بر وی ظلم کند و بر وی حسد برد پس نگاه دارد او را از شر و بدی و پرهیزکاری شعار او و دثار سازید انکه خلاف کنند در انکه عهد برادر مسلمان بشکنند و گفت که مثل مؤمنان در دوستی ایشان با یکدیگر و رحمت ایشان بر یکدیگر چون تنی است که بعضی از وی بنالد و رنجور شود جمله را دعوت کند و بخواند به بیخوابی و تب وکنتم علی شفا حفرة من النار

در دوزخ ای جماعت اوس وخزرج بر کنار دوزخ بودید خدای تعالی
شما را از آن برهانید و از آن خلاص کرد یعنی شما را نزدیک بود که در
دوزخ افتید و از میان شما و در دوزخ افتادن هیچ نمانده بود جز آنکه
مرگ بشما رسیدی چون کسی که بر کنار چاهی یا خندقی باشد هر آسیبی
که باو رسد خوف آن باشد که در افتد خدای تعالی ایشانرا و
احوال ایشانرا تشبیه کرد بحال کسی که بر کنار حفرة بود و هر ساعتش
خوف آن بود که در افتد کذلک همچنین بیان کند خدای تعالی آیات
خود را برای شما چه کار او بیانست نه تلبیس برای آنکه تا بود که شما
مهتدی شوید یعنی براه ایمان و اسلام و آنجا براه بهشت قوله تعالی
ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر
و اولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم
البینات واولئک لهم عذاب الیم باید که از شما جماعتی باشند که مردمانرا بخیر
وطاعت دعوت کنند و بنیکوی فرمایند و از منکر و ناشایست باز دارند
آنانکه این کنند و این کار ببندند ایشان مصلحان و ظفر یافتگان و فایزانند
بنصیبی تمام بیشتر متکلمان بر آنند که امر بمعروف ونهی از منکر فرض علی الکفایه
و مذهب ما و علمای ما آنست که فرض علی الاعیانست بعضی گفتند طریق
وجوب او عقلست و مذهب ما آنست که طریق وجوبش سمعست و نیز
مذهب ما آنست که اجماعست وامر معروف ونهی منکر اگر تواند بدست کند
و اگر نتواند بزبان کند و اگر نتواند بدل کند حسن بصری روایت کند
که رسول گفت که هر که او امر بمعروف ونهی از منکر کند او خلیفة خدای باشد
و خلیفة رسول و خلیفة کتاب مردی بنزدیک رسول صم آمد و گفت بهترین
مردمان کیست گفت آنکه امر بمعروف کند ونهی از منکر و از خدای ترسد
و صلة رحم بجای آورد نعمان بشیر روایت کرد که رسول صم گفت مثل فاسقان
در میان قوم چنان باشد که کشتی بوده در دریا جماعتی برو نشستند و آن کشتی
بجمع بخشنده هر کس بحصه خود بنشینند اگر یکی از ایشان تبری بر دارد و آن
حصه خود سوراخ کند دیگران او را میگویند که چرا چنین میکنی گوید من نصیب خود

تصرف

تصرف میکنم شما را با من و نصیب من چه کار اگر او را بدین گفتار رها کنند
و دست او بدست نگیرند کشتی ویران کند و آب درآید و او و دیگران
او غرق شوند ابو درداء گفت اگر امر بمعروف ونهی از منکر نکنید خدای تعالی
ظالمی را بر شما گمارد که بزرگان شما را حرمت ندارد و بر کودکان شما رحم نکند
و نیکان و صالحان شما که دعا کنند اجابت نیابند و اگر نصرت خواهند نصرت
نیابند و اگر آمرزش خواهند خدای تعالی ایشانرا آمرزش ندهد و آنکه خدای
تعالی گفت مباشید چون آنانکه پراکنده شدند و مختلف گشتند
پس از آنکه حجت بر ایشان موجود شد و آیات و دلایل بایشان
آمده چون جهودان و ترسایان و بعضی مفسران گفتند مراد مبتدعان
امتند و پیغمبر صم گفت من سره ان یسکن بحبوحة الجنة فلیلزم الجماعة فان
الشیطان مع الفرد وهو من الاثنین ابعد هر که او خواهد که در میان بهشت
بنشیند و ساکن شود گو با جماعت باش که شیطان با مردم تنهاست
و از دو دورتر باشد واولئک لهم عذاب عظیم و ایشان آنانند که
ایشانرا عذابی عظیم باشد در دنیا تیغ امام و در آخرت بعذاب دوزخ
بحکم خدای عز و جل قوله تعالی یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت
وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت
وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق وما الله
یرید ظلما للعالمین ولله ما فی السموات وما فی الارض والی الله ترجع الامور
آنکه حق جل و علا بیان کرد که این عذاب بزرگ ایشانرا در روزی باشد
که در آن روز سفید شود رویهای مؤمنان و مخلصان و رویهای کافران و
منافقان سیاه باشد روی سفید روی موحدان و روی سیاه روی
اهل بدعت و طغیان کلبی از ابی صالح از ابن عباس روایت کند که
روز قیامت خدای تعالی بر دارد و نصب کند هر معبودی را که بدون او
پرستیده باشند هر کسی بجانب معبود خود تازد و ذلک قوله ما تولی چون
آن خسارت و ندامت ببینند اندوهگین شوند روی ایشان سیاه شود
مومنان و اهل کتاب باشند برای ایشان معبودی رفع نکنند و حق تعالی ایشانرا

نرا

گویند هر که از شما در دار دنیا مرا سجده کرده است امروز مرا سجده کنید
مؤمنان سجده کنند وجهودان و ترسایان سجده نتوانند کرد مؤمنان
چون سر از سجده بردارند روی ایشان از نور چون ماه بود و منافقان
و اهل کتاب از جهودان و ترسایان چون در روی مؤمنان نگرند روی
ایشان از آن حزن و اندوه سیاه شود گویند بار خدایا رویهای
مشرکان سیاه کردی و ما در دنیا از مشرکان نبودیم و ذلک قوله و الله
ما کنا مشرکین حق تعالی گوید انظر کیف کذبوا علی انفسهم بنگر که چگونه دروغ
میگویند که مشرک نبوده ایم مشرک بوده اند در مثل گویند که دروغ زن سیاه
روی باشد لاجرم سیاه روی شدند الحق که دروغ بر کسی گوید سیاه
روی باشد و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة اما آنکه
رویهای ایشان سیاه شد ایشانرا گویند که کافر شدید پس از
ایمان آوردن حسن بصری گفت که آنانند که اظهار کلمهٔ اسلام کردند
و منافق بودند حارث اعور گفت که از امیر المؤمنین علی شنیدم که میگفت
پرهیزکار مرد باشد که از خانه بیرون آید و با خانه نشود تا عملی کند که بدان حق
بهشت شود و مرد باشد که از خانه بیرون آید با خانه نشود تا که عملی کند که بدان
مستوجب دوزخ شود آنکه این آیه برخواند که یوم تبیض وجوه و تسود وجوه
قتاده گفت مبتدعان امت اند رسول صلعم گفت فردای قیامت جماعتی نزدیک
من آیند بر کنار حوض از اهل صحبت من چون ایشانرا بینم ایشانرا از
پیش من بربایند من آواز دهم که اُصَیحابی اُصَیحابی یاران من اند یاران من اند
مرا گویند که تو ندانی که ایشان از پس تو چه احداث کرده اند انهم رجعوا علی
اعقابهم القهقری وارتدوا ایشان از پس تو مرتد شدند و برگشتند این خبر را
ثعلبی در تفسیر آورده است و ایشانرا گویند فذوقوا العذاب بچشید عذاب را
بدانچه شما کافر شدید اما آنانکه رویهای ایشان سفید باشد ایشان
مؤمنان و مخلصان باشند ایشان در رحمت خدای و در ثواب و بهشت
خلد جاودان باشند این آیات و حجج خدایست ما بر تو میخوانیم آنرا
بدرستی و راستی و حق از بهر آنکه تا ترا معلوم کرده و بدانی که خدای تعالی بر عالمیان

ظلم

ظلم نکند بر آنکه ثواب از مستحق باز گیرد و نا مستحق را عقاب کند از آنکه
ظلم آنکس کند که جاهل باشد یا محتاج و خدای تعالی عالم است و غنی
او راست ملک آسمان و زمین و هر چه در آسمان و زمین است همه او راست
و مرجع و مرد همه کارها با اوست بهیچ حال او را حاجت نباشد بظلم
کردن و ظلم خواستن چه آنرا که ملک آسمان و زمین او را باشد مستغنی
بود قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون
عن المنکر و تؤمنون بالله و لو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون
و اکثرهم الفاسقون عکرمه و مقاتل گفتند این آیه در حق جماعتی از صحابهٔ رسول
آمد چون عبد الله مسعود و ابی بن کعب و سبب آن بود که مالک ابن الضیف
و وهب بن یهودا دو حبر بودند از احبار جهودان اینها را گفتند ما از شما ایم
و دین ما از شما بهتر است خدای تعالی این آیه فرستاد و رد کرد بر ایشان
ضحاک گفت اصحاب رسول خدا اند الرواة الدعاة راویان اخبار و داعیان
با دین خدای که مسلمانانرا فرمودند که طاعت ایشان دارید و این صفت
امامانست و پیغمبر صلعم گفت احفظونی فی اصحابی فانهم اخیار امتی گفت مرا نگاه
دارید در یاران من که ایشان بهترین امتان من اند بعضی دیگر گفتند مراد جمله
امتند و در تفاسیر اهل البیت و اخبار ایشانست که این آیه خاص است
در حق ائمهٔ معصومین برای آنکه لفظ خیر در مقتدایان امت روا باشد
از آنکه این صفات که آیه متضمن آنست لایق حال ایشانست سلمان
فارسی روایت کرد که در عهد عمر خطاب مردی بیامد از احبار جهودان و پرسید
که خلیفهٔ محمد کیست که بر جای اوست او را بعمر هدایت کردند او بیامد و گفت انت
خلیفهٔ محمد گفت آری آن مرد گفت انی اسألک عن ثلث و ثلث و واحد گفت
من ترا خواهم پرسید از سه مسئله و سه مسئله و یکی گفت چرا نگفتی هفت
مسئله گفت از بهر آنکه اگر سه اول بپرسم و جواب یابم سه دیگر بپرسم و اگر نه ترا
و خود را چه رنجه دارم عمر گفت اذا علیک بعلی ابن ابی طالب او را بنزدیک امیر المؤمنین
علی فرستاد او بیامد و علی را گفت من ترا سؤال خواهم کرد چنانکه اول گفته بود گفت
سل عما بدا لک بپرس از هر چه خواهی گفت خبر ده مرا از اول درختی که بر زمین رست

وازاول سنگی که بر زمین نهادند واز اول چشمهٔ آب که بر زمین پدید آمد گفت اما
شما که جهودانید گویید که اول درختی که بر زمین برست سمره بود دروغ
گفتید اول درختی که بر زمین برست عجوه بود وآن نوعیست از خرما
واول چشمهٔ آب که در زمین پیدا شد شما گویید که چشمهٔ بیت المقدس بود
دروغ میگویید آن چشمه بود که صاحب موسی در وماهی بشست وماهی
زنده شد واول سنگی که بر زمین نهادند شما میگویید که در دنیا بنای
بیت المقدس بود خلاف میگویید که آن سنگ حجر الاسود است که جبرئیل از
بهشت با آدم آورده وله لسان ذلق یشهد لمن جاء یوم القیمة فردای قیامت
او را زبانی فصیح بود گواهی دهد با کسی که باو آمده باشد جهود گفت اشهد
انه املاء موسی وهارون گواهی دهم که این جمله املاء موسی وهارونست گفت
سه ماند گفت اخبرنی عن موضع نبیکم فی الجنة مرا خبر ده از موضع پیغمبر شما
در بهشت گفت قضیبة غرسه الله فی اعلی علیین ثم قال لکن مکان جنات عدن
گفت قضیبی وشاخی خدای تعالی در اعلی علیین بدست قدرت خود کشت
بنشاند انگه گفت آنجا باشی بهشت عدن شد گفت املاء موسی وکتاب
هارونست گفت خبر ده مرا تا با او که باشد آنجا گفت اثنی عشر من اهل
یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ولا یخافون فی الله لومة لایم با او دوازده
کسی از اهل بیت او باشند که امر بمعروف کنند ونهی منکر کنند واز ملامت
هیچ ملامت کننده کان نترسند گفت راست گفتی املاء موسی وهارون گفت خبر
مرا از وصی او تا پس از او چند سال بماند امیر المومنین عقد بیده ثلثین بیست
بگرفت سی یعنی گفت سی سال گفت هست ماند اگر جواب دهی ایمان آورم
گفت ای آن چیست گفت اخبرنی عن وصیه ایموت او یقتل خبر ده مرا از وصی او
تا بمرگ بمیرد یا او را بکشند امیر المومنین علی گفت بل یخضب هذه من هذه ووضع
یده علی لحیته وراسه یعنی بل این را ازین خضاب کنند واشارت کرد بسر ومحاسن
خویش جهود ایمان آورد واز جملهٔ موالی او شد وگفت اشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله وانک وصی رسول الله یعنی آیت آنست که شما بهترین امتید نزدیک
خدای در لوح محفوظ که بیرون آورده شد ایشانرا یعنی پیدا کرده شد ایشانرا از برای مردمان

واین

واین صفت امامان ومقتدایان باشد برای آنکه هر یکی که نه امام ونه پیغمبر اند
او را با کسی کار نباشد مگر پیغمبر وامام را که تکلیف امت واتباع در کردن ایشان با
تا مردمان را بنیکوی میفرمایند واز منکر وناشایست باز میدارند مقاتل بن حیان
گفت امت پیشین امر معروف ونهی منکر نکردندی وگفتندی ما را با کسی کار نیست
ما را تکلیف خود بجای باید آوردن اگر کسی نیک بود او را به بود واگر بد باشد
او را بتر بود وامت ما نه چنین اند امر معروف ونهی منکر کنند ومردم را از
ظلم ومعصیت باز دارند پس ایشان بهترین امتان باشند بریده اسلمی
روایت کند که رسول صلعم گفت اهل بهشت روز قیامت صد وبیست
صف باشند هشتاد صف امت من باشند انس مالک روایت
کرد که اسقف ترسا پیش رسول آمد وگفت یا رسول الله مرا در دل افتاده
است که ایمان آورم گفت سبب چیست گفت در خواب دیدم که
قیامت بر خاسته است وخلق عالم را در صعید سیاست بداشته
اند وآنها را بر خدای عرضه میکردند جماعتی در آمدند غر محجل روی ودست
وپای سفید بر صراط چون برق خاطف بگذشتند من گفتم ایشان امت
که اند اینها انبیا یا اوصیا یا فرشتگان باشند گفتند نه ایشان امت محمد اند
ازین سبب مرا با اسلام رغبت افتاد اسلام عرضه کردند وایمان آورد
رسول صلعم گفت بهشت بر پیغمبران حرامست تا من در نشوم وبر اوصیا امت
تا وصی من در نشود وبر امتان پیغمبران سابق حرامست تا امت من در نشوند
انس گفت با پیغمبر صلعم میرفتم از شعبی آوازی بیرون می آمد مرا گفت بنگر ای انس
تا آن آواز چیست گفت برفتم مردی را دیدم در زیر درختی نماز میکرد ومیگفت
یا رب مرا از امت مرحومه گردان یعنی مرا از امت محمد گردان که بر ایشان رحمت
کرده وگناهان ایشان بیامرزیده ودعای ایشان اجابت کرده وایشانرا
ضمان ثواب کرده بیامدم ورسول را بگفتم مرا گفت برو وآن مرد را بگوی که رسول خدای
ترا سلام میرساند ومیگوید که من انت تو کیستی بیامدم وبگفتم گفت رسول
خدایرا از من سلام برسان وبگوی که برادرت خضر خدایرا دعا میکند
ومیخواهد که او را از امت تو گرداند در خبرست که کعب الاحبار را گفتند چرا او عهد

[illegible]

[illegible]

دعای خضر

رسول و عهد ابابکر ایمان نیاوردی و در عهد عمر ایمان آوردی گفت سبب آن بود
که پدرم در وقت مرگ صحیفه‌ای بمن داد مهری بران نهاده و مرا وصیت کرد که مهر از آنجا
بر مدار من بنهادم و مهر برنداشتم تا بعهد عمر در خواب دیدم که مرا گفتند که پدر با تو خیانت
کرد مهر ازان صحیفه بردار بنگر تا چیست و کار بند مهر از وی برداشتم در انجا نبشت بود
سالو ما و عالو ما و حالو ما و حاکو ما و صافو ما و خارو ما گفتند تفسیر این چه باشد
گفت سالو ما یعنی یکدیگر را سلام کنید و عالو ما علما الذین اسرائیل و انبیای ایشان
و حالو ما حلیما شوند و حاکو ما خدای ایشانرا حکم کرده به بهشت و صافو ما یکدیگر را مصافحه
کنند و خارو ما از گناه بیرون آیند چنانکه از مادر بزاد و ندیکی معاذ گفت این
آیة مدح امت محمد است و خدای تعالی از کرم خود در و انذار ذکر قومی را مدح گوید
و انکار ایشانرا به دوزخ برد انکه حق تعالی گفت اگر اهل کتاب نیز ایمان آوردندی
ایشانرا به بودی و اگرچه بعضی از ایشان مومنند بیشتر کافرند قوله تعالی لن یضروکم
الا اذی و ان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لاینصرون ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل
من الله و حبل من الناس و باءو بغضب من الله و ضربت علیهم المسکنة ذلک بانهم
کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون الانبیاء بغیر حق ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون
مقاتل گفت روسای جهودان چون کعب اشرف و ابو یاسر و کنانه و ابن صوریا قصد
عبدالله سلام آمدند و اصحاب رسول از مومنان که ایشانرا ملامت کنند و سرزنش
کردند بر مسلمانی خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت این جهودان با شما هیچ نتوانند
کرد که ایذای بزبان از طعنه و وعیدی بدروغ یا کلمات کفر که گویند و شما آن رنجور
شوید و اگر با شما کارزار کنند و پشت بهزیمت دهند شما را چو قریظه و بنی النضیر
بنو المطلق همچنین کردند که خدای تعالی خبر داد پس انکه ایشانرا هیچ یاری نکنند و ایشان
مذلت و خواری و جزیه نهاده شده هر کجا که یابند ایشانرا بقتل و سبی و جزیه الا بعهد
و تیمایی از خدای و رسول خدای و تایبان او و باز آمدند بخشم خدای یعنی مستحق خشم خدای
گشتند با فعالی که کردند از کفر و معاصی و نهاده شد برایشان مذلت و گفته اند
درویشی که آنان نیز که توانگر باشند از جهودان خویش را درویش نمایند این بجزای
آنست و برای آنست که بایات خدای ایشان کافر شدند و پیغمبرانرا بناحق کشتند
و این هم از سبب عصیان و نافرمانی ایشانست و بدانست که عدوان و بیدادی میکردند از

حد و اندازه درگذشتند قوله تعالی لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله
آناء اللیل و هم یسجدون یومنون بالله والیوم الآخر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون
فی الخیرات و اولئک من الصالحین و ما تفعلوا من خیر فلن تکفروه والله علیم بالمتقین کی
بر سواء وقف کند معنی آیة این بود که یکسان نیستند دو جماعت که ذکر ایشان رفته
است از مومنان و فاسقان انکه ابتدا کنند و گوید از اهل کتاب امتی اند قائمة چون عبدالله ابتدا
سلام و غیر او و کسی که وقف نکند معنی این بود که یکسان نیستند از اهل
کتاب امتی و جماعتی که صفت ایشان اینست که آیة متضمن آنست و امتی که بر غیر این
صفت اند و مراد با مت قائمة نماز شب کنندگان اند چنانکه در آیتی دیگر گفت امن هو قانت
آناء اللیل ساجدا و قائما در خبر است که رسول صلعم امیرالمومنین علی را گفت یا علی علیک
بصلوة اللیل سه بار برای تاکید و این وصیت بر و تکرار کرد و انید و گفت من کثر صلوته
باللیل حسن وجهه بالنهار هر کس که بشب نماز بسیار کند بروز رویش نیکو باشد و
گفته اند که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود مراد بای آیة نماز کنندگانند مقاتل گفت سبب نزول
آیة آن بود که چون عبدالله سلام و ثعلبه و اسید و غیر ایشان ایمان آوردند جهودان
گفتند که دران قوم که بمحمد ایمان آوردند از ما چیزی بودی دین و اسلام خود رها نکردندی
و صابی نشدندی خدای تعالی این آیة فرستاد و عبدالله عباس گفت امة قائمة بدین الله
شدی گفت قائمة علی کتاب الله باقامت حدود و بر کتاب خدای ایستاده اند و حرام و حلال
آنرا کاری بندند انکه صفت این امت میکند و میگوید که میخوانند آیات خدایرا در ساعتهای
شب و روز یعنی قرآنرا پس پیروی حلال و حرام آن میکنند و ایشان سجده میکنند خدایرا
یعنی تواضع مینمایند و گفته اند که نماز میکنند و سجده عبارتست از نماز چنانکه یسجدون و یسجدون
در خبرست که رسول صلعم فرمود که دو رکعت نماز که بنده بکند در میان شب در نیمه آخر بهتراست
او را از دنیا و هرچه در دنیاست و اگرنه آنست که بر امت من دشوار بودی نماز شب برایشان
واجب کردی ابن مسعود گفت مراد باین نماز خفتنست برای آنکه جهودان نماز خفتن نکنند و وقت خفتن
خبر کرد که رسول صلعم شبی از شبها در نماز خفتن اندک تاخیری کرد و انگاه از حجره بیرون آمد و نماز
بکرد انگه گفت هیچ اهل دینی نبودند که ایمان آوردند و نماز کردند درین وقت جز از شما که امتی هستید
و گفته اند مراد به نماز نوافلست میان شام و خفتن از امام جعفر صادق ع روایتست
از پدرانش از پیغمبر صلعم که گفت هر که میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول الحمد

ده
بخواند و سیزده بار اذا زلزلت الارض و در رکعت دوم الحمد بخواند و یازده
بار قل هو الله احد اگر هر سال یکبار این نماز کند از جملهٔ محسنان باشد و اگر
هر ماه یکبار کند از جملهٔ مومنان باشد و اگر شب آدینه کند از جملهٔ مخلصان
باشد و اگر هر شب این نماز کند با من باشد در بهشت و ثواب او جز خدای
تعالی نداند انکه گفت بخدای ایمان می آورند و بروز بازپسین و امر معروف و نهی
منکر میکنند و در خیرات بر یکدیگر مسارعت مینمایند و تعجیل میکنند در هر کاری
تعجیل مذموم است الا در کار آخرت که محمود است و این جماعت که موصوفند بدین
صفت صالحان ایشانند انکه میگوید که نیکوی کنید که هر نیکویی که شما کنید آنرا باز
نپوشند بلکه مشکور و مرضی باشد و واقع بموقع جهد و ثواب و خدای تعالی عالم
است بمتقیان و احوال ایشان قوله تعالی ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم
من الله شیئا و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون حق جل جلاله چون مومنان و
آنانکه از اهل کتاب بگرویدند و ایمان آوردند ذکر ایشان کرد و احوال ایشان بگفت پس
شروع در ذکر عقوبت کافران و احوال ایشان کرد و گفت آنانکه کافر شدند فردا
قیامت ایشان را آنچه عمر خود در سر آن کرده اند و همت خود بدان مصروف کرده
و آن مالهای ایشان و فرزندان ایشانست از عذاب ایشان نرهاند و غنا و کفاف نکند
و سودمندشان نیاید حق تعالی حکایت کرد ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه با آنکه
سود نکند زیان کند که فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب و شیخ برای آن
گفت تا نفی تمام بود یعنی بهیچ وجه هیچ سود نکنند و ایشان ملازمان دوزخ اند
و در دوزخ مخلد و موبد باشند قوله تعالی مثل ما ینفقون فی هذه الحیوة الدنیا کمثل ریح فیها صر
اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون بیان گفت
مراد نفقهٔ ابوسفیانست و اصحابش که روز بدر کردند بر عداوت رسول صلی الله علیه و سلم گفت
نفقهٔ عوام جهودانست بر احبار و اولی ترک عام بود نفقاتی را که در معصیت خدای
بود مثل آنچه نفقه میکنند درین دنیا چون بادی است که در وی صری بود یعنی سرمای
ابن عباس گفت باد سموم که بحرارت و گرمی مردم را بکشد و بیشتر مفسران گفته اند
که صر باد سخت است یعنی در آن باد سرمای سخت بود و آن باد بزرع و کشت قومی رسید
که برخود ستم کرده باشند بکفر و معاصی پس آن کشت را هلاک کند و نیست کرداند چنانچه

خداوندان

خدای
خداوندان آن خایب و نا امید کرد و همچنین است این که کسی نفقه نه در راه
میکند بوقت انتفاع نومید شود چنانکه آنان بوقت ارتفاع انکه گفت که خدای بر
ایشان ظلم نکرد بلکه ستم و ظلم ایشان بر نفس خود کردند از انکه نفقه نه جای کردند
و آنچه خدای تعالی فرموده بود نکردند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة
من دونکم لا یألونکم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم و ما تخفی صدورهم
اکبر قد بینا لکم الآیات ان کنتم تعقلون ابو امامه از رسول صلعم روایت کرد که او بطانه
خوارج اند ابن عباس گفت جماعتی مسلمانان با جهودان دوستی میکردند بسبب
قرابتی و حلفی که در میان ایشان بود خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت
ای آن کسانی که ایمان آورده اید آنان را که از شما نه اند در دین و ملت و طریقت ایشان
نیستید ایشان را بدوستی خود مگیرید و بر احوال خود مطلع مگردانید که ایشان
جماعتی اند با آنچه توانند در حق شما از فساد و تباهی کار شما تقصیر نکنند و هرچ ایشان را
دست دهد و توانند که بکنند هیچ باز نگیرند تمنا میکنند و آرزو میخواهند رنج و مشقت
و هلاکت و ضلالت شما را دشمنی ایشان شما را از دهنهای ایشان ظاهر میشود
و آنچه در دل دارند از دشمنی بر زبان ایشان پیدا میشود و همین معنی است که امیر
المومنین علی ع گفته است ما اضمر شیئا احد الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات
وجهه بعکس هیچ پنهان نکند الا آن ظاهر شود بر صفحهٔ روی او یا در میان سخن او
انکه حق تعالی از دلهای ایشان خبر میدهد و گفت آنچه در دلهای خود آرند بیشتر
و بزرگتر از آنست که بر زبان میرانند ما شما را هویدا کردانیدیم آیاتی که متضمن صلاح شما
اگر عقل دارید شما از آن تجاوز مکنید قوله تعالی ها انتم اولاء تحبونهم و لا یحبونکم و تومنون
بالکتاب کله و اذا لقوکم قالوا آمنا و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ قل موتوا
بغیظکم ان الله علیم بذات الصدور میگوید اینک شما که مومنانید برای قرابت و جوار
و حلفی که میان شماست ایشان را دوست میدارید و ایشان شما را دوست
نمیدارند از بهر آنکه شما بر دین و ملت ایشان نه اید مقاتل گفت مراد منافقان اند
که مسلمانان ایشان را دوست میدارند برای اظهار کلمهٔ اسلام نمیدانند که در دل
ایشان چیست و ایشان مسلمانان را دوست نمیدارند برای مسلمانی ایشان
قتاده گفت که مومنان را بر منافق رحم آید و اگر آن مسکین دوست که مومن را بر منافق

بر در راه

بود منافق را بر مؤمن باشد و بر استیصال کرده اند انکه میگوید که شما که مؤمنانید
بتمامی کتاب ایمان دارید و ایمان ایشان نه چنین است بعضی ایمان
دارند و بعضی ندارند و گفته اند مراد بکتاب جنس است یعنی شما بکتابهای
ایشان ایمان دارید و ایشان ندارند و صفت ایشان آنست
که چون بشما برسند میگویند که ایمان آوردیم و چون از پیش شما بیروند با یکدیگر
خلوت میسازند از غایت حقد و خشم و دشمنی که بر شما دارند انگشتان خود
را بدندان میگزند بگوی ای محمد ایشانرا که بمیرید بر خشمی که ایشانراست و این کنایت
از انکه خشم خود را بجای رسانید که بآن مرگ خود را بار زده خواهید و این امر
حقیقی نیست لفظش صورت امر دارد و مراد او خبریست که اگر امر بودی در حال هم
هلاک شده بودندی انکه گفت خدای تعالی عالم و داناست بر انچه در سینها
دارند و آنرا بر زبان نمیرانند عمر مالک روایت میکند از ابو الجوزا که او رودی ذکر
اهواز میکرد انکه گفت بخدای که اگر سرای من پر از قرده و خنازیر باشد دوست دارم
که یکی از ایشان در همسایگی من باشد که ایشان داخلند درین آیه که خدای
تعالی میگوید که ها انتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم قوله تعالی ان تمسسکم حسنة تسؤهم وان
تصبکم سیئة یفرحوا بها وان تصبروا وتتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا ان الله بما یعملون محیط
میگوید صفتی دیگر منافقان آنست که از غایت دشمنی شما چنانند که اگر نیکوئی و خیری
و راحتی و فتحی و نصرتی و ظفری بشما رسد ایشان اندوهگین شوند و تنگ باشند
و اگر بشما رسد بدی خوشحال و فرحناک شوند و اگر شما صبر کنید و بترسید ایشان
بردباری نمایید شمار کید ایشان هیچ زیان ندارد و کید و مکر کار ضعیفان باشد
پس صبر کنید و پرهیزکاری را کار بندید که خدای تعالی بانچه شما میکنید عالمست و علم
او محیط بجمله معلومات است قوله تعالی واذ غدوت من اهلک تبوئ المؤمنین مقاعد للقتال
والله سمیع علیم وجه مناسبت این آیه را بآیت اول که خدای تعالی گفت که اگر شما
صبر کنید و متقی باشید کید ایشان شما را زیان ندارد و شما را نصرت کند چنانکه
روز بدر کرد و اگر مخالفت کنید فرمان رسول را چنان باشد که روز احد خطاب
میکند محمد را و یاد میدهد و میگوید ای محمد یاد کن چون تو در بامداد آمدی از نزدیک
اهل خویش مجاهد و کلبی و قتاده گفتند رسول صلعم بیرون آمد از مدینه پیاده باصد آدم

خود

خود صف لشکر بیاراست و صف لشکر را بپیکر داشت تا اگر یکی از ایشان را
بدیدی که اندکی از صف خارج میشد اشارت میکرد که صف راست دار محمد
بن اسحق و سدی گفتند چون مشرکان باحد فرود آمدند روز چهارشنبه بود
خبر برسول آمد کس فرستاد و صحابه را بخواند و با ایشان مشورت کرد عبد الله
ابی سلول را بخواند و با او مشورت کرد و پیش ازین مشورت نکرده بود
هرگز عبد الله ابی و بیشتری از انصاریان گفتند که بیرون نشاید شدن
هم در مدینه مقام باید کردن که ما را عادت چنین رفته است که هر گاه از مدینه
بیرون شدیم مصاب و مغلوب بودیم و هر گاه که بمدینه مقام کردیم و ایشان
بما آمدند غلبه و ظفر ما را بودی اکنون چون وجود تست البته ظفر ما را خواهد بود
اگر اینجا مقام کنند اینجا مقامی و منزلی بدست و اگر در مدینه آیند ما در روی ایشان
کارزار کنیم بتیغ و نیزه و زنان و کودکان از بامها بسنگ و تیر مدد نمایند و اگر بروند
خایب و خاسر باشند رسول را صلعم این رای نیکو آمد بعضی از صحابه گفتند یا رسول
الله این سگان را چندین محل باشد که ما از قتال ایشان تقاعد کنیم تا گمان برند
که ما بترسیده ایم نعمان بن مالک گفت یا رسول الله ما را از بهشت محروم مگردان
که بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاده که چشم بر ان نهاده ام که ببهشت روم
رسول صلعم گفت صدقت راست گفتی آن روز او را بکشتند رسول را چندان بایست
که کارزار در مدینه باشد جماعتی که ایشانرا شهادت میبایست الحاح کردند
تا رسول صلعم درع بپوشید چون رسول درع پوشید پشیمان شدند و
گفتند که خطا کردیم رسول گفت چون زره بپوشیم جز از رفتن رای نیست هیچ پیغمبر
را نشاید که سلاح در پوشد و کارزار نکرده سلاح از خود جدا کند و مشرکان
چهارشنبه و پنجشنبه مقام کردند و رسول صلعم بروز آدینه بیرون شد پس از انکه
نماز آدینه بکرد بامداد در روز دوشنبه بشعب احد آمد نیمه شوال سنه ثلث من الهجرة
و کارزار کردند میگوید که یاد کن ای محمد چون بامداد بیامدی از اهلت گفته اند از خانه
عایشه آمدی میساختی و راست میکردی جایگاههای کارزار حکایت آمدن
رسول و تسویه صفوف و هر یکی را بجای خود بداشتن و رسول صلعم وعده ظفر داده بود
قوم را اگر صبر کنند و ثبات نمایند عبد الله مسعود گوید که ما را رسول خدای گفت الخضر جوالیکم

وتو درمیان بنوعم

بیرون شوید بنام خدا ما بیرون شدیم و صفهای دراز بایستادیم شعبی
از پس پشت ما که گشاده بودی دشمن از آنجا بما راه یافتی پنجاه مرد انصاری
را از آن جایگاه بداشت و آن شعب بایشان سپرد و یکی را از ایشان
بر ایشان امیر کرد و گفت ما را مثلا اگر جمله بکشند شما این جایگاه رها مکنید
که دشمن از آنجا بر ما ظفر یابد ابو سفیان در برابر ایشان خالد بن ولید را
بداشت لوای قریش در دست بنی عبد الدار بود و لوای مشرکان
طلحه بن ابی طلحه داشت و او را کبش الکتیبه خواندندی و رسول صلعم
لوای مهاجران بدست امیر المؤمنین علی داد طلحه بمبارزت بیرون آمد
بواسطه حدیثی که میان او و ابو سفیان رفت امیر المؤمنین بیرون آمد
او گفت تو کیستی گفت من علی بن ابی طالبم بایکدیگر دو نوبت بگردیدند
یکدو ضربت از میان ایشان مختلف شد امیر المؤمنین علی درآمد و ضربتی
بر پیش سر او زد و لوا از دستش بیفتاد و او را برادری بود نام او مصعب
لوا بگرفت و پیش رفت عاصم بن ثابت تیری زد و او را بکشت و او را
برادری دیگر بود نام او عثمان لوا بگرفت و پیش رفت هم عاصم او را تیری زد
و بیفکند بنده بود ایشان را نام او صواب مردی دلیر و شجاع بود بیرون
آمد و لوا بگرفت امیر المؤمنین علی او را ضربت زد و دست راستش
بیفکند او رایت بدست چپ بگرفت دستهای بریده گرد آن درآورد
امیر ضربتی بر سرش زد و او بیفتاد رایت منکوس شد و مشرکان بهزیمت
شدند و مردم در غنیمت افتادند و غنیمت برگرفتند اصحاب شعب نگاه
کردند و مردم را دیدند که بغنیمت مشغول شدند امیر خود را گفتند ما را مقام
کردن صواب نیست مردم همه غنیمت ببردند و ما محروم مانیم ما نیز برویم
و طلب غنیمت کنیم امیر گفت روا نباشد پیغمبر این ثغر بما سپرده است
و گفته اند که اگر ما را تا آخر بکشند شما از اینجا حرکت مکنید اکنون فرمان
رسول را چگونه مخالفت کنیم گفتند تو دانی ما برفتیم او را رها کردند و بیامدند
و بغنیمت مشغول شدند امیر ایشان عبد الله بن جبیر بر جای بایستاد
خالد ولید نگاه کرد ثغر شعب گشاده دید مردی تنها را دید بیامد با جماعتی و او را

بکشت و لشکر از پس پشت مسلمانان راه یافتند و درآمدند و خالد از
پیش رسول با جماعتی اندک ایستاده بودند بر رسول حمله آوردند و گفتند
آنکه مقصود است اینجاست با جماعتی اندک و اصحاب رسول اندک بودند بیشتر
مرد کشته شدند و باقی بهزیمت رفتند و از پیش و پس لشکر درآمدند
و این قوم را در میان گرفتند و قتلی عظیم کردند و لشکر مسلمانان بهزیمت
رفتند و با رسول صلعم کسی نماند مگر امیر المؤمنین علی و ابو دجانه انصاری و
سهل بن حنیف رسول صلعم با امیر المؤمنین بنگریست و گفت کجا رفتند اینها
گفت بهزیمت رفتند نگاه کرد لشکری دید عظیم روی برسول نهاده
بودند امیر المؤمنین علی را گفت اکفنی هؤلاء الذین قصدوا قصدی امیر المؤمنین
علی بر ایشان حمله کرد و ایشان را براند گروهی دیگر آمدند گفت بر ایشان حمله کن
حمله کن حمله کرد و ایشان را نیز بینداخت قومی دیگر آمدند همچنین کرد ابو دجانه
و سهل حنیف با تیغ بر بالای سر رسول ایستاده بودند و امیر المؤمنین در پیش
حمله میبرد ناگاه آواز داد ابلیس در مدینه شنیدند که قتل رسول الله صلعم خدای را
بکشتند دلها از جای برخواست مردم بترسیدند عکرمه گوید که امیر المؤمنین گفت
که روز احد پیش رسول صلعم تیغ میزدم و دشمن را از او دفع میکردم از پیش رسول
دور تر افتادم چون باز آمدم رسول را از آن جایگاه که رها کرده بودم ندیدم
با خود گفتم که رسول بگریزد و در میان کشتگان نیست همانا که بر آسمانش برده
باشند نیام شمشیر بشکستم گفتم قتال کنم تا مرا بکشند یا رسول الله را باز یابم انبوهی
عظیم دیدم جمع شده بر ایشان حمله کردم و آن انبوه را پراکنده کردم رسول را
دیدم از اسب افتاده ببالین او شدم گفتم تن و جان من فدای تو باد از برای
دل تو مشغول بودم جماعتی حمله آوردند گفت بر ان اینها را از من برانم ایشان را
همچنین قصد میکردم هر که قصد کردی پیغمبر گفتی ای علی اینها را از من کفایت کن
امیر المؤمنین علی از چپ و راست شمشیر میزد و کافران را از نزدیک پیغمبر دور میکرد
ای آخر الحرب فرشتگان آسمان از ثبات علی بتعجب آمدند تا که جبرئیل از آسمان
آواز داد که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و بروایت عکرمه از امیر المؤمنین علی
ع نقل است که این کلمه فرشته گفت نام او رضوان راوی خبر گوید که از مشرکان کس

المخزومی و شرحم

حمایل آورد امیر المومنین علیه السلام ایشانرا میکشت چون عمرو بن عبد الله الجمحی
و هشام بن مالک العامری والحکم بن اخنس تا آنگاه که بدینه آمد دست تا
بکتف بخون خضاب کرده و در حجرهٔ فاطمه شد و او را پیش امیر المومنین
نهاد و روی امیر المومنین از آن گرد و خون میشست و آن روز آن تیغ را
بدو داد و گفت بستان این شمشیر را که امروز با من وفا کرد و این بیتها
انشا کرد ع افاطم هاک السیف غیر ذمیم • فلست برعدید ولا بلئیم • لعمری لقد
ابلیت فی نصر احمد • و طاعة رب بالعباد علیم • امیطی دما القوم عنه فانه
سقی آل عبد الدار کاس حمیم • و رسول صلعم گفت بخدای یا فاطمه فقد ادی بعلک
ما علیه و قتل الله بسیفه صنادید قریش والله سمیع علیم و خدای شنوای
اقوال ایشانست و داناست باحوال ایشان قوله تعالی اذ همت طایفتان
منکم ان تفشلا والله ولیهما و علی الله فلیتوکل المومنون یاد کن ای محمد چون
عزم کردند دو گروه از شما که بگریزند و گفته اند که این همت خطور الشی بالبال است
و عزم بر فرار از زحف معصیت باشد و خدای تعالی میگوید والله ولیهما
و خدای تعالی یار ایشان بود و خدای تعالی یار آن نباشد که او معصیت
کند و این دو گروه یکی بنو سلمه بود از خزرج و یکی بنو حارثه از اوس
و ایشان جناح لشکر بودند راوی خبر گوید که چون لشکر رسول صلعم
بجایی رسیدند که آنرا شراط گویند عبد الله ابی سلول برگشت با سیصد مرد
و گفت چه مهم است مارا خویشتن را بدست خود علف شمشیر کردن
ابو جابر از پس او میرفت و میگفت یا عبد الله از خدای بترس رسول
خدایرا و مسلمانانرا میکنی و میروی و این دو گروه نیز همت کردند که بروند
که خدای تعالی ایشانرا لطفی کرد و توفیق داد بر جای باندند و نرفتند
خدای تعالی این نعمت با ایشان داد و خدای یار ایشان بود بلطفی که
با ایشان کرد و در خبر است که جابر گفت کاشکی این عمت از ما بودی و
در حق ما این ولایت آمده بودی که والله ولیهما و بر خدای باید که مومنان توکل
کنند یعنی بر غیر خدای نه قوله تعالی ولقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلة فاتقوا الله لعلکم
تشکرون حق تعالی درین آیه تذکیر نعمت کرد و گفت که خدای تعالی شمارا که

مسلمانید

مسلمانید نصرت داد و یاری کرد ببدر و شما ذلیلان و حقیران بودید و عدد
و عدهٔ و ساز و آلتی تان نبود پس از خدای بترسید و شاکر باشید
و ثواب شما ثواب شاکران باشد شعبی گفت بدر نام مردی بود
که آن چاه را بدو باز میخوانند و این اول غزایی بود که رسول صلعم آنجا بنفس
خود آنحضرت در بیست و شش غزا حاضر بود و عدد سرایای او سی و شش
بود امیر المومنین علی علیه السلام گفت ما ببدر حاضر بودیم در میان ما کسی اسب
نداشت الا مقداد اسود و دیگران پیاده بودند یا بهر دو کس یا سه
کس شتری داشتند و در آن شب که در روز آن کارزار خواست بود
همه بخفتند مگر حضرت رسول صلعم که در نماز بود و تا صبح نماز میکرد چون روز گشت
مشرکان صف کارزار راست کردند عتبه و برادرش شیبه و پسر او
ولید بیرون آمدند و آواز دادند که یا محمد اخرج الینا اکفاءنا من قریش سه مرد
مارا از قریش پیش ما فرست سه جوان انصاری پیش رفتند گفتند
من انتم فانسبوا لنا کیستید شما نسبت خود با ما بگوئید ایشان نسبت
خود بگفتند گفتند که ما شما را نشناسیم و نخواهیم ما همسران خود را خواهیم
از قریش و بنی اعمام خود را رسول صلعم حمزة بن عبد المطلب و عبیدة بن حارث
و امیر المومنین علی را گفت بیرون شوید بنصرت دین خدای و پیغمبر خدای
ایشان بیرون شدند پوشیده سلاح مشرکان گفتند من انتم شما
کیستید نسبت خود بگفتند ایشان گفتند که اکفاء کرام همتایان که ایشانند
و رسول صلعم گفته بود عبیده را که شیبه تراست و حمزه را گفت که عتبه ترا
و امیر المومنین علی را گفته بود که ولید تراست هر یکی پیش قرین خود رفتند
امیر المومنین علی گفت با ولید برد دیدم از میان ما دو ضربت برفت من ضربت
ولید را رد کردم و ضربتی حواله او کردم و او ضربت مرا دست چپ پیش داشت
دستش بیفکندم انگه در میان حرب گفت کانی انظر الی فص خاتم فی شماله
گفت پنداری که در نقش انگشتری اش مینگرم که در دست چپ داشت انگه
ضربتی دیگرش بزدم و اورا بیفکندم چون سلاح او باز کردم اثر خلوق دیدم برو زده
که قریب العهد است بداماد انگه حمزه را دیدم که با عتبه برآویخته بود و حمزه را ضربتی

بود و سر او در بغل عتبه بود من او را آواز دادم که ای عم سر او نگاه دار
حمزه سر از وی بجهانید من ضربتی زدم و او را بیفکندم و بکشتم و با عبیده نیز
مشارکت کردم در قتل شیبه انکه مرا و حمزه را خلاف افتاد در کشتن
عتبه پیش رسول شدیم و حمزه میگفت من کشتم او را و من گفتم من کشتم
او را رسول صلعم هر دو جانب را مراعات کرد و گفت یا علی اگر تو نرفتی بیاری
حمزه او را کفایت بودی و با حمزه گفت اگر علی ترا یاری ندادی تو برنج افتادی
پس از پیش رسول برگشتیم هر دو خشنود و عبیده حارث را ضربتی بر عضله
پای آمده بود و خون بسیار رفته او را بر گرفتند و پیش رسول آوردند و از وی
رمقی مانده بود و گفت یا رسول الله عمت ابو طالب میبایست تا حاضر بودی امروز
تا بدانستی که ما اولیتریم بآن بیت که در حق تو در آن قصیده گفتی الم تعلموا ان ابننا
ان ابننا لا یکذب لدینا ولا یعنی بقول الاباطل کذبتم و بیت الله لا نعکلوا و لما نناضل دونه
و نقاتل رسول صلعم متغیر شد و اثر خشم بر وی او ظاهر گشت و گفت رحمه الله یعنی
ابو طالب اگر امروز بودی کم از این نبودی عبیده بترسید و گفت یا رسول
پناه بخدای دهم از خشم خدای و رسول خدای گفت مرا بر تو خشم نیست ولیکن من
دوست ندارم که پیش من ذکر ابو طالب کنند جز بخیر و عبیده حارث بمنزلی که
آنرا صفری گویند با پیش خدای رفت و اخبار بسیار متظاهرست در حق امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب ع در خبرست که در این روز یک نیمه قوم را امیر المؤمنین
علی ع تنها کشت سی و چند شجاع معروف را بکشت چون عاص و ابی و نوفل بن
خویلد و حنظله بن ابی سفیان و غیر ایشان با تمامی عدد که نام ایشان در کتب
مغازی مسطورست و نوفل بن خویلد آن بود که پیش از هجرت ابابکر را و طلحه را
بیک ریسمان بست و یکروز تا بشب ایشان را عذاب کرد راوی خبر گوید که
چون رسول صلعم بشنید که او حاضرست بید و دست بر داشت و گفت اللهم
اکفنی نوفلا بار خدایا کار نوفل را کفایت کن و از وی دشمنتر رسول خدا را کسی نبود
امیر المؤمنین علی ع گفت نوفل را دیدم در کارزار متحیر و مانده چون کسی که راه از پیش
و از پس نداند بجانب او تاختم و ضربتی زدم او را در سپرش بماند و کاری نکرد و برکشیدم
از آنجا و در عنق سر بوده ساقش کشاده بزدم و هر دو پایش با قدم بیفتاد گردنش

چون

١٢٥

چون کارزار نیکو شد رسول صلعم گفت من له علم بنوفل کیست که او حال نوفل
داند من گفتم یا رسول الله انا قتلته من کشتم او را رسول صلعم تکبیر کرد و گفت الحمد لله
الذی اجاب دعوتی فیه عروة بن الزبیر گفت که امیر المؤمنین فرمود که
روز بدر طعیمة عدی از پیش من در افتاد و بنیزه از پشت اسپش در افکندم
چنانکه بر نخاست و گفتم و الله لا تخصمنا فی الله بعد هذا بخدای که پس از این
با ما در حق خدا خصومت نکنی اینست طرفی از قصه احد و شرح و بیان
آن در کتب مغازی مشروح باشد قوله تعالی اذ تقول للمؤمنین الن یکفیکم
ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من الملائکة منزلین حق جل و علا حبیب خود را میگوید
یاد کن ای محمد چون تو گفتی مؤمنان را که آیا کفایت نیست شما را که خدای تعالی
مدد میکند شما را بسه هزار فرشته منزلین فرو فرستادگان بهر نصرت
مؤمنان خلاف کرده اند تا این که بوده و چگونه بوده قتاده گفت روز بدر بود
خدای تعالی مدد فرستاد مسلمانان را بهزار فرشته نخست باز حیث قال
فاستجاب لکم ربکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین و پنجهزار مشروط بود
بصبر و تقوی مؤمنان آن بجای آوردند خدای تعالی این مدد بپنجهزار فرشته
حسن بصری گفت این پنجهزار همیشه یار مؤمنانند تا بقیامت شعبی گفت
روز بدر کرز بن جابر المحاربی خواست تا بلشکر مدد مشرکان شود و رسول
صلعم بدانست سخت آمد او را خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت که کفایت نباشد
شما را که او بیاید بمدد مشرکان من شما را مدد فرستم از فرشتگان بسه هزار فرشته
او نیامد و خدای تعالی مدد بفرستاد و همان هزار بود که اول فرستاده بود قوله تعالی بلی
ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین
آنکه گفت آری اگر صبر کنید بر جهاد و متابعت فرمان خدای و رسول کنید شما را مدد فرستد
به پنجهزار فرشته نشان کرده از بهر حرب گفته اند که این یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة
آلاف روز بدر بود و این وعده مشروط بصبر و تقوی روز احد بود بجای نیاوردند
خدای تعالی این آیة فرستاد و در معنی یاتوکم من فورهم دو قول گفته اند یکی اگر آنکه
جا بجا بر فور و تعجیل با شما کردند در عزم کرت و رجعت چنانکه باز نیایند خدای تعالی
بفرستاد و قول دیگر آنست که از سر خشم بشما آیند و قول اول بهترست و معنی اینست

[illegible] بخمسة آلاف من الملائکة [illegible]

اگر ایشان هم از اینجا دهم این ساعت باز کردند دل مشغول مدارید که من شما را
مدد فرستم به پنج هزار فرشته نشان کرده عروة بن اسحق گوید که رسول صلعم روز
بدر صحابهٔ خود را گفت که خود را علامت بر کنید که فرشتگان علامت کردند خود را
بچارهٔ پشم رنگین که بر پیشانی و دنبال اسپان بسته بودند امیر المؤمنین
و عبد الله عباس گفتند دستارهای سفید داشتند دنبال دراز میان
کتف فرو گذاشته و گفته اند که عمامهای زرد داشتند قوله تعالی و ما جعله الله
الا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم و خدای
تعالی نکرد آن مدد و آن وعده را الا از بهر آنکه تا شما را که مؤمنانید بشارتی
باشد و دلهای شما ساکن شود و جزعی و فزعی نباشد شما را از قلت خود
و کثرت دشمن و نصرت نیست الا از جهت خداوند عزیز و حکیم تا از عدد و مدد
فرشتگان نبینی از خدای تعالی بینی که او عزیز است و غالب کسی او را غالب نیست
و حکیم است بحکمت و مصلحت نصرت گاه بحکمت دهد و گاه بمدد فرشتگان
و گاه بغلبه و ظفر قوله تعالی لیقطع طرفا من الذین کفروا او یکبتهم فینقلبوا خائبین
حق تعالی منت مینهد بر مؤمنان و میگوید که خدای تعالی بکمال عنایت خود نصرت
و یاری شما کرد ببدر تا ببرد طرفی از کافران که دشمنان شما اند یعنی گروهی را هلاک کند
از ایشان و رکنی از ارکان شرک ویران کند بقتل و اسر تا آنکه روز بدر چهل کس
از معروفان مشرکان بکشتند و چهل را اسیر گرفتند یا بروی در اندازد ایشان را
یعنی ذلیل و خوار و منهزم گرداند ایشان را مراد بقطع قتل است و بکبت اسر و گفته
اند که او یکبتهم یعنی او یکبدهم تا بدل است از دال یعنی تا بر جگر زند ایشان را بر جای
ایشان را بحزن و عداوت و خشم پس از آنکه باز گردند نا امید از آنچه امید داشته
باشند از فتح قوله تعالی لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم
ظالمون و لله ما فی السموات و ما فی الارض یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء والله غفور
رحیم عبد الله مسعود گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلعم خواست
که تا دعا کند بر آنانکه روز احد بهزیمت شدند از جملهٔ اصحاب او و آن بیشتر
صحابه بودند خدای تعالی گفت من توبهٔ ایشان پذیرفتم کار ایشان بتو نیست
بمنت توبهٔ ایشان قبول کنم یا عذاب کنم ایشان را که ظلم کردند عکرمه گفت روزی

از

از حمزه نام او عبد الله قمیه و از احد روی رسول را صلعم خون آلود گردانید خدای تعالی
برص بر وی مسلط کرد تا او را بکشت و عتبهٔ ابی وقاص سنگ بر سر رسول
بیزد آن سنگ بر دندان رسول آمد و دندان رسول شکسته شد
رسول دعا کرده بود و گفت بار خدایا سال بر وی مگردان تا بمیرد کافر سال
بر وی نگذشت تا بمرد کافر و شعبی گفت روز احد چون کار زار منقرض شد
جماعتی مشرکان بر بالای شدند رسول صلعم گفت برانید ایشان را براندند
رسول بر آن بالای شد و نگاه کرد هند را دید و جماعتی زنان با او که کشتگان
مسلمانان را مثله میکردند انگشت و بینی و غیر آن ایشان میبریدند و بارشته
میکردند و هند لعنة الله علیها شکم حمزه را بشکافته بود و جگر او گرفته بود
و در دهن نهاده خواست تا بخاید خدای تعالی تمکین نکرد و در دهن او
سنگی شد چون رسول آنرا بدید گفت اگر ما را بر ایشان دست بود مکافات
آن باز کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد و این آیه مخصوص است اگر چه لفظ
بر عموم است یعنی از کار ایشان ترا هیچ چیزی نیست و بتو تعلق ندارد و بتو
مفوض نیست یا توبهٔ ایشان پذیرد یا عقاب کند اگر توبه پذیرد فضل کرده باشد
و اگر عقاب کند عدل کرده باشد که ایشان ظالمانند و عقاب ظالمان
و عذاب ایشان عدل بود آنکه بیان کرد که چرا از کار ایشان ترا هیچ نیست
و گفت از آنکه ملک آسمان و زمین بتمام و آنچه در آسمان و زمین است خدای راست
هر کس که مالک آن قدر باشد که او تحلیل کند چون همه او راست آنرا که خواهد بیامرزد
برحمت و آنرا که خواهد عذاب کند باستحقاق کند که او آمرزنده و بخشاینده است
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا الربا اضعافا مضاعفة و اتقوا الله لعلکم تفلحون
و اتقوا النار التی اعدت للکافرین و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون
ای آنکسانی که ایمان آورده اید اگر در ایمان راستید و گروندهاید ربا مخورید
و دست اندر با خوردن بدارید چیزی که داده باشید اضعاف آن باز
ستانید و افزونی مطلبید و از خدای تعالی بترسید تا باشد که فلاح یابید
وجه اتصال این آیه بآیه اول آنست که قدیم تعالی جل جلاله چون ذکر عذاب کرد
و آنکه او راست که آنرا که مستحق بود عذاب را عذاب کند یا عفو کند و از افعال

که بدان مستحق عذاب شوند یکی گفت و آن رباست و از وجوهی که گفته اند
در تحریم معتمد آنست که مصلحت دینی باو تعلق دارد که خدای تعالی داند که
صلاح چیست و ما را بآن طریقی نیست و وجه اولی آنست که تا اظهار عدل باشد
از خدای تعالی که چند انکه داده باشد بستاند دیگر انکه تحریض باشد بر
مکارم اخلاق و انظار معسری زیادتی و قرض دادن و دستگیری درماندگان
بی ضرری که عاید بود باحتیاج و تکرار این حکم از بهر تاکید است در سورة البقرة
بلفظ تحریمست و اینجا بلفظ نهی تا معلوم شود که تحریم او علی ابلغ الوجوه است
که راه منع از حکیم در تکلیف بیش ازین دو نباشد انکه گفت بترسید از
آتشی که برای فاسقان و کافران ساخته اند و نهاده اند تخصیص کافران از
بهر آن کرد اگر چه معداست برای هر دو که کافران مقطوع علیهم اند دون آنانکه
مجوزست در حق ایشان و وجهی دیگر آنست که آتشیست مخصوص بکافران
از انکه دوزخ را منازل و درکاتست و هر گروهی را درکه باشد تا منافقان
در درک اسفل باشند انکه چون ذکر دوزخ کرد و عذابی که نهاده است
کافران را مکلفانرا ترغیب کرد در انکه طریقی سپرند که راه نجات باشد و در رحمت
انجامد و آن طاعت خدای و رسول خداست و او کرد بران و گفت و فرمان
خدای و رسول خدای برید در آنچه میفرمایند شمارا تا باشد که بر شما رحمت کنند
قوله تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین
از کمال رحمت خدای تعالی مکلفانرا ترغیب کرد بسارعت و شتافتن بکارها
که موجب رفعت و مغفرت و بهشت بود از توبه و عمل صالح کردن و گفت
بشتابید و سبقت برید بانچه سبب آمرزش خداست و یافتن و رسیدن
بهشتی که عرض و پهنای او چند آسمانها و زمینست و تخصیص عرض برای مبالغه
کرده که در غالب عادت طول بیش از عرض باشد زهری گفت این وصف
عرض است طولش جز خدای نمیداند این چنین بهشتی ساخته اند و نهاده اند
از بهر متقیان در انچه سبب آمرزش و بهشتست خلاف کرده اند عبد الله عباس
گفت اسلامست امیر المؤمنین علی گفت اداء فرایض است یمان گفت تاریخ
وقتست و حمل و برعموم اولیتراست در خبرست که ملک روم نامه نوشته برسول

وگفت

١٤٧

و گفت تو ما را بهشتی میخوانی که عرض او چند آسمان و زمینست پس دوزخ کجا باشد
رسول صلعم گفت سبحان الله چون روز در آید شب کجا باشد انس مالک را
گفتند بهشت در آسمانست یا در زمین گفت بهشت در کدام آسمان و زمین
گنجد گفتند پس کجاست گفت بالای هفت آسمان و در زیر عرش قتاده
گفت در روایة چنین آمده که بهشت بالای هفت آسمانست و در زیر عرش
عکرمه گفت در روایة آمده که بهشت بالای هفت آسمانست و دوزخ در زیر
هفتم زمینست قوله تعالی الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس والله یحب المحسنین الکریمان متقیان کرد و گفت ایشان آنکسانی
اند که مال خود نفقه میکنند در راه خدای در آسانی و دشواری در توانگری و
درویشی اول خلقی از اخلاق ایشان که موجب بهشت بود ایشانرا سخاوت
شمرد رسول صلعم گفت الجنة دار الاسخیاء ابو هریره از رسول صلعم روایة کرد که السخی
قریب من الله قریب من الجنة و قریب من الناس و بعید من النار والبخیل بعید
من الله و بعید من الجنة و بعید من الناس و قریب من النار والجاهل السخی احب
الی الله من عالم البخیل گفت سخی نزدیکست بخدای و بهشت و بمردمان و دورست
از دوزخ و بخیل دورست از خدای و بهشت و مردمان و بدوزخ نزدیکست
و خدای تعالی جاهل سخی را از بخیل عالم دوستر دارد و صفتی دیگر که موجب بهشتست
ایشانرا آنست که ایشان چون در خشم شوند خشم را فرو خورند و رسول صلعم گفت
من کظم غیظا وهو قادر علی انفاذه ملأ الله قلبه امنا وایمانا هر کسی که او خشم فرو خورد و
او قادر باشد بر انکه خشم را براند خدای تعالی دل او را پر از امن و ایمان کرداند
انس مالک روایة کرد که هر کسی که او خشم فرو خورد و تواند که آن خشم براند خدای تعالی
روز قیامت او را بخواند بر سر خلقان و مخیر کرداند او را در حور العین تا هر کدام که خواهد
اختیار کند و گفت هیچ جرعه نیست که خدای دوستر دارد از جرعه خشم که بنده فرو
خورد یا از جرعه صبری که بر مصیبت فرو برد و صفتی دیگر ایشانرا آنست که عفو کنند کمانند
از گناه مردمان کلبی گفت مراد باین ناس مملوکانند چون ایشان گناهی کنند
تو عفو کنی تا بدین اسلم گفت عفو کنند از آنانکه بر ایشان ظلم کنند و بر ایشان
احسان کنند در خبرست که چون رسول صلعم این آیة بخواند گفت ایشان در امت من کم باشند

مگر کسی که خدای تعالی او را عصمت کند و پیغمبر علیه السلام گفت هیچ بنده نباشد که مظلمتی فرو برد
و عفو کند الا که خدای تعالی او را نصرت و عزیز کرداند و هیچ بنده نباشد که در سوال
بر خود بگشاید برای کثرت مال الا که خدای تعالی او را درویشی بیفزاید و هیچ بنده
نباشد که در عطا و صدقه بگشاید الا که حق جل و علا او را مال بیفزاید انگه
گفت والله یحب المحسنین آنانکه موصوفند بدین صفات نیکوکارانند و خدای
تعالی نیکوکاران را دوست دارد حسن بصری گفت احسان آن بود که
عام داری بر همه کس از دوست و دشمن و مستحق و نامستحق چون آفتاب
و باد و باران سفیان ثوری گفت احسان آن باشد که با آنکس احسان
کنی او با تو اسائت کند که احسان کردن با آنکس که با تو احسان کند
مکافات باشد انس مالک گوید که رسول خدا علیه السلام گفت شب معراج کوشکها
دیدم در اعلی علیین و در درجات بهشت جبرئیل را گفتم که این کرامت
کیست گفت للکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والمحسنین و هجبی در خبر
که امام زین العابدین ع و بروایتی امام موسی کاظم ع دست میشست
و غلام آب بر دست او میریخت مشغول شد گوشه ابریق بر سر آنحضرت
آمد در وی نگاه کرد غلام گفت والکاظمین الغیظ امام گفت کظمت غیظی خشم
فرو بردم گفت والعافین عن الناس گفت عفوت کردم گفت والله یحب المحسنین
گفت آزادت کردم قوله تعالی والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله
فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اولئک
جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین عبدالله
مسعود گفت سبب نزول این آیة آن بود که جماعتی از صحابه رسول الله گفتند یا
رسول الله ما از بنی اسرائیل گرامیتریم نزد خدای گفت چرا گفتند برای آنکه چون
گناهی بکردندی بر در سرای ایشان نوشته پیدا شدی که بر خویشتن عقوبت
کنید از گوش و بینی بریدن تا آن کفارت گناهان بود و ایشان بران موجب عمل نمودندی
و ما امت شدندی بکفارت گناه خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت شما را امیدی
که من شما را این بنمودم و بکفارت گناه شما بتوبه راضی شدم عطا گفت آیت بدین
نبهان التمار آمد زنی صاحب جمال بدکان او آمد تا خرما خرد او گفت ما فی البیت خیر منها

در

در خانه خرمائیست بهتر ازینست اگر خواهی بخانه رویم و از آن خرما بدهم زن با او بخانه رفت
چون خرما داده بود او را در بر گرفت و بوسه داد زن گفت اتق الله از خدا
بترس مرد در حال پشیمان شد و دست ازو بداشت و نزدیک رسول الله ع آمد
و گفت یا رسول الله خویشتن را هلاک کردم و قصه را با رسول ع بگفت و گفت
آنچه من سزای آنم با من بکن جبرئیل ع آمد و این آیة آورد و گفت آن کسانی
یعنی از مومنان چون چنین فعل زشت و کار ناشایست بکنند
چون زنا و مانند آن از گناه یا ستم کنند بر نفس خویش بدانکه معاصی کنند
دون آن و کم از زنا چون بوسه و لمس و معانقه و مانند آن یعنی کبایر
و صغایر چون این کرده باشند و پشیمان شوند و خدای را یاد کنند و در
عرض اکبر یعنی آن روز که ایشان را و اعمال ایشان را بر خدای عرض کنند
از خدای بترسند و از گناهان خویش آمرزش خواهند مقاتل بن حیان گفت
ذکر خدای کنند بتسبیح و تهلیل و استغفار رسول ع گفت ما اصر من استغفر
ولو عاد فی الیوم سبعین مرة گفت اصرار نکرده باشد آنکس که استغفار
کند و اگر روزی هفتاد بار باسر گناه خود شود در خبرست که خنک آنکه در صحیفه
خود زیر هر گناهی نوشته بیند که استغفر الله صادق ع گفت هر که او گوید
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه در عقب نماز بامداد
خدای تعالی او را هفتصد گناه کبیره بیامرزد و گفت هر که صد بار استغفر الله
گوید چون بخواب خفت همه شب گناه ازو فرو میریزد تا روز آید و برو هیچ گناه
نبود آنگاه حق تعالی گفت ومن یغفر الذنوب الا الله و کیست که گناه آمرزد
جز از خدای یعنی هیچ کس نیامرزد الا او پس با درگاه او باید گشت و آمرزش
ازو باید خواست تا بیامرزد پس گفت اینها که استغفار میکنند و اصرار نکنند
و قیام نمیکنند بدانچه کرده باشند از گناه سدی گفت اصرار آن باشد
که استغفار نکنند و از آن خاموش شوند و ابو هریره روایت کرد از رسول ع
که گفت لا کبیرة مع الاستغفار ولا صغیرة مع الاصرار مراد باستغفار نه گفت
زبانست بلکه پشیمانیست بر گذشته و عزمست بر آینده که با مثل آن رجوع نکند
و پیغمبر ع میگوید المقر علی ذنبه والمستغفر بلسانه کالمستهزی بربه آنکس که او اصرار کند

برکناه وبزبان استغفار کند جون کسی باشد که با خدای استهزا کند
وهم یعلمون وایشان میدانند که آنچه میکنند معصیت است ضحاک کفت
که دانند که خدای جزا بکناه ایشان بیارد جابر عبدالله انصاری روایت
کند از رسول صلعم که یکی از بنی اسرائیل روی بر زمین نهاد وکفت بار خدایا
انت انت وانا انا انت العواد بالمغفرة وانا العواد بالذنوب بار خدایا تو
همو تو توی من آنم که باسر کناهان خویش روم و تو آنی که باسر آمرزش روی
هاتفی آواز داد که همچنین است که کفتی سر بردار که ترا بیامرزیدم اولئک جزاهم
ایشان آنانند که پاداشی ایشان آمرزش باشد وبهشتها که در زیر
درختهای آن جویهای آب روان میرود وآن بهشت جاوید مانند وخالدین
وآن مزد ایشانست ونیکو مزدیست عمل کنندکانرا در بهشت در خبرست
که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران که یا موسی ما اقل حیاء من یطمع فی جنتی بغیر عمل
یا موسی کیف اجود برحمتی علی من یبخل بطاعتی ای موسی چه بی شرمی باشد
آنکس که او طمع کند در بهشت من بی عمل ای موسی چکونه سخاوت کنم برحمت
خود بر آنکس که بخل کند بطاعت وعبادت من در خبرست که جون این
آیه آمد که والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا ابلیس بکریست آنکه کفت بعزت
تو که من تا توانم اغوا او اغوا ایشان کنم حق تعالی کفت بعزت من که بیامرزم ایشانرا
مادام که استغفار کنند جو له تعالی قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض
فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمتقین ولا تهنوا
ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین حق تعالی بر سبیل وعظ واعتبار با
مکلفان میدهد احوال کذشتکان وآنانکه پیش از شما بودند وکناه کردند وکفر کفتند
وعقوبت دیدند میکوید که بکذشتند پیش از شما امثال وماننده شما بسیاری از امتان
که ایشانرا منهاجی وسنتی ودینی بوده است که اکر متابعت کردندی خدای ایشان
خدای از ایشان راضی شدی ایشان متابعت نکردند وپیغمبرانرا دروغ زن داشتند
تا لاجرم آنچه جزای ایشان بود وسزاء ایشان رسید بس بروید در زمین وبنکرید
تا عاقبت آن کافران ومکذبان چکونه بود وبکجا رسید این قرآن بیانی است
ودلالتی وحجتی مردمانرا وهدایتی یعنی لطفی که مکلف را براه بهشت وثواب رساند وموعظتی

بی عمل [illegible]

ونصیحتی

ونصیحتی وپندیست پرهیزکارانرا اکرچه قرآن غیر متقیانرا نیز لطفست اما چون
ایشان بدان متعظ ومهتدی میشوند ایشانرا تخصیص کرد آنکاه خدای
تنبیه کرد مؤمنانرا از آن وهن که روز احد افتاد وحریص کرد ایشانرا بر آنکه دکر
تکاهل وتثاقل نکنند کفت ولا تهنوا ولا تحزنوا سستی مکنید وضعف وبددلی
پیشه مکیرید واز آنچه رفت دلتنک واندوهکین مباشید که احوال کارزار
چنین باشد تارة لکم وتارة علیکم آنچه شمارا باشد بفتح وظفر وتوفیق خدای
باشد وآنچه بر شما باشد از تخاذل وتکاسل وتثاقل شما بود تا خذلان او
شمارا دریابد واز مقصود باز مانید ودرین روز بسیار مهاجر معروف را بکشتند
ودشمنان ومردم انصاری از جمله مهاجر یکی حمزة بن عبدالمطلب بود که رسول صلعم اورا
سید الشهدا خواند هند دختر ابوسفیان وحشی را جعلی پذیرفت بدانکه محمد
یا علی یا حمزه را بکشد یعنی هند ملعونه وآن ملعونرا پذیرفت که از این سه شخص
یکی را بکشد پاداش او بدهد وحشی کفت اما محمد فقد حفت به اصحابه محمد را اصحابش
کرد آمده باشد بر وظفر نشاید یافت واما علی فهو فی الحرب احذر من الذیب
او شیریست در کارزار که از کرک با حذرتر باشد پنداری که او از هر جانبی
چشمی دارد واما حمزه مردی بهیجست ودشمن مبالات نکند وچون خشم کیرد از سختی
خشم چشم او تاریک شود در وحیله سازم آنکه بیامد وبر رهکذر کمین کرد حمزه خود را
علامت کرده بود بپر شترمرغ که از بالا زره بسینه فرو کرده بود تا میان
مردان کارزار اورا بشناسند واز جب وراست حمله میبرد ومبارزی میکند
وحشی از کمین بیرون آمده واز پس پشت او حربه بیفکند واز سینه حمزه بیرون
برد حمزه از اسپ در آمد وبیفتاد ووحشی بیامد وبنزدیک او نیارست رفتن پس از
هند دور آواز داد ومیکفت یا حمزه یا حمزه جون جواب نداد دانست که او کشته
است بیامد وحربه برکرفت وپیش هند آمد وکفت حمزه را کشتم هند خلعتی که با خود
داشت باو داد جون شب در آمد وکارزار یکسو شد ومردم بام افتادند بعضی
منهزم وبعضی مجروح وحمزه بازنیامد رسول صلعم همه شب دل مشغول بود ومیپرسید
که من له علم بعمی یعنی آیا هیچ کس هست که خبر عم من حمزه دارد کسی خبر عم من حمزه دارد کسی خبر نداد
جون صبح اثر کرد رسول صلعم کس فرستاد در طلب او ودر شب هند جاده بوده بود وشکم

ونیز از برای آن تا ابتلا و امتحان و آزمایش کند مومنانرا تا ایشانرا
از گناه پاکیزه گرداند و بکاهد و ناقص گرداند عدد کافرانرا و هلاک کند
ایشانرا انکه حق تعالی تحریض کرد مومنانرا و ترغیب افکند بلفظ ملامت
وگفت آیا شما که مومنانید می پندارید که در بهشت شوید بگزاف و رنج
نابردن و صبر و جهاد ناکردن و هنوز خدای ندانسته است که از شما
مومن کیست و مجاهد کیست و صابر و مجتنب کیست یعنی جهاد و صبر مجتنب
شما ظاهر نشده است بر سبیل ترتیب و تشبیه بعلم تا که پیدا شود و
تحقیق این معنی آنست که شما پنداشتید که ببهشت روید جهاد نا شده
و صبر را کار نا بسته و لقد کنتم تمنون الموت روز بدر جماعتی شهید شدند
جماعتی دیگر تمنای شهادت کردند خدای تعالی از پس واقعهٔ احد این آیه
فرستاد و گفت شما تمنا میکردید که شهادت دریابید و تمنای مرگ میکردید
پیش از آنکه مرگ بشما آید و شما را بمرگ ملاقات بود اکنون روز احد بدیدید
و بیافتید آنچه تمنا میکردید و اهل معانی گفته اند مراد از مرگ اسباب و مقدمات
مرگست برای آنکه مرگ ببینتوان دید و انتم تنظرون آن بود که شما شاهده
میکردید و میدیدید اسباب و مقدمات مرگ را قوله تعالی و ما محمد الا رسول قد
خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب
علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین اهل سیر و اصحاب
معانی گفتند رسول صلعم با پانصد مرد باحد آمد و بشعب فرود آمد و عبد الله
جبیر را با پنجاه مرد در شعب بداشت و گفت البته از اینجا مفارقت مکن
خالد بن ولید بیامد و عکرمة بن ابی جهل با لشکری در برابر ایستادند
جماعتی زنان بیامدند و دف میزدند و شعر میخواندند و چنین میگفت
نحن بنات طارق نمشی علی النمارق ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق
فراق غیر وامق اول کسی که از مشرکان پیش آمد عبد بن عمر الضبینی بود با
جماعتی از احابیش رسول خدا صلعم تیغی بدست داشت با بو دجانه انصاری
داد تیغ بسته و میگفت انا الذی عاهدنی خلیلی و نحن بالسفح لدی النخیل
اضرب بسیف الله و الرسول و کار زار پیوسته شد و امیر المؤمنین علی عم چهار مرد

صاحب

کردند
نگاه
صاحب رایت را بکشت مشرکان بهزیمت شدند آن جماعت از شعب
مشرکانرا منهزم دیدند و مسلمانان بغنیمت مشغول گشته امیر خود را گفتند
ما نیز بطلب غنیمت رویم گفت نشاید که رسول صلعم این شعب باسپرده
است و تاکید کرده که از اینجا حرکت مکنید ایشان گفتند این آن وقت
گفت که حال نه بدین جمله بود اکنون مشرکان چون بهزیمت شدند
و مسلمانان غنیمت گرفتند فردا ما را از غنیمت چیزی نباشد فرمان
امیر نبردند بیامدند و او تنها اینجا مقام کرد خالد بن ولید که آن دید با لشکر
در آمد و او را بکشت و ثغره گشاده کرد مشرکان از پس او در آمدند
و رفتگان باز آمدند و مسلمانانرا در میان گرفتند و جماعتی را بکشتند
و دیگران منهزم شدند عبد الله قمیه سنگی چند انداخت بر روی رسول آمد
و جراحت کرد و دندان رسول صلعم بشکست آن ملعون بیامد و رسول را
نگه میداشت تا فرصت یابد مصعب بن عمیر را دید گمان برد که رسولست
ضربتی بزد و او را بکشت باز آمد و گمان چنان برد که رسول را کشته است
بانگ برداشت و گفت قتلت محمدا و ابلیس علیه اللعنه از کوه آواز برداشت
که قتل محمد صحابه رسول یکبار و تنگ شدند و دل شکسته همه بهزیمت برفتند
امیر المؤمنین علی عم گفت من دانستم که رسول را نکشته اند برای آنکه واثق بودم
بوعدهٔ خدای ولیکن چون باز آمدم او را بر جای خود ندیدم گمان بردم که او را
از میان بآسمان بردند پس در آن میانه رسول را دیدم بلشکر بر روی در آمدم
گفتم یا رسول الله کجا بودی گفت بر میان حمله بردیم میان ابی بن خلف الجمحی
گرد رسول را دید در میان جماعتی اندک طمع او در آمد و گفت لا نجوت ان نجا
نزیم اگر از دست من بری و آهنگ رسول کرد صحابه گفتند یا رسول الله دستوری
باشد تا یکی پیش او رویم رسول گفت رها کنید تا بیاید و پیش از آن هر گاه
ابی بخبر را صلعم دیدی گفتی ما دیانی هر روز او را اوفق ارزنی میدهم تا ترا بر پشت
او بکشم رسول صلعم گفت من ترا بکشم چون روز احد بود این ملعون قصد رسول
کرد چون نزدیک آمد آنحضرت صلعم حربه از دست حارث بن الصمة گرفت و بر
گردن او زد چنانکه اثری اندک بکرد مانند خدشه او از اسب بیفتاد و بانگ

و فریاد بر کرفت و میکفت قتلنی محمد او را از انجا بر کرفتند و میکفتند
این جراحت را هیچ اثری نیست و او میکفت و الله این طعنه که محمد بر من زد
اکر بر اهل ربیعه و مضر زدی هلاک شدندی و این از ان است که وی کفت پیش
ازین که من ترا بکشم و اکر نیز هیچ بر من نزدی چون این مقالت کفته بود من هم
کشته او بودی آن روز زنده بود و شب را بدوزخ رسید چون خبر فاش
شد که رسول را بکشتند و بعضی از مسلمانان کفتند که ما را از ابو سفیان
امان باید خواست انس بن النضر عم انس مالک کفت ای مردمان اکر محمد را بکشتند
خدای محمد بر جاست بازند تا چه خواهیم کرد از پس رسول بیایید تا همچنان کارزار
کنیم تا انکاه که ما را نیز شهید کنند انکاه کفت اللهم انی اعتذر الیک مما تقول هؤلاء
انکاه حمله کرد و کارزار میکرد تا بکشتندش ایشان درین بودند که رسول صلعم
از کناره درآمد و بر سر سنکی آمد و بایستاد و آواز داد اول کسی که رسول را
بشناخت کعب بن مالک بود کفت در نکریدم چشمهای رسول را دیدم در زیر
مغفر بشناختم و آواز دادم که ای مسلمانان بشارت باد شما را اینک
رسول خدای بمن اشارت کرد که خاموش باش جماعتی صحابه بر رسول آمدند
رسول ایشان را ملامت کرد بر کریختن ایشان کفتند یا رسول الله ما را دل بر
جای نماند که آواز قتل تو شنیدیم و عذر خواستند و خدای تعالی درین باب
این آیة فرستاد و کفت محمد صلعم نیست الا پیغمبری پیش ازو پیغمبران کذشته
اند اکر او بمیرد و یا او را بکشند شما از دین بر خواهید کشتن و مرتد شد
و هر که از اسلام بر کردد و مرتد شود هم بران عقب که آمده بود باز کردد
خدای تعالی را هیچ زیان ندارد و زیان او را دارد و هر که بر ایمان ثابت باشد
و خدای را شکر کوید خدای تعالی شکر او را پاداش دهد نام محمد محمود است
و محمود ست و احمد و محمد از محمود بلیغتر ست و احمد از هر دو بلیغتر و خدای
تعالی این نام از نام خود مشتق کرده و کفت انا الله المحمود و انت محمد علی بن
موسی الرضا روایة کرده از پدرانش از امیر المومنین از رسول صلعم که کفت چون
فرزند را نام محمد نهید او را اکرام کنید و چون در مجلس آید جایش دهید و بر وی
بروی ترش مکنید و هیچ قومی نباشد که مشورتی کنند در میان ایشان کسی با

که نام

که نام او محمد یا احمد باشد و او را دران مشورت برند و الا ایشان را
خیری دهند و هیچ سرای نباشد که انجا خوانی نهند و بران خوان کسی باشد
که محمود یا احمد یا محمد بود و الا هر روز دو بار مقدس و برکت بران خانه فرو فرستند
ابو هریره روایت کرده که پیغمبر صلعم کفت لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی یعنی فرزند را
نام محمد و کنیت ابو القاسم مکنید یا محمد یا ابو القاسم یکی ازین دو خوانید و امیر
المومنین علی عم رخصت داد و کفت اکر ترا فرزندی آید نام و کنیت خود او را ده
از خوله حنفیه او را فرزندی آمد نام محمد و کنیت ابو القاسم کرده آخرین ایمه را هم
رخصت داده است ای که کفت لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله
ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملا الارض قسطا
و عدلا کما ملئت جورا و ظلما قوله تعالی و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله
کتابا مؤجلا و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الآخرة نؤته منها
و سنجزی الشاکرین نیست هیچ تنی را که بمیرد الا بفرمان خدای نوشته است
آن نوشته که اجل او در و پیدا و مبین کرده اند که تقدیم و تاخیر نپذیرد و هر که
نفع دنیا خواهد و برای دنیا سعی و عمل کند ما دنیا ازو دریغ نداریم و بدهیم و هر که
نفع آخرة جوید بدهیم او را یعنی هر که غرض او دنیا باشد و برای دنیا سعی
و عمل کند ما دنیا ازو دریغ نداریم و بدهیم و هر که نفع آخرت جوید بدهیم او را یعنی هر که
دنیا بدو دهیم و در آخرت نصیبی نبود او را چنانکه کفت من کان یرید حرث الآخرة
نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب و پیغمبر
کفت من طلب الدنیا بعمل الآخرة فما له فی الآخرة من نصیب مورد آیة اینست
که تو مخیری اکر دنیا خواهی با کثر معایب و مصایب و سرعت زوال و انتقال از تو دریغ
نیست و اکر آخرت خواهی و بجایی که آنرا فنا نبود و حیاتی که در و ممات نبود ملکی بی
زوال نعمتی بی انتقال با تو آن بخل و مضایقة نیست زمام اختیار بدست تست
اکر این خواهی راه این کیر و اکر آن خواهی ساز آن کن که ما کسانی که شکر نعمت ما
بجای آورند جزای شکر ایشان نعمت آخرت زیاده کرده ایم و ثواب شاکران
بدهیم قوله تعالی و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و
ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابرین ای بسا پیغمبری که کارزار کردند با او کروه

بسیار بودند همه علما و حکما و خدا پرستان و چون قتل خوانند بسیار پیغمبر
کشته شد که با او جماعتی یار بودند که هیچ وهنی در ایشان پدید نیامد و سست
و ضعیف نشدند از آنچه بدیشان رسید در راه خدای تعالی که جهاد است
و ضعیف نگشتند و فروتنی ننمودند بلکه قتال کردند با آنچه پیغمبران خدای با آن
خطاب کردند تا جان بدادند و صبر کردند تا دوست خدا شدند و خدای
تعالی صابران را دوست دارد خدای تعالی این آیه بتعییر آنان فرستاد که قصد کردند که
مرتد شوند چون ارجاف قتل شنیدند بقتل رسول خدای جل جلاله قوله تعالی وما کان قولهم
الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی
القوم الکافرین فآتیهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة و الله یحب المحسنین
چون پیغمبران ایشان را بکشتند ایشان را هیچ گفتاری نبود الا آنکه فزع با خدای دادند
و با او رجوع کردند و گفتند ای خداوند و پروردگار ما بیامرز گناهان ما را و اسراف ما
و از حد در گذشتن ما در کارهای خویش و ثابت گردان قدمهای ما را یعنی پاهای ما
که پای ما آن بر جای ماند و ما را ظفر و نصرت ده بر کافران ایشان چنین گفتند
و گفتار ایشان این بود چرا شما که امت محمدید چنین نگفتید لاجرم خدای تعالی ایشان را
ثواب دنیا داد یعنی ظفر بر دشمن و غنیمت و نیکوی ثواب آخرت ایشان را
کرد ایشان بدانچه کردند نیکوکار بودند و خدای نیکوکاران را دوست دارد و
ثواب دنیا منافع دنیا و این در دنیا مجازیست و در آخرت حقیقت بود و ثواب
نفعی بود مستحق مقرون با تعظیم و تبجیل و عقاب بر ضد این بود قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین بل الله مولیکم و هو خیر
الناصرین ای مومنان اگر شما فرمان کافران برید امیر المومنین گفت مراد این کافران
منافقانند که مومنان را گفتند در غزاة احد که با سر دین اول شوید و باز به پدران خود
شوید ایشان شما را باز گردانند بر آنکه آمده اید یعنی با کفر آنگه خاسر و زیان کار گردید
فرمان ایشان مبرید فرمان خدای برید خدای یار و ناصر شماست و او بهترین یاری
کنندگانست قوله تعالی سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بالله ما لم ینزل
به سلطانا و ماویهم النار و بئس مثوی الظالمین سدی گفت چون ابوسفیان و اصحابش
آن قتل کردند و آن وهن در صحابه رسول افتاد گوی بکه باز دند چون بعضی راه برفتند

ارجاف خبر دروغ الکذب

ابو سفیان گفت خطا کردیم و ما قوم بسیار را از ایشان بکشتیم و جمعی را از ایشان
منهزم کردیم و از ایشان جز جماعتی ضعیف و اندک نماند چرا بیامدیم ایشان را استیصال
نکرده بیاید تا باز گردیم و ایشان را استیصال کنیم عزم کردند که باز گردند خدای تعالی
ترسی در دل ایشان افکند تا باز نیارستند گشتن خدای تعالی رسول را خبر داد
تا او و اصحابش ایمن باشند از آنکه ایشان باز خواهند گشت و گفت ما در دلهای
یعنی ابو سفیان و اصحاب او ترس افکندیم تا نیارند که باز گردند و این ترس در دل
ایشان بدان افکندیم که ایشان شرک آوردند بخدای و انباز گرفتند با او چیزی را
که بر آن حجتی نفرستاده ایم از آسمان و ماوی و مرجع ایشان دوزخست و بد جایی
ظالمانرا در دوزخ قوله تعالی و لقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم
و تنازعتم فی الامر و عصیتم من بعد ما اریکم ما تحبون منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة
ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم و لقد عفا عنکم و الله ذو فضل علی المومنین محمد بن کعب القرظی گفت که
چون اصحاب رسول بمدینه آمدند گفتند ما را این وهن از کجا افتاد و خدای تعالی ما را وعده
نصرت و ظفر داده بود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای شما را وعده راست
داد چون میکشتید شما ایشان را کشتنی سخت و بشتاب بامر خدای و فرمان او
و ما همچنین بر فتح و ظفر و قتل بودیم تا آنگاه که بد دل شدید و ضعیف و فشل و کار را بگذاشتید
و با یکدیگر در کار غنیمت منازعت کردید و گفتید که مردمان غنیمت بردند و ما بی نصیب ماندیم
و قصد غنیمت کردید و شعب فرو گذاشتید و امیر خود عبد الله جبیر را و از فرمان رسول
عاصی شدید که شما را فرموده بود که از شعب مفارقت مکنید فرمان نبردید و عصیان
کردید پس از آنکه خدای تعالی آنچه محبوب و مراد شما بود بشما نموده بود فتح و ظفر و نصرت
شما با دصبا تا در خبری آمده که تا ایشان بر جای بودند باد صبا میجست و خاک بر روی
مشرکان میزد چون شعب رها کردند باد صبا دگرگونه گشت و باد دبور شد و روی
بر ایشان نهاد و ایشان مدهوش شدند نمیدانستند که حال چگونه است و
بر عمیا یکدیگر را میزدند و میکشتند آنگه حق تعالی گفت آن برای آن بود که شما دو گروه
بودید یکی دنیا جوی و یکی آخرت خواه بعضی که بکارزار حاضر آمدید برای غنیمت آمدید
و بعضی برای نصرت دین خدای و طلب آخرت پس شما را از ایشان برگردانید
بهزیمت از آنکه خدای تعالی ثبات صد مسلمان در پیش دویست کافر واجب گردانید

فا ما جون ناقص شوند ازین عدد یا کافران زیادت شوند رخصت است مسلمانانرا
که ثبات نکنند جون انصراف ایشان ازین وجه بود بزبان و رحمت خدای بود
ازین سبب با خود اضافت کرد و شما را از ایشان باز کردانید تا ابتلا کند شما را
و متواتر ت نعمت بر شما ازپس یکدیگر تا در تنک خواهید کرد یا نه و شکر بجای
خواهید آورد یا نه و با این همه کرشما کردید شما را عفو از عقاب قیامت کرد یا از
عذاب استیصال و ایشانرا از شما باز داشت پس از انکه بر شما مستولی
بودند و این فضل و احسانی بود که خدای تعالی با شما کرد و خدای تعالی خداوند فضل
و احسانست بر جملهٔ مومنان قوله تعالی اذ تصعدون ولا تلوون علی احد والرسول
یدعوکم فی اخریکم فاثابکم غما بغم لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم ولا ما اصابکم والله خبیر بما تعملون
جون برفتید و با هیچکس نمی ایستادید درین هزیمت و هیچ جز شما را با غم نمی آمد
و رسول در بار پسیان شما بود و شما را باز میخواند و میکفت که بمن آیید و میگفت
ای بندکان خدا هرکه باز آید بهشت او راست ای عجب اکر باز آید او را بهشت
انکه نزد او را خود چه رسد قسمت دوزخ و بهشت رسد پس بداد ایشانرا
جزای انکه کردند در روز احد غمی و اندوهی بدل غم کافران روز بدر و کفته اند غمی بر سر
غم اول فوت ظفر و غنیمت دوم غم ارجاف قتل و هزیمت این برای چکرد برای
آن تا اندوهکین نباشید برای آنچه فایت شد از شما از ظفر و غنیمت و نه بر آنچه
رسید بشما از جراحت و قتل و هزیمت خدای تعالی خداوندیست عالم و آکاه از آنچه
شما میکنید تا جزا دهد هر کسی را بحسب آنچه کرده باشد از خیر و شر قوله تعالی ثم انزل
علیکم من بعد الغم امنة نعاسا یغشی طائفة منکم وطائفة قد اهمتهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق
ظن الجاهلیة یقولون هل لنا من الامر من شیء قل ان الامر کله لله یخفون فی انفسهم ما لا یبدون
لک یقولون لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل
الی مضاجعهم ولیبتلی الله ما فی صدورکم ولیمحص ما فی قلوبکم والله علیم بذات الصدور عبد الله
زبیر از پدرش روایت کرد که گفت من با رسول بودم جون خوف و غم بر ما سخت شد خدای
تعالی بر من افتاد و بر جماعتی که با من بودند تا من سخن معتب بن قشیر میشنیدم
که او میکفت لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا پنداشتم که در خواب می بینم پس خدای تعالی
بر سبیل منت و تذکیر نعمت این آیه فرستاد و کفت پس از غم و اندوه و آن و هن

وجراحت

وجراحت و هزیمت که شما را افتاده بود امنیتی تمام داد تا در ان امن بجایی رسید
که خواب بر شما غلبه کرد و خواب امن باشد و با خوف نباشد ابو طلحه گفت که
روز احد سر بر کرفتم و بمجلس راندیم الا که مایل شده بود تا یکبار شمشیر از دست من
بیفتاد دیکر کرفتم بار دیکر تازیانه بیفتاد و جنانکه ایشان دو کروه بودند مومن
و منافق مومن را این کردانید تا که خواب ایشانرا در ربود و منافقانرا
امن نداد تا خایف بودند و از خوف بیقرار بودند طایفه که مومن بودند این
شدند و طایفه که منافق بودند غم جان خوردند و غم ایمان نخوردند از غم جان
پروای خدای و رسول نداشتند بخدا کمان ناحق میبردند جون کمان اهل
جاهلیت کمان باطل میبرد اشتند که خدای تعالی رسول خود را نصرت نخواهد کرد
غلبه و استیلا همیشه کافرانرا خواهد بود با چنین اعتقاد تمنای امن و امان
کرد میکفتند که ما را ازین کار هیچ نصیبی نخواهد بود منکران کفتند مراد با منه نصرت
حق تعالی کفت ای محمد بکوی ایشانرا بر وجهی که طمع ایشان منقطع کردد که فرمان
همه خدای است و کار آنست که خدای کند عبد الله عباس کفت بروایت
ضحاک که مراد با منه تکذیب قدریست که منافقان بقضا و قدر ایمان نداشتند
بیشتر غم ایشان از آن بود و بیانش قول رسول لعم الایمان بالقدر یذهب
الهم والحزن انکه حق تعالی بیان نفاق ایشان کرد و کفت در دل میدارند آنچه
آشکارا میکنند آنرا از بهر تو و سیرت منافقان آن باشد که در دل خلاف
آن دارند که بزبان کویند آنچه لایق اعتقاد ایشان بود حق تعالی با رسول گفت
که میکویند اکر ازین کار ما را چیزی بودی ما را درین دنیا و ملت کاری بودی ما را اینجا
نکشتندی پنداشتند که علامت دین و مذهب آن باشد که هیچ و هن ضعیف
نیفتد ندانستند که بسیاری پیغمبرانرا بکشتند و آن در حق ایشان و ملت
ایشان خلل نکرد انکاه حق تعالی کفت بکوی ایشانرا که از وجود شما پس تمنای
نیست و از عدم شما نیز خللی پس اکر شما در خانهای خود بنشینید بیرون آیند آنانکه قتل
و کشتن بر ایشان نوشتند یعنی واجب کردند بخوابکاههای خویش یعنی ایشانرا
هیچ غمی و اندوهی نباشد و از حرب کردن بجز بکاه جنان بنشاط آیند که کسی بخوابکاه
خود رود و تا خدای امتحان و آزمایش کند آنچه در دلهای شماست یعنی آنچه در دل دارید

از نفاق اظهار کنید رسول را و مومنان را تا خالص کرده اند آنرا که در دلهای شماست
محمضان را چنانکه گفت ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث
من الطیب و او را بدین امتحان احتیاج نیست از انکه امتحان کسی کند که نداند
تا بداند و او عالم الذات و عالم الغیب است بدانچه در سینهاست عالم باشد
امتحان از بهر رسول و مومنان کرد تا انچه در دل دارند از نفاق بدان اطلاع یابند
قوله تعالی ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا
ولقد عفی الله عنهم ان الله غفور حلیم بدرستی و حقیقت که آنانکه برگشتند از حرب
و کارزار و منهزم شدند روز احد از جمله لشکر شما در روزی که آن دو لشکر روی
بهم نهادند شیطان ایشانرا از راه ببرد و پای ایشان از زیر فرا گرفت بسبب
بعضی از آنچه کردند از محبت غنیمت و حرص بر حیوة و مال یعنی چون برین راه بودند
هوای ایشان موافق رای شیطان بود از انجا بر ایشان راه یافت زجاج گفت
بسبب آن گناه متقدم که کرده بودند توبه نکرده کار خود ساخته ندیدند اختیار
شهادت نکردند مرد که کار او ساخته باشد بمرگ مبالات نکند لا ابالی وقع
الموت علی او وقعت علی الموت و تمنای شهادت چنین کنند ما ینتظر
اشقیها ان یخضبها من فوقها بدم خدای تعالی عفو کرد از ایشان که تعجیل عقوبت نکرد و
از عقاب ایشان درگذشت و خدای تعالی آمرزنده و بردبار است که آن
ایشانرا که فرار از زحف بود بیامرزید و بحکم خویش در عقاب بر ایشان تعجیل نکرد
قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تکونوا کالذین کفروا و قالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض
او کانوا غزی لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم والله یحیی
و یمیت والله بما تعملون بصیر حق تعالی درین آیه مومنانرا نهی کرد از انکه آن گویند که
منافقان گفتند چون عبد الله ابی سلول و اصحاب او گفت ای مومنان چنان
مباشید که کافران درین معنی که گفتند برادران ایشانرا در دین یا در نسب
بر فتندی در زمین و بیرون شدندی برای تجارت و طلب معیشت یا بغزو
و جهاد رفتندی و بکشتی و وبی و تبلی بدیشان رسیدی این کافران و منافقان
گفتندی که اگر این مردمان همراه با غازی بنزدیک ما بودندی نمردندی یا ایشانرا نکشتندی
و این اعتقاد ایشان فاسد بود از انکه حکم در سفر و حضر و غزا و جهاد یکیست

هیچ

هیچ وقت از اوقات نیست الا که مجوز است که در آن وقت بمیرند قطع کردن
بر انکه گوید فلانرا اگر نکشتندی نمردی خطاست و قطع کردن بر مردن او هم خطا
بل مجوز است چنانکه احوال دیگران روا باشد که هر ساعت که باشد نیز
مرگ بدیشان رسد و روا باشد که سالهای بسیار بمانند پس شما که مومنانید
چون ایشان مباشید درین گفتن تا خدای تعالی این معنی در دلهای ایشان
بحسرت کند نه در دلهای شما و حسرت ایشان از ان بود که ایشانرا گمان بود
که مسلمانان با ایشان موافق باشند درین گفتار چون خلاف کردند حسرت
شد ایشانرا و هم از ان اعتقاد فاسد بود که کرده بودند که اگر ایشان نرفته
بودندی نمردندی چون رفتند و مردند کاری فایت باشد حسرت از ان خورند
که چرا رها کردیم ایشانرا و حسرت و اندوه باشد بر چیزی فایت شده که هر
گمان برد که نخواهد رسیدن انگاه خبر داد که مرگ و زندگانی تعلق بخدای دارد بحضر
و سفر بنگردد خدای آنست که او زنده دارد و بمیراند نه اسبابی که ایشان گمان برند
و خدای بدانچه شما میکنید بیناست مورد این آیه تهدید و وعید است قوله تعالی
ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله و رحمة خیر مما یجمعون ولئن متم او قتلتم
لالی الله تحشرون دیگر باره حضرت حق تعالی رد کرد بر منافقان که گفتند لو کانوا عندنا
ما ماتوا و ما قتلوا گفت اگر شما را در راه خدای بکشند یا در سفر بمیرید آمرزش
و رحمت خدای تعالی بهتر بود از انچه منافقان جمع میکنند از حطام دنیا و درین آیه
دلیلست از روی ولئن متم که هر که در غربت بمیرد او را مرتبه شهادتست چنانکه
رسول صلعم گفت من مات غریبا فقد مات شهیدا و اگر بمیرید یا شما را بکشند مرجع شما
با خداست و محشر بنزدیک اوست اگر بکشند بمیرد و مرد را بهمه حال از مرگ چاره
نیست اگر بقتل شهادت رود زنده باشد بل احیاء عند ربهم و اگر بمرگ رود این پایه
نیابد و اگر بجوانی نمیرد لابد به پیری بمیرد من لم یمت عبطة یمت هرما الموت کاس فالمرء ذایقها
پس رفتنی با عز و اکرام اولیتر قوله تعالی فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ
القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فاذا عزمت
فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین با این همه ناراستی و ناهمواری که ایشان میکردند
رسول صلعم بر ایشان رحیم و مشفق بود حق تعالی گفت ای محمد این خوی خوش تو بر جفاء و غلاظ

اخلاق همه از تو است از رحمت خدایست برحمت از خدای برایشان نرم
دل شدی و این ما اگرچه زیاده است از بهر فایده و تاکیدست یعنی برحمة من الله
لنت لهم لا بغیرها یعنی اگر تو درشت خوی بیهودی ایشان از هراس تو برمیدندی
و از نزدیک تو پراکنده شدندی عفو کن از ایشان از آنچه روز احد کردند و برای
ایشان استغفار و آمرزش خواه تا ایشان را بیامرزم اشارت درین آیة
آنست که از دو وجه بیرون نیست یا ترا آزارند یا مرا اگر ترا آزارند من شفیع
فاعف عنهم و اگر مرا آزارند تو شفیع باش فاستغفر لهم و شاورهم و با ایشان
مشاورت کن خدای تعالی با کمال عقل و اصابت رای رسول را فرمود که با
ایشان مشاورت کن و درین چند وجه گفته اند یکی آنکه بدین مشورت خاص
خواست یعنی شاورهم فی بعض الامر و قرات عبد الله عباس اینست یعنی آنچه
در قرآن نبود و با تو وحی نباشد با ایشان مشاورت کن قتاده گفت سبب آن بود
که اشراف عرب چون در کارها با ایشان مشاورت نکردندی بر ایشان سخت
آمدی حق تعالی برای استمالت ایشان گفت که با ایشان مشاورت کن حسن بصری
گفت که از بهر آن فرمود تا مردمان درین باب اقتدا کنند و دلیل این تاویل قول النبی
صلعم ما شقی عبد قط بمشورة و لا سعد باستغنا برای آنکه هیچ بنده بمشورت شقی نشود
و باستبداد رای سعید نگردد و خدای تعالی آنها را که مشورت کردند مدح گفت فی قوله
و امرهم شوری بینهم رسول صلعم گفت اذا کان امرائکم خیارکم و اغنیائکم سمحائکم و امرکم شوری
بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و اذا کان امرائکم شرارکم و اذا کان اغنیائکم بخلائکم و لم یکن
امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها و چون عزم کردی توکل بر خدا کن که خدا
متوکلان را دوست دارد میگوید که چون ترا ارشاد و هدایت کردم بصلاح تو توکل
بر من کن و آن کار بکن توکل چه باشد و متوکل کیست سهل بن عبد الله گفت
اول مقام توکل آنست که بنده پیش خدای مثل مرده باشد بر تن شوی پیش غاسل
تا چنانکه خواهد میگرداند او را متوکل را سوال نبود و ارادت و اختیار نبود ابراهیم خواص
گفت که توکل آن باشد که ترس و امید ببری از هرچه دون اوست گفت در بادیه
شخصی صبی را دیدم گفتم صبی یا انسی گفت جنی گفتم کجا میروی گفت بمکه گفتم زاد و راحله
تو کجاست گفت میان ما نیز متوکلان باشند که بر توکل روند گفتم حقیقت توکل چیست

گفت

١٤٦

گفت الاخذ من الله آنکه از خدای بستانی حاتم اصم را گفتند که توکل چیست و تا کجاست
گفت بنای آن بر چهار چیز است یکی آنکه شناخته ام که روزی که مقدر منست کسی نخورد
و از آن شکایت نیست دیگر آنکه دانسته ام که عمل من کسی نکند پیوسته بآن مشغولم سیم
آنکه دانسته ام که مرگ ناگاه آید استعداد او میکنم چهارم آنکه شناخته ام که خدای
بمن نگرانست کاری نکنم که از و مرا شرم آید طاوس یمانی گفت اعرابی را دیدم
در مکه بر راحله نشسته باستاد تا بدر مسجد الحرام رسید و راحله بخوابانید و سر
سوی آسمان کرد و گفت این راحله و آنچه در وی است در ضمان تست تا من
بیرون آیم پس بسپاری و در مسجد رفت چون بیرون آمد راحله او را برده بود
سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا این دزد از من چیزی نه دزدید از تو دزدید
گفت نگاه کردم از سر کوه بوقبیس مردی دیدم که می آمد مهار ناقه اعرابی بدست
چپ گرفته و دست راست بریده در گردن آویخته اعرابی را گفت بستان
راحله خود با هرچه در وی بود ما او را گفتیم حال تو چون بود گفت راحله ببردم چون
بسر کوه رسیدم سواری بر آمد بر اسب اشهب نشسته و مرا گفت ای دزد
دست راست بیرون کن دست راست بیرون کردم دست من بسنگ نهاد
و بسنگی دیگر از من جدا کرد و در گردن من افگند و گفت همین ساعت
برو و این راحله را باعرابی بسپار من بیامدم و راحله را باز آوردم من گفتم سبحان
من لا یضیع ودایعه ولا یخیب سایله سبحان آن خدایی که ودایع او ضایع
و سایل او خایب نماند و رسول صلعم میگوید اگر توکل کنید بر خدای چنانکه باید
کرد شمارا روزی دهد چنانکه مرغان را مرغان بامداد از آشیانها بیرون آیند
با حوصلهای تهی و نماز شام بآشیانها بروند با حوصلهای پر قوله تعالی ان ینصرکم
الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده و علی الله فلیتوکل المومنون
آنگاه حق تعالی بیان کرد که نصرت و ظفر بر دشمنان دین بخدای تعلق دارد گفت
اگر نصرت کند خدای تعالی شمارا در جهان کس شمارا غلبه نکند و اگر خذلان کند
که باشد پس از آنکه شمارا یاری کند چون چنین است باید که مومنان اعتماد
و توکل بر خدای کنند که نصرت و خذلان بدو تعلق دارد قوله تعالی و ما کان لنبی
ان یغل و من یغلل یات بما غل یوم القیمة ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون عکرمه
از عبد الله عباس روایت کرد که سبب نزول این آیة آن بود که روز بدر گلیمی از غنیمت مفقود شد

منافقان حوالهٔ برسول کردند خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت نباشد و نشاید
که هیچ پیغمبری خیانت کند و گفته اند که این درباب وحی آمد یعنی نباید و نشاید
هیچ پیغمبری را که در وحی خدای با امت خیانت نماید و دران زیادت و نقصان
کند و این وقتی بود که مشرکان طلب مداهنه میکردند و میخواستند که رسول
خدای عیب آلهه و معبود ایشان نکند و اگر یُغَلّ بضم الیا و فتح الغین خوانند
آیة در روز احد آمده باشد بروایة مقاتل و کلبی دران جماعت که ثغر نگاه
میداشتند و آن شعب که چون ایشان گفت که مروید و طلب غنیمت
مکنید که رسول صلعم شما را محروم نکرده اند و نصیب شما را از غنیمت بدهد گفتند
ترسیم که بنه ندهد خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت نشاید که با هیچ پیغمبر خیانت
کنند یا او را بخیانت نسبت کنند و هر که خیانت کند آنچه کرده باشد روز
قیامت با میان آرد در حساب تا جزای آن بستاند کلبی گفت چیزی که
دزدیده باشد و خیانت کرده در وی بیاورند و بدوزخ بدارند و گویند
برو و آن برگیر و بیار چون برود و آن برگیرد و بر پشت نهد تا بکنار آورد آنجا
بازپس افکنند و دیگر بار تکلیف کنند او را که برود و برگیرد و بیارد دیگر باره همچنا
کنند عذاب باین نوع باشد ابوهریره روایة کرد که روزی رسول صلعم خطبه کرد
و بذکر غلول و خیانت رسید دران مبالغه کرد و گفت لا الفین احدکم یوم القیمة
یجی علی رقبته بعیر له رغاء یقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا
نباید که فردا یکی از شما را ببینم که می آید و شتری بر گردن گرفته شتر بانگ میدارد مرا
گوید یا رسول الله فریاد رس من گویم که من مالک نباشم از خدای هیچ چیز را قد ابلغتک
من پیغام برسانیدم و تو کار نبستی و همچنین گفت لا الفین احدکم یجی یوم القیمة و علی
رقبته فرس له حمحمة فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک شیئا قد ابلغتک لا الفین
احدکم یجی یوم القیمة علی رقبته شاة لها ثغاء یقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک
شیئا قد ابلغتک لا الفین احدکم یجی یوم القیمة علی رقبته صامت فیقول یا رسول الله اغثنی
فاقول لا املک لک شیئا قد ابلغتک یکی را از شما ببینم که می آید و اسپی بر گردن که او را
آوازی بود و یا گوسفندی بر گرفته یا از مال صامت زر و نقره و غیر آن و هر چه دزدیده
باشد و خیانت کرده در آن روز در گردن گرفته می آرد چون مرا بیند گوید فریاد
رس من گویم نتوانم که من پیغام خدای برسانیدم تو کار نبستی در خبرست که روز خیبر

یکی از جمله صحابه بفرمان یافت گفتند یا رسول الله بروی نماز کن گفت بروی شما
نماز کنید گفتند یا رسول الله چه کرده است گفت خیانت کرده است متاع او
دو مهره بود از اهل خیبر که بدو درم نمی ارزید ابو هریره گفت چون از خیبر باز
گشتیم بوادی القری رسیدیم رسول را صلعم غلامی بود سیاه نام او مدعم ایستاده
بود و بار از چهارپای فرو میگرفت ناگاه تیری بر و آمد و بر جای بیفتاد و بمرد صحابه
گفتند هنیا له الجنة رسول صلعم گفت نه بخدای که مرا بحق بخلق فرستاد که بخلاف
اینست آن گلیم که در پشت دارد از غنیمت برگرفته است پیش از قسمت فردا
در قیامت آن گلیم از آتش بود در تن او صحابه چون بشنیدند برفتند و هر یکی
چیزی از شراک و دوال می آوردند و میگفتند یا رسول الله نباید که چون این آتش بود
فردای قیامت و دریا بجد پیغمبر صلعم گفته است که الغلول من فحم جهنم خیانت از
انگشت دوزخست آنگاه حق عز و علا گفت ثم توفی کل نفس هر کسی را آنچه کرده باشد
بتمام و کمال فرا او دهند و ایشان را هیچ نقصان نکنند از آنچه مستحق آن باشند
از ثواب و زیادت نکنند از آنچه مستحق باشند از عذاب قوله تعالی افمن اتبع رضوان
الله کمن باء بسخط من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر هم درجات عند الله والله بصیر
بما تعملون و آنگاه حق تعالی جمع کرد میان جزای خاین و امین و بر مکلفان عرضه کرد
تا بیندیشند و اختیار بد نکنند گفت آیا راست باشد آنکس که متابعت رضای
حق تعالی کند با آنکس که بخشم خدای بازگردد و ماوا و جای او دوزخ بود و بد جای باز
گشتنی باشد دوزخ یعنی راست نباشد با یکدیگر آنگاه بیان کرد و گفت ایشان را
درجات و پایها باشد نزدیک خدای یعنی اصحاب منازل و درجات اند نزدیک
خدای و خدای تعالی عالم و بیناست یعنی ازین دو گروه هر یکی را بر وفق اعمال
ایشان جزا دهند قوله تعالی لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم
یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین بدرستی
که حق تعالی منت نهاد بر مؤمنان چون بفرستاد رسول الذ ایشان گفته اند که هر چه آیت
عامست بلفظ اما خاصست یعنی از بهر آنکه رسول صلعم از عرب بوده است با آنکه
مبعوثست بکافهٔ مردمان از عرب و عجم و روم و هند و ترک و گفته اند از انجهة تو منا را
خواست و معنی آنکه گفت من انفسهم از ایشان بود با ایشان و شفقت بر ایشان نسب

که آیات خدای بر ایشان خواند و تزکیه میکند ایشان را دعوت میکند یعنی که پاک
مزکی و مطهر باشند و می آموزد ایشان را کتاب یعنی قرآن و شریعت و اگرچه ایشان
پیش ازین در ضلالت و گمراهی بودند قوله تعالی اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها
قلتم انی هذا قل هو من عند انفسکم ان الله علی کل شیء قدیر حق تعالی گفت آیا آنکه
بشما رسید مصیبتی و تلخی روز احد دو چندان رسانیده بودید بدیشان
روز بدر و آن چنان بود که روز احد هفتاد کس را از صحابه دشمنان کشته
بودند و روز بدر مسلمانان صد و چهل را کشته بودند از مشرکان بیک روایت
چهل کشته بودند و چهل را اسیر کرده بجای آن گفت قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا
شما گفتید این واقعه چگونه افتاد و ما مسلمانیم و بر حقیم و پیغمبر خدای در میان ما
و وحی از آسمان بما می آید و ایشان مشرکانند و بر باطل از کجا افتاد آن حال
و چرا آمد چنین ای محمد بگوی و جواب ده که این هم تعجب است که شما میکنید نمیدانید
که این هم از نزدیک شماست از شما بر شما آمد که شعب رها کردید و فرمان رسول را
مخالفت کردید و خدای تعالی بر همه چیز قادر است قادر بود که شما را ازین منع کردی
بقهر الا آنست که حکمت بر تکلیف ازین مانع بود قوله تعالی و ما اصابکم یوم التقی الجمعان
فباذن الله و لیعلم المؤمنین و لیعلم الذین نافقوا و قیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله
او ادفعوا قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان یقولون بافواههم
ما لیس فی قلوبهم و الله اعلم بما یکتمون و آنچه بشما رسید آن روز که دو لشکر بهم بر آمدند
و روی بهم نهادند یعنی روز احد از قتل و اسر و جراحت و وهن و کشتن بعلم
خدای تعالی قادر وحی و موجود است و حاصل هر صفت کمال برای آن چنان
داند که خدای تعالی بر آن صفت حاصل کرده است نه خدای تعالی بر آن صفات
حاصل است که او میداند که این سخن حسم ماده هر تشبیهی کند در این باب آورند و نیز
از برای آن تا بدانند که از میان شما مؤمن کیست و منافق کیست و تا مؤمن از
منافق جدا شود و فرق و تمیز پدید آید چون معامله آنان کرد که ندانند تا بدانند علم
آن برین اجرا کرد و گفته اند که علم بمعنی رؤیت است چنانچه رؤیت بمعنی علم آید یعنی
خدای تعالی آنچه هست داند در حق شما و آنچه معدوم است نبیند و ممکن نباشد که
ببیند تا که در وجود نیاید که معدوم را نشاید دیدن و گفته اند تا خدای تعالی شما را معلوم

از نفاق

از نفاق ایشان که میدانند و چون گفتند ایشان را یعنی عبدالله ابی سلول
و اصحاب او را از منافقان که بیایید تا کارزار کنیم در راه خدای یعنی جهاد در دین
خدای و اگر شما را غم و تیمار مسلمانی نمیدارد دفع کنید از خویش و خانه و حرم
خویش گفتند اگر ما دانستیمی که کارزار خواهد بود بیرون آمدیمی با ایشان
و این آن بود که چون رسول صلعم با صحابه آمد عبدالله ابی سلول اصحاب خود را
گفت چه مهم است ما را برای محمد و اصحاب او خویشتن را طعمه شمشیر ساختن
بیایید تا بمدینه رویم و برگشتند سیصد مرد و بمدینه رفتند رسول صلعم ایشان را
ملامت کرد عذر این آوردند لو نعلم قتالا لاتبعناکم حق تعالی گفت دروغ میگویند
هم للکفر اقرب ایشان بکفر نزدیکتر بودند که بایمان برای آنکه کفر بدل داشتند و
ایمان بزبان آنگاه آنچه حقیقت نفاقست در حق ایشان محقق کرد و گفت
بزبان چیزی میگویند که در دل ندارند و خدای تعالی عالم ترست بدانچه ایشان
در دلها پنهان میدارند که آنگاه احوال و اقوال ایشان باز گفت که قوله تعالی
الذین قالوا لاخوانهم و قعدوا لو اطاعونا ما قتلوا قل فادرءوا عن انفسکم الموت
ان کنتم صادقین ایشان آنها اند که رها کردند با آنکه خود بنشستند برادران
خود را در این باب یا در نسب گفتند که اگر آنانکه در احد کشته شدند اگر فرمان
بردندی و گفت ما را کار بستندی کشته نشدندی بگوی ای محمد ایشان
را که اگر راست میگویید مرگ را از خود باز دارید که حق تعالی خواست تا مرتبه آنانکه
در بدر و احد کشته شدند و شهید گشتند بخلقان باز نماید مؤمنان تا شاد
شوند و رغبت اقتدای ایشان را در جهاد و شهادت و منافقان دژخوار کرده ند گفت قوله
تعالی و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
بما آتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون
مپندارید که آنانکه در راه خدا بکشتند ایشان را مرده کانند بلکه زنده کانند
بنزدیک خدای عز و جل روزی میدهند ایشان را و ایشان شادمانند بدانچه
خدای تعالی میدهد ایشان را از فضل و نعمت خویش و شاد میباشند بآنانکه
زنده مانده باشند از اقربا و دوستان ایشان که ایشان بر طاعت و ایمان
مقیم باشند خدا ایشان را از احوال ایشان خبر میدهد و از طاعت و عبادت ایشان

تا ایشان بدان شاد باشند وجهی دیگر آنست که خدای تعالی خبر میدهد
شهیدانرا از خویشان و یاران شما که فلان و فلان شهید خواهند شد ایشان
نیز باین کرامت و منزلت خواهند رسید آن که شما رسیده اید تا شاد شوند
و همچنین شادمان باشند یا آنکه این گروه ماند کافرانند وی و خوفی نخواهد بود
این آیه دلیلست بر آنکه شهدا با جسام و ارواح زنده اند و بر صفات
کمالی که لایق ایشان بود فاضلند بعضی مفسران گفتند که این آیه روز بدر آمد
و شهیدان بدر چهارده تن بودند شش از مهاجر و هشت از انصار و گفته اند
که در حق شهدای احد آمد عبد الله عباس روایت کند از رسول که در حق
شهدای احد آمد خدای تعالی جانهای ایشان در شکمهای مرغان سبز
نهاد که در جویهای بهشت آب میخورند و از درختان بهشت میوه میخورند و در
بهشت چنانکه میخواهند میگردند و ماوا و منزلهای ایشان قندیلهاست از زر در زیر
عرش رب العزة آویخته اند که گفت چون آن کرامة و منزلت دیدند از خدای تعالی گفتند
کاشکی قوم ما دانستندی آنچه ما در آنیم از کرامة و نعمت حق تعالی گفت من
ایشانرا معلوم کنم تا شاد شوند انگاه این آیه فرستاد عبد الله مسعود گفت
خدای تعالی گفت ارواح شهیدان در اجواف مرغان سبز کرد چنانکه از پیش
ذکر آن برفت انگاه اطلاع کرد بر ایشان و گفت چه آرزوست شما را گفتند
بار خدایا از بالا این چه تمنا و آرزو باشد که از آب و میوه بهشت میخوریم
و در زیر عرش ماوا و مسکن داریم حق تعالی دیگر باره اطلاع کرد و گفت هیچ آرزوی
دیگر هست شما را گفتند آرزوی ما آنست که با دنیا شویم و در پیش رسول تو جهاد کنیم
و شهید شویم تا ما را نیز دیگر تو منزلت بیفزاید حق تعالی گوید من حکم کرده ام که آنرا
که با بهشت رسانم با دنیا که سرای محنت و تکلیف است نبرم گفتند بار خدایا چون چنین است
حکم تو آرزوی ما آنست که سلام ما برسول خود برسانی و او را از احوال ما معلوم
کنی که تو از ما راضی شده و ما را از خود گردانیده حق تعالی گفت اما هذا فعلنا این
بکنیم برای شما و این آیه بفرستاد و بعضی دیگر گفته اند که سبب نزول این آیه
مذکور آن بود که چون اولیای آن کشتگان را نعمت و سروری رسیدی ایشانرا
یاد کردندی و گفتندی نحن فی نعیم و سرور و آباؤنا و ابناؤنا فی القبور ما در نعمت و سروریم

پدران

پدران و فرزندان و برادران ما در گورند ایشان تحسر خوردندی خدای تعالی این آیه
فرستاد و باز نمود که حال ایشان بهتر از حال شماست بعضی گفته اند که مراد آنست
که بل احیاء فی الدین در دین زنده اند و گفته اند که در معلوم خداست که زنده خواهند
شد و بعضی دیگر گفته اند برای آنکه ارواح ایشان در زیر عرش خدا سجده
میکنند چنانکه زندگان میکنند و چنانکه ارواح مومنان بر وضوی ساخته
خفته باشند و گفته اند برای آنکه در گور پوسیده نشوند چنانکه دیگر مردگان
در خبرست که چهار گروه در گور صحت یابند پیغمبران و علما و شهیدان و حاملان
قرآن و این خبر صحیح است و خبر و ظاهر قرآن دلیل میکند که ایشان بحقیقت زنده اند
و که تعالی یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا یضیع اجر المومنین شاد
میشوند بفضل و نعمت خدای و فضل بلفظ تنکیر یاد کرده است تا بدانند که آن
نعمت و فضل در تمامیست که حد آنرا صفت نتوان کرد و خدای تعالی اجر مومنان
ضایع نکرده اند و ثواب ایشان بایشان رساند علی بن موسی الرضا ع از پدران
از امیر المومنین علی ع روایت کرد که او یکروز بر منبر خطبه میکرد و قومی را تحریض میکرد
بر جهاد مردی برخاست و گفت یا امیر المومنین مجاهد را که بجهاد رود او را چه مزد
بوده باشد امیر المومنین ع فرمود که من یکروز در ردیف رسول بودم بر ناقه غضبا
این که تو از من پرسیدی من از و پرسیدم مرا گفت بدانکه مرد غازی چون حجت
عزم کند غزا را خدای تعالی برای او نویسد برائتی از آزادی از آتش دوزخ و چون
برگ و ساز کردن گیرد خدای تعالی با فرشتگان مباهات کند چون اهله و عشیره
را وداع کند در و دیوار بر و بگریند و از گناه بدر آید چنانکه مار از پوست و خدای
تعالی بر هر مردی از غازیان چهل هزار فرشته موکل کرداند تا او را نگاه دارند
از پس و پیش و چپ و راست و هیچ حسنه نکنند الا که مضاعف کنند و هر روزی
او را عبادت هزار مرد بنویسند که هر مردی هزار سال عبادت کرده باشد
و هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی چندانکه عمر دنیا چون برابر دشمن رسد
منقطع شود علم اهل دنیا از حصر و عد ثواب ایشان عاجز آیند از دانستن آن و چون
بهم کرد روند و تیرها بر یکدیگر راست کنند و کمانها بزه آورند و تیره ران بپوندند و یکدیگر را بزنند
فرشتگان بگرد ایشان در آیند و دعا کنند ایشانرا بنصرت و ثبات قدم و منادی

اجر المجاهدین

کالجنة تحت ظلال السیوف بهشت در زیر سایهٔ سیوف و شمشیرهاست
جون چنین است هر طعن و ضرب که بر مرد مسلمان آید او را خوشتر آید از آنکه شربت
آب سرد در گرمگاه روز باو دهند و جون از پشت اسب بزمین آید هنوز بزمین
نیفتاده باشد که جفت او حور العین ببالین او رسد و او را بشارت دهد بلقای
خدای ساخته باشد برای او از کرامت و جون بزمین افتد گوید او را کز حبا
بالروح الطیبة اخرجت من البدن الطیب بشارت باد ترا که نهاده است برای
تو آنچه هیچ چشم چنان ندیده است و هیچ گوش نشنیده و بر خاطر هیچ بشر چنان
نگذشته و خدای تعالی گوید من خلیفهٔ قوم بر اهلش هر که رضای ایشان جوید
او رضای من جسته باشد و هر که ایشان را بخشم آورد مرا بخشم آورده باشد
و خدای تعالی روح او را در حوصلهٔ مرغان سبز نهد که در بهشت میپرند هر کجا که خواهند
و از هر طعامی که خواهند میخورند و با قندیلهای زرین شوند از عرش آویخته و هر مرد را از
ایشان هفتاد غرفه در بهشت بدهند از غرفه تا بغرفه چندان باشد که از صنعا
تا بشام نور هر غرفه از آن چندان می تابد که از مشرق تا بمغرب پر کند بر سر هر غرفه
هفتاد در باشد هر دری را هفتاد مصراع باشد از زر بهر دری پرده آویخته در هر
غرفه هفتاد خیمه باشد در هر خیمه هفتاد سراپرده باشد از زر قوایم آن از در و زبرجد
مرصع بهر سریری چهل بستر گسترده مسافت هر بستری چهل گز بر هر بستری
جفتی از حور العین که صفت آن باشد که خدای تعالی گفت عربا اترابا مرد گفت
یا امیر المومنین عُرُب و اتراب چه باشد گفت المغنجات الراضیات المشتهیات
نازنینان پسندیده هر یکی را از ایشان هفتاد هزار کنیزک و هفتاد هزار غلام باشد
با روهای جون ماه و تاجهای زر و لولو از ازرها بر دوش افکنده کوزه ها و ابریقها
بر دست گرفته چون روز قیامت باشد و ایشان بر مرتبهٔ خود می آیند تا بن
خدای که جان محمد بامر اوست که اگر پیغمبران در راه پیش ایشان بر فتند از بهر
ایشان پیاده نشوند پس این شهیدان بیایند و در موقف شفاعت بایستند
و هر یک از ایشان هفتاد هزار گناه کار را شفاعت کنند از اهل بیت و همسایگان
او و همسایگان بایکدیگر خصومت کنند یکی گوید من اولیترم بشفاعت برای آنکه من
نزدیکترم باو در همسایگی بیایند بامداد و شبانگاه و کرامت او میکنند و با من و با آنها

بر مایدهٔ خلد نشینند و خدای تعالی برحمت بایشان میکرد و ایشان بثواب و رحمت خدای تعالی
قوله تعالی الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم
واتقوا اجر عظیم ابو سفیان و اصحابش جون از احد باز گشتند و بروحا
رسیدند پشیمان شدند آنگاه یکدیگر را ملامت کردند و گفتند ما چه کردیم
که محمد را شکستیم و نه غارت کردیم بر زنان ایشان و جماعتی اندک و ضعیف
را باز گذاشتیم و تو بدا گشتیم باز گردید تا برویم و دمار از باقی که مانده اند
بر آریم این خبر برسول رسید خواست تا کافران را بترساند و از خویشتن
شدتی و شوکتی بایشان بنماید تا کافران بپندارند که مسلمانان را قوتی هست
که از عقب بروند باز گردید و بخود و تا منادی کردند که رسول از قفای ایشان خواهد
رفت آنگاه ساز رفتن میکرد و بیشتر مردم مجروح و مجروح بودند رسول صلی الله علیه و سلم با اصحاب
و وجوه صحابه برفتند تا بجایی که آنرا حمراء الاسود خوانند و از آنجا تا بمدینه هشت میل بود و ابو
خزاعی بر رسول بگذشت و او مشرک بود و بنی خزاعه مسلمان و آن کافر نیکخواه
پیغمبر بود و دوستی میکرد و با رسول صلی الله علیه و سلم عهد داشت گفت یا محمد سخت بر ما آید
رنج که بر صحابهٔ تو رسید اگر آسایشی بودی بهتر بودی و بگذشت جون با بو سفیان
و او را بدید بروحا او را گفت چه میکنی گفت عزم آن داریم که برویم و بقایای اصحاب
محمد را مستاصل کردانیم ابو سعید گفت بخدا مردی بوده ام تو محمد را دیدم و اصحاب
با لشکرها که مثل او ندیدم ساخته و کار دیده و آنانکه حاضر نبودند حاضر شده
و بتعجیل و شتاب و تافتن از پی شما آیند و تاسف میخورند بر آنکه چرا رها کردند شما را
اگر تا در نگه برود بیاهما تا که بیایند و باز نگردند پس ابو سفیان و قومش را تخویفی عظیم
از رسول بو سفیان گفت ما ایشان را مجروح و منهزم و متفرق رها کردیم گفت من قطعا آن
ندانم که شما چه کردید اما اکنون لشکری دیدم که از شوکت و عدد و حواس ایشان مرا دو
دل آمد که بیتی چند گفتم پس ابو سفیان گفت آن بیتها چیست گفت کادت تهد من الاصوات راحلتی • اذ اسالت الارض بالجرد الابابیل • یردی باسد کرام لا تنابلة • عند اللقاء و لا ...
فظلت عدوا اظن الارض مائلة • لما سموا برئیس غیر مخذول
فقلت ویل ابن حرب من لقائکم • اذا تغطمطت البطحاء بالجیل • من جیش احمد لا وحش تنابلة
ولیس یوصف ما اندرت بالقیل ابو سفیان و اصحابش چون این بشنیدند بترسیدند
پس توقف کردند جماعتی از عبد القیس با بو سفیان بگذشتند گفتند کجا میروید گفتند

گفت بچه کار کنند تا پاره کنندم بخرم گفت پیغامی از من بمحمد برید و بر مشت کر
شتران شما را پر بار شما میسپارم ببازار عکاظ گفتند آن پیغام چیست
گفت محمد را بگویید که ما ابو سفیان را دیدیم با لشکر عظیم بتعجیل می آمد گفتند
ما میرویم تا بقایای اصحاب محمد را استیصال کنیم این بگفتند و روی بمکه نهادند
این قوم بیامدند و رسول را عم آن پیغام بگفتند و رسول و صحابه گفتند حسبنا الله
ونعم الوکیل و رسول عم بعد از سه روز بمدینه آمد خدای تعالی آیة فرستاد
و آنها را که اجابت خدای و رسول خدای کردند ذکر کرد و گفت آنانکه اجابت کردند
خدای و پیغمبر را انگاه که ایشان را باز خواندند تا از پی ابو سفیان و اصحاب او بروند
پس از انکه ایشان را جراحت و زخمها رسیده بود از ایشان و آنها را که اجابت
کردند بطاعت داشتن رسول در آنچه ایشان را زاید و نیکوئی کنند و بپرهیزند
از مخالفت و معصیت مزدی و ثوابی عظیمست قوله تعالی الذین قال لهم الناس
ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا
بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو الفضل العظیم
انما ذلکم الشیطان یخوف اولیاءه فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین آنکسانی که
گفتند ایشان را یعنی صحابه حضرت رسول را عم مردمان یعنی عبد القیس و اصحاب او
بدرستی که مردمان یعنی ابو سفیان و اصحاب لشکر جمع کردند از بهر قتال شما از
ایشان بترسید و حذر کنید و شما را قوت ایشان نباشد ایشان را
این گفتار ایمان زیادت کردانید ایمان زیادت و نقصان پذیرد یا نه چون جمع
ایمان باعتقادات علم بود و معارف عبارت بود از مجموع علومی که چون مجتمع
شود ایمانش خوانند و تا مجموع نبود ایمانش نخوانند برین قاعده زیاده و نقصان
برو مجاز باشد مراد آن بود که طریق و دلیل آن زیاده شود این بر قول آنانست
که گویند که ایمان تصدیق بود و نقصان ایمان نه متناول بود و بدین تاویل اما آنانکه میگویند
ایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان باشد گفتند زیاده و نقصان
در وحقیقت باشد عبد الله عمر گوید که از رسول پرسیدیم که ایمان زیاده و نقصان
پذیرد گفت بلی بیفزاید چندانکه صاحبش را ببهشت برد و بکاهد چندانکه صاحبش
را بدوزخ برد و ابو سعید خدری روایت کرد از رسول عم که او گفت مجادله یکی از شما با دیگری

در دنیا

در دنیا در حقی که او را باشد سختتر نبود که مجادله مؤمنان با خدای در حق برادران مؤمن
ایشان که او را بدوزخ برده باشند گویند خداوندا برادران ما اند با ما نماز کرده
و روزه داشتند و حج گزاردند خدای تعالی گوید بروید و هر کسی را که شناسید
از دوزخ بیرون آرید بیایند و ایشان را بصورت بشناسند بعضی از ایشان
تا نیم ساق در دوزخ باشند و بعضی از ایشان تا کعب پس ایشان را
بیرون آورند حق تعالی گوید بروید و هر که را در دل بوزن و مقدار دیناری ایمان
باشد بیاورید و این خبر را حجت کردند بر زیادت ایمان و نقصان و معلومست
باتفاق که اینجا مجازست برای آنکه وزن یک دینار و نیم دینار و حجم صورت بنده
نه در عرض پس تاویل جز این نباشد که گفتیم در راه و طریق متفاوت باشد
چون این شخص ایشان را بترسانید نترسیدند و گفتند که بسنده است
ما را خدای و نیکو وکیلی است ما را او و رسول عم فرموده که چون ابراهیم را عم در آتش
می انداختند آخرین سخنی که از وی شنیدند این بود که گفت حسبنا الله ونعم الوکیل
چون ایشان پناه بخدای دادند و کار بوی بگذاشتند و با او پرداختند خدای
تعالی ایشان را کفایت کرد تا باز گشتند و از آنجا با خانه خود شدند بنعمت و فضل
خدای و گفته اند که مراد بنعمت عافیتست و مراد بفضل آن ترس بود که
از ایشان در دل ابو سفیان داده بود و گفته اند مراد آفتست که چون ایشان
ببدر صغری اقامت کردند و ابو سفیان بیامد موسم بازار بدر بود مردمان آنجا حاضر
و ایشان آنجا معامله و تجارت کردند و بامزدی نیکو باز گشتند که هیچ بدی بدیشان
نرسید از قتل و جراحت و غیر آن صادق عم گفت عجبت لمن یفزع من اربع کیف
لا یفزع الی اربع عجب از آنکس که از چهار چیز بترسد چگونه پناه با چهار چیز ندهد چون
از دشمن بترسد چرا پناه باین کلمه ندهد که حسبنا الله ونعم الوکیل و میشنود که خدای
تعالی در عقب آن میگوید فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا
رضوان الله و چون از کید دشمن بترسد پناه باین کلمه ندهد که وافوض امری الی الله
و میشنود که خدای تعالی در عقب آن میگوید که فوقیه الله سیئات ما مکروا و عجب از آنکه
کسی را غمی رسد و این کلمه نگوید که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و میشنود
که خدای تعالی در عقب آن میگوید فاستجبنا له ونجیناه من الغم و عجب از آنکه او زیادتی مال

طمع میدارد و نگوید ماشاء الله لا قوة الا بالله و میشنود که خدای تعالی میگوید در عقب آن
که حسبنا الله حسین تحسون فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک واتبعوا
رضوان الله و متابعت رضوان خدای کردند یعنی طاعت داشتند و سبب
آن بود که ایشان گفتند یا رسول الله آنچه ما کردیم غزا بود خدای تعالی این آیت
فرستاد و گفت این متابعت و فرمان در رضای منست ثواب ثواب غازیان
باشد و سلامت و غنیمت با آن یار و رضا من حاصل خدای تعالی خداوند
فضل و نعمت و بزرگیست بدرستی و حقیقت که آنکس که گفت ان الناس قد جمعوا
لکم فاخشوهم آن دیو بود یعنی عبد القیس و نعیم بن مسعود بروایتی دیگر یعنی آنکه
تخویف کرد مؤمنان را دیو بود و از فعل دیو بود که بترساند مؤمنان را باولیا خود و این
قول عبد الله عباس است و زجاج و ابو علی فارسی گفتند که معنی اینست که
شیطان دوستان خدا را از منافقان میترساند و بدل میدهد تا ایشان
با مؤمنان مساعدت نمیکنند در جهاد و این وجه قویست اما تخافوهم و خافون
ازین منع میکنند که منافقان را بگوید که فلا تخافوهم از ایشان مترسید اگر مؤمنید
پس هم بر آن وجه بود که ابن عباس گفت و معنی این بود که از ایشان مترسید
یعنی از ابوسفیان و اصحاب او و از من بترسید اگر مؤمنید قوله تعالی ولا یحزنک
الذین یسارعون فی الکفر انهم لن یضروا الله شیا یرید الله الا یجعل لهم حظا فی
الاخرة و لهم عذاب عظیم ان الذین اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله شیا و لهم عذاب
الیم نباید که ترا ای محمد دلتنگ گردانند آنانکه در کفر میشتابند و سعی میکنند و بر کفر حرص میکنند
یعنی کفار قریش یا منافقان مدینه از انکه ایشان بخدای زیادتی نتوانند کرد بمسارعت
ایشان در کفر و مظاهرت ایشان خدای تعالی میخواهد تا ایشان را در آخرت
حظی و بهره ندهد برای آنکه مستحق آن شده اند و مراد بیرید الله سیرید باشد
یعنی در قیامت و گفته اند مراد حکمت یعنی خدای میخواهد تا حکم کند بانکه ایشان را
در قیامت ثوابی نباشد و ایشان را عذابی بزرگ باشد آیة وارد است
مورد تسلیه رسول الله از کفر ایشان و انکه ایشان با آنچه میکنند از مسارعت
در کفر جز خویشتن را زیانی میکنند انکه گفت آنانکه کفر ایشان با ایمان بخریدند
یعنی بدل کردند هیچ زیان نکردند خدای را بلکه زیان خود کردند و ایشان را جز بیچ

وحضرت

و حضرت حسن بود چون بر وجه تادیب و لطف بود و اگر بر وجه ظلم بود قبیح باشد
و ایشان را اگر این معامله کردند و کفر با ایمان بدل کردند عذابی باشد دردناک
قوله تعالی ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین
و مپندارند ای محمد که ما کافران را که مهلت میدهیم و دادیم ایشان را بهتر و نیکوتر باشد پندارند
کافران انکه ما ایشان را مهلت داده ایم و روزگار گذاشته ایشان را بهترست اگرچه خدای
تعالی برای خیر ایشان کرده است و این اطالت مدت برای آن کرده لکن چون
ایشان خود را آن خیر نرسانند خیر در حق ایشان محقق نبود انگاه استیناف
کلام کرد و ابتدا کرد و گفت که ما ایشان را مهلت از برای آن میدهیم تا در اثم افزایند
و ایشان را عذابی بود خوار کننده و این لام لام عرض نیست لام عاقبت است چنانکه گفت
فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا بعضی مفسران گفتند که آیه در حق مشرکان آمد
ضحاک گفت در بنی قریظه و بنی النضیر آمد و در خبرست که یکی رسول را سوال کرد و گفت
یا رسول الله ای الناس خیر قال من طال عمره و حسن عمله گفتند از مردمان که بترست یا رسول الله
گفت آنکه عمرش دراز بود و عملش نیکو بود گفتند که از مردمان بترست گفت آنکه عمر
دراز بود و عملش بد و عبد الله مسعود گفت هیچکس نباشد از بر و فاجر الا که مرگ او را
بهتر بود اگر بر بود از مشقت و تکلیف برهد و اگر فاجر بود مردمان از بلای او برهند
آنکه در حق نیکوکاران این آیه بر خواند نزلا من عند الله و ما عند الله خیر للابرار و در حق
فاجر بر خواند ولا یحسبن الذین الآیة قوله تعالی ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه
حتی یمیز الخبیث من الطیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله
من یشاء فامنوا بالله و رسله و ان تؤمنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم سدی گفت سبب
نزول این آیه آن بود که رسول صلعم گفت امت مرا بر من عرضه کردند در صورتها
بر انسان چنانکه بر آدم عرضه کردند و مرا معلوم کردند که کیست که بمن ایمان آرد و کیست
که ایمان نیارد و منافقان گفتند عجب از کار محمد دعوی میکند که من آنرا که نیستند و در حکم
عدم اند میدانم که از ایشان مؤمن کیست و کافر کیست و ما منافقان که در لشکر اویم
احوال ما را نمیداند این حدیث بسمع رسول رسید بمنبر بر آمد و خطبه کرد و بعد از حمد و
ثنای خدای گفت ما بال اقوام جهلونی چه ست مردمان را که مرا نمی شناسند و در علم من طعن میزنند
و اگر از من بپرسند از امروز تا قیامت ایشان را خبر دهم عبد الله بن حذافه السهمی

وگفت یا رسول الله من ابی گفت حذافه عمر بن الخطاب بر پای خاست وگفت
رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و اماما و بک نبیا فاعف عفا
عفی الله عنک رسول گفت فهل انتم منتهون و از منبر بزیر آمد پس عبد الله حذافه با خانه
آمد مادر او را گفت چرا ای پسر مرا بر پیغمبر عرضه کردی گفت برای آنکه مردم سخنها
میگفتند خواستم تا حقیقت صحت نسب خود بدانم خدای تعالی این آیت
فرستاد و گفت هرگز نباشد که خدای تعالی بگذارد مومنانرا بر آنچه شما بر آنید
ای کافران و منافقان در آنچه خود در ایمان ملتبس گردانیده اید و بمومنان خود را
تشبیه کرده خدای تعالی بدین ابهام رها نکند تا که پلید از پاک جدا کند
مفسران گفته اند که این تمیز در احد بود از میان مومنان و منافقان که مومنان
با رسول رفتند و منافقان نرفتند ابن کیسان گفت مراد باتم خطاب است
مومنانرا و از غیبت با خطاب عدول کرده است یعنی خدای تعالی مومنانرا
باین فا در اسلام رها نخواهد کرد تا که تکلیف شاق کند از جهاد و ادای فرایض
و خدای تعالی بچند چیز علامت کرده است میان مومنان و منافقان از آنجمله
قوله تعالی ولا یاتون الصلوة الا وهم کسالی و لا ینفقون الا وهم کارهون مردی
بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من میترسم که از منافقان باشم گفت چون تنها
باشی نماز کنی گفت بلی گفت برو که منافق نیستی منافقان در نماز کاهل باشند
و زکوة دادن را کاره دیگر دوستی امیر المومنین علی بن ابی طالبست چنانکه اخبار متظاهرست
بر آنکه پیغمبر صلعم گفت یا علی لا یحبک الا مومن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی دوست ندارد
ترا الا مومن متقی و پرهیزکار و دشمن ندارد ترا الا منافق بدبخت آنگه حق تعالی گفت که
شما را مطلع نکرد اند بر غیب و راه ننمود و لیکن از پیغمبران آنرا که خواهد برگزیند و او را
اطلاع دهد بر بعضی از علم غیب نظیرش فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول
و گفته اند که خدای محمد را که رسول اوست بر غیب اطلاع نداده و لیکن او را بنبوت
اختیار کرده و قول اول نیکوترست از برای آنکه جمله معجزات رسول نوعی از اخبار غیب
بود با علام خدای او را پس ایمان آورید بخدای و رسول او و اگر بخدای ایمان آورید
و ازو بترسید و از معاصی او اجتناب کنید شما را مزد عظیم بود قوله تعالی ولا یحسبن الذین
یبخلون بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و لله میراث

علامات المنافق

السموات

السموات والارض والله بما تعملون خبیر حق تعالی میفرماید که گمان مبرید آنها که ایشان
بخیلی میکنند بدانچه خدای تعالی ایشانرا داده است از فضل و نعمت خود که آن ایشانرا
بهترست بلکه ایشانرا بدترست که حساب و وبال و جمع آن برایشان بود و
نفعش دیگرانرا چنانکه علی بن ابی طالب عم گفت بشر مال البخیل بحادث او وارث
والبخیل مستعجل الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء و یحاسب فی القیمة حساب الاغنیاء
و بخیل استعجال درویشی میکند در دنیا زندگانیش چون زندگانی درویشان
باشد و در قیامت حسابش حساب توانگران باشد زود بود که آن مال
را بدان بخیلی کرده باشد طوقی سازند در روز قیامت و در گردن ایشان
افکنند بعضی مفسران گفتند که روز قیامت آنها را که منع زکوة کرده باشند
بیارند و آن مال ایشانرا مار کرده و در گردن ایشان طوق کنند تا او را
میخورد ایشان میخورد تا آنگه که خدای تعالی حساب خلقان بکند انگاه او را
چنان مطوق بدان طوق بدوزخ برند و عبد الله مسعود از رسول صلعم روایت
میکند که گفت ما من رجل منع زکوة ماله الا جعل له شجاع فی عنقه یوم القیمة ثم قرا
سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة موتوخ گفت جزای آن عمل در گردن ایشان
افکنند تا ملازم ایشان باشد چون طوق انس مالک روایت کرد از پیغمبر صلعم
که گفت مانع الزکوة فی النار و رسول صلعم گفت صدقه با هیچ مال آمیخته نشود الا که
خدای تعالی باران از ایشان باز گیرد انگاه حق عز و جل گفت و لله میراث السموات
والارض و خدایراست میراث اهل آسمان و زمین از آنکه اوست باقی و دایم
پس از فنای خلقان همه بروند و آنچه دارند بماند و کس نماند که میراث ایشان ببرد
جز از خدای تعالی و خدای تعالی بدانچه شما میکنید دانا و آگاهست چون بنا خواند قوله تعالی
لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء سنکتب ما قالوا و قتلهم الانبیاء بغیر حق
و نقول ذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید چون این
آیت آمد که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا جهودان گفتند چون حی اخطب و فنحاص
بن عازورا که خدای تعالی درویشست و ما توانگر نه بینی که خدای تعالی از ما قرض میخواهد
حق تعالی این آیه فرستاد و گفت آنانکه گفتند که خدای درویشست و ما توانگر بنویسیم آنچه
گفتند تا ایشانرا جزا دهیم یعنی حفظه را بفرماییم تا بنویسند و نیز کشتن ایشان پیغمبرانرا

مانع الزکوة

و گفت خدای تعالی بنویسیم

بنا حق بنویسیم و هر کجا که قتل انبیا گفت بغیر الحق با آن ضم کرد تا بدانند که قتل انبیا
جز بناحق نباشد انگاه گفت گوییم ایشانرا که بچشید عذاب آتش سوزان
این عقاب از بهر چیست و بچه استحقاق قست از بهر آنست که دستهای تو
تقدیم کرد آنرا یعنی تو کردی بآلت خود و محالست که غیری بجارحه تو فعل کند و
خدای تعالی بر بندگان ظلم نکند که ایشانرا بگناه غیری بگیرد و بگناه ناکرده ایشانرا
عقوبت کند قوله تعالی الذین قالوا ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان
تاکله النار قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم
صادقین فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جاءوا بالبینات والزبر والکتاب المنیر
کلبی گفت که آیه در حق کعب بن اشرف و مالک بن الضیف و حیی بن اخطب فرود
آمد که ایشان نزدیک رسول آمدند و گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که خدای تعالی
مرا بحق به پیغمبری فرستاده است و کتابی بمن داده و خدای تعالی با ما عهدی کرده
است که هیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان میارید تا آنکه که قربان بیارد و آتش آنرا
بخورد و اگر تو همچنین قربان بیاری که آتش آنرا بخورد ما بتو ایمان آوریم خدای
تعالی این آیه فرستاد و گفت آنکسانی که گفتند که خدای تعالی با ما عهد کرده و
وصیت کرده است که هیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان میارید تا انگاه که قربانی
بیارد که آتش آنرا بخورد مفسران گفتند قربان و غنیمت حلال نبود بر بنی اسرائیل
که اگر قربانی کردندی علامت قبول آن بودی که آتشی سفید بیامدی که آنرا دود نبودی
و حفیفی بودی آنرا و آن قربانی را بسوختی و حکم غنیمت همین بودی چون قبول
نبودی بر حالت خود بماندی سدی گفت خدای تعالی در توریة بنی اسرائیل را
فرمود که هیچ پیغمبر ایمان میارید تا که قربانی بیارد که آتش آنرا بخورد تا که نوبت
بعیسی و محمد رسید چون ایشان دعوت کنند ایمان آرید و ازیشان مطالبه
این قربان مکنید انگه حق تعالی گفت ای محمد جواب ده ایشانرا و بگوی که پیش از
من پیغمبرانی آمدند با حجتها و قربانها که آتش قربانی ایشانرا بخورد چرا ایشانرا بکشتید
چون زکریا و یحیی ع و دیگر پیغمبران که جهودان ایشانرا بکشتند اگر شما راستگوییه
درین دعوی که میکنید درین سه آیه خطاب است با جهودان عهد رسول
و مراد پدران ایشان است و برای آن با ایشان حواله کرد که ایشان راضی بودند

بدانکه پدران ایشان کردند و درین آیه تسلیه رسولست ازین وجه که
اگر ایشان صدق تو میدانند و ترا تکذیب میکنند چه عجب که پدران ایشان
صدق آن پیغمبران میدانستند و ایشانرا میکشتند انگه گفت اگر ترا
ای محمد تکذیب میکنند پیش از تو پیغمبران دیگر را تکذیب کردند که ایشان
حجتها و کتابها آوردند عکرمه و واقدی گفتند مراد بزبر احادیث پیغمبرانست
و کتاب روشن و هویدا آوردند قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم
یوم القیمة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
حق تعالی درین آیه توبه میکند که هر که او نفس حلال دارد شربت مرگ خواهد
چشید و رقم فنا بر ناصیه او خواهند کشید میگوید هر نفسی که هست مرا بینه حال
مالامال مرگ بچشد بدرستی و حقیقت که مزد شما بدانچه کرده باشید
از خیر و شر تمام بشما رسد پس هر که او را از دوزخ دور کردند و به بهشت رسانیدند
او بمراد خود ظفر یافته بود و از مکروه رسته چون گذر همه بمرگست عاقل
بزندگانی مغرور نشود و خدای تعالی میگوید که نیست زندگانی این دنیا الا متاعی
اندک که برخورداری فریفتن گفته اند متاع دنیا از جمله محقرات است که مردمان
دارند و آنرا نگزیر است حسن بصری گفت در خبرست که چون خدای تعالی
گل آدم از زمین بر داشت و از و آدم را بیافرید زمین بخدای بنالید
از آنچه از وی بر داشته بود حق تعالی گفت من هر چه از تو بر داشتم با تو دهم
هیچ آدمی نباشد الا که او را دران بقعه دفن کنند که خاک او را از آنجا بر گرفته باشند
بیانش منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری در خبرست که روزی
رسول ع بز غاله مرده گوشش بریده بگذشت با جماعتی صحابه گفت که خریدی
این را بدرمی اگر زنده بودی گفتند باین عیب گوشش بریده کسی نخریدی
تکیف کرده است رسول گفت که دنیا بنزدیک خدای ازین خوارتر است
و حقیرتر و حسن بصری گفت در وصف دنیا بسیار بدیعت تمثیل کردی
الیوم عندک دلها و صرمها وغدا لغیرک کنزها والمعصم در خبرست که پیغمبر ع گفت
من سره ان یزحزح عن النار وادخل الجنة فلیات و هو یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله ویاتی الی الناس ما یحب ان یوتی الیه هر که خواهد که او را از دوزخ دور کرده اند

وبهشت رسانند چون مرگ باو آید او گواهی دهد که خدای تعالی یکیست و
محمد رسول اوست وبا مردمان آن کند که دوست دارد که با او آن کنند قوله تعالی
لتبلون فی اموالکم وانفسکم ولتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم ومن الذین
اشرکوا اذی کثیرا وان تصبروا وتتقوا فان ذلک من عزم الامور زهری گفت
این آیة در حق کعب بن الاشرف آمد که او رسول را هجو کرده و صحابه را و در شعر
تحریض کردی مشرکان را بر مسلمانان وغزل گفتی و ذکر مسلمانان در شعر
آوردی وایشان را بدین نوع ایذا کردی تا خدای عزوجل کار او کفایت کرد
و بر دست بعضی از صحابه کشته شد و بعضی دیگر گفتند سبب نزول
این آیة آن بود که رسول علیه السلام نوشت بر دست ابی بکر بفنحاص بن عازورا
و او را بخدا دعوت کرد و او را باسلام و نماز و زکوة و ابو بکر را گفت هیچ
تا با من رجوع نکنی برفت و نامه را بدو داد و نامه را برخواند و گفت خدا کاشکی
محتاج است با از ما چیزی میخواهد ابو بکر گفت خواستم تا جواب او دهم
بشمشیر که با من بود و گر باره سخن رسول علیه السلام بیاد آمد از آنجا برگشتم برنجیده
دل خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت هر آینه بیازمایند شما را و ابتلا کنند
در مالهای شما بصدقه دادن و زکوة و آفات وخسران و نقصان و در
تنهای شما بامراض و مرگ و اسقام و نکبات و مصایب عطا گفت مراد آنست
که چون ایشان هجرت کردند مشرکان خانهای ایشان بفروختند و املاک
ایشان بدست فرو گرفتند و هر آینه بشنوید شما از جهودان و ترسایان
و مشرکان عرب چیزها که شما را از آن رنج باشد و رنج بسیار و اگر صبر کنید
بران رنج و پرهیزکاری را کار بندید بدرستی و حقیقت که آن از جمله
کارهاست و حق و حقیقت آنست عطا گفت من حقیقة الایمان از حقیقت
ایمانست و برای آن کار جد و حقیقت را عزم خوانند که در وجود نیاید الا بعزم قوله تعالی
واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه فنبذوه وراء
ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای
تعالی عهد اهل کتاب که بیان کنند از برای مؤمنان و پنهان نکنند ایشان آن
عهد خدای را از پس پشت خود بیفکندند و بهای اندک بفروختند بطمع رشوه که ایشان

١٥٥

بود بر عوام ازانکه حق تعالی گفت فبئس ما یشترون بد چیزیست آنچه ایشان
میکنند از بیع و شرا و معاوضه که بهای اندک میستانند و دیانت آن بفروشند
قتاده گفت آن عهدیست که خدای تعالی از اهل کتاب گرفته است که آنچه دانند
بگویند و پنهان نکنند که مودی باشد بهلاکت محمد بن کعب گفت حلال نباشد
عالم را که بر علم خاموش شود و جاهل را که بر جهل خاموش شود که خدای تعالی جل جلاله
در حق عالم برخواند و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب الآیة و در حق جاهل برخواند
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون قوله تعالی لا تحسبن الذین یفرحون بما
اتوا ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب الیم
ولله ملک السموات والارض والله علی کل شیء قدیر ابو سعید خدری گفت جماعتی
منافقان در عهد رسول گفتند یا رسول الله اگر غزایی باشد ما با تو بیاییم چون غزوی
بدید آمدی تخلف کردندی و باز ایستادندی از رسول و بدان تخلف شاد بودندی
چنانکه خدای از ایشان گفت فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و چون رسول
الله باز آمدی عذر آوردندی و تعلل کردندی که ما را مانع فلان چیز آمد چنانکه حق تعالی گفت
یعتذرون الیکم اذا رجعتم الیهم الآیة انگاه باین هم خواستندی که همچنان ایشان را
حمد و ثنا گویند که مجاهدانی که بجهاد حاضر بودند خدای تعالی در حق ایشان این آیة
فرستاد و چون بخطاب خوانند خطاب پیغمبر را بود معنی این بود که مپندار ای محمد
که ایشان را از عقاب نجاتی بود و اگر بیا خوانند غایب را باشد معنی این بود که
مپندارند آنهایی که شاد شدند بآنچه میکنند چون منافقان که تخلف و تاخیر نمایند
و بدان شاد میشوند و دوست میدارند که دوست دارند ایشان را و بدانچه
نکرده باشند مدح گویند مپندارند که ایشان را از عذاب نجاتی بود انگه حق تعالی گفت
که ملک آسمان و زمین خدای راست و او بر همه چیزی قادر باشد چگونه گویند او را که
او درویش است و ما توانگر انگه حق تعالی گفت برای آنکه کافران وجهودان گفتند
این همه که آمد از آن آمد که ایشان اندیشه نکردند و تامل و تفکر را کار نبستند قوله تعالی
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب
عطا بن رباح گفت با عبد الله عمر بنزدیک عایشه رفتم عبد الله عمر گفت یا عایشه
خبر ده ما را بتعجب‌ترین چیزی که از رسول دیدی گفت کار او همه عجب بودی شبی از شبها

نوبت من بود در بستر آمد و بخفت هنوز پهلوی او آرام نگرفته بود که برخاست
و جامه در پوشید و قرابهٔ آب نهاده بود از آن وضو کرد و آب بسیار بریخت
آنگه در نماز ایستاد و در نماز چندان بگریست که آب چشم او جامه و سینهٔ
او تر کرد آنگه بنشست و حمد و ثنای خدای میکرد و میگریست تا که آب چشمش زمین
را تر کرد تا صبح بر آمد بلال آمد تا او را بنماز بامداد خواند او را گریان یافت گفت
یا رسول الله چند میگریی و خدای تعالی گناه ترا بیامرزید از گذشته و آینده رسول
گفت افلا اکون عبدا شکورا خدایرا بندهٔ شاکر نباشم و چرا نگریم و خدای تعالی
امشب آیتی بمن نازل کرد و آن اینست که ان فی خلق السموات والارض
آنگه گفت ویل لمن قراها ولم یتفکر فیها وای بر آنکس که این آیه برخواند و در آن
تفکر نکند بریده اسلمی روایة کرد که مردی بنزدیک رسول خدا آمد و گفت هیچ
آیه بر جنان تحریر نیامد از این آیه و در اثر هست که مردی نزدیک یکی از صالحان
آمد و گفت مرا دعایی بیاموز که با جابت نزدیک باشد گفت در اول دعا پنج
بار بگوی ربنا آنگه حاجت بخواه اگر خدای تعالی صلاح داند اجابت کند گفت
از کجا گفتی و تخصیص این عدد چرا کردی این آیه برخوان الی قوله لا تخلف المیعاد
سعید جبیر از عبد الله عباس روایت میکند که قریش بنزدیک جهودان آمدند
و گفتند موسی ع که بشما آمد چه چیز آورد گفتند عصا و ید بیضا و خلق دریا پس بنزدیک
ترسایان آمدند و گفتند عیسی ع که بشما آمد چه معجز آورد گفتند احیای موتی و ابرا
اکمه و ابرص بنزدیک رسول آمدند و گفتند ای محمد آیتی تو چیست از خدا درخواه تا کوه
صفا برای ما زر کند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر شما آیتی طلب میکنید شما
دلالتی میخواهید بر درستی و حقیقت که در خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز
آیتی هست و دلالتی خداوندان عقل را معنی اختلاف در وجه را محتمل است یکی آمد و شد
و دوم اختلاف لون روشنی و تاریکی و مراد باولی الالباب آنها اند که عقل را کار بندند
آنگاه خدای تعالی صفت ایشان کرد و گفت قوله تعالی الذین یذکرون الله قیاما
و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا
سبحانک فقنا عذاب النار آنانکه ذکر خدای کنند بر هر حالی که باشند ایستاده یا نشسته
و بر پهلو خفته و تفکر و اندیشه کنند در عجایب خلقت آسمانها و زمینها و آنگه قوله تعالی

آفرید

آفرید این هفت آسمان معلق و هفت زمین مطبق همه بر زبر یکدیگر نهاده
و با نواع حیوانات آبادان کرده و باصناف نباتات آراسته و بچشمهای آب
زنده داشته و باران آسمان مدد کرده چون این اندیشه کنند بدانند که
این افعال متقن و محکم بی صانعی قادر و عالم و حی و موجود و مدرک موجود نباشد
رسول ص گفت شب معراج مرا بآسمان بردند دودی و غباری و آوازی دیدم
و شنیدم جبرئیل را گفتم این چیست گفت شیاطینند که گرد میکنند تا حجاب
باشد خلایق را از آنکه عجایب آسمان به بینند و اگر نه آن بودی عجایبها دیدندی
یعنی اگر مانع این گروه شیاطین نبودی عجایب غرایب دیدندی رسول گفت چون
مرد بر بستر خفته باشد و بآسمان نگرد و در ستارگان آسمان نظر کند و گوید
که گواهی میدهم که ترا آفریدگاری و خالقی و مدبری هست آنگه گوید اللهم اغفر لی
خدای تعالی برحمت در او نگرد و گوید گواهی میدهم که تو آفریدگاری او را بیامرزد
آورده اند که عابدی در بنی اسرائیل سی سال عبادت کرد و چنان بود که
چون عابدی سی سال عبادت کردی او را حالتی پیدا شدی و او را ابر سایه کردی
و عابد گفتندی از آن هیچ اثر ندید مادر را گفت ای مادر این چه حالت است سی
سال عبادت کردم هیچ پیدا نشد گفت همانا که گناهی کرده در این میانه گفت نکردم
و همت گناه هم نکردم گفت هیچ اتفاق افتاد که نظر در آسمان کردی و هیچ اندیشه
نا کرده چشم از و باز کرده رانیدی گفت بسیار گفت ترا ازین سبب آفت آمد عبد الله بن
عباس گفت مراد ازین ذاکران نماز کنندگانند که در حال قدرت و صحت نماز برپا
کنند و چون نتوانند نشسته نماز کنند و چون نتوانند بر پهلو نماز کنند دیگران گفتند
مراد مداومت و مواظبت بذکر خدای تعالی و در اخبار اهل البیت است که
این نماز در شب آمده است که در آن ذکر خداست و درین هر حالت قیام و قعود
بدعوات و علی جنوبهم چون از نماز و تر خالی شود به پهلوی راست خفته و دست
در زیر روی نهد و این دعا برخواند چنانکه معروف و مسطور است در کتاب عمل السنه
از قوله استمسک تا آخر دعا ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک تدبر و تفکر میکنند و میگویند
ای بار خدای این را که آفریدی بباطل نیافریدی پاک و منزهی تو ترا تقدیس و تنزیه
و قنا میخواهیم ما را از آتش دوزخ نگاه دار و دعا ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین

اختلاف شب

حکایت عابد بنی اسرائیل

باشی
خداوندا آنکس را که تو در دوزخ بری بدرستی و حقیقت که او را خفتی و نکالی کرده
و فضیحت نموده ابو سعید خدری گفت تدخل یعنی تخلد است جابر عبد الله
انصاری گفت اخزا یعنی احراقست و اهل وعید گفتند آیه مخصوصست
بکافران از انکه مومنان بدوزخ نروند و مخزی نباشند لقوله تعالی یوم لا یخزی الله
النبی و الذین آمنوا معه و جمع میان این دو آیه آنست که آیه نفی خزی رسول و
مومنان مخصوص باشد بمومنانی که ایشانرا بدوزخ نبرند و مخذول نباشند
بر عموم و دلیل مختص او قرینه است که درین آیت والذین معه مخصوص
باشد بصحابه رسول آنانکه صفت ایشان اینست که یسعی نورهم بین ایدیهم
و بایمانهم و خزی یعنی استحیا بود پس خزی مومنانرا استحیا و کافرانرا خلود
بود در دوزخ آنگاه گفت و ما للظالمین من انصار و ظالمانرا یاری و نصیری
نبود و این آیه دلیلست بر آنکه نه ظالمانرا و نه کافرانرا شفیع بود برای آنکه
ناصر آنرا گویند که یاری منصور کند علی وجه المغالبة علی من اراد اضراره و کسی
روز قیامت این دست نبود و قوت نباشد که بر خدای حمایت کند
و کسی را با پناه خود گیرد و روا بود که مراد باین ظالمان کافران باشند و
شرک ظلم بود چنانکه گفت ان الشرک لظلم عظیم قوله تعالی ربنا اننا سمعنا
منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا
و توفنا مع الابرار ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد
این حکایت هم قول آن مومنانست که ایشان در دعا و مناجات گویند بار خدایا
ما آوازی میشنیدیم منادی را که ندا میکرد و دعوت میکرد بایمان یعنی محمد صلعم بقول
بیشتر از مفسران و قرظی گفت مراد قرآنست قتاده گفت مراد خدای تعالی حکایت
معنی همان حکایتست که از مومنان جن حکایه کرده که انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد
و از مومنان انس انا سمعنا منادیا ینادی للایمان ما شنودیم از منادی که ندا میکرد
و بایمان میخواند و میگفت ایمان آورید بخدای ما ایمان آوردیم بار خدایا گناهان ما
مارا بیامرز و سیئات مارا مکفور کردان و مارا با ابرار و نیک مردان وفات ده
خدای ما و پروردگار ما آنچه مارا بزبان پیغمبر وعده دادی مارا کرامت کن و بما ده و
رسوا و شرمسار مگردان روز قیامت بدرستی که تو میعاد را خلاف نکنی ثابت البنانی

روایت کرده از انس مالک که پیغمبر عم گفت که هر کرا خدای وعده ثواب داد لا محاله
انجاز آن وعده کند و هر کرا او وعده عقاب کند مخیرست اگر خواهد عقاب کند و اگر خواهد عفو کند
عمرو بن عبید را پرسیدند که خدای خلف وعده کند گفت نه گفتند بر خلف وعید
کند گفت آری گفتند چرا گفت برای آنکه این علامت لوم باشد و آن دلالت
کرم ابو هریره گفت که روایتست که هر که هر شب ده آیه از آخر آل عمران بخواند
باشد که هر شب نماز کرده باشد عبادة ... از صادق عم روایه کرده که آنحضرت
فرمود که هر کرا کاری پیش آید پنج بار بگوید ربنا خدای تعالی نجات دهد او را از آنچه
ترسد و برساند او را بدانچه خواهد و امید دارد گفتند چگونه این آیه بخواند
الی قوله انک لا تخلف المیعاد آنگه گفت از پس این اجابتست چنانچه گفت قوله تعالی
فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض فالذین
هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم
و لادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب
مجاهد گفت سبب نزول این آیه آن بود که ام سلمه گفت یا رسول الله ما در قرآن
ذکر مردان میشنویم از هجرت و جهاد و ذکر زنان چیزی نیست خدای تعالی این
آیه فرستاد و انصاریان گفتند اول کسی از زنان که هجرت کرد ام سلمه بود
خدای تعالی ایشانرا که این دعا کردند جواب داد و گفت من عمل هیچ عمل کننده ضایع
نکردانم و طاعت هیچ مطیعی فرو نگذارم اگر مرد باشد و اگر زن همه بعضی از شما هم بعضی
اند یعنی همه یکی اند نه جز دیگری از روی خلقت چنانکه پیغمبر گفت الناس کاسنان
المشط کلبی گفت بعضکم من بعض فی الدین و النصرة یعنی چون دین یکیست
باید که ناصر یکدیگر باشند ضحاک گفت هیچ فرقی نیست در طاعت میان مردان و
زنان نه در معصیت و نه در خلقت هر که طاعت کند اگر مرد باشد و اگر زن ثواب
یابد و اگر معصیت کند عقاب یابد اگر مرد باشد و اگر زن اگر خدای عز گفتی فرق
بعلمست و علم الذین اوتوا العلم درجات و بعمل ان اکرمکم عند الله اتقیکم بجای
تسویه فرمود الناس کاسنان المشط و بجای تفاوت فرمود الناس معادن
کمعادن الذهب و الفضة مردم معدنها اند چون معدنهای زر و سیم میان مردم
در صفت آن تفاوتست که از زر تا سیم و این کی بود در عهد رسول بود اذ الناس

مکند
کرم
مردان و زنان

فالذین هاجروا یعنی آنانکه هجرت کردند بعضی از ایشان بطوع و بعضی را از خانها بیرون
کردند بکره و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک یا آنانکه سزاوار این
کار بودند یکی را در خانه رها نکردند گفتند خانه بار رها کن که مارا خانه تو میباید گفت
شهر بشمار رها کردم خانه بمن رها کنید گفتند شهر چون ترا رسد کوی در نگرا نرا رسد
چون ورا رسد آنرا گفتند تو در خانه بنشین که مارا شهر میباید او خانه رها کرد
و بشب بحرمت الزوار ما لا یطاق من سنن المرسلین فخرجت منکم لما خفتکم
انکه در خانه بنشست و بزبان اشارت میکرد و میگفت و قد ینهض العصفور عن
وتنصعه الاریش فیها فتشورها ان الرحی قد تبا عد المکرها وکانت بلا قطب
فهی دایرها تعریض میکند بانکه کار امامت از دست او فرا گرفتند ولی آنرا
پیش نتوانستند برد بقطب آسیا خویشتن را میخواهد یعنی این آسیاه
که ایشان میخواهند بگردانند بی من که اصل آنم نتوانند گردانید واوذوا
فی سبیلی و ایشانرا برنجانیدند در راه من یعنی ایشان تحمل رنج کردند
برای من و قاتلوا کارزار کردند و ایشانرا بکشتند تا هم مهاجر بودند و هم شهید
وقتلوا بالتشدید بر سبیل مبالغه بود یعنی ایشانرا در معرکه پاره پاره کرده
من خداوند کار و آفریدگار ایشانم بجزای آنکه با ایشان کرده اند کناهان
ایشانرا محو کرده ام و رنجها را کفارت گناهان ایشان کرده ام تا از گناه پاک شدند
و در بهشت برم ایشانرا بهشتها که در زیر درختان آن آبهای روان با
تا ثوابی بود ایشانرا بنزدیک خدای و پاداشت نیکو بنزدیک خدا است عبد الله عمر
گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت فردای قیامت حق تعالی بفرماید تا بهشت را بیارا
چنانکه عروس را بر دارا و جلوه کنند و عرضه دهند او را عرضه کنند یعنی خازنان
او گویند کجا یند آنانکه در راه من جهاد کردند و ایشانرا برنجانیدند برای من
و ایشانرا بکشتند در سبیل من ایشانرا بمن آرید فرشتگان بیایند و گویند
سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار قوله تعالی لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد
متاع قلیل ثم ماویهم جهنم و بئس المهاد لکن الذین اتقوا ربهم لهم جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها نزلا من عند الله وما عند الله خیر للابرار خطاب محمد راست صلعم و مراد امت
میگوید ای محمد مغرور مکردانا و گشتن این کافرانرا در شهرها این آیة در حق مشرکان عرب

آمد که ایشان در نعمت و رفاهیت و حسن معیشت و تجارت و ناز بود
مسلمانان گفتند سبحان الله دشمنان خدا در نازو نعمت و ما چنین بی
برگ و بینوا از گرسنگی بمرگ میرسیم خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت فریفته
مشو به آنچه ایشان در شهرها میکردند امروز میروند باش تا فردا بانند هر که رود
مانده شود و بسیار بتازند و بسیار بمانند عاقبت رها کنند و تعجیل الرحیل
الی ما ذا بالرحیل الی ما ذا آن گشتن ایشان در شهرها متاعی
و برخورداری اندکست و متاع آن چیز باشد که تو بآن متمتع شوی اندک آن
برد و دنیا همچنین است ما الدنیا متاع عمت اندکست ان الدنیا متاع لیس للدنیا
انما الدنیا کبیت نسجته العنکبوت رسول صلعم گفت ما الدنیا فی الآخرة الا کما یجعل احدکم
السبابة فی الیم فلینظر بم یرجع یعنی دنیا نیست در جنب آخرت الا بمنزلت انگشت
از شما انگشت بدریای آب فرو زند بنگرد که از آن دریا چه بانگشت او باز آید پس
از همه بتر آنرا باشد که بی دین از دنیا برود و دنیا از و بستانند ماوای او در
دوزخ باشد و بد محل خوابیست دوزخ یعنی بد بستریست آن از برای آنش
مهاد خوانند که باز گسترده هر کس از پس ماندگی و رفتن با او باشد ایشان
بسیار دویده اند و رمیده اند و خسته شده جای باید ایشانرا که بیاسایند
آسایشگاه ایشان دوزخ و بستر ایشان آتش است و بد جای است
و ناخوش فراشی است اما درست و گسترده است و اختیار و گزیده
کی کنی نیست منک علیک و بد اک او کیا و فوک نفخ انگاه حق تعالی چنانکه عادت
کرد وعید با وعد با و کند چون ذکر وعید کرد ذکر وعده میکند میگوید لیکن آنرا که
متقی و خداترس باشد و از معاصی بپرهیزد بل از عقاب آن ترسد و
معصیت نکنند چون چنین کنند از آن عقاب برهند و بیرون آیند از آن برهند
باین برسند که ایشانرا بوستانها بود و در زیر درختان آن جویهای آب
روان بود از شیر و انگبین و آن منقص نباشد بخوف و انقطاع بلکه مخلد
و مؤبد باشد و ایشانرا نزلی دهند از نزدیک خدای عز و جل و این ثواب که
بنزدیک خداست ابرار را بهتر است از متاع کفار انس مالک گفت که یکروز رسول
صلعم بر حصیر لیفین خفته بود و صحابه در آمدند رسول برخاست و آن لیف در پهلوی رسول

تا ثیر کرده بود یکی از صحابه بگریست رسول گفت چرا میگریی گفت یا رسول الله کسری
و قیصر بر حریر و دیبا خسپند از تنعم و تو برین حالت گفت چرا گفت لهم الدنیا
ولنا الآخرة ایشانرا دنیاست و مرا آخرت و خدای تعالی وان من اهل الکتاب
لمن یؤمن بالله وما انزل الیکم وما انزل الیهم خاشعین لله لا یشترون بآیات الله
ثمنا قلیلا اولئک لهم اجرهم عند ربهم ان الله سریع الحساب یا ایها الذین آمنوا
اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون جابر بن عبد الله الانصاری
وابن عباس و قتاده گفتند این آیة در حق نجاشی آمد پادشاه حبشه
و نام او اصحمه بود و معنی او عطیه باشد چون او بحبشه زمان یافت
جبرئیل بیامد و رسول را خبر داد و رسول صلعم صحابه را گفت بیرون آیید تا بر
برادر شما نماز کنیم که زمان یافته است نه بزمین شما گفتند یا رسول الله آن
کیست گفت نجاشی رسول صلعم بگورستان بقیع آمد با صحابه خدای تعالی حجاب
بر داشت تا رسول صلعم جنازه او بدید و بران نماز کرد و برای او استغفار
کرد منافقان گفتند بنگرید که بر حبشی ترسا نماز میکند که هرگز او را ندیده
است و بر دین او نبوده است خدای تعالی این آیة فرستاد و بجای او گفت
این آیة در شان جمله مومنان اهل کتاب آمد میگوید که از اهل کتاب کسی هست
که بخدای ایمان دارد و بکتاب شما که قرآنست و بکتاب ایشان که توریت و انجیل
ایمان دارد ترسکار و متواضع است خدایرا و آیات خدایرا جل جلاله بها اندک
نمیفروشد یعنی تغیر توریة و انجیل نمیکنند بخلاف آنانکه از ایشان حکایت
کرده یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا ایشان آنانند که مزد ایشان بنزدیک
خدای نهاده است و عنقریب بایشان رسد از انکه او سریع الحسابست
آنگاه خطاب کرد مومنانرا و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید صبر و شکیبایی
کار بندید و بر دین صبر کنید و دین را رها مکنید [illegible] خواری و رنج و دشواری که در
شرع و رنج در رضا یا بر طاعت خدا و ادای فرایض او و بر جهاد یکدیگر را بصبر فرمایید
مصابرت بر طاعتهای خدای و رابطوا و خویشتن را موقوف کردانید بر جهاد
مشرکان و ملازم آن شوید و مداومت نمایید و ثبات ورزید سلمان فارسی رضی الله عنه
بود که ایشانرا ضعفی و مشقتی رسید گفت من حدیثکم شما را بحدیثی که از رسول صلعم

شنیدم

شنیدم که گفت هر که مرابطه کند در راه خدای شبانه روزی چنان بود که یکماه روزه
داشته باشد و نماز کذارده و روزه نشکسته باشد و از نماز باز نگردد الا بحاجتی
و هر کرا در راه خدای وفات رسد خدای تعالی مزد او را می افزاید تا که از حساب
اهل بهشت و دوزخ حکم بکند جابر روایة کرد که هر که یک روز مرابطه کند در راه خدای
خدای تعالی در میان او و دوزخ هفت خندق پدید آورد و فراخی هر خندقی چون فراخی
هفت آسمان و هفت زمین ابو سلمه گفت این آیة وقتی آمد که خدای تعالی
جهاد نفرموده بود و مراد بصابروا و مرابطه آنست که مرد خویشتن را موقوف
کند جهة انتظار نمازی که بعد از وی میکند و این تاویل از امیر المومنین علی
روایة کرده اند که ابو هریره از رسول صلعم روایة کرد که گفت من شما را خبر دهم بآنچه گناه
شما بسترد و درجات شما رفیع کرداند گفتند بلی یا رسول الله گفت اسباغ
الوضوء عن المکاره وضو تمام کردن بر مکاره و کثرة الخطی فی المساجد و از راه دور
حاضر شدن در مسجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة و انتظار نماز کردن بعد
از نمازی فذلکم الرباط و گفته اند اصبروا علی بلائی و صابروا علی نعمائی و رابطوا
فی دار اعدائی واتقوا محبة سوائی لعلکم تفلحون غدا بلقائی سورة النساء
ابی بن کعب روایت کرد از پیغمبر صلعم که هر که این سوره برخواند همچنان باشد که صدقه
داده بر هر وارثی که میراث را مستحق شده باشد و چندان مزد بود او را که
آزادی را باز خرد از بردگی و از شرک بری باشد و از مشیت خدای از آنان باشد
که عفو کند خدای از گناه ایشان و بیامرزد و ایشانرا ایمن کرده اند وهذه السورة
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها
زوجها وبث منهما رجالا کثیرا ونساء واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله
کان علیکم رقیبا یا ایها الناس خطابیست عام و مر جملهٔ فرزندان آدم را
شامل است از مردان و زنان و آزادان و بندگان و کودکان و ناقص عقلان
و دیوانگان ازین خطاب بدر نشوند الا بدلیل عقلی و نقلی میگوید ای مردمان حذر
کنید از خداوند و پروردگار خود و از عقاب او بترسید و از معاصی او اجتناب
کنید آن خدای که بیافرید شما را از یک نفس یعنی از آدم که پدر بر تر شماست و بیافرید
از وجفت او را یعنی حوا را و در اخبار آمده است که خدای تعالی حوا را از بقیه طینت

طینت آدم آفرید و جمله مفسران و اصحاب اخبار بر آنند که خدای تعالی آدم را
بیافرید و مدتی در بهشت بود تنها از تنهایی خویش مستوحش گشت حق تعالی
خواب بر وی افکند تا او بخفت آنگه جبرئیل را بفرستاد تا از پهلوی چپ او
استخوانی بکشید و از آن استخوان حوا را بیافرید و نظام قرآن دلیل است
بر صحت این روایة قوله تعالی و خلق منها زوجها وبث منهما یعنی پدید آورد و پراکنده
کرد از ایشان هر دو مردان و زنان بسیار و بترسید از خدای که بدو
از یکدیگر سوال کنید و با رحام و قرابت و خویشاوندی از یکدیگر بخواهید و گوئید
بحق خدا و بحق خویشی که چنین و چنین کن و چون بنصب خوانند ارحام خوانند
معنی آن بود که بترسید از ارحام و صلة الرحم بجای آرید و خویشاوندی را
مراقبه کنید خدای تعالی درین آیه تحذیر کرد مکلفان را از معاصی و تذکیر نعمت
خود کرد بر ایشان بخلق ایشان و امر کرد ایشان را براعات و مراقبه
جانب خویشان برای آنکه درین جا وصیت باشد بزنان و اطفال صغار
و تودد و ترحم و تنبیه کرد ایشان را بر آنکه از یک نفس اند تا ایشان را بر یکدیگر
رحمت بود و شفقت در حق یکدیگر زیاده کنند و کسی بر کسی تطاول و مفاخرت
نتواند کرد آنگاه دگر باره در آخر آیه برای تاکید تحذیر کرد و گفت ان الله کان
علیکم رقیبا بدرستی که خدای تعالی بر شما رقیب و نگهبانست و هر چه میکنید می بیند و میداند
قوله تعالی و آتوا الیتامی اموالهم و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب و لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم
انه کان حوبا کبیرا کلبی و مقاتل گفتند این آیه در حق مردی آمد از غطفان که مال بسیار
از پسر برادرش بدست او بود و کودک یتیم بود چون بالغ شد و طلب مال خود
کرد عم مال بدو نداد بحکومت بنزدیک پیغمبر صلعم آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد
چون مرد بشنید گفت اطعنا الله و اطعنا الرسول نعوذ بالله من الحوب الکبیر مال او را
داد و رسول صلعم گفت که هر که او نفس خود از بخل نگه دارد و بر طاعت خدای دارد
چنانکه این مرد بهشت فرود آید چون آن مال بستد و در سبیل خدای نفقه
کرد رسول گفت ثبت الاجر و بقی الوزر مزد ثابت شد و وزر بماند گفتند یا
رسول الله دانستیم که مزد چرا ثابت شد برای آنکه مال در راه خدای صرف کرد اما چگونه
وزر و وبال بماند گفت مزد ثابت شد مرین غلام را و وزر پدرش را خدای تعالی این

آیت خطاب کرد با وصیا و اولیای یتیم را و میگوید که مالهای یتیمان
بیتیم دهید و یتیم آنست که بالغ نبود لقوله لا یتم بعد الحلم و این جایگاه مراد بالغان اند
یعنی چون بحد بلاغت رسیدند مالهای ایشان بدیشان دهید و این
بر سبیل توسع و مقاربت گفت از آنکه قریب العهد باشند بیتیم چنانکه گفت
فالقی السحرة ساجدین ایشان ساحر نبودند مومن بودند بجهت
مقاربه حال را ساحر خواند ایشان را که این وصف ایشان را بجهت
تمام شده بود آنگاه گفت پلید را بپاک بدل مکنید یعنی حرام را بحلال یعنی آنکه
مالهای ایشان را که بر شما حرامست بر مگیرید و مالهای خود را که حلالست بجای آن
بنهید و گفته اند مراد آنست که ایشان را عادت بود که آنچه بهتر بود بر میگرفتند
و بتر بجای مینهادند و مالهای ایشان با مالهای خود مخورید یعنی حرام با حلال مخورید
ترک حرام گیرید بحلال خود قانع شوید که مالهای ایشان با مالهای خود خوردن گناه
سخت بزرگست و بزه عظیم قوله تعالی و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب
لکم من النساء مثنی و ثلث و ربع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم ذلک
ادنی الا تعولوا و آتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لکم عن شیء منه نفسا
فکلوه هنیئا مریئا در سبب نزول این آیه مفسران خلافست عروه گفت که از
عایشه پرسیدم تفسیر این آیه گفت در یتیم باشد که در حجره مردی بود آن
یتیم چون بالغ شود مرد خواهد که او را بزنی کند بدون مهر المثل او حق تعالی نهی کرد و از آنکه
او را نکاح نبندد الا بمهر المثل آنکه با او هر چه خواهد جمع کند از زنان تا تمامی چهار و این
در روایات اصحاب ما آمده است و گفتند این آیه متصلست بقوله و یستفتونک
فی النساء قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن
ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی الآیة یعنی
و دیگر گفته اند مراد آنست که ای آنانکه دختران یا بیشتر دارید و یتیمان در حجره شما اند اگر ترسید
که چون ایشان را عقد بندید و بزنی کنید در حق ایشان عدل کرده نشود نکاح
ایشان را مکنید و از دیگران آنچه خواهید بزن کنید از یکی تا چهار اگر ترسید که عدل
نکنید یکی اختیار کنید یا بر آنکه مالک شده دستهای شما یعنی به پرستاری قناعت
کنید عکرمه گفت در روایت اسلام حصر نبود عدد زنان را که نکاح بستندی بر سبیل

مرد بودی که ده زن داشتی و بیشتر چون مال او وفا نکردی دست بمال یتیم کردی و دراز کردی و آن خرج کردی خدای تعالی از آن نهی کرد ایشانرا و تصرف فرمود بر چهار زن و سبب آنکه خدای تعالی حصر فرمود بر عدد چهار زن آن زنان یتیمان بود و بعضی دیگر گفته اند تحرج کردندی از مالهای یتیمان و تحرج نکردندی از نکاح زنان چند انکه بودی بعد القصد علی الاربع خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر میترسید که عدل نتوانید کردن در یتیمان یعنی خدای تعالی شما را نهی کرد از خوردن مال یتیم اگر از آن میترسید خدای تعالی نهی کرده است شما را بیش از چهار زن بنکاح کردن از خدای بترسید و بیش از چهار زن نکاح مکنید بخواهید از هر که شما را خوش می آید از زنان دو یا سه یا چهار و او بعضی او باشد زیرا که اجماعست که نه زن جز پیغمبر را روا نیست و حلال نیست راوی خبر گوید که قیس بن الحرث گفت من پیش از نزول آیه هشت زن داشتم چون آیه آمد گفتم رسول الله هشت زن دارم چگونه کنم گفت چهار را نگاه دار و باقی را رها کن بخانه رفتم و یکیک را پیش میخواندم از ایشان چهار که فرزند داشتند اختیار کردم و باقی را رها کردم آنگاه حق عز و جل فرمود که پس اگر میترسید که عدل نتوانید کردن و انصاف نتوانید نگاه داشتن در میان این چهار بر یکی یا بر پرستاری قانع شوید اگرچه اضافه ملک بر حقیقت با جمله بود یمین را برای آن تخصیص کرد که علامت ملک تصرف بود و تصرف در اغلب بدست راست کنند آنگاه گفت که آن یعنی اختیار یکی یا پرستاری کردن نزدیکتر بود بدانکه جور نکنید و از راه حق نجنبید و گفته اند درویش نشوید آنگاه خطاب کرد شوهرانرا کلبی گفت و جماعی مفسران گفتند خطابست با ولیان زن که ایشان چون زنی در قبیله بکسی دادندی و مهر بستدندی چیزی باو ندادندی از قلیل و کثیر و اگر غریبی دادندی بر شتری نشاندی و انجا فرستادندی و اگرچه بیش از آن شتر نبودی او را خدای تعالی ایشانرا از آن نهی کرد و گفت که مهر حق ایشانست بایشان باید دادن و آنکه خطاب شوهرانست بود و بظاهر آیه لائق ترست میگوید که کابین زنان که ایشانرا بدان عقد کرده اید بدهید بواجبی ابو عبیده گفت من طیب نفس عن نفس منها صهیب روایه کرد از رسول الله که گفت هر که او زنی بستاند و آن روز که میستاند عزم کند که بازندهد او دزد است

و آنکس که زنی کند بر مهری و عزم کند که مهر باو ندهد او زانی است آنگاه گفت اگر چنان باشد که این زنان دلخوش کرده اند از کابین و بطیب نفس بشما دهند شما را حلال بخورید نوش و گوارنده باد شما را مغیرة بن شعبه از امیر المومنین علی علیه السلام روایة کرده که گفت چون یکی از شما رنجی باشد باید که سه درم از صداق زن بخواهد و بآن انگبین بخرد و آب باران پاکیزه و بخورد تا جمع کرده باشد میان هنیاء و مراء و شفا و برکت که خدای تعالی گفت فکلوه هنیئاً مریئاً و قوله و شفاء للناس و قوله و انزلنا من السماء ماء مبارکا و قوله تعالی ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاماً و ارزقوهم فیها و اکسوهم و قولوا لهم قولا معروفا خلاف کردند در آنکه این سفیهان که اند خدای تعالی نهی کرد از دادن مال بدیشان بعضی گفته اند که زنان اند حضرمی گفت که این آیه در حق مردی آمد که او مالی داشت بزن داد تا او تلف کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و زنان از جمله سفیهان سفیه تر باشند و دلیل این تأویل قول رسول است حر خلقت النار للسفهاء و السفهاء النساء گفت دوزخ از برای سفیهان آفریده است بار این بگفت آنگاه گفت سفیهان زنان اند زنی که همه شب میگویی گفت چگونه گفت ما را سفیه خواندی گفت من نخواندم خدا خواند که ولا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت یا رسول الله ما را ناقص خواندی گفت ناقص نباشید که در ماهی چند روز نماز نکنید آنگاه گفت کفایت نیست شما را که چون یکی از شما بار گیرد چندانی مزد بود او را که کسی خود را در راه خدای باز بندد برای جهاد کافران چون بار بنهد او را مزد شهیدی بود که در خون بگردانند او را در راه خدای چون کودک را شیر دهد بهر جرعه چندان مزد باشد که یکی از فرزندان اسمعیل را که برده کرده باشند آزاد کرده باشد آنگاه گفت چون بخواب شود بهر شبی که چشم از خواب باز کند همچنان باشد که بندهٔ از فرزندان اسمعیل آزاد کرده باشد آنگاه گفت این ثواب و اعواض مومنات خاشعات صالحات صابرات را باشد که کفران نکنند زن برگشت و میگفت فضل عظیمست اگر این شرایط نبودی ابن زید گفت مراد فرزندان نابالغند سعید جبیر گفت مراد مال یتیم است که در دست تو باشد خدای تعالی گفت بایشان مدهید تا که بالغ شوند معنی آیه اینست که مالهای شما بزنان یا یتیمان یعنی مالهای

کسی دیگر هم

[illegible]

یتیمان کو دوست و تصرف شماست از مالهایی که خدای تعالی قوام شما کرده است
ضحاک گفت برای آنش قوام خوانند که قیام اعمال خیر او باشد چون حج و جهاد
و اعمال خیر و روزی دهید ایشانرا یعنی نفقه کنید بر ایشان در آن مال فیها
گفت و منه گفت تا معلوم شود که آن در مال واجبست و جامه کنید ایشانرا
یعنی آنانرا که نفقه ایشان بر شما واجب بود از زنان و فرزندان و یتیمان که نفقه
ایشان بر شما واجب بود در مالهای ایشان و بگوئید ایشانرا گفتار نیکو یعنی
ایشانرا وعدهٔ نیکو دهید و سخن نرم و خوش گوئید که دل ایشان بآن خوش
شود زجاج گفت با نفقه و کسوت کار دین ایشانرا بیاموزید و حد آیة دلیل است
که یتیم مجبور باشد و اگر چه بالغ باشد و از و رشدی نه بینند قوله تعالی وابتلوا الیتامی
حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ولا تاکلوها اسرافا
و بدارا ان یکبروا و من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیاکل بالمعروف
فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم وکفی بالله حسیبا گفتند این آیة در حق
ثابت بن رفاعه آمده در عمش چون رفاعه فرمان یافت و ثابت طفل بود عمش
گفت ثابت طفلست و در حجر منست مرا از مال او چیزی باشد و مال او کی باو دهم
خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت ابتلا و امتحان کنید ای آنانکه یتیمان
در حجر شما اند یتیمانرا و احوال ایشان مراقبه کنید تا آنگاه که بآنجا رسند که قوت
و صلاحیت خلوة زنان دریابند ایشانرا مشاهده کنید و ایشان ببلاغت
رسنده و ابتلا چنان باشد که وی کودک یک ماهه نفقه بدو دهد تا هم او بخرج
خود کند اگر بترتیب نیکو خرج کند چنانکه پسندیده باشد مال وی باو دهد که
او رشید است و اگر نه نگاه دارد تا رشد او پیدا شود و اگر دختر بود دارهٔ پنبه
بخرد تا بهر او و کاری که بزنان مفوض است وی را فرماید و بنگرد در کار او اگر در رو رشد
باشد مال باو دهد و اگر نه نگاه دارد تا رشد او پیدا شود پس اگر شما از ایشان
رشدی و عقلی و صلاحی بینید در دین و حفظ و نگاهداشت بدیشان دهید مالها
ایشان آنگاه خطاب کرد با اولیای یتیمان و گفت مخورید مالهای ایشانرا باسراف
و بیدادی و ناحق چنانکه ایشان بزرگ شوند و مال بدست خود گیرند و هر که توانگر
باید که تعفف کند و از آن اجتناب نماید و باندک و بسیار آن طمع نکند و هر که فقیر بود

باشد

۱۶۲

باشد باید که از مال ایشان نخورد الا که بمعروف و نیکویی خلاف کرده اند تا بر
روا باشد درویش را مال یتیم خوردن بعضی گفته اند که بر سبیل قرض و این عمر
محمد باقر روایت کرده اند حسن بصری و جماعتی گفته اند که درویش را روا باشد
که بمقدار سد جوع و عورت پوشش برگیرد و بر وی قضا نبود و گفته اند که اجرة
مثل واجب باشد او را و گفته اند و گفته اند که مقدار اجرة مثل برگیرد و این
از عایشه و عبد الله عباس روایة کرده اند و مراد بمعروف مقدار و اندازه و
قاعده است بعکس آنکه گفت ولا تاکلوها اسرافا از اسراف خوردن نهی
و بقصد و میانه رخصت داد آنگاه گفت چون از ایشان رشد بینید
و خواهید تا مال با ایشان دهید گواه برگیرید تا در دعوی ایشان بر شما بسته
شود و از تهمت دور باشید و کسی را بر شما طعن نباشد و گفته اند آنچه
بر سبیل قرض گرفته باشید چون با ایشان دهید گواه برگیرید و خدای عز و جل
بسنده مکافی و مجازی و محاسب و گواه را قوله تعالی للرجال نصیب مما ترک الوالدان
والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا
سبب نزول این آیة آن بود که اوس بن ثابت الانصاری وفات یافت و زنی بگذاشت
و دو دختر و دو پسر عم پسران عم مال برگرفتند و بزن و دختر ندادند از آنکه
در جاهلیت زنان و دخترانرا میراث نمیدادند بعلت آنکه ایشان حرب
توانند کرد و سواری توانند کردن زن اوس برخاست و نزدیک رسول آمد صلعم
و گفت یا رسول الله اوس بن ثابت وفات یافت و دو دختر رها کرده و من ضعیفه ام
و چیزی ندارم و او مال بسیار رها کرده و پسران عم او مال برگرفتند و چیزی
بزن و دختران او ندادند و ایشان را برکنند و درویش می مانده اند رسول ایشانرا
بخواند و این حدیث با ایشان باز راند ایشان گفتند یا رسول الله ایشان
بر اسب نتوانند نشست و در دشمن نکایی نتوانند کرد ما را چیزی باید داد
رسول صلعم گفت باز گردید تا خدای چه فرماید در کار شما ایشان باز گردیدند خدای
تعالی این آیة فرستاد و گفت مردانرا یعنی پسرانرا نصیبست از آنچه مادر
و پدر و خویشان بگذارند و زنانرا نصیبی است از آنکه مادر و پدر و خویشان بگذارند
از اندکی و بسیاری مال ایشان نصیبی مقدور و مثبت و معین و مقدار نصیب ایشان

کودکانرا

در آیة یوصیکم الله تعیین کرده واین آیة دلیلست برانکه تاخیر بیان از وقت خطاب
جایزست چون این آیة آمد رسول صلعم ایشانرا نخواند مگر بزن داد وباقی بدختران
وکفت واذا حضر القسمة اولوا القربى واليتامى والمساكين فارزقوهم منه وقولوا لهم
قولا معروفا وليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا خافوا عليهم فليتقوا الله
وليقولوا قولا سديدا مفسران خلاف کرده اند تا این آیة منسوخست
یانه بنزدیک اصحاب ما این آیة محکمست واین قول عبد الله عباس وسعید جبیر
وحسن بصری وغیر ایشانست از مفسران واین امر وجوبرا نیست
معنی آیة اینست که چون حاضر شوید بقسمت کردن میراث خویشاوندان
ویتیمان ومسکینان ایشانرا نیز از ان مال نصیبی دهید بر سبیل طعمه
ایشانرا گفتاری نیکو وگفته اند واو بمعنی اوست یعنی ایشانرا چیزی دهید
از ان مال بگویید در حق ایشان گفتاری نیکو یعنی عذری خواهید ودعا کنید
ایشانرا بدانکه گویید عفاکم الله واغناکم وحمل بظاهر میتوان کرد پس اولیتر
این بود برای انکه جمع میان هر دو متعذر نیست هم چیزی بدهند وگفتار نیکو
هم بگویند یا بعضی را چیزی بدهند وبعضی را گفتار نیکو بگویند از ورثه آنها که بزرگ
وبالغ باشند خطاب فارزقوهم با ایشان باشد چیزی از نصیب خویش
بدیشان دهند وآنها که خرد باشند وصی ایشان گوید این مال یتیمانست
در وی تصرف نمیتوانم کرد اگر مرا بودی بدادمی عفاکم الله واغناکم وگفته اند که این
آیت در وصیت است آنگاه حق جل وعلا گفت ولیخش الذین نهی میکند
از آنچه مرد در وصیت اجحاف واسراف میکند بر ورثه واز ثلث تعدی کند
وگفته اند که این آیة در حق کسانی آمده است که بر بالین محتضری حاضر
باشند واورا گویند خویشتن را باش وکار خود بساز وآنچه داری بر خود
ایثار کن خدای تعالی کار وارثان تو کفایت کند فلانرا چندین ده وفلانرا چندین
تا جمله مال مستوفی کند خدای تعالی ایشانرا از ان نهی کرده وگفت باید که اینها
خدا بترسند آنها که این سخن میگویند واین فعل میکنند اگر ایشانرا وفات یابند
وفرزندان طفل ضعیف باز گذارند بورثه این متوفی همان خواهند وهمان اندیشند
که بفرزند خود دوست دارند باید که از خدای بترسند وسخن نیکو وبصواب وبسداد

گوینه

گویند برای این رسول نهی کرد سعد را از انکه وصیت کند بیشتر از ثلث وگفت والثلث
کثیر لان تدع عيالك اغنياء خير من ان تدعهم عالة وگفت تعالى ان الذين يأكلون اموال
اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيرا مقاتل بن حیان گفت
که آیة در حق مردی آمد از غطفان نام او مرثد بن زید برادرش بمرد وطفلی از وی
ماند وطفل در حجر او بود ومال او در دست او مال را بخورد خدای تعالی این آیت
فرستاد ودر حق او تهدید کرد او را اگرچه آیت در حق شخصی معین آمد اما
هر که با او مشارک بود در ان فعل در ان شامل بود گفت بدرستی که آنکسانی
که مالهای یتیمان بظلم میخورند بی انکه بر سبیل قرض یا باجرة مثل بردارند چون اینها
باشند بحقیقت خوردن آن مال چون خوردن آتشست پس ایشان در شکمهای
خود آتش میخورند یعنی چیزی میخورند که خوردن آن سبب خوردن آتش دوزخ
خواهد بود وایشانرا شدی گفت روز قیامت خورنده مال یتیم را بر انگیزند وآتش
از دهن وچشم وگوش او بیرون آید چون کسی شکم او پر از آتش باشد
واین علامتی باشد فرشتگانرا که او خورنده مال یتیمست وزود بود که ایشان
یعنی خورندگان مال یتیم بآتش دوزخ سوخته شوند قوله تعالى يوصيكم الله في اولادكم
للذكر مثل حظ الانثيين فان كن نساء فوق اثنتين فلهن ثلثا ما ترك وان كانت
واحدة فلها النصف بعضی از مفسران گفته اند سبب نزول این آیة آن بود
که در جاهلیت وراثه بمردی وقوت بودی میراث بمردان دادندی وبزنان
وکودکان ندادندی خدای تعالی این آیة فرستاد وحکم کردن از جاهلیت باطل
گردانید جابر عبد الله الانصاری گفت این آیة در باب من آمد وگفت من بیمار بودم
بیماری سخت رسول صلعم ببالین من آمد وگفت ای جابر من بیخود شده بودم پاره
آب طلبید وبرمن زد من بهوش آمدم وگفتم یا رسول الله چه فرمایی در ترکه خود تا بجا
آورم رسول صلعم هیچ نگفت خدای تعالی این آیة فرستاد وعطا گفت سعد بن ربیع را
باحد بکشتند واو زنی رها کرد ودو دختر وبرادری برادر او جمله مال بگرفت وچیزی
بزن ودختر نداد وزن بشکایت پیش رسول صلعم آمد رسول گفت باز گرد باشد که خدا
در حق شما حکمی کند برفت وپس از ان باز آمد وشکایت کرد وبگریست خدای تعالی
این آیة فرستاد وگفت وصية وانذار میکند شمارا خدای در وصیت از خدای

باشد و وصیة میکند شما را در کار فرزندان شما چون شما را وفات رسد میراث
که از ترکه شما یک پسر را چندان نصیب بود که دو دختر را پس اگر این وارثان و
زنان که باز مانده اند از مادر و پدر زنان دو و زیاده باشند یعنی سه یا بیشتر باشند
نصیب ایشان باشد دو ثلث از ترکه یعنی چهار دانگ بود و اگر دو باشند
نصیب ایشان هم چهار دانگ بود بعضی دیگر گفته اند که این باجماع معلوم
و گفته اند که از آیة معلوم شد و این قول بهتر است گفت اول عدد
و دختری باشد چون چنین باشد پسر را چهار دانگ بود و دختر را
دو دانگ چون نصیب یک دختر بنص قرآن و اصل مسئله ثلث افتاد
چون دو شوند دو ثلث باشد ایشان را و اگر دختر یکی باشد او را نیمی
بود از اصل ترکه و اگر وارث دیگر نبود باقی برو رد کنند بآیت و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض قوله تعالی ولابویه لکل واحد منهما السدس ان کان له ولد حاز که
فان لم یکن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث فان کان له اخوة فلامه السدس
من بعد وصیة یوصی بها او دین آباؤکم وابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا
فریضة من الله ان الله کان علیما حکیما مادر و پدر او هر یکی را از ایشان
دانگی بود یعنی شش یکی بود از آنچه بگذارند اگر او را فرزندی باشد و اگر او را
فرزند نباشد و وارثان او پدر و مادر باشند مادر را دو دانگ و باقی پدر
را باشد پس اگر او را برادران باشند مادر را دانگی باشد و باقی پدر را
بود و اگر پدر نبود برادران مادر را حجب نکنند بمذهب اهل البیت و بروایتی
حجب کنند دانگی بفرض گیرد و باقی برد و اول ظاهرتر است و این برادران
باید که دو باشند پدری و مادری یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و یکی
قول عبدالله عباس آنست که تا سه نباشند برادران حجب نکنند حکم بر
ظاهر آیت میکنند فان کان له اخوة و اقل جمع سه باشد و این قول
شاذ است قتاده گفت برادران حجب کنند مادر را از برای معاونت پدر
حجب کنند برای آنکه پدر را قیام باید کرد بنفقه و کسوت ایشان و اگر تزویج
ایشان و این علت را بعینها اصحاب ما روایت کرده اند و این دلیل کنند
بر آنکه برادران که از جهة مادر باشند حجب نکنند و این سهام بصاحب...

بعد

بعد از آنکه وصیت را بگذارند و دین را ادا کنند گفته اند تقدیم وصیت
برای آنست که وصیت عام است در حق همه کس باشد و دین
همه کس را نباشد پس چنانست که وصیت بجای ثبوت و حصول
و دین بجای شک حق سبحانه و تعالی از آن تعجب متعجبان میکند از تخاذل
اتصیا و آنکه نصیب مادر و پدر کمتر است از نصیب فرزندان و گفت
پدران شما اند و پسران شما اند ندانید که نفع کدام از ایشان بشما نزدیکتر
و نیز دیگر است مجاهد گفت مراد آنست که شما ندانید که نافعتر است در دنیا
از ایشان که پدران شمایند یا پسران شما اند شما را بعضی دیگر گفته اند که
مراد اینست که پدر را نفقه فرزند واجب باشد چون محتاج بود و فرزند
را نیز نفقه پدر واجب بود پس ایشان در این باب راستند
و لیکن شما ندانید که حاجت کرا باشد بصاحبش از ایشان و گفته اند
شما ندانید که که باشد که پیش از صاحبش بمیرد از ایشان تا میراث او برد
و تمنا مرگ یکدیگر میکنید از برای میراث و این سهام هر یکی را خدای عز و جل
پدید کرده است و فریضه گردانیده خدای تعالی داننده و درست کار و درست
گفتار است قوله تعالی ولکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان
لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین ولهن الربع مما
ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیة توصون
بها او دین حق تعالی درین آیة بیان میراث زنان کرد که میراث بجهت نسب
گیرند و درین آیة ذکر آنها میکند که میراث از جهت سبب گیرند میگوید که شما را
که مردانید نیمه آنچه زنان شما بگذارند از ترکه اگر ایشان را فرزند نباشد
و اگر ایشان را فرزند باشد اگر از شما بود و اگر از غیر شما را از آنچه ایشان
بگذارند دانگ و نیم بود و آنکه گفت زنان را بود از آنچه شما بگذارید که شوهران
ایشانید چون شما را فرزند نباشد دانگ و نیم و اگر شما را فرزند باشد
ایشان را بود از ترکه شما سه طسوج از اصل مال پس از آنکه مال صا...
و دین ادا کنند از مال متوفی اول کفن کنند پس آنگاه اگر چیزی بماند قضا
دین کنند و وصیت بجای آورند آنگاه آن مال که بماند میان وارثان قسمت کنند

وان كان رجل يورث كلالة او امرأة وله اخ او اخت فلكل واحد منهما السدس
فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث من بعد وصية يوصى بها او دين
غير مضار وصية من الله والله عليم حليم و اگر مردی را که از و میراث گیرند
کلاله باشد یا زنی را که از و میراث گیرند کلاله باشد و او را یعنی
هر یکی را ازین مرد و زن برادری یا خواهری باشد مادری این تخصیص
باجماع اهل البیت است پس هر یکی را از ایشان دانگی بود که شش یکی
باشد شعبی گفت از ابوبکر پرسیدند که کلاله چه باشد گفت
بگویم اگر صواب باشد از خدای بود و اگر خطا باشد از من و خدای
ازان بری بود و هر وارثی که نه پدر بود و نه فرزند چون بعهد عمر رسید
عمر را پرسیدند گفت من شرم دارم که مخالفت ابوبکر کنم همان گویم که او گفت
طاوس گفت ما دون الولد امیر المؤمنین علی ع گفت برادران و خواهران
باشند از مادر و پدر و از پدر و مادر و آنانکه درین آیت ذکر کرده است
از مادر باشند و آنانکه در آخر سوره ذکر کرده است از پدر و مادر
باشند یا از پدر علی ما جاء من اخبارنا پس اگر بیشتر از یکی باشند
چندانکه باشند ایشان با یکدیگر شریک باشند در ثلث یعنی در
دو دانگ و باقی کلاله پدری را باشد اگر شوهر یا زن مزاحمت کند
نقصان در کلاله پدری در شود نه در کلاله مادری و اگر کلاله پدری و کلاله
مادری جمع شوند مادری را اگر یکی باشد دانگی بدهند و اگر دو باشند
یا زیادت دو دانگ بدهند و میان ایشان این دو دانگ بسویت
قسمت کنند مرد را بر زن تفضیل ندهند و باقی را بکلاله پدری و مادری
دهند و میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند این کلام
بدیشان دهند یعنی آنکه یکی را از ایشان ضرری رسانند و گفته اند
که معنی غیر مضار اینست که اضرار ورثه نکنند بدانکه بدینی اقرار کنند
و کسی را بر و دینی نباشد یا از ثلث در وصیت تجاوز نکنند وصیتی
و فرضی از خداست و خدای تعالی داناست باحوال بندگان و بردبارست
از ایشان تعجیل نکند بعقاب از انکه تعجیل آنکس کند که ترسد که فایت

خواهر

۱۶۵

خواهر شد و درین آیة دلیلست بر آنکه فاطمه زهرا ع وارث رسول الله ص
و مستحق میراث او بود از آنکه خدای تعالی گفت یوصیکم الله فی اولادکم
علی العموم گفته است و اتفاقست که اول مخاطبی بخطاب رسولست
و باتفاق فاطمه ع دختر اوست و درین هیچ آفریده خلاف نکرده
و دیگر گفت وان کانت واحدة فلها النصف و تخصیص عموم بخبر
واحد روا نبود و آنکه دعوی کردند که رسول ص گفت نحن معاشر الانبیا
لا نورث ما ترکناه صدقة خبر واحد است با او تخصیص قرآن نتوان
کرد قوله تعالی تلک حدود الله ومن یطع الله ورسوله یدخله جنات تجری
من تحتها الانهار خالدین فیها وذلک الفوز العظیم آن حدهای خداست
یعنی تفضیل خداییست در سهم را از بهر وارثان و قسمت او که کرده است
هر که درین پند و اندرین حد و غیر ازین خدا و رسول را فرمان برد و طاعت
دارد او را در بهشتها برد که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد
در آنجا مطیعان خدا خالد و جاوید باشند و آن فلاح و ظفر بزرگست
با خلافت با امور دنیا و منافعی که معتاد و معهود گشت ما را قوله تعالی ومن یعص الله
ورسوله ویتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها وله عذاب مهین و هر که عاصی
شود در خدای و نافرمانی کند خدای را و پیغمبر را در آنچه فرموده از فرایض و
مواریث و اموال ایتام چنانکه ذکر آن از پیش رفت و از آن حدود که خدای
نهاده است تعدی و تجاوز کند او را خدا آتشی برد که همیشه در آنجا
ماند و او را عذابی بود مقرون باستخفاف و اهانت و این صفت عقاب
خداییست مستحقان را از آن عقاب و درین آیت دلیلی نیست بر آنکه
فاسق معاقب باشد و عقاب منقطع نشود از بهر آنکه حدود لفظ جمع است
و عمومست او را بی دلیل تخصیص نتوان کردن و هر کس که از حکم خدای عز و جل
تعدی کند کافر باشد و کافر لا محال معاقب بود دایم دیگر آنکه لفظ من
مشترکست میان عموم و خصوص و صیغت باشد آنرا که این آیة مخصوص با
بکافران دون فاسقان اهل صلوة ایشان که معتزله اند از آیت ثابت را اخراج

چرا نشاید که اخراج کنند آنانرا که عفو خدای ایشانرا دریافته بود و اگر مسلّم
که من جز عموم روا نبود تخصیص عموم بدلیل روا بود و بر تخصیص این عموم
ادله است از جهة عقل و از جهت سمع از آیات ارجا مثل قوله تعالی ویغفر ما دون
ذلک لمن یشاء و نظایر این و نیز لفظ خلود در لغت فایدهٔ تابید نمید و حق
تعالی بلعام باعور را گفت اخلد الی الارض و معلومست بضرورت که در زمین
مخلد نماند پس خلود عبارت باشد از طول مدت نه از تابید والله
اعلم قوله تعالی واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن
اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفیهن الموت او یجعل الله
لهن سبیلا واللذان یأتیانها منکم فآذوهما فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما ان
الله کان توابا رحیما و آن زنان که ایشان فاحشه و ناشایستی و زنا کنند
از زنان شما یعنی آنانکه آزاد ند بدیشان چهار گواه مؤمن عادل برگیرید
اگر ایشان گواهی دهند بر زنان حکم ایشان آنست که ایشانرا
در خانهای خویش باز دارید و حبس کنید عقوبت ایشانرا تا آنگه
ایشان در خانها متوفی شوند یا خدای تعالی جل جلاله در حکم ایشان طریقی
و راهی پیدا کرداند و این سبیل و راه نکاح است که بدان از سفاح و زنا
مستغنی شوند و گفته اند که حد است و این در اول اسلام بآیة الزانیة
والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة منسوخ گشت و چون این آیة آمد
پیغمبر صلعم گفت خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلا انگاه حق تعالی فرمود که آن دو شخص
یعنی از زن و مرد که این فاحشه کنند ایشانرا برنجانند و مذمت و
سرزنش کنند ایشانرا اگر باز گردند از آن و توبه کنند و عمل بد خود را
باصلاح آرند از ایشان اعراض کنید و دست از مذمت و سرزنش
ایشان بدارید که خدای تعالی توبه پذیرنده و مهربانست چون توبه کنند
گناه ایشان بیامرزد و بر ایشان رحمت کند قوله تعالی انما التوبة علی الله
للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم وکان الله
علیما حکیما ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال

انی

انی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما انگاه
بیان کرده که توبه که راست و توبه که قبول است و توبه که قبول نیست گفت که خدا
توبه قبول کند و بپذیرد از آنکسانی که ایشان بجهالت و نادانی عملی بد
و گناهی کنند و بدی نتیجه جهل و سفه باشد و آنکسانی که ایشان عاقل
و دانا باشند ارتکاب قبایح نکنند و متابع شهوت نشوند چون گناه کنند
خود را دریابند پیش از آنکه در توبه بر ایشان بسته شود و چنگال اجل نا
و گلوی ایشان بگیرد با خدای گروند و توبه کنند خدای تعالی توبه ایشان
قبول کند و همیشه خدا دانا و درست کار و درست گفتار بوده است
و باشد و زمانی قریب قبل حضور اجل باشد ابن عباس گفت پیش از آنکه
سلطان اجل نازل شود انگاه گفت توبه نیست کسانی را که ایشان
بدی و ناشایست کنند و از آن باز نگردند و توبه نکنند تا انگاه که مرگ بایشان
حاضر گردد و علامات و امارات مرگ را مشاهده کنند انگاه گویند ما توبه
کردیم نه توبهٔ ایشان قبول بود و نه توبهٔ ایشان که بر کفر بمیرند توبه کافر ایمان
و اسلام بود و توبهٔ عاصی ندم و پشیمانی بر آنچه کرده باشد اکنون از معاصی
و تلافی آنچه از وی فایت شده باشد خدای تعالی تسویه کرده میان آنکس که
توبه نکند تا وقت حضور مرگ و میان آنکس که بر کفر بمیرد و گفت ایشانرا عذاب
الیم و بدست بنهاده عذاب مولم و رنجاننده قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا یحل
لکم ان ترثوا النساء کرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان یأتین
بفاحشة مبینة وعاشروهن بالمعروف فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا شیئا و
یجعل الله فیه خیرا کثیرا ابو القیس بن الاسلت چون متوفی شد پسرش محض
ابی قیس جامهٔ خود را بر زن پدر خود کبیشه بنت معن انداخت یعنی که من
اولیترم باو و انگه او را فرو گذاشت و گرد نمیکردید و نفقه نمیکرد ایشان
هر دو برخاستند و بنزدیک پیغمبر صلعم آمدند زن گفت یا نبی الله شوهرم متوفی
و از وجه میراث ندادند و نیز نگذاشتند که من شوهری کنم که مرا نفقه کند حق تعالی
آیة فرستاده و گفت ای آنانکه ایمان آورده اید شمارا حلال نیست که زنانرا بمیراث
گیرید و ایشانرا بکره با خود نگاه دارید تا بمیرند انگاه میراث ایشان بر دارید

وایشانرا از شوهر کردن باز دارید تا آنچه بدیشان داده اید یا بعضی
ازایشان باز ستانید وایشان بواسطه حبس اضرار خویشتن را
از شما باز خرند شما را حلال نباشد الا وقتی که نشوز وناسازکاری از
جهة ایشان بود وفاحشه وناشایستی ازیشان ظاهر کردد آنکاه
شما را روا بود ومعذور باشید درانکه چیزی ازیشان بستانید
وخلع کنید واکر ایشان با شما زندکانی نیکو کنند ایشانرا مرنجانید و
با ایشان زندکانی نیکو کنید ایشانرا مرنجانید وبا ایشان زندکانی
نیکو کنید وبزبان خوش وکفتار خوش با ایشان معاشرت کنید ونفقه
وکسوة ایشان قیام کنید پس اکر نفس شما ایشانرا کاره باشد و
مصاحبت ایشان شما را خوش نباشد باین از ایشان مفارقت
مکنید که شاید که آن چیز که نفس شما کاره آن باشد خدای تعالی شما را در آن
چیز خیر بسیار نهاده باشد آنچه شما را صالح ونیکوتر باشد که عالم بمصالح
شما خداست جل جلاله وعظم شانه قوله تعالی وان اردتم استبدال زوج
مکان زوج وآتیتم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا اتاخذونه بهتانا واثما
مبینا وکیف تاخذونه وقد افضی بعضکم الی بعض واخذن منکم میثاقا غلیظا اکر اعرا
زنی صاحب جمال امید باشد زن خود را بفاحشه وناشایست نسبت میکرد
واورا میرنجانید تا آنکاه که خود را باز میخرید خدای تعالی ایشانرا ازان نهی کرد
وکفت اکر میخواهید که زن خود را رها کنید وزنی دیکر را درعقد آرید آنچه بدان
زن داده اید از مهر ازو باز مستانید واکرچه آنچه بدو داده اید مال بسیار
باشد واکر ازو باز ستانید برشما وبال باشد وانکه باز میستانید ازیشان
آنرا بهتان ونیز تهمت است وچکونه ازیشان وا میکیرید آنرا وشما بیکدیکر
رسیده اید وحق صحبت وخلوت درمیان افتاده وایشان از شما عهدی
استوار وپیمان اعظم فرا کرفته باشند بدانکه ایشانرا نیکوی بدارید یا
بنیکوی رها کنید وپیغمبر صلعم میکوید استوصوا بالنساء خیرا فانهن عوان
فی ایدیکم اخذتموهن بامانة الله واستحللتم فروجهن بکلمة الله قوله تعالی ولا تنکحوا
ما نکح آباؤکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة ومقتا وساء سبیلا

ابو

ابو قیس متوفی شد واو ازجملهٔ صالحان انصار بود پسر او زن پدر را بخواست
زن کفت من ترا فرزند خود میشمرم وتو ازجملهٔ صالحان قوم خودی پیش پیغمبر صلعم
وبا او مشورت کنم نزدیک پیغمبر آمد واو را بدین خبر داد پیغمبر کفت با خانهٔ
خود درو تا خدای تعالی چه فرماید او برفت خدای تعالی این آیة فرستاد
ونکاح زن پدر حرام کردانید وکفت نخواهید ونکاح مکنید زنانی که پدران شما
برایشان نکاح کرده باشند الا آنچه بکذشت واین مبالغه است در تحریم
یعنی اکر ممکنست شما را که کذشته را نخواهید شما را جز ازیشان حلال نیست چنانکه
نکاح کردن ایشان ممکن نیست نکاح ایشان که مانده اند یعنی زنان پدران شما
هم ممکن نیست ازانکه این همیشه قبیح بوده است در دین خدای وممقوت ومقتا
ودر شرع داشته در دین ودر مروت آنکسانی که خداوندان مروت بودند
ازین نکاح اجتناب میکردند واین نکاح را نکاح المقت میخواندند وفرزندی که
ازین مناکحت در وجود آمد اورا مقتی نام مینهادند انکه کفت وساء سبیلا وبد
راهی است وطریقی این نکاح که نکاح زنان پدرانست قوله تعالی حرمت علیکم
امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم وخالاتکم وبنات الاخ وبنات الاخت وامهاتکم
اللاتی ارضعنکم واخواتکم من الرضاعة وامهات نسائکم وربائبکم اللاتی فی حجورکم
من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم وحلائل
ابنائکم الذین من اصلابکم وان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا
رحیما حرام کرده شد برشما نکاح مادران شما ودختران شما وخواهران شما و
خواهرزادکان شما وخواهران پدران شما وخواهران مادران شما ودختران
برادران شما ومادران شما آنها که شما را شیر داده اند یعنی ازجهة رضاع وخواهران
شما هم ازجهة رضاع ومادران زنان شما ودختران زنان شما آنانکه درحجر شما
اند ازان زنانی که با ایشان دخول کرده باشید پس اکر دخول نکرده باشید
بزه نباشد در خواستن ایشان وزنان پسران شما آنانکه از صلب شما اند
نه آنانکه بپسری کرفته باشید وجمع کردن میان دو خواهر در نکاح این همه برشما
حرامست انکه کفت الا ما قد سلف یعنی آنچه کذشت معفوست باسر آن مروید وازان
بازکردید بخدای که خدای تعالی آمرزنده ومهربانست بیامرزد وبرحمت خویش بهشت برد قوله تعالی

والمحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم واحل لکم ما وراء
ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم به منهن
فآتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة
ان الله کان علیما حکیما وهمچنین حرامست بر شما زنان شوی دار
واحصان بر چهار وجه بود یکی بتزویج چنانکه گفت والمحصنات من النساء
دوم باسلام کقوله فاذا احصن فان اتین بفاحشة سیم بعفت
والذین یرمون المحصنات چهارم بحریه والمحصنات من الذین اوتوا
الکتاب انگه گفت الا ما ملکت مگر آنکه دست شما مالک آن باشد یعنی
اگر سبی کرده باشید و زنان کافران بغارت آورده و شوهران ایشان
زنده مانده باشند بر شما حلالست مقاربت ایشان واین حرمت
حق سبی اوطاس آمد انگاه گفت این تحریم و تحلیل کتاب خدا
بر شما او نوشت و واجب گردانید و از قبل غیری نیست و حلال
گردانید شما را آنچه دون اینست یعنی این چهارده از جهة نسب و سبب
بنزدیک شافعی جمع کردن میان زن و عمه او و خاله او حرامست و تمسک
بدین حدیث میکند که لا ینکح الرجل المراة علی عمتها و علی خالتها و بنزدیک
اصحاب ما رواست که بر سر عمه و خاله در آمد نه چون عمه و خاله بدان رضا دهند
وچون رضا دادند پس ازان اختیاری ایشان را نباشد و این حدیث
از جمله آحادست باخبار آحاد تخصیص عمومات قرآن نتوان کرد انگاه
گفت و حلال کرد شما را که طلب کنید بمالهای شما زنان را بر وجه عقد نکاح که مهر ایشان
بدهید یا بر وجه ملک یمین که بهای ایشان بگذارید تا محصن و پارسا باشید
و از زنا و حرام خود را دور دارید و مسافح زانی بود و سفح ریختن آب است
بر سبیل فساد پس انگاه گفت آنرا که با ایشان متعه کنید و از ایشان
تمتع گیرید بنکاح مزد ایشان بدهید که واجبست و فریضه بر شما مزد ایشان
باز دادن در آنکه در اول اسلام نکاح متعه حلال بود هیچ خلاف نیست
واین آیت را دلیلست بر حلال بودن نکاح متعه جماعتی گفتند این آیة منسوخست
ودرین معنی اخباری آورده اند مختلف و مضطرب و خبر واحد ناسخ قرآن نباشد

پس

پس این آیة محکم است نه منسوخ و مذهب اهل البیت و عبد الله عباس
وابن مسعود و سعید جبیر و ابی بن کعب اینست و در مصحف ابی و ابن مسعود
چنین است فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن حبیب ثابت
گفت عبد الله عباس مصحفی بمن داد و گفت این مصحف ابی است در وهم
چنین نوشته بود گفتیم ما چنین نخوانیم گفت والله هکذا انزل الله سه بار گفت
عمران حصین را از نکاح متعه پرسیدند گفت بتحلیل آن آیتی محکم از خدای
فرود آمده و هو قوله فما استمتعتم به منهن و هیچ آیة نیامد که آنرا نسخ کند و ما در عهد
رسول این نکاح کردیم چون رسول فرمان یافت مارا ازان نهی کردند پس ازان
مردی بیامد و برای خود خبری بگفت ما بقول او قول خدا و رسول رها نکنیم حکم
از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع شنیدیم که گفت لولا ان عمر نهی عن المتعة
ما زنی الا شقی اگر عمر نهی نکردی از متعه هیچکس زنا نکردی الا بدبختی و در خبرست
که روزی عبد الله زبیر در مسجد نشسته بود و سخن میگفت عبد الله عباس از در
در آمد و او مکفوف شده بود گفت جاء من سلب ابصاره عبد الله عباس
گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب بصایرکم خدای ما را اگر چشم بر بسته
است باکی نیست شما را چشم بصیرة باز گرفته است و بنشست عبد الله زبیر را
خوش نیامد در حدیث متعه آمد و دران طعن زد تا عبد الله عباس را گرمی باشد
عبد الله عباس گفت بر نکاحی طعن میزنی که تو ازان نکاح آمده گفت یا جاهلی
بوحیم در راه میرفتیم مادرت از پیش ما در افتاد پدرت را رغبت افتاد که او را
بزنی کند او گفت من نکاح دوام نکنم پدرت بر دینی داشت آن برد بود داد
و او را بزنی کرد بران برد بمدت معلوم آبستن شد و ترا بزاد و تو از متعه زاده
نشاید که در متعه طعن زنی انگاه حق جل جلاله گفت هیچ بزه نیست بر شما در آنچه
تراضی بود میان شما در استیناف عقد پس از انقضاء مدت بعقد جدید و مهر جدید
باتفاق الا اجوره اجور مهور است و مهر را اجر خوانند برای آنکه در برابر نفع فرج
است حسن بصری گفت معنی آنست که بزه نیست بر شما در آنچه تراضی بود میان
شما از پس تعیین و تقدیر مهر از زیاده و نقصان حط و بهری و تاخیر و تاجیل آن و نفی
بوقتی و هبه بعضی یا جمله آن پس ازانکه فریضه مهر معین شده باشد والله تعالی اعلم

مصالح شما و هر حکم که کند و فرماید بحکمت و صواب کند قوله تعالی ومن لم یستطع
منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات
والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فانکحوهن باذن اهلهن وآتوهن اجورهن
بالمعروف محصنات غیر مسافحات ولا متخذات اخدان فاذا احصن فان
اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب ذلک لمن خشی العنت
منکم وان تصبروا خیر لکم والله غفور رحیم میگوید که هر که نتواند و مالک چیزی نباشد
و دسترس آن ندارد از مال و توانگری که بخواهد و زن کند زنی را از زنان
پارسا و آزاد باید که از آنان که دستهای شما مالک آن باشد از کنیزان در
نکاح خود آورد و بخواهد از ایشان آنرا که مؤمن باشد عبد الله عباس
گفت اگر کسی استطاعت آن دارد که بر حره عقد بندد روا نباشد او را که بر
کنیزک اختصار کند و این مذهب شافعی است و بنزدیک اصحاب ما اولی آنست
که عقد پرستار نکند و اگر عقد کند درست باشد الا آنکه ترک اولی و استحباب
کرده باشد اگر زنی آزاد دارد و خواهد که پرستاری عقد کند عقد موقوف
بود باجازة زن آزاد و حق تعالی در پرستار قید ایمان کرده و باز نمود که به
حقیقت ایمان یکدیگر واقف نباشید برای آنکه ایمان تصدیق داشتن
بدلست و شما را بر آن اطلاع نباشد خدای تعالی عالمتر است بایمان شما
و شما هم از یکدیگرید و هم از یک اصل و نسبید همه ظاهرا مؤمنید اما باشد که
پرستاران بنزدیک خدای بهتر بود از آزاد و ثوابش بیشتر بود و دلخوشی آنان
مید هر که دسترس آن ندارند که زن آزاد خواهند انگاه گفت بخواهید ایشانرا
بدستوری خداوندان ایشان و بایشان دهید مزدهای ایشان یعنی
بخداوندان ایشان از بهر آنکه ایشان مالک چیزی نشوند و هر منافعی که حاصل شود
از بنده خواجه او را بود بالمعروف بنیکوئی یعنی بر آن قرار که عقد بر آن بسته باشد
بی نقصان و مطل و عشرة محصنات بزنی کردن ایشانرا یعنی بعقد و نکاح
نه زنا کنندگان و نه دوست گیرندگان در جاهلیت پرستاران دوست
گرفتندی و خویشتن را از دیگران منع کردندی الا از او انگاه گفت فاذا احصن
چون شوهر کنند یعنی مالکان و خداوندان ایشانرا بشوهر دهند و گفته اند که مسلمان

شوند

شوند انگاه فاحشه و زنا کنند بر ایشان بود نیمی از عذاب که بر زنان
آزاد بود یعنی پنجاه تازیانه چون حد زنان آزاد صد است ذلک آن نکاح
پرستاران شاید که از غلبه شهوت باشد یا آنکه از زنا ترسند و صبر کردن از
کار پرستاران شما را نیکوتر و بهتر بود انس مالک گفت از پیغمبر ص شنیدم که میگفت
هر که خواهد که پیش خدای شود پاک و پاکیزه باید که زن آزاد بزن کند که زن آزاد صلاح
خانه بود و بنده خرابی خانه خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد و به بهشت برد برحمت
خویش تا بیابانرا قوله تعالی یرید الله لیبین لکم ویهدیکم سنن الذین من قبلکم ویتوب
علیکم والله علیم حکیم والله یرید ان یتوب علیکم ویرید الذین یتبعون الشهوات
ان تمیلوا میلا عظیما یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا حق تعالی
بیان کرد که غرض او درین احکام چیست گفت خدای میخواهد که بیان کند برای
شما آنچه صلاح شما در آنست از احکام و راه نماید شما را براهها و سنتهای آنکسانی
که پیش از شما بوده اند و میخواهد که توبهٔ شما قبول کند و شما بر توبه باشید و خدای تعالی
دانا و حکیم کار است بد آنچه میفرماید از سر علم و صواب فرماید و این آیه دلیلست
بر بطلان مذهب مجبره از آنکه خدای تعالی گفت من چنان میخواهم ایشان گفتند
که تلبیس او کند و خواهد خدای تعالی گفت من توبه میخواهم مجبره گفتند که اصرار بر
معصیت خواهد گفت من هدایت میخواهم و ایشان گفتند ضلالت خواهد آنکه خدای
تعالی چنان کرد که من چه میخواهم و ایشان چه میخواهند گفت خدای تعالی توبه شما
قبول کند و شما بر توبه باشید آنچه لایق حکمت اوست بجز حواله کرد آنچه لایق بجهل
و سزای ایشانست بدیشان حواله کرد آنچه خدای بدیشان حواله کرد بخدای حواله
کرده میگفتند اگر فعل فعل خداست وزد ظاهر شود و اگر فعل فعل ایشانست
هم ظاهر شود اگر عقاب خدای کنند قول قول ایشانست و اگر عذاب ایشانرا
کنند بدانند که آن فعل بد و اعتقاد فاسد ایشان بوده است حق سبحانه
و تعالی ابطال مجبره بصریح گفته است گفت خدا توبه شما میخواهد و آنانکه تابع هوای نفس
و شهوت اند میخواهند که از راه حق و از دین شریعت و احکام بجهند جهیدنی عظیم
مجاهد گفت مراد زناکنندگان اند یعنی ایشان مفسد اند میخواهند که شما نیز مانند ایشان
باشید و قوله ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء [illegible] خواهد و گفته اند

جهودان و ترسا باشند که نکاح محرمات روا میدارند بعضی گفته اند که مراد زنا است
یعنی هیچ تحریج نکنند و ازین معنی گفته اند مراد جمله مبطلانند که متابعت
هوا و شهوت میکنند انگاه خدای تعالی تقریر فضل و نعم خود کرد و گفت
خدای تعالی میخواهد که بار گرانرا از شما تخفیف کند چنانکه گفت یرید الله
بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و این تخفیف بتولی توبه است و با آنچه رخصت داد
از نکاح بندگان کنیزکی را که طول و سعت نکاح حره ندارد چون از عنت
و غلبهٔ شهوت ترسند انگاه باز نمود که آدمی ضعیفست بر هیچ چیز
طاقت ندارد هوا برو غالب باشد و شهوت برو غالب بود
حسن بصری گفت ضعف او آنست که او را از آب مهین آفریده اند
عبد الله عباس گفت هشت آیه درین سوره است که فرزند آدم
را بهترست از هرچه در دنیا آفتاب برو تابد ۱ یرید الله لیبین لکم ۲ والله
یرید ان یتوب علیکم ۳ یرید الله ان یخفف عنکم ۴ ان تجتنبوا کبائر ما تنهون
عنکم ۵ ان الله لا یغفر ان یشرک به ۶ ان الله لا یظلم مثقال ذرة ۷ ومن یعمل
سوءا او یظلم نفسه ۸ ما یفعل الله بعذابکم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا
اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم
ان الله کان بکم رحیما ومن یفعل ذلک عدوانا وظلما فسوف نصلیه نارا
وکان ذلک علی الله یسیرا حق تعالی خطاب کرد مومنانرا و میگوید ای مومنان
مخورید مالهای شما را یعنی مال یکدیگر را در میان شما بباطل مخورید مالهای شما
یعنی بحرام از ربا و قمار و غصب و دزدی و خیانت چون این آیت
آمد جماعتی تحریج کردند از آنکه بخانهٔ کسی طعام خورند تا این آیه آمد که لیس
علی الاعمی حرج الی قوله ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا انگاه گفت الا وقتی
که در میان شما تجارتی حاصل آید و با یکدیگر معامله کنید و از مجلس عقد
بتراضی یکدیگر متفرق شوید انگاه روا بود شما را در ان تصرف کردن گروهی
دیگر آنست که مراد بتراضی امضا بیعست بعضی دیگر گفتند مراد آنست
که در بیع غبنی بود چون تراضی باشد میان متبایعین روا بود انگاه
گفت مکشید انفسهای خود را یعنی دست بریختن خون یکدیگر میازید که همچنان باشد که

نزلت آیات فی الربا

ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء

کون

بخون خود سعی کرده باشید و خود را کشته باشید از آنجا که المومنون کنفس
واحدة فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم و گفته اند مراد آنست که چون کسی
بکشد و داند که او را بخواهند کشت همچنان باشد که خود را کشته
و چون بر کسی سلام کند و داند که جوابش خواهند داد چنان بود که بر
خود سلام کرده و گفته اند معنی آنست که خود را بکشید بارتکاب محارم
و آثام و مال یتیم و مردم بنا واجب خوردن که انگه معذب و معاقب
باشید و خود را بدست خود هلاک کرده باشید فضیل عیاض را ازین
پرسیدند گفت میگوید که ازین غافل مباشید و برای خود زادی
و ذخیره راست کنید که آنکس که او سفری در پیش دارد و زاد بر نگیرد
و براه برود خود را کشته باشد در خبرست که در زمان رسول صلی الله علیه وسلم
یکی را از جملهٔ صحابه به سریتی فرستاد گفت مرا در ان ولا احتلامی افتاد و هوا
سخت بود تیمم کردم از خاک از خوف و نماز کردم با قوم چون باز آمدم رسول را
خبر کردم گفت یا فلان صلیت باصحابک و انت جنب با اصحابت نماز کرده
و تو جنب بودی گفتم یا رسول الله سرما سخت بود من بر خود بترسیدم از
هلاک این آیه یادم آمد ولا تقتلوا انفسکم تیمم کردم رسول صلی الله علیه وسلم بخندید و دیگر هیچ نگفت
ان الله کان بکم رحیما بدرستی که خدای تعالی همیشه بر شما رحیم و مهربانست
و هر که آن کند یعنی مال مردمان بباطل بخورد و خون مردمان بنا حق ریزد جمله
آنچه خدای تعالی از ان نهی کرده است او ارتکاب کند بیدادی و ظلم نموده
بود که بچشانیم و بسوزانیم او را باتش دوزخ و این بر خدای آسانست
و هیچ چیزی از نمی بر و متعذر نبود قوله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر
عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض للرجال
نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن واسالوا الله من فضله
ان الله کان بکل شی علیما انگاه خطاب میکند خدای تعالی با بندگان خویش
همیگوید که اگر شما اجتناب کنید و دور شوید از کبائر یعنی گناهان که شما را
از ان نهی کرده اند و باز داشته من که پروردگارم و آفریدگار شما ام بکرم و فضل
خویش گناهان شما را از انکه دون کبائر است باز پوشم و اجتناب کبائر را

کفارت ارتکاب صغایر کرده ام و شما را درجای کریم و بزرگوار درآرم که آن
بهشت است ابو هریره گفت یکروز رسول خدای بر منبر گفت بآن خدای که
جان من بامر اوست سه بار بگفت و خاموش شد مردم بگریستند
از آنکه ندانستند که رسول صلعم آن سوگند را چرا خورد انگاه گفت هیچ
بنده نباشد که او پنج نماز بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از
کبایر اجتناب کند الا آنکه درهای بهشت او را گشاده کنند چنانکه
برهم می آیند انگاه این آیة برخواند که ان تجتنبوا کبایر ما تنهون عنه نکفر
الخ و در کبایر علما را خلافست و از جمله آنچه باتفاق جمله کبیره است قتل
نفس محرم است و ظلم و غصب و قذف محصنات و زنا و لواطه
و ربا و شرب خمر است و فرار از زحف و این قول عبد الله عباس است
و سعید جبیر که روایت کرده اند از امام جعفر صادق ع الا آنکه در حدیث
صادق ع زیادتی است و آن شرکست بخدا و انکار الولایة و عقوق
الوالدین عبد الله مسعود گفت از رسول صلعم پرسیدم که کدام گناه
عظیمتر بود گفت آنکه با خدای انباز گیرد گفتم پس از آن گفت فرزند را بکشی
ترس آنرا که با تو نان خورد گفتم پس از آن گفت آنکه با زن همسایه زنا
کند و تصدیق این حدیث در کتاب خداست انجا که گفت والذین لا یدعون
الی قوله الا بالحق و لا یزنون و در توریة است که امهات گناه سه است
و آن اول گناه است که کرده اند اول کبر و آن ابلیس کرد دوم حرص و آن
آدم کرد سیم حسد و آن قابیل کرد عبد الله عباس را گفتند کبیره کدام است
گفت کبیره هفت است تا بهفتصد الا آنست که گناه با استغفار کبیره نباشد
و با اصرار صغیره نباشد بدانکه هرچه معصیت است کبیره است الا آنست
که بعضی باضافت بعضی کبیره تر باشد تا یک گناه باشد هم کبیره بود و هم صغیره
باضافت بانکه عقابش کمتر بود کبیره بود و باضافت بانکه عقابش بیشتر
بود صغیره بود و مذهب اهل شیعه اینست سفیان ثوری گفت کبایر
آن باشد که در و مظلمه بود میان بندگان و صغایر آن باشد که میان
خدا و بنده باشد و گفت این را از آن خبر گرفتم که رسول صلعم گفت که چون روز قیامت

باشد

باشد منادی از بطنان عرش ندا کند از قبل رب العزة که ای امت محمد
آنچه میان من و شماست بشما بخشیدم و آنچه شما را با یکدیگر است بیکدیگر بخشید
و بهشت روید انگاه حق تعالی فرمود و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض
سبب آن بود که زنان جمع شدند و پیش رسول خدای فرستادند و گفتند
یا رسول الله خدای تعالی خدای مردانست و زنانست و پیغمبر پیغمبر مردان و زنان
چرا خدای ذکر مردان میکند و ذکر زنان نمیکند ما میترسیم که مبادا که در ما
چیزی نباشد یا خدا ما را بکار نایم خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت
ان المسلمین و المسلمات و دیگر انا لا نضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی قتاده
و سدی گفتند چون آیة قسمت میراث آمد که للذکر مثل حظ الانثیین مردان
گفتند که ما امید داریم که ثواب ما در آخرت بیشتر بود چنانکه نصیب ما در دنیا
مضاعف است بر نصیب زنان و زنان گفتند که ما امید داریم که وزر و عقاب
ما در قیامت نیمه آن باشد که وزر و عقاب مردان نصیب ما از میراث
نیمه مردانست خدای تعالی این آیة فرستاد و ایشانرا ازین نهی کرد و بعضی
گفتند خدای تعالی چون ذکر مردان کرد ایشانرا تفضیل داد بر زنان گفتند
کاشکی خدای ما را نیز مرد آفریدی و علی الجمله خدای درین آیة نهی کرد از آنکه تمنای
مقام و مرتبه و جاه و جلال یکدیگر کنند گفت تمنا مکنید و آرزو مخواهید آنچه خدای
تعالی بدان بعضی از شما را بر بعضی تفضیل داده باشد از آنکه مصالح بندگان
خدا بهتر داند جماعتی که تمنای مال قارون کردند و گفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی
قارون انگاه که قارون را با اموال خسف کردند ایشانرا معلوم شد که آن
تمنای ایشان باطل بود ایشان پشیمان شدند چنانکه گفت خدای تعالی
و حکایت کرد از ایشان و گفت و اصبح الذین تمنوا مکانه بالامس الی قوله لولا
ان من الله علینا لخسف بنا و یکانه انگاه حق تعالی گفت هر یکی را نصیب خود
باشد از ثواب و عقاب بر وفق عملش و درین باب مرد و زن یکی اند درین
خطاب چنانکه گفت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی
الا مثلها و مردانرا نصیبی از آنچه کسب کنند از خیر و طاعت و ثواب آنچه تعلق دارد
بدنیا یا مکاسب و زنانرا نصیبی است از آنچه کسب کنند از خیر و طاعت و ثواب

وآنچه تعلق دارد بدنیا یا مکاسب تمنای حال یکدیگر نباید کرد واین بحسب مصالح
خدای تعالی دهد هر مصلحت او بهتر داند چنانکه گفت ولو بسط الله الرزق
لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء انگاه گفت از خدای
خواهید و فضل او ونعمت او که رسول خدای ص گفت سلوا الله من فضله فانه یحب
ان یسأل از خدا خواهید فضل او را که او دوست دارد سوال او و هر کس
که از خدای فضل او نخواهد بر و خشم گیرد سفیان عیینه گفت که خدا ما را
نفرمود که سوال کنیم الا که اجابت کند اگر نه آنستی که عطا دوست میدارد
ما را بسوال نفرمودی از و خواه و از فضل او طلب که او بهمه چیزی عالم است تا
بحسب آنچه مصلحت داند دهد قوله تعالی ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان
والاقربون والذین عقدت ایمانکم فاتوهم نصیبهم ان الله کان علی کل شیء شهیدا
واز بهر یکی از مردان و زنان چنان کردیم ومشروع کردانیدیم وارثانی که
ایشان اولیتر باشند بمیراث ایشان بقرابه تا بر دارند میراث
آنچه مادر و پدر و خویشان رها کرده باشند انگه ابتدا کرد و گفت
آنکسانی که عقد و عهد کرده اید نصیب ایشان بایشان دهید
که حق تعالی بر همه چیزی گواه است مورد این کلمه تهدید و وعید است
تا مردمان خلل نکنند در آنچه واجب باشد درین باب و سوگند را
یمین خوانند که در وقت سوگند خوردن دست راست بدست راست
گیرند و در ظاهر اسناد فعل بایمین است و در معنی با مرد سوگند خوار
در جاهلیت مخالفت کردندی و با یکدیگر عهد بستندی و سوگند خوردندی
و با یکدیگر گفتندی دمک دمی و هدمی هدمک و ثاری ثارک و حربی حربک
وسلمی سلمک و ترثنی وارثک چون این گفتندی میان او و ایشان
میراث ثابت شدی و نصیب حلیف از میراث دانگی بودی خدای
تعالی گفت نصیب ایشان بدهید از میراث وانگاه آنرا منسوخ کرد بآیة
اولوا الارحام ابن عباس گفت این آیة در حق آنان آمد که رسول ع
میان ایشان برادری داد و مواخاة مهاجر و انصار بمدینه آمد ایشان
با آن برادری میراث گرفتندی انگاه آیة فرایض منسوخ شد قوله تعالی

الرجال

١٧٢

الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض وبما انفقوا من اموالهم
فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله واللاتی تخافون نشوزهن
فعظوهن واهجروهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا
ان الله کان علیا کبیرا این آیة در حق سعد بن الربیع آمد و او از جمله نقیبان بود زنش
حبیبه بنت زید با او نشوز کرد مرد او را بزد او با پدرش بنزدیک رسول آمد زید گفت
یا رسول الله من کودک خود را در عقد او کردم او طپانچه بر روی او زده است رسول گفت
قصاص باید کردن جبرئیل این آیة آورد رسول ع گفت من چیزی را خواستم
و خدای چیزی دیگر خواست و آنچه خدای خواست بهتر است و قصاص روا نیست
در آنچه میان زن و شوهر باشد بر وجه تادیب میگوید مردان قیمان و استادکاراند
و مسلطند بر زنان و ایشان زیر دستند و ایشان زبر دست و ایشان را
بر زنان امر است و گفتار نهی و دست تادیب از بهر چنین آمد از بهر آنکه خدای
تعالی تفضیل نهاد خلق را بعضی بر بعضی بعقل و زیادتی دین و یقین از انجا که ایشان
ناقص عقل و ناقص دینند فرمود که گواهی دو کس از ایشان بگواهی یک مرد بود و جهاد
کردن که مردان را فرمود انفروا خفافا وثقالا زنان را گفت وقرن فی بیوتکن رسول
گفت المرأة مسکینة ما لم یکن لها زوج زن مسکین است تا شوهرش نباشد قیل
یا رسول الله ان کان لها مال گفت وان کان لها مال و اگر چه مال دارد مسکین باشد
واین آیة برخواند الرجال قوامون علی النساء ابو هریره از رسول ع روایة کرد از رسول
ع روایت کرد که بهترین زنان زنی باشد که چون در و نگری شادمان شوی اگر
چیزی فرمایی طاعت دارد و اگر از و غایب شوی غیبت را نگاه دارد هم در اسرار
وهم در اموال و در نفس خود و مال تو انگاه این آیة برخواند و خدای تعالی مردان را بر زنان
تفضیل نهاد بدانچه گفته شد وبما انفقوا و بدانچه نفقه میکنند مرد راست که بر زن
نفقه کند انگاه گفت آن زنانی که صالح باشند و مطیع خدای و شوهران خود را
در غیبت شوهر خود را محافظت کنند هم در اسرار وهم در اموال و در نفس خود نگاه
بانگاه داشت خدا و رسول خدای گفت احفظ الله یحفظک خدای را نگاه دار تا
خدای ترا نگاه دارد و آن زنانی که میترسید شما از نشوز کاری کردن ایشان
اول ایشان را پند دهید اگر سود ندارد و اصرار کنند ایشان را در بستر رها کنید و در جامه

دیگر نخسبید و گفته اند که در بستر پشت با ایشان کنید و اگر سود ندارد بزنید
ایشانرا زدن بقاعده بر وجه تادیب چنانکه گفت عیبی و نشانی پیدا
نکرده در خبرست که رسول ع علّق السوط حیث تراه اهل بیتک تازیانه
بجامه در آویز که اهل خانه و زیر دستان آنرا ببینند اسما بنت ابی بکر گفت
من چهارم زنی بودم که زبیر عوام مرا بزنی کرد چون بر یکی از ایشان خشم
گرفتی اورا بچوب مشجب بزدی چنانکه بشکستی و مشجب سه پایه باشد
که جامه بر وی افگنند پس اگر شما را طاعت دارند بدیشان هیچ راهی مجوئید
از راه تهمت و سختی که خدای عالی بزرگوارست علو و بزرگی او را سزاوار است
وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها ان یریدا
اصلاحا یوفق الله بینهما ان الله کان علیما خبیرا و اگر ترسید که از شقاقی
و خلافی میان ایشان ناسازگاری بماند از هر دو جانب بفرستید
دو حاکم را یکی از جانب مرد و یکی از جانب زن تا بنشینند و در آن غور کنند
و مصلحت ببینند اگر خواهند تا میان ایشان اصلاح کنند اراده مصلحت
در اصلاح باشد اصلاح کنند که خدای تعالی میان ایشان فراهم
آورد و موافقتی در میان ایشان پدا کرده اند و با یکدیگرشان الفت
دهد که خدای تعالی عالم است و باحوال بندگان آگاهست و از کار ایشان
و اگر این دو حکم مصلحت در آن ببینند که میان ایشان فرق افگنند
چنان کنند بی مراجعت ایشان و اصلاح و توفیق نکنند تا آنگاه که
مرد و متفق القوة والرای شوند و این از جمله احکام شرعی است آورده اند
که چون امیر المومنین علی ع بصفین با معاویه کارزار میکرد و گاه دست
اینانرا بود و گاه ایشانرا تا آنکه یکبار کار بجای رسید که بر لشکر معاویه
غلبه کردند و بسیاری از ایشان بکشتند و تنگ خیمه و خانه معاویه
درآمدند و نزدیک بود که اورا اسیر کنند عمرو عاص را گفتند تدبیر حیلت
گفت بفرمای تا مصحفها بر سر نیزه کنند و گویند ای قوم ما شما را بکتاب خدا میخوانیم
تا میان ما حاکم باشد ایشان چنین کردند لشکر امیر المومنین چون چنان
دیدند از حرب باز ایستادند مگر اندکی که مستبصر بودند امیر المومنین علی ع

گفت

گفت ای قوم خطا مکنید امضوا علی بصیرتکم فانهم لیسوا باهل الدین والقرآن
وانما دفعوا الحیلة بر کار خود بروید که اینان اهل دین و قرآن نیستند و این
مصحفها بگیرید بر سر چوبها کردند ایشان نشنیدند و اصرار کردند و گفتند
نخواهیم لابد حکمین باید کرد امیر المومنین گفت چون چنین است من حاکمی
اختیار کنم و عبد الله عباس را اختیار کرد گفتند نخواهیم یمنی و مصری را خواهیم
گفت مالک اشتر را این هم قبول نکردند و باهم فراز آمدند ابو موسی اشعری را اختیار
کردند برای خود و آن حکمین را نصب کردند چنانکه معروف است و عمرو عاص
ابو موسی اشعری را بفریفت و امیر المومنین را از امامت خلع کردند بدان کیدی
که عمرو عاص را بود هم آن قوم که اختیار کرده بودند خارج شدند و چهار هزار
مرد یکبار برخاستند و لشکرگاه رها کردند و بجانبی فرود آمدند امیر المومنین
علی ع عبد الله عباس را فرستاد که چرا جدا شده اید گفتند از برای آنکه
علی حکمین نصب کرد عبد الله عباس گفت پس حکمین شرع یاد کرده گفتند نه گفت نه
خدای در بعضی احکام شرع فرموده فان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله
وحکما من اهلها ایشان جواب نداشتند و باز نیامدند عبد الله عباس
باز آمد و آنچه رفته بود خبر داد گفت نیکو گفتی و لیکن جواب ایشان نیست
آنگاه برفت و ایشانرا گفت که بخدای اگر کسی هست در میان شما که این کار نکرد
و نخواسته است جدا شوید یا جواب دهید هیچ کس جواب ندادند گفت
چون شما کرده اید هم شما بیرون آمدید آنگاه با ایشان بنهروان قتال کرد تا
ایشانرا همه بکشت قوله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین
وبذی القربی والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب
بالجنب وابن السبیل وما ملکت ایمانکم ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا الذین
یبخلون ویامرون الناس بالبخل ویکتمون ما آتیهم الله من فضله واعتدنا للکافرین عذابا مهینا
حق تعالی خطاب میکند با جمله مکلفان و میفرماید که خدای تعالی را بپرستید و با او هیچ شریک
و انباز مگیرید و با مادر و پدر نیکوئی کنید و با خویشان و یتیمان و مسکینان احسان
کنید یتیم آن بود که پدرش بمرده و مسکین آن باشد که او را چیزی نباشد و گویا
نبود مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله صلعم [illegible] شده است گفت مسکینان

طعام ده و دست بر سر یتیمان فرو آر و طعامشان ده و با همسایه که خویشاوند بود
و با همسایه که بیگانه بود و با رفیق و یاری که در سفر در پهلوی تو بود یعنی با تو بود
نیکوئی کن بوب الکا گفت الجار الجنب همسایه کافر است بعضی دیگر گفتند
الصاحب بالجنب همسایه که سرایش پهلوی سرای تو بود و گفته اند که آنکس
که ملازم تو بود که پهلوی تو نشیند و طمع خیر تو دارد ابن عباس گفت من
شرم دارم که مردی سه بار پای بر بساط من نهد و از من بر او اثری
نباشد رسول صلعم گفت مومن نباشد آنکس که همسایه از شر او ایمن نباشد
و هر آنکس که او را در سرای بسته باید داشتن که ایمن نبود از همسایه
بر اهل و مالش گفتند یا رسول الله حق همسایه چه باشد گفت آنکه اگر
بخواند اجابت کنی و اگر درویش شود دستش گیری و اگر قرض خواهد بدهی
و اگر چیزی بدو رسد تهنیتش گوئی و اگر مصیبتی رسدش تعزیت گوئی و اگر
بمیرد بجنازه اش روی و دیوار بالای سرای او بر نیاری تا باد از وی منع کنی
و او را نرنجانی و آنچه در مطبخ تو بود او را نصیبی کنی اگر میوه خوری او را نصیب دهی
انگاه گفت همسایگان سه اند یکی سه حق دارد و یکی دو حق دارد
و یکی یک حق دارد آنکه سه حق دارد همسایه باشد و مسلمان و خویشاوند
حق همسایگی دارد و حق اسلام و حق خویشاوندی و آنکه دو حق دارد
همسایه مسلمان باشد حق اسلام دارد و حق همسایگی و آنکه
یک حق دارد همسایه مشرک باشد انس رضی الله عنه روایت کند از رسول صلعم
که گفت من اذی مومن جاره فقد آذانی گفت هر که همسایه خود را برنجاند
مرا رنجانیده باشد و هر که مرا برنجاند خدای را آزرده باشد و هر که با همسایه
کارزار کند با من کارزار کند و هر که با من کارزار کند با خدای تعالی کارزار
کرده باشد و همیشه جبرئیل برادر من مرا وصیت میکرد در حق همسایه
تا وقتی که گمان بردم که از من میراث بدو رسد انگاه گفت وابن السبیل
و با راه گذری غریب اگرچه در شهر خود نعمت داشته بود با او احسان کنید
و با بندگان خود نیکوئی کنید ابو ذر غفاری گفت که رسول خدای غلامی بمن داد
و مرا گفت او را نیکو دار گفتم تا چه غایت گفت از آن طعامش ده که تو خوری و از آنش

حقوق الجار عشرة

من آذی جاره فقد آذانی

بندگان

پوشی

پوشی که تو پوشی ابو ذر گفت من خود یک پیرهن داشتم بدو نیم کردم و یکی نیمه در وی
پوشانیدم چون از پیرهن نماز بمسجد شدم رسول صلعم گفت پیراهن چه کردی گفتم یا رسول الله
مرا گفتی که غلام را نیکو دار و از آنش ده که تو خوری و از آنش پوشان که تو پوشی
و من همین یک پیرهن داشتم نیمی پیراهن او کردم رسول صلعم فرمود که نیکو داری بس
بیامدم و او را آزاد کردم پس رسول صلعم وی را پرسید که غلام را چه کردی گفتم آزاد
کردم گفت اجرک الله خدایت مزد دهاد امیر المومنین علی گفت آخرین سخن
رسول این بود اقام الصلوة و ما ملکت ایمانکم نماز بپای دارید و زیردستان را
نیکو دارید که خدای تعالی دوست ندارد آنرا که تکبر کند بر همسایه درویش
و خویشان درویش مختال از خیلاست آنکس که در خود چیزی پندارد که در وی
نباشد او را مختال و متکبر خوانند و فخور بسیار فخر باشد الذین یبخلون آنانکه
بخیلی میکنند و مردم را به بخل میفرمایند و آنچه حق تعالی بدیشان مید از فضل
خود باز میپوشند ایشان را جوامزد دانند و ما ساخته ایم و نهاده از بهر
ظالمان و کافران عذابی خوار کننده با مذلت و استخفاف و اهانت بعضی گفته
اند مراد جهودانند که صفت رسول پنهان کردند و بخل کردند بدین علم و خبر بردند
سعید جبیر گفت این آیت در حق مردمانی آمد که بعلم بخل کنند و علم از طالبان
علم پنهان دارند ابن عباس گفت این آیت در حق اسامة بن حبیب و بحری بن
عمرو رفاعة بن زید آمد که بنزد یک جماعتی انصاریان آمدند و ایشانرا گفتند
این مقدار مال خرج مکنید بر محمد و اصحابش که درویش شوید خدای تعالی در حق
ایشان این آیت فرستاد که خود بخیل بودند و مردمانرا ببخل فرمودند و آنچه
خدای تعالی در حق ایشان کرده بود از مال و نعمت باز پوشیدند روزی عمران
حصین بیرون آمد جامه از خز در خود پوشیده که پیش از آن نداشت و نه پس
از آن نپوشید از وی پرسیدند آن حالت را گفت خواستم تا قول رسول را کار
کنم که گفت اذا انعم الله علی عبده نعمة احب ان یری علیه چون خدای تعالی نعمت کند بر بنده
خود نعمتی دوست دارد که آن نعمت بر آن بنده به بیند قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم رئاء
الناس ولا یؤمنون بالله والیوم الآخر ومن یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا وماذا علیهم
لو آمنوا بالله والیوم الآخر وانفقوا مما رزقهم الله وکان الله بهم علیما ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تک

[illegible]

حق تعالی هم صفت آنان میکند که ذکر ایشان رفت میگوید که ایشان آنانند
که زندهند و اگر دهند بریا و چشم دید مردمان دهند کسی گفت اینان منافقان
و گفته اند مشرکانند و گفته اند مشرکانند که تمام کمال در عداوت رسول
خرج میکردند اگر منافقانند چنین گفتند که لا تنفقوا علی من عند رسول الله
حتی ینفضوا بخیلی میکردند و بخیل نیز بودند و میگفتند چیزی باصحاب محمد مدهید
تا بی برگ شوند و از نزدیک محمد پراکنده شوند و اگر چیزی دادندی بریا
دادندی چنانکه درین آیه ذکر کرد و گفت مالهای خود را نفقه میکنند بریا مردمان
و ایمان نمی آورند بخدا و بروز بازپسین با آنکه مرائی اند کافر هم هستند و با دیو
قرین و همنشین و دیو یار ایشان شده هرکس که دیو قرین او باشد بد
قرینی باشد او را دیو و چنانکه امروز قرین دیوند فردا در آخرت نیز قرین
دیو باشند و این تمنا کنند که یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین
آنگاه بر سبیل تعجب میگوید که و ماذا علیهم و چه آید بدیشان و ایشان را
چه زیان دارد یعنی این جهودان و مشرکان و منافقان را اگر بخدا و روز قیامت
ایمان آورند و از آنچه خدای ایشان را داده است نفقه کنند این واضحتر دلیلی
نتواند بود بر فساد مذهب مجبره از آنکه ایشان را بود که چون خدای تعالی گوید
که شما را چه زیان دارد اگر ایمان آورید ایشان گویند خدایا ترا چه زیان دارد
اگر ما را رها کنی تا ایمان آوریم و منع کنی و قدرت موجب کفر نیافرینی و بقدرت
ایشان و مهر از چشم و گوش ما بر داری در ما جای تعجب نیست تعجب در
کار آن میکنی و این میگویی حجت کافران باشد بر خدای تعالی و خدای تعالی
هیچ حجت نباشد تعالی عن ذلک علوا کبیرا آنگاه از بهر تهدید و وعید گفت خدای
تعالی با ایشان و احوال ایشان عالم است اینجا تهدید میکند و اینجا عذاب
مینماید تا بر مذهب مجبره اینجا ظالم باشد و اینجا متعدی نعوذ بالله من هذه الجهالة
آنگاه حق تعالی بنا اساسی عدل ممهد کرد انشد و گفت مجبره را برایشان رد کرد
و گفت ان الله لا یظلم مثقال ذرة خدای تعالی بر کسی ظلم نکند بمثقال ذره یعنی
و این آنست که در خاطر و فکر آرین در نهایة عبد الله عباس را پرسیدند از ذره
پارهٔ خاک خشک بدست گرفت و بریخت آنگه دست بپفت نگاه کرد که رگی از

دست

دست او جدا شد گفت هر جزوی ازین ذره است و گفته اند ذره هر جزوی از
اجزاء هوا باشد که چون آفتاب در سوراخی افتد توان دید و آرین نفی ظلم است
از ذات خویش چنانکه گفت ان الله لا یظلم الناس شیئا و حقیقت ظلم ضرری باشد
محض که بغیری رسانند برای جر نفعی یا برای دفع مضرتی پس این بر خدای
روا نبود از آنکه او مستغنی است و عالم است بقبح ظلم و ان تک حسنة
و اگر چند مثقال ذره حسنه بود آنرا مضاعف کرد اندکی را بده و بهفتصد
ابو سعید خدری از رسول صلوات الله علیه روایت کرد که گفت روز قیامت
چون مومنان از دوزخ بگذرند و ایمن شوند مومنان با خدای تعالی مجادله کنند
در حق مومنانی که در دوزخ باشند گویند خداوندا آن برادران ما اند
با ما بیک قبله نماز کرده اند و روزه داشته و حق خدا داده و حج گذارده
و اکنون در دوزخ گرفتار شده اند اگر رحمت کنی و کرم فرمایی ما شفاعت
کنیم ایشان را حق تعالی گوید بروید و هر که را شناسید از دوزخ بیاورید
ایشان بیایند جماعتی را بینند بصورت باز شناسند بعضی را آتش
گرفته باشد تا نیمه ساق و بعضی را تا کعب ایشان را از دوزخ برون
آرند آنگاه حق تعالی گوید بروید و هر کس را که در دل وزن دیناری و نیم دینار
بوده است بیارید تا آنجا رسد که گوید که هر کسی را که مثقال ذره ایمان
بوده است بیارید ابو سعید خدری گفت هر کسی که این خبر تصدیق نکند
گو این آیه برخوان که ان الله لا یظلم مثقال ذرة آنگاه گویند بار خدایا ما بگذا فتیم
و هر کس را که شناختیم بیاوردیم کس نماند آنجا که در وی خیری بوده است حق
تعالی گوید پیغمبران شفاعت کردند و فرشتگان و امت ایشان شفاعت
کردند شفاعت ایشان برسید و رحمت من که ارحم الراحمین ام بماند پس
بفرماید تا دو قبضه از آتش دوزخ برگیرند و در آنجا جماعتی باشند سوخته
و انگشت گشته بفرماید تا بجهانند ایشان را تا بآبی که آنرا ماء الحیوان خوانند
و آن آب بر ایشان ریزند ایشان برویند چنانکه دانه در خود رو
از سیلاب از پوست بیرون آیند چنانکه مروارید بر روی ایشان نوشته
باشد که عتقاء الله آزاد کردگان خدا اند پس بفرماید تا ایشان را به بهشت برند

وکوید هرچه شما را آرزوست بخواهید کویند بار خدایا با کسی این کرامت نکردی
که با ما بهتر ازین چه باشد کوید بهتر ازین رضای من از شما رضای که هرگز خشم
نکیرم برشما ویوت من لدنه اجرا عظیما و بدهد از نزدیک خود مزدی عظیم یعنی
ثواب بی عمل از و با و رساند ابو عثمان الهندی کفت از ابو هریره روایة
کرده اند که پیغمبر صم کفت خدای تعالی بندهٔ مومن را بیک حسنه هزار
حسنه بدهد مرا عجب آمد چون بوی رسیدم وی را ازان خبر پرسیدم
کفت من نه چنین کفته ام کفتم رسول کفت و من از و شنیدم که خدای تعالی
بندهٔ مومن را بیک حسنه دو هزار بدهد واکر باور نداری این آیة برخوان
کان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تک حسنة یضاعفها ویوت من لدنه
اجرا عظیما بنکر که خدای تعالی آنرا که عظیم خواند چه باشد ثواب آنرا که داند
بمکر او قوله تعالی فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا
یومئذ یود الذین کفروا وعصوا الرسول لو تسوی بهم الارض ولا یکتمون الله حدیثا
خدای تعالی ذکر وعده کرد و در عقب آن ذکر وعید میکند تا مکلفان از هر دو
طریق تحریص کرده باشید بر فعل طاعات و اجتناب منهیات کفت چکونه
باشد که ما از هر امتی کواهی را بیاریم یعنی پیغمبران ایشانرا و ترا بیاوریم تا
کواهی دهی بر ایشان استفهامست بر سبیل تعجب و تهویل کار یعنی
چکونه کنند و بچه دفع سازند و چه عذر آورند چون حال چنین باشد
ایشانرا هیچ عذر نباشد عبد الله مسعود کفت رسول صم مرا کفت از قران
چیزی برخوان من سورة النساء آغاز کردم چون باین آیة رسیدم
بکریست و کفت با سر کیر دیکر با سر کرفتم چون باین آیت رسیدم بکریست
و کفت با سر کیر با سر کرفتم چون باین آیة رسیدم بکریست بیش از انکه اول
کریسته بود پس کفت حسبی بس است مرا آنچه خواندی که یومئذ
یود الذین کفروا آن روز چنین باشد و آرزو خواهند و تمنا کنند کافران
و آنانکه در پیغمبری عاصی شده باشند که زمین را باز با ایشان راست
کردانند ابو عبیده کفت دوست داشتندی که زمین باز شدی
و ایشان بزمین فرو شدندی و با زمین راست شدندی کلبی کفت

خدای

عند آن حال ان عجز نمای ایشان حال تنبیه کردد که ایشان نیز ناکس شوند عام

خدای تعالی انتصاف کند از میان بهایم و سباع و طیور ایشانرا کوید که
کن ترابا همه خاک شوند و مردم بر سر ایشان میرفتندی که کاشکی نعت و صفت
رسول را نپوشیدندی بعضی دیگر گفتند این کلامی مستانفست معنی اینست
که ایشان چیزی از خدا پنهان نتوانند کرد از انکه هیچ چیز از خدای پوشیده
نشود و دانند که اعضا و جوارح ایشان بر ایشان کواهی دهد قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون ولا جنبا
الا عابری سبیل حتی تغتسلوا وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم
من الغایط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم
وایدیکم ان الله کان عفوا غفورا بعضی خدای تعالی نهی کرد مردمانرا از انکه نماز
کنند در حال مستی بعضی مفسران گفتند در بدایة اسلام خمر حرام نبود
خمر خوردندی و مست شدندی و نماز کردندی خدای تعالی این آیة فرستاد
و گفته اند اکرچه این آیة نهیست در ظاهر از نماز در معنی نهیست از شرب
خمر که عند آن مست شوند و نماز از و درست نباشد پس کویی چنانست
که میکوید لا تشربوا الخمر فتسکروا فیمنعکم من الصلوة چنانکه در جایی دیکر کفت
یصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون و معنی آیت آنست
که ای آنکسانی که ایمان آورده اید بنماز کردن نزدیک مشوید چون شما مست
باشید تا انکاه که بدانید که چه میکویید و نه آنکه جنب باشید تا خود را
بشویید و غسل کنید الا وقتی که ره کذری باشید سعید جبیر و عبد الله
عباس کفتند مراد ازین رهکذریست یعنی مسافر یعنی الا که مسافر
باشی که آنکه نماز روا باشد بتیمم و بعضی دیکر کفتند مراد مواضع نماز است
از مساجد و حذف کردند برای دلالت کلام را و این روایت
از امام محمد باقر ع و جماعتی از مفسران از زید بن حبیب روایة کرده اند
که جماعتی انصار را درها در مسجد بود چون جنب شدندی راه دیکر نبودی ایشانرا
خدای تعالی رخصت داد که بره کذر در مسجد بکذرند و این در بدایة اسلام
پیش از انکه سد ابواب کردند و درها که در مسجد بود و بر آوردند مکر در حجرهٔ
امیر المؤمنین علی ع ام سلمه روایت کرده که رسول صم کفت الا ان مسجدی حرام

كل حايض من النساء او جنب من الرجال الا علي محمد واهل بيته علي
فاطمه والحسن والحسين واين روايه نيكوتر است از اول براي آنكه درانجا
بيان حكم مسجد است وهم بيان آنكه چگونه نماز كنند چون آب نيابند
آنگاه گفت اگر شما بيمار باشيد ومراد باين بيماريست كه او را آب مضر
باشد يا جراحتي وبر شيعه اين مذهب جمله فقهاست مگر حسن بصري
كه او گفت تيمم روا نباشد او را جابر عبد الله انصاري گفت با جماعتي
در سفر بوديم مردي را سنگي بر سر آمد وسرش بشكست در شب
او را احتلام افتاده بود ديگر روز رجوع كرد با قوم گفت مرا هيچ رخصت
مي يابيد گفتند نه آب هست ترا غسل ميبايد كرد مرد غسل كرد و
آب بر سر ريخت وبمرد چون باز آمديم رسول را بگفتيم دل تنگ شد
گفت قتلوه قتلهم الله مرد را بكشتند خداي بكشد ايشانرا
چرا نپرسيدند چون ندانستند كه شفاي فرو ماندگان سوال است
اگر بيمار باشيد يا بر سفر باشيد اگر دور بود و اگر نزديك چون آب
نباشد طلب تيمم كنيد و اگر همچنين يكي را از شما حدثي آيد يا با زنان
مقاربت وملامست كرده باشيد ابن عباس و حسن بصري وقتاده
ومجاهد گفتند كه مراد بلمس جماع است و آب نيابيد تيمم كنيد بخاك پاك
تيمم از خصايص اين امت است پيغمبر م گفت فضلنا علي الناس بثلث
ما را بر مردمان به سه چيز تفضيل نهادند زمين جاي سجده ما كردند و خاك
را طهور ما گردانيدند وصفهاي ما در نماز چون صفهاي فرشتگان
كردند ابتداي تيمم آن بود كه بعضي زنان در بعضي سفرها با رسول م بودند يكي
ازيشان عقدي داشت بعاريت گم شد چندانكه طلب كردند نيافتند
رسول م وصحابه انجا بماندند آن شب دران منزل آب نبود و آنچه
داشتند برسيده بود مردم رنجور دل شدند جبرئيل آمد واين
آيت آورد در باب تيمم رسول م تيمم كرد وصحابه تيمم كردند ونماز كردند چون
شتر را برانگيختند تا بار كنند عقد در زير شتر بود وصفت تيمم در كتب
فقها مذكور است از آنجا طلب بايد كرد در خبر است كه مردي نزديك عمر
خطاب

خطاب آمد و پرسيد كه كسي را كه جنابت رسيده باشد و آب
نيابد چگونه كند گفت صبر كند تا كه آب يابد غسل كند و تا آب نيابد
نماز نكند عمار ياسر انجا حاضر بود او را گفت ياد نداري كه ما با پيغمبر در فلان سفر
بوديم مرا جنابت رسيد برفتم وخويشتن را در خاك ماليدم آنگه بيامدم ورسول
را خبر كردم مرا گفت يا عمار اين كفايت بود ترا دست بر زمين زد و بر روي
من ماليد وديگر باره بدستها بر زمين زد و بر دستهاي من ماليد گفت تيمم بايك
باره چنين كني وصعيد روي زمين باشد و اگر برو خاك باشد و اگر نباشد
درين خلافست ميان اهل لغت آنگاه حق جل جلاله بيان تيمم كرد و گفت
فامسحوا بوجوهكم وايديكم قصد خاك پاك كنيد و دست بدان زنيد روي او دستها
را بدان مسح كنيد خداي تعالي عفو كننده است در وقت عذر از شما تيمم و نماز
قبول كند و بيامرزد قوله تعالي الم تر الي الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يشترون
الضلالة ويريدون ان تضلوا السبيل والله اعلم باعدائكم وكفي بالله وليا وكفي
بالله نصيرا خطابست رسول را ومراد تعجب وگفته اند الي براي مبالغه است
يعني الم تنته رؤيتك وعلمك اليهم ميگويد نمينگري بآن كساني كه ايشانرا از
كتاب نصيبي داده اند ابن عباس گفت مراد جهودانند كه در مدينه بودند گمراهي
را ميخرند وهدايت را ميفروشند وهدايت را بضلالت و ايمانرا بكفر بدل ميكنند
واين آن بود كه از عوام رشوه ميستدند پس آن ماندند كه آنرا بهاي ويا نزوانا
خود كردند چون آن بستدند واين از دست بدادند آنگاه گفت كه ايشان
گمراهند وميخواهند كه شما نيز چون ايشان باشيد وخداي عالمتر است بدشمنان
شما از شما بايشان كه شما خير ميبريد وبا ايشان مشورت مكنيد كه ايشان
دشمن شمااند صلاح شما نخواهند ودر فساد كارهاي شما كوشند وخداي شما بس است
كه ولي شما وناصر شما باشد دوستي با او كنيد و رضاي او جوييد قوله تعالي من الذين
هادوا يحرفون الكلم عن مواضعه ويقولون سمعنا وعصينا واسمع غير مسمع وراعنا ليا بالسنتهم
وطعنا في الدين ولو انهم قالوا سمعنا واطعنا واسمع وانظرنا لكان خيرا لهم واقوم ولكن لعنهم الله بكفرهم
فلا يؤمنون الا قليلا اين آيه در حق علما واحبار جهودان آمد كه ايشان براي طمع رشوه
وطمع در احكام دنيا تحريف وتبديل توريه ميكردند از صفت ونعت رسول م گفت
حكم

جهودان قومی اند که ایشان سخن خدای را از موضع و جای خویش میگردانند
بانکه چنین میکنند بطریق استهزا و افسوس میگویند که شنیدیم و لیکن
فرمان نخواهیم بردن بعکس آنکه مؤمنان گفتند سمعنا و اطعنا و نیز میگویند
که بشنو تا نشنوی ما و گفتند که معنی اینست که اسمع غیر مقبول بشنو اگر تو گوئی
که ما قبول کنیم نخواهیم قبول کردن و نیز لفظ راعنا میگویند و این بزبان ایشان
دشنام بود و گفته اند که این کلام استهزا بود بزبان ایشان و گفته اند
که کلامیست که زید و دستان را گویند بدین کلمات زبان خویشتن وامی پیچند
و در دین اسلام طعن میکنند و اگر بخلاف این کردندی و گفتندی شنیدیم
و طاعت داشتیم بجای سمعنا و عصینا و بشنو گفتار ما را و توقف کن بر ما
تا کلام تو بشنویم و بدانیم و تامل کنیم بجای واسمع غیر مسمع و راعنا ایشان را بهتر
بودی و نیکوتر و صوابتر و راست تر و لیکن خدای تعالی لعنت کرد بر ایشان
بکفر ایشان و معلوم از حال ایشان آنست که ایمان نیارند الا اندکی از ایشان
که در معاصی ایمان آورند و لعنت از خدای دور کردانیدن باشد از رحمت و فضل
قوله تعالی یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس
وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت وکان امر الله مفعولا
خدای تعالی خطاب میکند با جهودان و ترسایان و میگوید ای آنانی که ایشان را
کتاب داده اند ایمان آورید بدانچه ما فرستادیم از کتاب قرآن بخاتم پیغمبران
که این قرآن مصدق و راست دارنده است آن کتابها را که با شماست
از توریة و انجیل و در میان مردم کتاب ذکر او و نعت و صفت او مکتوبست
ایمان آورید پیش از آنکه ما رویها محو و طمس کردانیم و با پس سر ایشان بریم یعنی
با قفای ایشان بریم تا قفا روی کردد و روی قفا شود تا چون روند بازکونه
روند و این قول عبد الله عباس و عطیه است قولی دیگر آنست که ما رویهای ایشان
را چون روی قرده و خنازیر کنیم این حیوانات را موی بر روی باشد و
آدمیان را بر سر ابو الجارود از امام محمد باقر ع روایة کرده که او گفت مراد آنست که
اگر به رسول ایمان نیارند ما رویهای ایشان بضلالت کردانیم یعنی به سبیل هلاک
اگر گویند که خدای تعالی ایشان را بدین وعید کرد و ایشان ایمان نیاوردند از بهر چه

جواب

۱۷۸

جواب است یکی آنکه بعضی ایمان آوردند چون عبد الله سلام و اصحاب او و دیگر آنکه
ایمان نیاوردند این وعید بکنند ایشان را روز قیامت و مبرد گفت
لابد من طمس فی الیهود و مسخ قبل قیام الساعة جواب دیگر آنست که خدای
تعالی از وعید خبر داد بر تخییر و گفت او نلعنهم گفت طمس کنیم ایشان را یا لعنت
کنیم آنرا که طمس نکرد لعنت کرد راوی خبر میگوید که چون این آیة عبد الله سلام
بشنید بشتافت و بنزدیک رسول آمد و ایمان آورد و گفت یا رسول الله
میترسیدم که پیش از آنکه بتو رسیم روی ما قفا کردد و نخعی گفت در عهد عمر خطاب
که چون این آیة بر کعب الاحبار خواندند گفت یا رب آمنت یا رب اسلمت
ابن زید گفت معنی آنست که محو آثار ایشان کنیم از وجوه و نواحی ایشان
و اثر ایشان از این نواحی و ولایت ببریم تا آنجا شوند که آمده اند یعنی بشام
و این نبود جز جلای بنی النضیر از دیار و حصون ایشان با اذرعات و اریحا
از ناحیت شام یا لعنت کنیم ایشان را چنانکه اصحاب سبت را لعنت کردیم
و ایشان را با خوک کردانیدیم و کار خدای تعالی کرده شود یعنی هر کاری که خدای
تعالی از افعال خویش خواهد آن بباشد تهدید و تخویف اهل کتابست قوله تعالی
ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ومن یشرک بالله فقد افتری
اثما عظیما الم تر الی الذین یزکون انفسهم بل الله یزکی من یشاء ولا یظلمون فتیلا انظر کیف
یفترون علی الله الکذب وکفی به اثما مبینا عبد الله عمر گفت چون این آیة آمد که قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا رسول ص
این آیة را بر منبر بخواند مردی بر پای خاست و گفت یا رسول الله و الشرک رسول ص
هیچ نگفت مرد سه بار باز گفت خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت بدرستی
و حقیقت که خدای تعالی شرک نیامرزد و آنچه جز از شرکست بیامرزد آنرا که خواهد جابر بن
عبد الله انصاری روایت کرده و گفت از رسول الله که مغفرت و آمرزش خدای تعالی
بنده فرود آید تا میان آن حجاب نباشد گفتیم یا رسول الله آن حجاب چیست
گفت شرک بخدا آنگه این آیة برخواند که ان الله لا یغفر ان یشرک به و عبد الله عمر از
رسول ص روایت کرد که هر که با پیش خدای شود و او مشرک نباشد هیچ معصیت او را زیان
ندارد چنانکه اگر مشرک باشد بدوزخ شود هیچ طاعت او سود ندارد امیر المؤمنین ع

که در قرآن هیچ آیة نیست که من دوستتر دارم ازین آیة و این هیچ لیست برای آنکه
خدای تعالی فساق اهل صلوة را بیامرزد اگرچه توبه نکرده باشند از
برای آنکه خدای تعالی درین آیة نفی و اثبات نهاده است گفت شرک
نیامرزم و مادون شرک بیامرزم و این جماعت که شرک جز بتوبه
نیامرزد و اگر مادون شرک بی توبه نیامرزد فرقی نباشد میان نفی و اثبات
پس درست شد که مادون شرک بی توبه بیامرزد و نشاید که باقی
شرک را و صغایر باشد برای آنکه مطلق گفت تخصیص او بی دلیل
جایز نباشد آمرزش بمشیت متعلق کردانید تا مکلفان بهیچ معونی
نشوند اگر مطلق بودی اغرای بقبیح بودی و چون در حساب آرند باشد که
مشیت با آمرزیدن ایشان تعلق نگیرد و از معاصی اجتناب نمایند انگاه
گفت هر که بخدای شرک آرد و با خدای در افعال یا در استحقاق
عبادت شریکی دارد دروغی عظیم بر خدای نهاده باشد انگاه گفت
الم تر الی الذین آیا نمینگرید بآنکسانی که ایشان تزکیه نفس خویشتن
میکنند جماعتی جهودان چون بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی اطفال خود را به
رسول ص آوردند و گفتند ای محمد چگوئی اینها را گناهی هست گفت نه گفتند
والله که ما همچنین ایم در پاکی که ایشان اند هر گناه که ما بروز کنیم بشب از
ما محو کنند و هرچه بشب کنیم بروز از ما محو کردانند خدای تعالی این آیة فرستاد
عبدالله مسعود گفت ایشان را عادت بود که یکدیگر را تزکیه کردندی خدای
تعالی گفت تزکیه ایشان را چه اعتبار است مزکی آن باشد که منش
تزکیه کنم بل الله یزکی من یشاء خدای تعالی تزکیه کند آنرا که خواهد و بر ایشان
ظلم نکنند و از حق ایشان کم نکردانند از تزکیه و غیر آن و زیاده بر استحقاق
ایشان عقاب نکنند بمقدار فتیلی و فتیل آن بود که در شکاف استه
خرما بود و انگه گفت بنگر که بر خدای چگونه دروغ مینهند یعنی اندیشه کن که
دروغ ایشان بر خدای چگونه است میگویند که نحن ابناء الله و احباؤه
ما پسران و دوستان خدایم و لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری
و این بس است از بزه ظاهر مر ایشان را یعنی عقاب و وبال این ایشان را کفایت

قوله تعالی

قوله تعالی الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت
ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا اولئک الذین لعنهم الله
ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا حق تعالی میگوید نه بینی ای محمد آنانرا که از کتاب
نصیبی داده اند ایشانرا و فرموده اند تا بخدا و رسول ایمان آورند ایشان
بجبت و طاغوت ایمان می آورند در جبت و طاغوت خلاف کرده اند عکرمه گفت
دو صنم بودند که مشرکان آنرا می پرستیدندی ابو عبیده گفت هرچه آنرا پرستند
بدون خدای عز و جل از حجر و مدر و انسان و شیطان جبت و طاغوت است
دلیلش قوله تعالی ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت و گفته اند که جبت بتان اند
و طاغوت شیاطین ایشان که مردمانرا اغوا کنند بر طاعت ایشان و هر
صنمی را شیطانی باشد ضحاک و مقاتل گفتند که جبت حیی بن اخطب است و
طاغوت کعب بن اشرف ایمان بجبت و طاغوت می آورند و میگویند کافرانرا که
این جماعت یعنی مشرکان و بت پرستان بهدایت راه یافته تر اند از مؤمنان
کعب اشرف با هفتاد سوار از جهودان بمکه رفت پس از واقعه احد تا با قریش
سوگند خورند و عهدی که میان ایشان و رسول بود بشکنند کعب اشرف در سرای
ابو سفیان فرود آمد قریش گفتند شما اهل کتابید و محمد اهل کتابست ما بر شما ایمن
نباشیم که میل شما با او بود و این آمدن شما اینجا مکری بود اگر خواهید که ما بر شما ایمن شویم
این بتان ما را سجده کنید ایشان آن دو بت را سجده کردند فذلک قوله یؤمنون
بالجبت والطاغوت انگاه کعب اشرف قریش را گفت سی مرد از ما و سی مرد از شما
بیائیم و سینه بدیوار کعبه باز نهیم و با خدای عهد کنیم که از یکدیگر جدا نشویم و باهم دست
یکی داریم تا محمد را قهر کنیم چون این عهد بکردند و فارغ شدند ابو سفیان کعب
اشرف را گفت تو مرد اهل کتابی و ما مردمان امی بگو تا ما بحق نزدیکتریم یا محمد گفت
دین و طریقه خود عرض کنید ابو سفیان گفت برای حاج اشتر کشیم و ایشانرا
آب و طعام دهیم و اسیرانرا از بند رها کنیم و صله رحم بجای آوریم و خانه خدا را
عمارت کنیم و بیت و طواف کنیم و ما از اهل حرمیم و محمد از دین پدران ما مفارقت کرده
است و رحم بریده و حرم رها کرده و دین ما قدیمست و دین محمد محدث ما بر حق اهل الحرم
یا او گفت شما اولیترید و دین شما از دین محمد بهتر است فذلک قوله و یقولون للذین کفروا هؤلاء

من الذین آمنوا سبیلا خدای تعالی گفت ایشانرا یعنی حیی اخطب و کعب
اشرف را و امثال ایشان آنان اند که خدای تعالی ایشانرا لعنت کرده
است و هر کرا خدای لعنت کند تو او را یاری نیابی که عذاب خدای ازو
دفع کند و خشم خدا ازو باز دارد قوله تعالی ام لهم نصیب من الملک فاذا
لا یؤتون الناس نقیرا ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا
آل ابرهیم الکتاب و الحکمة و النبوة و آتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به و منهم من
صد عنه و کفی بجهنم سعیرا وجه اتصال این آیة با آیت اول آنست که آیت دوم
که از پس این آیت متضمن حسد است و این آیة متضمن بخل ا[ست]
و وصف ایشان بحسد و بخل متناسبست و مراد بملک نبوتست
یعنی آیا ایشانراست ملک نبوت و ایشان حکم کنند بدان و اگر ایشانرا
نصیبی بودی از ملک نخواستندی که مردمانرا نقیری دهند و نقیر نقطه باشد که
بر پشت استه خرما بود و بنزدیک ابن عباس انگاه گفت ام یحسدون الناس
آیا حسد میبرند این جهودان بر عرب بدانکه خدای تعالی محمد را در میان ایشان
فرستاد و ابن عباس و مجاهد و ضحاک گفته اند که مراد بناس محمد است که جهودان
بر و حسد بردند بر نبوت او و بعضی دیگر گفتند بر رسول حسد کردند بآنکه او را
آنکه خدای تعالی او را نه زن حلال کرد جهودان گفتند اگر او پیغمبر بودی چندین
زنان نبودی خدای تعالی گفت ایشانرا عجب می آید و نمیدانند که بنزدیک داود
صد زن او را حلال بود و بنزدیک سلیمان ع هزار زن بود سیصد حره
و هفتصد سریت چون رسول این بگفت ایشان بشنیدند بعضی ایمان آورده
کردند چنانکه گفت فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه در تفسیر امام محمد باقر ع
است که مراد بناس محمد است و آل محمد محاسد آنند که رسول را بر نبوت
حسد کردند و آل او را بر امامت بیانش قوله تعالی فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب
و الحکمة ما آل ابرهیم را کتاب و حکمت دادیم و آل ابرهیم محمد است و اهل بیت او و مراد
بکتاب قرآنست و بحکم نبوت و بملک عظیم امامت و این جمله نبود الا در خانه رسول
ملکه و است ملک دنیا و ملک آخرت ملک دنیا را عظیم خواند بمحمد و آل محمد داد و آتیناهم ملکا
عظیما و ملک آخرت کبیر خواند و بایشان داد که و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا

و آنرا

۱۸۰

و آنرا که ملک دنیا و آخرت داد اگر برو حسد برند عجب نباشد و حسد
خصلتی است که حاسد را بد بود و محسود را نیک حسد حاسد
چون آتشیست که حاسد در میان حسد خود آنرا پوشیده
میدارد و او را سوزد و کس را از ان خبر نبود چون صبرش برسد
آن آتش حسد خود را در محسود زند بوی از عود و فضایل و مناقب
محسود بواسطهٔ آن بمشام خلایق رسد و ایشانرا ظاهر
گردد چنانکه طائی گفت و اذا اراد الله نشر فضیلة طویت اتاح لها لسان
حسود لولا اشتعال النار فیما جاورت ما کان یعرف طیب عرف العود
پس چون چنین بود بر حسد حاسدان شکر لازم بود اصبر
علی مضض الحسود فان صبرک قاتله حسد حاسد از بهر سیادت
و مهتری باشد و ندانند که چندانکه بیشتر کنند از ان دورتر مانند الحسود
لا یسود و او همیشه در خشم بود از انکس که او را گناهی نبود چنانکه امیر المؤمنین
علی ع فرموده که الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له و آن خشم و عداوت
بحقیقت با محسود نبود بلکه با خدای و با نعمت او بود و در خبر است که خدای
تعالی گفت الحاسد عدو نعمتی غیر راض بقسمتی در خبر است که روزی جماعتی
از زنان قریش با زنان رسول ص حاضر آمدند هر کس از قبیلهٔ خود و حسب
و نسب خود و قوم خود چیزی میگفتند فاطمه ع در آمد ایشان حدیث را کرده
یکی گفت چرا رها کردید این حدیث را گفتند در پیش او حدیث حسب و نسب
محالست او آنست که شما میدانید یکی از قبیلهٔ ایشان گفت یا بنی هاشم حرم
یا سرکه اما ابوک فسید ولد آدم و اما بعلک فسید العرب و العجم و اما انت
فسیدة نساء العالمین و اما ابناک فسیدی شباب اهل الجنة ای بنی هاشم
شما را چه بوده است که همه سیادة از بهر خود جمع کرده اید و گوی سیادة از همگنان
برده اید پدرت سید ولد آدمست و شوهرت سید عرب و عجم است
و تو سیدهٔ زنان جهانی و پسرانت سیدان جوانان اهل بهشت اند
عمت حمزه سید شهیدانست فاطمه زهرا برپای خاست و میخواند ام یحسدون
الناس علی ما آتیهم الله من فضله حسد میبرند بر مردمان که محمد و آل محمد

اند بدانچه خدای تعالی ایشانرا داده است از فضل خویش ما آل ابرهیم را که محمد
و آل محمد کتاب قرآن و حکمت و شریعت داده ایم و ایشانرا ملک ولایت و امامت
کرده ایم انگاه گفت فمنهم من آمن ازیشان کسی هست که بدان ایمان آورده و کس
که اعراض کرد پس دوزخ آتشی افروخته است آنانرا که اعراض کردند و ایمان
نیاوردند قوله تعالی ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما والذین آمنوا
و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا لهم
فیها ازواج مطهرة وندخلهم ظلا ظليلا میگوید آنانکه کافر شدند بآیات ما
زود باشد که بسوزانیم ما ایشانرا بآتشی که هر که پوستی از ایشان در
آتش سوخته شود ما پوستی دیگر بدل کنیم بجای آن عبدالله عمر گفت مردی این
آیه پیش عمر خطاب بر خواند گفت بازخوان بازخواند معاذ جبل گفت تفسیر
این آیه نزد منست گفت بیار گفت در یکساعت صد بار پوست ایشانرا
بدل کنند عمر گفت همچنین شنیدم از رسول علیه السلام فضیل عیاض گفت آتش ایشانرا
هر روز هزار بار بخورد مجاهد گفت میان پوست کافر و گوشتش کرمانی باشد
که ایشانرا حلیه و بانگی باشد چون بانگ خران ابو هریره از رسول علیه السلام روایة
کرد که سطبری پوست کافر باشد اگر گویند خدای تعالی پوستی را که او آنرا
مباشرت گناه نکرده باشد چگونه عذاب کند جواب آنست که معذب
جمله مکلف باشد نه پوست و بپوست اعتبار نیست از آنکه لحمی که متصل
نباشد الم نیابد و متالم جمله آدمی و حیوان باشد نه بینی که چون گناه کار گناه
کند ببعضی جوارح و اعضا چون چشم و گوش و زبان و دست و پای و در
مذمت و ملامت جمله راجع با جمله او باشد و جمیع اوست دون ابعاض او همچنین
عقاب بر جمله او باشد و متالم آن الم جمله باشد و دلیل برین ظاهر آیتست
گفت لیذوقوا العذاب عذاب با جمله ایشان حواله کرد نه با پوست جواب دیگر
آنست که مراد بتبدیل اعاده است و تغییر صفت و هیأت چنانکه یکی از شما
پیراهنی دارد بشکافد و قبا کند گویند هذا غیر ذلک و هم برین معنی قوله تعالی یوم
تبدل الارض غیر الارض زمین همان باشد ولیکن تغییری بود در کیفیت او از جبل

واجام

و آجام و غیر آن و بعضی دیگر گفتند مراد بجلود پیراهنست چنانکه گفت سرابیلهم من قطران
از بهر آنکه ملازم ایشان بود آنرا پوست خوانند هر گه یکی سوخته گردد دیگری بپوشانیم
و عرب جلود را سرابیل خواند چنانکه شاعر گفت کسا اللوم تیما خضرة فی جلودهم
فویل لتیم فی سرابیلها الخضر بعضی دیگر گفتند خدای تعالی اهل دوزخ را پوستی آفریند
از بالای همه پوستها که الم نیابد و آن آلت عذابی باشد بر خداوندش بمنزله
پیرهن که چون از قطران باشد انگاه حق تعالی بیان کرد که این از بهر آن میکنیم
تا عذاب خدای بچشند که خدای تعالی قادر و غالبست کس او را غلبه نکند و حکیم است
عذاب جز بعدل و استحقاق نکند انگاه در عقب آیه وعید آیه وعد رسانید
گفت آنکسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند ما ایشانرا در بهشتها
بریم که در زیر درختان آن جویهای آب میرود و ایشان در آنجا مخلد و موبد باشند
و ایشانرا در آنجا زنانی باشند پاک و پاکیزه از آن عیبها که زنان دنیا را
ایشانرا نباشد ایشانرا در سایه بریم گسترده و تمام جایی که سایه
باشد و آفتاب بدو نرسد آنرا ظل خوانند و آنجا که آفتاب بدو رسد و از آنجا
برود آنرا فی خوانند و ظلیل حسن بصری گفت آن باشد که در وی سرما و گرما
نباشد و گفته اند که ظلا ظليلا و در خبرست که در بهشت درخت باشد
که سوار در سایه او صد سال میرود و بآخر نرسد قوله تعالی ان الله یامرکم ان
تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما
یعظکم به ان الله کان سمیعا بصیرا سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول علیه السلام
مکه بگشاد خواست که در خانه کعبه رود کلید عثمان بن طلحه داشت و او از
جمله سدنه کعبه بود در خانه ببست و بر بام شد و کلید از دست نمیداد
و میگفت اگر دانستمی که او رسول خداست کلید بدو دادمی امیرالمؤمنین کلید از
دست او بستد از آنکه او قوت علی نداشت و در بگشاد و رسول در خانه
رفت و نماز کرد چون بیرون آمد عباس گفت یا رسول الله کلید خانه مرا ده تا
سقایة الحاج و سدانة الکعبه مرا باشد خدای تعالی این آیه فرستاد که
ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها رسول علیه السلام علی را گفت کلید باو ده امیر
المؤمنین کلید باو داد و از و عذر خواست عثمان گفت یا علی بیازردی و مرا

وکلید ازین بتو بستدی اکنون نه بآن زبان میگویی آن عنف چه بود و این
لطف چیست گفت خدای تعالی درین معنی آیه فرستاد و برو خواند عثمان این
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله جبرئیل آمد و گفت یا رسول
تا این خانه باشد کلید ایشانراست اگرچه سبب این روایه که کرده اند
بر عموم حمل باید کرد تا جمله امانات را شامل بود چنانکه رسول گفت ادّ الامانة
الی من ائتمنک ولا تخن من خانک امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند
گفتند که مرا درین آیت امامانند و بامانت امامت خدای تعالی فرمود امامان را
تا امامت را بر سبیل امانت بیکدیگر تسلیم نمایند و گفته اند که جمله شریعت
اسلام امانتست که ادای آن واجبست میفرماید که خدای تعالی شما را
امر میکند که امانت را بخداوند آن باز دهید و دران خیانت مکنید و چون
حکم کنید در میان مردمان حکم بعدل کنید و جور مکنید آنکس که عدل را باید بعد
کردن او اولیتر بود بوعظ خدا متعظ شوید و پند او را کار بندید که نیکو چیزیست
آنچه خدای تعالی شما را بدان وعظ میکند و پند میدهد بدرستی که خدای تعالی
همیشه سمیع و بصیر یعنی شنوا و بینا بوده است و باشد و اگر بزبان و فعلی
در امانت خیانت کنید و جور کنید میشنود و می بیند جزای آن بشما میسازد
قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان
تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک
خیر و احسن تأویلا میگوید ای مؤمنان و ای گروندگان خدا را فرمان برید
و طاعت خدا و رسول او ارید و طاعت اولی الامر دارید و طاعت خدا و
رسول او و اولو الامر امتثال اوامر و نواهی ایشان بود و گفته اند که اولو الامر امرا اند امرا و حکام عادل
گفته اند علما اند و گفته اند ائمه اند از اهل بیت رسول علیه السلام و این از باقر و صادق
روایت کرده اند اگر امرا اند ایشان نه اند و اگر علما اند ایشان نه اند امرایی که جز
بطاعت و رضای خدای نفرمایند ایشان نه اند و علمایی که بگفتار ایشان
وثوق باشد ایشانند از انجا که ایشان معصومانند جز بطاعت و رضای
خدا نفرمایند و جز کلمه نیکو نگویند لاجرم خدای تعالی بطاعت ایشان فرمود و بطاعت
خود فرمود وجه استدلال بر امامت ائمه علیهم السلام درین آیه آنست که خدای تعالی

اول خطابی کرد با همه مکلفان گفت اطیعوا الله همه مکلفان و رسول درین خطاب
داخل باشند انکه گفت اطیعوا الرسول رسول ازین خطاب بیرون آمد از بهر
انکه یک کس هم مطیع و هم مطاع نتواند بودن از بهر اعتبار رتبه چنانکه در حق
اولو الامر هم این بود اگر بر علما و بر امرا حمل کنند و علما و امرا در هر عصری
جمع کنند خلقی عظیم ازین خطاب بیرون شوند و این خلاف اجماع است
و بر قول انکه ائمه اند پس در هر عصری شخصی ازین خطاب بیرون شود چنانکه
در عهد رسول او تنها از خطاب و طاعت خود بیرون بودی وجهی دیگر آنست
که خدای تعالی طاعت اولو الامر با طاعت خود و طاعت رسول مقرون کرد
چنانکه قدیم تعالی منزه است از همه قبایح و رسول علیه السلام معصوم و مطهرست
از جمله معاصی صغایر و کبایر باید که اولی الامر چنین باشند و بدین صفت
جز ائمه اثنا عشر نیستند و نشاید که جز ایشان امرا و علما دیگر باشند
از انکه مختلف الآراء و الاقوال و المذاهب اند و این مودی بود بتکلیف
ما لا یطاق و از حکیم تکلیف ما لا یطاق نیکو نبود پس محالست که مراد امرا و
علما باشند غیر ایشان میگوید که طاعت خدای دارید که خدای تعالی
شما را برای طاعت و ایمان آفریده است و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون خدای تعالی بشما جز خیر و نیکویی نخواهد ما یرید الله لیجعل علیکم من
حرج ولکن یرید لیطهرکم طاعت رسول او ارید آن رسولی که بر شما مشفق و مهربانست
و بر ایمان شما حریص است لقد جاءکم رسول من انفسکم الی قوله حریص علیکم
بالمؤمنین رؤف رحیم طاعت امامان و پیشوایان خود دارید راوی گوید
که امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم در صفین در میان دو صف ایستاده بود
و نیزه بر دست میگردانید و میخواند ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی
نگاه کردیم عبد الله بن اسید آمد و اسیری را از لشکر معاویه می آورد
چون نزدیک امیر المؤمنین آمد او پرسید که تو چه کسی اسیر گفت من مردی ام
از اهل شام گفت قتلکم الله اتباع کل ناعق خدای تعالی شما را بکشد
پس روان هر بانگی و هر شبانی چون بهایم آنگاه گفت بگو از من این پسر هند
جگرخوار را اتباعی و انا الذی لم اومن بعد کفر و لم اعلم بعد جهل لم اکلم بحکم

عنه انا قاتل اشیاخک یوم بدر و موفق قومک باحد الی کم تواجهونا بنی هاشم
بر شکم التی تولی الله نکسها کما نکس یوم بدر و لقد علمتم ان الله اوجب علیکم طاعتی
و تعبدکم بمتابعة امری لانی اهل لمتابعة و مستحق للطاعة بقلعی باب خیبر اذ عجزتم
و ثباتی یوم احد اذ فررتم و تسلیمی لیلة الغار اذا بتم و اجابتی للسایل اذا جهلتم
برو و پسر هند جگر خواره را بگوی که با من مباهات میکنی و من آنم که ایمان آوردم
نه از پس کفر و بدانستم نه از پس جهل و حکمی نکردم که از آن باز آمدم
پدران توام ببدر و پراکنده کننده قوم توام باحد تا چند ازین رایت بر روی ما
که بنی هاشم آوری و خدای آنرا نگونسار میگرداند و شما دانید که خدای تعالی
طاعت من بر شما فرض گردانیده است و متابعت من واجب گردانیده
از برای آنکه من اهل متابعتم و مستحق طاعتم در خیبر بکندم چون عاجز شدید و در
روز رزم احد بایستادم چون شما بگریختید و شب غار جان فدا کردم چون شما
ابا کردید و جواب مسایل من دادم چون شما جاهل بودید بدان جابر بن عبد الله
الانصاری گفت من از رسول صلعم پرسیدم و گفتم یا رسول الله خدای را شناسم
و رسول را شناسم اولی الامر کیستند که خدای تعالی طاعت خود و طاعت تو
و طاعت ایشان بیکدیگر مقرون کرده است گفت یا جابر خلفائی و ائمة المسلمین
من بعدی اولهم علی ابن ابی طالب ایشان خلیفگان منند امامان مسلمانانند
بعد از من اولین ایشان علی بن ابی طالبست انگاه حسن انگاه حسین
انگاه علی بن الحسین انگاه محمد باقر که تو او را دریابی چون او را ببینی از منش
سلام برسان انگاه یک یک را نام برد تا بحجة القایم رسید انگاه گفت مردی
بود نامش نام من بود و کنیتش کنیت من بود و حجت خدای بود و بقیة الله
در میان بندگانش پسر حسن بن علی و او آن بود که خدای تعالی بکف وی بگیرد
او مشارق و مغارب زمین او آنست که از شیعتش غایب شود غیبتی
که بر امامت او ثبات نکنند بآن غیبة الا قومی که خدای تعالی دل او را بایمان امتحان
کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه او را در غیبت او با او
انتفاع باشد گفت بلی باشد چون انتفاع مردمان بآفتاب و اگرچه ابری
در پیش آید او را ای جابر این سر مکنون خداست و مخزون علم او نگاه دار این

الا از اهلش جابر گفت چون برین مدتی دراز بگذشت من روزی در نزدیک
علی بن الحسین زین العابدین شدم و در پیش او بنشستم و با او حدیث میکردم
پسر او محمد بن علی الباقر علیه السلام از حجره زنان بیرون آمد و او کودک بود گیسو
در سر افکنده چون او را بدیدم گفت میان پشت من بلرزید و موی بر اندام من
برخواست انگاه گفتم یا غلام اقبل فاقبل ثم قلت له ادبر فادبر ای کودک روی
کن روی با من کرد گفتم برو پشت بمن کرد گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبة
بخدای کعبه که شمایل رسولست انگاه گفتم یا غلام ما اسمک نام تو چیست گفت
محمد گفتم پسر کیستی گفت ابن علی الحسین گفتم تن و جان من فدای تو باد
همانا که تو باقری گفت آری پیغام رسول بگذار گفتم رسول خدای مرا بشارت داد
که ترا دریابم گفت چون او را ببینی سلام من بدو رسان اکنون رسول
خدا ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات والارض
و علیک یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت من پس از آن پیش او میرفتم و از وی
مسایل میپرسیدم و میخواستم و می آموختم یکروز از من مسئله پرسید
من گفتم لا والله لا ادخل فی نهی رسول الله من در نهی رسول خدا نروم مرا گفته است
که شما امامان را خواهید یافت بکودکی و داننده‌ترین مردمان بینید ببزرگی و گفت ایشانرا
چیزی میاموزید که ایشان از شما بهمه چیزی عالمتر باشند محمد باقر علیه السلام گفت صدق
جدی رسول الله من این مسئله از تو بهتر دانم و لقد اوتیت الحکم صبیا مرا بکودکی
حکمت داده اند کل ذلک بفضل الله علینا و برکته و رسول صلعم فرموده است من
اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصا علیا فقد عصانی
و من عصانی فقد عصی الله و این دلیلست بر آنکه اولو الامر علی است و فرزندان
او انگاه حق جل جلاله چون بطاعت خویش و رسول و اولی الامر فرمود پس گفت اگر
منازعت کنید در چیزی و شما را در آن خلاف افتد در آن آنرا رد کنید با خدا
و رسول او رد با خدای یا کتاب او باشد و رد با رسول الله با ملت و شریعت
او باشد و رد با ائمه معصومین رد با خدا و رسول باشد چنانکه در دیگر آیت
گفت و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم برای آنکه
ایشان نایبان رسول حافظان شریعتند و معصومند قول ایشان حجت باشد

اگر بخدای وبروز بازپسین ایمان دارید یعنی هر که بخدای وبروز بازپسین ایمان
دارد چیزی اگر در وخلافی است جز از کتاب خدا وسنت رسول طلب ندارد
این بهترست یعنی رد با خدا ورسول نیکوترست بتاویل زجاج گفت آن تاویل
که از خدا ورسول باشد بهترست از تاویلی که از تلقا نفس خویش کنی یعنی
احسن تاویلا من تاویلکم واین آیة دلیلست بر بطلان قیاس وانکه
گویند رد با خدا ورسول وقتی بود که منازعت بود وچون منازعة نبود واجب
نباشد از جهت دلیل الخطاب گویند واین باطلست بنزدیک بیشتر اهل علم
قوله تعالی الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون
ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم
ضلالا بعیدا واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین یصدون
عنک صدودا استفهام میکند بر سبیل تعجب ومیگوید یعنی ای محمد آنکسی
که دعوی میکنند که ما ایمان آورده ایم بآنچه بتو فرستاده اند یعنی قرآن وآنچه
پیش از تو فرستاده اند از توریة وانجیل وکتب متقدمان باین دعوی که
میکنند میخواهند که بحکومت پیش طاغوت شوند وایشانرا فرموده اند تا بآن
طاغوت کافر شوند ومفسران اختلاف کرده اند که طاغوت کیست حسن بصری گفت
مراد از جماعت مذکوره درین آیة منافقانند که بحکومت پیش بتان میرفتند و
طاغوت بتست سدی گفت وقتاده که مراد بطاغوت ابوبرده کاهن است
منافقی را با جهودی حکومت افتاد جهود گفت پیش محمد رویم منافق گفت پیش
ابوبرده رویم مقاتل گوید جهود گفت پیش محمد رویم که او رشوه نستاند منافق
گفت پیش کعب اشرف رویم خدای تعالی این آیة فرستاد ابواسحق ثعلبی در
تفسیر خویش آورده است که جهود الحاح کرد تا پیش رسول رفتند رسول صلعم بر
جهود حکم کرد بر منافق چون بیرون آمدند منافق گفت تا بحکومت پیش عمر رویم
جهود با عمر گفت بدانکه میان ما حکومتی بود بنزدیک محمد رفتیم او حکم کرد اکنون
او راضی نیست بحکم محمد گفت پیش تو آییم و درمن آویخت والحاح کرد عمر منافق را
گفت چنین است گفت او میگوید گفت نه همچنین است عمر گفت یکساعت توقف کن
در خانه رفت وتیغ برگرفت وبیرون آمد وبرگردن منافق زد وسرش جدا کرد جهود

بگریخت

١٨٤

بر بخت گفت این حکم منست بر کسی که بحکم خدا ورسولش راضی نیست از امام محمد باقر
وامام جعفر صادق علیه السلام روایتست که گفته اند کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت
فهو طاغوت هر حاکم که نه بر گفتار ما حکم کند که اهل البیتیم او طاغوت بود آنگاه این
آیت بر خواندند یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به آنگاه
گفت بخطایی که کردند وبحکومت پیش طاغوت شدند وگمراه کرد ایشانرا
شیطان وازین امت نجات نیافتند الا ما دو شیعه ما وغیر ایشان
هلاک شدند وهر که ایشانرا نشناسد لعنت خدای برو باد وآنگه
حق تعالی وتقدس فرمود که واذا قیل لهم وچون گویند ایشانرا که بیایید وآنچه خدای
فرو فرستاده است از قرآن بنزدیک رسول او حکم بود میان شما یعنی منافق را
که با جهود حکومت بود تو منافقانرا بینی ای محمد که روی بگردانند از تو روی
بگردانیدنی از بهر آنکه حکم میکنی ومیل ومحابا نکنی ورشوه نستانی روا نداری
قوله تعالی فکیف اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدیهم ثم جاؤک یحلفون بالله
ان اردنا الا احسانا وتوفیقا اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض عنهم
وعظهم وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا گفتند آیة در حق عبد الله ابی سلول آمد ومصیبت او آن
مذلت بود که باو رسیده چون از غزاة بنی المصطلق باز آمدند در وقتی که او این
سخن گفته بود ودر سورة المنافقین در شان او فرود آمد واو را غدر وخشوع
قصة این در سورة المنافقین بیاید ان شاء الله آنگاه بیامد وسوگند خورد که آنچه
گفته در میان آن دو گروه جز احسان وتوفیق نخواسته است بعضی دیگر گفتند
مراد بمصیبت کشتن آن مرد بود که عمر او را بکشت آنگه اولیا خون او آمدند و طلب
دیه کردند وسوگند خوردند که ما را درین غرض الا نایرة فساد ستر وما
صلاح میکنیم والا احسان وتوفیق نخواهیم وگفته اند که آیة بر عموم است ومراد بمصیبتی
معین نیست یعنی هر که ایشانرا نکبتی رسد اعتبار برنگیرند واز سوگند بدروغ
خوردن باز نایستند وآنچه بخلاف راستی است بظاهر وفاق وبباطن نفاق
کنند بران سوگند خورند که ما جز احسان وتخفیف نخواستیم حق تعالی تکذیب
ایشان کرد بآنچه گفتند یعنی ایشان آنانند که خدای تعالی داند آنچه در دلهای
ایشانست واین اشارتست بمنافقانست ای محمد از ایشان اعراض کن ودرگذر

گمراهی دور

آنرا مرسیح

ازیشان بگردان و برای اعذار و انذار و حجت ایشانرا وعظ کن و پند ده
بزبان و عقوبت کن ایشانرا و بگو در نفس ایشان گفتاری بلیغ و تمام یعنی
اگر توبه نکنند ایشانرا بقتل بترسان ضحاک گفت ایشانرا بر ملا وعظ
کن و در سر قولی بلیغ گوی تا زجر باشد ایشانرا و گفتار بلیغ گوی یعنی بگوی
که آنچه در دل دارید اگر اظهار کنید شما را بزنیم و بکشتن قوله تعالی و ما ارسلنا من رسول
الا لیطاع باذن الله و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول
لوجدوا الله توابا رحیما حق تعالی بیان غرض و حکمت خود میکند در بعثت
انبیا و میگوید ما هیچ پیغمبری نفرستادیم الا از بهر آنکه تا طاعتش دارند و فرمان
او برند بفرمان خدای که طاعت ایشان بر خلقان واجب کرده است
و اذن بمعنی امر بود و بمعنی تخلیه بود چنانکه گفت و ما هم بضارین به من احد الا
باذن الله آنگه آنچه صلاح ایشان در آن بود ایشان آنرا نکردند گفت اگر ایشان
چون بر خویشتن ظلم کردند بآنکه بحکومت پیش طاغوت رفتند و بال آن ظلم
بر نفس ایشان بود آنگاه که این کردند اگر بنزدیک تو آمدندی و عذر خواستندی
و توبه و استغفار کردندی خدای را توبه پذیرنده و بخشنده یافتندی یعنی خدای
توبه ایشان قبول کردی و ایشانرا بیامرزیدی و حق آنکس که او استغفار کند
آنست که او در اول توبه کند از ندم و عزم کند که بسر آن نرود پس بزبان استغفار
کند چه اگر بدل اصرار کند و بزبان استغفار کند چنان باشد که رسول گفت
المصر علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزئ بربه حسن بصری گفت این آیه در حق
دوازده مرد منافق آمد که با یکدیگر بر نفاق اتفاق داشتند خدای تعالی رسول را
از آن خبر داد رسول گفت از شما دوازده مرد بکاری اتفاق کرده اید اگر برخیزید
و اتفاق کنید و استغفار کنید من برای شما شفاعت کنم چون نخواستند گفت
رسول گفت هیچکس برنخاست رسول ع هر دوازده را بنام بخواند و رسوا کرد آنگاه
گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر
اول پیش وی شما را بیامرزیدی اکنون پس ازین شما را بنزدیک خدای و رسول جاهی
نیست رسول بفرمود تا ایشان را از مسجد بیرون کردند و دیگر ایشانرا بنزدیک خود
راه نکردند و در خبر است از امیر المؤمنین علی ع که او گفت چون رسول را دفن کردیم بسه روز

انهم اذ ظلموا

برآمد

برآمد اعرابی بسر قبر رسول آمد و بسر قبر در افتاد و میگریست و خاک بر سر میریخت و میگفت
یا رسول الله آنچه گفتی شنیدیم و کردیم و آنچه از خدای فرا گرفتی بواجبی از تو فرا
گرفتیم و حق تعالی فرمود و لو انهم اذ ظلموا انفسهم الی قوله توابا رحیما ای رسول الله
بر خویشتن ظلم کرده ام آمده ام تا برای من استغفار کنی از گور آواز آمد
که قد غفر لک بیامرزیدند ترا ای گوینده این حدیث قوله تعالی فلا و ربک لا یؤمنون
حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما
و لو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیل
منهم و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم و اشد تثبیتا و اذا لآتیناهم
من لدنا اجرا عظیما و لهدیناهم صراطا مستقیما بعضی مفسران گفتند که این آیه
در حق زبیر آمد و خصم او ثعلبة بن حاطب و گفته اند حاطب ابن ابی بلتعه و
آن چنان بود که ایشان پیش رسول آمدند بحکومت در آبی که از رودی آمد و
زمین زبیر از بالای زمین آن مرد بود رسول ع زبیر را گفت بر طریق مسامحه
ای زبیر تو زرع خود آب ده و آنگه آب بآن مرد رها کن مرد را این خوش نیامد
و گفت ان کان لابن عمتک فعلت ذا این برای آن کردی که او پسر عمه تست
رسول چون بشنید رنگ روی او بگردید زبیر را گفت ای زبیر آنچه حق تست
از آب آنرا تمام بستان و زرع خود را تا دیوار آب بدار که این حق تست
چون تمام گرفته باشی آب را رها کن و این حکم شرعی بود بحق ایشان از پیش
رسول بیامدند و بمقداد بگذشتند مقداد گفت یا ابا بلتعه حکم کرا بود گفت قضی لابن
عمته یعنی برای پسر عم خویش حکم کرد و آب را ببست بر طریق استهزا تا جهودی
نشسته بود چون آن بدید گفت عجبا لهؤلاء ربنا میگویند که ما گواهی میدهیم که این
رسول خداست آنگه او را متهم میدارند در حکمی که میکند بخدای که ما در عهد موسی گناهی
کرده بودیم آمدیم تا توبه کنیم موسی ما را گفت توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید ما تیغ بر
کشیدیم و در یکدیگر نهادیم تا هفتاد هزار مرد کشته شد در طاعت خدای تا
از ما راضی شد ثابت بن قیس بن شماس حاضر بود گفت والله که اگر رسول فرماید که
خود را بکش هیچ توقف نکنم و خدای تعالی داند از من که راست میگویم خدای تعالی این دو
آیه فرستاد و گفت ای محمد ایشان دعوی میکنند که ما ایمان آورده ایم بحق خدای که

ایشان ایمان نیاورده اند و ایمان ایشان درست نباشد تا آنگاه که ترا
حاکم کنند در آنچه میان ایشان خلاف افتد آنگاه تو آنچه حکم کرده باشی بآن راضی
شوند و در نفس خویش از آن حرجی و شکی نیابند یعنی تا رضای تو بر هوای نفس
خود اختیار نکنند و بزبان تو انقیاد ننمایند اگر چه بزبان گویند مؤمنیم مؤمن نباشند
و ایمان ایشان درست نباشد و اگر ما بر ایشان نویسیم یعنی فریضه
کرده ایم که خویشتن را بکشید چنانکه بر بنی اسرائیل فریضه کردیم یا فرمائیم که بیرون
کنید و خان و مان خود رها کنید نکنند یعنی قتل نفس و رها کردن مسکن
را الا اندکی از ایشان گفته اند که آن اندک ثابت بن قیس است و مراد بقلیل او
سه کس گفت چون این آیه آمد عمار یاسر و عبد الله مسعود و جماعتی گفتند اگر چه
اندک بودند که بخدای خدای که اگر خدا و رسول او ما را بفرمایند که خود را بکشید و خانه
خود رها کنید ما خود را بکشیم و خانها رها کنیم این حدیث بسمع رسول رسید
گفت ان من امتی رجالا الایمان اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی از امت من
مردانی اند که ایمان در دل ایشان از کوهها محکمتر و ثابت تر است آنگاه حق تعالی
گفت آنچه فرمودیم از قتل نفس و ترک کردن نشیمن بر ایشان سخت بود و اندکی
از ایشان بجا می آوردند اکنون آنچه کم از آنست ایشان را بدان وعظ میگوید
اگر بکنند ایشان را بهتر بود و ثابت قدمتر و پای برجاتر باشند در باب اعتقاد
و بصیرت برای آنکه اعتقاد حق از سر دلیل اعتقادی باشد مقتضی سکون
نفس بخلاف اعتقاد جهل و تقلید که نفس بآن مضطرب باشد آنگه
ایشان را بدهیم از نزدیک خود مزدی عظیم و ثوابی بزرگ یعنی اگر آنکه گفته اند
ایشان را بدان پند داده اند و فرموده ایشان آنرا بکردندی ایشان را بهتر
بودی و ثواب از حد بیرون دادی بآن و آنچه از نزدیک ما باشد بشرف و کرامت
مختص باشد و چگونه عظیم نباشد آنکه تبجیل و تعظیم او بآن مقرون کرده
باشد و باز نمائیم ایشان را طریقی که بآن ثبات کنند و در راه راست که اسلام است
بمانند و الله اعلم قوله تعالی و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا ذلک الفضل من الله و کفی بالله علیما
بعضی مفسران گفته اند که این آیه در حق ثوبان آمد مولا رسول خدا و او رسول خدا را سخت

دوست

١٨٦

دوست داشتی و از وی صبر نتوانستی کردن روزی در آمد گونه بگشته و اثر
و بکا نیز بر وی ظاهر گشته رسول او را گفت ترا چه رسیده گفت یا رسول الله مرا
هیچ رنج نرسید الا آرزومندی جمال تو و آنکه اندیشه کردم که فردا قیامت که حال
ما از دو بیرون نبود یا از اهل بهشت باشم یا از اهل دوزخ اگر از اهل دوزخ
باشم هرگز روی تو نبینم و اگر از اهل بهشت باشم منزلت و جای من آنجا نبود
که جای تو باشد و ترا نبینم خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد و رسول
خدای گفت بدان خدای که جان من بامر و فرمان اوست که هیچ بنده مؤمن
نباشد و ایمان او درست نبود تا مرا از جان خود و پدر و مادر و اهل و ولد
خود دوستتر ندارد و اگر سبب نزول آیت اینست جمله مؤمنانی که بدین صفات
موصوف باشند در تحت این آیه داخلند میگوید که هر که خدا را طاعت دارد
و رسول را فرمان برد او فردای قیامت با آن کسانی باشد که خدای با ایشان
نعمت کرده است از پیغمبران و صدیقان در راستگویان و شهیدان و صالحان
باشد یعنی با آنان باشد که تحمل اعباء نبوت کرده باشند و نیز با آن
بگفتار راست نکرده اند و باشند و در راه خدای شهید و کشته شده باشند
و شهید را از بهر آن شهید گویند که قائم بشهادة الحق حتی قتل گفته اند از بهر آنکه
فرشتگان بقتل و وفات او حاضر باشند آنگاه گفت و حسن اولئک رفیقا
و چه نیکو یارانی اند ایشان در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر روایتست
که مراد به پیغمبران محمد مصطفی است و بصدیقان علی بن ابی طالب و بشهیدان
حسن و حسین و بصالحان هشت تن از فرزندان زین العابدین تا بحسن
عسکری و حسن اولئک رفیقا مهدیست و در خبر است که روزی ابوذر غفاری
از رسول حدیثی روایت کرد قومی او را باور نمیداشتند گفتند ابوذر دروغ
میگوید او دلتنگ شد رسول او را دید در آمد و شکایت کرد از ایشان یا رسول
و گفت یا رسول الله این خبر بگفته رسول گفت بلی آنگاه گفت ما اظلت الخضراء
و لا اقلت الغبراء اصدق لهجة من ابی ذر آسمان سایه نیفکنده و زمین
و زمین برنداشت کسی را راستگوتر از ابی ذر آنگاه میگفت باز نگریست
امیر المؤمنین از در درآمد پس گفت الا ان هذا الرجل المتقلقل الصدیق الاکبر و الفاروق

٤٦٤

جزای این درد کردی باد ارد که او صدیق اکبر ست و فاروق اعظم ست انگاه
حق تعالی گفت ذلک الفضل من الله این از خدای فضل و نعمتی است و کفی بالله علیما
بثوابست و گفته اند اشارتست بلطف و هدایتی که عند آن افعال
از طاعت خدای و رسول که مستحق آن شوند و خدای تعالی بر دانا بحال
ایشان که این کنند یا نکنند و این هدایت یابند یا نیابند قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعا و ان منکم لمن
لیبطئن فان اصابتکم مصیبة قال قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا و لئن
اصابکم فضل من الله لیقولن کان لم تکن بینکم و بینه مودة یا لیتنی کنت معهم
فافوز فوزا عظیما خطاب با مومنانست و آنانکه خدای او رسول را تصدیق کرده
باشند ایشانرا میفرماید که ای مومنان بر دارید سلاح خود را و مهیا
سلاح باشید و از خدای خود یاد کنید و از دشمن حذر کنید و بروید
با جماعتی گروه گروه یا بروید جمله بیکبار بحسب مصلحت انگاه گفت که از شما
کسی هست که مردم را دل شکسته میکرداند تا از جهاد باز ایستند بیشتر مفسران
گفته اند که این آیه در حق منافقان آمد که مسلمانانرا دل شکسته کردندی
چون ایشانرا نکبتی رسیدی از قتل جراحت و هزیمت بر طریق شماتت
گفتندی خدای تعالی بر ما نعمت کرد که ما با شما نبودیم حق تعالی خبث و
پلیدی طویت منافقان باز گفت و گفت اگر مصیبتی و هزیمتی و نکبتی بشما رسد
میگویند که خدای بر ما نعمت کرد که با یقتال با شما حاضر نبودیم و اگر فضل و ظفری و
غنیمتی از خدای بودی گویند که چون کسی که میان شما و میان او مودتی و دوستی
نبوده باشد ای کاشکی من با شما بودمی تا فوزی عظیم و ظفری نیکو یافتمی
و مرا ازین غنیمت نیز نصیبی بودی خدای تعالی ایشانرا برین تمنا ذم کرد بجهت
دو وجه یکی رغبت ایشان در حاصل غنیمت و ایثار آن بر ثواب آخرت و دیگر
از بهر شکستگی ایشانرا بوده در ثواب و جزا دیگر از بهر حسد ایشان بر مومنان
ابو علی فارسی گفت در آیه تقدیم و تاخیری هست و تقدیر اینست که قال قد انعم الله
علی اذ لم اکن معهم شهیدا کان لم تکن بینکم و بینه مودة و گفته کان لم تکن در موضع حال
افتاده است ای منهالمن لیس بینکم و بینه مودة و معنی آیه آنست که منافقان مومنان

از جهاد

١٨٧

از جهاد باز میدارند و از جمله سخنهای ایشان آنست که مسلمانانرا گویند که
انکار یکه میان شما و او یعنی محمد صلی الله علیه دوستی نیست یا دوستی نبوده است
و قولی دیگر آنست که منافقان با شما معاملتی میکنند که میان شما و او صداقتی
و مودتی نباشد صفت منافقانست که بد عهدی کردند ایشان و نخواستند
که در سرا و ضرا با مسلمانان باشند بلکه خواستند که در حال غنیمت با ایشان
باشند و در حال نکبت از ایشان دور باشند قوله تعالی فلیقاتل فی
سبیل الله الذین یشرون الحیوة الدنیا بالآخرة و من یقاتل فی سبیل الله
فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله
والمستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا
من هذه القریة الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا
الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت
فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا حق تعالی چون ذکر
منافقان کرد و آنکه مومنانرا از جهاد باز میداشتند و ایشانرا دل شکستگی
میدادند در عقب آن ذکر مومنان کرد که ایشان بخلاف مومنان
بودند گفت آنانرا که ایشان زندگانی دنیا بدل کردند بآخرت که سرای
ثوابست و آخرت بخریدند تا قتال کنند در راه خدا که هر که در راه خدا جهاد
کند و او را بکشند یا بکشد و غالب شود بر خصم بغلب برای آن گفت
که غلبه هم بعد قتل بود و هم بهزیمت تا عاقبت بود ما او را مزدی عظیم بدهیم یعنی ثواب جهاد
انگاه حق تعالی بر طریق ترغیب بلفظ استفهام گفت چه بوده است شمارا
که کارزار نمیکنید در سبیل خدا و نصرت نمیکنید و نمیرهانید آن مسلمانان
مستضعفانرا که در دست کفار اسیر مانده اند و ساز آمدن نداشتند
تا بجایند اینجا بمانند و مشرکان ایشانرا عذاب میکنند و ایشان از مردان
و زنان و کودکانند انگاه بیان کرد که ایشان در اینجا چه میگویند و چه میکنند
و چه دعا میکنند گویند ای بار خدای ما را بیرون بر ازین شهر که بیداد کردند اهل
او ما را از نزدیک خود ما را ناصری فرست تا ما را نصرت کند و از جمله بازماندگان
و ضعیفان عیاش بن ابی ربیعه بود و ابو جندب و سلمة بن هشام و ولید بن الولید

هر که مهم ... کن بود

اکنون سر افراز زبر دست خدا
... شکست خدا
از ... دست ...
دست ... خدا

نجات منک بالسید الکریم
و نجمل خلقنی بحق تسیم الله الرحیم

و غیرهم خدای تعالی دعاء ایشانرا اجابت کرد و رسول صلعم مکه بگشاد و عتّاب
اسید را بران امیر کرد و او یار ایشان شد تا آنانی که مظلوم بودند
و ذلیل و ضعیف قاهر و غالب میگشتند بر ظالمان انگاه خدای تعالی
هر دو فرقه را از مؤمنان و کافران صفت کرد و باز گفت از نصرت ایشان
معبود خود را و گفت آنانکه مؤمنانند در سبیل خدای جهاد کنند تا کلمهٔ اسلام
را عالی گردانند و آنانکه کافرانند در راه طاغوت قتال کنند شعبی گفت
شیطانست زجاج گفت هر معبودی که دون خدای بود انگاه مؤمنانرا
فرمود که قتال کنید با دوستان شیطان و از ایشان مترسید که کید شیطان
همیشه ضعیف بوده است و کید شیطانرا از برای آن ضعیف خواند
که با اضافت نصرت خدای ضعیف بود و نیز از برای ضعیفی دواعی اولیا
او چه حاصل نه اند بر بصیرت و از سر شبهه قتال کنند و مؤمنان از سر
حجت و وجوه دلایل و براهین قوله تعالی الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و
اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون
الناس کخشیة الله او اشد خشیة و قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لو لا
اخرتنا الی اجل قریب قل متاع الدنیا قلیل و الاخرة خیر لمن اتقی و لا تظلمون فتیلا
کلبی گفت این آیة در حق عبد الرحمن عوف آمد و سعد بن ابی الوقاص
و قدامة بن مظعون و چون انجماعة در مکه از مشرکان رنج بسیار دیدند گفتند
یا رسول الله دستوری باشد تا با ایشان کارزار کنیم که از حد ببردند رسول
صلعم گفت مرا نفرموده اند بقتال ایشان صبر باید کرد تا وقت قتال در آید چون رسول
صلعم هجرت کرد و بمدینه آمد خدای تعالی غزا بدر فرمود رسول صلعم گفت جهاد میباید
کرد ایشانرا خوش نیامد و اظهار کراهت کردند و ضعف و تعلل ظاهر گردانیدند
خدای تعالی این آیة فرستاد که نبینی ای محمد آنانرا که ایشانرا گفتند دست باز
دارید و امتناع کنید یعنی در مکه از قتال مشرکان و بر نماز و زکوة اقتصار
کنید و خیرات و طاعات بجای آرید انگاه جهاد کردن بر ایشان واجب
گردانیدند گروهی از ایشان از مشرکان چنان میترسیدند که از خدای میترسند
و بیشتر ازان و گفتند بار خدایا چرا بر ما قتال نوشتی و ما را چرا باز پس نداشتی

تا بوقت

تا بوقت نزدیک که آن وقت مرگست انگاه حق تعالی بیان کرد که آنچه در آن رغبت
میکنند از متاع دنیا چیزی نیست و نسبت آن با آخرت اندکست آخرت
بهترست کسی را که پرهیزکار باشد و بر ایشان ظلم نکنند بمقدار فتیلی و فتیل
آن بود که در میان جوی استهٔ خرما بود چون رشته ابن عباس گفت
جوی دو انگشت بهم بمالی چون رشته از چرک حاصل شود و فتیل آنست قوله تعالی
اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة و ان تصبهم حسنة یقولوا هذه
من عند الله و ان تصبهم سیئة یقولوا هذه من عندک قل کل من عند الله فما
لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک
من سیئة فمن نفسک و ارسلناک للناس رسولا و کفی بالله شهیدا حق سبحانه و تعالی
مؤمنانرا بر جهاد تحریض میکند و میگوید شما را از مرگ چاره نیست اگر بجهاد
روید و اگر نروید و اگر در حصنهای حصین و قلعهای استوار باشید
مرگ بشما آید و آن مانع و دافع نتواند بود هر جای که باشید مرگ بشما رسد و اگر چه
شما در کوشکها و در حصنها باشید که آنرا بلند گردانیده باشید و بنای آنرا
بگچ و سنگ بر آورده باشید چون چنین باشد شهادت یافتن و
بدرجهٔ شهدا رسیدن بهتر از مرگ بر فراش چنانکه و ان یکن الابدان بالموت انشئت
فقتل امرء فی الله بالسیف افضل انگاه حق تعالی بیان حال و مقال جهودان و منافقان
کرد و آنچه در حق پیغمبر میگفتند چون رسول صلعم بمدینه آمد هرگاه که ایشانرا تنگی
رسیدی و نقصان ریع و میوه بودی گفتندی هذا بشوم هذا الرجل این بشومی این
مرد است و اگر ایشانرا خصب و راحت و نفع و زیادتی بودی گفتندی من عند
الله این نعمت از خداست بعضی دیگر گفتند مراد بلفظ حسنه غنیمتست
و مراد بسیئه قتل و هزیمت میگوید ای محمد این منافقان و جهودان اگر حسنه بایشان
برسد میگویند از نزدیک خداست و اگر سیئه بایشان برسد میگویند از
نزدیک تست یعنی اگر نه سبب آن بودی که تو که محمدی ما را بقتال بردی ما را این
نکبت نرسیدی یا اگر تو درین مقام نبودی ما را خصب و نعمت بودی چنانکه ذکر آن
کرده شد خدای تعالی محمد را فرمود و گفت جواب ده و بگو ای محمد که این همه رنج
و راحت و بیماری و تندرستی و تنگی و فراخی و خصب و جدب از قبل خداست و اگر

درین شروع نیست و بدست من ازین نوع هیچ بر نیاید انگاه بر سبیل
توبیخ و انکار گفت که چه بوده است این قوم را نیز دیگر نیست که چیزی بدانند
یعنی هیچ تمیز ایشان ندارند و هیچ گفتار و حدیث فهم نمیکنند یعنی قرآن چنانکه گفته
الله الذی نزل احسن الحدیث و بر عموم حمل کردن اولی است انگاه حق
تعالی آنچه حقیقت کار است بیان کرد و گفت چرا بتو حواله میکنند و میگویند
که بشومی تست یا بشومی تست نمیدانند که هرچه چنین است از خصب
وسعت و نعمت و ظفر و غنیمت همه از منست که خدا ام و هرچه قحط و شدت
و نکبت و آفتست همه بشومی کفر و معصیت ایشانست ما اصابک من
حسنة فمن الله و هرچه بتو رسد از نیکویی آن از خدا است و هرچه بتو
رسد از بدی آن از قبل نفس تست ظفر و غنیمت چون روز بدر و قتل
و هزیمت چون روز احد که اگر ثبات نمودندی و شعب رها نکردندی آنچه
بایشان رسید نرسیدی ابو العالیه گفت مراد طاعت و معصیت است
یعنی طاعت بتوفیق و اقدار و تمکین و الطاف اوست و معاصی بفعل تست
بسبب اعانة و ارادة خدای نیست ابو القاسم بلخی گفت مراد بسیئة عقوبت
بر سبیل جزا بر معصیت و عقوبت را بر توسع سیئه خواند چنانکه گفت
و جزاء سیئة سیئة مثلها و مجبره را درین آیة تمسکی نیست برای آنکه اول مجمل
گفت و باخر مفصل گردانید انگه فرمود که ما ترا برسالت فرستادیم اگر تو
نیز بریشان گواهی اگر گواهی تو نباشد گواهی من کفایتست از آنکه من عالم
باحوال ایشانم ولیکن برای ابلاغ حجت فرمودیم و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا جزاء
ثواب و عقاب با منست و حکم منست تو بکار خود قیام کن و کار من با من
گذار که مرا درین کار یاری بکار نیست قوله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله ومن
تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا و یقولون طاعة فاذا برزوا من عندک بیت طائفة منهم غیر
الذی تقول و الله یکتب ما یبیتون فاعرض عنهم و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا سبب نزول
این آیة آنست که رسول گفت که من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد
عصی الله هر که طاعت من دارد طاعت خدای داشته باشد و هر که مرا
عاصی شود در خدای عاصی شده باشد منافقان گفتند اما این مرد میخواهد که ما او را

پرسیم

پرستیم و بخدای او اقرار دهیم چنانکه ترسایان کردند با عیسی خدای تعالی
آیة فرستاد و گفت همچنانست که او میگوید هر که طاعت رسول دارد طاعت
خدای داشته بود طاعت او طاعت منست و رضای او رضای منست
و درین آیة تمسکی نیست مجبره را از بهر آنکه مراد حق ازین اختصاص اوست
و آنکه او از جمله خواص حضرت ماست نه آنکه عین فعل رسول عین فعل خدا بود
بلکه هرچه او فرماید مصلحت بود چنانکه هرچه من فرمایم مصلحت در آن باشد
و او بچیزی نفرماید الا که من فرموده باشم او را بدان پس طاعت او طاعت من
باشد انگاه گفت هر که بر گردد و پشت بفرمان تو کند تو بر کرد که وبال او
هم بر و خواهد بود ما ترا بحافظت او نفرستادیم کار تو بیش از تبلیغ نیست
حافظ و رقیب و محاسب حافظ اعمال ایشان منم نه تو و گفته اند که این آیت منسوخ
بآیة قتال و حفیظ بمعنی مسلط است چنانکه گفته است علیهم بمصیطر پس
از امر بجهاد رسول را بریشان مسلط کرد و بدایشان بریشان قتال فرمود
و یقولون طاعة تا ایشان کدام قومند بعضی گفتند منافقان بودند چون بنزدیک
رسول آمدندی گفتندی فرمان تو ما را طاعتست و ما منقاد فرمان توییم و چون
از پیش او برفتندی و بخلوت افتادندی کارهای دیگر بخلاف آن سگالیدندی
خدای تعالی رسول را بر آن مطلع گردانید و گفت در پیش تو می آیند و میگویند
کار ما فرمان بردن تست و چون از نزدیک تو بیرون شوند جماعتی از ایشان
شب گذارند و اندیشه کنند غیر آنچه اگر تو گفته باشی و بخلاف آن سگالند
و خدای تعالی مینویسد آنچه ایشان میسگالند در لوح محفوظ و در صحیفه اعمال
ایشان نوشته است تا ایشان را بدان جزا دهد و گفته اند در نوشتن
قرآن بتو فرستد پس تو ای محمد از ایشان اعراض کن و در وی از ایشان مکافات
و توکل و اعتماد بر خدای کن و گفته اند از اظهار نامهای ایشان و رسوا کردن ایشان
ایشان اعراض کن و کار خود با خدای افکن که خدای بسنده وکیل که قیام کند
بآنچه باو تفویض کرده باشی قوله تعالی افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا
فیه اختلافا کثیرا و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به و لو ردوه الی الرسول و الی اولی
الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و لو لا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا

استفهامست بر سبیل توبیخ میگوید که این کافران و منافقان که بر کفر و نفاق
خود اصرار کردند و ما این آیات قرآن میفرستیم و تو که محمدی بریشان میخوانی
وایشان میشنوند اما هیچ اندیشه نمیکنند درین آیه تا بدانند که درست
وراستست وحقست واز نزدیک خدای تعالی است که اگر از نزدیک خدای
تعالی نبودی در وی اختلاف بسیار یافتندی و در وی هیچ اختلافی نیست
از جهة بلاغت وفصاحت همه یکسانست نه چون کلام مخلوق بعضی رکیک
وضعیف باشد و بعضی فصیح وآنچه خبرست از غایبات و احوال اسرار
اهل نفاق و کفر در وی هیچ خلاف نیست همه صدق و راستست و بر وفق مخبر عنه
است و در وی هیچ تناقضی و تنافی نیست اگر نه از قبل خدای بودی این همه در وی
موجود بودی و این آیه دلیلست بر بطلان تقلید و حث بر نظر و تامل
بر بطلان قول آنکس که گفت معنی قرآن نتوان دانستن و نشاید دانستن
الا از حجت رسول و این مذهب مجبره و جماعت حشویانست و دلیلست بر
انکه این قرآن کلام خداست بنفی اختلاف و تناقض و دیگر آنکه اختلاف و تناقض
نه از فعل خدایست که اگر از فعل او بودی از عند او بودی و خدای تعالی
گفت آنرا از عند غیر باشد انگاه فرمود که واذا جاءهم امر من الامن این همه
صفات منافقست که رسول چون سریه بجایی فرستادی وایشانرا
ظفر یا کسری بودی ایشان آن خبر را از صادر و وارد تجسس کردندی و باهم
باز گفتندی پیش از انکه با رسول باز گفتندی چنانکه خدای تعالی از ان خبر داده گوید
چون با ایشان آید کاری و خبری از امن یعنی ظفر و غنیمت یا خوف
و ترس یعنی قتل و کسر و هزیمت آنرا آشکارا کرده اند و فاش کنند و اگر بگذاشتندی
و با رسول افکندندی تا او بگفتی و اوفاش کردی و با خداوندان فرمان گذاشتندی
تا ایشان ظاهر کردندی هر آینه بدانستندی آنکسانی که طلب دانش
میکنند و در تفحص تجسس آنند از ایشان یعنی از منافقان و گفته اند که
بدانستند حقیقت آن خبر را از خداوندان فرمان و گفته اند که اولی الامر
خداوندان سرایا اند و امام محمد باقر ع گفت که ایمه معصومند و این نیکوترست
از برای انکه خدای تعالی اگر با ایشان رد کنند بدانند آنانکه استخراج و استنباط آن میکنند

انکس

آنکس که بقول او علم حاصل آید معصوم بود و جز رسول صلعم یا ایمه علیهم السلم
انگاه گفت اگر نه فضل و رحمت حق بودی بر شما از ترادف الطافش
پس روی شیطان کردیدی مگر اندکی از شما که متابعت شیطان نکردندی
و گفته اند استثنا از اتباعست یعنی مگر اتباعی اندک که آن نه شیطانرا
بجلکم
بودی بعضی از اهل علم گفته اند معنی اینست لاتبعتم الشیطان کلکم دو امر
بتقلیل نعمت قوله تعالی فقاتل فی سبیل الله لاتکلف الا نفسک وحرض
المومنین عسی الله ان یکف باس الذین کفروا والله اشد باسا
واشد تنکیلا من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها ومن یشفع
شفاعة سیئة یکن له کفل منها وکان الله علی کل شیء مقیتا رسولرا میفرماید
تو بکار خویش مشغول باش و بتخلف منافقان و ارجاف مرجفان
مبالات مکن تو خود در راه خدای جهاد کن تکلیف ایشان بر تو
تا ضرر معصیت ایشان بتو آید بلکه تکلیف ایشان بر ایشانست
و وبال وضرر فعل ایشان بر ایشان ترا جز تکلیف خود نیست و مومنانرا
بر جهاد کردن تحریص کن تا ایشان بثواب مجاهدان رسند شاید
خدای تعالی دست ظلم و عناد کافران از تو کوتاه کند و دست ترا بر
ایشان دراز کرداند و ترا بر ایشان مسلط کرداند و عسی طمع را بود
و چون خدای تعالی کسی را در طمع اندازد لازم بود که مطموع او بدو رساند
و این بکرد و دست ایشان کوتاه کرد انید و باس و کارزار ایشان
دفع کرد در روز بدر کوچک که رسول صلعم صحابه را بقتال تحریص کرد ایشان
تثاقل و تکاسل مینمودند برنشست و با هفتاد سوار بیرون رفت
ابو سفیان شنید که رسول بیرون آمد بترسید و خدای تعالی ترسی در دل
او افکند برگردید و بمکه شد و گفته اند که این در حدیبیه بود و انجاکه خدای
تعالی گفت وهو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم و گفته اند که آیت
مخصوصست باهل ذمه که قبول جزیه کردند و گفته اند که این وعده هنوز
نبوده است الا که باشد که صاحب الزمان بیرون آید خلاف هنوز
دین یکی گردد و کفر مقهور گردد و دین خدا بر همه دینها ظاهر گردد چنانکه گفت لیظهره

علی الدین کله ولیملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما وخدای جل جلاله
باس وقوت وشدت او سخت‌ترست ونکال کردانیدن وعقوبت کردن
او عظیم‌تر انکاه فرمود من یشفع شفاعة حسنة مراد بشفاعت نیک دعای
خیرست وبشفاعت بد دعای بد مومنان یکدیکررا دعا کردندی وجهودان
یکدیکررا نفرین کردندی کفت هرکس کرا و دعای نیکو کند اورا ازان نصیبی باشد
وهرکه دعای بد کند اورا هم ازان نصیبی ودرخبرست که چون مومنی یکدیکررا دعا
کند در غیبت فرشتکان کویند بدا که الله بکی خدا ابتدا کند وچون نفرین
بناحق کند آن نفرین باو بازکردد واکر او نیز مستحق آن نباشد با جهودان
کردد وازامام محمد باقر عم روایتست که نقل وزراست مجاهد کفت مراد بشفاعت
حسنه وسیئه اینست ودرانکه شفاعت کند برکسی دیکری تا اورا از بند
رها کند یا درحق او نیکویی کند وشفاعت بد آنست که درحق کسی تخلیط
ونمیمه کند وسببی سازد تا مضرتی باو رسد انکاه کفت خدای تعالی
برهمه چیزی مقیت ونکاه دارنده وحافظ جمله خلقان اکر کسی بنیکو کنند
درو دیکر نیکویی جزا یابند واکر بدی کنند بدی بینند وان لیس للانسان الا ما سعی
وان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی قوله تعالی واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن
منها اوردوها ان الله کان علی کل شیء حسیبا الله لا اله الا هو لیجمعنکم الی یوم القیمة
لا ریب فیه ومن اصدق من الله حدیثا هرکاه شمارا کسی تحیتی وسلامی کوید
یا دعا خیر کند شما اورا بهتر ازان بازکویید یا مثل آن باو رد کنید ودرخبرست
که چون کسی از مسلمانان بر پیغمبر سلام کردی وکفتی سلام علیک پیغمبر کفتی
وعلیک السلم ورحمة الله وچون کفتی السلم علیک ورحمة الله رسول عم کفتی
علیک السلم ورحمة الله وبرکاته چون بنده مومن برادر خود را کوید سلام علیک
اورا ده حسنه بنویسند وچون کوید السلم علیک ورحمة الله وبرکاته اورا
ده حسنه دیکر بنویسند وهمچنین جواب دهنده را ابن عباس کفت هرکس
که برده کس سلام کند یا برکسی ده بار سلام کند چنان بود که برده آزاد کرده
باشد ودرخبرست که میان سلام کننده وجواب دهنده صد حسنه
بنویسند نود ونه آنرا که سلام کند ویکی آنرا که جواب دهد برای آنکه ابتدا او اختیار

خیر

خیر او کرده آورده‌اند که زایری بنزدیک عبدالله جعفر آمد واو را صله وعطای نیکو داد
مرد را دست از مکافات کوتاه بود واندیشه میکرد که چکنم تا مکافات او کرده
روزی عبدالله از بازار می آمد آن مرد روی از وی بکردانید عبدالله بن جعفر
عجب داشت از پیش روی او درآمد وکفت یا فلان سلام علیک او بر
وجواب داد کفت چرا سخت روی بکردانیدی کفت برای آنکه تا تو بر من سلام
کنی ومرا جواب باید داد تا آن ثواب ترا باشد که بسیارست واکر مرا
که مرا قوت مکافات عطای تو نیست وسلام در شرع برای سلامتی
نهاده‌اند رسول عم فرمود که افشوا السلم اسلموا اسلام فاش دارید تا
بسلامت باشید وکفت السلم تحیة لملتنا وامان لذمتنا وبرای این
فرمود که السلم الراکب علی الراجل والقایم علی القاعد انکاه کفت ان الله
بدرستی که خدای تعالی برهمه چیزی بیننده است وشمار کننده ونکاه دارنده
آن خدایست که هیچ خدای نیست الا او شمارا جمع کند وحشر کند برای
کوران روز هیچ شکی نیست وآن روز قیامتست که مردمان از کورها برخیزند
وپیش خدا بایستند وآن خواهد بود وبباشد وسخن خدا راست بود
وکیست که او از خدا راست کوتر است یعنی از خدا هیچکس راست کوتر نیست
برای آنکه بدروغ کذب روا نیست ازانجا که او عالمست بقبح آن ومستغنی است
ازان وهرکس که عالم باشد بقبح قبیح ازو مستغنی بود ونکند قوله تعالی
فما لکم فی المنافقین فئتین والله ارکسهم بما کسبوا اتریدون ان تهدوا من اضل الله
ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا خدای تعالی خطاب میکند با مومنان صحابه
رسول میکوید که چیست شمارا که در منافقان دو کروه شده‌اید وخدای
ایشانرا بازکردانید باحکام اهل شرک ازانکه خون ایشان ومال ایشان و
سبی زنان وفرزندان ایشان حلال کردانید بدانچه ایشان کردند تا
هلاک کرد ایشانرا بکناه ایشان وایشان آن منافقان بودند که روز
جنک احد بازپس ایستادند از رسول عم با مدینه شدند چون ایشانرا
ملامت کردند جواب این دادند که لو نعلم قتالا لاتبعناکم اصحاب رسول عم دو فرقه شدند
قومی میکفتند که کافرند وقومی میکفتند که نه‌اند عبدالله عباس وقتاده کفتند آیت

درحق دو مرد آمد که اظهار اسلام کردند در مکه و هجرت نکردند جماعتی از
اصحاب در رای بریشان افتادند و گروهی گفتند که خون ایشان حلالست
و گروهی گفتند که نیست حق تعالی این آیه فرستاد و ابن زید گفت این
آیه درباره منافقان اهل افک آمد که دروغ بر عایشه نهادند و آن عبد الله
بن ابی سلول بود و اصحابش آنگاه حق تعالی فرمود که اتریدون آیا میخواهید
شما که راه نمایید آنرا که خدای ایشانرا اضلال کرده باشد یعنی ضال نام
خوانده باشد و نام نهاده یا خود گمراه یافته باشد یا بر سبیل عقوبت
خذلان کرده بود ایشانرا یا از راه بهشت بگردانیده و مجبره را بقول او که سهم
تمسکی نیست از بهر آنکه گفت ایشان باستحقاق رفت و بجزای
کسب ایشان بر سبیل عقوبت آنکه گفت هر که خدای او را اضلال کند
و از راه بهشت بگرداند تو او را هیچ سبیلی و راهی نیابی براه ثواب و قوله تعالی
ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء فلا تتخذوا منهم اولیاء حتی یهاجروا فی
سبیل الله فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولا تتخذوا منهم ولیا
ولا نصیرا الا الذین یصلون الی قوم بینکم وبینهم میثاق او جاؤکم حصرت صدورهم
ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم ولو شاء الله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم فان اعتزلوکم
فلم یقاتلوکم والقوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا خدای تعالی از منافقان
خبر میدهد و میگوید که دوست میدارند این کافران و منافقان که شما بجواب ایشان
کافر شوید و با ایشان در کفر یکسان باشید آنگه مومنانرا نهی کرد از دوستی
ایشان و گفت ازیشان تبرا کنید و ایشانرا بدوست خود مگیرید تا آنگه
هجرت کنند در راه خدای هجرت بر سه نوعست یکی هجرت مومنان
با رسول ع از مکه بمدینه چنانکه ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله دوم
هجرت کافران و منافقان از کفر و نفاق بایمان چنانکه گفت درین آیه سیم
هجرت مومنان از معاصی رسول ع فرمود المهاجر من هجر ما نهاه الله عنه آنگه
گفت اگر برگردند و پشت بر اسلام کنند و هجرت نکنند ایشانرا بگیرید
و بکشید بهر جا که یابید اگر در حل و اگر در حرم و ازیشان هیچ دوست و یاری مگیرید
که ایشان دوستی را نشایند و یاری نکنند وانگه ازیشان جماعتی را استثنا

کر

کرد و گفت الا آنانکه برسند و التجا کنند و نسبت کنند خود را با قومی که میان شما
و ایشان عهدی و میثاقی باشد گفته اند ایشان بنی مدلج اند سراقة بن مالک المدلجی
بنزدیک رسول ع آمد پس از کارزار احد و از رسول ع عهد بست که رسول
بغزای ایشان نرود و گفت هر که قریش ایمان آورند ما نیز ایمان آوریم برای
آنکه حلیف قریش بودند رسول برین قرار داد و با او عهد کرد امام محمد باقر ع گفت
مراد بنی سلیم اند که هلال بن عویمر الاسلمی بیامد و با رسول ع عهد کرد که او و قوم او
بغزای رسول نیایند و رسول بغزای ایشان نرود و او معاونت مشرکان
نکند و بیکجانب شود ازیشان رسول ع گفت هر که در جوار و حمایت ایشان
درین عهد است تعرض مکنید او را آنگه فرمود تا آیند بشما جماعتی که دلهای ایشان
تنگ شده باشد و نخواهند که با شما قتال کنند یا با قوم خود از آنکه از مسلمانان
بسیار خویشان بودند یا معاهد و حلیف بعضی گفتند ایشان بنی اشجع اند
که ایشان بمدینه آمدند و پیش رو ایشان مسعود بن رخیله بود رسول ع
بفرمود تا ایشانرا میزبانی کردند آنگه گفت بچکار آمده اید گفتند برای آن آمدیم
که جای ما بتو نزدیکست و ما حرب ترا کاره ایم و کارزار با بنی ضمره را که از میان ما و ایشان
عهدیست باتفاق حکم این آیه منسوخست اما اختلاف در آنست که ناسخ این کدامست
آنکه گفت و لو شاء الله منت نهاد بریشان که این دلتنگی و دلشکستگی لطف
از قبل من در حق شما اگر خدای خواستی بیدل حصر و تنگی ایشان از قتال شما ایشانرا
دلیری دادی و بر شما مسلط گردانیدی و این در مشیت و قدرتست یعنی توانستی که کردی
و لکن مانع نبودی اما اگر نکرد از آنکه حکمت او مانع بود آنگاه گفت پس اگر ایشان
از شما دور شوند و با شما قتال نکنند و صلح اندازند با شما و بعضی گفتند که مراد بسلم اسلامست
یعنی اسلام آرند خدای تعالی شما را بر ایشان راهی ندهد یعنی دستی ندهد
از روی شرع و رخصت نداد در قتال ایشان مادام تا مستسلم یا مسلم باشند
اگر مسلمان شوند برادران شمااند و اگر در عهد شما اند معاهد شما باشند هیچ یکی ازین
دو وجه شما را راه نیست که با ایشان کارزار کنید و قوله تعالی ستجدون آخرین
یریدون ان یامنوکم و یامنوا قومهم کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها فان لم یعتزلوکم و یلقوا
الیکم السلم و یکفوا ایدیهم فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم و اولئکم جعلنا لکم علیهم سلطانا مبینا

زود باشد گروهی دیگر را یابید که خواهند ایشان تا از شما ایمن باشند
و از قوم خویش ایمن باشند ابن عباس گفت بروایت کلبی از ابو صالح که
ایشان اسد و غطفان بودند بیامدند و اظهار اسلام کردند و منافق
بودند و چون قوم ایشان را گفتندی که اسلام آوردید گفتندی بهذا القرد
بهذا العقرب و چون رسول را دیدندی گفتندی ما از دین شماییم حق
تعالی نفاق ایشان ظاهر کرد و گفت غرض ایشان آن بود که باظهار
کلمهٔ اسلام و ایمان از شما ایمن باشند و باظهار کلمهٔ کفر از قوم خود ایمن
باشند آنگاه گفت کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها هر گه که ابتلا و امتحان
کنید ایشان را بلیغی باسر کفر شوند و اظهار کفر کنند ابن عباس گفت یعنی
اینست که هر گه که ایشان را بکفر دعوت کنند باسر کفر شوند و نگونسار در کفر افتند
پس اگر ایشان از شما جدا نشوند و با میان قوم خود که کافراند نروند و دست
بسلام و مصالحت شما ندهند و دست از قتال و رنجانیدن شما بندارند بگیرید ایشان را
و بکشید هر جا که یابید ایشان را که خدای تعالی شما را بر ایشان سلطانی و حجتی
ظاهر داده است و قوله سبحانه و تعالی وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ و
من قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا فان کان
من قوم عدو لکم وهو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة وان کان من قوم بینکم وبینهم میثاق
فدیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة مؤمنة فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبة
من الله وکان الله علیما حکیما این آیة در بارهٔ عیاش بن ابی ربیع آمد که نزدیک
رسول صلعم آمد پیش از هجرت و ایمان آورد و چون رسول صلعم با مدینه آمد او در مکه
نتوانست بودن بیامد بر بعضی از کوههای مدینه و جایی بساخت و آنجا مقام کرد
چون خبر اسلام او در مکه با درش رسید جزعی عظیم کرد و پسران خود
ابو جهل و حارث بن هشام را گفت و ایشان هر دو برادران عیاش بودند
از قبل مادر که غذای که در زیر سقفی نروم تا عیاش را نزد من نیارید ایشان برخاستند
و هیچ طعامی نخورم
و حارث بن زید انیسه با ایشان بود ایشان بآن کوه آمدند و احوال
بگفتند و گفتند ای عیاش رحم کن بر حال مادر بدرستی که مادرت سوگند خورده است
که غذای که طعام نخورد و در زیر سقفی نرود تا ترا نه بیند و با او سوگند خوردند و عهد ایشان

بزیر

بزیر آمد و دست در دست ایشان نهاد او را بگرفتند و بهم بستند و هر دو
برادر او را صد تازیانه بزدند و با مکه آوردند پیش مادر که سوگند خورده
که او را از بند رها نکنند تا آنگاه که کافر شود او را همچنان بسته در آفتاب
انداختند چون کار بر او سخت شد آنچه از او میخواستند بگفت آنگاه
او را بگشادند حارث بن زید که با ایشان بود او را ملامت کرد و گفت
این چیست که کردی نه بر دین پدرانت ماندی و نه بر دینی که گرفته بودی و تا
این حدیثهای موحش میگفت عیاش گفت والله که هر کجا ترا یابم خالی بکشم
آنگاه برخاست و با مدینه آمد و اسلام تازه کرد و در مدینه مقام کرد پس
از مدتی دراز این حارث بن زید بمدینه آمد و اسلام آورد درین وقت عیاش
غایب بود از اسلام او خبر نداشت چون باز آمد روزی حارث را تنها یافت
بر وی حمله برد و او را بکشت مردم او را گفتند او را چرا کشتی و او مسلمان بود گفت
ندانستم پشیمان شد و پیش رسول آمد و حال با رسول باز راند و سوگند خورد که از اسلام
او هیچ خبر نداشتم خدای تعالی این آیة فرستاد که هیچ مؤمنی را نشاید که مؤمنی را بکشد
بعمد و قصد لیکن اگر بخطا کشد حکم او آنست که بندهٔ مؤمن آزاد کند و دیه
با ولیای مقتول دهد قتل بر سه ضربست عمد محض و خطای محض و خطای شبه العمد
در قتل عمد قصاص لازم بود الا که اولیای مقتول عفو کنند یا بدیه راضی شوند و دیه
هزار دینار زر است یا ده هزار درم یا صد شتر همه قیمت هر یکی ده دینار
یا دویست گاو همه قیمت هر یکی پنج دینار یا هزار گوسفند و دیه در مال قاتل
واجب بود و بر وی کفارت بود و آن آزاد کردن بنده بود و شصت درویش را
طعام دادن و دو ماه پیوسته روزه داشتن بر جمع برای عمد و بر قتل خطا
دیه بر عاقلهٔ قاتل بود و دیهٔ قتل شبه العمد بر قاتل بود از مال او بر سبیل
تغلیظ و اگر مالش نباشد سعیش فرمایند و دیهٔ عمد بیک سال بستانند
و شبه عمد بدو سال و خطا بسه سال و در هم لازم بود کفارت و دیه
دادن واجبست الا که اولیای مقتول بدیه صدقه کنند و از ایشان
نخواهند و اگر این مقتول از قومی باشد که ایشان کافران باشند و او
مؤمن بود و بخطا وی را کشته باشند بر کشندهٔ او کفارت باشد و دیه نباشد

از برای آنکه ورثه او کافرانند و کافر از مسلمان میراث نبرد و اگر این مقتول
از قومی باشد که میان شما و ایشان میثاقی و عهدی بود و او را بخطا بکشد
دیه لازم باشد بر عاقله و کفارت بنده آزاد کردن بود بر قاتل ابن عباس
گفت درین مقتول ایمان شرط نیست و این مذهب شافعی است بعضی
دیگر گفتند ایمان شرطست و این مذهب اصحابست الا آنست که دیه بوارثان
مسلمان دهند و بکافران ندهند و اگر وارث مؤمن نباشد دیه او
بیت المال را باشد آنکه فرمود که هر که نیابد استطاعت آنکه برده
آزاد کند و بهای آن ندارد بر وی بود که دو ماه پیوسته روزه دارد توبة
از خدا و رحمت از وی بر شما تخفیف آنکه برده نیابد روزه او را قایم مقام او
تا در کفارت بر وی بسته نشود و خدای تعالی همیشه دانا و حکیم بوده است
عالم باحوال مکلفان و مصالح ایشان حکیم در آنچه ایشانرا فرماید و نهی کند
و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما
این آیه در حق مقیس بن صبابه آمد او و برادرش هشام را کشته یافت
در بنی النجار و برادرش مسلمان بود بنزدیک رسول آمد و او را ازین خبر داد
و رسول ع مردی را از بنی فهر با او فرستاد به بنی النجار و گفت سلام من بدیشان
رسان و بگو که رسول میگوید که اگر کشنده برادر این مرد را میدانید باو
دهید تا قصاص کند و اگر نمیدانید دیه بدو دهید این مرد فهری بیامد
و پیغام رسول بگذارد ایشان گفتند سمعا و طاعة لله و لرسوله بخدای که قاتل
او را نمیدانیم و لیکن دیه او بدهیم صد شتر بیاوردند و بمقیس دادند ایشان هر دو
روی بمکه نهادند و بعاقبت نزدیک رسیدند شیطان مقیس را وسواس آورد
و گفت تو این بستانی مردم ترا عیب کنند رای آنست که این مرد را بباید کشتن
تا در برابر خون برادرت افتد و شتران براند و برفتند آنگاه رها کرد تا فهری
غافل شد سنگی بزرگ برداشت و بر سر او زد و او را بکشت و شتری را بر نشست
و باقی شتران را براند و روی بمکه نهاد و مرتد شد خدای تعالی در حق او این آیه
فرستاد و چنان کرد که هر که مؤمنی را بکشد بقصد جزاء و پاداش او دوزخ بود که
در آنجا مخلد و موبد ماند و خشم خدای بر وی بود و بر وی خشم گیرد و او را لعنت کند و از رحمت

خود

خود دور کرده اند و بسازد از برای او عذاب بزرگ بنزدیک اصحاب ما قاتل عمد
از حکم اسلام و ایمان بیرون نشود و در دوزخ مخلد و موبد نماند و دلیل بر این آنست
که خدای تعالی قاتل عمد را مؤمن خوانده که یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص
فی القتلی دوم آنکه برادرش بخوانده و گفت فمن عفی له من اخیه شیء سیم
گفت ذلک تخفیف من ربکم و رحمة و این جز مؤمنانرا نباشد آنکه گفت
فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم ذکر تخلید و تابید نکرده و عذاب قتل اول
قصاص را دو حکم حکم عقاب نیست دلیل برین که قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم
در خبر است که رسول ع بیعت کردی با مردمان بر آن سندی که شرک
نیارند و خون ناحق نکنند و آنچه شرایط اسلامست از اجتناب کبایر
بجای آورند گفتی فمن فعل ذلک فاقیم علیه الحد فهو کفارة له و من ستر علیه فامره الی
الله عز و جل ان شاء غفر له و ان شاء عذبه اگر قاتل کافر بودی این حدیث راجح
نبودی و دیگر فرمود من اصل الاسلام الکف عمن قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب
از اصل مسلمانیست آنکه زبان از گوینده لا اله الا الله بازداری و او را بهیچ گناه کافر
نخوانی و دیگر آنکه کفر جحودست و قاتل خدا را منکر نیست کافر نباشد چون
این آیه در حق شخصی معین آمد و او مرتد گشت خلود در دوزخ او را باشد
و برو لازم نیاید که مؤمنان مخلد مانند و نیز روا بود که آیه را تخصیص کنند
و گویند مراد اینست که من قتل مؤمنا متعمدا لایمانه مستحلا لقتله چون برای
ایمانش کشد و مستحل قتلش باشد کافر باشد و این که گفت فجزاؤه
جهنم جزاش دوزخست لازم نیاید که لابد بود که این جزا واقع آید و چرا
نشاید که بعد الاستحقاق عفو خدای بدین متصل گردد و غضب و لعنت
برای استخفاف روا بود که عفوش در یابد و لازم نیست خلود را بر تابید
تغییر دادن که خلود در کلام عرب عبارتست از طول مدت گویند خلد
فلان السجن و همه عاقلان دانند که نه بسجن مخلد باشد و نه مسجون و قال
مخلدا اذا کان بطیء الشیب و قوله تعالی یحسب ان ماله اخلده و عاصم بن عباس
روایت کرده که او گفت جزایش دوزخ بود ان شاء عذبه و ان شاء غفر له
و آنکس که گفت قاتل عمد را توبه نباشد قول او خارج اجماعست و اخبار

که بدین وارد است از اخبار آحاد است آنرا قبول نکنند وقوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن القی الیکم السلم لست
مومنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا فعند الله مغانم کثیرة کذلک کنتم من قبل فمن الله
علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا بروایت ابو صالح از ابن عباس
این آیه در حق مرداس بن نهیل عربی آمد و او مسلمان بود و قوم او همه کافر
بودند رسول سریه را بغزای ایشان فرستاد چون خبر یافتند بگریختند
و این مرد مقام کرد برای آنکه مسلمان بود چون لشکر نزدیک در آمدند
اندیشه کرد که مبادا لشکر پیغمبر نباشد گوسفندانرا با شکسته برد و بسر
آن کوه شد چون لشکر فرود آمدند و او از تکبیر بدانستند دانست
که لشکر مسلمانند فرود آمد و تکبیر کرد و بر ایشان سلام کرد و گفت لا اله
الا الله محمد رسول الله اسامة بن زید حارثه قصد او کرد و او را بکشت وگوسفندانش
ببرد آنگه بنزدیک رسول آمد و او را خبر داد رسول دلتنگ شد و خشم گرفت و
اسامه را گفت من دانم که او را بطمع گوسفند بکشتی و خدای تعالی این آیه فرستاد
رسول این آیه بر او خواند و اسامه گفت یا رسول الله برای من استغفار
کن رسول گفت پس بلا اله الا الله چکنم تا چند بار اسامه از رسول استغفار
خواست و او گفت چگونه اصنع بلا اله الا الله پس از آن رسول خدای برای او
استغفار کرد و او را فرمود که برده آزاد کن و بروایت عکرمه از عبد الله بن عباس
روایتست که این آیه در حق مردی آمد از بنی سلیم که گوسفند داشت بجماعتی
از صحابه رسول بگذشت و بر ایشان سلام کرد و گفتند از بیم ما اسلام کرد
تا گوسفندانرا حمایت کند و الا مسلمان نیست او را بکشتند و گوسفندان ببردند
حسن بصری گفت مسلمانان بر جماعتی عزم کردند و ایشانرا منهزم کردند و از
میان مردی را بگرفتند او گفت من مسلمانم و اظهار شهادتین کرد ازو قبول نکردند و بطمع
متاعش او را بکشتند رسول گفت کشنده او را گفت مردی را بکشتی که میگفت
من مسلمانم گفت یا رسول الله او از ترس جان خود میگفت رسول گفت چرا دل او
را بشکافتی تا بدانستی نمیدانی که ما را جز با زبان کاری نیست پس برنیامد که
کشنده آن مرد بمرد او را در پهلوی او دفن کردند کل زمین او را بر انداخت

تا سه

تا سه بار دفن کردند و باز بر می انداخت پای او بگرفتند و او را در شعبی از
شعاب کوه انداختند و خدا در حق ایشان این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان
چون در زمین روید و سیاحت کنید اگر مجاهد باشید و اگر مسافر درنگ کنید
و آهسته باشید و در کارها تعجیل مکنید ثبات و سکون بجای آرید و اندیشه
کنید و آنانرا که بر شما سلام کنند و گویند ما مسلمانیم مگویید که شما مسلمان نیستید
از آنکه سلام اهل اسلام نشان مسلمانیست و مگویید آنانرا که بر شما
سلام کنند که تو مسلمان نیستی که غرض شما درین که کنید عرض دنیا و متاع
دنیا باشد از بهر طمع مال دنیا و متاع او را بکشید و مال متاع او را ببرید
متاع را عرض خواند از بهر آنکه او را بقایی نیست تشبیها بالعرض الذی خلاف الجوهر
غنیمت از خدای جویید که نزدیک خدا غنیمتها بسیارست و ثواب بهشت
کسی را که ازین کارها تحرج کند آنگه گفت مکنید چنین که شما نیز همچو ایشان بوده اید
یعنی کافر بودید باظهار کلمه اسلام این گشتید یا شما نیز پیش ازین همچنین بوده اید
چنانکه این مرد ایمان خود را از قوم خود نگاه داشت از آنکه ایشان بیشتر بودند
شما نیز بیشتر ترسیدید تا آنکه خدای تعالی بر شما منت نهاد بدانکه شما را شوکت ارزانی
داشت تا شما بر مشرکان دست یافتید و ایشانرا منکوب و مقهور کردید
پس تثبت کنید و تانی بجای آورید و تعجیل بی اندیشه کار مکنید که خدای
تعالی بهر چه شما میکنید از خیر و شر آگاه و عالمست بر وجهی پوشیده نیست
و در آیه دلیل نیست بر آنکه ایمان قول زبان باشد برای آنکه حکم اسلام
بر تقیه و حقن الدماء والاموالست و بر ایمان ثوابست و ایمان بدل باشد
و اسلام بجوارح قوله تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر
والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم
علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا
عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة وکان الله غفورا رحیما ابو صالح گوید از عبد الله عباس
شنیدم که گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی ذکر مجاهدان کرد
درجات ایشان و ترغیب کرد ایشانرا بر جهاد عبد الله بن ام مکتوم و ابو احمد
بن جحش نزدیک رسول آمدند و هر دو نابینا بودند و گفتند یا رسول الله حق تعالی

کلثوم

جهاد فرموده و ترغیب کرده و احوال ما اینست که تو می بینی و میدانی و ما را آرزوی
جهادست ما را رخصتی هست که جهاد کنیم این آیه آمد و استثنا کرد خدای تعالی
ضرر را و مراد بضرر در آیه عمی است و نابینا را از آنجا ضریر گویند ثابت از
عبد الرحمن بن ابی لیلی روایه کرده که آیه در اول چنین آمد که لا یستوی القاعدون
من المؤمنین والمجاهدون عبد الله بن ام مکتوم دعا کرد و گفت اللهم انزل
عذری خدای تعالی غیر اولی الضرر فرستاد و پیغمبر فرمود که بجای خود بنشین
ازان بغزا رفتی و گفتی مرا راست بدارید در برابر دشمن در روایت
که بگریزم و نتوان گریختن معنی آیت اینست که یکسان و راست نیستند
مومنانی که اهل ضرر نیستند و از جهاد تقاعد نمایند بی عذری و منع طلب کنند
آسایش و رفاهیت را با مومنان که ایشان بجان و مال جهاد کنند در
راه خدای تعالی الا آنکسانی که ایشانرا عذری باشد از جهة بیماری یا کوری
و نابینایی که چون ایشانرا اراده جهاد باشد و خدای تعالی از دل ایشان
داند ایشانرا ثواب مجاهدان و درجه ایشان بدهد آنگه تفضیل این
فرموده و گفت آنانرا که جهاد کنند در راه خدای تعالی بنفس و مال ایشانرا درجه
و تفضیل داد بر آنکسانی که بنشینند و جهاد نکنند آنگه گفت ایشان نیز
با نصیب اند هر کس بپایه خود دارند و کلا وعد الله الحسنی خدای تعالی همه را
وعده ثواب داده است و نیکویی و خدای تعالی تفضیل داد جهاد کنندگانرا
بر نشستگان بثوابی و مزدی بزرگ و بدرجها و پایهای عظیم و برحمتی از نزدیک او
و خدای تعالی آمرزنده است و مهربان در اول این آیه تفضیل یک درجه
و در آخر بدرجات مراد بدرجات علو منزلت و ارتفاع قدر بر سبیل
مدح و مراد بدرجات بهشت که درجات بهشت متفاضل باشند بعضی بر
بعضی بقدر استحقاق و سزاواری قوله تعالی ان الذین توفیهم الملئکة ظالمی انفسهم
قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة
فتهاجروا فیها فاولئک ماویهم جهنم و ساءت مصیرا الا المستضعفین من الرجال والنساء
والولدان لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم و کان الله
عفوا غفورا گفته اند این آیه در حق جماعتی آمد از اهل مکه که بزبان ایمان آوردند

در

١٩٦

و در عمل اتفاق داشتند ابو الجارود از امام محمد باقر ع روایت میکند که
ایشان پنج کس بودند حارث بن ربیعة الاسود و ابو العاص علی بن امیة
و قیس بن الولید المغیره و قیس بن الفاکه بن المغیره که ایشان با رسول
هجرت نکردند چون مشرکان ببدر حاضر آمدند ایشان قلت لشکر مسلمانان
بدیدند گفتند غر هولاء دینهم ایشانرا دین ایشان بفریفته است و هم
در غزاء بدر کشته شدند و فرشتگان بروی ایشان و پشت ایشان
میزدند و میگفتند ذوقوا عذاب الحریق حق تعالی گفت آنانکه فرشتگان
جانهای ایشان برداشتند و ایشان ظالم نفس خود بودند بکفر آوردن
و اصرار کردن بران بر نفس خود ستم کردند و گفته اند مراد بملئکه ملک الموت
با اعوان اوست و گفته اند مراد فرشتگانند که خدای تعالی ایشانرا بیاری
فرستاد و فرشتگان ایشانرا میگفتند که شما در چه بوده اید و چه کرده اید
بر سبیل توبیخ و تعنیف ایشان جواب دادند و گفتند ما در زمین مکه ضعیفان
و مستضعفان بودیم ضعف ما پوشیده نبود که مشرکان ما را ضعیف کردند
و فرشتگان ایشانرا جواب دادند و گفتند نه زمین خدای فراخ بود تا
هجرت کنید و بدان زمین که شما را نه بجا نشاندند و بیچاره رفتید آنگه حق تعالی
کرد که اینها دروغ میگویند و این تعلل بباطل می آرند و آنچه میگویند بنفاق میگویند
ایشان کافرانند ماوی و مرجع ایشان با دوزخ است و دوزخ بد جایی است
ایشانرا و بازگشت ایشانرا آنگه گروهی را که ایشان مستضعفان بحقیقت
بودند استثنا کرد و گفت الا آنکسانی که ایشانرا ضعیف کردند و ایشان
همه مردان و زنان و کودکان بودند ایشانرا حیله و چاره سازی در مکه
نباشد و راه ندانند تا هجرت کنند پس ایشان امید است که خدای ایشانرا
عفو کند چون عذر ایشان واضح و روشنست در آنکه هجرت نکردند و خدای تعالی
عفو کننده و آمرزنده است حسن بصری از رسول روایه کرده که هر که دین خود بگریزاند
از زمینی بزمینی و اگرچه از روی مثل بدستی باشد او را بهشت واجب باشد و رفیق
ابرهیم خلیل الله و محمد باشد قوله تعالی و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعة
و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و کان الله غفورا رحیما

مفسران گفتند که سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی چون این آیت فرستاد
که پیش از نیست ان الذین توفیهم الملئکة ظالمی انفسهم جماعتی مسلمانان بودند
جمله ایشان ضمرة العیص بیمار بود گفت من از جمله آنانم که خدای تعالی
استثنا کرده من راه دانم و ساز دارم حرامست بر من اگر یک شب در مکه
باشم بفرمود تا برای او چهارپای راست کردند و او را از مکه بیرون آوردند
او را در راه مرگ رسید و فرمان یافت خدای تعالی در حق او این آیت
فرستاد و در روایتی دیگر چنین است که چون بتنعیم رسید و حال بروی سخت
شد و دانست که بخواهد مرد دست راست بر می آورد و بر دست
چپ میزد و میگفت اللهم هذه لک و هذه لرسولک بار خدایا این بیعت ترا
و این بیعت رسول تراست ابایعک علی ما بایع علیه رسولک بیعت میکنم
ترا بانچه رسول خدا ترا بیعت کرد این بگفت و درگذشت مسلمانان
گفتند اگر بمدینه رسیدی ثواب و مزد مهاجران یافتی اما چون نرسید
ندانم که او را مزد مهاجران باشد یا نه خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت فقد وقع اجره علی الله گفت هر که هجرت کند در راه خدای تعالی
در زمین جای هجرتی یابد که در آن مقام سعة در روزی و توانگری و مال بسیار
او را حاصل شود ابن عباس گفت متحول باشد از جایی بجایی مجاهد گفت متزحزح
باشد یعنی جایی که از مکاره دور بود و هر که از خانه خود بیرون رود و هجرت
کند با خدا و رسول او پس در راه مرگ در رسید و او متوفی شد مزد او
بر خدای واجب بود و نزدیک خدای واقع آید خدای تعالی آمرزنده است
آن گناه را که در حال شرک کرده و بخشاینده است در آنچه در حال اسلام
کرده بود و قوله تعالی و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة
ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا چون بزمین
روید بسوی از سفرهای طاعت چون سفر حج و زیارات یا از بهر طلب روزی
یا از بهر جهاد کردن با دشمنان خدا بر شما حرجی و بزه نیست که از نماز قصر کنید
یعنی چیزی کم کنید و آن نماز که چهار رکعتست دو رکعت کنید اگر ترسید که
کافران شما را در فتنه اندازند و فتنه کافران در آیه دل مشغول داشتن ایشان

مومنانرا

مومنانرا بترسانیدن و کید کردن و حرکت کردن با ایشان آنگه حق تعالی
فرمود که از کافران حذر کنید که ایشان دشمنند شما را که دشمنی خود را ظاهر
میگردانند و آشکارا اگرچه ظاهر قرآن چنانست که قصر با خوف شاید کرد و ظاهر
این اقتضا میکند از برای آنکه گفت ان خفتم اگر از فتنه کافران ترسید
بر شما حرجی و گناهی نیست الا آنست که درین هیچ خلاف نیست که اگر خوف باشد
و اگر نباشد در نماز تقصیر باید کردن و خوف شرط نیست در قصر نماز این حکم
که شرط خوفست منسوخست باجماع و بسنت متواتره و نسخ قرآن باجماع و سنت
متواتره روا بود برای آنکه حکم این هر دو حکم قرآنست چنانکه قرآن نسخ روا
باین هر دو هم نسخ روا بود و همچنین ظاهر آیه اقتضا آن میکند که قصر رخصتست
و اتمام روا بود و بنزدیک شافعی اتمام اولیترست و بنزدیک اهل البیت چنانکه
اتمام در حضر واجبست قصر در سفر واجبست که اگر کسی در سفر نماز تمام کند بجای نیاورده باشد
و این حکم که ظاهر آیت اقتضا میکند از تخییر بین الاتمام و التقصیر هم منسوخست
باخبار متواتره و اجماع اهل البیت ابن عباس گفت اول نمازی که در وی تقصیر
فرموده اند نماز دیگر بود بعسفان و قولی دیگر آنست که مراد بقصر نماز از ارکان نماز است
در حال خوف و بنزدیک اصحاب ما نماز خوف تقصیر باید کردن همچون نماز سفر راوی خبر گوید
که من عمر خطاب را گفتم که ما را چه عذر است که ما قصر نماز میکنیم و ما ایمنیم و خدای تعالی
بخوف مشروط کرده گفت این که ترا مشکل افتاد مرا هم مشکل بود از رسول خدا
پرسیدم گفت صدقة تصدق الله بها فاقبلوا صدقته صدقه ایست که خدا بشما داد
صدقه او قبول کنید قوله تعالی و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک
ولیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم ولتأت طائفة اخری لم یصلوا
فلیصلوا معک ولیاخذوا حذرهم واسلحتهم ود الذین کفروا لو تغفلون عن
اسلحتکم وامتعتکم فیمیلون علیکم میلة واحدة ولا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر
او کنتم مرضی ان تضعوا اسلحتکم وخذوا حذرکم ان الله اعد للکافرین عذابا مهینا
میگوید ای محمد چون تو در میان ایشان باشی یعنی اینکه با دشمنان حرب کنند
و از ایشان میترسند و تو خواهی که برای ایشان نماز بجماعت گذاری بدین سبب
که گفتیم و این بدو شرط باشد یکی آنکه مسلمانان اکثری باشند که بدو فرقه توانند بود

[illegible]

که هر یکی از ایشان در مقابل دشمن باشند و با ایشان مقاومت توانند کرد
و دیگر آنکه دشمن بر خلاف جهت قبله باشد و ازین هر دو شرط آیة بینی
که امام در نماز ایستد و تکبیر احرام بگوید و گروهی با او در نماز ایستند و گروهی
در برابر دشمنان بایستند با سلاح امام با اینان یک رکعت نماز بکند
و بدوم برخیزد و الحمد برخواند و سورة دراز و این قوم که در پس او باشند
آن دوم رکعت مخففا بکنند و بنشینند و تشهد بخوانند و تکبیر احرام بگویند
و یک رکعت با امام بکنند چون امام بتشهد بنشیند تشهد مطول کرده اندایشان
برخیزند و رکعتی دیگر بکنند و بنشینند و تشهد خفیف برخوانند و با امام
سلام باز دهند و اگر نماز شام باشد ترتیب او چنین است الا
که امام مخیر است اگر خواهد با فرقه اول یک رکعت کند و اگر خواهد دو رکعت
نماز سلاح با خود دارند چون کارد و شمشیر و مانند آن و آیت برین ترتیب
که گفتیم دلالت میکند و سبب نزول آیة آن بود بروایة ابو صالح از ابن عباس
که رسول در بعضی غزواة نماز پیشین کرد بر هیاتی که هم وقت کردی و جمله صحابه و
لشکری با او نماز کردند و دشمن در برابر ایشان چون رسول از نماز فارغ
مشرکان تاسف خوردند و گفتند چرا ما بر ایشان حمله نبردیم چون ایشان در نماز
بودند و ایشان را هلاک نکردانیدیم باز گفتند اکنون رها کنید که ایشان را نماز
دیگر هست که آن نماز را دوستر میدارند از پدران و فرزندان خود چون بدان نماز
شوند با راه خود بیائیم چون رسول خواست که نماز دیگر کند جبرئیل آمد و او را از
کید دشمنان خبر داد و نماز خوف بیاموخت و گفت این نماز خوف است
چون حال بر جمله باشد نماز چنین کن و این آیة آورد و اذا کنت فیهم چو
تو ای محمد در میان ایشان باشی و خواهی که نماز با ایشان کنی باید که گروهی با تو
باشند و باید که سلاح خود بر دارند و با سلاح نماز کنند خدای تعالی
امر کرد با خذ سلاح و امر وجوب بود و ظاهر آیت را برین دلیلست که گفتیم
بخلاف آنکه ابن عباس گفت که مامور باخذ سلاح گروهی اند که در برابر دشمن
آنکه گفت فاذا سجدوا چون سجده کنند یعنی این گروه که با تو در نماز ند و از سجده
فارغ شوند باید که ایشان باز پس شوند و در پس شما بایستند یعنی در مقابل دشمن

باجایگاه

با جایگاه آن گروه تا ایشان بیایند و نماز کنند و این دلیلست بر آنکه
گفتیم که دشمن باید که در جهة مسلمانان بخلاف قبله بود . آنکه گفت که چون
ایشان بروند آن طایفه دیگر که نماز نکرده اند با تو نماز کنند و باید که سلاح
بر دارند و با سلاح نماز کنند که با سلاح بودن احتیاط نیکوتر است
از بهر آنکه دشمنان شما را بر شما طمع نیفتد چون با سلاح باشید با حذر
باشید که دوست میدارند و تمنا میکنند این کافران که شما از سلاحها
و متاعهای خود غافل شوید تا ایشان بر شما حمله آورند یکبار متاع و سلاح
شما ببرند و شما را اگر وهی رسانند آنکه چون او کرد پس از آن امر رخصت
کسانی را که ایشان رنجور باشند گفت هیچ بزه نیست بر شما و حرجی
اگر شما را از باران رنجی باشد یا بیماری و مجروح باشید در آنکه سلاح
خود بنهید اما احتیاط بجای آرید و با حذر باشید گفته اند که آیت برای آن
آمد که بعضی صحابه رنجور بودند و سلاح بر ایشان گران بود گفتند روا باشد
اگر ما سلاح بنهیم خدای تعالی این آیة فرستاد و ایشان را رخصت داد
و تهدید فرمود کافران را و گفت خدای تعالی ساخته است و بدست نهاده
از بهر کافران عذابی و اهانت و استخفاف با خلود و تابید و گفته اند که آیة
و لا جناح علیکم ان کان بکم اذی درباره عبد الرحمن عوف آمد که او رنجور
بود و سلاح بر نمیتوانست داشت ابو صالح از ابن عباس گفت که در حق
رسول آمد که بغزا بنی محارب و بنی انمار شد بمنزلی فرود آمد با مسلمانان و از لشکر
مشرکان هیچکس پدید نبود رسول برخاست و بقضا حاجت رفت و باران
می آمد چون فارغ گشت خواست تا بلشکرگاه آید رود آمده بود و حایل شده
رسول از آنجانب بماند تنها بی سلاح در زیر درختی بنشست از سر کوه حریث
بن الحارث نگاه کرد رسول را دید تنها نشسته اصحاب خود را گفت
هذا محمد قد انقطع من اصحابه فتلنی الله ان لم اقتله محمد از اصحاب خود تنها مانده است
اگر او را نکشم خدای تعالی مرا بکشد شمشیر برکشید و آمد تا که رسول را خبر بود او بر
سر ایستاده بود با تیغ و گفت یا محمد من یمنعک منی گفت ترا از من که حمایت کند .
گفت خدای آنگه گفت اللهم اکفنی شر حریث الحارث بما شئت بار خدایا بدانچه خواهی شر

شر او را از من کفایت کن حریث شمشیر برآورد تا براند فرشته پا دو پای
برمیان کتف او زد او بروی اندر آمد و تیغ از دست او بیفتاد رسول
تیغ برگرفت و بر سر او بایستاد و گفت الان من یمنعک منی حریث گفت
لا احد اینمعک منی هیچکس نیست که ترا از من منع کند گفت گواهی ده که خدا
یکیست و محمد رسول اوست تا تیغ تو بتو دهم حریث گفت این نکنم ولیکن
با تو عهد کردم که هرگز با تو و قوم تو کارزار نکنم و کس را بر تو یاری نکنم رسول
تیغ با او داد تیغ بسته و گفت و الله لانت خیر منی رسول گفت و انا
احق بذلک اینک بهر حال من سزاوارترم که از تو بهتر باشم حریث باز دیگر
اصحاب خود رفت او را گفتند و یحک چرا شمشیر نزدی و جای را از دست
او نرهانیدی و چرا بیفتادی بی آنکه کسی ترا بیفکند گفت من چون تیغ برآختم
پنداشتم که کسی پیاده و چیزی بر پشت من زد و مرا بیفکند و تیغ از دست من
بیفتاد و محمد برگرفت و اگر خواستی که مرا بکشد توانستی و لیکن نکرد و او از من چیزی نخواست
ترا بود و مرا گفت اسلام آور از و قبول نکردم و لیکن عهد کردم که با او قتال نکنم
و کسی بر و یاری ندهم انگه زود مسلمان شد رسول صلعم بلشکرگاه آمد و از این حال
صحابه را خبر داد و آیة بریشان خواند قوله تعالی فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله
قیاما و قعودا و علی جنوبکم فاذا اطمأننتم فاقیموا الصلوة ان الصلوة کانت علی
المؤمنین کتابا موقوتا و لا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تکونوا تألمون فانهم یألمون کما تألمون
و ترجون من الله ما لا یرجون و کان الله علیما حکیما حق تعالی فرمود که چون حال
چنین باشد و شما نماز خوف کرده باشید و از ان پرداخته و شما را مصاف
باید کرد در عقب نماز ذکر خدای کنید از حمد و ثنا و دعا بر خود کنید و برادران
خود و از خدا فتح و نصرت و ظفر خواهید چنانکه در دیگر آیة فرمود یا ایها الذین آمنوا
اذا لقیتم فئة فاثبتوا و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون این قول عبد الله عباس است
و بیشتر مفسران و در اخبار ما آمده است که مستحبست که بعد از نماز خوف و سفر
سی بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا جبر نقصان آن
نماز باشد خدای تعالی میفرماید که ذکر خدای کنید در هر حالی که باشید ایستاده
و نشسته و بر پهلو خفته پس آنکه که سفر بآخر رسد و خوف زایل شود و شما بیارامید

نماز

نماز را اقامت کنید بتمام و کمال و حدود و ارکان و شرایط او چنانکه همیشه
در حضر کرده اید که نماز بر مومنان فریضه مفروض بوده است بعضی گفتند که قضا و آجا
دیگری گفت فرضا محتما موقتا فریضه محتم بوقت خود باید گذارد انکه مومنان را بر
قتال تحریض کرد و ایشان را نهی کرد از سستی کردن و کاهلی نمودن و گفت
سستی مکنید در جستن و طلب کردن آن قوم یعنی ابو سفیان و لشکرش
چنانکه قصه آن در سورة آل عمران گفت اگر شما دردمند میشوید نه آنست
که این تنها شما راست بلکه ایشان نیز دردمند میشوند چنانکه شما دردمند
میشوید اگر از شما کسی قتل و جراحت و الم می یابد ایشان نیز می یابند و شما را
درین باب فرقی هست که ایشان را نیست و آن آنست که شما از خدای
امید ثواب میدارید آنچه ایشان نمیدارند و شما را از خدای وعده ظفر
و نصرة هست و ایشان را نیست و امید این نمیدارند و خدای تعالی همیشه
دانا و درست کار بوده است جز بر وفق حکمت نفرماید قوله تعالی انا انزلنا
الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اریک الله و لا تکن للخائنین خصیما و استغفر الله
ان الله کان غفورا رحیما و لا تجادل عن الذین یختانون انفسهم ان الله لا یحب
من کان خوانا اثیما این آیة در حق طعمة بن ابیرق آمد که او درعی دزدیده بود
از همسایهٔ خویش قتادة بن نعمان گفتند آن درع در انبانی بود که در آن انبان
پارهٔ آرد بود و در آن انبان سوراخی بود آن انبان برگرفته بخانهٔ جهود میبرد نام
او زید بن السمین و همه راه که میبرد آرد میریخت بامداد که ایشان طلب درع کردند
بر جای جو در خاستند و بر اثر آن آرد برفتند تا بخانهٔ زید بن السمین و او را گرفتند
و گفتند این درع تو دزدیدی آن جهود گفت درع طعمة بن ابیرق پیش من آورد
بودیعت نهاده است و جماعتی جهودان گواهی دادند بر آن بیامدند و طعمه را
گفتند این درع بتو حواله میکنند او سوگند خورد که از آن خبر ندارم و قوم او برخاستند
و بشکایت پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله نبینی قتادة را که او درعی از جهودی
بدزدیده است و در خانهٔ او باز یافتند و او را دست بداشته است و او را
از آن آویخته است یعنی طعمه رسول صلعم همه را بخواند ایشان حاضر آمدند و آن
باز اعاده کردند رسول را حسن ظن که بر دامان بود چنان گمان برد که جهود بدزدیده است

ومسلمانان ازان بری است که با جهودان خصومت کند خدای تعالی
این آیة فرستاد و رسول را ازین خبر داد و خیانت طعمة بن ابیرق
او را معلوم کرد و رسول را گفت که ما فرستادیم بتو کتاب را یعنی قرآن را
بدرستی و راستی تا حکم کنی میان مردمان بانچه خدای تعالی باز نمود است
ترا و اعلام کرد بدان باش و بدان حکم کن و مباش برای خاینان خصومت
کننده یعنی برای ایشان خصومت مکن یعنی طعمه و خویشان او
و از خدای آمرزش خواه و استغفار کن که خدا آمرزنده و مهربانست
و این آیة دلالت نمیکند بر انکه رسول چیزی کرده است که او را ازان نهی
کند برای انکه بادلة عقل معلوم شده است که او معصومست صغیره
و کبیره برو روا نیست و نهی خدای تعالی که گفت ولا تکن للخائنین خصیما دلیل
نکند بر انکه او خصومت کرده است برای انکه بسیار نهی کنند کسانی
را که منهی عنه نکرده باشند و استغفر الله را هم دلیل نیست بر انکه او گناهی
کرد باستغفارش فرمودند و استغفار طاعتی است مستقل و فایدة او
تحصیل ثوابست بنزدیک ما دون اسقاط عقاب که اسقاط عقاب بر خدای تعالی
عند توبه و استغفار بتفضل کند انکه خدای تعالی ازان پیغمبر را نهی کرد ولا تجادل
مجادله و خصومت مکن برای انکه ایشان با نفس خود خیانت میکنند یعنی
از دفع کردن ازیشان و معنی خیانت ایشان با نفس خود آنست که چون کسی
عصیان کند و داند که او را بدان عقوبت خواهند کرد آن خیانت با خود کرده با
از انکه ضرر آن راجع باوست وجهی دیگر آنست که هر که با مومنی خیانت کند
با خود کرده باشد ازانجا که ایشان از یک دین و ملت اند و بمنزلة تن اند که از
یکدیگر اند و مومنان نفس یکدیگر خوانند ازانجا که گفت ولا تقتلوا انفسکم و خیانت
و بار خیانت که باشید که خدای تعالی خیانت کننده بزه کار را دوست ندارد
آنرا که خیانت کرده باشد بدزدی و سرقه آثم باشد و بزه کار باشد که حواله دیگر
کند و مراد بآیة هم بنو ابیرق اند که ذکر ایشان رفت قوله تعالی یستخفون من الناس و
لا یستخفون من الله و هو معهم اذ یبیتون ما لا یرضی من القول و کان الله بما یعملون محیطا ها انتم
هؤلاء جادلتم عنهم فی الحیوة الدنیا فمن یجادل الله عنهم یوم القیمة ام من یکون علیهم وکیلا انگاه حق تعالی

بیان کرد و گفت این قوم خیانت خود را از مردمان پوشیده میدارند و از خدای
پوشیده نمیدارند و از خدای پوشیده نمیدارند و پنهان نمیکنند و مردمان را
بر ایشان دستی نباشد جز انکه باز گویند و خدای قادر است بر تعجیل عقوبت
و خزی و نکال دنیا و آخرت ازو باز نمیپوشند و اولیتر است که باز و باز پوشند
و باز پوشیدن ازو جز ترک آن خیانت نتواند بود از انکه هیچ چیزی برو یکی
پوشیده نیست و چگونه پوشیده باشد که او عالم الذات است و بالای هیچ
چون ایشان میسگالند و می اندیشند سخنهایی که خدای تعالی آنرا نپسندد
از انداختن سرقه و دروغ بر یکدیگر نهادن و خدای تعالی بانچه ایشان میکنند
داناست و علم او محیطست هیچ علم ازو بیرون نمیشود انگاه خطاب کرد با قوم
طعمه و آنانکه برای خدای جدال کردند و ایشان بنی ابیرق انگارید که شما اینجا با مردمان
یعنی در دنیا برای ایشان مجادله کنید و خواهید که ازیشان باز دارید کیست
که فردای قیامت برای ایشان با خدای مجادله کند و کیست که او وکیل و نایب
ایشان خواهد بود در خصومت کردن قوله تعالی و من یعمل سوءا او یظلم نفسه
ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما و من یکسب اثما فانما یکسبه علی نفسه و کان الله
علیما حکیما و من یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبینا و لولا
فضل الله علیک و رحمته لهمت طائفة منهم ان یضلوک و ما یضلون الا انفسهم و ما یضرونک
من شیء و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما
چون خدای تعالی با ایشان این جمله تشنیع و تهدید کرد پس ازان امید و عده داد
و گفت هر که بدی کند با نفس خود ظلم و ستم کند یعنی دزدی و دروغ و ظلم بر نفس خود
آنست که با غیری حواله کند چون بدی و ظلمی کرده باشد پس استغفار کند و
آمرزش خواهد از خدای تعالی خدای غفور و رحیمست و آمرزنده و پوشنده گناه و بخشاینده
بر گناه کاران این آیة اگرچه وارد است بر سببی و در حق گروهی خلاف نیست
میان مفسران که بر عموم حمل باید کرد ازانکه حکم همه کس و حکم همه گناه اینست و در آیة
دلیلست بر انکه اسقاط عقاب عند توبه از خدای بتفضلست از بهر انکه لفظ غفران
و رحمت آورد و انکس که کار واجب کند نگویند که رحمت میکند وی آمرزد و انکه گفت که
هر که گناهی کند بر خویشتن کند و وزر و وبال آن گناه با او بود گفته اند مراد دزدی آن

وسوگند بدروغ و خدای تعالی عالمست بانکه دزدی کرد حکمت بدانچه امر کرد
و فرمود درباب آن انکه گفت هر که گناهی کند چون سرقه و دروغ از زره دزدیدن
و بکسی دیگر حواله کردن چون آن گناه کند و بری گناهی حواله کند یعنی زید بن السمین
او بهتانی و بزه و باطلی بود یعنی احتمال کرده باشد و بهتان دروغی بود که چون
بگویند خداوندش مبهوت و متحیر گردد انگاه خطاب کرد با رسول صلعم و بر سبیل
منت گفت اگر نه فضل و رحمت او بودی بر تو یعنی فضل خدا بر رحمت و نبوت
و انزال وحی گروهی همت کرده بودند که ترا از راه صواب ببرند و گفته اند معنی
آنست که ترا بتلبیس کار خیانت هلاک کنند و ایشان از راه صواب
بنجستانند و هلاک نکنند الا انفس خود را برای انکه وبال آن راجع بجز ایشان
نیست و بتو هیچ زیان نکنند برای انکه خدای تعالی و تقدس فرو نگذارد توفیق و
تهدیه خود و انزال وحی و بپای آنچه بر تو ملتبس شود تا تلبیس کنند از کار محق
و مبطل و سارق و جز و خدای تعالی کتاب یعنی قرآن بر تو فرستاد و ترا
حکمت داد یعنی نبوت و بیاموخت ترا یعنی آنچه نمیدانستی از حلال و حرام و احکام
شرع و امور غایبات و حدیث امم سابقه و فضل و نعمت خدای تعالی بر تو
عظیم بوده است قدیما در شکر او بیفزای زیادت نعمت را قوله تعالی لا خیر فی
کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و من یفعل ذلک
ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتیه اجرا عظیما ابو صالح از ابن عباس روایت
میکند که این آیه هم در حق بنو ابیرق آمده است گفت خیری نیست در بسیاری
از سرایشان و مناجات ایشان و نجوی حدیثی باشد که دو کس با کس
بدان مخصوص باشند اگر سر باشد و اگر جهر و گفته اند هم راز گویند
گفت در ایشان هیچ خیری نیست الا در انکس که بصدقه فرماید مردمان را یا از قرض و
کند و بنیکویی فرماید یا سخنی گوید که میان مردمان صلاحی پیدا شود و هر که
چنین کند غرض و مقصود او طلب رضای خدای بود ما که آفریدگاریم او را
مزدی عظیم و ثوابی جزیل کرامت کنیم و بهشت با ناز و نعمتش برسانیم قوله تعالی
و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله
ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء

ومن

و من یشرک بالله فقد ضل ضلالا بعیدا مفسران گفتند که این آیه در حق طعمه آمده است
چون خدای تعالی این آیات فرستاد و دزدی بر طعمه درست شد و قطع
واجب شد مرتد گشت و بگریخت و بمکه رفت در مکه هم بسر دزدی بود و شبی
نقبی در سرای یکی از بنی سلیم زد نام او حجاج بن علاط دیوار فرو نشست
و او در نقب بماند و بیرون نتوانست آمدن تا روز او را بگرفتند و خواستند
تا او را بکشند باز گفتند او مردیست پناه بما آورده است او را رها کردند
و از مکه بیرون کردند با جماعتی بازرگانان از بنی قضاعه بشام شد
چون ایشان بمنزلی فرود آمدند متاع ایشان بدزدید او را بگرفتند و سنگسار
کردند و انگه سنگ بدو در ریختند تا آن سنگها بر و گور شد از بسیاری
سنگ ضحاک از ابن عباس روایت میکند که این آیه در حق قومی آمد از
قریش که از مکه بمدینه آمدند و اظهار ایمان کردند تا مقصود ایشان حاصل — ر مقاتل
انکه بر گشتند و بمکه شدند و مرتد گشتند میگوید که هر که با رسول خدای صلعم
و مخالفت و مخاصمت کند و از و برگردد پس از انکه حق او را ظاهر گشته بود
و طریق مسلمانی روشن شده بود بر و ده و متابعت کند راهی را که نه راه
مومنان باشد ما او را بآن راه و راهبر باز گذاریم و او را بمتبوع و معبود او
رها کنیم چون راه هر کس موافقت راه او دوزخ است چون او بر آن راه
بود ما او را بدوزخ بریم و بآتش دوزخ بسوزانیم و بد جای بازگشتن است
آتش دوزخ انکه فرمود که خدای تعالی شرک را نیامرزد و این هم در شان طعمه است
که با سر بت پرستیدن رفت خدای تعالی او را گفت و آن ناچار که از جنس وی
باشند از انکه با خدای شریک گویند از نوایان و جهودان و ترسایان که
گفتند عزیر ابن الله و المسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلثة و اگر چه وارد است
آیه بر سببی حکم او باجماع متعدیست از او بدیگران تا هر که بدو شرک آرد
او مغفرت نیابد و هر که دون شرک آرد از فسق و سایر معاصی مغفرت
باو رسد اگر خدای خواهد و کار او درین باب موقوف بر مشیت خدای باشد
ح اگر خواهد بیامرزد و آن از فضل و کرم او بود و اگر خواهد عقوبت کند و آن از غایت
عدل او بود و برای آن قطع نکرد و بر مشیت او موقوف کرد تا مکلفان مغرور نشوند

گفت
ضحاک از ابن عباس روایت کرد که پیری از عرب بنزدیک رسول صلعم آمد و
یا رسول الله من مردی ام از گناه منهمک و مسرف الا آنست که بخدای شرک
نیاورده ام تا او را بشناخته ام و دون او کسی را بخدای و خداوندی نگرفته
ام و آن معصیت که کرده ام بدلیری بر خدای کرده ام بر وجه مکابره کرده ام
و طرفة العین دران فکر نبوده ام و گمان نبرده ام که خدای از من و گرفتن
من و عفو کردن من عاجزست و اعتقاد کرده ام که من از خدای نتوانم
گریخت اکنون پشیمانم و توبه میکنم و از خدای آمرزش میخواهم فما حالی
عند الله حال من بنزدیک خدای چه باشد خدای تعالی این آیة فرستاد
و باز نمود که نیامرزد آنانرا که بر شرک بمیرند و آنچه فرود شرکست بیامرزد
انگاه گفت هر که بخدای شرک آورد و از راه رفته باشد رفتنی دور
برای آنکه شرک بزرگترین گناه است اللهم احفظ المومنین من غرور الشیطان
ان یدعون من دونه الا اناثا و ان یدعون الا شیطانا مریدا لعنه الله
وقال لاتخذن من عبادک نصیبا مفروضا ولاضلنهم ولامنینهم ولآمرنهم فلیبتکن
آذان الانعام ولآمرنهم فلیغیرن خلق الله ومن یتخذ الشیطان ولیا من
دون الله فقد خسر خسرانا مبینا میگوید نمیخوانند و نمی پرستند ایشان
جز از خدای الا بتانرا و بتانرا اناث از بهر آن خوانند که مشرکان بدیشان
نام زنان نهاده بودند چون لات و منات و عزی و نایله ابن عباس گفت
مراد باناث مواتند که در وی روح نباشد چون خشبه و صخره و شجره و مانند
این حسن بصری گفت ایشانرا بتانی بود که آنانرا اناث خواندندی
بنام و عروه از پدرش زبیر روایت کرد که در مصحف عایشه الا اوثانا
نوشته بود جمع وثن و علی بن الحسین مغربی گفت مراد باناث عاجزانند و ضعیفان
انگه گفت ایشان نمی پرستند الا دیوی رانده و بیرون شده را از رحمت
خدای تعالی که خدای او را لعن کرده و از رحمت خود دور گردانیده است
گفتند هر بتی را دیوی بوده است که در وی شدی و آواز دادی و چیزی که
ایشانرا اغوا کردی چنانکه در خبر آورده اند که سبب اسلام آوردن حمزه آن
بود که روزی جماعتی مشرکان جمع شدند در بدایة اسلام و بتانرا سجده میکردند

درکه

درکه دیوی بیامد و در شکم بت مهین رفت و از شکم او آواز داد و بدین بیت
جانا ثابة بعیب علینا • ودین آبائنا ابجاه الکرام • چون مشرکان این بشنیدند
بیکبار آواز برآوردند و نشاط کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان
ما چه میگویند کس فرستادند و رسول را ازین خبر کردند گفتند ترا حاضر باید آمد
تا بشنوی که خدایان ما چه میگویند و موعدی کردند تا رسول حاضر آید و بشنود
رسول ع تنگدل شد و دانست که آن کار شیطانست و درین اندیشه بود
که جنی آمد مومن و گفت یا رسول الله تنگدل مباش که آن شیطان در شکم
بت آواز داد و او را مسعر نام بود من او را بکشتم تو فردا بدان مجمع حاضر شو
تا من بیایم و جواب او باز دهم رسول دلخوش شد دگر روز مشرکان باز آمدند
و بتانرا بیاراستند و قربانها کردند و رسول را ع حاضر کردند چون رسول ع در آن
جمع شد جنیان بروی در آمدند مشرکان برخاستند و آن کار بر چه نهاده
کردند و بتانرا راست کردند و بنهادند و بسیار بگردیدند و خفتند و ایشانرا
سجده کردند و گفتند ای معبودان ما آنچه دی روز گفتید که محمد حاضر نبود امروز
بگویید تا او بشنود و چون این بگفتند از شکم بت مهین آواز آمد بدین
بیتها که انا الذی سمانی المطهرا • اذا قتلت والفجر مسعرا • اذ اطغی لما طغی و استکبرا
و انکر الحق و رام المنکرا • بشتمه نبینا المطهرا • قد انزل الله علیه السورا • من بعد موسی فاتبعنا
چون مشرکان این بشنیدند گفتند که بنگرید که محمد تا اکنون ما را میستودی اکنون
خدایان ما را میستوید برخاستند و آن بت را بر زمین زدند و بشکستند
و در رسول افتادند و او را بزدند رسول صلعم برخاست و بخانه عم خود رفت
خواهر حمزة بن عبد المطلب آنجا بپیش آمد و بگفت و خواهر حمزه از ان رنج
میگریست حمزه بصید بود در آمد کمان بدست گرفته خواهر را گریان دید گفت
چرا میگریی گفت کسی که در قبیله خود معانه و مذلت بیند چرا نگرید چون آنرا باز نمود
داشت گفت چه بوده است گفت برادرزاده مرا چنین حالتی رفت
حمزه از آنجا بیامد آن کمان در دست گرفته و بآن مجمع آمد و ایشان هنوز پراکنده
نشده بودند گفت برادرزاده مرا که زده است کسی نیارست گفتن که من کردم ابو جهل
گام گفت من زده ام هنوز این در دهن داشت که حمزه موی او بگرفت و چندان

کمان برسر او زد که کمان بشکست و سر او چند جای بشکست انگاه باز آمد
آن کمان پاره شکسته خون آلوده در دست گرفته و گفت یا ابن اخ برخیز که
من کینه تو باز خواستم رسول صلعم بر نداشت و با او ننگریست و گفت یا عم تو نیز
از ایشانی و باین که تو کردی هیچ راضی نیستم و من از تو خشنود نشوم مگر که تو
ایمان آوری حمزه اندیشه کرد و گفت که اگر این کار سرسری بودی و باطل محمد
محمد را درین وقت ازین هیچ یاد نبودی که من امروز برای او کاری کرده ام
که در همه عرب کسی را قوت این نباشد و کینه خواستم که جز از من کسی
نخواستی لا بد این دین حقست گفت یا محمد دست خود بیرون کن
تا اسلام آورم و اسلام آورد و رسول صلعم گفت من از تو خشنود شدم
انگاه گفت اسلام عزیز شد باسلام حمزه عزیز شدی که هرگز ذلیل نشوی
انگه حق جل جلاله آن دعوی اگر کرد با بندگان خویش باز راند تا از وی حذر
باشند یعنی از شیطان و آن آنست که شیطان گفت هر اینه فرا گیرم
از بندگان نصیبی مقدر مقطوع ضحاک گفت نصیبا مفروضا ای قسما معلوما
گرفتن شیطان نصیبی از بندگان با غوا و اغوا و دعوت با ضلال باشد
هر که او را اجابت کند در قسم او باشد و در بعضی تفاسیر آمده که از هزار
که نصیب شیطانست یکی نصیب خدا باشد برای انکه اغلب فرمان شیطان
برند و اندکی فرمان خدا برند انکه گفت ولاضلنهم گمراه کنم ایشانرا و آرزو
دهم و غرور و امید تا امید ایشان دراز شود و هیچ عاقبت نه اندیشند و
بفرمایم ایشانرا تا گوشهای چهار پایان بشکافند و ببرند برای علامت
بحیره و سایبه و علامت برای آن کنند تا دانند که آن نصیب اوست
و نیز بفرمایم ایشانرا تا خلق خدای بگردانند ابن عباس و ربیع و عکرمه
گفتند یعنی تا آدمی یا چهار پای را خصی کنند و بروایتی دیگر از ابن عباس
و نیز از امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام روایتست که مراد آنست که دین
خدای میگردانند بتغییر و تبدیل و تحریف بیانش فطرة الله التی فطر الناس علیها
لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم ای دین الله الذی خلق الناس علیه ذلک
الدین القیم زجاج گفت مراد آنست که ایشان احکام و اوامر خدای را بگردانند

خدای

خدای تعالی چهار پایانرا برای آن آفرید تا بآن منتفع شوند ایشان بر خویشتن حرام کردند
بحیره و سایبه و ماه را و آفتاب را برای آن آفرید تا مسخر فرمان او باشند و ایشان
و ایشان آنرا عبادت کردند و حمل بر دین و تغییر و تبدیل کردن اولیتر است برای
انکه فایده او عامتر است انگاه گفت هر که شیطانرا ولی و یار و دوست گیرد
جز از حق او بخویشتن زیانی کرده باشد ظاهر از حرمان ثواب و استحقاق عقاب
ولکنها یعدهم و یمنیهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا اولئک مأویهم جهنم و لا یجدون عنها
محیصا والذین آمنوا و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا وعد الله حقا و من اصدق من الله قیلا میفرماید که شیطان ایشانرا اغوا
و اغوا میکند و بآن وسواس میفرماید و بچیزهای محال اکاذیب وعده میدهد و ایشانرا
آرزو میدهد و در آرزوهای اندازد و هر وعده که شیطان دهد جز غرور و باطل و
محال و فریب نباشد ایشانکه بفریب شیطان فریفته شوند و بوعدهای
باطل مغرور گردند ماوا و مرجع ایشان با دوزخ باشد و از دوزخ ایشانرا
مخلصی و گریزی نباشد اما آنانکه خلاف دیو پرستان و دیو فرمانان اند ایشان
آنهایی اند که بخدای ایمان آوردند و عمل صالح کردند ما ایشانرا ببهشتها بریم که
در زیر درختان آن یا در زیر کوشکهای آن جویهای آب روان باشد و ایشان
در انجا مخلد و موبد جاوید باشند وعده کرده است ایشانرا خدای تعالی
برین وعده حق و کیست که او از خدای راست گوتر است بقول و وعده یعنی هیچکس
از و راست گوتر نیست قوله تعالی لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب ولا یجد له من دون الله
ولیا ولا نصیرا سبب نزول این آیه آن بود که بروایت ضحاک و قتاده که جهودان با مسلمانان
مخاصمت کردند و گفتند ما از شما بهتریم که دین ما قدیمترست از دین شما و دین پیغمبر ما پیش از
پیغمبر شماست و کتاب ما پیش از کتاب شماست مسلمانان گفتند ما خود از شما بهتریم که
پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و خاتم انبیاست و شرع ما ناسخ جمله شرایعست و کتاب ما
ناسخ کتابهاست خدای تعالی این آیه فرستاد و مجاهد گفت مشرکان گفتند که بعث
و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب نخواهد بود و ما را بر اعمال جزا نخواهد بود
و جهودان گفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودات خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد
که کار نه بآرزوی شماست و نه بآرزوی اهل کتابست برین قول خطاب با مشرکان باشد و برین قول ضحاک

با مؤمنان و سیاقت این آیة بران دلالت میکند که خطاب با کافرانست یعنی
نه بر آرزوی شماست و نه بآرزوی ایشان هر کس که بدی کند و گناهی
پاداش دهند بران در خبر هست که چون این آیة آمد مسلمانان پیش رسول
آمدند و گفتند یا رسول الله کاری عظیمست این و کیست آنکه گناه نکند و هر که
گناه کند او را جزا خواهند داد و جزا از تو کس نیست که گناه نکند رسول الله
گفت بعضی جزا آنست که در دنیا باشد که بنده را بیک حسنه ده وعده
داده اند و بیک سیئه یک سیئه چون یک حسنه بکند و یک سیئه او را
نه حسنه بماند آنگاه گفت ویل لمن غلب آحاده اعشاره وای آنکس که
سیئات او حسناتش را غلبه کند و همچنین روزی بعضی از اصحاب رسول را
گفتند یا رسول الله ما را پس ازین آیة فلاح کجا باشد گفت یا ابا بکر الست
تحزن نه اندوهگین شوی و نه بیمار گردی گفت بلی گفت آن کفاره گناه بود و چون
این آیة آمد بعضی از صحابه جزع کردند رسول گفت ابشروا و قاربوا و سددوا
انه لا یصیب احدا منکم مصیبة فی الدنیا الا کفر الله بها من خطیئته حتی الشوکة
یشاکها احدهم گفت بشارت باد شما را که نزدیک باشید با مردم و بر
صلاح باشید که هیچکس نباشد که او را مصیبتی رسد الا که خدای تعالی
آنرا کفاره گناهش کند تا آنقدر که اگر خاری در پای او رود آن کفاره گناه
وی شود عبد الله عباس و سعید جبیر گفتند مراد بسوء کفرست گفت هر کس
بدی کند اگر درون کفر باشد جزایش دهند یا عفو او را در یابد و اگر کفر باشد
در دوزخ مخلد باشد و نیابد از بهر دفع کردن عذاب از خود جز از خدای تعالی
هیچ ولی و یاری و دوستی قوله تعالی و من یعمل من الصالحات من ذکر او انثی
و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیرا و من احسن دینا ممن اسلم
وجهه لله و هو محسن و اتبع ملة ابرهیم حنیفا و اتخذ الله ابرهیم خلیلا و لله ما فی السموات
و ما فی الارض و کان الله بکل شیء محیطا حق تعالی بر عادت هر کجا وعیدی گوید
در عقب آن وعدی گوید اینجا پس از وعید آن وعده داد و گفت هر که عمل
صالح کند و او مؤمن باشد یعنی بی ایمان عمل صالح نباشد و نافع نبود اگر
مرد باشد و اگر زن او را بهشت برند و باندک بسیار بر او ظلم نکنند مسروق

روایت

روایت کرد که چون این آیة آمد که لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب جهودان
و ترسایان مسلمانانرا گفتند که ما با شما برابریم که خدای گفت که کار نه بآرزوی
شماست هر که او گناهی میکند از شما و ما پاداش یابد خدای تعالی این آیة
فرستاد که و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن الآیة تا فرق باشد
میان مسلمانان و اهل کتاب آنگاه گفت و من احسن دینا کیست که
دین او نیکوتر است از دین آنکس که روی خود تسلیم کند بخدای یعنی
اسلام آرد و تن بدو در کردن بنهد خدای را و امر او را منقاد شود و از
نواهی او مجتنب و منتهی شود معنی که روی و وجه را برای شرفش تخصیص کرد
یعنی هر که روی را ابتدا کرد بدیگر اعضا بخیلی نکند و گفته اند مراد بوجه ذات است
چنانکه گفت کل شیء هالک الا وجهه یعنی تن بنهد او محسن و نکوکار باشد
و دین ابرهیم را مستقیم و راست متابعت کند آنگه حق تعالی چون ذکر
ابرهیم کرده خواست تا پایه او بخلقان نماید گفت که خدای تعالی ابرهیم را خلیل
خود گرفته است و خلیل را دو معنیست یکی دوستست من الخلة و دیگری
محتاجست من الخلة او فعیلست بمعنی فاعل از هر دو جانب باشد
اما دوستی او خدای را اراده طاعت باشد و انقیاد فرمان او و نصرت
اولیای او و دوستی خدای او را اراده خیر و ثواب باشد و اعلای
کلمه و بیان ارتفاع و منزلت او بنزدیک او بخلقان و ظفر او بر دشمنان چنانکه
بانمرود کرد و چون از حاجت گیرند فعیل بمعنی فاعل بود و آن آنست که
احتیاج خود جز با خدای رفع نکردی در وقتی که جبرئیل باو رسید در هوا که او را
باتش می انداختند گفت هل لک من حاجة هیچ حاجت داری جواب داد که
اما الیک فلا اما بتو نه بعضی مفسران این معنی را که بمعنی محتاج بود رد کرده اند
اهل اشارت گفتند که خدای تعالی ابرهیم را خلیل خود گرفت که او را امتحان کرد
بتن و جان و مال و فرزند مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن بنیران و جان
بخدای جهان خدای تعالی او را خلیل خود گرفت اتباع ملة ابرهیم گفته اند که ده
چیزست پنج در تن و پنج در سر اما آن پنج که در سر است مضمضه و استنشاق و
مسواک و موی لب گرفتن و فرق سر باز کردن تا موی ژولیده نباشد و آن پنج

کرد و سنت استنجا است و ختنه کردن و عانه و بغل از موی پاک کردن و ناخن
کردن و این جمله سنت است الا استنجا و ختنه بعد البلوغ و حلق کردن بر عموم اولی
باشد آنکه فرمود که آنچه کردم که ابراهیم را بخلت گرفتم از سر حاجت نبود مرا بکی حاجت
نیست از آنکه مراست آنچه در آسمان و زمینست همه ملک و ملک منست و من بهمه چیز
محیطم یعنی عالم بعواقب امور و مرا بر من اشتباهی نیست و لله ما فی السموات و ما
فی الارض یعنی خدایراست آنچه در آسمانها و زمینهاست و خدای تعالی بر همه چیزی عالم و دانا
قوله تعالی و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء
اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن و المستضعفین من الولدان
و ان تقوموا للیتامی بالقسط و ما تفعلوا من خیر فان الله کان به علیما این آیة در حق خضرا
ام کجه آمد و میراث ایشان از پدر ایشان و این قصه در اول سوره ذکر کرده شد
مفسران گفته اند که عرب را در جاهلیت عادت بودی که دختران که یتیم بودی و ولی
او یکی از ایشان تعلق داشتی و او را مالی بودی اگر جمال بودی او را ولی او بزنی
کردی و مالش بگرفتی و اگر او را جمال نبودی او را منع کردی از شوهر کردن تا بمردی
و مالش برداشتی خدای تعالی ایشانرا از این نهی کرد و گفت ای محمد از تو فتوی
میپرسند در زنان بگوی که خدا شما را فتوی کند در حق زنان و آنچه بر شما میخوانند
در کتاب ابن عباس گفت مراد بدین آیه مواریث است در اول سوره بعضی دیگر گفته اند
این آیتست در آخر سوره من قوله یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة در باب آن دختر
یتیم که در حجر شما اند و شما را نصیب ایشان مقدر و مفروض کرده اند و بر شما نوشته
که هیچ چند است بدیشان نمیدهید رغبت نمیکنید در آنکه ایشانرا بخواهید
برای ذمامت خلقان و زشتی ایشان یا رغبت میکنید در ایشان برای مال ایشان
و همچنین در حق کودکان ضعیف از پسر که مال ایشان بایشان
نمیدهید و بدین تعلل میآرید که میراث بآنکس رسد که او تیغ زند و حمایت اطفال
و عورات کند مال ایشان بایشان دهید بدانچه که خدای فتوی کرده است
و بر شما میخوانند آنرا و همچنین حق یتیمان تا بکار و امر ایشان قیام نمائید و داد و عدل
کنید و حقوق ایشان باز گیرید و هرچه شما کنید از نیکوئی خدای تعالی بدان عالم و داناست
سهو بر او روا نیست فراموش نکند بر وفق عمل و استحقاق جزا دهد قوله تعالی و ان امراة

خافت

خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا و الصلح خیر و احضرت
الانفس الشح و ان تحسنوا و تتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا گفته اند که این آیه در حق
خوله بنت محمد بن مسلمه آمد و او بحکم اسعد بن الربیع بود چون پیر شد اسعد زنی
جوان کرد بر سر او برخاست و بشکایت پیش رسول آمد و این حال باز گفت خدای
تعالی این آیه فرستاد و این روایت کلبی است و سعید جبیر گفت این آیت
در حق زنی آمد که او از مردی فرزندی داشت و با او پیر شده بود مرد او را رغبتی
نبود خواست تا او را طلاق دهد و زنی دیگر کند زن گفت مرا طلاق مده و بگذار تا نام
و اگر تو خواهی زنی دیگر کن حکم تراست بگذار تا من با فرزندان تو بنشینم و ایشانرا
مراعات کنم سوده بنت ربیع الاسود را هم با رسول این افتاد رسول علیه السلام خواست تا او را
دست باز دارد او گفت یا رسول الله مرا دست بدار رها کن تا در حلقه تو میباشم و نوبت
تراست هر چه خواهی میکن حق تعالی فرمود که اگر زنی بترسد از ناسازکاری شوهر
خویش یا اعراض کردن و روی از وی بگردانیدن یعنی بر زن و بر شوهر هیچ حرجی و بزه
نیست که با یکدیگر قراری دهند و صلحی کنند بتراضی اما آنکه طلاقش دهد [illegible] او خرج
باشد یا بدارد و ش ببهین نفقه و کسوه و او از حصه و نوبت خود بهری یا جمله بدو دهد تا
بآن زن که کرده باشد میباشد اگر زن مصالحه کند و بنشیند برین حال و صبر کند
و نوبه خود بدو دهد احسان کرده باشد و اگر بادی قناعت کند و او را نگاه دارد
یعنی احسان کرده باشد اما واجب نیست بر ایشان این کردن حق تعالی
گفت والصلح خیر صلح بهتر باشد برای آنکه صلاح جوانب با او متعلق بود و تراضی میان
ایشان حاصل شود و حاضر کرده اند حرص و بخل را بنفسها یعنی نفسهای آدمیان
مطبوع و مجبولست بر حرص و بخل بعضی گفته اند مراد بانفس زنانند که بخیلی نمایند
بر ایثار کردن نوبت خویش بر غیری و گفته اند هر دو اند از مرد و زن آنکه گفت اگر احسان
کنید با همه یا زن بسانیه یا زن احسان کنید برای آنکه صبر کنید بر آنکه شوهر زنی دیگر
کند و او نوبت خود ایثار کند و از خدای بترسید خدای تعالی بدانچه شما میکنید آگاه
و داناست مهمل و ضایع نگرداند قوله تعالی و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم
فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة و ان تصلحوا و تتقوا فان الله کان غفورا رحیما و ان یتفرقا یغن الله کلا
من سعته و کان الله واسعا حکیما حق تعالی نفی قدرت کرد از شما بر آنکه تسویه کنید میان زنان

در میل طباع برای آنکه این تعلق باندازه و در مقدور شما نیست و اگر جهد را بدان حریص باشند
گفت که هرگز نتوانید که عدل کنید در میان زنان و تسویه نگه دارید تا میل واقع نباشد
در محبت و مودت و اگر چه شما بدان حریص باشید اکنون بیکبار میل مکنید بر
یکی و دیگری را محروم مگردانید که اگر چنین کنید ایشان را بگذاشته باشید
چون آویخته در میان دو کار نه بیوه و نه شوهردار بین الباب والدار نه این و نه
آن در خبرست که رسول صلعم در نفقه و کسوت مراعات و آمد شد تسویه کردی
میان زنان آنگه گفتی بارخدایا هذه قسمتی فیما املک فلا تؤاخذنی فیما لا املک این قسمت
منست در آنچه بران قادرم نه در آنچه بران قادر نیم آنگه گفت سبحانه و تعالی وان تصلحوا
اگر صلاح کنید در باب تسویه قسمت وتتقوا و از خدای بترسید بر آنکه ظلم و حیف
نکنید و از حق یکی در دیگری نیفزایید خدای شما را بیامرزد و بر شما رحمت کند که خدا
غفور و رحیمست در خبرست که امیر المؤمنین عم دو زن داشت روزی که نوبت
یکی بودی در سرای دیگری وضوی نماز نساختی باز عم گفت دران وقت که رسول
صلعم بیمار بود او را در حجره زنان میگردانیدند بنوبت تا که دل خوش کردند بر آنکه در حجره
عایشه باشد آنگاه گفت وان یتفرقا یغن الله اگر با یکدیگر نسازند و از یکدیگر
بطلاق جدا شوند خدای تعالی هر دو را مستغنی کرداند از یکدیگر بفضل و رحمت خویش
هیچ دو را ضایع نگذارد و روزی باز نگیرد خدای تعالی فراخ عطاست و داناست آنچه
دهد بحکمت دهد و چنان دهد که صلاح داند با هر کس که باشد و مراد بسعه روزیست
قوله تعالی ولله ما فی السموات وما فی الارض ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وایاکم ان
اتقوا الله وان تکفروا فان لله ما فی السموات وما فی الارض وکان الله غنیا حمیدا ولله ما فی السموات
وما فی الارض وکفی بالله وکیلا حق سبحانه و تعالی گفت اگر زن و شوهر از یکدیگر بطلاق مفارقت
کنند خدای تعالی هر یکی را از ایشان مستغنی کرداند از آنکه روزی همگان او دهد ایشان را بخدای تعلق
دارد نه با یشان درین آیه باز نمود که این بر خدا متعذر نیست و بروی دشوار نشود
از آنکه خدایراست آنچه در آسمان و زمینست آفریده او و پرورده اوست
و در قبضه قدرت اوست تا چند آنکه میخواهد میگرداند کاهی می افزاید و کاهی میکاهد
آنگه گفت که ما وصیت کردیم و فرمودیم اهل کتاب را از جهودان و ترسایان که ایشان را
پیش از شما کتاب داده اند و شما را نیز وصیت کردیم که از خدای بترسید و از معاصی حذر

کنید

کنید و اگر کافر شوید و مخالفت نمایید فرمان خدایرا او را هیچ زیانی نباشد و در ملکت او
نقصان نیارد از آنکه ملک آسمان و زمین او راست از طاعت مطیعان او را چه سود و از معصیت
عاصیان ویرا چه زیان و او همیشه غنی و بی نیاز بوده است و ستوده است
و مستحق حمد است و شکر بنعمتها که بر بندگان خویش میکند آنگاه گفت خدایراست
آنچه در آسمانها و زمینست و تکفل کننده است بدر بایست خلق و آنچه ایشان
محتاج باشند و او را درین معنی یاری و انبازی بکار نیاید و تکرار الفاظ درین
دو آیه برای آن کرد که خبر مختلفست اول اشارت بآنکه آفریدگار خلقست
از آنچه در میان آسمان و زمینست و متصرفست دران بر وجهی که کسی او را منع نتواند
کرد و امر و نهی و تکلیف او را رسد بقرینه ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من
قبلکم وایاکم و دوم بر وجه آن گفت که با آنکه حمد او راست او از آن بی نیازست
بقرینه وکان الله غنیا حمیدا و سیم بر وجه حفظ و رعایت فرمود بقرینه وکفی بالله
وکیلا چون موارد و اغراض مختلف بود روا باشد که لفظ را تکرار کنند لاختلاف
المعانی قوله تعالی ان یشأ یذهبکم ایها الناس ویأت بآخرین وکان الله علی ذلک قدیرا
من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا والآخرة وکان الله سمیعا بصیرا
آنگه حق تعالی خواست که عزت و شوکت خود باز نماید گفت ای مردمان اگر خدای
خواهد که شما را ببرد و از روی زمین غایب کرداند و قومی دیگر را ببدل شما بیارد و بیافریند
میتواند خدای تعالی برین قادرست میگوید که من قادری ام غالب شما را قوت و مکنت
نباشد که بر قضایا و احکام من غالب آید چه اگر من خواهم شما را ببرم و دیگر را بیارم
توانم پیش از شما دیگران بودند از شما قویتر و بخدم و حشم بیشتر و بسال و عدد بیشتر چنانکه
در قصه امم سالفه فرمود از قصه قارون و عاد و ثمود و قوم نمرود و قوم فرعون
و ایشان بعدد بیش بودند و بعده بیش چون عصیان آوردند ایشان را
هلاک کردانیدیم این جماعت می پنداشتند که پیش از ایشان جهان نبوده است
و اولین کسی که در جهان آمد ایشان اند و در جهان دایم خواهند ماند و دست غول
روزکار بولایت ایشان نخواهد رسید نمیدانستند که این دنیا بازمانده بسیار کسانست
و میراث بسیار مردکانست در خبرست که جبرئیل نیز بیک پیغمبر صلعم حاضر بود [illegible]
دو مرد حاضر آمدند و در باره زمین دعوی کردند منازعت و مشاجره بردند جبرئیل گفت

درین پارهٔ زمین که ایشان دعوی میکنند من چهار هزار مالک یا دو دارم بهلول
مجنون در بعضی مواقف حج با هارون الرشید رسید هارون زاد در هودجی دید جای
از چهار جانب مردم ما را نیز دیدند و از حوالی او میراندند بهلول بالای برآمد و گفت
حدثنی ابی عن فلان بن فلان انه قال رایت رسول الله صلعم فی هذا المکان علی جمل له
ولم یکن لا ضرب ولا طرد رسول خدای را دیدم که درین مکان بر دراز گوشی نشسته
کسی را نیز دند و نمی راندند هارون پرسید که این کیست گفتند بهلول است گفت
هودج را بدارید و او را پیش من آرید او را بیاوردند گفت چه میگفتی آنچه گفته بود
باز گفت گفت راست گفتی ای بهلول مرا وعظی کن مختصر گفت ان الذی فی یدیک
کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک عن قریب سینتقل عنک الی غیرک آنچه در دست تست
ازین ملک و پادشاهی در دست دیگران بوده است از ایشان بتو نقل افتاده
زود باشد که از تو بدیگری نقل افتد هارون گریست و دو یا هزار دینار فرمود گفت نخواهم
گفت بدرویشان قسمت کن گفت اولی بهتر که تو خداوند این امتی ای گفت
و بگذاشت همین معنی است که شاعر گفته است دخل الدنیا اناس قبلنا • رحلوا عنها
و خلوها لنا • و دخلناها کما قد دخلوا • و نخلیها لقوم بعدنا • نعمان بن المنذر الاکبر روزی
با عدی بن زید بتماشا رفت بگورستان حیره رسید عدی بن زید گفت ابیت
اللعن ایها الملک دانی که این گورها بزبان اعتبار چه میگویند گفت نه گفت میگویند
ایها الرکب المجنون علی الارض المخزون کما انتم کنا و کما نحن تکونون نعمان از آنجا برگشت
و آن تماشا برو منغص گشت روزی چند بر آمد دیگر باره هر دو بیرون رفتند بگورستان
دیگر بگذشتند عدی بن زید گفت ایها الملک هیچ دانی که این گورها چه میگویند گفت نه گفت
میگویند من رآنی فلیحدث نفسه • انه موف علی قرن الزوال • و صروف الدهر لا یبقی لنا
ولما تاتی به صم الجبال • رب رکب قد اناخوا حولنا • یشربون الخمر بالماء الزلال • عمروا
دهرا بعیش حسن • امنی دهرهم غیر عجال • ثم اضحوا لعب الدهر بهم • وکذاک الدهر حالا بعد حال
نعمان از آنجا برگشت و آن تماشا بر او تلخ کرد و عدی را گفت که امشب سحرگاه پیش
من آی عدی بن زید سحرگاه بنزدیک او رفت او را دید جامهٔ ملوک افکنده و پلاس
در خود پوشیده الحمد برخاست و ملک را رها کرد و با رهبانان بعبادت مشغول شد
و فرزندان او عابد شدند و دختر او هند بنت النعمان بر ظهر کوفه دیری کرد آنرا دیر الهند گویند

هشم

هشام بن الکلبی گوید که چون خالد بن الولید عین التمر بگشاد احوال دختران نعمان پرسید
گفتند یکی مرده و یکی در بعضی دیرها مانده است بیامد و برو سلام کرد و گفت احوال تو
چون بوده و چون اینجا رسیدی گفت قصهٔ ما دراز است و از جمله آنروزی که
آفتاب برآمد و هر چه بود همه من خورنق و سدیر بود همه بحکم ما بود و آفتاب فرو نشد
تا آنکه زیر دستان ما را بر ما رحمت آمد و روزگار خود چنین است هیچ سرای نباشد که
پر از خرمی نکرده و الا که پر از آب چشم کرده و انکه گفت بینا نسوس الناس والامر امرنا • اذا نحن
فیهم سوقة نتنصف • فاف لدنیا لا یدوم نعیمها • تقلب تارات بنا و تصرف •
آنکه حق جل علا فرموده که هر که او را بعوض ثواب آخرت منافع دنیا خواهد از دو وجه نیست
و بنزدیک خدای تعالی هر دو هست هم ثواب دنیا و هم ثواب آخرت و ثواب دنیا مجازیست
و مراد منافع دنیاست برای آن ثوابش خوانند که منافقان آنرا در برابر ثواب آخرت
نهادند آنکه بر سبیل تهدید فرموده که خدای تعالی شنوا و بیناست باقوال و افعال و احوال ایشان
مفسران گفتهاند که خدای تعالی این آیه و آنچه پیش ازینست آنرا خواست که در آن دروغ
و خیانت کردند و مرتد شدند و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله
ولو علی انفسکم او الوالدین والاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی
ان تعدلوا وان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا حق تعالی امر کرد مومنان را
و گفت ای مومنان نیکو قیام نماید بداد و عدل که امان باشید مر خدای را اگر گواهی بعدل
و انصاف دهید برای خدای دهید و اگر چه آن گواهی بر نفس شما باشد چنانکه رسول صلعم
فرموده قل الحق وان کان علیک حق بگو و اگر چه بر تو بود یعنی اگر چه گواهی بود که ترا زیان دارد
یا مادرت و پدرت را گواهی بر خویشتن اقرار بود و گواهی بر پدر و مادر بنزدیک اهل البیت
مسموع نباشد اگر چه ظاهر آیه بخلاف این اقتضا میکند اما مراد ازین مبالغه و تاکید است
یعنی بهر حال که باشد حق باید گفتن و جانب خدا نگاه باید داشتن و جانب مادر
و خویشان فرو باید گذاشتن و این چنان بود که یکی از ما گوید که لا ابالی بقول الحق
ولو کان مع الامیر والسلطان و غرض از ذکر امیر و سلطان مبالغه باشد نه بر حقیقت
اگر توانگر باشد و اگر درویش با آن منگرید که مرد توانگر باشد که برو گواهی نه دهید یا درویش
باشد که از بهر درویشی او گواهی باز گیرید که خدای بدیشان اولیتر است بی متابعت
و بی میلی هوا مکنید در آنکه عدل کنید یعنی در باب عدول و ترک عدل متابعت هوا مکنید در شهادات

نکهدارید یا متابعت هوا مکنید در باب آنکه از عدل بگریزید و اگر میل کنید و میل نمائید
یکی از دو خصم یا اعراض کنید شما که قضاة و حکامید از یک خصم و بدیگری بنگرید یا
شما که گواهانید در گواهی دادن تغییر و تبدیل کنید یا از گواهی دادن اعراض
نمائید و گواهی باز گیرید و باز پوشید و این قول امام محمد باقر است پس خدای تعالی
بر آنچه شما میکنید آگاه است و دانا هر یکی را جزا بدهد بر وفق آنچه کرده بود قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله والکتاب الذی انزل من قبل ومن یکفر بالله
وملئکته وکتبه ورسله والیوم الآخر فقد ضل ضلالا بعیدا ای آنهایی که ایمان آورده
آورده اید بزبان ایمان آورید بدل خطابست با منافقان که ای گروهی که ان برایمان
استقامت کنید و بران استدامت نمائید بتجدید او حالا بعد حال برای آنکه ایمان
ارباب معارف و علوم باشد و آن لایق بود تجدید باید کردن یا آنکه آنکه بخدا و
موسی ایمان آورده اید و بمحمد ایمان آورید و بکتابی که بر رسول خود فرستاده است
یعنی قرآن و بکتابی که پیش ازان فرستاده از توریة و انجیل و کتب اوایل انبیا
اگرچه بتوریة و انجیل ایمان داشتند تا جایی که دران ذکر رسول و نام و نعت او بود کافر
بودند و قولی دیگر آنست که خطاب با جهود است که بتوریة ایمان داشته اند
و بانجیل و قرآن ایمان نداشته اند آنگاه تهدید کرد و گفت هر که بخدا و فرشتگان و
بکتابهای خدای و پیغمبرانش و بروز بازپسین که قیامت کافر شود از راه راست
و نجات گم شده باشد گمراهی دور قوله تعالی ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا
کفرا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا آنکسانی که ایمان آوردند بموسی آنگه کافر
شدند بعبادت عجل آنگه ایمان آوردند بانجیل عیسی ع آنگه کافر شدند بعد از آن
در کفر بیفزودند بآنکه عیسی را ابن الله خواندند و بمحمد ایمان نیاوردند خدای ایشانرا
نیامرزد و راه بهشت و ثواب بایشان ننماید گفته اند که مراد باین آیه منافقان اند که
اظهار ایمان کردند و باز اظهار کفر کردند و باز اظهار ایمان کردند و باز کافر شدند و
بران اصرار کردند بهیچ وجه خدای ایشانرا نیامرزد بلکه خذلان نصیب ایشان کند
و لطف نکند قوله تعالی بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما الذین یتخذون الکافرین اولیاء
من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزة فان العزة لله جمیعا وقد نزل علیکم فی الکتاب
ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره

انکم

والکتاب الذی نزل علی رسوله

کفروا ثم

انکم اذا مثلهم ان الله جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعا بشارت ده منافقانرا
بآنکه ایشانرا عذابی و عقوبتی دردناک خواهد بود و بشارت هر چیزی بود که
آن بر بشره ظاهر کردد از شادی و اندوه آن منافقانی را که بدون مؤمنان
کافرانرا بدوستی میگیرند و با ایشان دوستی میکنند آیا از ایشان عزت
و منفعت میجویند نمیدانند که عزت و منفعت جمله مر خدایراست و بر شما که مسلمانانید
فرو فرستاده شده در کتاب قرآن و شما را فرموده اند که چون بشنوید که ایشان
بآیات خدای کافر شوند و بدان استهزا آورند با ایشان منشینید تا آنگاه که
حدیث دیگر شروع کنند و این آیتست که واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا
فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره که اگر خلاف این کنید و با ایشان
بنشینید شما نیز مثل ایشان باشید و رسول صلعم فرمود که من مشی مع ظالم فقد
اجرم و خدای تعالی منافقانرا و کافرانرا در دوزخ جمع خواهد کرد از بهر آنکه حکم
ایشان یکیست چه منافقان اگرچه اسلام بزبان میرانند و در دل کفر میدارند
حکم ایشان در قیامت حکم کافران باشد همه بیکجای در دوزخ حاضر باشند
سبب نزول این آیة آن بود که منافقان با جهودان و کافران نشستندی که در
قرآن طعنه زدندی و بر مسلمانان و مسلمانان عیب کردندی خدای تعالی مسلمانانرا
نهی کرد ازان و دران حال با ایشان نشستن عبدالله عباس گفت
جمله متعبدان تا روز قیامت درین آیة داخل اند قوله تعالی الذین یتربصون بکم فان
کان لکم فتح من الله قالوا الم نکن معکم وان کان للکافرین نصیب قالوا الم نستحوذ
علیکم ونمنعکم من المؤمنین فالله یحکم بینکم یوم القیمة ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا
هم صفت منافقانست و کافرانرا میگوید که ایشان مینگرند و چشم میدارند بشما
اگر شما را فتحی و ظفری باشد از خدای بر دشمنان ایشان بیایند و طلب غنیمت
کنند و گویند نه با شما بودیم و اگر نصیب ظفر کافرانرا بود گویند نه ما شما را بر مؤمنان
دست دادیم بدانکه شما را با احوال و اسرار ایشان مطلع کردانیدیم و ایشانرا
از شما منع کردیم باید که نصیب ما بیشتر بود آنگه فرمود که خدای تعالی حکم کند میان شما
روز قیامت و خدای تعالی کافرانرا بر مؤمنان حجت نباشد بوقت آنکه بشرع
حکومت کنند در خصومات قوله تعالی ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم اذا

[illegible]

قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا مذبذبین
بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا یا ایها الذین
آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین اتریدون ان تجعلوا لله علیکم
سلطانا مبینا میفرماید که منافقان با خدا و رسول خدای فریب می آورند برای
آنکه اظهار ایمان میکنند و کفر در باطن دارند تا خون و مال خود را حمایت کنند و خدا
نیز با ایشان خداع میکند بآنکه رسول را فرمود تا بظاهر ایمان ایشان شمشیر
از ایشان بر دارد تا روز قیامت بباطن کفر ایشان در عذاب ایشان مخلد
و موبد گرداند وجه دیگر آنست که جزای خداع را خداع خواند برای ازدواج چنانکه
فرموده وجزاء سیئة سیئة ومکروا ومکر الله و آنچه صورت خداع دارد از خدای
با ایشان در دنیاست که ایشان را فرو گذاشته است و حیوة و قدرت
ونعمت میدهد و رسول را فرمود تا احکام مسلمانان بر ایشان اجرا میکند
بآنکه میدانند که ایشان کافرانند و اما خداع ایشان در قیامت آن بود که ایشان را
فرو گذارد تا در عقب مومنان میروند و عقبهای قیامت میبرند تا که بدر بهشت
رسند فرشتگان عذاب در ایشان رسند و ایشان را بدوزخ برند آنگاه
ایشان را وصف دیگر کرد که چون بنماز برخیزند کاهل وار برخیزند و آنچه کنند
بریا مردمان کنند و بریا خدا نکنند از بهر آنکه اعتقاد ثواب و عقاب ندارند
برای دفع مضرت کنند چنانکه عبد الکریم بن الوجا را دیدند که نماز نیکو میکرد گفتند
این همه این طرفه است چگونه است گفت عادة البلد ورياضة الجسد وحماية
الاهل والولد و ذکر خدای نکنند این منافقان الا اندکی یعنی از نماز الا تکبیر احرام
نکنند و باواز بلند تا مردمان بشنوند گمان برند که ایشان نماز میکنند و
شاید که مراد بقلیل نفی جمله باشد یعنی نکنند و اگر کنند اندکی بود و آن نیز
ریا را بود و هر چه بریا را بود مقبول نبود پس چنان بود که هیچ نمیکنند متحیر و مضطرب
و سرگشتگان میان این و آن اند یکبار بجانب مومنان میگردند و بزبان با
ایشان اند و یکبار بجانب کافران میگردند و بدل با ایشان یکسان اند نه
مومن مخلص و نه کافر صریح چنانکه پیغمبر فرمود مثل المنافق کالشاة العایرة
بین الغنمین الی هذه مرة والی ذلک اخری لا یدری ایهما یتبع و هر که خدا او را گمراه کند

یعنی از راه بهشت و ثواب یا از لطف و رحمت خود او را محروم کرد ابدیه سبیل
عقوبت برای او راهی نیابی بهشت و نه براه حق از بهر آنکه از این دو کار هیچ در رحمت
آنگاه نهی کرد مومنان را از آنکه آن کنند که منافقان کردند از دوستی با کافران
و صداقت و محبت و مودت و گفت ای مومنان کافران را بدوستی مگیرید
و با ایشان دوستی میکنید و دوستی با مومنان کنید آن میخواهید که خدای را
بر شما حجتی پدید آورید بدوستی کردن با کافران بود ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیرا الا الذین تابوا واصلحوا واعتصموا بالله واخلصوا
دینهم لله فاولئک مع المؤمنین وسوف یؤت الله المؤمنین اجرا عظیما ما یفعل الله
بعذابکم ان شکرتم وآمنتم وکان الله شاکرا علیما بیان مقام و جایگاه منافقان
منافقان در درک اسفل و طبقه زیرین باشند از دوزخ در خبر است که خدای تعالی
در دوزخ تابوتها نهاده است از آتش و آن جای منافقان باشد عبد الله عمر گفت
سه گروه باشند روز قیامت که آن عذاب که ایشان را بود کس را نبود
منافقان و کافران مایده عیسی و آل فرعون را بیانش آنکه این منافقان را فرمود که
ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و کافران مایده عیسی را فرمود فانی
اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و آل فرعون را ادخلوا آل فرعون اشد
العذاب ولن تجد لهم نصیرا و تو این منافقان را هیچ یاری و یاوری نیابی که ایشان را یاری
کند بر خدای آنکه حق سبحانه و تعالی در توبه و راه نجات بر ایشان در نبست گفت
آنانکه توبه کنند و از نفاق باز آیند و دل با زبان موافق کردانند و اعتقاد و عبادت خدا را
خالص کنند پس از آنکه بریا و سمعه کرده باشند چون چنین کنند با مومنان باشند
دگر نفاقی که در روزگار گذشته ورزیده باشند ایشان را زیان ندارد و چون توبه ایشان
حکم آنرا باطل کرده باشد خدای تعالی مومنان را مزد عظیم و ثواب جزیل کرامت کند و چگونه
عظیم نباشد آنچه تعظیم و تبجیل خدای بآن مقرون بوده و دوامش با بقای خدا پیوسته
آنگاه باز نمود که آنچه به بندگان میرسد هم از ایشانست خدای تعالی از عذاب
ایشان مستغنی است و از عذاب ایشان او را هیچ نقصانی نیست نه در طاعت
منتفع و نه در معصیت متضرر سبحان من لا یزیده طاعة المطیعین ولا ینقصه معصیة
العاصین لا جرم فرمود که خدای تعالی بعذاب شما چه خواهد کردن اگر شکر کنید و اگر ایمان آرید

میکنند در دوزخ میکوبدام

او را هیچ غرضی نیست از ایمان و طاعت تو جز آنکه اگر تو شاکر باشی او وعده دهد
که نعمت بیفزایم و منقطع نکردانم و در آجل ثواب آنت بیش از آن دهم و بر سر شکر
کویم اگر تو بنده شکوری من خدای غفور شکورم وکان الله شاکرا علیما خدای تعالی
شاکری داننده است شکر از قدیم تعالی آنست که از کرده تو باز کوید بر طریق
مدح و ثنا تا خلقان بشنوند و بر تو ثنا کویند چنانکه قصه پیغمبران گذشته و ثنای
و محامد ایشان کفت و باز کفت آنرا شکر خواند چنانکه رسول خدا فرمود والتحدث بالنعم
شکر و من ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم
وکان الله سمیعا علیما ان تبدوا خیرا او تخفوه او تعفوا عن سوء فان الله کان عفوا قدیرا
میکوید که خدای تعالی دوست ندارد کسی را که بر کسی دعا بد کند الا آنکس که بر و ظلم کرده باشد
و مر ورا رخصت بود که بر ظالم دعا بد کند و خدای تعالی شنواست و میشنود نفرین
آنکس که بر و ستم میکوید و داناست بخفایا و اسرار ایشان مجاهد کفت مراد مهمانست
که فرود آید و میزبانش نیکویی نکند خبر دهد مردمانرا بدانچه با او کرده باشد چنانکه شاعر
کفت چون ممدوح بشکایت خود بازکشته بود فاذا اقول اذا سئلت وقیل لی · ماذا
من الجواد المفضل · ان قلت اعطی کذبت وان اقل · بخل الجواد بماله لم یجمل · فاصبر
لنفسک ما ترید فاننی · لابد مخبرهم وان لم اسال · وسدی کفت مراد آنست که الا
آنکس که انتقام کشد و تشفی کند این قول از امام محمد باقر ع روایت کرده اند و در خبر است
که رسول ص بمردی بکذشت که با کسی خصومت میکرد و بد و سفاهت میکرد و آن مرد میکفت
حسبی الله حسبی الله رسول او را کفت ابدا من نفسک عذرا فاذا عجزت فقل حسبی الله
اول از خویشتن عذری بنمای آنکه که عاجز شوی بکوی حسبی الله و ایرا جز بیدی دفع توان
کرد قطرب کفت که مراد بمظلوم مکره است یعنی خدای دوست ندارد الا مکره و ملجأ
کرده اند که فعل او داخل نباشد در تکلیف چون بجبر اختیار او باشد آنگاه
چون این بکفت و خلق را رخصت داد که از ظالم انتقام کشند ایشانرا بر فعل خیر
و احسان و تجاوز از کناه ترغیب کرد و کفت اگر چیزی ظاهر کردانید و آشکارا کنید
یا پنهان و خفیه و یا از سر بدی و کناهی درگذرید خدای تعالی همیشه عفو کننده و قادر بوده است
و برای آن عفو با قدرت مقرون کرد که آنکس که از سر عجز عفو کند ممدوح نباشد عفو از سر قدرت
باید تا بر آن مدح بود که العفو علی القدرة فضل من الکرم بود قوله تعالی ان الذین یکفرون بالله ورسله

ویریدون

ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون
ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا واعتدنا للکافرین عذابا مهینا آنانکه کافر شوند
بخدا و رسول خدا و میخواهند که جدا کنند میان خدا و پیغمبرانش کویند که بخدای ایمان آوریم
و به پیغمبران ایمان نیاریم یا ببعضی ایمان آریم و ببعضی نیاریم و میکویند یعنی جهودان
و ترسایان که بعضی پیغمبرانرا تصدیق کنیم و بعضی را تکذیب کنیم جهودان بموسی میکویند
و بعیسی و محمد نمیکویند و ترسایان بمحمد و موسی نمیکویند و بعیسی میکویند و میخواهند
تا از میان آن راهی بکیرند یعنی میان کفر و ایمان برای آنکه مردمان دو کونه اند یکی مؤمنی
که همه ایمان دارد و دوم کافری که جمله را منکرست و ایمان ببعضی و کفر ببعضی راهی باشد
از میان دو راه از روی ظاهر و اگر چه از روی حقیقت این راه هم راه کفر بود
که خدای فرمود ایشان آنانند که کافر بر حقیقت اند و ما برای کافران بساختیم
عذاب خوار کننده مقرون باستخفاف و اهانت و این صفت عذاب سختی باشد
چه عقاب از عذاب خاصتر است آنکه ذکر آنان کرد که بر عکس این صفات باشند و کفت
قوله تعالی والذین آمنوا بالله ورسله ولم یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف یؤتیهم اجورهم وکان الله
غفورا رحیما آنانکه ایمان آوردند بخدای و جمله پیغمبران و تفرقه نکنند در میان هیچ یکی از ایشان بانجم
ببعضی ایمان آورند و ببعضی ایمان نیاورند ایشان آنان باشند که مزد ایشان
تمامی بدهیم و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد آنانرا که بدین صفات باشند و از
سر عقاب و معاصی ایشان در کذرد و رحمت کند اکر چه بر و آن واجب نبود قوله تعالی
یسألک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا
الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البینات فعفونا عن ذلک وآتینا
موسی سلطانا مبینا چون ذکر هر دو کروه کرد و رسول را تسلیه داد از آنچه که جهودان کفتند
و او را طعنه نمودند و این آن بود که کعب اشرف و فنحاص عاذورا رسول را کفتند اکر تو
پیغمبری کتابی بیار هم چنانکه موسی ع توریة بیکدفعه بیاورد خدای تعالی این آیه فرستاد
و کفت ای محمد بکر دل عزیز خود را از کفت ایشان تنک مکردانی که اکر ترا میکویند و از تو میخواهند
که بر ایشان کتابی آوری از آسمان بیکدفعه بر سبیل تعنت ایشان از موسی چیزی خواستند
که از این عظیمتر بود و آن آن بود که کفتند خدایا بما نمای معاینه لاجرم عند آن که این کفتند صاعقه آمد از آسمان و
بکرفت و بسوخت و این عقوبت که صاعقه فرستادیم و ایشانرا بسوختیم بر ایشان ظلم نبود بلکه ظلم

ایشان بود آنگه گوساله را معبود خود گرفتند و گوساله پرست شدند پس از آنکه
آیات بینات و معجزات بایشان آمد ما عفو کردیم و از سر این همه درگذشتیم و موسی را
حجتی روشن و سلطانی باهر دادیم که آن معجزات است و این آیه دلیلست برآنکه
موسی سوال رویت برای خود نکرد برای قوم خود کرد از آنجا که از وی درخواستند
چنانکه گفت فقد سألوا موسی اکبر من ذلک و دلیلست بر ابطال رویت از آنجا که
رسول را بر سبیل تعنت کتابی خواستند از آسمان بیک دفعه و تعنت از جمله
کبایر و عظایم است و آنچه از موسی درخواستند در باب رویه از آن بزرگتر و عظیمتر
است چون آنچه حقیر بود کفر بود تا آنچه عظیم بود ایمان نبود و چون آن هم تعنت بعظیم
هم کردند صاعقه نیامد و سوال رویت کردند صاعقه آمد اگر سوال رویت عظیمتر نبودی
صاعقه نیامدی و صاعقه که آمد قوم موسی را سوخت اگر سوال از موسی بودی صاعقه موسی را
بسوختی و ظلم بموسی بودی قوله تعالی و رفعنا فوقهم الطور بمیثاقهم و قلنا لهم ادخلوا الباب سجدا
وقلنا لهم لا تعدوا فی السبت و اخذنا منهم میثاقا غلیظا با این همه حجتها که موسی را دادیم
ایمان نیاوردند بنمودیم تا چندانی که پهنای لشکر موسی بود از کوه طور جدا کردند
و بر بالای سر ایشان ایستادند و گفتند اگر بموسی و توریة ایمان نیاورید و شرایط او را
کار نبندید این کوه بسر شما فرود آریم ایشان روی بزمین نهادند و بیک چشم در کوه نگاه
میکردند و این قصه در سوره البقره رفته است و چون به بیت المقدس رسیدند بدری
از درهای او که گفتند دری بود نام او ریلیا ایشانرا گفتیم که باین در در روید سجده کننده
یعنی سجده کنید و آمرزش خواهید ایشان سجده بکردند و از پشت در در شدند و بجای
حطة حنطة گفتند و ایشانرا گفتیم که در روز شنبه تعدی مکنید در ماهی گرفتن و از ایشان
چیزها عهد کاران و مغلظ گرفتیم قوله تعالی فبما نقضهم میثاقهم و کفرهم بآیات الله و قتلهم الانبیاء
بغیر حق و قولهم قلوبنا غلف بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا و بکفرهم و قولهم علی مریم
بهتانا عظیما پس بنقض عهد و شکستن میثاق که ایشان کردند و بکفری که بآیات خدا
آوردند و بکشتند ایشان پیغامبرانرا بناحق و بگفتار ایشان که دلهای ما در غلاف
و پوشش است یا دلها وعاء علم است بدین سببها بود که ما لعنت و عذاب بر ایشان واجب
گردانیدیم آنگاه گفت بل خدای مهر کرد و علامتی پدید آورد بر دلهای ایشان بکفر ایشان
تا فرشتگان بشناسند مومنانرا از منافق و کافر و آن چیزی باشد که منع ایمان نکند نه چنانکه گفت

فلا

فلا یؤمنون الا قلیلا ایمان نیارند مگر اندکی که اگر واقع بودی طبع کردی اندک را و بسیار را بکفر
ایشان و گفتن ایشان بر مریم دروغی بزرگ و بهتانی عظیم و بهتان دروغی بود که خداوند
از آن متحیر بود چون بشنود بهبوت و متحیر کرده و بهتان مریم را آن بود که گفتند زنا کرده است
و از بهر آن عظیم خواند که او بی گناه و متحیر بود قوله تعالی و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم
رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه
ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما
و گفتند ایشان ما مسیح را که عیسی بن مریمست بکشتیم و او رسول خدای بود و او را
نکشته بودند و نه بر درخت کرده بودند و لیکن بر ایشان مشتبه کرده بودند
از عبد الله عباس که یکروز عیسی عم روی بجماعت جهودان نهاد چون او را بدید گفتند
جاءکم الساحر ابن الساحرة الفاعل بن الفاعلة و وی را و مادرش را دشنام دادند
عیسی عم گفت اللهم انت ربی و انا من روحک خرجت و بکلمتک خلقتنی و لم اتهم من تلقاء
٢ نفسی اللهم العن من سبنی و سب امی گفت بار خدایا تو خدای منی و من از روح تو آمدم
و بکلمه خود آفریدی و از قبل خود نیامدم بایشان بار خدایا لعنت کن بر آنانکه مرا
و مادرم را دشنام دادند خدای تعالی دعاء او مستجاب کرد و ایشانرا مسخ
گردانید یهودا که سر جهودان بود چون آن حال بدید بترسید که بر ایشان نیز
دعا کند اتفاق کردند که او را بکشند و با او مناظره کردند عیسی عم گفت یا معشر الیهود
شما نیک میدانید که خدای شما را دشمن میدارد ایشانرا از گفتار او خشم آمد آهنگ کردند
از ایشان بگریخت و در خانه شد و در سقف آن روزنی بود خدای تعالی جبرئیل را
بفرستاد تا عیسی را از آن روزن بآسمان برد یهودا مردی را فرستاد نام او طیطانوس
گفت درین خانه شو و عیسی را بکش او در خانه رفت کسی را نیافت زود باز آمد که
دیر بماندگان بردند که عیسی با او در کارزار است بیاری او آمدند خدای تعالی شبه
عیسی را بر او افکند پنداشتند که عیسی است او را بگرفتند و بکشتند و بر درخت کردند
چندانکه گفت من طیطانوسم قبول نکردند چون او را بکشتند جماعتی گفتند در این خانه
عیسی بود و صاحب ما اگر این عیسی است صاحب ما کجا باشد و اگر صاحب ما است
عیسی کجا باشد گفتند که شبه عیسی بر او افکنده است و شبه عیسی بر روی
طیطانوس بود و نه بر جمله اندامش چون او را بکشتند نگاه کردند روی او بر روی عیسی

میمانست و سایر اندام با ایشان ازین وجه بر ایشان مشتبه شد و وهب گفت
عیسی ماننده مردی حواری در جای بود جهودان گرد ایشان بگرفتند خدای
تعالی شبه عیسی برین هم افکند چون چنان دیدند عجب ماندند گفتند ما را سحر
کردند اکنون بگویید که عیسی از میان شما کدامست و الا همه را بکشیم عیسی گفت
کیست که ایثار کند و جان بفدای من کند تا او را بجای من بکشند یکی از ایشان
گفت من و از جای برخاست و گفت عیسی منم ازین وجه بر ایشان مشتبه شد
محمد بن اسحق گفت چون قصد عیسی کردند بگریخت و در خانه پنهان شد یکی از جمله
حواریان منافق بود بیامد و گفت مرا چه دهید اگر شما را بعیسی راه نمایم گفتند سی درم
و آن سی درم بستد و ایشانرا بآن خانه برد که عیسی در آنجا بود و از پیش رفت
و گفت آمدند تا ترا بکشند خدای تعالی عیسی را باسمان برد و شبه عیسی بر او
افکند آن حواری منافق را بگرفتند و بکشتند آنکه فرمود که و ان الذین اختلفوا
آنانکه در عیسی خلاف کردند در حال الا آنکه شبه ایشان بشک بودند
که آنکه او را کشتند عیسی است یا نه حق تعالی گفت ایشانرا بآن علم نبود الا
آنکه متابعت گمان کردند زجاج گفت اختلاف بر بیان آن بود که بعضی از ایشان
گفتند که عیسی آله است کسی را نتواند کشتن و بعضی گفتند که پسر خداست
کسی با وراه نیابد و بعضی گفتند که خدای نیست و پسر خدای نیست بلکه بنده
خداست روا بود که او را بکشند چنانکه دیگر پیغمبرانرا ازین وجه بر ایشان مشتبه
شد خدای فرمود که و ما قتلوه یقینا و نکشتند او را آنکه بر گمان بودند آن کشته
مصلوب عیسی است یا نه بلکه خدای او را رفع کرد با جوار رحمت خود باسمان — بیقین حکم
بنزدیک مقربان و مقدسان رسول صلعم فرمود که شب معراج عیسی را بر آسمان
چهارم دیدم و مراد برفع آسمان است و جایی که کس را حکم نباشد مگر او را
و خدای تعالی عزیز و قادرست و غالب کس او را غالب نباشد و حکیمست
آنچه کند بحکمت کند و بر وجه صواب کند کسی را برو اعتراض نباشد قوله تعالی
وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیمة یکون علیهم شهیدا فبظلم من الذین
هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و بصدهم عن سبیل الله کثیرا و اخذهم الربوا و قد نهوا عنه
و اکلهم اموال الناس بالباطل و اعتدنا للکافرین منهم عذابا الیما حضرت عیسی [illegible]

که هیچکس نباشد از جهودان و ترسایان الا که بعیسی ایمان آورد پیش از مردن
عیسی و این در عهد صاحب الزمان باشد چون عیسی از آسمان بزمین آید
و دجال را بکشد و بر روی زمین هیچ دین و ملتی نباشد الا ملت محمدی
پس هر جهودی و ترسایی که در آن روزگار باشد بعیسی ایمان آورد
ابو هریره روایة کرد که پیغمبر صلعم روایت کرد که انبیا برادران اند از مادران
مختلف دین ایشان یکیست اولیترین مردمان بعیسی بن مریم منم [illegible]
برای آنکه میان من و او هیچ پیغمبری نبود و نزدیکست که از آسمان فرود آید
و در میان مردمان حکم کند بعدل چون او را ببینی بشناسی که او مردیست
تمام خلق سرخ و سپید و موی فروگذاشته پنداری که آب از روی او
میچکد و اگر چه تر نباشد صلیب را بشکند و خوک را بکشد
و جزیه بنهد و مال نستاند و با کافران بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی
در هم روزگار او ملتها را هلاک کند مگر اسلام و سجده نکنند جز خدای را
و در روزگار او مسیح ضلال را که دجال کذابست هلاک کنند و ایمنی در زمین
بدید آید تا شیر با شتر چرا کنند و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند و کودکان
با ماران بازی کنند و هیچ یکدیگر را مضرت نرسانند آنکه چهل سال در زمین
مقام کند آنکه وفات آید او را و مسلمانان او را غسل دهند و برو نماز کنند
و دفن کنند و اگر خواهی از قرآن برخوانی تا معلوم گردد قوله و ان من اهل
الکتاب الا لیؤمنن به جماعتی دیگر گفتند معنی آنست که هیچکس نباشد از
جهودان و ترسایان الا که پیش از آنکه بمیرد بعیسی ایمان آرد آنکه ملک الموت
را ببیند در وقتی که ایمانش نافع نبود شهر بن حوشب گفت روزی حجاج
بواسط بود عطا میداد کسی آمد و مرا بخواند من آنجا رفتم با جامه خلق و اسب
لاغر مرا گفت ای شهر حوشب این چه زینتست و خلاقتست و این اسپ چیست
گفتم ایها الامیر این اسب چنین اتفاق افتاد و بخریده ام و آن خلاقت
جامه مرا از جامه آن بس که عورت بپوشد مرا گفت تو جامه خز نپوشی
عیب کنی کسی را که آن پوشد گفتم خز پوشیدن عادت نکرده ام و لیکن
عیب نکنم آنرا که خز پوشد جبه از خز طلبید و در من پوشید خواستم تا بیرون
آیم

گفت مرا آیتی مشکل شده است من گفتم آن آیت کدامست ای امیر بر خواند که
وان من اهل الکتاب گفت و تنها باشد که اسیران از جهودان و ترسایان
پیش من آرند من بفرمایم تا گردن ایشان بزنند پیش من و از ایشان هیچ کلمهٔ ایمان
نشنوم من گفتم بدانکه جهود را چون وقت مرگ باشد فرشتگان عذاب آیند
و بطپانچه و مقامع بر روی و پشت ایشان میزنند و میگویند یا عدو الله عیسی بتو آمد
و او پیغمبری صالح بود او را تکذیب کردی و ایمان نیاوردی گوید اکنون ایمان آوردم
که او پیغمبری بود صالح و در آن وقت ایمانش سود ندارد چون این بگفتم در من
بنگریست و گفت این از که شنیدی من گفتم از محمد بن الحنفیه سر در پیش افکنده
ساعتی نیک و انگشت بر زمین زد آنگه سر برداشت و گفت اخذتها من عین
صافیة کلبی گفت وی را گفتم که از محمد بن الحنفیه روایت کردی و او کاره باشد
ایشان را و آنچه از ایشان روایت کنند گفت قصد این کردم که او را بخشم آورم
و گفته اند که حاوریه را جمعت با محمد یعنی هیچکس از اهل کتاب نباشد الا که
پیش از مرگ وی بمحمد ایمان آرد آنگه که علامات مرگ بیند و ایمانش سود ندارد
و روز قیامت تو بر ایشان گواه باشی بر آنچه ایشان کرده باشند یا عیسی
بر ایشان گواه باشد بدانچه کردند آنگه فرمود که بظلمی و بیدادی که جهودان
کردند ما طعامهای پاک که ایشان را حلال کرده بودیم حرام کردیم بر ایشان در
اخبار است که هر گاه که گناه کردندی خدای تعالی طعامهای حلال چیزی بر ایشان
حرام کردی بر سبیل عقوبت یا بر سبیل تغیر مصلحت که چون این معصیت
بکردند مصلحت بگشت و بر ایشان حرام کردند و منع کردن ایشان بسیاری
را از مردمان از راه خدای یعنی از دین او بدعوی تحریم محللات و تحریف کتاب
و دعوت با ضلالات و گرفتن ایشان ربا و آن زیاده باشد بر سرمایه
تاخیر دین از تحلیش حال آنکه ایشان را از آن منع کرده بودند و خوردن ایشان
مالهای مردمان بباطل بر وجهی که خدای آنرا حرام کرده باشد از رشوه و احکام
بر وجهی که نا واجب باشد و بساختیم برای کافران از ایشان عذابی دردناک
قوله تعالی لکن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک
والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة والمؤمنون بالله والیوم الآخر اولئک سنؤتیهم اجرا عظیما

حق تعالی بگفت ذکر آن جماعت کرد از اهل کتاب و آنچه ایشان را خواهد بود روز قیامت
از اصناف عذاب ذکر جماعت دیگر کرد که بر خلاف ایشانند و گفت لکن آنانکه
راسخ و ثابت قدم و پا برجای باشند در علم از جمله اهل کتاب چون عبد الله سلام
و بحیرا راهب و مانند ایشان و آنانکه مؤمنانند از اهل کتاب و مؤمنان اهل
کتاب را بر علماء ایشان برای آن عطف کرد که ایمان جمع کرد ایشان را بر
یک ملت این هر دو گروه ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شد بتو که محمدی و آنچه
پیش از تو فرو فرستادند بر پیغمبران متقدم از توریة و انجیل و زبور و خاصه آنکه
نماز بپای دارند از اهل کتاب و غیر ایشان و زکوة بدهند و بخدا و بروز بازپسین
ایمان آرند ایشان را مزد عظیم بدهیم حق تعالی گفت من ترا مال دادم از آن زکوة
بده و تو بنده منی آنچه من بتو دادم برای تو بعضی باز خواهم تا برای تو ذخیره رحمت
ذخیره کنیم تا در دست تو تباه نشود که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق تا آن وقتی که
درمانده باشی بتو باز دهند یکی را ده و یکی را صد و یکی را هفتصد قوله تعالی انا اوحینا
الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده واوحینا الی ابرهیم واسمعیل واسحق
ویعقوب والاسباط وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمان وآتینا داود
زبورا سبب نزول این آیة آن بود که چون خدای تعالی آیتی که پیش از این است از
یسألک اهل الکتاب تا باخر آیة برسول علیه السلام فرستاد و رسول آنرا بر جهودان خواند
ایشان را خشم گرفت گفتند ما انزل الله علی بشر من شیء خدای تعالی رد کرد بر ایشان
و این آیة فرستاد که ما بتو وحی بفرستادیم چنانکه کردیم که بر نوح عم و دیگر پیغمبران که از پس
او بودند خدای تعالی نوح پیغمبر را ذکر کرد در دو جایگاه یکی درین آیة و یکی قوله و اذ اخذنا
من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح و تخصیص او از بهر آنست که او ابو البشر دوم
از پس آدم عم و او اولین پیغمبری بود که صاحب شرع بود و اولین کسی بود که خدای
تعالی بدعای او خلقانرا هلاک کرد و شیخ الانبیا بود و معجزه او در حق او پدید کرد
و او را هزار سال کم پنجاه سال عمر بود که دندانش نیفتاد و مویش سپید
چون بدر مرگ رسید ملک الموت او را گفت یا شیخ الانبیا کیف وجدت الدنیا جواب
داد که بیتی را با دو در دخلت باحدهما و خرجت من الآخر و هیچ پیغمبر در دعوت قوم آن
مبالغه و رنج نکشید که وی چنانکه خدای تعالی فرمود و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و اطغی

و وحی کردیم بابرهیم و فرزندانش اسحق و اسمعیل و فرزندان اسحق و یعقوب
و باسباط که فرزندان یعقوبند وایشان دوازده سبط بودند از دوازده
فرزند یعقوب و عیسی ع و ایوب آن پیغمبر مذکور بصبر و یونس که صاحب نون
بود و هرون که برادر موسی بود و سلیمان که پسر داود بود و دادیم ما
داود را کتاب زبور در خبرست که داود ع زبور بر کرفتی و بصحرا شدی
علمای بنی اسرائیل در پس او بایستادندی و مردمان در پس علما و جنیان
از پس مردمان و دواب و هوای در پس جنیان و مرغان در هوا پر در پر زدندی
و سایه بر سر ایشان افکندندی از خوشی آواز داود ع روزی رسول ص
در منقبت امیر المؤمنین علی ع گفت در حدیث دراز انکه گفت چون روز
قیامت باشد خدای تعالی علی را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان
نور دهد که نور آدم و از جمال چندانکه جمال یوسف و آواز چندانکه نزدیک بود که
آواز او با آواز داود و اگر نه آنستی که داود خطیب اهل بهشت در بهشت
منقول او را چندان آواز داد که آواز داود و قوله تعالی و رسلا قد قصصناهم علیک
رسلا لم نقصصهم علیک و کلم الله موسی تکلیما رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون
للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیما و فرستادیم پیغمبرانی که
تو قصه ایشان بکفتیم و دیکرانی که قصه ایشان نکفتیم و خدای تعالی با موسی سخن
سخن کفتنی و این آیة دلیلست بر حدوث کلام خدای از انروی که کلامی که با موسی
کفت بر طور پیش از ان با هیچ پیغمبر نکفت و آنرا که وجود حدوث او معلوم کرد
قدیم نبود که قدیم آن بود که از ازل موجود باشد و وجودش را اول نباشد
انکه کفت که فرستادیم رسولان بشارت دهنده مؤمنانرا ببهشت و ثواب و کافرانرا
بدوزخ و عقاب از بهر انکه تا مردمانرا بر خدای تعالی حجتی نباشد بعد از ان
فرستادن رسولان و خدای تعالی همیشه عزیز بوده است و قادر بر انتقام
از انکه در و عاصی شوند حکیمست بوقت کند و بوقت فرماید چنانکه حکمت اقتضا
کند جز تعجیل انکس کند که از فوت ترسد و حجت خدای تعالی را بر فرستادن
پیغمبران بود و با ذو عقل او ذو عقل بار رسایل رسل حجت بودی اکر حجت بودی
با پیغمبر نفرستادی ممکن نبودی او را علم بصدق انبیا و صحت نبوت ایشان الا به

ازانکه

از انکه قواعد توحید و عدل مقرر کرده بودی و آن جز با دو عقل ممهد نشود دیکر اکر حجت عقل بودی
خدایرا بر خلقان الا بعثت رسل لازم آمدی که حجت برسول قایم نبودی الا برسول
دیکر و کلام دران رسول چنان بودی که کلام در و تا مودی شود بالا نهایة که از رسولان
قوله تعالی لکن الله یشهد بما انزل الیک انزله بعلمه والملائکة یشهدون وکفی بالله شهیدا لیکن خدای
کواهی میدهد بانچه فرستاده است بتو از کتاب قرآن و احکام شرع و مسایل
آنرا بعلم خود فرستاد بمصالح شما که مکلفانید و فرشتکان کواهی میدهند و کواهی خدا
پسندیده است کواهی فرشتکان برای آن نیست تا کواهی خدای بران
تمام شود این آیة نیز رد است بر جهودان در انچه ایشان کفتند ما انزل الله
علی بشر من شیء کفت شما میکویید که خدای هیچ کتاب نفرستاد بر هیچ آدمی
من که خدایم کواهی میدهم بر آنچه فرستاده ام برسول خویش و خدای تعالی
بر هفت چیز کواهی داد بر وحدانیت خویش شهد الله انه لا اله الا هو و بر نبوة
مصطفی و کفی بالله شهیدا محمد رسول الله و بر اعمال بندکان و الله شهید علی ما تعملون
و بر همه چیزها اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید و بر دروغ منافقان والله یشهد
ان المنافقین لکاذبون و بر شریعت مصطفی قل الله شهید بینی و بینکم و بر صحت قرآن
لکن الله یشهد بما انزل الیک قوله تعالی ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله قد ضلوا
ضلالا بعیدا ان الذین کفروا و ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم
خالدین فیها ابدا و کان ذلک علی الله یسیرا آنانکه کافر شدند و مردمانرا منع کردند از راه
خدای و دین مسلمانی بانکه کفتند این محمد نه آن محمدست که ما نعت و صفت او در کتب خوانده
ایم و این شکل و حیات ندارد و آن وقت نیامده است تا مردمان رغبت نکنند
با او و دین او و آن جهودان بودند بدرستی که ایشان در کمراهی ضلالت از راه
حق دور ماندند و آنانکه کافر شدند و ظلم کردند هم کافر بودند و هم ظالم بخدا و رسول
کافر شدند و بر مردمان ظلم کردند خدای تعالی ایشانرا نیامرزد و عده چنین کرده
و راه ننماید ایشانرا یعنی راه بهشت و ثواب برای انکه هدایت براه ایمان سابق
شده است جز مکلفانرا که براه دوزخ که لطف ایشان نباید از انکه در دنیا کافر بوده اند
و بر کفر مرده اند و ایشان در دوزخ مقیم و جاوید باشند و آن بر خدای آسان
و متعذر نیست قوله تعالی یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فآمنوا خیرا لکم و ان تکفروا

فان لله ما فی السموات والارض وکان الله علیما حکیما حق تعالی این آیة با جمله کلمات
از جهودان و ترسایان خطاب کرد و بر سبیل عموم و گفت ای مردمان بشما
آمد رسول معلوم که شما و جمله جهان طالب او بوده و بشما کتابی حق و دینی درست
آورد پس ایمان آرید تا شما را بهتر بود اگر کافر شوید خدای راست آنچه در آسمانها
و زمینهاست یعنی کفر شما او را زیان ندارد و در ملک او نقصانی نیاورد و او
علیمست و دانا باحوال شما و حکیم در معامله با شما آن کند که حکمت وی آن
اقتضا کند و مصلحت در آن بود قوله تعالی یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم
ولا تقولوا علی الله الا الحق انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله وکلمته القیها الی مریم
وروح منه فآمنوا بالله ورسله ولا تقولوا ثلثة انتهوا خیرا لکم انما الله اله واحد
سبحانه ان یکون له ولد له ما فی السموات وما فی الارض وکفی بالله وکیلا خطاب
میکند با جهودان و ترسایان و میگوید ای اهل کتاب در دین و ملت خود
غلو مکنید و از حد در مگذرید بعضی مفسران گفته اند این آیة در حق صنوف
و اصناف ترسایان آمد از نسطوریان و یعقوبیان و ملکائیان و مرقوسیان
و ترسایان بجز از ایشان نیز فرموده که در دین غلو مکنید و بر خدای تعالی بجز
از حق مگوئید یعقوبیان گفتند که عیسی خداست نسطوریان گفتند که عیسی
پسر خداست مرقوسیان گفتند ثالث ثلثة و قوم الاب و قوم الابن و قوم
الروح القدس با قوم اب خدای را خواستند و با قوم ابن عیسی را و با قوم
روح القدس جبرئیل را آنکه در دین ترکی شدند یعنی بر خدای این محالات
و ناسزاها مگوئید و انداد مگوئید بدرستی که مسیح عیسی بن مریم رسول خداست
مسیحش از آن گفت که از مادر بزاد بروغن اندوده و گفتند از بهر آنکه
ختنه کرده بود و گفتند از بهر آنکه در زمین بسیار رفتی چون زمین پیمای بودی
و دجال را مسیح خوانند از بهر آنکه چشم راست وی ممسوحست و کلمه خداست
یعنی عیسی آن کلمه ایست که فرشتگان بدان بشارت دادند فی قوله ان الله
یبشرک بکلمة و گفتند مراد بکلمه بسبب کلمه است و گفتند برای آنکه بکلمه کن بود و گفتند
که کن بباش بود و برای آنکه روح خوانند که باو زنده باشند چنانکه روح
القیها بینداخت این کلمه را بمریم یعنی اعلام کرد او را و بیافرید او را از روحی

وروح

وروحی است از او یعنی از فرمان خدای که جبرئیل با وی در دمید و گفتند مراد او
از بهر آنکه او را از باد آفریده نه از آب و روح و ریح یکی یعنی باشد و گفتند روح اینجا
یعنی بینداخت این کلمه خدای بمریم و جبرئیل با و خدا آنکه او کرد و گفت ایمان
آرید بخدا و پیغمبران وی و سه مگوئید چنانکه بعضی ترسایان گفتند از این امثال
این باز ایستید که شما را بهتر باشد که بحقیقت خدا یکیست منزه است خدای
از آنکه او را فرزندی باشد نه بحقیقت و نه بمجاز که فرزند آنرا باشد که او را
جسم بود و هوا و کسی را بفرزندی نگیرد که او خدایست که هر چه در آسمان و زمینست
او راست و خدای بسست تکفل کنند و خلق را با آنچه ایشان را بدان احتیاج
بود قوله تعالی لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملائکة المقربون ومن
یستنکف عن عبادته ویستکبر فسیحشرهم الیه جمیعا گفت ننگ ندارد مسیح که
عیسی بن مریمست از آنکه بنده باشد مر خدای را و نه نیز فرشتگان مقرب و
هر کس که استنکاف کند و ننگ دارد از بندگی خدای تعالی و گردن کشی کند و ترفع نماید
از عبادة او جمله را حشر کنند بر خود یعنی جمع کند همه را در جایی که کس در آن حکم نباشد
مگر خدای را عز وجل قوله تعالی فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم ویزیدهم من
فضله واما الذین استنکفوا فیعذبهم عذابا الیما ولا یجدون لهم من دون الله ولیا ولا نصیرا
واما آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند هر یکی را از ایشان بروفق آنچه کرده باشند
از کارهای نیک مزد ایشان بتمام و کمال بایشان رسانند و نیز بر سر مزد ایشان
فضل کنند بایشان بزیادتی درجات و مثوبات و اما آنانکه ننگ دارند از عبادت
و بندگی خدای و گردن کشی کنند ایشان را عذاب کنند عذابی دردناک و ایشان را
بدون خدای هیچ یاری و یاوری و پناهی نباشد و کسی نیابند که در حمایت ایشان باشد
قوله تعالی یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا فاما الذین آمنوا
بالله واعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه وفضل ویهدیهم الیه صراطا مستقیما
ای مردمان بشما آمد از خدای برهانی و حجتی یعنی رسول صلعم و صاحب برهان و صاحب
معجزه و بیا او کتابی فرستادیم بشما که نوری روشنست در هر آیة و بیان کننده لایح در دلالت
آنکه وعده داده مؤمنان را و اهل طاعت را و گفت اما آنانکه بخدا ایمان آوردند و
در زمانهای او زدند و عبادت او که دست آویز خود ساختند ایشانرا از رو

کرد رفضل ونعمت خود ببرد وایشانرا هدایة کند برای خود یعنی بثواب
وبابهشت که راهی مستقیم وراستست وروا ابو داود عن البراء الطایی بود که ایشانرا
بایمان وتصدیق نزدیک کرد اند وثابت دارد بران قوله تعالی یستفتونک قل الله
یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک وهو یرثها
ان لم یکن لها ولد فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک وان کانوا اخوة رجالا
ونساء فللذکر مثل حظ الانثیین یبین الله لکم ان تضلوا والله بکل شیء علیم
جابر بن عبدالله انصاری گفت این آیة در حق من آمد که من بیمار بودم ورسول
خدا بعیادت من آمد وبنشست چون ساعتی بر آمد پارهٔ آب خواست
وبر روی من زد من گفتم یا رسول الله چه میفرمایی که با مال خود کنم که نه خواهران
ونه هیچ فرزند ندارم رسول صلعم هیچ جواب نداد وبرخاست وبیرون رفت دیگر
نوبت باز آمد وگفت ای جابر ترا ازین بیماری مرگ نباشد وخدای در باب تو
وخواهران تو آیة فرستاد ومیگوید ای محمد از تو میپرسند وفتوی میخواهند در باب
کلاله بگو خدای فتوی میدهد شمارا در کلاله وچنین میگوید که اگر مردی بماند واورا
فرزندی نرینه نباشد ومادینه اورا خواهری باشد از مادر وپدر یا از پدر
تنها نیمه مال او ورا باشد وباقی نیز دیگر شیعه هم بادی رد کنند واگر متوفی را
خواهری نباشد وبرادر پدری ومادری یا پدری وارث او باشد واورا
هیچ فرزند نباشد تمامی مال این برادررا بود واگر خواهر دو باشد ایشانرا
چهار دانگ باشد از ان جمله که برادر ایشان بگذاشته بود اگر برادران
وخواهران باشند مردان وزنان مادری وپدری یا پدری مردی را از ایشان
مثل نصیب دو زن بود یعنی دو نصیب هر برادری دهند وخواهری را یک نصیب
خدای تعالی از بهر شما این را بیان کرد تا گمراه نشوید وخدای عالمست بهمه چیزی از
هر مصالح بندگان خویش تا در عبادت واحکام شرع آن فرماید که ایشان
بصلاح نزدیک شوند واز فساد دور باشند والله الموفق للصواب
سورة المایدة مدنیة مگر یک آیة که در حجة الوداع آمد وهی قوله الیوم اکملت لکم دینکم
وآیتی دیگر نیز دیگر صحابه واصحاب حدیث از نخالفان وهی قوله یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وآن صد وبیست ویک آیتست در خبرست که رسول

در

در خطبهٔ حجة الوداع گفت سورة مایده آخرین سورتیست که از قرآن نازل
شد حلالش حلال دارید وحرامش حرام دارید عبدالله عمر گفت چون این سوره
بر رسول فرود آمد رسول صلعم بر راحله بود شتر در زمین او ضعیف شد چنانکه
رسول صلعم از راحله فرود آمد ابی بن کعب گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت هر
سورة المایده بر خواند خدای تعالی بعدد هر جهودی وترسایی که در دار دنیا
زنده باشد ده حسنه اش بنویسند وده سیئه محو کنند وده درجه بردارد
والسورة هذه بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود
احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصید وانتم حرم ان الله یحکم ما یرید
حق تعالی این آیة خطاب کرد با جمله مسلمانان ومومنان وگفت ای مومنان
وای گرویدگان وفا کنید بعهدها که کرده اید وعقدها که بسته اید اگر کسی بر شما ظلم کند
همه یکدیگررا معاونة ومظاهرت کنید ویکدست ویکزبان باشید یا بدان عهدها که پیغمبر
کرده اید که وصف رسول در نبوة او پنهان نکنید وتغییر وتبدیل نکنید وبر روایتی
دیگر از عبدالله عباس آنست که مراد جمله اوامر ونواهی قرآنست در احکام حلال
وحرام وفرایض که خدای تعالی عهد گرفت بر مکلفان که نقض عهد نکنند ای مومنان
حلال کرده اند شمارا بهیمة چهار پایان از شتر وگاو وگوسفند وچهار پایانرا بهیمه
خوانند از بهر آنکه بسته زبانند از گفتن وجواب دادن واز آنکه آواز ایشان
پوشیده باشد مراد ایشان کسی را معلوم نشود وبعضی گفته اند مراد آنست
که در شکم چهار پایان باشند از بچگان ایشان که اگر مادرش را بکشند وبچه در
شکم باشد بنگرید اگر تمام خلق باشد وموی بر آورده وروح در وی افتاده باشد
کشتن مادرش کشتن او بود واگر تمام خلق نشده باشد بچه وی حلال
کلبی گفت مراد وحوش است چون آهو وگاو وگوسفند وگاو کوهی وگورخر در
آیة مجمل گفت تفصیلش در سورة انعامست ثمانیة ازواج من الضان اثنین الی آخر
آیة وانعام اسمیست شتر وگاو وگوسفندرا بیانش قوله تعالی والانعام خلقها لکم فیها دفء
ومنافع ومنها تاکلون انگه آنها که نه از بیانست در تحلیل جدا کرد وگفت والخیل
والبغال والحمیر لترکبوها وزینة الا ما یتلی الا آنچه بر شما خوانند پس از این وآن آنست
که حرمت علیکم المیتة ولحم الخنزیر وغیر آن از محرماتی که در قرآن مذکورست آنچه نام خدای

والدم

برو نبرده باشند و منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیح و ما ذبح علی النصب الا ما ذکیتم
دیگر کرده و گفت غیر محلی الصید و انتم حلال ندارید شما صید را و شما محرم باشید
یعنی صید وحشی شما را حلالست الا وقتی که محرم باشید که انگاه حرام شود و خدای
تعالی در شرع آن حکم کند که خواهد برای آنکه او حکیمست آن خواهد که صلاح مکلفان
باشد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام و لا الهدی
و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا و اذا حللتم
فاصطادوا خدای تعالی درین آیه نهی کرد مومنانرا و مراد ایشان دیگرانند
الا آنست که توجیه بمومنان کرد و خطاب بایشان فرمود از آنکه کافرانرا آن
پایه نهادند که ایشانرا بخطاب خویش مشرف کرداند و جهی دیگر آنست که کفار
بنزدیک ما بشرایع متعبد اند اگرچه بظاهر این خطاب داخل نباشند بدلیل
دیگر داخل باشند و روا بود که خطاب متوجه بود بشخصی دیگری داخل بود چنانکه
یا ایها النبی اذا طلقتم النسا و او فرد تو ای خطاب با معاصران و معاندان رسول
صم و با تفاق مراد ایشانند و ما و آنکه پیش از ما بودند و باشند پس از ما این آیت
درباره حطم آمد او بمدینه آمد و جماعتی که با او بودند ایشانرا بیرون مدینه رها کرد
و او تنها بنزدیک رسول آمد و گفت الی ما تدعوا الناس مرد ما را بچه دعوت میکنی
رسول صم گفت بآنکه گواهی دهند که خدای یکیست و نماز کنند و زکوة دهند گفت
نیکوست اما مرا امیرانی اندمی با ایشان مشورت کنم و تواند بود که ایشانرا با خود
بیاورم رسول صم پیش از آنکه او در آید گفته بود که مردی از ربیعه در آید و بزبان شیطان
سخن گوید چون بیرون رفت گفت این مرد بروی کافری در آمد و بر غیبت غادری
بیرون رود و این مرد مسلمان نیست آنکه بیرون رفت بگله مدینه بگذشت و همه را با خود ببرد
یا تو انها ما و این هنگام با ستور دیگر چون سال دیگر بود بحج آمد با حاجیان بکر وایل
از یمامه می آمد و مال بسیار داشت مسلمانان گفتند یا رسول الله حطم آمد رها کن تا او را
بکشیم و مال او بعوض چارپایان خود برداریم رسول صم گفت روا نباشد که او در
حرمت و ماه حرامست و او هدی آورده است و تقلید کرده گفتند یا رسول
خدای ما در جاهلیت این بسیار کرده ایم حق تعالی این آیه فرستاد و گفت
ای مومنان حلال مدارید شعائر خدا را ابن عباس گفت این مناسک حج است که مشرکان

بحج آمدندی و هدی آوردندی مسلمانان خواستندی تا بر ایشان غارت کنند
خدای تعالی ایشانرا از آن نهی کرد و گفتند مراد محرمات شرع است که خدای تعالی
حرام کرده است یعنی حلال مدارید او او فرد تو ای او را بر دفع آنچه گفته است
کار بندید و گفته اند که حرامست یعنی حرمت حرم نگاه دارید و آنچه شما را نهی کرده
اند در حرم مکنید و حلال مدارید هدی را که برای خانه خدای اشعار کرده باشند
که بر آن غارت کنید و نیز ماه حرام را حلال مدارید قتال کردن درو و آن چهار
ماه است رجب و ذو القعده و ذو الحجه و محرم و نه هدی که کسی آورده است
بخانه خدای تا قربان کند که آنرا غارت کنید و نه اشترانی که از برای علامت
هدی نعلین برگردن ایشان بسته باشند بعضی گفتند مراد آنست که در
جاهلیت عادت بودی که مردی چون از خانه بیامدی و روی بخانه کعبه نهادی
برای حج پاره چوب سمره در گردن افکندی تا علامت آن بود که بحج خواهد رفت
کسی او را تعرض نکردی و چون بازگشتی قلاده از موی برگردن افکندی تا دانستندی
که او از حج می آید او را تعرض نرسانیدندی و نه قاصدان خانه حرام که خانه خدا است
از حجاج و زوار و معتمران میجویند فضل خدا را و خشنودی وی را یعنی استحلال
مکنید چون و مال آنانکه قصد خانه خدای کنند از جا ها بطلب روزی بر سبیل تجارت
و بطلب رضای خدای بر سبیل حج و زیارت آنکه خدای تعالی اطلاق این فرمود که
که بر ایشان حرام کرده بود صید کردن چون ایشانرا گزیر نبود از آنچه پیشتر بود
از آن بود و گفت چون حلال شوید و از احرام بیرون آیید صید کنید بیشتر مفسران
برانند که این آیه چیزی منسوخست الا ابن جریج که او گفت از آیه هیچ منسوخ نیست
برای آنکه ابتدا بقتال مشرکان نشاید کرد در ماههای حرام الا که ایشان ابتدا کنند
و این از امام محمد باقر عم روایت کرده اند و در آنکه این خبر که امت خلاف کرده اند
و بیشتری اقوال قول آنکه مست که گفت و لا الشهر الحرام و لا القلائد و لا آمین البیت
الحرام منسوخست برای آنکه امت اجماع کردند بر آنکه خدای تعالی حلال بکرده است
قتال مشرکانرا در ماههای حرام و جز ماه حرام و لا آمین البیت الحرام که عامست
مخصوص باشد بمشرکان قوله تعالی و لا یجرمنکم شنآن قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام
ان تعتدوا و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و اتقوا

راه و بکنید آنست که مردم
براند باشتر و نکارد که نشد
بر وجه قربان یعنی آن نواهی
حلال دارید م

[illegible]

ونباید که دشمنی قومی که شما را از مسجد حرام و از خانهٔ خدای باز داشته باشند
عام الحدیبیه بر آن دارد که تعدی کنید و ظلم و حرمت حرم نگه ندارید ابو یحیی روایت
کرده از مجاهد که سبب نزول این آیه آن بود که روز فتح مکه مردی مؤمن را بکشتند در آن
که حلیف ابو سفیان بود و حوالت کردند که او را خلفاء رسول کشته اند رسول صلعم
گفت لعن الله من قتل بدخل الجاهلیة گفت لعنت خدای بر آن باد که او بکینهٔ
جاهلیت کسی را بکشد و این آیه فرستاد و رسول صلعم گفت الا ان کل مال و دم
ماثرة کانت من الجاهلیة فانها تحت قدمی هاتین الا سدانة الکعبة و سقایة الحاج
هر خون و مالی که در جاهلیت بوده در زیر پای منست مگر آنرا که حکمی نیست
یعنی خدمت کعبه و رعایت سقایة الحاج که این بر قرار خود رها کردیم آنگاه امر کرد و مکلفان را
و فرمود که معاونت و مظاهرت و یاری کنید یکدیگر را بر بر و تقوی و بر پرهیزکاری یعنی پرهیز
و آنکه داشتن از عقاب خدای بنا کردن فعلی که مستحق عذاب شوید بآن و یکدیگر را
یاری مکنید بر اثم و بر عدوان و اثم معصیتی باشد که از فاعلش تعدی نکند
بغیری و عدوان معصیتی باشد که تعدی کند چون ظلم و غصب و رسول صلعم گفت
که بر آن باشد که دل بآن منشرح کرده و آنرا قبول نکند و اثم آن باشد که در دل تو
اثر کند و اگر چه مردمان بران فتوی کنند آنگه فرمود که از خداء عقاب او بترسید
که خدای سخت عقوبتست و عقاب او سخت است عجب از ضعیفی که او از عقاب سخت
نترسد چه اگر آدمی از سنگ بود یا از آهن یا از آتش بس نبود از آنکه آتش دوزخ
آن آتشیست که چنان در خبر آمده است که اگر اهل دوزخ را در میان آتش دنیا
نهند از راحت خواب ایشان ببرد و از آسایش بخفتند قوله تعالی حرمت علیکم المیتة
والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة والنطیحة وما اکل السبع
الا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب وان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق حق سبحانه و تعالی
بیان میکند درین آیه آنچه مجمل گفته است آنرا در آیه متقدم و این دلیلست بر آنکه
تاخیر البیان عن وقت الخطاب الی وقت الحاجة روا باشد خطاب میکند با
جملهٔ مکلفان و میگوید که حرام کرده شد بر شما مردار و میت آن باشد که او را
خون روان نباشد از آنچه خوردنش روا بود از حیوانات و میت بتشدید
مرده باشد از آدمیان و رسول صلعم ماهی و ملخ را میته گفت که میتتان احلتا لکم

وحرام

وحرام کرده خون و سبب نزول این آیه آن بود که عرب و غیر ایشان خون را
در روده کان کردندی و بر آتش نهادندی و بخوردندی و در آیه دیگر خون را صفت
کرده و گفت خونی ریخته او دما مسفوحا احتراز باشد از خونی که با گوشت مختلط
بود و با جگر از وی جدا نتوان کرد و این هر دو یعنی میته و دم بر ظاهر عموم
و مراد خصوص زیرا که هر دو مرده حرام نیست چون ماهی و ملخ و هر خونی
حرام نیست چون خونی که بگوشت و جگر آمیخته است و نیز حرامست بر شما
گوشت خوک مطلقا و هر چه بدو تعلق داشته باشد و آنچه بجز نام خدای
کشته باشند یعنی بر نام بتان و نام خدای نبرده باشند باید که کشنده
عند ذبح نام خدای برد و اگر فراموش کند در نیت و اعتقاد او آن وجوب باشد
روا بود و باید که مسلمان بود و روی او با قبله بود با مکان و این آیه دلیلست
بر آنکه ذبح مخالف اسلام باشند بازلام یا زجر و رغ کنند از بهر سوی فرداد در قیامت
در درجات اعلی از بهشت بگیرد و گفته اند مراد از ازلام تیرهای تا ... است آنگه
فرمود ذلکم فسق این جمله فسقست و فسق از فرمان خدای بیرون شدنست
قوله تعالی الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخمصة غیر
متجانف لاثم فان الله غفور رحیم عبد الله عباس و سدی و جمعی از مفسران
گفتند این آیه روز عرفه آمد از حجة الوداع برای آنکه بیشتر در اسلام آمدند اهل
اسلام را کثرتی پدید آمد بعضی گفتند روز آدینه بود رسول خدای خطبه کرد و خلق
بسیار حاضر بودند بهم نگاه کرد در میان ایشان هیچ مشرک نبود و همه مسلمان
شادمان گشت خدای این آیه فرستاد و از امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق
و باقی ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که این هر دو آیه روز غدیر خم آمد چون رسول
امیر المؤمنین را ع بر منبر برد و بر قوم عرضه کرد و تقریر امامت او کرد بود و
گفت مولاه فهذا علی مولاه چون از این فارغ شد خدای تعالی این آیه فرستاد
و آنچنان بود که رسول صلعم خبر مرگ خود میداد و میگفت قد حان منی
خفوق من بین اظهرکم نزدیک آمد که من از میان شما بروم و مشرکان و منافقان
و اندیشه میکردند و میگفتند اگر محمد بمیرد ما دین او خراب کنیم و اصحاب او را بکشیم و آواره کنیم

جون رسول صلعم این شنید دران موقف بایستاد و آن تقریر کرد ازان هم نومید شدند
امیر المومنین عم را باز وکرفت و آن سخن کفت ایشان کفتند که انداخت وکید ما باطل
شد ازان هم نومید شدند خدای تعالی این آیة فرستاد و کفت امروز کافران نومید
شدند از دین شما جون رسول صلعم آنرا مهمل کذاشت از کافران مترسید در متابعت
اهل البیت از من ترسید که آفرینکار شمایم بر ترک متابعت ایشان امروز دین شما
از بهر شما تمام کردم بانکه حافظ شرع و نکهبان دین اسلام را نصب کردم و نعمت خود را
بر شما بکمال و تمام رسانیدم بولایت اهل بیت و دین اسلام از شما پسندیدم
که تسلیم نعمت فرمان اهل البیت را و این روایة بنظم و سیاقت اولایق ترا
از جملهٔ اقوال و رسول صلعم بس از نزول این آیة هشتاد و سه روز در دنیا بود انکه
بجوار رحمت ایزدی بپیوست و از ائمه علیهم السلام و بعضی صحابه جون جابر انصاری و ابو سعید
خدری روایت کرده اند که جون رسول صلعم تقریر ولایت و امامت امیر المومنین علی عم کرد
آن مجمع پراکنده نشده تا که این آیة آمد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و
رسول صلعم کفت الحمد لله الذی جعل اکمال الدین و تمام النعمة و رضاه برسالتی و بولایة علی
من بعدی طارق بن شهاب کفت که حبری از احبار جهودان نزدیک عمر خطاب آمد
و کفت در کتاب شما آیتی است که به پیغمبر شما فرود آمده که اکر در کتاب ما بودی آن روز عید
ما بودی عمر کفت آن روز عید ما بود و عید جملهٔ مسلمانان باشد تا روز قیامت امام
علی بن موسی الرضا عم از حدیث این روز پرسیدند کفت عید الله الاکبر و انه فی
السما اشهر فی الارض در حدیثی دراز اکر کویند پیش ازین دین خدا تمام بود که امروز
تمام شد کوییم دین خدا یکبار نیامد بلکه امری بعد امری و نهی بعد از نهی و آیتی بعد از آیتی
بحسب آنچه دانست که صلاح مکلفان تا آنجاست میفرستاد و آخرش و ختم و تمامش
این روز بود و تمام نعمت دین در کمال دین بست باز نمود که نعمت نعمت دینست که نعمت
دنیا برسد و نعمت دین خداوندش را بنعمتی رساند که آن نبرسد و آنرا ابهم کرد که اکر
بجمله فرو فرستادی بر مکلفان دشوار بودی روزی ترتیب میداد تا نقل ایشان باشد
تا انکه که تمام شد ختم آن بولایة خاتم الاوصیا کرد برای این تمام نعمتش خواند انکه فرمود
فمن اضطر پس هر که مضطر شود و درماند ضرورة بدان عمل کند که او را آنرا واجد اردو کوشت
خوک یا بعضی ازین محرمات باید کرد و حد آن ضرورت آنست که خایف باشد از تلف نفس

یا قاهری

یا قاهری او را الجا کند بآن تا خایف باشد از قتل اکر تناول کند عند آن حال ضرورت
او را رخصت بود که از آن مقدار تناول کند و آن بیش ازان نشاید که امساک رمق کند
یعنی هر که مضطر شود در کرسنکی بی آنکه میل اثم و بزه کند بیش از حد مقدار تناول
نکند او را روا بود که این رخصت رحمتیست از خدای تعالی و خدای آمرزنده است
کناه کذشته را و بخشاینده است بر بندکان تخفیف و تشدید نکند و از کرم
تکلیف ما لا یطاق روا ندارد در حکایات الصالحین است که مردی درویش بود
پرده بر احوال خود فرو کذاشته بود نام و ننک خود با کس نکفتی و او را همسایه توانکر
بود و این همسایه را فرزندی بود و بغایة او را دوست داشتی یک روز این فرزند
توانکر در خانهٔ این مرد درویش آمد دیکی از بار فرو کرفتند و طعامی در دیک بود
بخوردند و هیچ ازان بدان کودک ندادند این کودک دلتنک شد و از برایشان بر
و بخانهٔ پدر آمد انواع طعامها ساخته پیشش بنهادند کفت مرا هیچ ازین نباید
مرا ازان میباید که در خانهٔ همسایه پخته بودند و در پیش من بخوردند و مرا هیچ ندادند
هرچند کفتند فایده نبود و ازان طعام رنجور شد توانکر همسایه را حاضر کردانید و کفت روا
باشد که از تو یکی بمن رسد کفت کلا و حاشا چکونه مرد قصه باز کفت
همسایه درویش فرو ماند ساعتی و کفت این تربیت که تو آشکارا میفرمایی
و المیته بود کز نکفتمی ازان نوالهٔ کودک تو بدان سبب ندادم که خدای آنرا بر ما مباح کرده
و بر شما حرامست کفت سبحان الله این چکونه است که در شرع طعامی ما را حلال بود
و شما را حلال بود کفت بلی کفت آن کدامست این آیة بر خواند فمن اضطر فی مخمصة غیر
متجانف لاثم آنچه ما میخوردیم ما را روا بود و مباح و شما را حرام بود مرد رنجور شد
و کفت تو همسایهٔ من باشی و حال تو بدینجا رسیده باشد و من بیخبر سوکند یاد کرد
که از سرای بیرون نرود تا آنچه داشته باشد از مال و ملک با او مقاسمت کند پس
هرچه داشت با او قسمت کرد و باو بخشید جون متوفی شد او را در خواب دیدند
کفتند خدای با تو چه کرد کفت بر من رحمت کرد بآن مواسا که با همسایه کردم تا بدانی که
پرده بر احوال خود فرو کذاشتن و حاجت عرضه ناکردن اولیتر بود و بسا که مقصود
ازان بهتر برآید
... اولئک الذین ... او ما ذا احل لهم قل احل لکم الطیبات و ما علمتم
من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه و اتقوا الله ان الله سریع الحساب



چون خدای تعالی بیان بعضی محرمات کرد درین آیات متقدمه رسول صلعم را پرسیدند
که ما را چه چیز حلالست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو میپرسند
که ما را چه حلالست خدای گفت جواب ده و بگوی ایشانرا که حلال کرده شما را از
ذبایح پاک و حلال بطیبات محللات است ازانجا که هرکجا ذکر حلال کرده آنرا بطیب
وصف کرده فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا وطیب پاکیزه و لذیذ بود و ما علمتم ای و صید
ما علمتم و صید آنچه آموخته باشید آنرا از مرغان و سگان شکاری از سگان
که نگاه داشته باشید و صید کردن بایشان بیاموزید ازانچه خدای بشما
آموخته است و در جوارح خلافست مذهب ما آنست که این آیه مخصوصست
بسگان شکاری و به سگ صید نتوان کرد و اگر سگ دارد سگ آموخته را بصید رها کند
و نام خدای برد و سگ صید کند و چون بدو رسد صید کشته بود مباح بود و اگر
جز از سگ بود و صید را چون زنده یابد ذبح کنند مباح بود و اگر ذبح نکنند مباح نبود
از انکه هیچ نوع از انواع جوارح از یوز و باز و چرغ و باشه صید کردن روا نباشد
و اگر کنند حلال نباشد و جوارح اگرچه بر عمومست مکلبین مخصوصست که با [illegible]
دارد باز دار و یوز دار را مکلبین نگویند و سگ معلم آن باشد که اگر رها کنی
و برانگیزی برود و اگر زجرش کنی بازایستد و آنچه بگیرد نخورد و این معانی از و
بدفعات حاصل شود انکه فرمود که بخورید آنچه آن سگان بر شما امساک کرده باشند
و نگه داشته باشند درین آیه دلیلست بر انکه آنچه ازو بخورند روا نباشد
از انکه آنچه آن سگان بر شما امساک کرده باشند و نگه داشته باشند
درین آیه دلیلست بر انکه آنچه ازو بخورند روا نباشد از انکه چون خورد هم او را
عادت بود امساک از بهر خود کرده بود نه برای شما و نام خدای برید و از خدای بترسید
و از معاصی او بپرهیزید که وقت حساب او نزدیکست و او زود حسابست
سعید بن جبیر گفت که آیه در حق عدی بن حاتم آمد و زید بن المهلهل الطائی
و او زید الخیل بود و رسول او را زید الخیر خواند ایشان نزدیک رسول آمدند و گفتند
یا رسول الله ما مردمانیم صید کنیم بسگان شکاری و باز و از صید بهری را زنده
می یابیم و ذبح آن میسریم و بهری را کشته می یابیم ما را از ان چه حلال باشد و چه حلال
نباشد و خدای تعالی مردار را حرام کرده است چگونه میفرمای خدای تعالی این آیه فرستاد

وبیان

و بیان کرد که آنچه جوارح گیرد و معلم از جنس سگ با نام آن حلال باشد راوی گفت
مرد ابو ثعلبه نزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله زمین ما زمین صید است
و ما صید کنیم آنجا بسگ و تیر ما بیندازیم بنام خدای یا سگ بر کار کنیم سگ معلم
بنام خدای و غیر معلم سگ بر کار ندانم معلم چه حکم باشد آنگاه رسول خدا گفت
هرچه سگ معلم بر کار داشته بنام خدای بکشد بخورید که آن حلالست و هرچه
نامعلم گیرد اگر ذکاة آن دریابید پاک و حلالست والا مردار باشد و خدای تعالی
الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم
والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا آتیتموهن
اجورهن محصنین غیر مسافحین ولا متخذی اخدان ومن یکفر بالایمان فقد حبط
عمله وهو فی الآخرة من الخاسرین امروز حلال کرده شد شما را طعامهای پاک
و حلال و لذیذ و آیه بظاهر دلالت میکند که هرچه خوش و لذیذ باشد حلال بود
الا آنچه دلیلی آنرا ازین عموم بدر برده و طعام اهل کتاب که ایشانرا کتاب داده اند از جهودان
و ترسایان شما را حلالست و مراد درین آیه از طعام حبوبست و لفظ طعام
در کلام عرب برجو و گندم غالب باشد و طعامی که ایشان مباشر آن بکنند
از مطبوخات و مایعات حلال و پاک نباشد از انکه ایشان نجس العین اند نیز
ما ذبایح ایشان حلال نبود از انکه شرط استحلال تسمیه است و ایشان تسمیه
ذکر کنند نه نام خدای برده باشند نام معبود خود برده باشند معبودی که ایشان
اعتقاد کرده باشند چنانکه گفتند که عزیر پسر اوست و مسیح پسر اوست
و انکه چنین بود خدای نبود پس نام خدا نبرده باشند انکه فرمود که طعام شما مسلمانان
ایشانرا حلالست اگر ایشان حلال دانند و اگر ندانند حلال کرده شد شما را از زنان
پارسای از جمله مؤمنان و گفته اند که مراد زنان آزاده اند و این دلیل نکند بر انکه ماسوای
این حرام بود برای انکه این دلیل الخطاب باشد و آن باطلست و خلاف نیست
که عقد پرستار روا باشد و عقد نا پارسا اگرچه ترک افضل کرده باشد و زنان
پارسا از آنانکه ایشانرا کتاب داده باشند از جهودان و ترسایان اگر آزاد باشند
و اگر بنده باشند فقهی گفت کلمه که مراد آنانند که از نسل بنی اسرائیل باشند و نزدیک ما
زنان اهل کتاب را بعقد دوام نشاید خواستن و لا تمسکوا بعصم الکوافر و لا تنکحوا المشرکات حتی

انکه گفت شما را حلال اند چون بدهید بایشان مهرهای ایشان تا پارسایان
باشید نه زنا کنندگان و نه بر سبیل صداقت دوست گیرندگان در عرب
عادت بودی که مردی زنی را بدوست گرفتی یا زنی مردی را و آنرا بمنزلت
نکاح شناختندی خدای تعالی از آن نهی کرد و گفت این ... مناکحت بایشان
بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل سفاح و دوست گرفتن و هر که با یمان کافر
شود و بدل ایمان کفر آرد عمل وکرده او باطل شود یعنی بر وجهی افتد که او را بدان
هیچ ثواب نباشد و بموقع قبول نیفتد برای آنکه از شرط قبول عمل آنست
که ایمان صحیح بر و مقدم باشد و او در آخرت و قیامت از جمله زیانکاران
باشد و او را تشبیه کرد ببازرگانان و عمر او را بسرمایه و ثواب بر طاعات
بود و عقاب او را بر معاصی بزیان بازرگانان جعلنا الله من الفائزین برحمته قوله
یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا
برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا فاطهروا وان کنتم مرضی او علی سفر
او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا
بوجوهکم وایدیکم منه میگوید ای مومنان چون خواهید که برخیزید بنماز کنید روی های
خود بشویید و دستهای خود تا وارن بشویید و مسح سر کنید و مسح پایها تا کعبین
و درین آیه دلیلست بر انکه طهارت وقت نماز واجبست پیش از وقت واجب
نیست از بهر آنکه معلق کردانیده است این طهارت را بوقت قیام نماز و قیام
پیش از وقت جائز نیست عبد الله عباس و جمعی گفتند که مراد اینست که چون برخیزید
از بهر نماز و شما بر طهارت نباشید روی بشویید و بعضی دیگر گفتند که چون از خواب
برخیزید برای نماز روی بشویید و گفتند در بدایه اسلام عند هر نمازی وضو واجب
بود و خدای تعالی این حکم منسوخ کردانید بآیت تخفیف بریده اسلمی روایت کرده
از رسول صلعم که عند هر نمازی وضو تازه کردی تا آن سال که فتح مکه بود آن سال
چند نماز بگزارد بیک وضو عمر خطاب گفت یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت خواستم
تا مردمان بدانند که وضو نزد هر نمازی واجب نیست و غسل روان کردانیده اند وقت
بود و حد روی از رستنگاه موی سر تا سر زنخدان آنجا که موی در نشیب افتد یکبار
شستن واجبست بظاهر آیه دوم بار سنت باخبار متواتر و دستها شستن از

وارن

وارن تا سر انگشتان همچنین ابتدا بر فق کنند و چون باتفاق از عکس ابتدا کرده اند
و مسح پیش سر کردن بمقدار آنکه نام مسح بر وافتد واجب بود بمقدار سه انگشت
هم با زیاده سنتست و مسح پای از سر انگشتان تا کعبین و کعب استخوان
پشت پای بود آنکه فرمود که اگر جنب باشید طهارت کنید یعنی سر و تن بشویید
و جنابت با نزال آب یا دخول بود در هر حال که باشد و با ختان ختانین و اگر بیمار
باشید یا جراحتی یا آبله که استعمال آب زیان دارد یا بر سفری باشید یکی از
شما از غایط آید یا با زنان مقاربت کرده باشید و آب نیابید از بهر وضو و غسل
تیمم کنید بخاک پاک اگر چه در اول آیه ذکر جنابت کرد و اینجا ذکر ملامسه کرد و مراد جماع
لازم نیاید که تکرار بود که چون حکم مختلف و تکرار نبود از بهر آنکه حکم اول کسی راست
که آب یابد و حکم دوم کسی راست که آب نیابد چون حکم مختلف بود تکرار نباشد
حق تعالی عذرهایی که تیمم باید کرد بیان فرمود گفت مرض و رنج که بر اعضای طهارت
و سفر که مردم در وقتهای بسیار آب نیابند یا آلت و بعضی اسباب آن نیابند آنکه
فرمود که فامسحوا مسح کنید بعضی از رویهای خود و دستهای خود را از آن خاک پاک
اگر تیمم بدل وضو بود یکبار دست بر زمین زند و از رستنگاه موی سر کشد و تا
کناره بینی مسح کند و بکف دست چپ پشت دست راست را مسح کند از
بند دست تا بسر انگشتان و بکف دست راست پشت دست چپ را و
بدل غسل دو بار دست بر زمین زند قوله تعالی ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن
یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون حق تعالی چون کسی که از کسی عذر خواهد
از تو عذر میخواهد و میگوید که غرض من درین باب رنج و تنگی و حرج تو نیست غرض
من طهارت و پاکی تست که من نخواهم که تو پلید باشی خواهم که تو پاک باشی پاکیزه
خدایی که در سرای رنج بتو رنج نخواست در سرای راحت رنج بتو چگونه خواهد
میگوید که نخواست خدای که بر شما حرجی کند و لیکن خواست تا شما را پاکیزه کرداند
و نعمت خود بر شما تمام کرداند تا باشد که شکر خدا گویید در خبرست که هر که وضوی
نماز کند و فرایض و سنن او بجای آرد خدای تعالی بهر قطره آب که از دست او چکد
فرشته بیافریند تا برای او استغفار کند تا روز قیامت قوله تعالی واذکروا نعمة الله علیکم
ومیثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا واطعنا واتقوا الله ان الله علیم بذات الصدور

انکه حق تعالی ذکر نعمت خود کرد بر بندگان و فرمود که یاد کنید نعمت خدای را که بر شما
و آن عهد و میثاق که از شما گرفته است بر یاد آن باشید و فراموش مکنید
گفته اند مراد بیعت رسولست که ایشان کردند و عهد رسول که بر ایشان گرفت
در اوامر و نواهی خدای تعالی که امتثال کنند اوامر او را در عبادات از وضو
و نماز و غسل جنابت و تیمم و غیر آن سلمان فارسی گفت که از رسول صلعم شنیدم
که او گفت هر که وضو نماز کند و نیکو کند گناه از و چنان فرو ریزد که برگ
از درخت عمرو بن عبیسه گفت که رسول را پرسیدم از وضوی نماز
و فضل او گفت هیچکس نباشد از شما که آب بر گیرد و مضمضه و استنشاق
کند الا که هر گناهی که از بینی و دهان کرده باشد بدان آب ریخته شود
و چون روی بشوید هر گناهی که بروی و چشم کرده باشد تا بلی که از روی
او فرو می آید فرو شسته شود و چون دستها بشوید هر گناهی که بدستها
کرده بود با آن آب بسر انگشتان فرو آید و چون مسح سر کند گناهان
با طراف مویها از و بشود و چون مسح بر پای کند گناهانی که بپای سعی آن کرده
باشد از و فرو شود و چون بآن وضو نماز کند و حمد و ثنا خدا کند و دل فارغ
کند خدای را جل جلاله او را از گناهان بیرون آرد چنانکه از مادر آن ساعت که
در وجود آمده باشد انس مالک گفت اولین چیزی که رسول خدای مرا آموخت وضوی
نماز بود و گفت نیکو وضوی نماز کن تا نگاه بانان فرشتگان ترا دوست دارند
در عمرت بیفزایند و غسل جنابت سریست از اسرار مسلمانی که امتحان مومن بدان
و تمیز مومن از منافق بدان باشد ابو ذر غفاری روایت کرد از امیر المومنین علی
که او گفت جماعتی از احبار جهودان پیش رسول آمدند و گفتند یا محمد ما را خبر ده تا
چرا از آب منی غسل باید کردن و از بول و غایط نباید کردن و این پلید تر است
از آن رسول صلعم گفت برای آنکه چون آدم عم از آن درخت بخورد در عرق و عصب
او آب منی گشت چون آدمی مجامعت کند این آب از بن هر موی از آن او نزول
کند خدای تعالی این غسل بر و واجب کرد تا طهارت کفارت او باشد از
معاصی و شکر آن نعمت باشد که خدای تعالی بر و کرده است یا صاحبت آب
لذت که باو رسید عند النزال آن آب گفتند که راست گفتی اکنون خبر ده ما را از

ثواب الوضوء

ثواب آنکس که غسل جنابت کند گفت چون مومن نیت کند که غسل جنابت
کند خدای تعالی در بهشت برای او کوشکی بنا کند و هیچ بنده و پرستاری
نباشد که او قیام کند بغسل جنابت الا که خدای تعالی باو با فرشتگان
مباهات کند و گوید که ای فرشتگان من بنگرید بدین بنده من که بغسل جنابت
قیام کرده است برای فرمان من که خداوندم گواه باشید که من بیامرزیدم
او را بهر مویی که بر تن اوست و بر سر اوست هزار حسنه اش بنوشتم
و هزار سیئه اش بستردم و هزار درجه اش رفع کردم در جنان چون این اخبار
بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله حقا حقا پس
هدایة بچنین شرفی کمال نعمت بود و تمام دولت لاجرم خدای تعالی تذکیر نعمت
کرد بر بندگان و فرمود که یاد کنید نعمت خدای بر شما ببیان و ایضاح دین
حق و شما را اعلام کردن از احکام شرع و آنچه مصالح بدان تعلق دارد از احکام
دین از آبدست گرفتن و طهارت و نماز و غسل جنابت و آن عهد که با شما
کرد و گفته اند که آن عهد لیلة العقبه است و بیعة الرضوان و این قول عبد الله
عباس است چون گفتید شما که ما مطیعیم و سمیع و فرمان بردار شدیم و طاعت
تو کردیم از خدای بترسید که مخالفت کنید بزبان و دل که خدای تعالی باسرارها
عالم است ضمایر سینها شناسد ابو الجارود گفت از امام محمد باقر علیه السلام
که مراد بمیثاق آن عهد است که رسول صلعم بر امت گرفت در روز حجة الوداع بولایت
امیر المومنین علی ع و تحریم خمر و کیفیت وضو قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین
لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنآن قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی
و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة
و اجر عظیم والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم خدای تعالی درین آیه مومنان را بعدل
و راستی میفرماید و میگوید ای مومنان گواهان خدای باشید که گواهی دهید بداد و عدل
مر خدای را و طلب ثواب و رضای او را و پاییدار کنندگان باشید بداد و عدل و در
حال که شما گواهان باشید خدای را و نباید که شما را دشمنی و بغض قومی بر آن دارد که عدل
نکنید و انصاف با ایشان عدل کنید و داد دهید که آن بپرهیزکاری نزدیکتر باشد
و از خدای بترسید و از معاصی و عقاب او اجتناب کنید که خدای تعالی داناست بآنچه

کونوا

عداوت

شما میکنید عبد الله بن کثیر گفت که آیة در حق جهودان بنی قریظه آمد که رسول
بزیر حصن ایشان فرود آمد و ایشان قصد کردند که او را بکشند مسلمانانرا
کین زیاده گشت خدای تعالی گفت که بغض و عداوت ایشان شمارا
بدان دارد که عدل نکنید بلکه عدل پیش گیرید با دوست و دشمن و مؤمن و کافر
انکه وعده داد مؤمنانرا و گفت خدای وعده داد آنکسانی را که ایمان آوردند
و کارهای نیک کردند که ایشانرا آمرزش و مزدی عظیم خواهد بود چون ذکر ثواب
مطیعان کرد بیان عقاب کافران فرمود تا بطریق الترغیب والترهیب مکلفی را
تحریص کرده باشد گفت آنانکه کافر شدند و آیات ما را بدروغ داشتند
ایشان اهل دوزخند و ملازمان عقاب آتش قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا
نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل
المؤمنون صفوان بن امیه مردی فرستاده بود نام او عمرو بن وهب بمشاورة
قریش تا فرصت نگاه دارد و رسول را بکشد او بیامد و بنزدیک رسول آمد و ساعتی
توقف کرد چون مجلس خفیف شد رسول صلعم تیغ کشیده در دست داشت
این مرد نزد او آمد و گفت ای محمد این تیغ بمن ده تا ببینم تیغ باو داد و بستد
و بجنبانید انگه گفت یا محمد من یمنعک منی این ساعت از من ترا که باز دارد گفت یمنعنی
الله یمنعک خدای باز دارد خواست تا تیغ برارد و بزند چندانکه جهد کرد دستش
نجنبید تیغ از دست بیفکند و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله واقدی گفت
که رسول خدای دنبال بنی محارب شد ایشان با کوهی گریختند رسول صلعم برابر آن
کوه فرود آمد انگه برخاست تا تجدید وضو کند و از لشکرگاه دور برفت تنها وضو
تازه کرد باران سخت بیامد و جامهٔ رسول تر کرد رسول صلعم برخاست تا بلشکرگاه آید
ازان باران سیلی بیامده بود و حایل شده رسول صلعم بزیر درخت آمد و جامه بکند
و بران درخت افکند تا خشک شود و در زیر درخت بخفت اعرابی از سر کوه نگاه کرد
رسول را تنها دید در زیر درخت خفته برهنه آن فرصت را غنیمت شمرد امیر خود را خبر داد
نام او غورث بن الحرث او بیامد و تیغ برگرفت و ببالین رسول آمد تیغ برکشید و گفت
یا محمد من یمنعک منی این ساعت ترا از من که نگاه دارد گفت خدا نگه دارد جبرئیل
بیامد و گوشهٔ پر بر سینهٔ او زد و او را در انداخت تیغ از دست او بیفتاد رسول صلعم

تیغ

تیغ را برگرفت و بر سر او رفت و گفت من یمنعک منی که ترا از من نگاه دارد گفت
مرا کسی نیست که از تو نگاه دارد گفت ترا خدای تعالی است که یار من بود گفت
و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
ای مؤمنان و ای گروندگان یاد کنید نعمت خدا را بر شما چون قصد کردند جمعی
نمودند که بر شما تطاول کنند و دست درازی نمایند خدای تعالی دستهای ایشانرا
از شما منع کرده و باز داشت و دست اذیت و بلیت ایشان از شما کوتاه کرده
از خدای بترسید باداء طاعت و واجبات و بر وی توکل کنید تا مهمات شما
کفایت کند پس باید که مؤمنان بر وی توکل کنند و او فرموده و او که هر که بر وی توکل کند
مهماتش کفایت کند قوله تعالی ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی
عشر نقیبا وقال الله انی معکم لئن اقمتم الصلوة وآتیتم الزکوة وآمنتم برسلی وعزرتموهم واقرضتم
الله قرضا حسنا لاکفرن عنکم سیاتکم ولادخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار فمن
کفر بعد ذلک منکم فقد ضل سواء السبیل حق تعالی درین آیه باز گفت آن عهدی را
که بر بنی اسرائیل گرفت و او امری که ایشانرا کرده در کتابهای ایشان و میثاق
سوگندی موکد باشد و بنی اسرائیل فرزندان یعقوب اند علیه السلام و آن دوازده فرزند بودند
و هر سبطی از اسباط ایشان نقیبی داشت چون هر فرزندی سبطی شدند و از هر یکی
قوم بسیار بدید آمد حق تعالی برای آن تا خلاف نباشد ایشانرا از هر سبطی
نقیبی برانگیخت ای عجب در یک عهد برای دوازده سبط دوازده نقیب بایست
پس برای چندین خلایق که عدد ایشان جز خدای نداند چگونه دوازده نقیب نباشد
نقبا دوازده بودند ائمه هم دوازده اند الایة من بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل گفته اند
که باشد انکه او عاقل قوم بود و امین و استوار و گفته اند رئیس باشد و ایشانرا
از برای آن نقیب خواندند که ایشانرا فرموده بود تا بر احوال جباران بشوند که خدای
تعالی موسی و قومش را وعده داده بود که زمین مقدسه که زمین شام است
بایشان دهد و قرارگاه ایشان گرداند و درین وقت جباران آن جایگاه کنعانی گرفته
بودند خدای تعالی گفت من ایشانرا هلاک کنم و زمین و مال و ملک ایشان شما را دهم
و این انگاه بود که فرعون و قومش هلاک شدند و زمین مصر ایشانرا مستخلص شد
و خدای تعالی موسی را بفرمود که برود و با ایشان قتال کنید که من ناصر شما ام موسی علیه السلام

این پیغام بگذارد و چون عزم رفتن مصر کرد بفرمان خدای از هر سبطی را نقیبی نصب کرده
بفرستند تا بنزدیک اریحا که زمین مقدسه است رسیدند موسی ع این دوازده
نقیب را بفرستاد تا بروند و احوال بدانند و او را خبر دهند از جمله جباران
این شهر یکی عوج بن عنق بود و گفته اند که درازنای او بیست و سه هزار و سیصد طول قامت عوج
و سی و سه گز بود و ثلثی از گزی روزی که ابر بودی او را سر و سینه بپیچیدی
و ابر تا بسینه او بودی و از ابر آب خوردی و ماهی از دریا بگرفتی و در آفتاب
بریان کردی و بخوردی و در ایام طوفان نوح که آب از بالای کوهها چهل گز رفته
بود از بالای زانوی او نبود و او را سه هزار سال عمر بود و عنق نام مادرش بود تا کمر
و او دختر آدم بود ع و هر انگشتی از انگشتان او سه گز بود و بر هر انگشتی
ناخنی از آهن مانند داسی داشتی و او از صحرا می آمد و دوازده هیزم بر سر نهاده
لایق او چون آن دوازده کس را دید عجبش آمد و در خبر آورده اند که هر یکی
از ایشان چهل گز بالا داشتند و ایشان را همه بر گرفت و در دامن نهاد و در
میان خود زد و با خانه برد و بتعجب پیش زن خود فرو ریخت و گفت ایشان را
به بین که آمده اند تا با من قتال کنند و زمین شهر بستد و گیرند ایشان را بپای
بمالم زن گفت نباید ایشان را رها کردن تا بروند و خبر با ایشان برند عوج از ایشان
دست باز داشت و بیرون آمدند در بازار هر خوشه انگور که دیدند پنج یک
ازیشان برنتوانستی گرفتن و انار ایشان چندان بود که ده کس در نیمه پوست
او پنهان شوند ایشان بیامدند و گفتند اگر آنچه ما دیده ایم با قوم بگوییم همه شکسته
دل شوند عهد کردند که جز با موسی دیگران نگویند انگه عهد بشکستند و هر یکی قوم خود را
خبر دادند همه شکسته دل شدند انگه عوج بن عنق آمد و بلشکر موسی بنگریست
و بطول و عرض آن لشکر پاره سنگ از کوه ببرید و بر سر گرفت تا بگذارد بر
لشکرگاه موسی زند خدای تعالی مرغی را بفرستاد پاره الماس در منقار گرفته تا
پیرامن گرد بر گرد سر او بسفت تا پاره آن کوه در گردن او افتاد مانند طوقی
خواست تا از گردن برآرد نتوانست اسیر گشت حق تعالی وحی کرد که ای موسی
دریاب دشمنت را موسی ع بیامد و او را چنان دید عصا بر آورد و بالای او ده گز بود
و بالای موسی ده گز بود و ده گز برجست بر هوا و عصا بر کعب او زد و او از آن زخم

بیفتاد و آن سنگ در گردن برنتوانست خاست بنی اسرائیل بشتافتند
و تیغ و نیزه در وی نهادند و او را بکشتند و سرش ببریدند و استخوانهای او چند سال
پل رود نیل کردند حق سبحانه و تعالی میگوید که ما میثاق بستیم و از ایشان
دوازده نقیب فرستادیم یعنی نصب کردیم و پدید کردیم و ایشان را بجهت
جباران فرستادیم و گفتیم که من رسیده که ما با شمائیم ناصر و یار شما باشیم اگر شما
نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید بر حسب آنچه بر شما فریضه کرده اند و برسولان
و پیغمبران من ایمان آورید و ایشان را تصدیق کنید و تعظیم و توقیر ایشان
بجای آورید و خدای را قرض نیکو دهید یعنی بطیب نفس و منت منهید و ایذا مکنید
آن کس را که صدقه میدهید و آن از حلال باشد من گناه شما را باز پوشم و بیامرزم
بفضل و رحمت خویش و شما را بهشت برم که در زیر درختان آن جویهای آب
روان میرود هر که پس ازین کافر شود که یاد گفته است و عهد از او گرفته
او راه راست گم کرده باشد و گفت فبما نقضهم میثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم
قاسیة یحرفون الکلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذکروا به ولا تزال تطلع علی خائنة
منهم الا قلیلا منهم فاعف عنهم واصفح ان الله یحب المحسنین حق تعالی درین آیه
رسول خود را تسلیه داد و گفت که جهودان عهد و پیمان تو بشکستند در عهد
موسی همین کردند فبما نقضهم بسبب شکستن عهد و پیمان ایشان بود نه بچیزی
دیگر که ما ایشان را لعنت کردیم و از درگاه خود دور گردانیدیم و ایشان را مسخ
گردانیدیم و دلهای ایشان بر سبیل عقوبت سخت گردانیدیم تا بر آن وجه که انگار
کرد عند آن دلها نرم شود با ایشان نکردیم انگه گفت کلمها و سخنها از مواضعش میگردانند
بانکه تاویل او بد میکنند نه بر وجه رای و تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان میکنند و
فراموش کردند و از یاد بگذاشتند نصیب خود از آنچه ایشان را بدان تذکیر کرده بودند
از ایمان برسول و نعت و صفت او و آن از توریه بگردانیدند و بجای آن چیزهای دیگر
گفتند و نوشتند و تو پیوسته مطلع شوی بر خیانتی از ایشان یا بر جماعتی خاین از
مگر قلیلی از ایشان که خیانت نمیکنند ایشان و از گناه ایشان در گذر که خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را
و از جمله نیکوکاری عفو است از مستحق عقوبت گفته اند که این آیه منسوخ است بقوله الذین
لا یومنون بالله و قوله واما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء و روا بود که غیر منسوخ بود بشرط

توبه یا قبول جزیه برای آنکه چون قبول جزیه کرده باشند کسی را بر ایشان راه نبود
قوله تعالی و من الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم فنسوا حظا مما ذکروا به فاغرینا
بینهم العداوة والبغضاء الی یوم القیمة وسوف ینبئهم الله بما کانوا یصنعون چون
ذکر جهودان و نقض عهد ایشان گفت باز ذکر ترسایان آمد و گفت آنان نیز که
دعوی ترسایی میکنند و میگویند که ما ترسایانیم و در دین ترسایی درست
نیستند بگفتار ترسا اند چنانکه منافقان گفتند که ما مومنیم و نبودند الا بزبان
ما عهد و پیمان بستدیم از ایشان چنانکه از جهودان ستده بودیم ایشان نیز
همین معامله کردند که جهودان کردند از نقض عهد و نسیان و ترک حظ و بهره خود
از خیر و ایمان بمحمد که ایشانرا تذکیر کرده بودند لاجرم میان ایشان عداوت
و دشمنی برانگیختیم و در ایشان بستیم و آویختیم که تا روز قیامت میان ایشان
دشمنی باشد از ملکانیان و نسطوریان و یعقوبیان و گفته اند این دشمنی میان
جهودان و ترسایانست سبب اضافت این با خدای از جهت خذلان باشد یا از
جهت آنکه امر کرده است بعداوت ایشان که ایشان اهل باطلند و معادات ایشان
بر همه خلقان واجبست یا از جهت ادله که نصب کرده است بر بطلان مذهب
و مقالات ایشان آنکه بر سبیل تهدید و وعید فرمود که زود بود که خدای تعالی
خبر دهد ایشانرا بآنچه ایشان میکنند یعنی جزا دهد هر کسی را بر حسب آنچه کرده باشند
قوله تعالی یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب ویعفوا عن کثیر
قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ویخرجهم
من الظلمات الی النور باذنه ویهدیهم الی صراط مستقیم آنکه خطاب کرد با جهودان و ترسایان
تصحیح نبوت پیغمبر ما کردم و گفت ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان رسول ما بشما
آمد تا بیان کند شما را بسیاری از آن کلها که شما پنهان میدارید آنرا از توریة و انجیل
چون رجم زانی که ایشان بگردانیده بودند برای مراعات جانب رؤسا و اکابر
ایشان و این پیدا کردن خدای رسول را بر وجه معجز فرمود برای آنکه ایشان احکام از
رجم و غیر آن تخفیف کرده بودند و کس بران مطلع نبود جز ایشان خدای تعالی
اطلاع داد رسول را از آنچه ایشان کرده بودند تا علمی باشد بران از اعلام معجزه و دلیلی
بر صدق و صحت نبوت او و این رسول که فرستادیم یعنی محمد بسیاری از شما که کتابها

خود

خود بگردانیده اید و تاویل خطا کرده آنرا پیدا و آشکارا میکند و از بسیاری عفو
میکند یعنی میداند و نمیگوید و این بحسب مصلحت باشد بامر خدای چه بهتر بود
که در اظهار آن ایشانرا لطفی نخواهد بودن پوشیده داشت برای این
با آنکه گفت بشما آمد از خدای نوری یعنی رسول را م و کتاب هویدا و روشن
کننده یعنی قرآن تا او هدایت کند و راه نماید یعنی پیدا و لطف آنرا که متابعت
رضا او کند براههای سلامت و گفته اند سلام نام خداست یعنی نماید ایشانرا
راه خود را راه سرای سلامت و سلام که بهشتست و ایشانرا از ظلمت کفر
بیرون آرد بنور ایمان بدعوت ترغیب و ترهیب بقرآن و الطاف خود در راه نماید
ایشانرا براهی راست و آن راه سلامتست که در و هیچ اعوجاجی و کژی نیست
ببیان ادله و ازاحت علت و تمکین الطاف قوله تعالی لقد کفر الذین قالوا ان الله هو
المسیح ابن مریم قل فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم وامه ومن
فی الارض جمیعا ولله ملک السموات والارض وما بینهما یخلق ما یشاء والله علی کل شیء قدیر
آنکه بذکر ترسایان آمد و بر کفر ایشان گواهی داد و گفت بدرستی که کافر شدند
آنکسانی که گفتند و اعتقاد کردند که خدای مسیح است یعنی عیسی مریم آنکه بر سبیل احتجاج
و حجت انگیختن بر ایشان گفت ای محمد ایشانرا بگوی که کیست که مالک باشد و توانا
باشد که دفع کند از خدای آنچه خواهد که کند یعنی اگر خدای خواهد عیسی را و مادرش
را و هر که در زمینست هلاک کند که داند کیست که مانع باشد و دفع کند یعنی اگر عیسی
خدا بودی بایستی که هلاکت از خود باز توانستی داشت چون معلومست که او
ازین عاجزست و درین باب میان شما و او فرقی نیست باید دانست که او استحقاق
الهیت و استحقاق عبادت ندارد و آنکه گفت خدایراست ملک آسمانها و زمینها و
آنچه در میان آنست و عیسی از آنجمله است و عیسی باضافت با این جمله از روی
قیاس چه باشد و اوست آن خدای که می آفریند آنچه خواهد چنانکه خواهد و نظیر
آن گفت که ایشانرا شبهه است که من عیسی را از مادر بی پدر آفریدم من آنچه خواهم
بیافرینم بحسب مصلحت که خدایم بر همه چیزی قادرم و آنکه بر همه چیز قادر بود هیچ نوع از
انواع مقدورات برو متعذر نبود قوله تعالی وقالت الیهود والنصاری نحن ابناء الله واحباؤه
قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل انتم بشر ممن خلق یغفر لمن یشاء ولله ملک السموات والارض وما بینهما والیه المصیر

ویعذب من یشاء

آنکه گفتار محال و آرزو و تمنای باطل هر دو گروه را بیان میکند و آنچه ایشان گفتند
با رسول حکایت کرد و گفت جهودان و ترسایان گفتند ما پسران خداییم و دوستان
اویم سبب نزول این آیه آن بود که رسول خدای ایشان را بعقاب بترسانید
ایشان گفتند ای محمد چه میترسانی ما را که اگر ما بسیار گناه کنیم خدای ما را عقوبت
نکند که ما پسران و دوستان اویم سدی گفت ایشان دعوی کردند
که خدای وحی کرد بیعقوب ان ولدک بکری من الولد فرزندان تو اولین فرزندان
من ایشان را بیش از چهل روز در دوزخ نگذارم چندانکه آتش گناه ایشان
بسوزد و ایشان پاک شوند انگه ندا کنند که هر که بیرون آید هم ختنه کرده از فرزندان
یعقوب عند آن ما را بیرون آرند و ذلک قوله لن تمسنا النار الا ایاما معدودات
حسن بصری گفت که این بر سبیل مبالغه گفتند یعنی ما بخدای نزدیکیم چنانکه فرزند
بپدر و خدا بر ما مهربانست چون پدر بر فرزندان اما چون ترسایان اعتقاد
کرده بودند که عیسی پسر خداست و عیسی را از خود میشناختند گفتند که چون پسر
عیسی بود بمثابت آن بود که پدر ما باشد حق تعالی گفت بگو ایشان را اگر چنین است
که شما میگویید پس چرا شما را عذاب میکند بگناهان که شما میکنید چه پدر بگناهی که فرزند
کند او را عقوبت نکند انکه گفت نه چنین است که شما میگویید بلکه شما آدمیانید از
آنانکه آفریده است با شما همان معامله کند که با ایشان کرد اگر ایمان و طاعت کنید
ثواب دهد و اگر کافر شوید و معصیت آرید جزا دهد که او خداوندیست که آنرا که خواهد
بیامرزد بفضل و آنرا که خواهد عذاب کند و ملک آسمان و زمین و آنچه در میان این
هر دوست خدایراست و حکم و تصرف آن بر او راست همه بندگان و پرستاران
اویند در قبضه قدرت او و اسیر او باشند و مصیر ایشان با او بود انجا وایی
هم از روی معنی و فحوی رد جواب آنانست که آن دعوی محال کردند تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا قوله تعالی یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم علی فترة من الرسل ان تقولوا
ما جاءنا من بشیر ولا نذیر فقد جاءکم بشیر ونذیر والله علی کل شیء قدیر این هم خطابست
با ایشان میگوید ای جهودان و ترسایان شما آمد پیغمبر ما بر فترتی و انقطاعی از پیغمبران
و فترت روزگاری بود که در میان دو پیغمبر بود و این از فتور است پنداری که روزگار
بنابودن پیغمبران ضعیفست و آن قوة ندارد که در عهد پیغمبران داشتی و فترة میان عیسی

وپیغمبر

و پیغمبر ما ششصد سال بود قتاده گفت پانصد و پنجاه سال و چهارصد
و شصت و اند سال گفته اند انکه باز نمود که چرا فرستاد گفت از برای آنکه
تا کس را حجت نباشد و نگویند که با ما هیچ بشارت دهنده و بیم کننده نیامد
که ما را بشارت دادی و بترسانیدی آمد بشما بشارت دهنده و ترساننده
که محمد است صلعم و بشارت دهنده بثواب و ترساننده از عقاب و خدای
بر همه چیزی قادر و تواناست قوله تعالی و اذ قال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمة
الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا و آتیکم ما لم یؤت احدا من العالمین
حق تعالی درین آیه حکایت کرد از آنچه موسی و قومش را گفت از تذکیر
نعمت خدای بر ایشان گفت یاد کن چون موسی قوم خود را گفت ای قوم
یاد کنید نعمت خدای را بر شما و از آنجمله آنست که در میان شما پیغمبرانی کرد که شما را
خبر میدهند از آسمان بعلم غیب مراد پیغمبرانی بودند که در عهد موسی و بعد
موسی بودند و گفتند آنانند که پس از موسی خواستند بود و نیز از نعمتهای
او آنست که شما را پادشاهان کرد ابو سعید خدری گفت و از رسول
روایة کرد که او گفت هر که او را از بنی اسرائیل زنی بودی و خدمتکاری
و اسپی او را پادشاه خواندندی ابو الدردا از رسول صلعم روایة کرد که
او گفت من اصبح معافا فی بدنه امنا فی سربه و عنده قوت یومه فکانما حیزت
له الدنیا بحذافیرها انکه گفت فرزند آدم ترا از قوت چندان بس باشد که
سد جوعت کند و عورتت بپوشد و اگر خانه باشد که با او شوی
آن کاری باشد و اگر ترا اسپی باشد که بر نشینی آن خیری باشد
تمام ترا پاره نان و سبوی آب و ازاری عورت پوش بس است
و آنچه بالای آنست حساب باشد سدی گفت که شما را آزادان کرد
که مالک خود باشید و شما را مالکی نبود پس از انکه در دست قبطیان اسیر بودید
و بنده و خادم ایشان من شما را از دست ایشان برهانیدم و آتیکم و داد
آنچه کس را نداد از عالمیان عصر شما از من و سلوی و ابر سایه افکن و سنگ
آب دهنده و غیر آن قوله تعالی یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله
لکم و لا ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین قالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین
ادبارکم

وان لن ندخلها حتی یخرجوا منها فان یخرجوا منها فانا داخلون انکه حکایت کرده که
موسی چگونه وچه نصیحت کرد وچه فرمود ایشانرا وایشان چه نافرمانی کردند
گفت ای قوم درین زمین پاکیزه شوید که خدای تعالی نوشته است شمارا گفتند
که این زمین طور است وآنچه پیرامن آنست ضحاک گفت ایلیا ست که بیت
المقدس است وگفته اند که از اجابت است که خدای در لوح محفوظ نوشته است
که آن مسکن ایشان خواهد بود اگر گویند این چگونه بود وخدای تعالی میگوید
انها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض جواب اینست که نوشته بود
از برای ایشان چون عصیان کردند چهل سال ازان بیان استثنا
کرد جواب دیگر آنست که آنانکه برایشان حرام بوده کردند وآنانکه ایشانرا
نوشته اند انس پس موسی بدو ماه با یوشع بن نون درانجا شدند انکه فرمود
باز پس مگردید یعنی رجوع مکنید از طاعت خدای تعالی بمعاصی او وتاخیر
مکنید از دخول این شهر که شمارا فرموده اند که انگه زیان کنید ایشان موسی را
جواب دادند وگفتند ای موسی دران شهر روبه بین که قوم جبارانند وآن چنان
بود که از انجماعه که بجاسوسی گرفته بودند وآن دیدند باز آمدند وموسی را خبر دادند
موسی علیه السلام گفت زینهار واین خبر پنهان دارید تا دل شکسته نشوند عهد کردند که نگویند
انکه عهد بشکستند وقوم خودرا خبر دادند وتهدید کردند مگر دو کس یوشع بن نون
وصی موسی وکالب بن یوحنا داماد موسی برخواهرش مریم بنت عمران ایشان
چون برین حال وقوف یافتند گفتند ای موسی ممکن نیست که ما هرگز درین شهر شویم
مادام که تا ایشان درانجا باشند ما درپیش ایشان هیچ نباشیم وما قوت
ایشان نداریم وگریستن گرفتند وگفتند کاشکی ما در مصر هلاک میشدیم
یا در بیابان تا مارا درین شهر نبایستی بودن که ایشان مارا بکشند وزن
وفرزند مارا برده کنند ومال مارا غنیمت کنند انگه گفتند مارئیسی اختیار کنیم
تا درپیش ما بایستد ومارا بمصر برد که مارا روی نیست درین شهر شدن وما
درانجا نشویم تا این جباران ازانجا بیرون نشوند که اگر ایشان ازانجا بیرون نشوند
ما درانجا نتوانیم شدن قوله تعالی قال رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهما ادخلوا
علیهم الباب فاذا دخلتموه فانکم غالبون وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین قالوا یا موسی

انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون
گفتند دو مرد یعنی یوشع بن النون وکالب بن یوحنا ازانکسانی که از خدای
میترسیدند وخدای نعمت کرده بود بدیشان بتوفیق طاعت وثبات دل
از خوف جباران گفتند که برین قوم در شوید از در شهرستان چون در شده
باشید غالب شما شده باشید وتوکل بر خدا کنید اگر ایمان دارید قوم
موسی جواب دادند گفتند هرگز ما درانجا نشویم مادامی که آن جباران درانجا
باشند تو وخدایت بروید وکارزار کنید که ما اینجا نشسته ایم در خبری آمده
که عام الحدیبیه چون مشرکان رسول خدا را منع کردند از خانه خدای تعالی خواست
که تا اصحاب خودرا امتحان کند گفت من میروم واین هدی خود میبرم تا بنزدیک
خانه خدای بکشم مقداد اسود گفت بخدا اگر ما ترا آن بگوییم که بنی اسرائیل موسی را گفتند
اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون ولیکن قتال کنیم از چپ وراست
واگر در دریا شوی درآییم واگر بر آسمان شوی ما نیز بیاییم واگر بکارزار سخت شوی
ما نیز با تو بیاییم صحابه چون بشنیدند همه این سخن بگفتند رسول خدای شاد شد
قوله تعالی قال رب لا املک الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین قال فانها محرمة
علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض فلا تأس علی القوم الفاسقین موسی ع چون این
سخنان شنید گفت بار خدایا من مالک نیم برکسی از ایشان الا بر خود وبرادرم خدایا میان
ما واین کافران وفاسقان جدایی انداز واین آیة دلیل میکند که آن آیتی که این گفتند کافر شدند
ازانکه نسبت قتال وذهاب با خدای کردند مورد این کلام مورد استهزاء وتهکم است
واین هردو کفر بود در حال خدای وحی فرستاد بموسی که اگر خواهی ایشانرا هلاک کنم وقومی
دیگر پدید آرم بدل ایشان ازیشان بهتر وقویتر که ایشان جز عصیان وکفران نمی آرند
وآیات مارا تصدیق نمیکنند گفت بار خدایا جماعتی ما را ایشان در شهرها اندازین حال خبر
گویند موسی قوم را در بیابان برد وایشانرا وعده داد که شمارا بشهری میبرم چون برایشان
ظفر نیافت قوم خودرا هلاک کرده وتو خداوند حلیم وکریمی بعقوبت وآمرزنده وبخشاینده
خدایا ایشانرا بیامرز وهلاک مکن خدای تعالی گفت دعای تو مستجاب کردم وایشانرا
عفو کردم ولیکن نام فسق ازیشان برنگیرم وحرام کردم برایشان که چهل سال در هیچ
شهری نشوند چرا که در بیابان بیروند بجای هر روزی که ایشان توقف کرده اند وتخلف از

من یکسال تمام درین بیابان بمیرند و جیفهٔ ایشان درین بیابان بیفکنیم و
ایشان را انگبین نکنیم از آنکه در زمین پاک شوند و توهی موسی اندوهگین مباش
بر قوم فاسقان ایشان چهل سال بر شش فرسنگ بماندند بامداد برخاستندی
و بارها بر نهادندی و بجدی تمام برفتندی نماز شام همانجا بار فرو کردندی
که بامداد برنهاده بودندی و در میان ایشان ششصد هزار مرد مقاتل بود و آن
نقیب که ایشان افشای سر و نقض عهد کردند در تیه بمردند و هر مرد که در تیه
و بالا بیست سال بود بمردند جز یوشع بن نون و کالب بن یوحنا و آن آنان
که کوته بودند ایشان ندخلها ابدا ما داموا فیها کودکی بماند چون در تیه گرفتار شدند
موسی را گفتند ما درین بیابان از گرما بمیریم ما خیمه و خرگاه و سایه بان نداریم
و میزنکوی که چهل سال اینجا میباید بود خدای تعالی ابری فرستاد
ایشان اگر برفتندی با ایشان برفتی و اگر فرود آمدندی بایستادی ابری بود
و تنک بی باران گفتند شبهای تاریک روشنایی از کجا آریم خدای تعالی عمودی
از نور فرستاد تا چندانکه لشکرگاه ایشان بود نوری بگسترد چون روز
پیدا شدی برفتی چون شب در آمدی پیدا شدی گفتند طعام از کجا
آریم خدای تعالی از بهر ایشان من و سلوی ببارانید یعنی ترانگبین مقدار
حاجت بر گرفتندی هر کی را صاعی رسیدی روزی چند بر آمد گفتند پاره گوشت
باید خدای تعالی سلوی را فرستاد و آن مرغی بود هر شبه ساعه گفتند آب از کجا
کنیم خدای تعالی سنگی فرستاد از آسمان و گفت ای موسی هرگاه ایشان را آب باید
عصا بر این سنگ زن تا دوازده چشمه پدید آید برای هر سبطی چشمه تا ایشان را
با یکدیگر منازعت نبود گفتند جامهای ما شوخگن شود چگونه کنیم بادی فرستاد که
هرگز بر جامهای ایشان وزیدی سفید شدی گفتند جامهای ما بدل از کجا آریم گفت نگذارم
تا دریده و کهنه شود گفتند که کودکانی که بزرگ گردند جامهای ایشان کوتاه شود
گفت من جامهای ایشان ببالای ایشان می افزایم چون چهل سال بر آمد
موسی عم برفت و آن بقیه بنی اسرائیل را که مانده بود بحرب جباران برد و خدای
تعالی او را فتح اریحا داد و یوشع بر مقدمهٔ آن بود یوشع شهر بگشاد و موسی و بنی
اسرائیل در شهر رفتند و مدتی آنجا مقام کردند آنگه خدای تعالی قبض روح او کرد و این

قول

قول درست ترین اقوال است برای آنکه اجماع اهل نقلست که عوج بن عنق را
موسی عم کشت بعصا بعضی گفتند که اریحا بدست یوشع گشاده شد
پس از مرگ موسی و هارون و ایشان هر دو در تیه وفات یافتند
و هارون از پیش فرمان یافت اما وفات هارون عم آن بود که خدای تعالی وحی کرد
بموسی که قبض روح هارون خواهم کرد او را برگیر و بفلان جای بر کوه بر موسی
هارون را گفت ای برادر برخیز تا بفلان کوه رویم برخاستند و با جای
رفتند بدان کوه درختی بود که مانند آن کس ندیده بود خانهٔ در زیر آن درخت
و سریری در ان نهاده و بران سریر بسترها افکنده با بوی خوش و نسیم
هارون موسی را گفت که مرا باید که ساعتی اینجا بخسپم گفت روا باشد
گفت ترسم که خداوند خانه بیاید و خشم گیرد موسی گفت اندوه مدار که من جواب
او گویم هارون گفت بیا و تو نیز بخسپ موسی گفت روا باشد برفتند و هر دو
بر سریر بخفتند و چون در خواب شدند ملک الموت آمد از بهر قبض روح هارون
از رنج نزع از خواب در آمد و موسی را بیدار کرد و وداع کرد و جان بداد
بیامدند و آن سریر را بجان بر داشتند بر آسمان بردند و آن درخت ناپدید شد
موسی با میان بنی اسرائیل آمد ایشان گفتند هارون را چه کردی گفت خدا قبض
روح او کرد گفتند هارون را بمردی و بکشتی برای آنکه ما هارون را دوستر داریم
موسی گفت هارون برادر من بود از مادر و پدر یکی بود دوستر داشتم که برادر را بکشم او را
باور نداشتند و می رنجانیدند موسی عم دو رکعت نماز کرد و گفت بار خدایا ابراء
ساحت من کن خدای تعالی بفرمود تا آن سریر بیاوردند و بنی اسرائیل بنهادند و
بر وی نگاه کردند که این هارونست مات حتف انفه و لم یقتله موسی گفت هارون برگ
خود مرده است موسی او را نکشته است فذلک قوله تعالی ولا تکونوا کالذین آذوا
موسی فبرأه الله مما قالوا اما وفات موسی عم چنان بود که ابوهریره گفت از رسول صلعم شنیدم
که مرگ موسی چون بود گفت چون ملک الموت آمد و او را گفت اجب ربک او مرگ را
کاره بود خدای تعالی وحی کرد بموسی که دست بر پشت گاوی نه چندانکه در زیر دست
تو آید از موی او ترا عمر دادم بهر موی ترا سالی بود لیکن عاقبت مرگ باشد گفت این
همه عمر بار خدایا نخواهم قبض روح من کن از عبد الله عباس روایتست که گروه موسی عم

ووصی او یوشع بیکجای میرفتند در بیابان بادی سخت وسیاه بر آمد یوشع بترسید
پنداشت قیامتست از خوف دست در موسی آویخت فرشتگان موسی را
از میان پیرهن بدر بردند وپیرهن در دست یوشع بماند با میان قوم آمد پیرهن
در دست گرفته گفتند موسی را چکردی گفت اورا از میان پیرهن ببردند ومن
دیگر اورا ندیدم گفتند پیغمبر خدایرا بکشتی وباز آمدی خواستند تا اورا بکشند
گفت سه روزم مهلت دهید اگر خدا برائت ساحت من کند والا من
در دست شما ام برین قرار دادند وموکل بر او کردند او خدایرا دعا کرد وتضرع
وزاری نمود در اظهار برائت ساحت او خدای تعالی در خواب بازنمود که
آنچه اورا متهم میداشتند که موسی عم بمرگ خود مرده است ساحت او ازین
بری است که موسی بمرگ خود مرده اورا رها کردند ودانستند که او بی گناه است
وبروایتی دیگر آنست که موسی میگذشت جمعی فرشتگان را دید که گوری میکندند
بنظارهٔ ایشان بایستاد واورا سخت نیکو آمد دران گور نگریست راحتی ونزهت
ومنزلی وسبزی ونزهتی که ازان نیکوتر نباشد گفت ای فرشتگان خدای
این گور برای که میکنید گفتند برای بندهٔ گرامی بر خدای موسی گفت همانا آن بنده
بس گرامی است که من گوری هرگز چنین باراحت ونزهت ندیدم فرشتگان
گفتند یا صفی الله خواهی که این گور ترا باشد گفت خواهم گفتند فرو شو وانجا بخسب
وروی برحمت خدای کن ودمی آسان برآر فرو رفت وبخفت وروی بقبله آورد
ودمی برآورد وبدان دم جان بداد فرشتگان گور برو راست کردند در تواریخ
آورده اند که عمر موسی صد وبیست سال بود بیست سال در ملک فریدون بود و
صد سال در ملک منوچهر بود چون مدت چهل سال برآمد خدای او را بجوار
رحمت خود برد یوشع را پیغمبری داد وبر بنی اسرائیل فرستاد وبجهاد جباران فرستاد
بیامدند وروی بشهر اریحا نهادند تابوت سکینه با ایشان بود وشهر اریحا را
گرد کردند مدت شش ماه وهفتم ماه بفرمود تا لشکر تعبیه کردند وچهار بوق سروها را که
یکبار بدمیدند وآواز ونعره بلند کردند دیوار شهر بیفتاد ودر شهر شدند وقتال
کردند وایشانرا منهزم گردانیدند در خبری آید که چندمرد از بنی اسرائیل بیکمرد جمع شدند
تا سر ازتن او جدا کردند بچند ساعت از روز نتوانستند کرد از عظمت خلق ایشان

واین روز آدینه بود نماز شام نزدیک رسیده بود یوشع نگاه کرد بعضی ازیشان
مانده بودند اندیشه کرد که اگر شب درآید کشتن ایشان فوت شود خدای
تعالی را دعا کرد وگفت اللهم اردد الشمس علی چون آفتاب باز آمد وگفت یا شمس
انک فی طاعة الله وانا فی طاعة الله فقفی لی توقف کن تا من ومار ازین دشمنان
خدا برارم آفتاب بایستاد وهیچ سیر نکرد تا یکساعت برفت وبنی اسرائیل
و یوشع آمدند تمامی کفار را بکشتند انگاه آفتاب فرو شد واتفاقست که آفتاب
برای کسی باز نیامد جز برای سلیمان وصی داود عم وبرای یوشع وصی موسی عم
وبرای امیر المؤمنین علی وصی محمد سید المرسلین صلعم واهل اخبار واحادیث
از هر طوایف متفقند ودر اخبار ابو اسحق ابرهیم الثعلبی آمده است باسناد او
ازعبد الله عباس بچند طرق آورده اند که لم ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود
و یوشع بن نون وصی موسی وعلی بن ابی طالب وصی محمد صلعم واز برای امیر المؤمنین
آفتاب چند بار باز آمد اما آنچه مشهورست دوبارست یکبار در حیوة رسول یکبار
پس از وفات او عم جمعی بسیار از صحابه چون جابر عبد الله الانصاری وابوذر
غفاری وعبد الله عباس روایت کرده اند که روزی رسول صلعم امیر المؤمنین را بمهمی
فرستاده بود ورسول صلعم نماز دیگر کرده بود چون باز آمد وبا رسول میگفت پیغمبر را وحی
رسید بر امیر المؤمنین تکیه کرد وسر بر ران او نهاد ومدتی دراز شد وآفتاب
بغروب نزدیک شد امیر المؤمنین عم نماز نشسته باشارت بکرد وآفتاب فرو شد
چون رسول صلعم از غشیهٔ وحی در آمد روی علی متغیر دید گفت چه رسید ترا ای علی
گفت خیر یا رسول الله نماز دیگر نگذارده بودم چون ترا وحی آمد وحرمت بر کنار من بود
نخواستم که سر شما را بر زمین نهم باشارت نماز کردم ودل من خوش نیست رسول گفت
دلتنگ مباش دعا کنم تا خدای آفتاب باز آرد تا تو بشرایط وارکان نماز بکنی
انگاه دست برداشت وگفت بار خدایا تو دانی که علی در طاعت تو بوده ودر طاعت
رسول تو اللهم رد علیه الشمس بحق محمد وعلی بار خدایا آفتاب را باز دار تا علی بوقت نماز بشرایط
بگذارد راوی خبر گوید بآن خدای که محمد را بحق بجهانیان فرستاد که ما آفتاب را دیدیم که باز آمد
وآوازی بود چنانکه آواز دستره که در چوب کشند وروشنائی دیدیم که بر دیوارها افتاد
تا امیر المؤمنین علی عم نماز بگذارد وچون سلام باز داد وآفتاب فرو شد نه آن عادت

کرده باز فرو شدی بلکه بیک عقد فرو افتاد اما از پس وفات رسول صلعم آنچه بعد از وی است
آنست که از جویرة بن مسهر روایت کرده اند که گفت با امیرالمؤمنین ع بودیم وقت
نماز دیگر در آمد ما را گفت شما نماز کنید درین زمین که درین زمین خدای قومی را
عذاب کرده است و هیچ پیغمبر و وصی را نشاید که اینجا نماز کند جویره گفت من
اندیشه کردم که این چه حکایت کنیم نماز خود را در گردن او کنیم و نماز نکنیم الا اگر
او نماز کند و میرفتیم تا که آفتاب فرو شد و من متعجب و متحیر میرفتم تا او فرود آمد
و وضوی نماز کرد و دست برداشت و دعا کرد او دعا تمام نکرده بود که آفتاب
بجای آنکه بوقت نماز دیگر باشد باز آمد او مرا گفت بیا تا نماز کنیم با او نماز کردم
چون نماز تمام شد آفتاب فرو شد انگاه روی بمن کرد و گفت لعلک شککت
یک یا جویرة دیو با تو بازی کرد گفتم آری یا امیرالمؤمنین گفت خدای را بنام بزرگ
بخواندم تا آفتاب باز آورد تا نماز کردم بوقت گفت من گفتم اشهد انک وصی محمد
حقا انگه مرا گفت اینجا ناقوسی است از نواقیس کبران که سرهای آن جماعت با اینجا نقل
کرده اند از زمین با نوسی از نواویس برهوت و آن این جماعت اند که خدای
تعالی گفت وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون
و در پیش شما حفره ایست از حفرهای دوزخ که در اینجا جماعتی هستند از جملهٔ ایشان
پنج زن از زنان پیغمبرانند زن نوح و زن لوط و زن موسی بن عمران که بر وصی
او یوشع خروج کرد و زن یونس که بر شمعون وصی عیسی خروج کرد و زن ایوب که
قوم ایوب را حمل کرد بر زن دیگر از آن او تا رجم کردند او را بناحق در حدیثی
دراز که گفتند درین معنی شعرا در عهد رسول و پس از و شعرها گفتند جابر بن
عبدالله گفت که رسول صلعم ایستاده بود با جماعتی صحابه و علی از پیش او رسول
روی بقوم کرد و گفت معاشر الناس هذا علی بن ابی طالب سید العرب والوصی
الاکبر و الابلج الازهر قاتل المارقین وهو بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی تحیته
و رسوله لا یقبل الله التوبة من تایب الا بحبه انگه گفت ای حسان برخیز و درین باب
چیزی بگوی حسان برخاست و گفت لا یقبل التوبة من تایب الا بحب امیر ابن ابی طالب
اخو رسول الله بل صهره . الصهر لا یعدل بالصاحب . یا قوم من مثل علی و قد ردت
له الشمس من المغرب . مردم برخاستند و جامه خود را در جامه امیرالمؤمنین ع مالیدند

وقدام

و قدامة بن العدی از یاران امیرالمؤمنین بود که بزمین بابل حاضر بود چون بدعا
او خدای تعالی آفتاب باز آورد او گفت ردّ الوصی لنا الشمس التی غربت حتی
قضینا صلوة العصر فی مهل لا انسان حین یدعوها فینبعه طوعا تبلتها وبها اجل
فتلک آیته فینا وحجته فهل له فی جمیع الناس من مثل حسبی ابی حسن مولی و این
و من به دان رسل الله فی الاول یونس بن عبدالله گفت سالی بحج رفتم در بعضی
منازل کنیزکی را دیدم حبشی نابینا دستها برداشته بود و میگفت یا راد
الشمس علی علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین ردّ علی بصری ای خدایی که آفتاب برای علی
باز گردانیدی چشمهای من با من ده من نزدیک او شدم گفتم ای کنیزک علی را دوست
داری گفت آری بحق فاطمه دو دینار زر بگرفتم و باو دادم و گفتم صرف کن که در بعضی
حوایج از من نپذیرفت گفت مرا این حاجت نیست من بحج رفتم چون باز آمدم با
منزل آن کنیزک را دیدم چشمها درست شده حاجیان آب میداد گفتم یا جاریه دوستی
امیرالمؤمنین با تو چه کرد گفت حب شبانروز دعا میکردم و بخدای سوگند میدادم
چون شب چشم بودها تفی آواز داد مرا و گفت ای کنیزک علی را دوست میداری
از دل صادق گفتم ای والله گفت دستها بچشم باز نه من چنان کردم او دست بر داشت
و گفت بار خدایا اگر این کنیزک راست میگوید و علی را دوست میدارد از
نیتی صادق چشمهای او باوده خدای تعالی دعاء او را اجابت کرد و چشم من وا او بده
سوگند دادم که تو کیستی گفت که من خضرم و از جملهٔ موالیان علی ام و از جمله موکلان
او قوله تعالی واتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الاخر
قال لاقتلنک قال انما یتقبل الله من المتقین لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط
یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین انی ارید ان تبوء باثمی واثمک فتکون
من اصحاب النار وذلک جزاء الظالمین چون خدای تعالی حدیث بنی اسرائیل کرد و وصف
ایشان بنقض عهد عقب آن ذکر فرزندان آدم کرد که در حق برادر نقض عهد کردی
پیش گرفتند و او را بگفت انکه رسول را فرمود تا بر قوم خواند خبر فرزندان آدم را و
بر سبیل تسلی او و توبیخ جهودان گفت که بر ایشان خوان خبر دو پسر آدم یکی
هابیل و دوم قابیل چون ایشان قربانی کردند از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته
نشد اکنون که مرد پذیرفته نشد از رشک درد و را گفت که ترا بکشم او گفت خدای

معجزهٔ علی ع فی رد نظر الی الاعمی

قربانی از متقیان و پرهیزکاران بپذیرد و این چنان بود که آدم و حوا ایشانرا
بهر شکمی دو فرزند آمدی یکی پسر و یکی دختر آن دختر که از بطنی بودی به پسر بطنی
دیگر دادی و اختلاف بطون جاری مجری اختلاف نسبت بود و ایشانرا
را هر بطن که بود هم توأم بود مگر شیث که تنها زاده شد گفتند اولین فرزند که
زاد هابیل بود توأمش اقلیما خدای تعالی بر نسل آدم برکت کرد تا آدم از دنیا
بیرون نشد تا که فرزند و فرزندزادگان او بچهل هزار رسیدند و هم شکم
هابیل لیوذا نام داشت و این لیوذا از خواهر قابیل بجمال کمتر بود خدای تعالی
فرمود که خواهر قابیل را بهابیل ده و خواهر هابیل را بقابیل قابیل گفت من راضی
نباشم خواهر من نیکوتر است و خواهر او زشت تر آدم گفت خدای چنین میفرماید
و حکم چنین کرده است گفت من رضا ندهم و این حکم خدا نکرده است و تو
برای دل هابیل میکنی گفت اگر باورت نیست هر یکی از شما قربانی کنید هر کس که
قربانی او پذیرفته شود و آتش او را بسوزد مراد او حاصل شود و اقلیما او را
باشد معاویة بن عمار از صادق عم روایت کرده که چون او را ازین حدیث
پرسیدند گفت خلاف اینست که اگر خواهر را ببرادر دادن روا بودی در شرع ما نیز هم
روا بودی ولیکن چون دختر بزاد عناق نام او کرد او در زمین بغی کرد و اولین
کسی که در دنیا بغی کرد او بود خدای تعالی چیزی بر وی مسلط کرد تا او را بکشد بر
اثر او قابیل بزاد و از پس او هابیل چون قابیل بالغ شد خدای تعالی برای او زنی
فرستاد جنی نام او جمانه در صورت انس و فرمود که او را بقابیل ده آدم او را
بقابیل داد چون هابیل بالغ شد خدای تعالی برای او حوری بفرستاد
بصورت انس نام او نزله وحی کرد که او را بهابیل ده چون قابیل او را بدید گفت
ای پدر نه من برادر مهترم و باین کرامت اولیترم گفت این بفرمان خدا کردم نه
بهوای خویش گفت بلکه بهوای خود کردی و او را بمحبت من اختیار کردی آدم گفت
خلاف اینست که می پنداری اگر خواهی که بدانی که این فضل خدای نهاد او را بر وی دو
هر یکی قربانی کنید قربانی آنکس که قبول کند فضل او را بود و علامت قبول قربان در آن عهد
آن بودی که آتشی پاک سفید از آسمان و آنرا بخوردی چون مقبول نبودی بر جا بماندی و سباع
و طیور و هوام بخوردندی برفتند تا قربانی کنند قابیل صاحب زرع بود بیاورد دسته

کندم

کندم بیاورد که از آن بدتر نبود و گفت اگر قربان من قبول باشد و اگر نه من آن کندم خورم هابیل صاحب
کوسفند بود کوسفندی از میان کوسفندان برگرفت که از آن بهتر نبود اسمعیل بن ...
که هابیل را بره بود بغایت نیکو او را دوست داشتی و از دوستی او را رها نکردی که بپای
خود رود بلکه بر گردن گرفتی چون بکار رفت تا کوسفند آورد بره به پیش او برفت
با خود گفت اگر چه من این را بغایت دوست دارم ولیکن ضایع نخواهد بود او را
برگرفت برضای خدای و بیاورد بقربانگاه و بنهاد حق تعالی از آنجا که صدق هابیل
و نفاق قابیل شناخت قربان هابیل قبول کرد و قربان قابیل را رد کرد آتش بیامد
و این بره را بسوخت و کندم قابیل را رها کرد قابیل چون آن بدید حقد و حسد
او زیاده شد در خبر آورده اند که خدای تعالی در بهشت آن بره را می پرورد تا بفدای
اسمعیل که در قوله تعالی و فدیناه بذبح عظیم آدم خواست که بحج خانهٔ خدای رود بر هابیل
میترسید از قابیل خواست تا او را بکسی سپارد بر اهل آسمان عرضه کرد و بر اهل
زمین و بر ساکنان کوهها او را نپذیرفتند و گفتند کار امانت کاری عظیم است
و ما را قوت آن نباشد بقبول آن قیام کردن آدم قابیل را بخواند و هابیل را بدو
بقابیل سپرد او هابیل را قبول کرد و بپذیرفت از وی و ذلک قوله تعالی انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها وحملها الانسان یعنی قابیل
حین اتقبل الامانة و خان فیها چون آدم برفت قابیل برخاست و بنزد هابیل
آمد او بر کوه کوسفند میچرانید او را گفت من ترا بخواهم کشتن گفت چرا گفت
برای آنکه قربانی تو قبول کردند و قربان من قبول نکردند گفت مرا چه جرم گفت تن
اعضائکم که مردمان گویند که تو بهتری بهر حال ترا بخواهم کشت گفت مرا درین تاوان
نیست خدای قربان متقیان قبول کند و گفت تو که قابیلی اگر دست بکشتن من دراز
کنی من بکشتن تو دست دراز نکنم اگر چه من از تو قوی ترم و برکشتن تو قادر تر
که من از خدا میترسم که او پروردگار جهانیانست مجاهد گفت تکلیف در آن
روزگار و آن شرع آن بود که اگر کسی بخون کسی قصد کردی او را امتناع نکردی و خود
بکردی کار او با خدای گذاشتی آنگه گفت انی ارید من میخواهم که تو باز گردی از من
بگناه من یعنی گناه کشتن من و گناه تو از برای آنکه از تو قربان قبول نکردند و این
نفاق و مخالفت فرمان خدای بود و ترک رضا بحکم او و باز گشتن بعقاب گناه و تابع

[illegible]

[illegible]

فع

از اصحاب بت نخ و آن جزا و پاداش بد او کرانست و خدای تعالی مطوعت له نفسه قتل
اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف
یواری سوءة اخیه قال یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سوءة
اخی فاصبح من النادمین قابیل آنروز برفت و هر وقت می آمد و فرصت نگاه میداشت
تا او را بکشد ندانست که چه میباید کرد در اخبار آمده است که ابلیس علیه اللعنة
بیامد و مرغی را بگرفت و در برابر سرش بر سنگی نهاد و بسنگی دیگر سرش بکوفت
قابیل چون آن بدید عزم کشتن هابیل کرد نفس او و هوای او او را طاعت داشت
و فرمان برد او کشتن برادرش سنگی بزرگ برگرفت و بر سر هابیل زد و هابیل را بکشت
و او اول کشته بود و قابیل از جملهٔ زیانکاران گشت که دین خود را زیان کرده
از صادق عم روایة کرده اند که مقتل او بر زمین بصره بود آنجا که امروز مسجد آدینه بوده
و بعضی گفته اند که نزدیک عقبه حری بود و چون او را بکشت و بصحرا بیفکند ندانست
که چه میباید کرد و برابر او سباع زمین قصد او کردند او را بنابیت تا سباع
او را نخورد برگرفت او را و در جوالی نهاد و با خود میگردانید یکسال تا مرغان
و سباع از تغیر بوی او برو جمع شدند در انتظار آن تا چه کنند او را تا ایشان
بخورند قابیل بکار برادر درماند و خدای تعالی دو کلاغ فرستاد تا با یکدیگر جنگ
کردند و یکی آن دیگری را بکشت انگه بیامد و بچنگال آن زمین بر رفت و او را در
آنجا نهاد و خاک بر سر او کرد چون او از آن کلاغ آن بدید همچنان کرد لیریه تا بنماید
که کالبد برادر خود را چگونه باز پوشد قابیل چون چنان دید گفت ای
وای بر من عاجز بودم من که مانند این کلاغ باشم و این ندانم که او دانست تا کالبد
و عورت برادر باز پوشیدمی پس او گشت و در روز آمد از جملهٔ پشیمانان
و پشیمانی او نه بر قتل برادر بود چه اگر بر قتل برادر بودی توبه بودی پشیمانی
بر جهلش بود که چرا او را در خاک نکردم و بر وقت برادر بود نه بر ارتکاب گناه
عبد الله عباس گفت چون قابیل هابیل را بکشت میوهای درختان که دیگر
بود همه ترش گشت و آبها تلخ شد آدم عم چون آن بدید گفت چه حادثه افتاده
چون باز زمین هند آمد قابیل هابیل را کشته بود آدم او را مرثیه گفت بزبان سریانی
و چون بمرد وصیت بشیث کرد که فرزندانت را بیاموز تا میخوانند و متحفظ میشوند

معصم

آموختند
و شیث فرزندانرا بیاموخت و همچنین سلف الی خلف وصیة میکردند تا
تا بیعرب بن قحطان رسید و او بزبان سریانی و تازی سخن گفتی و آن مرثیه را نظم
کرد و آن اینست ۞ تغیرت البلاد و من علیها ۔ فوجه الارض مغبر قبیح ۔ تغیر کل
ذی لون و طعم ۔ و قل بشاشة الوجه الملیح ۔ و قابیل اذاق اخاه ... ۔ فوا حسرتا فقد هابیل الملیح
و ما لی لا اجود بسکب دمع ۔ و هابیل تضمنه الضریح ۔ و جاورنا عدو لیس یفنی
... و قابیل ... ۔ اری طول الحیوة علی غماد ۔ فهل انا من حیوتی مستریح
و جاورنا عدو لیس یفنی ۔ عدو فالموت فیستریح ۞ و جواب در مرثیه هابیل گفت
دع الشکوی فقد هلکا جمیعا ۔ بهلک لیس بالثمن الذبیح ۔ و ما یغنی البکاء و العویل
اذا ما المرء غیب فی الضریح ۔ فیبکی النفس منک دع هواها ۔ فلست مخلدا بعد الذبیح
ابلیس لعنه الله جواب داد ایشانرا بر سبیل شماتت ۔ تنح عن البلاد و ساکنیها
فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح ۔ و کنت بها و زوجک فی رخاء ۔ و قلبک من اذی الدنیا مریح
فما زالت مکایدتی و مکری ۔ الی ان فاتک الخلد الربیح ۔ فلولا رحمة الجبار اضحی
بکفک من جنان الخلد ریح ۔ آدم عم بر مصیبت او صد سال دلتنگ بود و لبان او
بخنده نیامد چون سالش بصد و سی رسید و آن پس از آن بود که هابیل را
بکشتند حوا شیث را بزاد و تفسیر آن بلغت ایشان هبة الله است و خدای
تعالی او را علم ساعات شب و روز معلوم کرد و عبادت کردن در آن وقت بآن
کردن و برو پنجاه صحیفه فرستاد و او را وصی آدم و ولی عهد او قابیل را گفت
اذهب طریدا ابدا مانده و ترسیده چنانکه از کس ایمن نباشی او دست
خواهر گرفت اقلیما و برفت و بعد از آن ابلیس باو بیامد و گفت آتش قربان
برادرت برای آن خورد که او آتش پرست بود تو نیز آتشی برافروز و آنرا عبادت
کن تا معبود تو باشد و معبود فرزندان تو او آتش خانه بساخت و در آتش
برافروخت و آتش پرستیدن گرفت و او چنان بود از ترسی که هر که بگذشتی
پنداشتی که قصد او دارد و همواره تیر بر کمان نهاده بود تا روزی پسری از آن او
نابینا با و بگذشت و پسری از آن او بینا با او بود نابینا تیر در کمان نهاد و پنداشت
و قابیل را بکشت پس او را گفت با پدر چه کردی پدر را بکشتی طپانچه بر روی پسر زده
پسر را بکشت عبد الله عمر روایة کرده که فردا در قیامت عذاب دوزخ نیم بر قابیل بود

علت آتش پرستی و صد ... آن

باد دوم

وبکشتیه بر همه اهل دوزخ و هیچکس نباشد که کسی را ناگاه بکشد الا که مثل آن عذاب
بر قابیل نهند برای آنکه این بدعت او نهاد که من سن سنة فله وزرها و وزر
من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزره شی رسول را پرسیدند از
روز شنبه گفت روز خون است گفتند چگونه بود گفت شنبه بود که حوا را
حیض افتاد و هم شنبه بود که قابیل هابیل را بکشت و خدای تعالی منت نهاد بر جعد
از عفن بوی بعد از مرگ که اگر این نبودی هیچکس مرده را دفن نکردی و بشپشه که
در حبوب افگند که اگر این نبودی بجای زر و سیم این نهادندی و مرگ پس از پیری
که هر جوان که پیر شود او را از خود ملال آید و همه جهانرا از وی دران وقت مرگ راحت بود
قوله تعالی من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی
الارض فکانما قتل الناس جمیعا ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا و لقد جاءتهم
رسلنا بالبینات ثم ان کثیرا منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون میگوید که از بهر آن
بود یعنی کشتن قابیل هابیل را که بر بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم که هر کس که او نفسی را بی
نفسی یعنی بی آنکه او نفسی را کشته بود بکشد یا کشتن بر سبیل قصاص بود یا او
در زمینی فساد کرده بود با آن مستحق کشتن بود چنان باشد که همه مردمانرا
کشته علم از عبدالله عباس روایة کند که گفت مراد آنست که هر که او پیغمبری
یا امامی را بکشد همچنان باشد که همه مردمانرا کشته از بهر آنکه قوام خلقان
به پیغمبران باشد و یا امام مجاهد گفت برای آنکه جان مقتول جان اوست
چون او را جان نباشد جهانرا چه خواهد کرد از جانب او چنان بود که همه جهان
مرده اند و مناسب این قولست از جهت معنی قول رسول صلعم من مات فقد قامت
قیمته هر که بمیرد قیامت او برخاست و قیامت آنکه برخیزد که مردمان همه بمیرند زجاج
گفت او بمثابت آنکس است که همه جهانرا کشته یعنی آنکه همه جهان خصم او باشند
و یعنی آنکه مقتول خصومة او کنند همه جهان دست با او یکی دارند چه طالب حق است
و هر که نصرت کند پیغمبری یا امامی را تا او را بکشند همچنان باشد که همه جهانرا زنده
گردانیده برای آنکه مردمان جهان به پیغمبر و امام زنده باشند که الناس کلهم موتی
الا العالمون و عالمان ایشانند بعلوم دین و احکام حسن گفته اند که زجر کند قاتل
را از قتل و تعظیم کند قتل را در چشم او و تذکر کند او را بجحیم این و عقاب آن تا او را از آن زجر

شود

شود بر وجهی که دیگران را و اقتدا کنند چنان باشد که او زنده کرده باشد [illegible]
و در احکام امیر المؤمنین عم آمده است که روزی با جماعتی میگذشت مردی از
خرابه بیرون آمد با کاردی خون آلوده و مدعور مردم او را چنان دیدند بگرفتند و در آن
خرابه شدند مردی را دیدند کشته تازه انداخته او را گفتند این مرد را که کشت
گفت من گفتند چرا گفت بی سببی کشتم او را امیر المؤمنین علیه السلام فرمود تا او را
قصاص کنند چون بیازار بردند تا قصاص کنند و بکشند سیاف چون قصد
او کرد مردی بیامد و در دست او آویخت که او بی گناه است او را رها کن که
این مرد را من کشتم و بر آن سوگند خورد ایشان او را نیز دیک امیر المؤمنین
بردند چون این مرد اقرار آورد این دیگر را گفت چرا بر خود اقرار دادی گفت
از بهر آنکه انکار مرا نشنودندی با آن علامة که با من بود گفت این حال چگونه بود
گفت من در سرای خود گوسفندی کشتم کارد در دست و خون آلود آواز حزین
آن کشته شنیدم که در پهلوی سرای من کشته بودند بتعجیل بیرون جستم
کارد در دست مرد جوان تگ پای او بشنید بدوید از بیم جست من در شدم آن
مرد را کشته دیدم بترسیدم از آنجا بیرون دویدم با کارد خون آلود چون مرا
بدیدند مرا بگرفتند اگر انکار کردمی هیچکس از من قبول نکردی گفت راست گفتی
و با صحاب نگریست گفت چه باید کردن گفتند آنرا رها باید کردن و این دوم را بکشتن
امیر المؤمنین گفت این فتوی و خلاف راستیست آنگه روی بحسن کرد عم گفت
درین حادثه چه باید کرد گفت هر دو را رها باید کردن و دیة از بیت المال دادن
گفت چرا گفت لقوله تعالی ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا اگر چه او مردی را بکشت
دیگری را از قتل باز خرید امیر المؤمنین شاد شد و بوسه بر چشم او داد و گفت
سپاس آن خدای را که اهل بیت ما را توفیق داد و علم و فتوی داد آنگه گفت و لقد جاءتهم
و بدیشان آمدند رسولان ما و حجت و بینات آوردند از خدای تعالی بر مردمان تا
حجت بر ایشان بلیغ شود آنگه پس ازین همه که خدای تعالی کرده است بسیاری از
مردمان در زمین اسراف کنند رسول خدای گفت هر که مومنی را شربتی آب دهد در جایی
که آب بسیار بود چنان باشد که هفتاد برده آزاد کرده باشد و هر کسی که شربتی آب دهد
در جایی که آب نباشد چنان باشد که آن نفس را زنده کرده و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا

قوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا
او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا
و لهم فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم
سدی گفت این آیه در حق جمعی از اهل کتاب آمد که میان رسول و ایشان عهدی
بود و آن عهد بشکستند و راه زدن گرفتند سعید جبیر گفت در حق جماعتی آمد از
عرینه و عکل که بنزدیک رسول آمدند و اظهار اسلام کردند و دیدند که [illegible] داشتند که
گفتند هوای مدینه ما را [illegible] صحابه ایشانرا گفتند بیرون شوید بجوا انجا که
شتران آیند از شیر شتران باز خورید ایشان بیامدند و شبانرا بگرفتند و
بکشتند و شترانرا براندند و مرتد گشتند رسول صلعم بفرمود تا در مدینه آواز دادند
که یا خیل الله ارکبوا صحابه رسول سلاح برگرفتند و روی براه کردند چنانکه یکی با
دیگری نمی ایستادند بدیشان رسیدند و ایشانرا بگرفتند و پیش رسول آوردند
رسول بفرمود تا دست و پای ایشان ببریدند و چشمهاشان برکندند و بعضی گفتند بر [illegible]
کردند تا بمردند اهل علم خلاف کرده اند که این حکم برجاست یا منسوخ پس از آن
رسول صلعم هیچ خطبه نکرد الا آنکه در آنجا از مثله نهی کرد و گفت لا تمثلوا و لو بالکلب العقور
و محارب آن باشد که اظهار سلاح کند و راه بیم دارد در سفر و حضر و بر و بحر و جبل
و جبل یعنی سبحانه و تعالی میفرماید که جزای آنکسانی که ایشان با خدای حرب کنند و با رسول
خدای یعنی با دوستان خدا خاصه با رسول خدا و در زمین سعی بفساد کنند بدانکه خون
بناحق ریزند و مالهای مردمان برند جزای ایشان درخورد استحقاق ایشان
بحسب آنچه کنند اگر قتل کنند و مردم کشند و مال ربایند ایشانرا باید کشتن
و اولیا مقتول را نبود که عفو کنند و بردار کردن پس از آنکه آنچه برده بود باز
ستانند یعنی مال اگر مال استانند و مرد نکشند دست و پای ایشان ببرند بر
خلاف یعنی دست راست و پای چپ ببرند و اگر راه مخوف دارند و مرد نکشند
و مال نستانند بر و پیش از نفی نیست یعنی که از شهرش بیرون کنند و این قتل و صلب
و قطع و نفی ایشانرا رسوائی و نکالی است در دنیا و ایشانراست در آخرت عذاب
بزرگ و این آیه دلیلست بر بطلان قول آنکس که گفت که حدود کفارت گناه باشد
برای آنکه خدای تعالی جمع کرد برین محاربان حدود و عذاب آخرت انکار استغنا

ازان

ازان جمله تا بباز شرط آنکه توبه آنگه کنند که بدست امام گرفتار نشده باشند الا الذین
کسانی که توبه کنند از پیش آنکه شما بر ایشان قادر شوید که آنکه توبه مقبول بود و عقوبت از
برخیزد و بدانید که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست شعبی روایت کرد از حارث بن
زید در عهد امیر المؤمنین علی حارث بن البدر بمحاربه بیرون آمد و خون بریخت و راه
زد و مال ستد و توبه کرد و بزینهار آمد پس پنهان بنزدیک بعضی از اقربای امیر المؤمنین
رفت و گفت مرا شفاعت کنید هیچکس قبول نکرد بنزدیک قیس بن سعد الهمدانی آمد
قبول کرد و او را بخانه برد چون امیر المؤمنین نماز بامداد بکرد گفت یا امیر المؤمنین
جزای آنکس که محارب خدا و پیغمبر بود چیست گفت آنچه خدا گفته است و آیه
برخواند سعد گفت یا امیر المؤمنین اگر توبه کند پیش از آنکه او را بگیرند گفت
توبه او مقبول باشد گفت یا امیر المؤمنین اگر حارث البدر بود گفت حکم همان
گفت یا امیر المؤمنین او بامان آمده است و توبه کرده است باختیار خود او را
امان هست گفت بلی گفت بفرما تا بنویسند امان وی بنوشت و او را بخود راه داد
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیله لعلکم
تفلحون ان الذین کفروا لو ان لهم ما فی الارض جمیعا و مثله معه لیفتدوا به من عذاب
یوم القیمة ما تقبل منهم و لهم عذاب الیم یریدون ان یخرجوا من النار و ما هم بخارجین
منها و لهم عذاب مقیم ای مومنان از خدای بترسید و از معاصی او اجتناب کنید و از
محارب او دور باشید و در موجبات عقاب او خوض مکنید و قربت و وسیلت
بخدای طلب کنید و محبت و تقوی را وسیلت سازید و در راه خدای با دشمنان جهاد
کنید تا باشد که شما فلاح و ظفر یابید امام محمد باقر ع گفت توسل کنید بخدا بطلب رضای
او بدانکه بقضا او راضی شوید و بر بلاهای او صبر کنید اصبغ بن نباته روایت کرده از امیر المؤمنین
علی که در بهشت دو لولوست از قرار زمین تا بطنان عرش یکی سفید و یکی زرد هر یکی را
هفتاد هزار غرفه آنکه سفید است وسیلة محمد و آلست و آنکه زرد است وسیلة ابرهیم
و اهل بیت او و رسول صلعم گفت که از برای من وسیله خواهید آن درجه ایست در بهشت
که جز از یک بنده در نیابد و امید میدارم که آن یک بنده من باشم انس مالک از رسول روایت
کرده است که حجابیست در میان بنده و خدای عز و جل یعنی رحمت و ثواب و آن حجاب
علی ابن ابی طالبست چون بنده با و توسل کند آن حجاب برداشته گردد میان بنده و خدای

بیمار شدم که بهلاکت نزدیک بودم کفتم وا بخدای وسیلتی باشد که هیچکس را بدو
خود فاضلتر از علی بن الحسین زین العابدین نشناختم کفتم یا بن رسول الله حال
من اینست که تو می بینی بر من صدقه کن بدعای که از تو کرامیتر بر خدا نیست کفت
من دعا کنم و تو آمین کوی یا تو دعا کنی و من آمین کویم کفتم هم دعا و آمین تو
کن و بر اثر آن آمین کویم دست بر داشت و کفت بار خدایا پسر شهاب
با من کرخیه است و وسیله میسازد مرا و پدران مرا بتو خدایا بحق آن
اخلاص که تو از پدران من دانی که حاجت او روا کنی و او را شفا دهی بحرمت
دعای من و روزی بروی فراخ کنی و قدر او در علم رفیع کنی زهری کفت بآن
خدای که جانها بامر اوست که از آن پس هرکز بیمار نشدم و دست تنک نشدم
و بهیچ سختی نرسیدم و از آن وقت تا اکنون در راحت بودم و امید میدارم که خدای
مرا بیامرزد و بر من رحمت کند بدعا زین العابدین علی بن الحسین ع ابو هریره از
رسول روایت کرد که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح را در وی دمید او از دست
راست بنکرد اشباحی دید تابان از نور بعضی راکع و بعضی ساجد بر صورت
او کفت بار خدایا پیش از من کسی آفریده بر صورت من کفت نه کفت این پنج
صورت کیست کفت ایشان پنج کس‌اند از نسل تو که اکر نه ایشان بودندی ترا
نیافریدمی و نه آسمان و نه زمین و نه عرش و نه کرسی و نه بهشت و نه دوزخ فانا
المحمود و هذا محمد و انا العالی و هذا علی و انا الفاطر و هذا فاطمه و انا ذو الاحسان و هذا الحسن
و انا المحسن و هذا الحسین بعزت و جلال من که هیچ بنده نباشد تا پیش من آید و بچند
سپندانه بغض ایشان دارد اندر دل الا او را بدوزخ برم و هیچ باک ندارم ای آدم
ایشان صفوة منند خلق من بایشان نجات دهم و بایشان هلاک کنم چون ترا
حاجتی بود بایشان توسل کن و ایشانرا شفیع ساز که رسول خدای کفت ما
کشتیهای نجاتیم هرکه درو نشیند نجات یابد و هرکه از آن بکردد هلاک شود و هرکرا حاجتی باشد
باید که توسل کند بخدای و بما ابو سعید خدری کفت از رسول ص که کفت برای من
وسیلت خواهید از خدای ما کفتیم یا رسول الله وسیله چه باشد کفت آن درجه منست
در بهشت و او را هزار پایه است از هر پایه تا پایه ای تاختن اسب نیک رو یکماه
یک پایه از جوهر است و یک پایه از زبرجد و یک پایه از یاقوت و یک پایه از زر و یکی از [illegible]

وسیلهای نجات [illegible]

وهمچنین

وهمچنین روز قیامت آنرا بیارند و در میان درجات پیغمبران زنند آن درجات
در میان درجات ایشان چنان باشد که ماه در میان ستارکان هیچ پیغمبری
و صدیقی نباشد و الا که کوید خنک آنرا که این درجه اوست ندا درآید از قبل خدا
که این درجه محمدست آنکه من درآیم حله از نور پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده
و علی بن ابی طالب در پیش من ایستاده و لواء الحمد در دست کرفته و بر وی نوشته
که لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون چون به پیغمبران بکذریم کویند این دو فرشته
مقربند که ما ایشانرا نمیشناسیم چون بفرشتکان رسیم و بکذریم کویند این دو پیغمبر
مرسلند من بیایم و بر مرتبه خود نشینم و علی از من یک درجه فروتر نشیند هیچ پیغمبری
و صدیقی و شهیدی نباشد الا که کوید طوبی لهذین العبدین ما اکرمهما علی الله ندا
درآید از قبل خدای چنانکه همه خلایق بشنوند و کویند هذا حبیبی محمد و هذا ولیی
علی طوبی لمن احبهما و ویل لمن ابغضهما آنکه کفت یا علی هیچکس نباشد از دوستان
تو که این بشنود و الا که رویش سفید شود ازین حدیث و شادمان شود و هیچکس نباشد از
آنانکه با تو دشمنی دارند که این بشنوند الا که رویشان سیاه شود و زبانهای
ایشان مضطرب شود ما درین باشیم که دو فرشته بیایند یکی رضوان خازن
بهشت و یکی مالک خازن دوزخ رضوان کوید السلام علیک یا احمد کویم علیک السلام
تو کیستی که رویت چنین نیکوست و بویت چنین خوشست کوید من رضوانم
خازن بهشت خدای تعالی کلیدهای بهشت بتو فرستاده است تا آنکس که تو خواهی
به بهشت بری من کویم که پذیرفتم و خدایرا شکر کویم آنکه بستانم و ببرادرم علی بن
ابی طالب دهم مالک دوزخ فراز آید و سلام کوید من جواب دهم و کویم که چه زشت
صورتی و رویت هایلست و دیدنت ترساننده کوید من مالکم خازن دوزخ
خدای تعالی کلیدهای دوزخ پیش تو فرستاد تا در دوزخ آنکس شود که تو خواهی بستانم
و شکر خدای کذارم و بعلی بن ابی طالب دهم ایشان بر کردند و علی کلیدها بر دست
کرفته بر کناره دوزخ باشد و دوزخ زفیر کند و شرر ریزد علی ع زمام او بدست کیرد
دوزخ کوید جز یا علی فان نورک اطفأ لهبی بکذر که نور تو در خشم من بنشاند او کوید
بیارام ای دوزخ آنکه قسمت کند و کوید یا نار هذا لی و هذا لک این را دار و آن ترا ذر آیه
من اولیائی و خذیه فانه من اعدائی در دوزخ علی را مطیعتر باشد از بنده مطیع خداوند

و همین معنی است که شاعر نظم کرده علی حبه جنة قسیم النار والجنة تا آخر و دیگری گفته
ابا حسن لان حبک مدخل جهنم کان الفوز عندی جحیمها وکیف یخاف النار من کان موقنا
بان امیر المؤمنین قسیمها انکه حق تعالی ذکر کافران کرده گفت اگر هرچه در زمین است
از مال و ملک نزد ایشان در قیامت کافر را باشد و چندان مال مضاعف آن کنند و آن را
فدیه کنند تا از عذاب برهند از ایشان قبول نکنند و نستانند و عذاب از ایشان
بر ندارند رسول صلعم گفت روز قیامت گناه کار را گویند اگر ملک دنیا ترا بودی فدا کردی
تا از عذاب نجات بودی ترا گوید آری گویند از تو دون آن خواستند و کم از این
اجابت نکردی انکه فرمود که ایشان را عذاب مولم و دردناک باشد و ایشان
خواهند و تمنا کنند و آرزو ایشان باشد که از آتش دوزخ بیرون آیند و هرگز
نباشد که ایشان از آتش دوزخ بیرون آیند و ایشان را عذاب مقیم و دایم باشد
و چه دیگر آنست که ایشان خواهند که از دوزخ بیرون آیند از بهر آنکه خدای تعالی
تا دری از دوزخ در بهشت گشایند ایشان در گشاده را ببینند و قصد آن
کنند و بشتابند چنانکه در سر یکدیگر افتند پندارند که در بهشت خواهند شدن و هرگز
نشوند نعوذ بالله من النار قوله تعالی والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء
بما کسبا نکالا من الله والله عزیز حکیم فمن تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله یتوب علیه
ان الله غفور رحیم الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض یعذب من یشاء ویغفر لمن
یشاء والله علی کل شیء قدیر میفرماید که هر مردی و زنی که ایشان دزدی کنند دست
ایشان ببرید تا جزا بود ایشان را بد آنچه کرده باشند و نکال و عقوبتی بود ایشان را
از خدای و خدای عزیز است و غالب هرچه کند و نماید کس او را مانع نباشد حکیمست
هرچه کند و نماید بحکمت و صواب کند بدانکه این آیه مجملست و بیان او در سنت است و هر
نصابی که قطع واجب بود دانگی درم است لقوله علیه السلام القطع فی ربع دینار باید که از حرز بیرون
برد تا قطع واجب باشد این حرز باعتبار عادت بود هر چیز را در خورد خود حرزی
باشد و نیز دیگر اصحاب ما حرز آن بود که کس را نبود که در آنجا شود بی اذن و گفته اند که حرز آن بود
که مقفل و مدفون باشد و در قطع چهار انگشت باید بریدن از بن کف دست راست
باید کردن و یک انگشت و آن مهین باشد و بیشتر فقها گفته اند که از بند دست باید برید
و نکال عقوبتست و برای آن نکال خوانند که چون دیگران ببینند منع و زجر ایشان بود از آن کار

شوند

شوند ایشان و بر مثل آن اقدام نکنند آورده اند که در ولایت عجم مردی بجهت معرفت در کجاوه
نشسته بود و قرآن میخواند باین آیه رسید بر خواند جزاء بما کسبا نکالا من الله
والله غفور رحیم جمال او را گفت تو قرآن خطا میخوانی گفت تو قرآن دانی گفت
نه و لیکن دانم که آنچه خواندی خطاست که رحم اینجا لایق نیست مرد جامع باز کرد
و بخواند والله عزیز حکیم اعرابی گفت تعالی الله ربنا عز فحکم فقطع انکه خدا فرموده که هر که توبه کند
پس از انکه ظلم کرده باشد بر خود به دزدی و بصلاح باز آید و عمل صالح کند خدای تعالی
از او بپذیرد یعنی پیش از انکه او را نزدیک امام آورند و بر وی گواهی دهند اگر توبه کند
اختیار قطع از وی ساقط شود و اگر پس از آن بود ساقط نشود الا آنست که اگر
خدای صدق او داند توبه او قبول کند و ثوابش دهد بران و نیز بران عفو دهد او را که
و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و این دلیلست بر انکه خدای تعالی بقبول توبه متفضل است
که اگر واجب بودی قبول توبه اینجا نگفتی غفور و رحیم از انکه هر که چیزی که بر وی واجب
بود آمرزنده و بخشنده نگویند انکه خطاب کرد با رسول و مراد امت او اینکه نمیدانی
تو که خدا ایست انکه ملک آسمانها و زمین او راست همه ملک و ملک اوست و در تحت قهر
اوست کس را بر وی اعتراض نرسد در آنچه کند عذاب کند آنرا که خواهد و بیامرزد آنرا
که خواهد و در باب عذاب استحقاق معتبرست بادلة عقلی و اجماع امت از انکه نامستحق
را عذاب کردن ظلم بود و غفران بر ظاهر خود است بی دلیلی از وی عدول نباید کرد و خدای
تعالی بر همه چیزی قادرست و لفظ اینجا مخصوص باشد بمعدوم دون موجود برای انکه
موجود بوجود از مقدوری بشود و از وجهی دیگر مخصوص باشد بمقدورات او تعالی از انجا
که او دلیل کرده است علی ان المقدور بین القادرین قوله تعالی یا ایها الرسول لا یحزنک
الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم ای فرستاده ما
قبل مکذبان نباید که ترا دلتنگ کنند و اندوهگین کردانند تعجیل ذکر دارد آنانکه در کفر شتاب
میکنند از آنانکه گفتند ما که ایمان آوردیم بزبان یعنی این بزبان گفتند و بدل نداشتند
و آن منافقانند و خدای تعالی از دل و ضمیر ایشان خبر داد و گفت دلهای ایشان ایمان
نیاورده و این آیه دلیلست بر انکه ایمان بزبان تعلق ندارد تا تصدیق بآن نپیوندد
و اگر چنین بودی جمله منافقان مومن بودندی قوله تعالی ومن الذین هادوا سماعون للکذب سماعون
لقوم آخرین لم یأتوک یحرفون الکلم من بعد مواضعه یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه فاحذروا

ومن یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم
لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم واز آنانکه جهود شدند شنوندگان
دروغ و جاسوس قومی دیگراند که بتو نیامدند و از تو غایبند همانا دروغ شنوند
و دروغ قبول کنند و برای دیگری جاسوسی کنند و از بهر ایشان بشنوند تا با
ایشان بگویند جماعتی جهودان از احبار جمعی را فرستادند در حادثه که
افتاده بود پیش رسول آن آن بود که دو کس از اشراف خیبر زنا کرده بودند و ایشان
محصن بوده بودند و در توریة حکم ایشان رجم بود و ایشان نخواستند که ایشان
رجم کنند پنداشتند که در شرع رسول آنرا تخفیف بود و ایشانرا با رسول حرب
بود کس فرستادند به بنی قریظه و بنی نظیر که ما را حادثه افتاده است میخواهیم
که از محمد بپرسیم و شما را با ایشان صلحست کسان ما را انجا برید و این مسئله
بپرسید و گفتند محمد اگر جلد فرماید قبول کنید و اگر رجم فرماید قبول مکنید چون بنی
قریظه پرسیدند گفتند شما را آن فرمایند که شما آنرا کاره باشید انگه کعب اشرف
و کعب اسد و مالک بن الضیف و کنانة بن ابی الحقیق آمدند و گفتند ای محمد خبر
ده ما را تا مردی و زنی زنا کنند و ایشان محصن اند حکم ایشان چه باشد گفت
بقضای من راضی باشید آنچه من گویم گفتند باشیم جبرئیل آمد و رجم فرمود ایشانرا
آن قوم را خوش نیامد و قبول نکردند رسول گفت از من قبول نکنید و در کتاب شما
رجم است گفتند نیست جبرئیل آمد و گفت بگو تا ابن صوریا را حکم کنند میان تو و
ایشان و صفت او رسول را بگفت رسول گفت میان من و شما ابن صوریا حاکم باشد
و او عالمترین جهودانست بتوریة گفتند تو پسر صوریا را کجا شناختی گفت او را
ندیدم و لیکن جبرئیل خبر داد مرا باو و صفت او جوانی امرد است سفید روی
تنگ چشم برین قرار دادند و کس فرستادند بخیبر و او را بیاوردند رسول او را گفت تو
پسر صوریایی گفت آری گفت از همه جهودان توریة تو بهتر دانی گفت چنین
میگویند گفت ترا چیزی خواهم پرسیدن از توریة بآن خدای که توریة بموسی
فرستاد و بآن خدای که شما را از مصر بیرون آورد از میان فرعونیان و دریا بشکافت
و شما را از فرعون برهانید و ابر سایه بان شما کرد و من و سلوی بشما داد و حلال و حرام
توریة بیان کرد که حکم زانی محصن در توریة چیست ابن صوریا گفت بدان خدای که مرا

لیکن بگفتمی
بما فرستاد که اگر نه آنستی که میترسم که آتش از آسمان بیاید و ما را بسوزد و من هرگز
از خدای میترسم حکم ایشان آنست که رجم باید کرد جهودان را خوش نیامد گفتند
یا ابن صوریا زود کشف سر کردی گفت اینچه سوگند نیارستم که خلاف کنم
انگه رسول خدای گفت چرا حکم خدای بگردانیدی گفت بدانکه چون در میان ما
وضیع القدری بودی و زنا کردی حد زدیمی و چون شریفی زنا کردی رها کردیمی زنا
در میان اشراف فاش شد و بسیار شد هرگه که خواستیم که یکی را حد زنیم بانگ
برآوردی که فلان و فلان را حد نزدی ما چه از ایشان کمتریم تا وقتی که پسر عم
ملک زنا کرد و ما آنرا فرو گذاشتیم هرکس را که خواستیم که حد زنیم او گفتی که تا پسر عم
پادشاه را حد نزنی من حد قبول نکنم پادشاه در آن کار فرو ماند و مجمعی ساخت
و گفت این کار را تدبیری باید ساخت ما جلد و تازیانه زدن بنهادیم و آن
چنان بود که بفرمودیم تا رسن بیاوردند و بتافتند و بقار بیندودند آنرا اگر تا
کرد جبل تا تازیانه زدیم و روی سیاه کردیم و بر خری نشاندیم و از گونه و او را
بگردانیدیم و این عقوبت بجای رجم بنهادیم رسول گفت انصاف بدادی جهودان
روی در وی نهادند و گفتند که شرط آنست آنچه تو کردی کشف اسرار کردی و خصم ما را بر
تا راستی را اطلاع دادی گفت محمد بر من سوگند داد ترسیدم که خلاف آن کنم
عقوبتی بمن فرود آید رسول گفت که معلوم شما شد که آنچه شما کرده اید خدای مرا
خبر داد انگه بفرمود تا مرد و زن را بدر مسجد رسول رجم کردند گفت بار خدایا گواه باش
که من اولین کسم که احیا کردم امر ترا زنده کردم که جهودان آنرا بمیرانیده بودند
آن خدای تعالی این آیة فرستاد که یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم
تخفون من الکتاب ویعفوا عن کثیر رسول بر ایشان خواند ابن صوریا گفت بدان
خدای که معبود تست که آنچه گفته که بسیار عفو کرده ایم توهم بر سر آن باش و چیزی از این
چیزی دیگر مگوی در حق ما گفت دستور باشد تا مسئله چند بپرسیم گفت روا
باشد گفت خبر ده مرا از خواب خود گفت تنام عینای ولا ینام قلبی چشمهای من
بخفتند و دل من نخفتد گفت راست گفتی را خبر ده از شبه فرزند بمادر و پدر که گاه
بمادر ماند و گاه بپدر و گاه بهر دو گفت آب هر یکی که سابق شود بر دیگری شبه او را
باشد گفت خبر ده که فرزند پدر را چه باشد و مادر را چه باشد حال وحی سفید

وحی باز دید آمد انکه سر بر آورد روی سرخ شده و عرق از پیشانی او روان گشته
گفت گوشت و خون و ناخن و موی زن را باشد و استخوان و رگ و پی
مرد را باشد ابن صوریا گفت راست گفتی گفت ای محمد از فرشتگان که
بتو می آید گفت جبرئیل گفت وصف جبرئیل را بگوی گفت چنین و چنین او را
و وصف تمام بکرد گفت والله که در توریة همچنین است من گواهی دهم که تو صادقی
در هر چه گفتی و پیغمبر خدایی و ایمان آورد جهودان در وی افتادند و او را دشنام
دادند چون خواستند که بر خیزند بنو قریظه و بنی النظیر آویختند و گفتند
ای محمد ایشان برادران ما اند پدران ما یکی اند و دین ما یکیست چرا باید تا اگر کسی
از ایشان از ما کسی بکشد در قصاص انصاف بدهند و ما را تمکین نکنند
در قصاص و دیة دهند هفتاد وسق خرما و اگر ما از ایشان کسی بکشیم
از مردان ما دو کس را بکشند و اگر زن از ایشان زنی را بکشیم بقصاص
مردی را بکشند و اگر بنده را بکشیم آزادی را بکشند و جراحات ما بدیشان دو برابر
ایشان باشد در میان ما و ایشان حکم کن خدای تعالی این آیة فرستاد که
قوله و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون انکه حق تعالی حکایت حال ایشان کرد
و گفت یحرفون الکلم میگردانند سخنها را بعد از انکه هر یکی را در موضع خود نهاده اند
حلالش حلال کرده اند و حرامش را حرام کرده اند و میگویند کسانی را که بحکومت
پیش رسول می آرند اگر دهند شما را این یعنی اگر فتوی کنند بخلاف رجم قبول کنید
و بستانید و اگر ندهند و رجم فرمایند قبول مکنید و بر حذر باشید و هر که خدای
تعالی فتنه او خواهد یعنی فضیحت و رسوایی آنچه ایشان پنهان کرده اند از توریة
و خواهد که او را عذاب کند تو از خدای برای او مالک چیزی نباشی و دفع نتوانی کرد
چه آنان در دست تو چیزی نیست و ایشان آنانند که خدای نخواست که دلهای
ایشان پاک کند یعنی حکم کند بطهارت دلهای ایشان برای انکه این حکم
انکه توان کردن که دلهای ایشان پاک باشد و چون دلهای ایشان بکفر و جهل
آلوده باشد چگونه حکم کند و گفته اند که نخواست تا دلهای ایشان پاک کرده
از ضیق و حرج که دلیل کفر باشد بر سبیل عقوبت و ایشان راست در دنیا خزی
و نکالی یعنی این کافران و منافقان و جهودان را و خزی ایشان در دنیا حکم

بذل جهودان ایشان و نیز آن مؤمنان از ایشان و ایشان را در آخرت عذاب
عظیم و بزرگ باشد گفته اند که آیة در ابن صوریا آمد که او مرتد شد پس از انکه
اسلام آورده بود در روایتی که از امام باقر روایة کرده اند قوله تعالی سماعون
للکذب اکالون للسحت فان جاؤک فاحکم بینهم او اعرض عنهم وان تعرض
عنهم فلن یضروک شیا وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله یحب المقسطین
وکیف یحکمونک وعندهم التورية فیها حکم الله ثم یتولون من بعد ذلک وما اولئک
بالمؤمنین انکه وصف کرد این جماعة را بخصال ناپسندیده که در ایشان
بود گفت شنوندگان دروغ اند و خورندگان حرام و رشوة در حکم از امیر
المؤمنین علی علیه السلام روایة کرده اند که سحت رشوه باشد در حکم و مهر زنان نابکار
و مزد کشتن فحل و کسب حجام و بهای خمر و بهای سگ و مزد فال گوی و چیزی
که بستانند در توصل بمعصیت و در وضع لغت استیصال بود و جمع
این معانی استیصال است انکه گفت اگر بتو آیند ای محمد تو مخیری اگر خواهی تو
حکم کن در میان ایشان در زنای محصن یا حکم کشتگان بنی قریظه و بنی النظیر
که میان ایشان بود و اگر خواهی اعراض کن و روی بگردان از ایشان و با اهل
و ملت ایشان رو کن تا حکم کنند بر ایشان که این تخییر منسوخست بقوله و ان
احکم بینهم بما انزل الله و بر ایشان حکم کردن بقرآن واجبست و اگر تو ای محمد از
ایشان عدول کنی ترا هیچ زیان ندارد و ترا زیانی نتوانند کرد و اگر حکم
کنی در میان ایشان حکم کن بعدل و انصاف و داد که خدای تعالی عادلان را
دوست دارد و چگونه ترا حکم کنند ای محمد که بنزدیک ایشان توریة است
و حکم خدای در آنجا ثابت و میگویند که ما آنرا تصدیق کرده ایم با انکه چنین است
از آن عدول میکنند پس کتابی که بدان ایمان ندارند و مردی را که پیغمبر نشناسند
بحکم او چگونه راضی باشند و او را چگونه حاکم کنند و این حکم گفته اند از جمله
احکامی بود که ایشان برادری آن را حکم پیش رسول آمده بودند و آنرا تغییر
نکرده بودند و گفته اند مراد آنست که فیها حکم الله علی زعمهم انکه گفت که کسانی که
بحکم پیش رسول آمدند از آن بر میگردند و ایشان مؤمنان نیستند از انکه بتو و کتاب
تو مؤمن نیستند و بحکم تو ایمان ندارند و در انچه تو حکم کنی ترا تصدیق نکنند قوله تعالی

انا انزلنا التورية فيها هدى ونور يحكم بها النبيون الذين اسلموا للذين هادوا
والربانيون والاحبار بما استحفظوا من كتاب الله وكانوا عليه شهداء فلا تخشوا
الناس واخشون ولا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون
میفرماید که ما کتاب توریة فرستادیم بموسی ع و دران توریة بیان نبوت محمد صلعم
بانکه حقست و پیغمبرست و نیز بیان احکام زنا که کدام را حد باید زدن و کدام را
رجم باید کردن و نور روشنیست که در تاریکی مشکلات و شبهات بدان
روشن کردد و حکم کنند بتوریة پیغمبران که کردن نهادند و باخلاص عمل کردند و دین
اسلام نهادند برای آنانکه جهود اند که پیغمبرانی را که پس از موسی بودند
و پیغمبر ما ص دران داخلست و این قول دلیل نکنند که او متعبد باشد بشرع
ایشان برای انکه خدای تعالی فرموده است که حکم کنند میان ایشان و پیغمبر
حکم مخیرست اکر خواهد بکتاب ما حکم کند برایشان و اکر خواهد بکتاب ایشان
حکم کند و نیز حکم کنند علمای که ایشان بصیر باشند بحیاطه و سیاقه کار جهودان احبار
جهودان چون ابن صوریا و غیراو حکم کنند بانچه ایشان طلب حفظ آن کرده
و نکاه داشتن آن خواستند و ایشان بدان کواهند که آن حکم که رسول کرده
موافق آنست که در توریة است و آن حقست و از برای خداست الکه خطاب
کرد با احبار و علمای جهودان و کفت از مردمان مترسید و از من بترسید
و آیات و احکام مرا بهای اندک از رشوه و هدیه مفروشید چه هدیها که بستانید
در عوض آن اندک باشد بنسبت عقاب آن و آنانکه حکم نکنند بدانچه خدای
فرستاده بر سبیل جحود و انکار ایشان کافرانند عبد الله عباس کفت جماعتی
کفته اند که آیة مخصوصست بجهودان و ز تعالی و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین
بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص فمن تصدق به
فهو کفارة له ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون میفرماید که نوشتیم و واجب کردیم
و در توریة بیان کردیم که یک نفس را بیک نفس قصاص باید کردن چون او را بکشند
بعمد و مقتول مکافی او باشد در خون آن معنی که مسلمان باشند و آزاد
باشند هم قاتل و هم مقتول یا هر دو کافر باشند و یا هر دو مملوک باشند و اکر قاتل
مسلمان آزاد باشد و مقتول کافر یا مملوک قاتل را نباید کشت نزدیک اصحاب ما جنانکه
بازنم

نفس

۲۴۹

نفس بدل نفس فرمود و چشم بدل چشم و کوش بدل کوش و بینی بدل بینی و دندان بدل دندان
و جراحتها را قصاص یعنی اکر چشم تلف شود چشمش تباه و تلف کنند و اکر بینی کسی ببرند بینیش
ببرند و اکر کوش ببرند کوشش ببرند و اکر دندانش بشکنند دندانش بشکنند و اکر
جراحتی بر و کنند مثل آن جراحت بر و کنند بقصاص اکر کسی جنایتی کند که روشنائی
چشم برود و حدقه بر جای باشد حکم آن باشد که پارهٔ پنبه تر کنند و کرد اکرد چشم او
بنهند تا مژه را آفت نرسد و آهنی کرم کنند و نزدیک چشم او بتدریج برند تا روشنائی
چشم او برود و اکر بدارند بعد توان برد ببرند و اکر موی ببرند و حد قه خواهد کرد دیه
دیه بستانند و در احکام امیر المؤمنین آورده اند که مردی چیزی بر سر مردی زد
آن مرد دعوی کرد که دیدن چشم و شنوائی کوشش و کویائی زبانش و بویائی بینی
اش تباه شد بحکومة پیش امیر المؤمنین آمدند امیر المؤمنین کفت راضی باشی
که من او را سوکند دهم و ترا چهار دیه بدهی کفت یا امیر المؤمنین این نباشد که او سوکند
بدروغ بخورد و دیه بستاند حکمی باید کرد که من بدانم که او را این جنایة لازمست یا نه
امیر المؤمنین آن مرد را وعظ کفت و از خدای بترسانید و کفت اکر خلاف میکوئی
رجوع کن مرد اصرار کرد و طریق نبود بصدق و کذب او و امیر المؤمنین علیه السلام کفت ظن
من آنست که او دروغ میکوید و لیکن من حکمی کنم که پیدا شود دروغ از راست اکنون بفرمود
که این مرد را ببرید و در برابر قرص آفتاب بدارید اکر چشم باز کرده در قرص آفتاب نکریست
و چشم برهم نزد و آب از چشم نریزد راست میکوید و اکر نه دروغ میکوید و آواز بلند
در کوش او زنید اکر بهراسد دروغ میکوید و اکر نهراسد راست میکوید و پارهٔ
پنبه در آتش نهید و در بینی او بدارید اکر عطسه زند دروغ میکوید و اکر نه راست
میکوید و سوزنی در زبانش زنید اکر خون سیاه برآید راست میکوید و اکر سرخ باشد
دروغ میکوید بجا آوردند همچنانکه فرمود مرد دروغ زن بود و تادیبش کردند و کفت تراشی
ازین نیست که همچنان تکلیف بهمراه زنی و جراحاتی که در ود خطر نفس بود قصاص شاید کرد
و آنچه خطر نفس [illegible] بود قصاص باید کردن و دندانی که در مقادیم دهن بود دیه
هر یکی پنجاه دینارست و آنچه در مواخیر بود بیست و پنج دینار بود و مجموع هزار دینار بود
انکه فرمود که هر که صدقه کند قصاص را یا دیه را یا ارش را که او را واجب بود و در شرع بجای
آن تفاوتی باشد و موافق اینمعنی قول رسولست صلعم که هر که از تن خود چیزی بصدقه کند

[illegible]

خدای آنرا کفارت گناهان او کند بقدر آنچه صدقه کرده باشد ابو درداء گفت از رسول
شنیدم که گفت هیچ مسلمان نباشد که بر وی جنایتی کنند از اندامش و آنرا صدقه
کنند بر جای وی الا که خدای تعالی درجه او رفیع کند و گناهانش فرو نهد جابر بن عبد الله
انصاری گفت که رسول صلعم گفت هر که سه خیر کند با ایمان بخدای که در بهشت
شود از هر در که خواهد و او را جفتی حور العین دهند هر که دینی دارد پوشیده
و باو بخشد و هر که کشنده را عفو کند و هر کرا او از پی فریضه ده بار قل هو الله احد
برخواند یکی گفت یا رسول الله اگر کسی این هر سه جمع نشود یکی ازین سه بجای آورد
گفت نیز آنکس را که یکی ازین سه بجای آورد او نیز بهشت رود آنکه خدای تعالی
فرمود که هر که حکم نکند چنانکه خدای فرو فرستاده او ظالم و ستمکار باشد و وضع
شی نه بموضع کرده باشد و حظ خود را از ثواب کم کرده و نفس خود را بجای آنکه خدای
مستحق عذاب و عقاب گردانیده باشد قوله تعالی وقفینا علی آثارهم بعیسی ابن مریم
مصدقا لما بین یدیه من التوریة واتیناه الانجیل فیه هدی و نور و مصدقا لما بین یدیه
من التوریة وهدی وموعظة للمتقین ولیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیه ومن لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون حق تعالی چون قصه جهودان گفت و آنچه در توریة
بریشان واجب کرد پس ازان خبر داد ترسایان و پیغمبر ایشان و کتاب
ایشان کرد و گفت بر اثر ایشان یعنی پیغمبران گذشته داشتیم عیسی بن
مریم را براست دارند و آنرا که پیش او بود از کتاب توریة و باو دادیم کتاب انجیل را
که در وی بیان و لطفی و روشنایی بود یعنی ادله که باو راه برند در ظلمات ضلالت
چنانکه در شب بنور راه برند و براست دارنده و تصدیق کننده و مر آنرا که از پیش
او بود یعنی توریة و این تکرار نباشد برای آنکه مصدق اول عیسی است
و مصدق دوم کتاب انجیل و این کتاب هادی و موعظه و پند است متقیان
و پرهیزکارانرا از آنکه ایشان بدان محظوظ و بهره‌مند و منتفع باشند آنگه
امر کرد ترسایانرا و گفت باید که اهل انجیل که ترسایانند [illegible] حکم کنند بآنچه خدای
در انجیل فرستاده است و بیان کرده و هر که بآنچه خدای فرستاده حکم نکرد او
از جمله فاسقان و بیرون شدگان از دین خدا است قوله تعالی وانزلنا الیک
الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب ومهیمنا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع

اهوائهم

اهوائهم

عما جاءک من الحق لکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولکن
لیبلوکم فیما آتیکم فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون
چون ذکر جهودان و ترسایان و پیغمبر و کتاب ایشان کرد و گفت ای محمد
ما بتو فرستادیم کتاب قرآنرا بحق نه بباطل حقست و راستست و درست
و براست دارنده آنرا که از پیش اوست از کتب اوایل چون توریة و انجیل
و غیر آن و در آن حال که گواه و امینست یعنی هر چه از آن کتابها گویند و حکایت
کنند موافق قرآن بود اعتماد کنند و الا معتمد نباشد آنگه رسول را فرمود که حکم
کن میان جهودان و ترسایان بآنچه خدای بتو فرستاد و از قرآن عبد الله عباس
و جماعتی گفتند که این آیه را دلیل است بر آنکه حاکم را واجبست که میان اهل
کتاب حکم بقرآن کند برای آنکه این امرست و امر اقتضای وجوب کند آنگه پیغمبر
را گفت که متابعت هواهای ایشان مکن که اگر چنین کنی عدول کرده باشی ازین
حق که بتو آمد و آن قرآنست ما هر یکی را از شما یعنی هر گروهی و جماعتی را راهی و دینی
و شریعتی و طریقتی نهادیم اهل توریة را شریعتیست و اهل انجیل را شریعتیست
و اهل قرآنرا شریعتیست دین یکیست یعنی در باب توحید و عدل و معارف
اصول دین و شرایع مختلفست عبد الله عباس گفت که معنی آیه آنست که شریعت
اسلام و منهج قرآن براه و طریقت و تعبد جمله خلایق کردیم که ایمان آرند چه
نمی آرند از ایشان نیست و دلیل برین آنست که منکم گفت خطاب با حاضران کرد
بر معنی اول مراد منکم منهم باشد الا آنست که حاضر را بر غایب تغلیب کرده دلیل
ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة یعنی اگر خدای خواستی همه را یک امت کردی
و یک شریعت فرمودی یعنی اختلاف تو نه از عجز منست که اگر من خواهم همه را بر اسلام
حمل کنم بجبر و قهر چنانکه ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا و لکن حکمت
در تکلیف راه این ندهد و لکن خدای خواست تا شما را اختیار و امتحان کند
در آنچه بشما میدهد و تکلیف صورت امتحان دارد از آنکه معامله او با مکلفان معامله
با کسی است که امتحان کند تا چیزی که نداند بداند آنگه فرمود بندگانرا و گفت پیشی گیرید
در خیرات و کارهای نیکو کنید از خیر و احسان آن کنید که دیگران میکنند پیش
از آنکه مرگ بشما دهند و آن فرصت از شما فایت شود هر کسی جد و جهد کنید که مرجع و بازگشت

شما خداست و باز و حکم او جایی که کس را در آنجا حکم نباشد جز او را نا خبر و
هر کسی را بآنچه کرده باشند و در آنچه خلاف کرده میان ایشان حکم فرماید یعنی
مورد آیه وعید و تهدید است قوله تعالی و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهواءهم
و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک فان تولوا فاعلم انما یرید الله ان
یصیبهم ببعض ذنوبهم و ان کثیرا من الناس لفاسقون افحکم الجاهلیة یبغون و من
احسن من الله حکما لقوم یوقنون خطابست به پیغمبر با تو میگوید ای محمد ما کتاب
فرستادیم و در آنجا فرمودیم که حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای تعالی فرستاد
از قرآن و متابعت هواها و رایهای ایشان مکن و این تکرار برای آن کرد که
حکم مختلف بود یکی رجم محصن که زنا کرده بود دوم دیگر کشته که در میان بنی قریظه
و بنی النضیر بود و ای محمد بر حذر باش از ایشان تا ترا در فتنه نیفکنند و بفریبند
و از راه حق بیفکنند و متابع رای و هوای خود نگردانند بدانکه ترا وعده دهند
که ما ایمان خواهیم آورد و تو بواسطه این با ایشان مدارا کنی و مسامحت
کنی و از بعضی از آنکه خدا بتو فرستاده است بگردی و اگر ایشان بگردند
و اعراض کنند بدانکه خدای تعالی میخواهد تا ایشان را عذاب کند و عذاب
بدیشان رساند بعضی گناهان که ایشان کرده اند و بعضی نه اگر چه صورت عموم
مراد ازو عموم است چنانکه بسیار جای عموم گفت و ازو خصوص خواست حسن بصری
گفت که مراد اجلای بنی النضیر و قتل بنی قریظه و حکم سعد معاذ است آنکه فرمود که بسیاری
از مردمان فاسقانند خارج از فرمان و این بر سبیل تسلیه رسول است تا بداند
که اولین کسی که قوم او در دعا عاصی شدند او نیست این جهودان و ترسایان
حکم جاهلیة میخواهند و این آن بود که جهودان را چون حکمی و حدی واجب شدی
بر درویشان و ضعیفان ایشان براندندی و چون بتوانگران واجب شدی
در توقف نهادندی خدای تعالی بر ایشان انکار کرد و گفت حکم جاهلیت و
کفار و عبده اوثان میجویند و ایشان اهل کتاب اند ربنا تبغون خطاب
با هر که او مخالفت کرد احکام خدا را و بخلاف آن کار کرد برای آنکه هر چه بیرون
حکم خدای و شرع رسول بود حکم جاهلیة بود و بغی طلب باشد بنا حق و کیست که حکم
او نیکوتر است از حکم خدای برای قومی که ایشان را علم و یقین باشد قوله تعالی

یا ایها

یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من
یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین زهری گفت سبب نزول این
آیه آن بود که چون مشرکان را ببدر آن نکبت رسید و مسلمانان مظفر و منصور
باز گشتند جهودان را گفتند دیدید که خدای تعالی با دشمنان ما چه کرد ایمان آورید
و اگر نه بروزی چنین مبتلا شوید مالک بن الضیف گفت مهانا که مغرور شدید
بآنکه جماعتی اغمار که ایشانرا بکارزار علمی نبود در دست شما افتادند اگر شما را
با ما قتالی بود ما با شما نمائیم که کارزار چگونه باشد عبادة بن الصامت گفت یا
رسول الله مرا جماعتی بسیار اند از حلفا و خویشان از جهودان بسیار عدد
و بسیار سلاح و سخت شوکت و من از موالات ایشان بیزارم و از
موالات جمله جهودان مولای من خدا و رسول خداست عبد الله ابی سلول
گفت اگر تو بیزاری من بیزار نیستم که امن و امان که تراست از دوایر فراست
رسول ع‌م گفت عبد الله ابی سلول را که مبارک باد ترا ولایت ایشان و خدای
تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان و ای گروه کان اگر هیچ ایمان دارید
و ایمان شما را اصلی هست جهودان و ترسایان را دوست مگیرید و با ایشان
دوستی مکنید ایشان دشمنان شما اند بشما خیر نخواهند ایشان هم بعضی
بعضی را دوستان یکدیگر اند که هر که با ایشان تولا کند و دوستی ورزد از شما که
مسلمانید او هم از ایشان بود که المرء مع من احبه و مومنانرا فرمود که المومنون
و المومنات بعضهم اولیاء بعض لاجرم که رسول فرمود المومنون کنفس واحده از
طرف کافران نیز همچنین و این غایة تحذیر است با مومنان که با کافران مخالطت بکنند
چه اگر کنند از ایشان باشند و خدای تعالی هدایت نکند ظالمانرا براه بهشت و آن
حکم نکند که مومنانرا کند از حسن و ثنا و مدح و نصرة بر اعدا قوله تعالی فتری الذین
فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دایرة فعسی الله ان یاتی
بالفتح او امر من عنده فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین آنکه خطاب کرد با رسول
و گفت می بینی ای محمد آنانرا که بیماری کفر در دل دارند و شک و نفاق و شتاب زدگی مینمایند
و تعجیل میکنند در حق جهودان و ترسایان یعنی عبد الله ابی سلول و غیر او میگویند
که ما میترسیم از آنکه دایره و نکبتی با رسد و دوستی بود ایشانرا بر ما خدای تعالی

برایشان رد کرده و امید داد مؤمنانرا و گفت شاید که خدای تعالی شما را فتح
و ظفر دهد بر ایشان و درهای رحمت و ظفر بر شما بگشاید یا کاری و فرمانی
از نزدیک خود که در ان اعزاز مسلمانی باشد و اذلال کفر گفته‌اند که مراد
از اذلال منافقانست و اظهار اسرار ایشان در نفاق ابو علی گفته مراد استیصال
منافقانست برای آنکه چون اعلام و امارات مرگ ظاهر شود بر نفاق و
اظهار کفر پشیمان شوند چون بدانند که بازگشت ایشان بکجاست
آنگه بر ان نفاقی که در سر او ضمیر داشتند پشیمان شوند و پشیمانی سود نکند
و ایشانرا در ان حالت قوله تعالی و یقول الذین آمنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله
جهد ایمانهم انهم لمعکم حبطت اعمالهم فاصبحوا خاسرین حق تعالی خبر داد که چون
حال این چنین باشد که خدای تعالی برای مؤمنان کاری و تعبیه سازد
و منافقان ذلیل و پشیمان شوند و شر نفاق ایشان بر صحرا افتد فضیحت شوند
مردمان تهکم و استهزا در آیند و گویند منافقانرا که چند اشنیدید که ایا اینان
آن جماعت‌اند که سوگندان خوردند بخدای غایة سوگندان ایشان که ما با شما ایم
آنگه روی در ایشان نهند و ایشانرا گویند کردارهایی که آن نیکوست همه ضایع
و باطل گشت و ایشان خاسر و زیان کار گشتند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة
علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله واسع علیم آیة اقتضا آن میکند که سبب او ارتداد قومی بوده است
که در اسلام آمده اند و انگاه از اسلام برگشته و مؤمن مرتد نشود و مراد
آنکس شود که اظهار ایمان کرده باشد بزبان و در دل ایمان ندارد و مظهر ایمانرا
مؤمن خوانند بر سبیل توسع چنانکه گفت یا ایها الذین آمنوا و لفظ منکم خطاب
با آنکه مرتد شوند و ایمان بزبان دارند و در دل ندارند و در تاریخ آورده اند که
سیزده قوم مرتد شدند در عهد رسول سه و ده قوم از پس رسول آنکه در عهد رسول
بود جماعتی از بنی مذحج بودند رئیس ایشانرا نام ذو الخمار بود و کعب اسود
مردی کاهن و مشعبد بود بیمن برخاست و دعوی نبوت کرد و رسول ص
باذان را بر یمن و بر حوالی یمن والی کرده بود و او اولین کسی بود از ملوک عجم که ایمان
آورده است

آورده

آورده بود و فرمان یافت و پسرش فهر بن باذان را بر یمن والی کرد چون بلاد
کار اسود ضعیف بود کسی از او نمی گرفت چون قوی گرفت و اتباعش بسیار
شدند عاملان رسول را از یمن بیرون کردند رسول معاذ جبل نامه نوشت
و بمسلمانان که آنجا بودند و ایشانرا استمالت داد و از اغوا و اغرا تحذیر کرد
و جماعتی از سادات یمن را فرستاد و فرمود که بکارزار اسود شدند و آن
ملعون را بکشتند و تولی قتل او مردی کرد نام او فیروز دیلمی گروه دوم بنی حنیفه
بودند در یمامه و رئیس ایشان مسیلمه کذاب دعوی نبوت کرد و گفت من
شریک محمدم و نامه نوشت برسول ص من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله و بدست
دو مرد از اشراف یمامه بفرستاد نامه برسول رسانیدند ایشانرا گفتند
بمسیلمه ایمان دارید گفتند داریم گفتند اگر نه آنستی که عادت نرفته است
کشتن رسولان فرمودی تا گردن شما بزنند آنگه فرمود تا جواب نامه باز نوشتند
من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء
من عباده و العاقبة للمتقین پس از ان رسول ص بیمار شد و بجوار رحمت حق
پیوست و کار مسیلمه قوی شد در عهد ابو بکر خالد بن الولید را بفرستاد
با لشکری تا او را مقهور کردند و بدست وحشی که قاتل حمزه بود کشته شد
پس از انکه کارزار عظیم برفت وحشی گفت دو کس بدست من کشته شدند
یکی بهترین مردمان در جاهلیت که من کافر بودم و آن حمزة بن عبد المطلب بود و دوم
بدترین مردمان در اسلام و آن مسیلمه کذاب بود و فرقه سیم از بنی اسد بودند
و رئیس ایشان طلیحة بن خویلد بود و او نیز مرتد شد و دعوی نبوت کرد و آخر
این سه قوم ایشان بودند خالد را با لشکری بفرستاد و کارزار کردند و قومی
کشته شدند طلیحه بگریخت و بشام شد و حکایت بنی حنیفه از اصحاب کبار
و از باقر و صادق ع روایت کردند که آیه در حق اهل بصره آمد خدای تعالی میفرماید که
ای مؤمنان وای گرویدگان هر که از شما ارتداد کند و از دین اسلام برگردد خدای
خدای تعالی زود بود که قومی را بیارد و ایشانرا دوست دارد و ایشان او را
دوست دارند نرم دلان باشند بر مؤمنان و سخت دلان باشند با کافران
در راه خدا و رضای او جهاد کنند و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند و باک ندارند

حنیفه

قتاده گفت مراد ابوبکر است و اصحابش که با آن مرتدان کارزار کردند مجاهد گفت
مراد اهل یمن اند و از صحابه و ائمه روایة کرده اند که آیة در حق امیر المؤمنین علی
آمد و قتال او با اهل بصره و اهل شام و این روایة عمار یاسر است و حذیفه
و عبد الله عباس و باقر و صادق ع از امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که او
روز بصره گفت والله ما قوتل اهل هذه الایة حتی الیوم بخدای که کسی با اهل این
آیة کارزار نکرد تا امروز و آنچه قوت این قول است آنست که خدای تعالی وصف
کرد آنان را که این قتال کنند بدان صفات که جز با امیر المؤمنین لایق نیست
از آنکه گفت خدای را دوست دارد و خدا او را دوست دارد و این معنی از قول
رسول در حق او معلوم است و اخبار با این معنی متواتر است چون رسول ص بدر
حصن خیبر فرود آمد چند روز حصار داد دیگر روز رایت بیکی ازین معروفان
داد و او برفت صحابه او را بد دلی میدادند و او صحابه را بد دلی میداد منهزم باز گشتند
دیگر روز بدیگری داد برفت یجبن اصحابه و یجبنونه ملامت میکرد و توبیخ
و ایشان او را منهزم باز آمد رسول ص دل تنگ شد و چند روز توقف کرد
از جمله صحابه یکی که پدر و برادر او را کشته بودند بیامد و رسول را گفت یا رسول الله
رایت بمن ده تا بروم و بدل جهد کنم و بغایة بکوشم رسول ص گفت لاعطین الرایة
غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار رایت بمردی دهم
فردا که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند نگریزد
و باز نگردد تا خدای تعالی بر دست او فتح بر آرد و آن شب همه صحابه امید در بستند
و طمع داشتند هر یکی از ایشان که آنکس که رسول گفت او باشد هر کس سلاحی
نیکوتر داشت و اسپی فاره تر در پوشید و بر نشست و خویشتن را عرضه
میداد رسول ص در نگریست همه حاضر بودند و ساخته و در میان ایشان امیر
المؤمنین را ندید گفت علی کجاست گفتند یا رسول الله او را چشم درد میکند سلمان را
گفت برو و بیارش سلمان بیامد و گفت اجب رسول الله او برخاست
و دانست سلمان دست او بگرفت و پیش رسول آورد و رسول گفت یا علی
چه بوده است ترا گفت یا رسول الله صداع برأسی و رمد بعینی لا ابصر معه درد
سری و درد چشمیست که با او هیچ نمی بینم گفت پیشتر آی پیش رسول رفت رسول

آب



۲۴۷

آب دهن مبارک خویش در چشم او دمید و دست بر فرود آورد و در حال چشم
باز کرد و گفت پنداشتی که هرگز او را درد چشم نبوده و رایت بدو داد و برفت
خدای تعالی او را فتح داد و چنانکه مشهور است پس خصلت محبت من الطرفین در او
موجود است و حاصل باتفاق وصف دیگر آنست که گفت با مومنان ذلول
نرم و سازنده باشد در خبر است که روزی امیر المؤمنین میگذشت در
بعضی کوچها زنی را دید سبوی آب در دست گرفته میرفت و میگفت اللهم
احکم بینی و بین علی بن ابی طالب تو زن او را انشاع خواست امیر المؤمنین پیش او
آمد و گفت ای زن ترا با علی ابو طالب چیست گفت شوهر مرا بجنگی جایی فرستاده
است تا مرا ازین آب میباید کشید گفت ای پرستار خدا این را بمن ده تا بر
دارم و علی را بگویم تا کسی فرستد و شوهرت را باز خواند آب را بر گرفت و با او
بدر سرای او برد چون همسایگان بدیدند زبان ملامت بدان زن دراز کردند
و گفتند که ندانی که این امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است زن بیامد و در پای
او افتاد و عذر خواست و گفت زنهار ای امیر المؤمنین ترا نشناختم و ترک ادب
کردم گفت بدو باش هر کاری که ترا کار بندی و حاجتی باشد پیش من آی و از من
میطلب تا شوهرت باز آید زن گفت جزاک الله خیرا افضل ما جزی به احدا عن رعیته
پس از وفات امیر المؤمنین ضرار بن عبد الله الصخره بنزدیک معاویه رفت گفت
ما فعل الله بابی تراب گفت کان عبد الله دعاه فاجابه بنده بود خدایش بخواند
و اجابت کرد معاویه گفت بعضی از اخلاق او مرا وصف کن گفت مرا ازین
عفو کن گفت لا بد هست گفت چون لابد است بشنو که کان والله اول من کبر و افضل
من قمص و اعتمر اول کسی بود که خدایرا اجابت کرد و پیغمبر او را و فاضلترین کسی بود که پیراهن
در پوشید و حج و عمره بجای آورد و کریمترین کسی بود که نخورد و قربان کرد و سخی ترین کسی بود که زر
و سیم داد و بهترین کسی بود که آمد و سعی کرد و بعد از پیغمبر بهترین خلق آن بود معاویه
گفت زدنی یا ضرار گفت کان والله شدید القوی بعید المدی یقول فصلا و یحکم عدلا
مردی سخت قوت بود و سخنش فصل بود و حکمش عدل بود علم از جوانب او بر میدمید
و حکمت از نواحی او سخن گفتی قوی را در باطل طمع نیکند و ضعیف را از عدل نومید
نکرد و در میان ما از روی تواضع چون یکی از ما بودی چون بنزد او ستی بدادی و چون بخواندی

ابتدا کردی و چون نخواندی بلبیک جواب دادی انکه با آنکه چنین بودی او جانم
کردی ما از هیبت و شوکت او با او سخن نیارستی گفتن و سوگند خورم بخدایی که اورا
در بعضی شبها دیدم شب تاریک شده بود و او محاسن خود بدست گرفته بود
و بر خویشتن می پیچید چون کسی که مارش گزیده بود و میگریست چون زنی که مصیبت
رسیده بود گاه با خدای مناجات میکرد و گاه خود را عتاب میکرد و با دنیا خطاب
میکرد و میگفت یا دنیا الیّ تعرضت ام بی تشوقت هیهات هیهات لا حان حینک
غرّی غیری قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی الیک فعمرک قصیر و عیشک حقیر و خطرک یسیر
ای دنیا مرا تو چه میکنی و بمن بازار بر میسازی دور باش دور باش که من تحت
خوش مباد جز من کسی را فریب که من فریب تو نشوم طلاقت دادم چنانکه با تو صحبت
نباشد عمر تو کوتاه هست و زندگانی تو حقیر و حرمت و مقدار تو اندک است اگر چون
سخن باینجا رسانید گریه بر و غلبه کرد و بگریست معاویه گفت کان والله کان ذکر والله
علی همچنان بود که گفت انگاه اورا گفت کیف کان حبک حبکونه دوست داشتی
اورا گفت کحب ام موسی لموسی واعتذر الی الله من التقصیر چنانکه مادر موسی موسی
را و عذر میخواهم از خدا از تقصیر گفت اندوه تو بر و چگونه بود گفت چون والده ذبح
ولدها فی حجرها چون مادری که یک فرزند دارد و در کنارش بکشند آب چشمش کم نشود
و اندوهش را کناره نباشد تا قیامت اما سخت دلی و غلبه او بر کافران در آیات
آنست که کسی خلاف نکرد و نخواهد کردن که وقعات او در هر موقف چه موقف و آنکه
و چه اثر کرد و شجاعان جهان بتیغ او کشته شدند و بجهد او سر گشته گشتند روزی
عمرو بن عبد ود از صف کافران اسب بیرون زد و اسپش در میان جهاد
آهن پوش گشته بود ترکی بر سر او نهاده و از بالای آن سنگ بصفحه مغفری بر نهاده و تیغ
جهاد بدست گرفته در میان مبارزان اسب را بر میدان میداد و شور میخواند چون
اورا بدیدند و آواز او بشنیدند از و بترسیدند و از مبارزت او برمیدند تا یکی از
جمله سواران گفت والله ان لسانه لیکیف سنانه بخدایی که زبان او سنان است
پس چون با بندستان اورا رسول بر یک یک عرضه میکرد مبارزت او و میگفت من
وله امامه بعدی کیست که با او حرب کند تا امامت پس از من او را باشد هیچکس رغبت
نمیکرد امیرالمؤمنین گفت اگر دستوری باشد پیش او روم ای رسول خدای گفت جز از

تو کسی پیش او نرود و با او مقاومت نکند و آنکه او را هیچ نخواند و بدست خود عمامه
در سر او بست و گفت سر علی بر کالی حرز آمد و امان الله علی من بنصر الله او پیش
اسد عویلم رفت یک دو بار با هم بگشتند امیرالمؤمنین در آمد تیغی بر بالای سر او
برد او درقه آهنین در سر کشید تیغ بمیان درقه زد و درقه ببرید و سنگ و آهن مغفر
و بر سر و پیشانی و بینی و کام و دهن و ذقن و گردن و سینه و شکم و کمرگاه
تا برانش دو نیم کرد و تیغ از میان او برکشید و سرش از تن جدا کرد بدو نیم پیش
رسول فرستاد و رسول علیه السلام تکبیر تیغ کرد و شادمان شد و مسلمانان شاد
شدند و از آنجا برگشته مظفر و منصور می آمد و میگفت شعر ضربته بالسیف وسط الهامة
بشفرة صارمة هدامه • فبتکت من جسمه عظامه • وبینت من انفه ارغامه • انا علی
صاحب الصمصامه • وصاحب الحوض لدی القیامه • اخو نبی الله ذی العلامة • قد قال
اذ عممنی العمامة • انت الذی بعدی له الامامة • وانت اخی ومعدن الکرامة • تا بدانی که
گرآنکه این آیه در حق یکی از ایشان نیست او نه از اینجا نگاه است بلکه از خوبی نسبت
بر مومنان مهربانست و بر کافران غالب اندر جهانست رسول را شاید هست
و در دین مجاهد است بملامت کاریان مبالات نکند از کس دامنش نگیرد آنکه از تیغ
ابطال نترسد از ملامت جهال کی اندیشه کند یجاهدون فی سبیل الله در راه خدای
جهاد کنند این وصف هم بامیرالمؤمنین لایقست برای آنکه باتفاق آن جهاد که او کرد
از هیچکس روایت و حکایت نکردند چه در عهد رسول با کافران و چه بعد از وفات رسول
با طاغیان و باغیان و رسول خدای اورا بآن خبر داده بود و گفت که انک ستقاتل
الناکثین والقاسطین والمارقین ناکثان قتال اهل بصره بودند و قاسطان معاویه
و اهل شام بودند و مارقان خارجیان که از قوم او بودند بر وی بیرون آمدند پس
از حکمین چنانکه مشهور است و رسول صحابه را گفت منکم من یقاتل علی تاویل القرآن
کما قتلت علی تنزیله از شما کسی باشد که بر تاویل قرآن قتال کند چنانکه من بر تنزیل او
قتال کردم ابو بکر گفت انا یا رسول الله من باشم آن یا رسول الله گفت نه عمر گفت من باشم گفت
نه و لکنه خاصف النعل فی الحجرة آنکس است که نعلی می پیراید در حجره چون نگه کردند
امیرالمؤمنین می آمد و نعل رسول در دست گرفته او نعل می پیراست و رسول تاج سر او
می پیراست والاولی و وصی پس هرکه در آیه تامل کند بداند که این اوصاف بجملگی از آن

صحابه لایق نیست الا با میرالمؤمنین علی علیه السلام و وجود آیة چنانست که میگوید کرو بیان
سر تکلم و تورع گفتند که ما میرویم عجب از آن نا آمده که گوید نخواهم رفتن آمده و رود تا آمده
چگونه نرود اعتبار بظاهر حال نیست نظر بمآل است رسول صلعم از اینجا فرمود که لا تعجبوا
عامل حتی ینظر و ابم یختم له حقیقت بدایة او آخر نهایت معلوم توان کرد و اگر آنجا
برود بدانند که ما ول مانده است این رای است که هر که در رو بمقصد رسید
مقصود بیافت و اگر مقصود یافت از وی برگشتن صورت نه بندد اهل معانی
از اینجا گفته اند الذین رجعوا انما رجعوا عن الطریق لا عن الصدیق آنان که برگشتند
از راه برگشتند از مقصود چه اگر اتصال یافته بودندی انفصال بکردندی و صحیح
گفت این درگاه نه آنست که برو تنگ شما جای نبود اگر بدیگر دهید ... بیاوریم
قومی دیگر آورم که صفت ایشان عکس صفت شما بود چند آنکه در شما عداوت
در ایشان محبت باشد چون ایشان را با من محبت باشد محبت من ایشان را
اضعاف آن ایشان باشد بتضعیف محبة که نخست از من پر نکردد و بلا
روی از من برنتابد دوستان مرا دوست دارند و دشمن مرا دشمن دارند
و با دوستان من نرم و ذلول باشند و با دشمنان من صعب و درشت
باشند چنانکه در آیه دیگر فرمود که اشداء علی الکفار رحماء بینهم لاجرم من نیز ایشان را
رها نکردم ایشان را دوست گرفتم تا که دوستان ایشان را دوست داشتم
در خبر است که روزی رسول صلعم در محراب پنج سجده پیاپی کرد که با آن قیام و رکوع
نبود گفتند یا رسول الله این را چه سبب بود و تو نا نمیکردی گفت این سجده های
شکر بود گفتند یا رسول الله چه شکر گفت من نشسته بودم جبریل آمد و گفت
خدایت سلام میرساند و میگوید علی را دوست میدارم من سجده کردم برفت
و باز آمد و گفت میگوید من فاطمه را دوست میدارم من سجده دیگر کردم برفت
و باز آمد و گفت حسن و حسین را دوست میدارم من سجده دیگر کردم برفت و باز
آمد و گفت من دوستان ایشان را دوست میدارم من سجده دیگر کردم برفت
و باز آمد و گفت من دوستان دوستان ایشان را دوست میدارم و این
غایة محبت باشد و الی هذا کان الربیع حبیب حبیب الی حبیب حبیبی
مردی صالح در خواب دید که قیامت برخاست خلق را در موقف سیاست بداشتند

لا تعجبوا بالعمل

حکایت

او

ثمرة التواضع

او ایستاده است فرشته ای آمد صحیفه بدست گرفته این مرد گفت این چه صحیفه است
گفت این صحیفه ایست که نام دوستان علی درینجا نوشته اند گفت بنما تا نام من نوشته
است یا نه فرشته صحیفه بوی داد بنگریست نام خود ندید گفت ای فرشته
نام من درینجا نیست اگر چه من پایه آن ندارم که نام من در میان دوستان او
بنویسی که من دوستان دوستان اورا دوست داشتم ندا آمد که نام او در اول صحیفه
نویس که بس بانیا گفت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این فضل نعمت خدا است
با آنکس دهد که خواهد یعنی باین پایه و منزلت جز بتوفیق خدای نرسند و این بآنکس دهد
که خواهد و اهلیت و صلاحیت آن دارد چه حکمت این واجب کند که خدای عطا از
بخل نکند بعطا لکن دانا است جز به وفق صلاح و حکمت ندهد قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون ومن یتول الله و رسوله
والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون جماعتی از صحابه چون ابو ذر غفاری
و جابر عبد الله الانصاری و عبد الله ابو رافع موالی رسول الله و عمار یاسر و غیر ایشان
و از مفسران مجاهد و سدی و محمد جریر و غیرهم گفتند آیه در حق امیر المؤمنین علی
عم آمد که انگشتری در رکوع بسایل داد ابن عباس گفت سالی از سالها بر
زمزم نشسته بودم خلقی عظیم بر من جمع شده بودند و من حدیث از رسول روایت
میکردم مردی بیامد لثام بر روی بسته و در برابر من بنشست هر که که من میگفتم
قال رسول الله او میگفت قال رسول الله و هر که من خبری روایة میکردم او نیز خبری روایة
میکرد من گفتم بخدای بر تو که بگو تا تو کیستی که من ترا نمیشناسم دست بر آورد و آن
لثام از روی باز گرفت و روی بقوم کرد و گفت الا من عرف فقد عرفنی و من لم یعرف
فانا جندب بن جناده البدری ابو ذر غفاری گفت سمعت رسول الله بهاتین و الا صمتا
و رایت بعینی و الا عمیتا یقول علی قاید البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول
من خذله هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد من جندب جناده بدری ابو ذر
غفاری این از رسول خدای شنیدم باین دو گوش خود اگر نه چنین است کر باد
و باین دو چشم خود دیدم و اگر نه چنین است کور باد میگفت که علی پیش رو
ابرار است و قاتل کفار است ناصر او از قبل خدای منصور است و خاذل او مخذول
آنگه گفت یکروز با رسول خدای نماز پیشین کردیم سایلی در مسجد رسول سوال کرد و کسی

چیزی نداده سایل دست برداشت وگفت بارخدایا گواه باش که در مسجد تو
سوال کردم کسی مرا چیزی نداد علی نماز میکرد و در رکوع اشارت بانگشت کرد
بسایل و انگشت برداشت تا سایل انگشتری از انگشت آنحضرت
بگرفت گواهی میدهم که انگشتری در انگشت دست راست داشت و رسول
صلعم میگریست چون علی انگشتری بداد و سایل خوشنود شد رسول صلعم
سر سوی آسمان کرد وگفت اللهم ان اخی موسی سالک قال رب اشرح لی صدری
ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی بارخدایا برادر من موسی ترا بخواند و از تو
حاجت خواست وگفت بارخدایا دل من روشن کردان وکار من آسان کن
وبند از زبان من بردار تا مردمان سخن من بدانند و مرا وزیری پدید کن از اهل
هرون وا و را وزیر من کردان و پشت من با و قوی کن و او را در کار من با من
شریک کن بارخدایا او را با هل او قران فرستادی و دعایش اجابت کردی
وگفتی سنشد عضدک باخیک بارخدایا من پیغمبر توام و برگزیده توام و این
میخواهم بارخدایا که دلم روشن گردانی و کارم آسان و از اهل من علی را وزیر من
گردان پشتم با و قوی کن هنوز این دعا تمام نکرده بود که جبرئیل صلعم آمد وگفت بخوان
گفت چه خوانم گفت انما ولیکم الله ورسوله والذین الآیة روایة از جابر عبدالله الانصاری
چنین است که او گفت روزی رسول خدای در مسجد نماز پیشین بگذارد و پشت
بمحراب باز داد ساعتی بران بگذشت اعرابی از میان قوم برخاست اثر فقر
و فاقه بر روی او پیدا روی برسول کرد وگفت شعر اتیتک والعذری یجی بریه • وقد حبت
ام الصبی عن الطفل • واخت وبنتان وام کبیرة • وقد کدت من فقری اضبط بعقلی
وقدمسنی عزة فقر وفاقة • لیس لنا الا انکرو ابالکلی • وما المنتهی الا الیک مفرنا •
واین مفر الخلق الا الی الرسل • رسول صلعم گفت که کیست که او را چیزی دهد و من ضامنم
که او را بدرجه که نزدیک بدرجه من و درجه ابراهیم خلیل باشد رسانم اعرابی
برگردید کسی او را چیزی نداد امیرالمومنین در زاویه مسجد نماز نافله میگذارد و در
رکوع بود انگشت برداشت تا اعرابی انگشتری از انگشت او بیرون کرد و اعرابی
بانگشتری فرو نگریست نگین که نامه دیده شده وگفت شعر انا مولی لآل یسین
ارجو من الله اقامة الدین • هم خمسة الا تمام کلهم • لانهم فی الوری میامین • و جبرئیل آمد و این
آیه

آیه آورد که انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا و بر رسول خواند و رسول صلعم اعرابی را
گفت کیست آنکس که ترا چیزی داد گفت برادرت و پسر عمت علی بن ابی طالب
رسول صلعم گفت هنیئا لک یا علی درجه که نزدیکست بدرجه من و درجه ابراهیم
خلیل چون صحابه آن بدیدند هر کس که انگشتری داشت آنروز بدادند در
خبر است که آن اعرابی را آنروز چهارصد انگشتری بدادند اعرابی شاد شد
و دانست که از برکتهای امیرالمومنین علی بن ابی طالب است عم و این بیت
انشا کرد شعر انا مولی خمسة نزلت فیهم السور • اهل طه وهل اتی فاقرؤا یعرف
الخبر والطواسین • بعدها والحوامیم والزمر • انا مولی لهولاء • وعدو لمن کفر
وحسان بن ثابت حاضر بود و این بیتها انشا کرد شعر علی امیرالمومنین اخو الرسول
وافضل ذی نعل ومن کان حافیا • واول من ادی الزکوة بکفه • واول من صلی
ومن کان زاکیا • فلما اتاه • سایل مد کفه • الیه فلم یبخل ولم یک جافیا •
فدس الیه خاتم وهو راکع • وما زال اواها الی الخیر داعیا • فبشر جبرئیل النبی محمدا •
بذاک وجاء الوحی فی ذاک صاحیا • و این دلیلست بر امامت امیرالمومنین از آن
وجه که خدای تعالی اثبات ولایة کرد خود را بلفظ انما و فایده وی اثبات
الشی ونفی ما سواه باشد گفت ولی شما و مولای شما و اولیتر و سزاوارتر بشما
خدایست و رسول خدا رسول و خدای در خطاب داخلند برای ولایة
ولایة خدای بر همه خلقان عام بهشت چون گفت و رسوله رسول از ولایت
خود بیرون شد لاعتبار الرتبة بین المولی والمولی علیه و امام داخل باشد چون گفت
والذین آمنوا رسول ازین خطاب بیرون شد بحجة اجماع و امام بیرون شد باعتبار
اجماع و رتبه وحق تعالی اگرچه ذکر نام خود و نام رسول مصرح کرد و ذکر امام مصرح نکرد
اما بوصف بجایی رسانید که جاری مجری مصرح شد گفت ولی شما که مکلفانید
و مخاطبید بخطاب خداست و او اولیترست بشما از شما که فرمانهاء او بجای آرید
او را اختیار کنید و از عهد برگرفته بحکم واو عطف رسول خداست که بشما اولیتر
و در ولایت اولیتری حکم او حکم خداست در افتراض طاعت و انکه مومنانی اند
ایشان آنکسانند که نماز کنند و زکوة دهند در آن حال که راکع باشند و اجماع است
در نماز کسی زکوة نداد و در رکوع مگر امیرالمومنین علیه السلام اهل لغت گفتند چون خدای

ولایت خود و رسول خود بر مکلفان واجب کرد وانکه بر سبیل اجمال مؤمنان و نماز
کنندکان طمع در بستند چون گفت ویؤتون الزکوة آنانکه زکوة ندادند طمع برداشتند
و زکوة دهندکان در طمع افتادند چون گفت وهم راکعون همه جهان طمع بریدند که امیر المؤمنین
عم کرا این اوصاف را جامع بود و نشاید که مراد براکع خاضع و خاشع باشد
از بهر آنکه عرف شرع ناسخ عرف استعمال باشد چنانکه عرف استعمال ناسخ عرف وضع است
و نیز خاشع را راکع بر سبیل تشبیه گویند از آن سبب که در رکوع خضوع و خشوع است
نه چنانکه اگر کسی غیری را خواهد که تواضع کند پشت خم کند تا حقیقت باشد بر معنی نقل
نتوان کرد و اگر چه الذین آمنوا تا بقوله وهم راکعون جمعست مراد امیر المؤمنین است
و عرب عبارت کند بلفظ جمع از مفردی بر سبیل تفخیم و تعظیم و این در قرآن و کلام
عرب بسیارست و روا بود که مراد او باشد و فرزندانش اگر چه فرزندانش را این
اتفاق نیفتاد از بهر آنکه مناقب و مآثر پدران مناقب فرزندان باشد نه بینی که خدای تعالی
نعمتی که با سلاف جهودان کرده بود بنعمت بر فرزندان شمرد و گفت یا بنی اسرائیل اذکروا
نعمتی التی انعمت علیکم الی قوله و اذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم
و یستحیون نساءکم الایات و آنچه پدران کردند به تعبیر با فرزندان حواله کرد از گوساله
پرستیدن و در روز دوشنبه ماهی گرفتن و غیر آن و مراد بزکوة در آیه زکوة
سنتست که آنرا صدقه گویند و زکوة بمعنی صدقه و صدقه بمعنی زکوة آمده است و این
انگشت برداشت تا سایل انگشتری از انگشت او بر گرفت فعل بسیار نباشد
تا نماز بدان باطل شود و عجب از دشمنان او که آنچه مناقب او باشد بر مطاعن حمل کنند
و مطاعن بر مناقب حمل کنند و رسول خدای نماز میکرد و انا نعات میخواند تا آنجا
که خدای تعالی از فرعون حکایت کرد او گفت انا ربکم الاعلی اعرابی که با او اقتدا کرده بود طاقت
نداشت گفت کذب ابن الزانیة چون رسول سلام باز داد صحابه زبان طعن دراز
کردند بر اعرابی که بد کردی و بی ادبی را کار بستی جبرئیل آمد و گفت خدای ترا سلام گوید
و میفرماید که این قوم را بگو تا زبان ملامت از او کوتاه کنند که من آنچه او گفت از سر اعتقاد
و تعصب بود آنرا بتسبیح و تهلیل بر گرفتم مردی که از ارکان دین رکنی است در نماز که
از ارکان شرع رکنی است در رکوع که از ارکان نماز رکنی است زکوة دهد و عیب کنند این
بمنزلت آن باشد که کوری که آفتاب را نه بیند و آفتاب را عیب کند آنکه کور بود آفتاب را نه بیند.

آفتاب را

قاصمة السقف

آفتاب را چه نقصان ○ ما قدر شمس الضحی بضیاء مشرقة ○ ان لیس یبصرها القوم الذی عمی ○ و هل یضر البدر
ان ماتت تنکرها الزمان والرخم ○ حق تعالی چون اثبات ولایت خود و رسول خود کرد اثبات ولایت
وصی رسول خود در عقب آن فرمود که هر که تولای طاعت خدا کند و رسول و آن
قیام نماید و گردن نهد از خدای و رسول و امام را و کمر طاعت ایشان بر میان بندد
و از حزب و لشکر خدای باشد و لشکر خدا غالبان باشند کسی را بر ایشان
غلبه نبود قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب
من قبلکم و الکفار اولیاء و اتقوا الله ان کنتم مؤمنین ابن عباس گفت رفاعة بن
زید و سوید بن الحارث اظهار اسلام کردند و در دل کفر داشتند و منافق بودند
جماعتی مسلمانان با ایشان دوستی میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد و
نهی کرد از دوستی ایشان و گفت ای آنانکه گرویده اید و ایمان آورده اید آنها که
که دین شما را ببازی و افسوس گرفته اند و از آنها که ایشان را کتاب داده اند پیش از
شما یعنی جهودان و ترسایان و مشرکان عرب دوست مگیرید و با ایشان
دوستی مکنید و از خدای بترسید اگر ایمان دارید بوعده و وعید خدای و بنماز
حیث و مسلمانی است قوله تعالی و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا ذلک بانهم
قوم لا یعقلون جهودان مدینه چون بانگ نماز بشنیدندی و مسلمانان بنماز برخاستندی
گفتندی قد قاموا لا قاموا و صلوا لا صلوا برخاستند که برنخیزند و نماز کردند که مکناشند
خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را و مسلمانان را بر سر ایشان اطلاع داد
در مدینه مردی بود ترسا چون بانگ نماز شنیدی و مؤذن گفتی اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله دندان بیکدیگر بسودی و گفتی هذا الکذب این دروغ
زن را اللهم حرقه بار خدایا او را بسوزان یعنی رسول را شبی اتفاق افتاد که کنیزک او
پاره آتش در خانه میبرد شرری از آن آتش بجست و در وی افتاد و آن ترسا
و اهل خانه و هرچه در آنجا بود سوخته شد جمعی کافران چون بانگ نماز شنیدندی
جدل کردندی و گفتندی ای محمد این بدعت بدعتی است که تو نهادی و پیش از تو پیغمبران
نبوده اگر در این خیری بودی پیغمبران دیگر سابق بودندی از کجا آوردی این آواز
منکر را فما اقبح من صوت و لا خدای تعالی از بهر ایشان این آیه فرستاد و من احسن قولا
ممن دعا الی الله و عمل صالحا و سبب بانگ نماز آن بود که چون رسول علیه السلام بمدینه آمد ایشان

وقت نماز مراقبه میکردند و بر بعضی مشتبه میشد و رسول صلعم بانگ نماز نفرموده بود
صحابه گفتند یا رسول الله این بر ما دشوارست اگر چیزی فرمایی که ما را علامتی باشد
تا ما عند آن بمسجد حاضر شویم انتظار نماز رسول صلعم گفت بنشینیم و مشورت کنیم یکی
گفت رایتی بر بام مسجد باید برد چون وقت نماز بود آنرا نصب کنند و چون ببینند
بیهند دیگری گفت بر بام مسجد آتش باید افروخت تا از دور ببینند بمسجد حاضر
آیند بعضی گفتند آن کنیم که جهودان و ترسایان کنند رسول را ازین هیچ خوش
نیامد تا قرار بر آن دادند که ناقوس زنند عبد الله بن زید گفت ناقوس طلب
میکردم تا بخرم آن شب مردی را بخواب دیدم جامهٔ سبز پوشیده ناقوس در
دست گرفته من گفتم این ناقوس بهایی است گفت چه خواهی کردن گفتم از
بهر نماز بزنم گفت ترا بچیزی راه نمایم بهتر از ناقوس گفتم بلی گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر
و تا آخر بمن آموخت من یاد گرفتم بیامدم و رسول را خبر دادم گفت ان شاء الله که
این خواب راست باشد انگه مرا گفت بلال را بیاموز که آواز او بلندتر است
ویرا بیاموختم چون بلال بانگ نماز بگفت عمر خطاب بشنید و گفت که والله که من
همچنین در خواب دیدم یکی از صحابه تا چهل کس در خواب دیده اند اگر این خبر درست
باشد ما را که رسول بخواب مردمان اعتماد نکرده باشد الا بنزول وحی و چون
وحی آمده باشد او را بدین فرموده باشد و اخبار در فضیلت بانگ نماز بسیار است
رسول صلعم گفت سه کس باشند که بحساب مبالاة نکنند و صبح قیامت و فزع اکبر
ایشانرا نترساند مردی که او قرآن یاد دارد و حافظ بود و آنرا کار بنده و مردی که
هفت سال بانگ نماز کرده باشد و مردی که از مخلوق طمع نداشته و بنده که حق
خدا نگو کند و خدمت خداوندش انس مالک گفت چون بانگ نماز کنند درهای
آسمان بگشایند و دعاها اجابت کنند و چون وقت قامت باشد هیچ دعا
رد نکنند عبد الله عمر گفت از رسول شنیدم که او گفت موذنی که برای خدای
بانگ نماز کند ثواب او ثواب شهیدی باشد که او را در خون بگردانند مادام
تا در بانگ نماز باشد و هر تری و خشکی که آواز او بشنود و برای او گواهی دهد
و چون بمیرد او را در گور هوام زمین بجنبانند و نه بکاوند روز قیامت ندا کنند
که این اضیاف الله کجااند مهمانان خدای روزه داران بیایند گویند این رعاة الشمس والقمر

کجا

کجا اند آنانکه آفتاب و ماهتاب را مراعات کرده اند موذنان را بیارند و ایشانرا
بر بختیان نشانند از نور و تاج کرامت بر سر نهند و به بهشت برند عمر خطاب روایت
کرده از رسول صلعم که رسول سه بار گفت اللهم اغفر للموذنین من گفتم یا رسول الله
ما بر بانگ نماز شمشیر میزنیم ما را این دعا نکنی گفت کلا یا عمر بدانکه بر مردمان روزگاری
آید که بانگ نماز با ضعیفان گذارند و گوشتهای که حرام بود بر آتش دوزخ گوشتهای
موذنانست معنی آیه اینست که ای مومنان چون شما آواز بر دارید به بانگ
نماز گفتن و مردمان را بنماز آواز دهید جهودان و ترسایان و کافران آنرا بافسوس
و بازی میگیرند و این برای آن میکنند که ایشان قومی اند که عقل را کار نفرمایند
قوله تعالی قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل
و ان اکثرکم فاسقون قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة عند الله من لعنه الله و غضب علیه
و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت اولئک شر مکانا و اضل عن سواء السبیل
عبد الله عباس گفت جماعتی جهودان بنزدیک رسول آمدند چون یاسر بن اخطب
و رافع بن ابی رافع و غیر ایشان و گفتند ای محمد بگوی تا تو بکدام ایمان داری از پیغمبران
رسول صلعم گفت بخدای تعالی ایمان دارم و بآنچه بر ابرهیم فرود آمد و اسمعیل و اسحق و یعقوب
و پیغمبران امیشمرد تا که بعیسی رسید ایشان گفتند ما عیسی را نمیشناسیم و او پیغمبر
نبود و انگه گفتند ما هیچ اهل دینی مخطیتر از شما و هیچ دینی بتر از دین شما نمیشناسیم خدای
تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد بگو که ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان
خشم و کراهت و انکار شما شما را نیست الا از بهر آنکه ما بخدای ایمان داریم و بآنچه بما فرود
آمد از قرآن و بآنچه پیش از قرآن فرود آمد از انجیل و توریه و غیر آن و نیز از آنست
و انکار از آنست که بیشترین شما فاسقانند که ایشان حق کردند برای طمع دنیا
و شاید که او را بگر جهد باشد آنکه جواب داد ایشانرا از آن طعن که زدند و گفتند
ما شما را نسبت با شر میکنیم و گفت بگوی ای محمد که من شما را خبر دهم بکسی که از این بتر
او بتر از ینست که شما گفتید بزعم شما نیز دیک خدای و آن کسیست که خدای او را
لعنت کرده است فی قوله لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود
و برو خشم گرفته است که غضب الله علیه و بعضی از ایشانرا بوزینگان و خوکان
گردانیده است و آنکس است که طاغوت را یعنی شیطانرا پرستیده و گوساله

سامری را دون خدا معبود خود گرفتند این جماعت بدتر اند بمنزلت و مرتبه استحقاق
در دنیا و آخرت و گمراه تر اند از راه راست در خبرست که چون این آیه آمد
مسلمانان زبان دراز کردند و جهودانرا گفتند یا اخوان القردة والخنازیر
ایشان رسوا شدند و از ین گونه هیچ جواب نداشتند که راست ست
و خدای خبر داد قوله تعالی و اذا جاؤکم قالوا آمنا و قد دخلوا بالکفر وهم قد خرجوا به
والله اعلم بما کانوا یکتمون وتری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم والعدوان واکلهم
السحت لبئس ما کانوا یعملون آنکه صفت منافقان کرده و آنچه گفتند و گویند
و کشف اسرار ایشان گفت که این منافقان چون بنزدیک شما آیند گویند ایمان
آوردیم نه چنین است که میگویند بلکه با کفر در آمدند و هم با کفر بیرون شدند
یک لحظه و یک حال از کفر خالی نیستند و خدای تعالی عالمترست بآنچه ایشان
پنهان میدارند از کفر و اظهار اسلام که خلاف میکنند و تو ای محمد می بینی بسیار
را از ایشان که در کفر و بیدادی مسارعت میکنند و شتاب میکنند در گناه یعنی انچه
و اثم هر گناهی بود که ضرر آن بر فاعلش مقصور بود و عدوان ظلم بود و هر گناهی که ضرر
او بدیگری رسد و در خوردن رشوه و مال حرام سعی میکنند و بد فعلیست کار
آنچه ایشان میکنند قوله تعالی لولا ینهیهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم
السحت لبئس ما کانوا یصنعون آنکه دانشمندان دو گروه را از جهودان و ترسایان
تعییر کرده و ملامت فرموده بترک امر معروف و نهی منکر و گفت چرا نهی میکنند و باز
نمیدارند ایشانرا علما و احبار ایشان از دروغ گفتن و حرام خوردن و سحت
بد هست آنچه ایشان میکنند ربانی عالمی بود که علم دین داند و تربیت علم آلهی کند
و رهبانیان علما ترسایانند و احبار علمای جهودان رسول خدای گفت هیچ
مردی نباشد که قومی بود که ایشان معصیت کنند و او دست ایشان
بدست فرو نگیرد و ایشانرا منع نکند و الا نزدیک بود که خدای تعالی عذاب عام
فرو فرستد مالک دینار گفت خدای تعالی وحی کرد بفرشتگان که فلان شهر را عذاب
کنید گفتند بار خدایا تو عالمتری فلان بندهٔ عابد در میان ایشانست و همیشه
بر درگاه تو بوده است خدای تعالی ایشانرا گفت لم تسمعوا ضجیجه ثان وجهه لم یتغیر
غضبا لمعاصی آه از ناله او را مشنوانید که ارتکاب محارم میکردند و روی او متغیر

از

از خشم بر ایشان خدای تعالی به یوشع وحی کرد که من از قوم تو صد هزار را هلاک کنم چهل هزار
نیکانند و شصت هزار بدان یوشع گفت بار خدایا بدان مستحق هلاک اند بد
نیکان چیست گفت آنست که ایشان برای خشم من بر ایشان خشم نگرفتند
و با ایشان نشست و خاست کردند و طعام و شراب خوردند و گفت مثل فاسق
در میان صالحان که او را نهی نکنند از منکر مثل جماعتی باشند در کشتی نشسته چون
کشتی بمیان دریا رسد یکی از ایشان تبری بردارد و آن کشتی شکستن گیرد و او را
گویند چه میکنی خود را و ما را هلاک میکنی گوید من نصیب خود تصرف میکنم اگر او را رها کنند
کشتی بشکند و همه غرق شوند و اگر منع کنند او و ایشان همه بسلامت بمانند
قوله تعالی واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و فرق میان صنع و عمل آنست
که عمل هم محکم باشد و هم مستحکم و صنع جز محکم نباشد اما اقتناع را هر دو را یک معنی
استعمال کنند قوله تعالی وقالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل
یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا وکفرا
والقینا بینهم العداوة والبغضاء الی یوم القیمة کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله ویسعون
فی الارض فسادا والله لا یحب المفسدین ابن عباس گفت سبب نزول آیت آن بود که خدای
پیش از آمدن رسول صلعم نعمت بر جهودان فراخ کرده بود چون رسول آمد و دعوت کرد
ایشان کفر آوردند و با او لجاج کردند خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت و عز ایشان
بمذلت بدل کرد چنانکه فرموده که وضربت علیهم الذلة والمسکنة و جماعتی از ایشان چون
فنحاص و غیر او گفتند ید الله مغلولة خدا بسته است خدای تعالی در بیان آن کلمه ناسزا
که گفتند جزا برای ایشان این آیه فرستاد و گفت که جهودان گفتند که دست خدای
بسته از عطا و نعمت دادن ما را یعنی بخیل شد و بستگی دست کنایه بود از بخل
چنانکه گشادگی کنایت بود از سخا خدای تعالی رد کرد بر ایشان بر وجه زجر و لعنت
دستهای ایشان بسته باد تا هیچ خیری و نفعی نرسد تا همیشه درویش و ذلیل باشند
و شاید که بر حقیقت خود بود یعنی دستهای ایشان بسته باد سدی گفت
جهودان گفتند چون خدای تعالی ملک از ما بسته دست بر سینه نهاد چون کسی که کاری را
متقبل شود دست بر سینه نهد گفت ای بنی اسرائیل و بنی احبار من ضمان کردم که دست
از هم بگشایم و ملک بشما باز دهم و این الفاظ عبارتست از آنکه خدای تعالی آنچه گفتند برایشان

رد کرد و لعنت کرد و گفت نه چنین است که شما میگویید بلکه هر دو دست خدای کشاده است
بنعمت چنانکه میخواهد نفقه میدهد آنرا که میخواهد بر حسب مصلحت و چون کنایت از نعمت بود
و دست دو باشد از بهر این یاد کرد و شاید که بدین دو ید نعمت دین
و دنیا خواسته باشد یا نعمت دنیا و آخرت یا نعمت ظاهر و باطن آنگه فرمود که
ولیزیدن و هر اینه بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه بتو فرستاده شد ای محمد از آنرا
از نزدیک خدای تو کفر و طغیان عند نزول قرآن بیفزایند چنانکه در حق سوره گفت
فزادتهم رجسا الی رجسهم آنگه گفت بینداختیم ما در میان ایشان یعنی جهودان و ترسایان
عداوت و دشمنی را تا روز قیامت یعنی ایشانرا خذلان کردیم و با خود گذاشتیم تا
روز قیامت بر سبیل عقوبت چون دانست از حال ایشان که بر کفر خواهند مردن
طوایف جهودان هم دشمن یکدیگراند و انکار یکدیگر میکنند و این عداوت در میان
ایشانست و همچنین در میان جهودان و ترسایان با یکدیگر دشمنی کنند و یکدیگر
را کافر خوانند چنانکه خدای تعالی ازین حکایت کرد که قالت الیهود لیست النصاری
علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء آنگاه فرمود که هرگاه ایشان خواهند که آتش
کارزاری برافروزند و با رسول خدای حرب کنند خدای تعالی آن آتش را بنشاند و این
علم و معجزه بود و رسول را برای آنکه بقوت و شوکت بحدی بودند که در همه زمین کسی با ایشان
مقاومت نکردی و قریش از ایشان مدد خواستندی و با ایشان مستظهر بودندی
و اوس و خزرج در مخالفت ایشان مناقشه نمودند چون رسول پیدا شد
و باد رسالت قیام نمود قوت ایشان بضعف بدل شد و شدت برخاست
تا رسول ص بنی قریظه را بکشت و بنی النضیر و بنی قینقاع را از نشیمنشان بیرون کرد
و باقی را که ماندند جزیه برایشان نهاد و فدک از ایشان بستد و اهل وادی القری
اورا گردن نهادند و بدولت و صولت او همه مستاصل شدند آنگه خبر داد و گفت
این جهودان در زمین بفساد سعی میکنند تا افساد عباد و بلاد کنند بمعاصی خدای
و تحریف توریة و تغلب احکام و پوشیدن کار رسول ص و خدای مفسدانرا دوست
ندارد و نخواهد که ایشانرا خیر رساند و ثواب دهد قوله تعالی ولو ان اهل الکتاب آمنوا و
اتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم ولادخلناهم جنات النعیم ولو انهم اقاموا التوریة والانجیل وما
انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم منهم امة مقتصدة وکثیر منهم ساء ما یعملون

رجام

حق

حق تعالی گفت که اگر اهل کتاب که ترسایان و جهودانند احکام توریة و انجیل را
بجای داشتندی و بتو و بکتاب تو ایمان آوردندی و تقوی و پرهیزکاری پیشه
گرفتندی گناهان ایشان پوشیده و محو کردمی و ببهشتهای با ناز و نعمت پرورده
ایشانرا درآوردمی و نعیم نامیست از نامهای بهشت و اگر این ترسایان و جهودان
اقامت توریة و انجیل کردندی و احکام آنرا کار بستندی و آنچه بایشان فرود آمد
از قرآن ایمان آوردندی و احکام او بر دست گرفتندی و گفتندی اگر توریة و انجیل
را نصب چشم خود کردندی و در پیش خود بداشتندی تا بهر مشکلی رجوع بآن کردندی
ایشان در نشیمن خود و وطن خود بماندندی روزی و نعمت از جمله جهات بایشان
رسیدی و از زبر سرهای خود و زیر پایهای خود روزی خوردندی از بالا یعنی از
آسمان باران آمدی و از زیر پای یعنی از زمین برآمدی و درختان بار ده میوه
دادندی و از زمین انواع حبوبات حاصل شدی و زندگانی بر فاهیت بکردندی
چنانکه گفت ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض
آنگه گفت از ایشان یعنی اهل کتاب جماعتی مقتصداند تقصیر نکنند و از حد در نگذرند
میانه نگه دارند بر قصد یعنی بر جاده روند و بجانب راست و چپ التفات نکنند
الیمین والشمال مضلة شناسند و ایشان مومنان اهل کتابند که برسول ایمان
آوردند و گفته اند این آیه در شان نجاشی و قوم او آمد مجاهد گفت مسلمانان اهل
کتابند و بسیاری از اهل کتاب بد میکنند یعنی ایشان همه یکی نه دارند که اندکی از ایشان
نیک کنند و بیشتری بد قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین محمد بن کعب قرظی گفت
از ابوهریره که رسول ص در اسفار و غزواتی که بودی بوقت فرود آمدن در زیر سایه
درخت فرود آمدی روزی بر عادت خود در زیر سایه درختی بود شمشیر از آن درخت
آویخته و بقیلوله مشغول شد و یاران هم ازو غافل اعرابی در آمد و تیغ از نیام برکشید
رسول بیدار شد اعرابی گفت من یعصمک منی ترا از من که حمایت کند رسول ص گفت
الله یعنی خدای مرا نگاه دارد چون رسول این بگفت دست اعرابی بلرزید و تیغ
از دست او بیفتاد و سر بر آن درخت میزد تا دماغ از سرش پراکنده شد و برو خدای
تعالی این آیه فرستاد و در تفسیر اهل البیت است و جماعتی صحابه روایت کرده اند

براء بن عازب و جابر بن عبد الله الانصاری و سلمان و ابوذر غفاری و حذیفه
و غیر ایشان که آیه در حق امیر المؤمنین آمد در حج الوداع. چون رسول با ترسایان
نجران مصالحه کردند بر دو هزار حله من حلل الاواقی و جبرئیل آمد و گفت ترا حج وداع
میباید کرد و علی را چون فرستادی تا آن حله ها حاصل کردند و او نیز از نقش کرد
چون از مدینه بیرون شد نامه نوشت با امیر المؤمنین علی عم که من بجانب مکه بحج
حج چون کار تمام کرده باشی از راه یمن بمکه آی که حج کرده تلقی باشد ان شاء الله نامه
باو رسید برخواند و ساز رفتن کرد و آنچه حاصل بود از حله ها در اعدال بست
و با قوم روی بمکه نهاد و چون بمیقات اهل یمن رسید احرام گرفت و چهل و چهار شتر
هدی با خود داشت و حج در آن وقت قران و افراد بود و فرض تمتع نیامده بود چون
رسول صلعم بنزدیک مکه رسید خدای تعالی آیه فرستاد و اتموا الحج رسول قوم را والعمرة صح
جمع کرد و خطبه کرد رسول صلعم احرام گرفته و شصت و شش شتر رانده و نیت قران
کرده بود و قوم را گفت که هر که هدی نرانده است باید که حلال شود و این احرام احرام
عمره کند که خدای تعالی عمره در حج برد و انگشتهای هر دو دست در یکدیگر افکند آنگه گفت
آنچه من اکنون میدانم اگر پیش از این دانستمی هدی نراندمی ولیکن من حلال نمیتوانم شدن
تا هدی بمحل نرسد و بکشته و هر که او هدی نرانده است باید تا حلال شود و هدی
حج با عمره کند و آنکه احرام حج گیرد قومی چون بشنیدند حلال شدند و قومی بر احرام
بایستادند و رسول عتاب کرد گفتند ما حلال نشویم و تو محرم گفت مرا عذری هست
فرض من اینست و فرض شما آن نشنیدند و بر خلاف قول رسول اصرار کردند چون
امیر المؤمنین علی عم نزدیک مکه رسید خلیفه بر قوم بداشت و بیامد تا رسول را ببیند
رسول را بود در مکه یافت یکدیگر را بپرسیدند رسول از او پرسید که چه نیت کرده در
احرام گفت یا رسول الله تو بمن ننوشتی که چه نوع حج کن من نیت در نیت تو بستم
گفتم اللهم اهلالا کاهلال نبیک گفت هدی براندی گفت چهل و چهار شتر رسول گفت الله
اکبر شارکنی فی حجی و فی هدیی من شصت و شش شتر رانده ام بر احرام باش
و باز گرد و قوم را برگیر و نزدیک من آی امیر المؤمنین باز گشت آن قوم حله ها بگشاده
بودند و حله ها در پوشیده خشم گرفت بر آنکه او را امیر کرده بود گفت حله ها چرا ایشان را
دادی گفت و استغاثه کردند و خواستند تا خود را بیارایند و در آن احرام گیرند گفت

سبحان

بستد
سبحان الله حله ها هنوز رسول ندیده چرا رها کردی که کسی در پوشیده همه را بخواند و حله ها
و بز موی تا بیفشاندند و در تنگها بستند و مردم را خوش نیامد و زبان بر او دراز کردند
او بیامد و حله ها برسول سپرد و ایشان از علی با رسول شکایه کردند رسول گفت صواب
کرد ایشان از گفتار باز نه ایستادند رسول صلعم بر منبر شد و خطبه کرد و گفت ایها الناس ارفعوا
اصواتکم عن علی بن ابی طالب فانه خشن فی ذات الله غیر مداهن فی دینه زبان از
علی بدارید که او مردی درشت است در ذات خدای و مداهنه نکند در دین خدا
چون خشم رسول و مبالغه او بدیدند زبان کوتاه کردند چون رسول صلعم حج بگذارد و آن
حج وداع بود و برگشت و بجایی رسید که آنرا غدیر خم گویند و آن مفرق الطرق بود
جایی بود که مردم پراکنده میشدند و آن نه منزل بود و نه صلاحیت منزل داشت
جبرئیل آمد و زمام ناقه رسول بگرفت و گفت خدای ترا میفرماید که اینجا فرود آی تا پیغام
و مهم بقوم رسانی پیش از آنکه متفرق شوند و هر گروهی برای دیگر بروند و این آیه آورد
و بر رسول بخواند رسول صلعم فرود آمد و آواز داد در قوم که فرود آیید کس فرستاد تا از
پیش رفتگان باز آیند و نارسیدگان برسند آنجا درختی چند دوغ بود و بز موی در زیر
آن برفتند و رسول صلعم آنجا فرود آمد بزموی تا پالانهای شتر جمع کردند و بر هم نهادند و جامه
بر وافکندند و رسول بر آنجا شد و صحابه و مهاجر و انصار را حاضر گردانید و خطبه
بلیغ ادا فرمود و آن معروف و مشهور است و قوم را از حج کرده و وعظ گفت و آنگه گفت
نعیت الی نفسی و قد دان منی خفوف من بین اظهرکم خبر مرگ من با من دادند و وقت رفتن
من از میان شما نزدیک آمد و مرا بخواندند و نزدیک است که اجابت کنم و انی مخلف فیکم
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان الله لطیف خبیر اخبرنی
انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض در میان شما رها میکنم دو چیز اگر شما بآن تمسک کنید
گمراه نشوید کتاب خدا و عترت من اهل البیت و خدا لطیف و خبیر است و مرا خبر داده
که ایشان از یکدیگر جدا نگردند تا که بر کنار حوض پیش من آیند آنگه گفت هل بلغت خدایا
برسانیدم و فصلی دیگر بگفت آنگه گفت علی منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی
علی از من بمنزله هارون است از موسی جز آنکه از پس من پیغمبری نیست آنگه گفت اللهم هل بلغت
و آنگه فصلهای بسیار بگفت و در عقب هر فصلی در حق امیر المؤمنین حدیثی و فصلی بگفت
و میگفت اللهم هل بلغت چنانکه در سیر تاریخ مذکور است آنگه اشارت با امیر المؤمنین کرد

واورا پیش خود خواند و با خود بران منبر برد و بازوی وی بگرفت و اورا بر داشت
و بگردانید و بمردمان جلوه کرد چنانکه عروسی را عرضه کنند تا مردمان سفیدی بغل
هر دو بدیدند و ساعتی خاموش میبودند انگه گفت الست اولی بکم من انفسکم
گفت نه من بشما از شما نزدیکترم قالوا بلی تقریر کردم تا همه اقرار دادند چون همه اقرار دادند
فضل و تراضی و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله هر کرا من مولای ویم علی مولای ویست
انگه دعا کرد یاران و دوستان اورا و لعنت کرد بر دشمنان او و گفت اللهم
هل بلغت بار خدایا برسانیدم گفتند بلی گفت اللهم اشهد علیهم بار خدایا بریشان
گواه باش وانگه فرود آمد و نماز پیشین بود بگذارد و در خیمه رفت و علی را فرمود
تا در خیمهٔ دیگر رفت برابر خیمهٔ او وانگه مسلمانان و صحابه را فرمود تا گرده گرده میشدند
و علی را تهنیه میکردند تا جمله صحابه و حاضران تهنیه کردند انگه زنان خود را فرمود تا تهنیت علی
کردند و از جمله ایشان که درین باب اطناب کردند عمر خطاب بود که گفت بخ بخ یا علی
اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة و حسان بن ثابت گفت یا رسول الله دستوری
باشد تا درین حال بیتی چند بگویم گفت بگوی یا حسان علی اسم الله حسان
ثابت بر بالای بلندی شد و آواز بلند این ابیات بگفت و مردمان گردنها بیازیدند
از بهر سماع کلام او گفت ٭ ینادیهم یوم الغدیر نبیهم ٭ بخم واسمع بالرسول منادیا ٭
یقول من مولاکم و ولیکم ٭ فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا ٭ ولکن للذی عادی علیا معادیا ٭
الهک مولانا و انت ولینا ٭ ولا تجدن منا لک الیوم عاصیا ٭ هناک دعا اللهم وال ولیه
فمن کنت مولاه فهذا ولیه ٭ فکونوا له انصار صدق موالیا ٭ فقال له قم یا علی فاننی رضیتک
من بعدی اماما و هادیا ٭ فخص بها دون البریة کلها ٭ علیا وسماه الرسول مواخیا ٭
رسول گفت یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک شاعر عرب
درین باب شعر بسیار گفتند چه در عهد رسول و چه از پس آن کمیت گفت ٭
ویوم الدوح دوح غدیر خم ٭ ابان له الولایة لو اطیعا ٭ ولکن الرجال تبایعوها ٭ ولم ار
مثلها خطرا مبیعا ٭ گفت چون این قصیده بگفتم شبی امیر المؤمنین را بخواب دیدم
مرا گفت قصیدهٔ عینی بر من خوان من خواندم چون بانجا رسیدم گفت ماسعانی ٭
انگه در عقب این بگفت ٭ ولم ار مثل ذاک الیوم یوما ٭ ولم ار مثله حقا اضیعا ٭ و دیگر گفت

النص

النص فی یوم الغدیر جلی ٭ فدعوا العباد فی الصباح خفی ٭ اذ قام النبی فی الخلق مبلغ
عن ربه ان الامام علی ٭ اشارت رسول صلعم دو بار علی را بود دو کرت عرضه کرد
روز مباهله بر دشمنان از مباهله بمعاملهٔ آمدند روز غدیر بر دوستان از موالات
بمخالفت آمدند ابو سعید خدری گفت والله لا تفرقوا حتی نزل الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا رسول خدای گفت الله اکبر علی کمال
الدین و تمام النعمة و رضا الرب برسالتی و بولایة علی من بعدی انگه روی بعلی کرد
و گفت یوم بیوم ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا روزی بروزی و خدای
تعالی مزد نیکوکاران ضایع نکرد اند و آن آنروز بود که در وجب بدر آمد و علی پیش او
رفت با چند شجاع دیگر جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله ان له عندک یوم بیوم اورا
نیز دیگ تو روزیست بدل این روز گفت چگونه گفت چنانکه امروز او بذل
جهد و افراغ وسع میکند در نصرهٔ تو و اظهار دین تو ترا فردا جهدی باید کرد در اظهار علامات
و امامت او گفت کی باشد این گفت چون وقت آید من بیایم و اعلام کنم
چون روز غدیر بود آمد و آیة آورد عبد الله مسعود گوید روز احد امیر المؤمنین
علی علیه السلام نیزه در دست میگردانید و از راست و چپ و پس و پیش مردمی افکند
رسول صلعم گفت لا تقیة فی الاسلام بعدک ما عذر من کتم الحق و انت ناصره
چون این روز بود و آیة آمد علی را علم بخواند و این حال او بگفت و در آن کار
اندیشه میکرد امیر المؤمنین گفت یا رسول الله یاد داری که فرا گفتی ما عذر من کتم الحق
و انت ناصره فالیوم ما عذر من کتم الحق و الله عاصمه آنروز گفت یوم بیوم آنروز
باس بود این روز یاس بود باس کافران بود آنروز که در دست او باس بود که
انزلنا الحدید فیه باس شدید این روز روز یاس دشمنان بود که الیوم یئس الذین کفروا
من دینکم باش تا فردا از بهر دوستانش در دست او کاس بود و سقیهم ربهم شرابا
طهورا و در دست دیگرش از بهر دشمنان باس تا هم ساقی کوثر باشد و هم قسیم
جنت و سقر دوستانرا این بود که در بیه فانه منی اکثر اولیائی و دشمنانرا خذیه فانه
من اعدائی دشمنان پنداشتند که چون بر وی آن کار مهمل ماند چون اورا بر جا
برداشت و بر کار این کار گماشت دشمنانش آیس و خایب شدند و بعضی در دل
برداشتند بعضی طاقت نداشتند و پرده از روی دل خود برداشتند

انبیا ابو جعفر محمد بن علی از پدرانش روایة کرده اند که چون رسول صلعم بغدیر خم دست
علی گرفت و او را بر منبر برد و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه خبر در
احیا قبایل عرب افتاد و این خبر بحارث بن النعمان الفهری رسید بر شتر
و براستر نشسته روی بلشکرگاه رسول نهاد چون برسید از ناقه فرود
آمد و پای ناقه ببست و روی بخیمه رسول نهاد و رسول صلعم در میان مهاجر و انصار
نشسته بود گفت ای محمد بیامدی و ما را گفتی که سیصد و شصت معبود را رها
کنید که معبود یکیست بکردیم و گفتی نماز بجای آرید قبول کردیم گفتی ماه رمضان
روزه دارید پذیرفتیم گفتی زکوة مال بدهید میدهیم گفتی حج کنید میکنیم بجهاد فرمودی
ابا نکردیم باین هم راضی نشدی حتی رفعت رفیع ابن عمک فرفعته و فضلته
علینا فقلت من کنت مولاه فهذا علی مولاه فهذا اشیء منک ام من الله ما این قول
بگیم این چیزیست که از خود گفتی یا خدا فرموده ترا رسول صلعم فرمود که والذی لا اله الا هو
ان هذا من الله آن خدایی که جز او خدای دیگر نیست که این با مر و فرمان خدا کردم
و گفتم چون حارث النعمان این بشنید پشت برکرد و روی بسوی راحله کرد
و میگفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا
بعذاب الیم بار خدایا اگر آنچه محمد میگوید حق است و از نزدیک تو است بر ما
از آسمان سنگی ببار و یا عذاب دردناک بما آر هنوز این سخن تمام نگفته بود
که سنگی از آسمان بیامد و بر سر او آمد و بر جای بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد
که سأل سائل بعذاب واقع الآیة حق تعالی رحمت فرستاده او عذاب خواست
گفتند تا چون رحمت مانع نیست کس عذاب از تو دافع نیست لیس له دافع من
الله ذی المعارج من ولایة فرستادم کمال دین و تمام نعمت در وبستم که الیوم اکملت ل
کم دینکم یا ایها الرسول بلغ جبرئیل آمد که ای گذارنده وحی بگذار و ای رساننده بر
گوشت جبر رسالتم گفت ما انزل الیک من ربک آنچه بتو آمد از خدای شب معراج
فی قوله فاوحی الی عبده ما اوحی در تفسیر اهل بیت آمده است که ما اوحی فی لیلة المعراج شب
معراج مجمل گفت روز غدیرش تفصیل داد تا تاخیر البیان عن وقت الخطاب
الی وقت الحاجة روا باشد اشتباه مجمل نگفتیم تا دل بران موقف میکنی و عزم بران
مصمم تا چون وقت آید تفصیل بگویم بار خدایا اگر تقصیری یا تاخیری افتد یا محمد دان

[illegible]

لم تفعل

لم تفعل فما بلغت رسالته اگر این نکنی همان انگار که هیچ نکردی بزرگ فرمانی که آنچ
کرا گر نکردی کرده ناکرده شدی و گفته ناگفته گشتی گفت بار خدایا از طعن اعدا
ایمن نیستم و از دشمنان خایفم گفت ای محمد نگر تا اندیشه نداری که من عاصم و
نگهدارنده توام والله یعصمک من الناس ایمن باش که خدای تعالی ترا ایمن دارد
و خدای تعالی هدایة نکند کافران تا بخذلان بر سبیل عقوبت و ایشان را بحرمان از
راه بهشت و ثواب و این روز هیجدهم ذی الحجه در منصرف رسول از حجة الوداع
بود سنه عشر من الهجرة و رسول صلعم از پس آن دو ماه و ده روز در دنیا
بود انگه بجوار رحمت ایزدی رفت و این روز بدین سبب از جملهٔ ایام
شد و پیش از این مذکور بود چنانکه از صادق عم روایة کرده اند که او گفت
یوم الغدیر عید الله الاکبر و ما بعث الله نبیا الا عرف حرمته و انه عید فی السماء
والارض روز غدیر عید خداست عید اکبر و خدای تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد
الا که او را حرمت این روز معلوم کرده و پیغمبران متقدم او صیای خود را در این
روز نصب کردند احمد بن محمد بن ابی نصر گفت روزی نزدیک امام رضا عم حاضر
بودم مجلس خاص بود بر اهلش ذکر روز غدیر میرفت انجا بعضی از حاضران
گفتند ما غدیر نشناسیم رضا عم گفت که حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش
از رسول صلعم که گفت روز غدیر در آسمان معروفتر است از انکه در زمین و خدای
تعالی را در فردوس اعلی کوشکیست خشتی از زر و خشتی از سیم در او صد هزار قبه
ایست از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از زمرد سبز خاکش مشک و عنبر
است در و چهار جویست از آب و می و شیر و انگبین بر کنار آن جویها درختها
از انواع میوها بران درختان مرغانی اند تنهای ایشان از لؤلؤ و پرها از یاقوت
چون روز غدیر باشد اهل آسمانها انجا حاضر آیند تسبیح و تهلیل میکنند
خدا را مرغان از ان درختان بپرند و دران جویها فرو شوند و برایند خود را
دران مشک و عنبر بگردانند و بر بالای سر آن فرشتگان بپرند و بر ایشان
نثار کنند چون آخر روز باشد منادی ندا کند ایشانرا که انصرفوا الی مراتبکم باز
گردید و با جایهای خود شوید که ایمن شدید از خطا و زلل تا دیگر سال در مانند این روز
برای کرامت محمد صلعم انگه با من نگریست و گفت یا ابن ابی نصر هر جا که باشی جهد کن تا این روز

ثبت

امیر المؤمنین حاضر شوی اگر ممکن باشد که خدای تعالی درین روز گناه شصت ساله را
بیامرزد هر مؤمنی و مؤمنه را درین روز چندان کرده تا از آتش دوزخ آزاد
شود که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر و هر درمی که بصدقه
بهزار درم محسوب باشد آنچه توانی با مؤمنان درین روز خیر کن و در آنچه
توانی مؤمنان را شاد کن و الله که اگر مردمان فضل این روز شناختندی
فرشتگان ایشان را مصافحه کردندی هر روزی گفته اند که مشاهیر الایام
عشرة یوم التوحید روز توحید است و آن آنست که خدای تعالی فرمود که
الست بربکم قالوا بلی و یوم التقدیر و ذلک قوله فقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام
و یوم التطهیر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یوم التکثیر و آن
آن روز بوده است که خدای تعالی عدد مسلمانان بعدد فرشتگان بسیار کرد فی
قوله یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و یوم التعبیر و آن آن روز است
که حامل سورة برائت را بکر واپس آورد بنزول وحی به پیغمبر که لا یؤدیها الا انت او رجل
منک و یوم التوقیر و آن روز مباهله است که رسول صلعم امیر المؤمنین علی را موقر کردانید
حق تعالی حکم او و نفس او و حکم او و نفس رسول کرده قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم و یوم التشهیر و آن آن روز بوده که انگشتری
در رکوع بسایل داد خدای آیة انما ولیکم الله فرستاد و او را مشهور کردانید
و یوم التوقیر روز مواخات است که او را ببرادری گرفت و با خود تخصیص کرد و او را
موقر کردانید حیث خصه باخائه و اجلسه علی ردائه و یوم التشویر روز قیامت
باشد که یکی گوید یا لیتنی کنت معهم و یکی گوید یا لیتنی کنت ترابا و دیگری میگوید یا لیتنی
لم اتخذ فلانا خلیلا و روز دهم یوم الغدیر است و چون نگاه کنی این روز از آن
روزها بفضل افزونتر است برای آنکه آنچه در آن روزها پراکنده است درین روز
مجموعست والحمد لله علی اتمام نعمته و اسباغ کرمه قوله تعالی قل یا اهل الکتاب لستم
علی شیء حتی تقیموا التوریة والانجیل وما انزل الیکم من ربکم ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک
طغیانا و کفرا فلا تاس علی القوم الکافرین عبد الله عباس گفت جمعی جهودان بنزدیک رسول الله
آمدند و گفتند یا محمد تو بتوریة ایمان داری و مقری که کتاب خداست و حقست گفت آری گفتند
ترا با ما اتفاق است ما بتو اتفاق نکنیم در آنکه قرآن حقست و از نزدیک خداست ما بدین

ایمان نکنیم که تو اقرار داری که حقست خدای تعالی آیة فرستاد و گفت بگوی ای محمد ای اهل کتاب
از جهودان و ترسایان که شما بهیچ چیز نه اید تا اقامت توریة و انجیل نکنید یعنی تا ایمان
نیارید بآنچه در وست از نبوت محمد و بشارت باو و وجوب ایمان باو و بکتاب او
و بآنچه فرو فرستاده شد بشما از خدای شما یعنی قرآن که خدای تعالی بر همه مکلفان
فرستاد و تخصیص ایشان برای اقامت حجت بر ایشان و گفته اند مراد جمله ادله
است که خدای تعالی نصب کرده است بر صحت مسائل و توحید و عدل و نبوت
انبیا و نبوت پیغمبر ما و بیفزاید بسیاری از ایشان آنچه بتو فرستادند از خدای
تو کفر و طغیان پس تو ای محمد برین قوم کافران اندوهگین مباش و این برای تسلیه
رسول گفت که او دل بایمان ایشان بسته بود چون ایمان نیاوردند دلتنگ شد
خدای تعالی گفت تو بر ایشان دلتنگ مشو که بدوزخ شوند که ایشان مستحق آنند
گویند چون عند نزول قرآن کفر و طغیان ایشان زیادت کرده شد این مفسده بود
چرا که مفسده آن بود که فساد عند آن حاصل آید که چنین باشد و قبیح رسیدن
دیگر با این بود و آن آنست که از باب تمکین بود چون قدرت و آلت و قرآن از باب
تمکینست مفسده نباشد قوله تعالی ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصاری
من آمن بالله والیوم الآخر وعمل صالحا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون اکنون حق سبحانه و تعالی
اشارت با مؤمنان که در اصل مؤمن بوده اند و آن مؤمنانی که اهل کتاب بوده اند و ایمان
آوردند به رسول صلعم خبر داد و گفت آنانکه ایمان آوردند و آنانکه بر دین جهودی اند و آنانکه
صابیان اند و صابی آن بود که از دینی که جمهور بر آن باشند میل کند و بدینی رود که بر آن اندک
باشند از مردم و ترسایان که از ملت عیسی اند هر که از ایشان ایمان آورد بخدا و بروز باز پسین
که قیامتست و عمل صالح کند با ایشان هیچ خوفی و اندوهی نباشد چون کافران اندوهگین
و خایف باشند قوله تعالی لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل وارسلنا الیهم رسلا کلما جاءهم
رسول بما لا تهوی انفسهم فریقا کذبوا و فریقا یقتلون وحسبوا الا تکون فتنة فعموا وصموا ثم تاب الله
علیهم ثم عموا وصموا کثیر منهم والله بصیر بما یعملون حق تعالی برین آیة احتجاج کرد بر جهودان
و ملامت کرد ایشانرا بآنچه پدران ایشان کردند و ایشان بدان اقتدا کردند بپدران
خود و بدان رضا دادند گفت بدرستی که ما گرفتیم میثاق و عهد فرزندان یعقوب و بایشان
پیغمبران فرستادیم تا حجت بر ایشان لازم شود و هر که پیغمبری بایشان آمدی و خبری آوردی

بایشان کونس آنرا نخواستی کروهی را از پیغمبران تکذیب کردندی و بدروغ داشتندی
وکروهی را میکشتند یکی بلفظ ماضی کفت و یکی بلفظ مستقبل تا بازنماید کر این جون
صفت لازمست مر ایشانرا کفت ایشان پنداشتند کر ایشانرا هیچ بلایی و امتحانی
و آزمایشی نخواهد بود کور شدند و کر شدند و این بر سبیل مبالغه کفت در تشبیه ایشان
بآفت رسیده در چشمها و کوش از جهل و غفلت و قلت تامل در آنچه بر ایشان
واجب بود یعنی جهل پیش کرفتند و سر در راه جهالت و ضلالت نهادند از تکذیب
انبیا و کشتن ایشان بمانند کوران و کران از آنچه ایشانرا فرموده بودند انکه
کروهی از ایشان توبه کردند خدای توبه ایشان قبول کرد پس انکه کر باره ایشان
و فرزندان ایشان با سر کفر و ضلالت و کوری و کری شدند بکفر برسول صلعم و خدای
تعالی بیناست بآنچه ایشان میکنند و مورد آیه تهدید و وعید است یعنی بروی
هیچ پوشیده نیست از اجزای تفاصیل آن تا هر یکی را برو وفق آنچه باید چنانکه شاید
جزا دهد قوله تعالی لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم وقال المسیح یا بنی اسرائیل
اعبدوا الله ربی و ربکم انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و مأویه النار و ما
للظالمین من انصار میکوید که کافر شدند آنکسانی که کفتند خدای معبود که استحقاق
عبادت دارد عیسی بن مریمست و کفر بجحود باشد بدل آنرا که واجب بود بدان
اقرار کردن از قبیل اعتقاد باشد و او را با فعال جوارح هیچ تعلق نباشد
و مراد بدین قول درین آیة مذهب و اعتقادست چنانکه کوید قول ابو حنیفه است
واین قول شافعیست یعنی مذهب و اعتقاد ایشانست وجهی دیکر آنست
که جون اعتقاد ایشان عند قول پنداشتند که خدای تعالی اعتقاد در اقوال خواند
لما کان ظهوره لنا عند ذلک و این کروه از ترسایان که این کفتند یعقوبیانند
که ایشان تثلیث کویند اقنوم پدر و اقنوم پسر و اقنوم روح القدس انکه کویند
سه بودند یکی شدند و آنانکه جز ایشانند مسیح را پسر خدا کویند از زعم تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا مسیح کفت ایشانرا که ای بنی اسرائیل خدای را پرستید که خدای من
خدای شماست تبرا کرد از آنچه ایشان میکفتند و منکر شد کفتار ایشانرا و رد
کرد بر ایشان که او را خدای کفتند انکه بر سبیل تعلیل کفت که هر که بخدای شرک آرد
دیا و انباز کیرد خدای بهشت برو حرام کرداند و جای او آتش دوزخ بود و ظالمانرا

که کافر اند و غیر ایشان هیچ یاری نباشد که ایشانرا از خدای و عذاب خدا
حمایت کنند قوله تعالی لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من اله الا اله واحد و ان
لم ینتهوا عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم افلا یتوبون الی الله و یستغفرونه
والله غفور رحیم بحقیقت کافر شدند آنانکه کفتند خدای سیم سه است و این
قوم جهودان و ترسایانند از ملکیان و یعقوبیان و نسطوریان و این
که کفتند بر سبیل اتحاد کفتند و این نامعقولست از برای انکه محالست که
ذات یکی شود انکه حق تعالی خبر داد و کفت هیچ خدای نیست الا یک خدای اکر باز
نه ایستند این جماعة که این میکویند برسد بآنانکه کافر شدند از ایشان عذاب
دردناک یعنی بآنانکه بکفر اصرار کنند از ایشان وجهی دیکر آنست که برای آن
کفت لیمسن الذین کفروا منهم تا وعید شامل باشد هر دو کروه را که ذکر ایشان
رفته است انکه بر سبیل تقریع و توبیخ کفت آیا این قوم توبه نمیکنند و با خدای
نمیکروند و پناه با طاعت و عبادت او نمیدهند و از او آمرزش و استغفار نمیخواهند
و خدای غفور و رحیمست آمرزنده و مهربانست بیامرزد بفضل و رحمت خویش آنرا که
با درکاه او شود قوله تعالی ما المسیح بن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقة
کانا یاکلان الطعام انظر کیف نبین لهم الآیات ثم انظر انی یؤفکون قل اتعبدون من دون الله
ما لا یملک لکم ضرا ولا نفعا والله هو السمیع العلیم حق تعالی کفت رد شنیع آنجماعة را بر ایشان رد
کرد و کفت که نیست عیسی بن مریم الا پیغمبری که پیش از و دیکر پیغمبران رفتند و مادرش زنی
صدیقه و راستی کرده بجه و براستی دارنده آیات خدای او مؤمن بمنزل او و بپرسش
آیاتی که خدای تعالی در ایشان بکلمات نمود چنانکه کفت و صدقت بکلمات ربها
انکه ترسایانرا تنبیه کرد بر انکه آنکس که طعام خورد و اکر نخورد زنده نماند و بجیف ضعیف
و محتاج بود خدا چکونه شاید و اهل معانی کفتند این کنایتست از قضا حاجت یعنی آنکس که
طعام خورد محتاج قضا حاجت باشد انکه کفت ای محمد بنکر که ما آیات برای ایشان
جکونه بیان میکنیم و اد جکونه ظاهر میکردانیم بنکر که ایشان از آن جکونه عدول و اعراض
میکنند و از آن میکردند انکه رسول را فرمود که ای محمد بکو بر سبیل احتجاج و انکار بر ایشان
که میپرستید شما بدون خدای آنرا که مالک نباشد و قادر بر نفع و ضر شما سودی نتواند کرد و نه
دفع ضرری برای آنکه قادر بر این خدا باشد یا آنکه خدا و ... عیسی بر نفع و ضر قادر بود

بعکس خدای بود انکه در حال حیوة چنین بود ترسایان عهد رسول را ازو هیچ ضرری
ونفعی نبود و عبادت انکه ازو ضرری ونفعی نبود جاری مجرا عبادت اصنام وجمادات
باشد وقبح آن بضرورت معلوم است و خدای شنوا و داناست اقوال شما را وبیننده
وافعال شما میداند تا هرکسی را بروفق آنکه او مستحق باشد جزا دهد قوله تعالی قل یا اهل الکتاب
لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن
سواء السبیل بگو ای محمد جهودان وترسایان را که ای خداوندان توریة وانجیل نه که غلو
مکنید در دین خود و از حد در مگذرید ومتابعت مکنید هوا و مذهب قومی را که ایشان
مذهب بهوا نفس خود نهاده اند نه باستخراج ادله وایشان پیش از شما ضال وگمراه بودند
گفته اند که نهی است ترسایان را که در ضلالت اقتدا بجهودان کنند بعضی دیگر گفته اند
مراد آنست که اقتدا مکنید باسلاف رؤسا واکابر خود چه ایشان جز آنکه
ضال اند در نفس خود مضل وگمراه کننده اند قوم بسیار را وایشان از راه راست
گم شده اند زجاج گفت برای آن تکرار کرد که آن خواست که ضلوا من قبل بلفظ
اول وبدوم آنکه اضلوا من بعد بعضی دیگر گفتند باول ضال دین خواست وبدوم
ضال از طریق بهشت قوله تعالی لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود
وعیسی بن مریم ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس
ما کانوا یفعلون لعنت کردند کافران بنی اسرائیل را بزبان داود وعیسی بن مریم
ولعن طرد وابعاد باشد از رحمت خدای ایشان را بلعنت فرمود بزبان داود
تا قرده شدند وبزبان عیسی تا خوک شدند واین دو پیغمبر را تخصیص کرد برای
آنکه بعد از موسی بودند وازیشان معروفتر پیغمبری نبود وذکر سلیمان برای آن نکرد
که او بر دین داود بود واو را شریعتی نبود با آنکه گفته که داود اهل ایله را لعنت کرد بعد از آنکه
که در روز شنبه کردند در باب ماهی گرفتن وآن دعای داود بود که گفت اللهم البسهم اللعنة
مثل الرداء علی المنکبین ومثل المنطقة علی الحقوین خدای تعالی ایشان را بوزینه گردانید وعیسی
اصحاب مایده را که مایده خواستند چون خدای تعالی ایشان را بفرستاد وبعد از آن کافر شدند
ایشان را لعنت کرد خدای ایشان را خوک گردانید واین از بهر آن گفت تا ایشان دیگر
آیس ونا امید باشند از مغفرت مادام که بر کفر اصرار کنند وایشان را سودی نکند با آنکه
ایشان فرزندان پیغمبرانند وایشان بآن فخر آورده اند آنکه فرمود که این لعنت ایشان را

بسبب

بسبب عصیان وتعدی وتجاوز از امر حق بود که عصیان وتعدی کردند وتجاوز از امر
حق نمودند ویکدیگر را منع نمیکردند از زشتیها که میکردند وآن در شرع وعقل حرام است
بد چیزی بود آنچه ایشان میکردند واین منکرهای گرفتن ماهی بود در روز شنبه ورشوه
گرفتن ورشوه ستاندن در احکام وبها پیه که بر ایشان حرام بود ندانستند
که چون پیه حرام بود بهای آن هم حرام بود رسول صلعم گفت در بنی اسرائیل چون
یکی منکر کردی یکی بیامدی واو را نهی کردی او باز نا ایستادی از آن دگر روز چون او را دیدی
با او اختلاط ومواکله ومشارکت کردی واز وتبرا نکردی چون خدای تعالی از ایشان
چنین دید دلهای ایشان را بر یکدیگر زد ولعنت کرد ایشان را بزبان داود
وعیسی بن مریم وآیه را قرده وخنازیر خواست بدان خدای که جان من بامر اوست
که اگر امر بمعروف کنید ونهی منکر و دست بد دست گیرید واو را بر حق دارید والا
خدای دلهای شما را بر یکدیگر زند ولعنت کند چنانکه ایشان را کرد قوله تعالی تری کثیرا
منهم یتولون الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم وفی العذاب هم
خالدون ولو کانوا یؤمنون بالله والنبی وما انزل الیه ما اتخذوهم اولیاء ولکن کثیرا منهم
فاسقون می بینی تو ای محمد بسیاری را از ایشان یعنی ترسایان را وجهودان را بعضی گفتند
مراد جهودانند تنها وکعب اشرف که ایشان تولا میکنند بآنکسانی که کافر شدند
از مشرکان بنصرت ودوستی با یکدیگر تا یکدست ویکزبان باشند بر تو که محمدی بد
چیزی آنکه نفس ایشان برای ایشان تقدم کرده وآن خشم خداست بر ایشان
وخلود ایشان در آتش دوزخ وعذاب اگر بدل آنکه این میکنند بخدا وپیغمبر
خدا ایمان آوردندی وآنچه فرو فرستاده اند گفته اند مراد به پیغمبر موسی است واین کافران
ومنافقان جهودانند گفت اگر ایشان بخدا وپیغمبر وکتاب موسی یعنی توریة ایمان
داشتندی مشرکان را دوست نگرفتندی ومولات ومصافات ایشان دلیل میکنند که
ایشان ایمان ندارند بموسی وتوریة ولیکن بیشتری ازیشان فاسقانند از فرمان خدای
بیرون شده اند قوله تعالی لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود والذین اشرکوا
ولتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین ورهبانا وانهم
لا یستکبرون حق سبحانه وتعالی رسول را خبر داد واحوال دوستان ودشمنان اعلام کرد
وگفت سخت ترین مردمان بعداوت ودشمنی کردن بآنکسانی که ایمان آوردند جهودانند

یعنی دشمنی جهودان با مسلمانان بیشتر است از کافران دیگر ابو هریره از رسول روایت کرده
که هیچ دو جهود نباشند که با یکی از مسلمانان حاضر شوند و الا که قصد کشتن او کنند و
مشرکان را نیز سخت‌ترین مردمان یابی بعداوت و دشمنی مومنان و نزدیکترین مردمان
یابی بدوستی مومنان آنکسانی را که گفتند که ما ترسایانیم و مراد به ترسایان
خصوص است نه عموم برای آنکه ترسایان با مسلمانان کمتر از جهودان دشمنی
نکنند و مراد نجاشی و در بدایت اسلام که رسول بمکه بود مشرکان ایذا مومنان
کردند و ایشان را تاراج نمودند تا از اسلام برگردند کسانی که ضعیف بودند
برگردیدند و رسول را عمش ابو طالب حمایت کرد چون رسول چنان دید مسلمانان را
گفت شما را هجرت می‌باید کرد و بحبشه رفتن که پادشاه حبشه مردی عادل
ظلم نکند و پادشاه نجاشی بود نام او اصحمه و نجاشی بزبان حبشه عطا باشد
و این نام پادشاهان حبشه باشد چنانکه قیصر نام پادشاهان روم یازده مرد
و چهار زن برفتند عثمان عفان و زبیر و عبد الله مسعود و عبد الرحمن عوف
و ابو حذیفه و مصعب عمیر و ابو سلمه و عثمان مظعون و عامر بن ربیعه و حاطب
عمیر و سهل بن بیضا بدریا راه رفتند و کشتی بگرفتند تا بزمین حبشه رفتند و این
سال پنجم از مبعث آنگه جعفر بن ابی طالب برفت و بعد از آن گروه گروه
میشدند تا هشتاد و دو مرد بحبشه رفتند بیرون از زنان و کودکان چون قریش
خبر یافتند عمرو بن العاص را بفرستادند با مبالغی از هدایا و التماس کردند که ایشان
همه فرستند برفتند و هر جهدی که توانستند کردند نجاشی گوش بسخن ایشان نکرد
و ایشان خایب بازگشتند و مسلمانان آنجا مقام کردند تا که رسول بمدینه هجرت
کرد و کارش بلند شد و مسلمانان قوت بگرفتند و سال ششم رسول نامه نوشت
بنجاشی تا ام حبیبه بنت ابی سفیان را برای او بخواهند و شوهرش آنجا وفات یافته بود
و درخواست تا مسلمانان را پیش او فرستد نجاشی کنیزک خود را بر هه نام بنزدیک ام حبیبه
فرستاده و خبر داد که رسول او را بخواهد ام حبیبه عقدی داشت ببشارت این
کنیزک داد و گفت برو و بگو تا وکیل پیش من فرستد تا او را وکیل کنم تا خالد بن
سعید را بفرستاد تا او را برسول دهد بمهر چهار صد دینار و آنگه از قبل رسول
خطبه کرد و نجاشی بوکس فرستاد تا چهار صد دینار بیاوردند بدست کنیزک بام حبیبه

فرستاده

فرستاد او زر پیش ام حبیبه برد او از آنجا پنجاه دینار بکنیزک داد گفت مرا امروز چیزی است
که هیچ نفرستادم و آن نیز که گرفتم با تو دهم و من کنیزک خاص ملکم بخدا و نبوت مصطفی و
بآنچه با او فرستاده اند ایمان دارم باید که چون برسول رسی سلام و تحیت من برسانی
گفت منت دارم آنگه نجاشی زنان خود را فرمود تا ام حبیبه را تهنیت کردند و هدیها آوردند
آنگه دو کشتی بساخت و او را با جعفر بن ابی طالب و جماعتی صحابه بگسیل کرد و در آن
وقت رسول بغزای حنین رفته بود چنان اتفاق افتاد که جعفر برسید و امیر
المومنین خیبر گشاده بود بشارت قدوم جعفر و فتح خیبر برسول برسید گفت
فرحتان لا ادری بایهما اسر بفتح خیبر ام بقدوم جعفر و دیگری آمد و بولادت امام حسن
خبر داد گفت ام بولادت شبر و درین حال از نماز فریضه فارغ شده بود از بهر
هر بشارتی تکبیری کرد آنگه گفت که سنت کردم که چون نماز فریضه کنند سه تکبیر
بگویند چون خبر نکاح رسول با ام حبیبه با بی سفیان رسید اسلام نیاورده بود
شادمان شد گفت ذاک فحل لا یقرع انفه پس از آن بدتی نجاشی نامه نوشت
و پسرش را با شصت مرد بفرستاد و در آن نامه نوشت که بخدا و تو که محمدی
ایمان آوردم و تصدیق کردم آنرا که بتو فرستاده اند و پسرم ارها را با جماعتی نزد
پیش تو فرستادم اگر فرمایی تا پیش تو بخدمت تو آیم و آنچه تو فرمایی امتثال کنم و با تو
بدست پسر عمت بیعت کردم بیامدند در دو کشتی نشستند بدو گروه آن کشتی
که پسر نجاشی در آنجا بود غرق شد و آن جماعت بماندند با گروهی دیگر منضم شده
هفتاد مرد بودند شصت و دو از حبشه و باقی از اهل شام پیش رسول آمدند
و از جمله ایشان بحیرای راهب بود و ابرهه و ادریس و اشرف رسول سوره
یس بر ایشان خواند چون قرآن بشنیدند بگریستند و گفتند چه نیک ماننده است این
کلام بآنچه خدای تعالی بر عیسی فرستاد خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد
الی قوله و ذلک جزاء المحسنین و لتجدن اقربهم ای محمد تو نیز و نزدیکترین ایشان بود که دوستی
مومنان کسی را یابی که ایشان گفتند ما ترسایانیم یعنی نجاشی و اصحاب او و آن هفتاد
و دو کس که پیش رسول آمدند و این دوستی و مودت ایشان از آن است که از ایشان حبشیان
و رهبانانند و تبدیل و تغییر کردند و ایشان پنج مرد بودند که با تغییر و تبدیل کردند و انجیل
و ترسی و طمع دند و آنگه از ایشان برحق بایستادند قسیسین بودند پس هر که با او تنها

[illegible]

کرد بر طریق استقامة او را قسیس خوانند و نیز از سبب آن بود که ایشان استکبار
نکنند و گردن کشی ننمایند و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع
مما عرفوا من الحق یقولون ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین و ما لنا لا نؤمن بالله و ما جاءنا
من الحق و نطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم الصالحین حق تعالی چون وصف کرد ایشانرا
در خوف و خشیت از رقت قلب ایشان باز گفت که چون ایشان بشنوند آنچه
برسول فرستاده اند از قرآن که برایشان خوانند تو بینی که آب چشم ایشان ریختن
گیرد از آنچه شناخته اند آنرا از حق و درین حال میگویند که ای خداوند ما ایمان آوردیم
بتو پس بنویس ما را با گواهان یعنی نام ما در جریدهٔ مؤمنان که شاهدانند ثبت کن
چنانکه نام گواهان ثبت کنند یا نام ما با امت محمد بنویس که ایشان گواهان پیغمبرانند
چنانکه گفت و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس انگاه از ایشان
حکایة کرد آنچه ایشان از خود گفتند بر سبیل تعجب که ما را چه بوده است که ایمان
نیاریم بخدا و آنچه بما آمده است از حق یعنی اسلام و رسول خدای و کتاب او که قرآن
و شریعت او که مسلمانیست و ما طمع میداریم که خدای ما را با قوم صالحان در بهشت کند
فاثابهم الله بما قالوا جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ذلک جزاء المحسنین و الذین کفروا
و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم پس خدای ثواب و پاداش داد یعنی مستحق ثواب
تعظیم و تبجیل بآنچه ایشان گفتند از آنچه راست گفتند و در دل خلاف آن نداشتند
که بر زبان راندند بوستانها و بهشتها که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد
منافع لذات چشم و دل را بهتر از آب روان و سبزی چیزی دیگر نیست درختان سبز
و میوه دار با نواع ثمار در هر ثمرهٔ هر طعمی که او خواهد و جویهای آب روان و شیر و می
و انگبین و این منافع و ثواب جزای نیکو کاران است چون ذکر اهل کتاب کرد از مؤمنان
و کافران و آنچه ایشانرا خواهد بود از ثواب و عقاب ذکر کافران و مکذبان کرد و گفت
آنانکه کافر شدند برسالة و نبوت رسول و بدروغ داشتند آیات ما را که قرآنست
این جماعت اصحاب دوزخ و ملازمان آتش اند اول بر تفصیل گفت و این بر سبیل
عموم تا ایشان و جز ایشان داخل باشند درین وعید و دیگرانرا نیز لطف باشد و رعایت
یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و کلوا مما
رزقکم الله حلالا طیبا و اتقوا الله الذی انتم به مؤمنون چون رسول صلعم صحابه را وصف قیامت کرد

و احوال او و دوزخ و عقاب او و شدة او بر گناهکاران جمعی از صحابه بیامدند
و در سرای عثمان بن مظعون نشستند و اتفاق کردند بر آنکه بروز روزه نگه دارند
و بشب هیچ نیاسایند و بر بستر نخسپند و گوشت نخورند و پلاس پوشند
و دنیا بکلی ترک کنند و گرد زنان نگردند و خویشتن را خصی کنند این خبر برسول صلعم
رسید برخاست و بخانهٔ عثمان بن مظعون رفت ایشان از آنجا رفته بودند
چون عثمان باز آمد زنش گفت رسول صلعم آمده بود او با آن جماعت پیش رسول رفتند
ایشانرا گفت اینکه از شما گفته اند راستست گفتند بلی یا رسول الله و ما جز خیر نخواستیم
رسول ایشانرا گفت مرا آن نفرموده اند و بدانید که نفس شما را بر شما حقست حق او را
رها مکنید روزه دارید و روزه بگشایید و طعام خورید و نماز کنید و نخسپید که
من گاه روزه دارم و گاه ندارم و نماز کنم و بخسپم و گوشت خورم و با زنان خلوت
کنم پیشه و سنت و طریقت من اینست انگه گفت من رغب عن سنتی فلیس منی
هر که از سنت من بگردد از من نیست انگه قوم را جمع کرد و خطبه کرد و گفت ما بال اقوام
چه بوده است قومی را که زنان بر خود حرام کرده اند و طعامها و طیبها و سایر لذات
اما من شما را نمیفرمایم که چون زهاد و ترسایان باشید چه در دین من ترک لحم و تزویج
زنان نیست و نه اتخاذ صوامع و سیاحت امت من روزه است و رهبانیة
جهاد است خدایرا پرستید و با او شرک میارید و حج و عمره کنید و نماز بپای دارید
و روزهٔ ماه رمضان بدارید بر استقامة اقامة کنید آنانکه پیش از شما بودند بتشدید هلاک
شدند بر خود سخت کردند خدای بر ایشان سخت کرد و آنانکه در صومعها و دیرها
ماندند بقایای ایشانند خدای تعالی این آیة فرستاد عبد الله عباس گفت مردی
بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من دوش پارهٔ گوشت بر خود حرام کردم خدای تعالی
این آیة فرستاد و گفت ای مؤمنان وای گروه گرویدگان حرام مکنید بر خود ملاذ و مستلذاتی
که خدای بر شما حلال کرده است از مطاعم و ملابس و مشارب و مناکح و تحریم و تحلیل بمصالح
بود و مصالح آن داند که عواقب داند و عواقب جز عالم الذات نداند از تحلیل گذرید که خدای
تعالی دوست ندارد متعدیان و ظالمانرا و بخورید از آنچه خدای بروزی شما کرده حلال و پاک
و روزی جز حلال نباشد از آنکه روزی آنست که حق را روا بود که بدان منتفع شود و کس را نبود
که او را از آن منع کند و از حرام خدای تعالی منع کرده است و در آنچه حلالست شما را بدان ارزانی کند

وحرام مخوريد و از خداى بترسيد آن خدايى كه شما باو ايمان آورده‌ايد يا از معاصى او
تا از عذاب او رستگارى يابيد عايشه گفت رسول صلعم مرغ بريان خوردى و با آن
و حلوا دوست داشتى و گفت المؤمن حلو يحب الحلاوة و گفت در شكم من زاويه‌ايست
كه آنرا پر نكرده‌اند مگر شيرينى فرقد السبخى نزديك حسن بصرى بود پالوده ميخورد حسن او را
گفت چه ميگويى درين گفت دوست ندارم او را كه اين خورد گفت سبحان الله
لعاب النحل بلباب البر مع سمن البقر هل يعيبه مسلم قوله تعالى لا يؤاخذكم الله باللغو فى ايمانكم و
لكن يؤاخذكم بما عقدتم الايمان فكفارته اطعام عشرة مساكين من اوسط ما تطعمون
اهليكم او كسوتهم او تحرير رقبة فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام ذلك كفارة ايمانكم اذا حلفتم
و احفظوا ايمانكم كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تشكرون چون اين قوم آن چيزها بر
خود حرام كردند گفته شد و بدان سوگند خوردند و رسول عليه السلام ايشانرا از آن منع كرد
گفتند سمعنا و اطعنا فرمان ترا اما سوگند خورده‌ايم چكنيم خداى تعالى اين آيت فرستاد
چون آيتى در حق شخصى يا قومى در حادثه از حوادث نازل شود چون در آن حكم شرعى
باشد ديگران در آن حكم مشارك باشند ميگويد خداى تعالى شما را مواخذه
نكند بسوگندان لغو و بازى و لغو آن باشد كه در حال حديث بر زبان رود از
لا والله و بلى والله آنكه در دل اراده و عزم و نيت كرده باشد گفت شما را بلغو سوگند گرفته
و مواخذه نكنند و لكن آن مواخذه كند كه سوگندان خود بآن منعقد كرده باشيد
بدل و نيت بآن ضم كرده پس اگر اين سوگند خلاف كرده شود كفارت او يكى از سه چيز است
طعام دادن ده مسكين درويش را اگر مردان كرده و اگر بزنان داده مجزى باشد براى
تغليب مذكر بر مونث گفت كفارة آنچه بسته شده باشد بسوگند آن بود و طعام بمقدار
كفايت و سيرى ايشان بايد و نزديك اصحاب دو مد يا يك مد بقدر طاقت و قدرت و گفت
امام هريكى را از اين قدر بدهد و اما مثل اين طعام حاضر كند و آن دو رطل و ربعى باشد
هريكى را دو مد و بضعف اين حاضر كنند و ده درويش را حاضر كرده تا بخورند و روا نباشد
كه نصيب ده كس اين مقدار بكمتر از ده كس دهد و محمد بن كعب گفت يك درويش را چندان
كه بچاشت و شام بخورد ده اين يك روايتست از امير المؤمنين على عم با وجود ده كس
نشايد دادن و آنچه ميدهيد از طعام بايد كه از ميان آن چيز دهيد كه شما باهل خود نفقه
ميكنيد و گفته‌اند كه معنى اوسط افضل و بهتراست يعنى از بهتر آنچه شما باهل خود ميدهيد

يادر

يا در پوشانيدن ده مسكين به پيرهن و ازارى يا گليمى و اگر به پيراهن بود روا
يا برده آزاد كردن كه سليم و صحيح باشد از معايب اگر بزرگ باشد و اگر كوچك كافر بود
و اگر مومن و مومن فاضلتر بود و هر كه نيابد يكى ازين سه چيز بر وى بود ده روز روزه داشتن
پياپى و در قرآت عبد الله مسعود آنست ثلثة ايام متتابعات اين كفارت سوگندان
چون شما سوگند خوريد خلاف كنيد و سوگندهاى خود نگاه داريد و سوگند مخوريد يعنى
سوگند نگهداريد با آنكه مخوريد چون خورده باشيد از حنث نگاه داريد و اين اولى‌تر
و از اينجاست كه سوگند بر معصيت واقع نميشود و اگر منعقد شدى اين امر بودى براصرار
بر معصيت خداى تعالى همچنين بيان كند آيات خود را براى شما تا شكر نعمت وى شويد كه
نعمتى را كه از جمله نعمتهاى دنياست قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا انما الخمر والميسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم
العداوة والبغضاء فى الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون حق سبحانه
و تعالى درين آيه منع ميكند مومنانرا از خمر خوردن و قمار باختن و خمر را براى آن خمر خوانند
كه با عقل مخامره و مخالطه كند و او را باز پوشد و خمر گويند آنرا كه باز ميپوشند تا برانيد
و هرچه ازين نوع باشد آنرا خمر خوانند و در تحت نهى آرند و حرام بود و پيغمبر عم گفت كل
مسكر حرام و هرچه مستى آورد حرام بود و ميسر جمله انواع قمار را گويند باقوم گفت انواع قمار
بدين داخل بود و قمار بازى كردن كودكان بجوز و ازلام تيرها باشد كه بدان قمار بازند و آن
ده تير است كه هفت را نصيب باشد و باقى را نصيب نباشد و آن سخن معهود و معتاد
و انصاب بتانى اند كه براى عبادت نصب كنند ميگويد اى اهل ايمان كه ايمان آورده‌ايد بتحقيق
كه خمر و قمار و بتان و تيرها كه بازيد پليد و حرامست و اين كار شيطان كنند و فرمايد و اغوا
كند و هر كه اين كار كند با و اقتدا كرده باشد مكنيد و ازينها اجتناب كنيد و دورى گزينيد
تا بود كه فلاح و ظفر يابيد بثواب خدا و در آيه چهار دليلست براى تحريم يكى رجس است
و رجس پليديست و باتفاق پليد حرامست دوم من عمل الشيطان و كار ديو بود و مثل آن
كردن حرام بود سيم فاجتنبوه امر خداى بر سبيل وجوب بود الا كه دليل خلاف كند پنجم
چهارم لعلكم تفلحون تا فلاح يابيد و فلاح با اجتناب اين معلق گردانيد عثمان عفان از رسول صلعم
روايت كرد ان الله لا يجمع الخمر والايمان فى جوف امرء ابدا و اين محمول باشد بر آنكه او مستحل خمر باشد
و گفت شارب الخمر كعابد الوثن يعنى عقاب او بشده و سختى چون عذاب بت پرست

ورده بود که تشبیه ایشان وجه بود که از و تبرا باید کردن و هجران و با او مخالطت نباید کردن
چنانکه محمد بن حنفیه از پدرش از امیر المؤمنین روایه کرده که گفت هر که خمر خورد پس از آنکه خدای
تعالی آنرا حرام کرده بر زبان رسول چون دختر خواهد باو ندهید و حدیثش راست ندارند
و خدمتش نپذیرند و بر هیچ امانت اورا امین ندارند که اگر امینی کنند اورا و هلاک شود حق
است بر خدای تعالی که اورا عوض ندهد ابو هریره از رسول صلعم روایه کرده که هر که او خمر خورد
در دنیا خدای تعالی میز باید در قیامت تا اورا از زهر ماران و کژدمان شربتی دهند چون
بنزدیک دهن برد نا خورده گوشت رویش در انجا افتد و چون بخورد همه اعضایش از
یکدیگر جدا شود و گوشت اندامش متناثر شود و چون مرداری که سالها برو بر آمده باشد
و گندی از و بدید آید که اهل جمع بدان رنجور شوند انکه فرماید تا اورا بدوزخ برند انکه حق
تعالی باز نمود که مراد شیطان در اغوا و اغرا مردمان باین چیزها چیست گفت آنست
که میخواهد که در میان شما دشمنی افگند و کینه نهد در خمر خوردن و قمار باختن و همه آفت و شر
درین هر دو بسته است از عربده و معاداه و منازعه و حقد و حسد معمور بر قامر
چنانکه معلوم و معهود هست و دیگر آنکه شمارا از ذکر خدای باز دارد و از نماز منع کند چه
با شرب خمر و استعمال قمار ذکر خدای راست نیاید انکه استفهام کرد بر سبیل تهدید
و وعید گفت بر ان هستید که ازین باز ایستید و الا با شما آن کنند که مستحق آن باشید
از زجر و حد و تادیب بعضی مفسران گفته اند سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی
این آیه فرستاد یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس جماعتی از خمر خوردن
باز ایستادند و جماعتی میخوردند یکی از صحابه خمر خورده بود نماز میکرد و قل یا ایها الکافرون میخواند
بجای لا اعبد اعبد بر خواند این آیه آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری مردم عند نماز از خمر اجتناب
میکردند سعد ابی وقاص با مردی از انصار خمر خورده بود و عربده کرده انصاری استخوان
گوسفندی بر سر سعد زد و بشکست عمر خطاب گفت بار خدایا در خمر و میسر مارا باز نمای خدای
تعالی این آیه فرستاد و تحریم کل کرد قوله تعالی و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و احذروا فان
تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین حق تعالی چون مکلفانرا تحذیر کرد از خمر و قمار و دانست
که در شرع برایشان حرامست ایشانرا از مودتا در ان و چون طاعت خدای ارزد و جمع کرد
میان طاعت خود و طاعت رسول خود تا بدانند که طاعت رسول در وجوب همچون طاعت خدای
تعالی است از بهر آنکه آنچه او گوید از خود نگوید گفت که طاعت خدا و طاعت رسول خدای دارید و اجتناب

او

٢٤٠

امر ایشان کنید و حذر کنید و بترسید از عذاب خدا که اگر برگردید و مخالفت و نافرمانی کنید
و روی از اوامر و نواهی خدا و رسول بگردانید بدانید که بر رسول و فرستاده ما جز رسانیدن
و وعید او روشن کردن که بگوید و برساند و اعلام کند به ثواب و عقاب بد
چیزی نیست آن بدست منست و بحکم من جزا دهم کسانی را که اعراض کنند از گفتن من
لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا
و آمنوا ثم اتقوا و احسنوا و الله یحب المحسنین بعضی مفسران گفتند چون عبد الله عباس و
انس مالک و برا بن عازب و مجاهد که سبب نزول این آیه آن بود که چون تحریم خمر آمد جماعتی صحابه
گفتند که احوال برادران ما که پیش ازین بودند و ایشان بر خمر خوردن رفتند چگونه باشد
خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد و گفت بر آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند
در آنچه ایشان معاصی کردند در خمر پیش از تحریم بر ایشان حرجی و بزه نیست چون تقوی
و پرهیزکاری بجای آوردند و از محرمات اجتناب کردند و ایمان آوردند و عمل صالح کردند
و برای آن ذکر اتقا مکرر کردانید که مراد باول اتقا معاصی است و بدوم استمرار کردن و
استدامه بر آن و بسیم اتقا مظالم عباد وجهی دیگر آنست که مراد باول اتقا باشد از
کرده و از کار گذشته کرده باشند و بدوم اتقا معاصی باشد در حال و بسیم مراد استقبال
یعنی حذر کردن از معاصی و ایمان آوردن و عمل صالح کردن پس در حال حذر کردن و بر آن ثبات
نمودن انکه در استقبال از معاصی حذر کردند و احسان و نیکویی نمودند و خدای تعالی نیکوکاران را
دوست دارد در خبر هست که در عهد عمر خطاب قدامه مظعون خمر خورده و مست شده بود
بازار آمد او را بگرفتند و پیش عمر خطاب بردند عمر او را گفت چرا خمر خوردی گفت برای این آیت
که خدای گفت لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا الآیة عمر اشتباهی حاصل شد
حد او در توقف نهاد ازین حال امیر المؤمنین علی را علم خبر دادند بر خاست و بمسجد آمد عمر را گفت
چرا قدامه را حد نزدی گفت او آیتی آورده از قرآن و آیه بر خواند گفت اورا پیش من آورید چون بیامد
گفت چرا خمر خوردی او آن آیه بار دیگر خواند گفت ندانستم که خمر حرامست امیر المؤمنین عمر
که اورا ببرید و بر مهاجر و انصار بگردانید تا تحریم خمر کسی برو خوانده است یا نه جماعتی آمدند و گواهی
دادند که اورا تحریم خمر معلوم بود و آیه تحریم خمر بسیار شنیده و دانسته است گفت حدش بزنید
انکه توبه برو عرضه کنید اگر توبه کند رها کنید و اگر نکند گردنش بزنید قدامه گفت توبه کردم امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که تو ندانی که از اهل این آیه نیستی نه مومنی و نه متقی و نه عمل صالح کرده انکه در کیست حدش خلاف کرده اند گفتند

هم رجوع با او باید کرد گفت هشتاد تازیانه باید زدن گفتند چرا گفت لان الشارب اذا سکر
هذی واذا هذی افتری وحد المفتری ثمانون جلدة قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید
تناله ایدیکم ورماحکم لیعلم الله من یخافه بالغیب فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم مفسران گفتند
در عام الحدیبیه آمد آن دو سال که رسول را منع کردند از آنکه در مکه شود خدای تعالی امتحان کرد
مومنان را بصید وایشان را فرمود که چون محرم باشید صید مکنید ایشان دست کوتاه کردند
تا وحشیان در خانه ایشان در میشد در میان مکه و مدینه خر وحشی پیش آمد ابو البشر بن عمرو
تیری زد و بکشت مردم او را ملامت کردند او پیش رسول آمد و این حال عرضه داشت خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت ای مومنان خدای تعالی شما را بچیزی از صید امتحان میکند بچیزی
گفت و جمله نگفت از بهر آنکه صید بر خواسته دون صید بحر در حال احرام دون احلال
بچیزی از صید که فرا گیرد آنرا دستهای شما چون بچه مرغ و خایه که بدست بتوان گرفتن و از
تیرهای شما چون صید بزرگ که بنیزه صید کنند این ابتلا چرا کرد از بهر آنکه تا بداند یعنی
پیدا شود که کیست که وفا کند با مراد و امتثال کند آنرا و از او بترسد در غیب از آنچه
میان او و میان خدای او ست در جایی که غایب باشد و هیچ کس را بر او اطلاع نبود پس
هر کس از حد در گذرد در صید کردن پس از آنکه خدای تعالی نهی کرد از صید او را عذابی الیم
و بدرد آورنده جزا بود در دنیا و در آخرت قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید وانتم
حرم ومن قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام
مساکین او عدل ذلک صیاما لیذوق وبال امره عفا الله عما سلف ومن عاد فینتقم الله منه والله
عزیز ذو انتقام ای مومنان وای گرویدگان صید مکنید در آن حال که محرم باشید یا در حرم باشید
وهر که از شما صید کند بعمد و قصد کشتن او کند زهری گفت قرآن بر عمد آمده و سنت بر خطا
چون بر عمد کشته بود جزای آن که مثل او کشته بود از چهارپایان یعنی جزای آنچه کشته
بود عبد الله عباس و مجاهد گفتند که مراد بمثل تشبه خلقت و شکل باشد چنانکه اگر
شتر مرغ کشته باشد بر او شتری بود و اگر گاو کوهی کشته بود بر وی گاوی بود و اگر آهو
بود گوسفندی در روایات اصحاب ما بر این است و اگر مثل نیابد بر و قیمت آن بود معلوم
و بهای آن بگندم دهد و گندم قبض کنند و بدرویشان دهد هر درویشی را نیم صاع و اگر بر
سنت بنتواند یا بکار برد بیش از آن نبود و اگر ندارد یکروز روزه دارد جزای مثل آنچه کشت
که دو مرد عدل بر و حکم کنند از اهل بصیرة و تبیغة بدانکه گفت صاحب کشف چنان اتفاق افتاد که [illegible]

نکرده

نکرده بودم راحله بر دست گرفتم و پیاده میرفتم آهویی برآمد من سنگی برگرفتم و باو انداختم
و بیفتاد و بمرد چون بمکه رسیدیم از عمر خطاب پرسیدیم که این را چه حکم باشد
عوف در برابر او نشسته بود او را گفت در این مسئله چه گویی گفت چنین دانم
بر تو گوسفندی بود عمر گفت من نیز همچنین دانم من رفتیم که راوی این حال کردم گفتم
که عمر ندانست که فتوی داد این عمر باز گفت من نگاه کردم می آمد دره بدست گرفته مرا بدره
بزد و گفت در حرم صید کشتی و حکم را تهمت داری ندانی که خدای تعالی گفت یحکم به ذوا عدل
منکم هذا عبد الرحمن وانا عمر من برای آن با او گفتم تا بدو عدل حکم کرده باشم و این جزا مثل هدی
که بمکه برند در جایی برابر کعبه که آنرا حزوره خوانند بکشند چون در احرام عمره لازم
باشد و اگر در احرام حج لازم شده باشد بمنی آنرا بباید کشت و اگر مثل نیابد قیمت
آن طعام بدرویشان دهد یا برابر آن روزه داشتن یعنی بهای آن بگندم [illegible] کند
و از هر نیم صاع یکروز روزه دارد و این چرا چنین آمد لیذوق وبال امره تا بچشد
عقاب و نکال کار خود عفو کرد خدای تعالی از آنچه از پیش گذشت یعنی در جاهلیت
پیش از اسلام یا در ابتدا اسلام و هر که باسر آن شود دوم بار صید کند خدای تعالی
از و انتقام کشد و در آنکه جزا لازم بود یا نه دو قول است و این جزا و کفارة الطعام و روزه
است عبد الله عباس و شعبی گفتند نه بر وجه تخییر است بر وجه ترتیب است و این مذهب ما
اگر موضع او تخییر را بود لیکن عمل بر ترتیب کنند بدلیل خارج و خدای تعالی غالب است
بر هیچ چیز او را غلبه نکند کینه کش است از آنکه پای از فرمان او بیرون نهد [illegible]
گفت که چون مأمون امام رضا را علیه السلام زهر داد مردم او را در زبان گرفتند خواست تا آن
کند پیش امام محمد تقی علیه السلام از مدینه بیاورد و او را اکرام کرد چون عقل و فضل او را دید و علم
و ادب و حکمت او بدانست رغبتش افتاد که دختر خود را بدو دهد با صغر سنی که
او را بود بنو عباس را خبر شد بنزدیک مأمون آمدند و گفتند ای مأمون این کی روا باشد
که شرفی در خاندان ما شده است ضایع کرده ای و از دست بدهی گفت آن چیست گفتند این
عزم که کرده که با پسر رضا پیوند سازی نگاه کن چنین کنی این کار را باشد و ترا معلوم که میان ما
و ایشان قدیما و حدیثا معادات است و دشمنی بوده است و همیشه ایشان را قهر کرده و تخریب کرده اند
و کمی از ایشان را تمکین نکرده اند که در خانه خود بنشینند امروز در مقام آنی که رضا را ولی عهد خود کرده بود
چون کار او کفایت شد دیگر باره همان کاری خواهی کرد که ما از آن خبر شویم بخدا بر تو که این مکن و در تو طمع داری و از اهل بیت

کسی را اختیار کنی و این پیوند با او سازی مامون گفت اگر انصاف دهید دانید که
با ینکار ایشان از ما اولیتر اند و آنچه اسلاف ما با ایشان کردند عقوق بود و من
پشیمان نبودم بر ولیعهدی رضا اما او ابا کرد اما پسر او ابو جعفر من عزم کرده ام
دختر خود بدو دهم از آنجا که فضل و عقل و ادب او شناخته ام و انشاء الله که شما نیز
بشناسید گفتند اکنون تو تعجیل کردی تا او چیزی بیاموزد و پاره فقه بر خواند از آنکه
این سن که او راست او را علمی و فقهی نباشد گفت او از اهل بیتی است که ماده علم و فضل
ایشان از خدای بود و ایشان بکسی محتاج نباشند و جمله جهان بایشان محتاج
باشند و اگر خواهید او را از فنون علم امتحان کنید تا شما را معلوم شود صدق
دعوی من گفتند یک کس تا یکی را نصب کنیم تا از وی مسئله پرسند گفت روا باشد
بنزد یحیی اکثم که قاضی وقت بود آمدند و گفتند ما را آرزو است که در پیش امیر المومنین
و حاضران از پسر رضا مسئله پرسی که او در آن خجل شود و او را مال بسیار وعده دادند
در روزی که تعیین کرده بودند آمدند و مامون بفرستاد تا امام حاضر شد و در برابر
برای امام محمد تقی کرسی بنهادند و او بر آمد و در آن دست بنشست و یحیی اکثم در پیش
او بنشست و امام محمد تقی را عم در آن وقت نه سال بود و چهار ماه و مردم هر یکی در
مراتب خود ساکن شدند یحیی اکثم با مامون گفت دستوری هست که از وی مسئله
بپرسم مامون روی با امام کرد و گفت جعلت فداک دستوری هست که از تو مسئله
بپرسد امام دستوری داد یحیی گفت چگویی در محرمی که صیدی را بکشد ابو جعفر
محمد تقی عم گفت این صید را در حل کشته یا در حرم عالم باشد یا جاهل آزاد باشد
یا بنده بزرگ باشد یا کوچک مبتدی باشد یا معید صید از ذوات الطیر باشد یا وحوش
از بزرگان باشد یا از خردان مصر باشد یا پشیمان بشب یا بروز محرم بحج بود یا
بعمره یحیی اکثم چون این بشنید متحیر شد و کلامش مضطرب گشت و عجز و انقطاع بر وی
ظاهر شد چنانکه اهل مجلس دانستند مامون آن جمع را گفت دانستید که رای من
صایب بود در آنچه دیدم انگه روی با ابو جعفر امام محمد تقی کرد و گفت میخواهی دختر مرا
آری گفت بخواه که من پسندیدم ترا بدامادی و اگر چه قوم ترا کاره اند ابو جعفر گفت بسم الله
اقرارا بنعمته و لا اله الا الله اخلاصا بوحدانیته و صلی الله علی محمد سید بریته و الاصفیاء من عترته
اما بعد فکان فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام قال سبحانه و تعالی

نکاح امام محمد جواد

وانکحوا

وانکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم
انگه گفت من که محمد بن علی بن موسی ام میخواهم ام الفضل بنت عبد الله المامون را بمهر جده ام
فاطمه زهرا عم و آن پانصد درم سیم است تو بدادی دختر خود را بدین صداق گفت
بدادم امام محمد تقی عم گفت بخواستم و راضی شدم انگه مامون بفرمود تا مردم بقدر مراتب
خود بنشستند و غالیه حاضر کردند و حاضران را مطیب کردانیدند و عوام را نیز از آن
نصیب دادند و بفرمود تا بهر دو سر یکخوان بنهادند و هر گروهی را بر مراتب عطا دادند
و خلعت پوشیدند چون خلق پراکنده شدند مامون گفت یا ابن رسول الله
رای آن افتد که آن مسئله فقه را بیان کنی تا ما را فایده باشد گفت آری چون محرم صیدی
بکشد در حل و آن صید از ذوات الطیر باشد از مرغان بزرگ بر وی گوسفندی بود و اگر در حرم باشد
جزا و قیمت باشد و اگر خرد جوجه بود بر وی کاوی بود و اگر شتر مرغ بود بر وی شتری بود و اگر
آهو بود بر وی گوسفندی بود و در حرم جزا و قیمت لازم بود و اگر احرام بحج بود آن چیز را
بمنا کشند و اگر بعمره بود در مکه کشند و جزا صید بر جاهل و عالم واجب بود و اگر عمدا بود
با وجوب جزا اثم بود و اگر بخطا بود با وی اثم نباشد و اگر کشنده آزاد بود جزا بر وی بود
و اگر بنده بود جزا بر سیدش و اگر کوچک بود بر وی کفارت نباشد و اگر بزرگ کفارت
بود و پشیمان را عقاب آخرت ساقط شود و مصر را عقاب باشد و مبتدی را کفارت
بود و معید را خدای انتقام کشد مامون گفت احسنت یا ابا جعفر احسن الله الیک اگر رای
افتد که تو نیز از قاضی مسئله بپرسی گفت روا باشد پس امام یحیی اکثم را گفت بپرسم
بپرس اگر دانم بگویم و اگر ندانم یاد گیرم از تو گفت چه گویی در مردی که بامداد در زنی نگرد بر وی
حرام باشد و چاشتگاه بر وی حلال شود و نماز پیشین بر وی حرام بود و نماز دیگر بر وی حلال
بود و نماز شام باز بر وی حرام بود و نماز خفتن بر وی حلال بود و نیم شب بر وی حرام بود و چون
صبح بر آید بر وی حلال بود یحیی اکثم گفت من این مسئله ندانم و بدان راه نبرم مگر کرم کنی تا ما را فایده
بود گفت زن پرستاری باشد از آن کسی مرد اجنبی در وی نگرد نظرش حرام بود چون
چاشتگاه شود بخرد بر وی حلال شود چون نماز پیشین شود آزادش کند بر وی حرام شود نماز
دیگر نکاحش کند بر وی حلال شود چون نماز شام شود ظهارش کند بر وی حرام شود نماز خفتن
بنده آزاد کند بر وی حلال شود نیم شب طلاقش دهد بر وی حرام شود بوقت صبح رجعت کند
حلال شود مامون رو بایشان کرد و گفت از شما و اهل بیت شما کسی هست که این مسایل داند

گفتند نه یا امیرالمومنین صواب بود در آنچه دیدی مامون گفت کار این اهل بیت
بخلاف کار دیگرانست ایشان از خدای مخصوص‌اند بانواع فضل و نعمت و صغر سن
ایشان را منع نکند از کمال نه بینید که رسول صلعم علی را دعوت کرد او ده ساله بود و جز او
کسی دیگر را در سن او دعوت نکرد و حسن و حسین ع بیعت گرفت و ایشان
نیز شش ساله بودند و هیچ کودکی را جز ایشان بیعت نگرفت و این اهل بیت ذریتی اند
بعضی از بعضی گفتند راست گفتی یا امیرالمومنین انگه پراگنده شدند بر دیگر روز
بتهنیت باز آمدند مامون بفرمود تا سه طبق باوردند سیمین بر هر یک بنادق
نهاده از مشک و زعفران سرشته و در میان خطها تعبیه کرده هر یکی با قطاعات
و شهرها و دهها و یکی را خطها و خلعتها و یکی از زر سرخ پر کرده و یکی از سفید بر خواص
و ندما نثار کردند و دیگر بر حاجبان و نواب و عمال و زر بر حاشیه و خدم هر کسی را
که از آن بدست می آمد میستدند و آنچه در انجا بود از خزینه و دیوان طلب کرد
مامون بفرمود تا درویشان را صدقات بسیار دادند و در آن مدت که پیش او بود او را
اعظام و تبجیل میکرد و بر اهل بیت خود تخصیص و تفضیل مینهاد تا آنگه بمدینه رفت قوله تعالی احل
لکم صید البحر وطعامه متاعا لکم وللسیارة وحرم علیکم صید البر مادمتم حرما واتقوا الله الذی الیه تحشرون
حلال کرده اند شما را صید دریا و مراد ماهی است بصید و هر حیوانی که در دریا بود و طعام
صید دریا یعنی صید کردن و صید خوردن دریا شما را حلال کردند تا متاع و منفعتی بود شما را
ازان و مسافران و کاروانیان را و مراد بمتاع کالهای شور است و حرام کرده شد صید
بیابان یعنی آنچه بر خشک باشد مادامی که شما محرم باشید یا در حرم باشید و بترسید از
خدای که شما را با او حشر کنند و جزا دهد شما را و بدرگاه خود جمع دارد قوله تعالی جعل الله الکعبة
البیت الحرام قیاما للناس والشهر الحرام والهدی والقلائد ذلک لتعلموا ان الله یعلم ما فی السموات وما
فی الارض وان الله بکل شیء علیم خدای تعالی کعبه را که خانه خداست و خانه حرامست قیام
و قوام معایش و مکاسب مردمان کرد و قوام و صلاح دین ایشان بدو متعلق کرد و کعبه
را برای ارتفاع علو کعبه خوانند و او بلندترین جاییست در زمین در خبر است که در زیر مقام
ابرهیم سنگیست بروی نوشته که انی انا الله ذو بکة حرمتها یوم خلق السموات والارض
ووضعتها بین الجبلین وحففتها بسبعة املاک حنفاء من جاء زائرا لهذا البیت عارفا بحقه
مذعنا لی بالربوبیة حرمت جسده علی النار من خدام خداوند که و مکه تمام زمین کعبه است

فضل الحرم ملکوت علیه بجای المقام

و مکه تمام جمله شهرهاست حرام کردم بجمله ازان روز که آسمان و زمین آفریدم و این دو کوه نهادم
یعنی صفا و مروه و گرد این خانه بداشتم هفت فرشته حلال مستقیم طریقت را هر که بیاید
بزیارت این خانه بحق او شناسنده و گردن نهاده مرا بخداوندی تن او را بر
آتش حرام کردم و برای حرمتش آنرا بیت الحرام خوانند هر که پناه با وی دهد محترم بود
کس او را نیازارد و گر نیازارد اگر قاتل پدر و برادرش باشد و سباع و طیور یکدیگر
را نیازارند تا آهو با شیر و گرگ با میش و کبوتر با باز مستانس باشند و این از
آیات کعبه است و نیز خدای تعالی درختان و گیاه آنرا حرام کرده اند تا کسی شاخش
نبرد و گیاهش ندرود و گفته اند که معنی قیاما امن است یعنی امن ایشان که
کعبه بر پای اند و گفته اند که برای انکه مردمان حج آنرا قیام کردن واجبست و رو
بآن آوردن در نماز و غیر آن و ماه حرام را و هدی را و شتران و چارپایانی که نشان
کرده باشند برای وی هم قوام و صلاح امور دین و دنیای ایشان کرده اند و مراد
باین ماه حرام ذوالحجه است که معظم مناسک حج در وی گزارند و گفته اند جنس است
و مراد چهار ماه است رجب و ذوالقعده و ذوالحجه است و محرم ذلک لتعلموا
این برای آن کرد تا بدانی که خدای تعالی داند آنچه در آسمانها و زمینهاست و انکه خدای
تعالی بهمه چیز داناست هر چه فرموده از احکام شرع و آنچه نهاد در باب مصالح دین و دنیا
ازان سبب کرد که مصالح بندگان در ان شناخته و مصالح آن داند و عواقب و انه
عالم باشد بآنچه در آسمان و زمینست قوله تعالی اعلموا ان الله شدید العقاب
وان الله غفور رحیم ما علی الرسول الا البلاغ والله یعلم ما تبدون وما تکتمون حق تعالی درین
آیه ترغیب کرده و وعده و وعید کرده و فرموده گفت بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت
تا این علم شما را داعی باشد بفعل طاعت و ترک معصیت و بدانید که خدای تعالی
آمرزنده و مهربانست تا بر گناه اصرار نکنید و از رحمت مایوس نگردید و توبه کنید
و با درگاه او گردید تا ببخشد و بیامرزد چون ترغیب و ترهیب کرد و بیان کرد که بر رسول جز از
رسانیدن نیست اگر قبول کنید و اگر نکنید خدای داند آنچه آشکارا میکنید و آنچه
باز میپوشید علم او بدان محیط است بر حسب آن شما را جزا دهد از ثواب و عقاب
قوله تعالی قل لا یستوی الخبیث والطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث فاتقوا الله یا اولی الالباب
بگو ای محمد که راست نباشد پاک و پلید در مقابل یکدیگر نباشد یعنی حلال و حرام با یکدیگر

[illegible]

راست نبود و مؤمن و کافر با یکدیگر برابر نباشند و اگر چه بعجب آید ترا و خوش آید کثرت
خبیث و پلیدی او ابو الهذیل العلاف خفیف العارضین بود و ابو بکر باقلانی کثیر اللحیه
باقلانی بر سبیل تعریض گفت والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج
الا نکدا ابو الهذیل فی الحال جواب داد و گفت قل لا یستوی الخبیث والطیب ولو اعجبک
کثرة الخبیث انگه خدای تعالی امر کرد و گفت بترسید از عقاب خدای ای خداوندان
عقلها جناب معاصی و اداء طاعات تا باشد که فلاح و ظفر یابید بثواب و نعیم دایم
یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم وان تسألوا عنها حین
ینزل القرآن تبد لکم عفا الله عنها والله غفور حلیم قد سألها قوم من قبلکم ثم اصبحوا بها کافرین
از انس و ابو هریره روایت کرده اند که جماعتی از رسول خبرها میپرسیدند تا رسول صلعم
بخشم برخاست و بر منبر شد و از سر غضب و خشم گفت اکنون بپرسید از آنچه خواهید
و بخدای که درین مقام هیچ نپرسید الا که بیان کنم شما را اصحاب رسول بترسیدند از خشم
رسول و گفتند مبادا که عذاب فرود آید هر کسی ردا در جامه خود کشیدند و میگریستند
مردی از قریش نام او عبد الله بن حذافه برخاست و او مطعون بود در نسب گفت یا
رسول الله من ابی پدرم کیست گفت حذافة بن قیس الزهری مادرش وی را گفت ما رأیت
ولدا اعق منک من فرزند عاق تر از تو ندیدم از کجا ایمن بودی که مادرت کاری کرده
باشد در جاهلیت و رسول را بپرسیدی و او خبر دادی مادرت و پدرت رسوا
شدندی بدان گفت والله که اگر مرا به بندهٔ سیاه الحاق کردی من گردن نهادمی
مردی بر خاست و گفت یا رسول الله من این انا من از کجایم گفت از دوزخ جماعتی از
صحابه برخاستند و پای رسول را بوسه دادند و گفتند رضینا بالله ربا و بالاسلام
دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن کتابا ما مردمان قریب العهدیم بجاهلیت ما را عفو کن که خدای
ترا عفو کناد رسول خوشدل شد و گفت بدان خدای که جان من بدست اوست
که درین ساعت بهشت و دوزخ را در برابر من مصور کرده بودند و من در وی
مینگریستم و اهل آن را میدیدم خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را نهی کرد از مثل این
سوالها امیر المؤمنین علی عم گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی حج فرض کرد
عکاشة بن محصن اسدی برخاست و گفت یا رسول الله فی کل عام در هر سال
باید کرد رسول صلعم روی بگردانید دیگر باره گفت جواب نداد سیم بار بگفت گفت ویحک

ما یؤمنک ان اقول نعم چه ایمنی از آنکه گویم آری انگه واجب شود و اگر بکنی کافر شوی
چرا رها کنید اینها که پیش از شما بودند بسوال هلاک شدند چون شما را چیزی فرمایم امتثال
کنید و چون نهی کنم اجتناب کنید میگوید ای مؤمنان وای گروه گروندگان از چیزهایی
که شما را بکار نیاید مپرسید که چیزها باشد که اگر برای شما آشکارا شود شما را اندوهگین
و اندوهگین کرده اند و اگر رها کنید تا قرآن فرود آید بحسب مصلحت انگه سوال کنید برای شما
آشکارا کرده اند و بیان کنند نهی است مؤمنان را بتعجیل سوال از رسول صلعم و سبک
این خبرها خدای تعالی خواهد تا بوقت خود بیان کند یا صلاح در آن باشد که آن
پوشیده باشد تا آن محل اکنون خدای تعالی از آن در گذشت و عفو کرده دیگر
باسر آن مروید و سوال مکنید و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و بردبار است
بیامرزد و بفضل تعجیل نکند بعقوبة لان التعجیل من العجز برای آنکه تعجیل آن کند که از فوت
ترسد جماعتی که پیش از شما بوده اند مثل این سوالها کردند چون قوم صالح که از او
ناقه خواستند و قوم عیسی از او خوان خواستند و قوم موسی که سوال رؤیت کردند
سدی گفت که این در حق آن قوم آمد که گفتند رسول را که از خدا درخواه تا کوه صفا
زر کند آن قوم که این خواستند چون بدادند ایشان کافر شدند و مستوجب
عذاب این گشتند قوله تعالی ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام ولکن
الذین کفروا یفترون علی الله الکذب واکثرهم لا یعقلون این آیه من ادل الدلیل است بر بطلان
مذهب مجبره که ایشان گفتند کفر و ایمان و معصیت و طاعت فاعل آن بر حقیقت
خداست و درین آیه خدای تعالی تصریح کرده که آنچه مشرکان کردند و گفتند من نکردم و نفرمودم
بلکه کافران کردند و کافران نهادند و کافرانند که بر خدای دروغ افترا میکنند و از جهل خود
آنچه میکنند بخدای حواله میکنند و بیشتری ایشان عقل ندارند یعنی عقل را استعمال نمیکنند
و عقل خود در انکار نیز نمایند و باین آیه مشرکان مجبره بوده اند و آیه دیگر هم از جبر ایشان
خبر داده و آن آنست که خدای تعالی از ایشان حکایه کرده آنچه ایشان گفتند چنانکه گفت وقال
الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء نحن ولا آباؤنا و در آیه دیگر گفت سیقول الذین
اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من دونه من شیء اگر خدای خواستی ما بوی شرک
نیاوردیمی نه ما و نه پدران ما پس هم مشرک بودند و هم مجبره و در حق ایشان آمد قدریه مجوس
ای مجبره کان ایشان نهادند و دروغی بر خدا حواله کردند که در عقل زشت بوده آن جبار دروغ بود که خدا از ایشان

باز گفت بحیره و سایبه و وصیله و حام مجیره هر قبایحی و فضایحی که در عقل زشتست
و با امل مروت حوالت شاید کرد بخدای حواله کردند اما ناکرار ایشان نباشد
وجعل یعنی حکم باشد چون خدای تعالی حکم نکرد باین چیزها و نفرموده و ننهاد مفسران
گفتند که عرب چون شتری از ایشان که پنج بطن بزادی و آخرین نر بودی آن شتر را
گوش بشکافتندی برای علامت و از کشتن و برنشستن و کار فرمودن آزاد کردندی
و اورا منع نکردندی از هیچ آبی و گیاهی ابن عباس گفت چون شتر پنج بطن بزادی
در پنج نگاه کردندی اگر نر بودی بکشتندی و زنان و مردان از آن بخوردندی و اگر ماده بودی
گوش بشکافتندی و رها کردندی و بر کوب و شیر و موی از وی انتفاع نگرفتندی و اگر
بمردی تنها دندی جز مردان و او بر زنان حرام بودی و چون بمردی مردان و زنان از وی بخوردندی
اما سایبه آن بودی که مردی اشتر خویش از مال خود جدا کردی چنانکه یکی از ما وقفی
کند و بسدنه کعبه دادی و گفتی او را نگاه دار تا راه گذریان که فرو مانند بر وی نشینند
و گوشت و شیر او جز ابناء السبیل نخوردندی و گفته اند که سایبه آن بود که در جاهلیت
کسی نذری کردی که اگر از سفر باز آید یا از بیماری به شود اشتر را سایبه کند یعنی آزاد کند
از کوب و بار نهادن چون مراد او حاصل شدی اشتر را سایبه کردی و کس او را
منع نکردی اما وصیله گوسفندی باشد که هفت شکم بزاید اگر هفتم نر باشد بکشند
و هدیه بتان کنند و اگر یک شکم نری و ماده باشد نکشند و گویند وصلت اخاها
اما حام فحل باشد که هفت بچه او بکار رسد که بر نشینند هر باره بعضی دیگر گویند
که چون فرزند فرزند او را بر نشینند گویند حمی ظهره او پشت خود را حمایت کرد و این همه
مشرکان نهادند و گفتند و بر خدای بستند خدای تعالی آن را بر ایشان رد کرد چنانکه گفته شد
قوله تعالی و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا او لو کان
آباؤهم لا یعلمون شیئا ولا یهتدون چون جاهلی که این محالات را گفتند و اعتقاد کردند از بحیره
و سایبه ایشان را گویند که بیایید بآنچه خدای فرستاده است یعنی قرآن و برسول او
یعنی محمد چون کتاب و رسول بدرجه اعلی اند در رتبه و مرتبه ایشان را بلفظ تعالوا امر کرده و در اصل
این امر است کسی که در پستی بود که بالا برای ایشان جواب دادند که بس است ما را
آنچه یافتیم بر آن پدران خود را یعنی ما را طریقه آبا و اجداد و اسلاف شایسته است چشم
بر نگیریم و دل بر نگماریم و عملی حاصل نکنیم و باقتدا بپدران خود قناعت کردیم الله رد کرد بر ایشان

وگفت

وگفت اگر چه پدران شما چیزی ندانستند و راه راست نیافتند ضال گمراه بودند
اقتدا کنند و متابعت ایشان نماید یعنی گمراهی و ضلالت بود از متابعت آید این آیه دلیلست بر
تقلید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم
تعملون حق تعالی چون حدیث کافران و کفر ایشان کرد و آنچه ایشان گفتند پیاپی فرمود
که آنچه ایشان کردند شما را زیان ندارد چون بر طریق ایشان نباشید و بدانکه
ایشان میکنند راضی نشوید ابو صالح گفت از عبدالله عباس که حضرت رسول
نامه با اهل هجر نوشت و منذر بن ساوی تیمی آنجا بود از قبل رسول و گفت که ایشان را
دعوت کن با اسلام اگر قبول کنند والا جزیه بر ایشان نه او نامه رسول بر ایشان خواند
از عرب و ترسایان و جهودان گفتند جزیه قبول کنیم و اسلام نیاریم رسول را از آن
خبر کردند رسول نامه نوشت که از عرب قبول مکن الا الاسلام یا تیغ و دیگران اسلام
آرند یا جزیه قبول کنند او نامه نوشت که عرض کردم عرب ایمان آوردند و اهل ذمه جزیه
قبول کردند منافقان در وی طعنه زدند و گفتند عجب آنست از کار محمد که با مردمان کارزار کند
تا بگویند لا اله الا الله اکنون از گبرکان هجر و اهل ذمه جزیه میستاند چرا ایشان را بر گبرکی
و عرب را بر اسلام اکراه میکند خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای مومنان گرد دید بر شما
که خویشتن را و احوال خود را مراعات کنید که شما را زیان ندارد ضلال آنکس که او گمراه باشد
و اجابت کنید چون رسول دعوت کرده باشد از روی اعذار و انذار و مرجع
گشت جمله با خدا است مومن را ثواب دهد و ضال را عذاب کند عبدالله مسعود گفت
محصلست بر کیفیت مراد آنکه امر معروف و نهی منکر بیارند کردن گفت حال چون چنین باشد
خود را و احوال خود را مراقب کنید اگر کسی گمراه باشد بر شما تاوان نیست بعضی دیگر گفتند
معنی آیه آنست که بر شما بود که خود را نگه دارید چه اگر امر معروف و نهی منکر کنید و از شما قبول
نکنند شما را زیان ندارد ابو ثعلبه گفت رسول را پرسیدم از این آیه گفت امر معروف
کنید و نهی منکر تا آنگه ببینید که مردمان دین بر دنیا بگزینند و در فرمان بخل شوند و متابعت
هوای نفس بر دست گیرند و هر کسی برای خود معجب هستند باشند آنگه که حصه نفس خود
نگه دارید و عوام را بکار خود رها کنید که از پس شما روزگاری خواهد بود که ایام صبر باشد
و در آن ایام هر کس که بطاعت خدای عمل کند ضلال دیگران او را زیان ندارد بلکه ضلال اوست
او شود و آنکس که در آن روزگار مثل شما عمل کند یک طاعتش را پنجاه ثواب بنویسند و هر روزی ازین

الجبر م

بایة پنجاه مرد از شما دارد گفتند یا رسول الله یکی از ایشان و پنجاه مرد از ما گفت یکی از ایشان
و پنجاه مرد از شما و بروایتی دیگر گفت یکی از ایشان و پانصد مرد از شما قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل
منکم او آخران من غیرکم ان انتم ضربتم فی الارض فاصابتکم مصیبة الموت تحبسونهما
من بعد الصلوة فیقسمان بالله ان ارتبتم لا نشتری به ثمنا ولو کان ذا قربی ولا نکتم شهادة
الله انا اذا لمن الآثمین واقدی و جمعی مفسران گفتند که آیة در حق سه مرد آمد که بتجارت
از مدینه بشام رفتند یکی عدی بن بدی و دیگری تمیم بن اوس و این هر دو ترسا
بودند و سیم بدیل مولی عمرو بن العاص و او مسلمان بود محمد بن اسحق گفت ابن ابی مریم
بود و از بنی سهم همچنین روایة کرده اند و بروایتی دیگر ابن ابی ماریه این مرد مسلمان در شام
بیمار شد و متاع خود را نسخه کرد و در میان بار نهاد و عدی و تمیم را از آن خبر
نکرد چون بیماری سخت شد ایشان را وصیت کرد که متاع من بمدینه برید و بوارثان من
رسانید چون او ازین دنیا برفت و او را انایی سیمین بود زراندود کرده سیصد درم
بوزن ایشان آنرا از میان بار او برگرفتند و باروی درم بستند چون بمدینه آمدند
آن بار را بوارثش تسلیم کردند ایشان بار بگشادند و آن نسخه یافتند و موافق بود
مگر آن انای سیمین که بر جای نبود آن ترسایان را گفتند او در شام تجارتی کرد گفتند
نه گفتند معارضه کرد گفتند نه گفتند آن انای سیمین دیدی با یک روزنش سیصد درم
بخط او نوشته ایشان انکار کردند و بحکومت پیش رسول آمدند خدای تعالی این آیت
فرستاد و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید چون یکی از شما را وفات رسد
در زمان وصیت دو گواه عادل برگیرید که شما را بر وصیت دو مرد گواه عادل باشند
از شما یعنی از دین و ملت شما یا دو مرد دیگر نه از شما و نه از دین و ملت شما باشند
چون شما در زمین بسفری و تجارتی رفته باشید دو گواه عادل از شما حاضر نباشد
چون مصیبت مرگ بشما رسد و این دو گواه که نه از دین شما باشند حاضر آیند و شما
برایشان تهمتی برید ایشان را باز دارید پس از نماز دیگر که وقت اجتماع مردمان باشد
یا پس از نماز ایشان تا سوگند خورند که بخدای که این گواهی بخلاف راستی ندهیم تا بدین
عوض دیگر بستانند یا سوگند خورند بخدای که ما نخریم بشهادت عوض اندکی یعنی چیزی که آن متاع
که برما دعوی میکنند یا سوگند خورند بخدای که باین سوگند چیزی که آن را بها اندک باشد تعظیم

ومتاع

ومتاع دنیا چندانکه باشد اندک باشد اگرچه برای آنکس که برای او گواهی میدهیم
و سوگند میخوریم خویش و ندما باشد و ما گواهی خدا را نپوشیم یعنی شهادت که آن
امر خدای است و با حرمت فرمان اوست که اگر ما گواهی پنهان کنیم ما از جملهٔ بزه مندان
و گنه کاران باشیم چون این آیة آمد رسول ایشان را حاضر کردانید و چون نماز دیگر
گذارده بود ایشان را نزدیک منبر بداشت و سوگند داد ایشان را که ازین انا که سیمین
که برشما دعوی میکنند بخبرید و خیانتی نکرده اید ایشان سوگند خوردند و رسول ایشان را
رها کرد چون سوگند خورده بودند عبدالله عباس گفت انا بدست یکی از اهل مکه
پدید آمد در و آویختند گفت از تمیم و عدی خریده ام ایشان را گفتند گفتند که ما از و
خریده ایم چرا اول نگفتید گفتند برای آنکه گواه نداشتیم این دعوی نکردیم قوله تعالی
فان عثر علی انهما استحقا اثما فآخران یقومان مقامهما من الذین استحق علیهم الاولیان فیقسمان
بالله لشهادتنا احق من شهادتهما وما اعتدینا انا اذا لمن الظالمین پس اگر اطلاع افتد و واقف
شوید بر آنکه این دو گواه یا این دو وصی مستحق عقوبة و بزه شده اند بسوگند دروغ که
خوردند دو مرد دیگر بجای ایشان بایستند از جملهٔ آنانکه مستحق شده اند برایشان حق
ایشان بزه و اولی اند بسبب سوگند خوردن بدروغ از وارثان که ایشان هر دو اولیتر
باشند بمیت از غیر ایشان و بمیراث و ایشان هر دو سوگند خورند بخدا که سوگند ما حق تر
و درستتر است از سوگند آن دو مرد که پیش ازین سوگند خوردند و ما درین سوگند
اعتدی و ظلم نکنیم چه اگر چنین کنیم از جملهٔ ظالمان باشیم و شهادت یعنی گواهی بمعنی
سوگند آمده است و در اول آیة شهادة بینکم بمعنی سوگند تفسیر کرده اند و گفته اند
یعنی حضور اولیاء میت روا بود که سوگند خورند چون آنچه بر خیانت آن دعوی داشته
باشند در دست ایشان بیابند چنانکه آن انا در دست آن دو ترسا دیدند قوله تعالی
ذلک ادنی ان یأتوا بالشهادة علی وجهها او یخافوا ان ترد ایمان بعد ایمانهم واتقوا الله
واسمعوا والله لا یهدی القوم الفاسقین این حکم و این سوگند نزدیکتر اند در آنکه
که خداوند گواهی را بر وجه خود دهد و راست دهد یا سوگند براست خورد برای آنکه
داند که در شرع حکم است که سوگند با مدعی رد کنند و چون سوگند خورد حکم کنند و او رسوا
و زجر باشد از آنکه سوگند بدروغ خورد یا گواهی بدروغ دهد او یخافوا یعنی یا آنکه نزدیکتر
با آنکه گواهان و وصیان ترسند از آنکه سوگند با اولیاء میت رد کنند پس از آنکه ایشان خورده

یعنی وحیان آدمی چون چنین باشد وگواهی براست دهند سوگند براست خورند
انکه تحذیر کرد وگفت بترسید از خدا و از معاصی او و از گواهی بدروغ دادن و خیانت
کردن در وصیت وغیر آن بشنوید وعظ خدای او بدان کار کنید و خدای هدایت
نکند و راه ننماید فاسقانرا اما بسبیل عقوبت و بر وجه خذلان و اما در قیامت راه
بهشت ننماید و اما حکم نکنند بانکه او مهتدیست و تمام هدایة بر و ننهند خلاف کرده اند
در انکه بر گواه سوگند باشد یا نه عبد الله عباس گفت که چون او کافر بود و بدو سوگند
باشد و بر دو گواه که هر دو وصی باشند و از ایشان تهمتی حاصل شود بعضی از
مفسران گفتند حکم این در آیة منسوخست و بعضی گفتند منسوخ نیست و این قول
اولیتر است برای انکه رسول عم خطبه کرد در حجة الوداع وگفت ان سورة المائدة
من آخر القرآن نزولا فاحلوا حلالها وحرموا حرامها قوله تعالی یوم یجمع الله الرسل
فیقول ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا انک انت علام الغیوب اذ قال الله یا عیسی بن مریم
اذکر نعمتی علیک وعلی والدتک اذ ایدتک بروح القدس تکلم الناس فی المهد وکهلا میگوید
که بترسید از روزی که خدای تعالی پیغمبرانرا جمع کند و از ایشان پرسد بحضور امتان
مکذب وگوید که شمارا فرستادم بایشان بایشان رفتید و دعوت کردید ایشانرا
جواب چه دادند شمارا وچه گفتند گفتند خدای تعالی آنچه ایشان گفتند وجواب دادند
عالمترست اما غرض ازین توبیخ وتخجیل مکذبان کافرانست که تکذیب پیغمبران کرده باشند
و رسوایی ایشان بر سر جمع سوال جواب دهند وگویند بار خدایا ما را هیچ علمی نیست
که علم تو بدان محیط نیست توی که داننده غیبهای علم ما نسبت با علم تو عدم محض است
وشاید که از عظمت وهول آن روز چنین گویند از انکه هرچه دانند فراموش کنند
چون این سوال شنوند جواب نتوانند گفت و وجهی دیگر آنست که ما را علمی نیست
بباطن ایشان که ثواب وعقاب بدان باشد این چیزیست که تو دانی وما ندانیم
از انکه علم غیبها وکارهای پوشیده نزدیک تو نیست چون گوید خدای تعالی عیسی مریم را روز
قیامت باز گفت وبدو تعدید نعمت کرد که ای عیسی یاد کن نعمتی که با تو کردیم وبا مادر تو ترا
تقویت کردیم بجبرئیل و روح القدس نام جبرئیل است روح نام اوست وقدس نامیست
از نامهای خدای تعالی واین همچو عبد الله است که تو عیسی با مردمان سخن گفتی در گهواره یعنی
در گهواره در چه انجا که مریم بود گهواره نبوده برآت ساحت مادرت را از تهمت و در کهولیت

در دنیا

کهولیت

کهولیت با دا رسالت عبد الله عباس گفت خدای عیسی را بسی سالگی فرستاده
میان قوم سی ماه پیغمبر بود وادا رسالت کرد بعضی مفسران گفته اند خدای او را در گهواره عقل کامل داد
وقصه این بیاید ان شاء الله قوله تعالی واذ علمتک الکتاب والحکمة والتورية والانجیل واذ
تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فیکون طیرا باذنی وتبرئ الاکمه والابرص باذنی
واذ تخرج الموتی باذنی واذ کففت بنی اسرائیل عنک اذ جئتهم بالبینات فقال الذین
کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین ونیز یاد کن ای عیسی از جمله نعمتهای من که ترا کتابت و حکمت
دادم و درآموختم گفتند مراد بکتاب جنس است یعنی کتب وگفته اند کتابت
ومراد بحکمت حکمتست از مواعظ و وصایا و تورية وانجیل ونیز یاد کن که چون
تو از گل بصورت مرغی تقدیر میکردی بفرمان من و اراده من نه باراده خود و مراد
بخلق تقدیر است وحد خلق اخراج مقدور نباشد از عدم بچیزی از تقدیر یست
انکه باد در دمیدی تا مرغی میشدی بفرمان خدای در خبرست که عیسی عم از گل
مرغی که خواستی بکردی بشکل آن مرغ و باد از دهن خود در دمیدی خدای تعالی
او را مرغ کردی از گوشت و خون وروح در و آفریدی تا بپریدی و روا بود که این کنایت
بود از انکه بدعای او آفریدی خدای واگر چه آنرا نفخی حقیقی نبودی ونیک میکردانیدی
میکردانیدی نابینای مادرزاد را وابرص را واین دو چیزیست که اطبا ازان عاجزند
ونسبت این چیزها با عیسی برای آن کرد که بدعا او بود وچون بیرون می آوردی مردگانرا
از گورها زنده کرده یعنی من بدعای تو زنده میکردم ایشانرا وچون بازداشتم بنی
اسرائیل را که جهودان بودند از تو تا ترا نکشتند واذی نکنند انکه تو بایشان
آمدی با دا رسالت با بینات و معجزات از کثرت وعنادی که ایشانرا بود گفتند
که نیست این مگر الا جادویی آشکارا و منع خدای تعالی ایشانرا از عیسی روا بود
که بقهر وغلبه بوده باشد و یا بلطفی از قبل او تا بانکه شبه او بر دیگری افکند از بنی
تا او را بیاویختند در خبرست که چون خدای تعالی این نعمتها بر عیسی شمرد در ان وقت
جامه پشمین پوشیدی وگیاه زمین خوردی واگر چیزی بودی آنرا بدادی و برای
فردا ذخیره نکردی وخانه نداشت که اندیشه کردی که ویران شود ونه فرزندی که گفتی بمیرد
هرکجا شب آمدی بخفتی قوله تعالی واذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی وبرسولی قالوا آمنا و
اشهد باننا مسلمون اذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء

رفتند تا بدیگری جا

قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین قالوا نرید ان ناکل منها وتطمئن قلوبنا ونعلم ان
قد صدقتنا ونکون علیها من الشاهدین ونیز یاد کن ای محمد که چون من وحی
کردم بحواریان و این وحی الهام بوده است چنانکه در حق نحل گفت واوحی
ربک الی النحل و ایشان خاص اصحاب عیسی بودند قتاده گفت وزرای او
بودند عکرمه گفت دوازده مرد بودند فطرس و یعقوبس و یحنس و اندرابس
و فیلس و تلما و منیاده و توماس و یعقوب بن حلقانا و قداوسلس و قیانلا
و بودس وحی کردم بایشان که ایمان آورید بمن و بپیغمبر من عیسی ع ایشان
گفتند ایمان آوردیم گواه باش که ما مسلمانیم و نیز یاد کن چون حواریان گفتند
که ای عیسی هیچ توانی و اعتماد داری که از خدای خود بخواهی و خدای ترا باز
نزند تا از بهر ما از آسمان خوانی فرستد یا تواند خدای تو که فرو فرستد
بعضی گفتند ایشان خود خدای را نیک نشناختند ندانستند که بر وی چه روا
و چه روا نبود ازین کار عیسی بر ایشان انکار کرد و گفت از خدای بترسید
اگر شما مومنانید و وجهی دیگر آنست که خدای تو این کند و حکمتش برین راه دهد
و این اقتضا کند که ایشان شاکر بوده باشند بعضی مفسران گفتند
که این سوال قوم عیسی کردند بر زبان حواریان چنانکه قوم موسی از خدای
رویت خواستند بزبان موسی ایشان گفتند غرض ما ازین کار آنست
که ما ازین خوان طعام بخوریم و معاینه ببینیم و صدق تو بدانیم و دلها بعلم ساکن شود
و یقین بر یقین بیفزاید و آنچه بدلیل میدانیم بصورت بدانیم بر وجهی که شبهه را
در وی مجال نبود و بدانیم که تو آنچه با ما گفتی راست گفتی و بران جمله گواهان باشیم
و حاضران تو رحمها قال عیسی بن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا
لاولنا واخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر
بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین عیسی بن مریم گفت بار خدایا
فرو فرست بر ما خوانی از آسمان که ما را عیدی بود یعنی روز مبارکی که ما آنرا عید گیریم و اولین
ما و آخرینان آنرا روز برکت و سرور گیرند روزی که در وی خیری و عایدی باشد ما را
و نفعی و آن روز که را که فطر و اضحیست برای آن عید خوانند که در وی خیر و برکت عاید است
با خلقان از ثواب خدای ابو بکر انباری گفت برای آن عید خوانند که خلق عود کنند از نوع نوع

نهی

نهی کرد درین روز زنان را نیارند کنند و کودکان را از مکتب رخصت دهند برای آنکه
درین روز هر کسی با مرتبه خود در روند از درویش و توانگر در مأکل و ملابس و نیز آیتی
و علامتی و حجتی بود از تو و آنرا روزی ما کن وان روزی ده ما را و تو بهترین روزی
دهندگانی خدای جواب داد و گفت من این خوان بفرستم بر شما و لیکن شرط
آنست که هر کس که پس از نزول آن کافر شود من او را عذابی کنم که هیچکس را از جهانیان
آن عذاب نکرده باشم خدای خوان فرستاد و ایشان کافر شدند خدای
تعالی ایشان را مسخ کرد با خوک و بوزنه عبد الله عمر گفت از اهل دوزخ آنانکه عذاب
ایشان سختتر بود منافقانند و کافرانند با مائده عیسی و آل فرعون خلاف کرده اند
که مائده فرود آمد یا فرود نیامد قتاده و حسن بصری گفتند فرود نیامد قوم چون
این شرط بشنیدند استعفا کردند و درست آنست که فرود آمد ظاهر قرآن
اقتضای آن میکند و اخبار از صحابه و تابعین بحد متواتر شده است بدین
کعب الاحبار گفت روز یکشنبه فرود آمد برای این ترسایان آنرا عید گرفتند
عمار یاسر از رسول ص روایت کرد که بران مائده گوشت و نان بود و ایشان از عیسی
طعامی در خواستند که زوال در نیابد عیسی گفت چنان باشد تا ما دامی که خیانت
نکنید و پنهان نکنید و ذخیره ننهید شرط کردند چون فرود آمد بشب نرسید که خیانت
کردند و ذخیره بنهادند عبد الله عباس گفت عیسی ع بنی اسرائیل را گفت سی روز روزه
بدارید روزه بداشتند چون مدتی بر آمد گفتند یا روح الله ما روزه داشتیم و گرسنگی
بردیم و آنکس که او عملی کند بمزدی و توقعی کند ما توقع میکنیم که از خدا درخواهی تا برای ما
خوانی بفرستد از آسمان عیسی دعا کرد فرشتگان می آمدند خوانی برگرفته بر آنجا
هفت نان بود و هفت ماهی پیش عیسی ع بنهادند جمله قوم از ان بخوردند اول تا آخر
ایشان سلمان فارسی رحمه الله گفت و الله که عیسی ع چیزی از ما وی راحت
نکرد و هرگز یتیم نیازرد و بقهقهه نخندید و مگس از روی خود باز نراند و از بویهای کریه بینی
نگرفت و هرگز بازی نکرد و چون حواریان از وی مائده خواستند جامه صوف در پوشید و
بگریست و گفت اللهم انزل علینا مائدة من السماء وارزقنا علینا طعاما نأکله وانت خیر الرازقین
خدای تعالی سفره سرخ فرستاد از میان دو ابر و ایشان در وی می‌نگریستند از میان
هوای آمد تا پیش ایشان فرو آمد عیسی ع بگریست و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین

اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها مثلة عقوبة جهودان بتعجب در وی می‌نگریستند و در
آوازی از هرچه خوشتر می‌شنیدند عیسی ع گفت هر که نیکوعمل‌تر است باید که برخیزد
و دستار از روی خوان بردارد شمعون گفت یا روح الله تو اولیتری عیسی ع
وضوی نماز تازه کرد و نماز دراز بگزارد و بسیاری بگریست آنگه بنام خدای ت
فراز کرد و دستار از روی خوان برداشت و گفت بسم الله خیر الرازقین
در اینجا ماهی بود بریان کرده در وی فلس نبود و در وی شوک نبود و روغن
از وی میچکید بنزدیک سرش نمک نهاده بود و بنزدیک دنبالش سرکه بود و پیرامنش
انواع تره بود چون گندنا و غیره و بر آن پنج نان بود و بر یکی زیتون و بر یکی انگبین
و بر یکی پنیر و بر یکی روغن گاو و بر یکی قدید شمعون گفت یا روح الله این از طعام
بهشت است یا طعام دنیا گفت نه از طعام دنیا و نه از طعام بهشت ولیکن طعامی است
که خدای تعالی در مجمع بیافرید آنگه گفت بخورید بنام خدا گفتند اگر ما را درین آیتی دیگر
باز نمایی عیسی ع دعا کرد خدای تعالی ماهی را زنده گردانید و بجنبش آمد و فلس
بدو پدید آمد ایشان بترسیدند عیسی ع گفت عجب از کار شما چیزی که خواستید
چون بدهند او را کاره شوید گفتند دعا کن تا همچنان شود که بود دعا کرد بحکم
خدای تعالی همچنان شد گفت یا روح الله اکنون تو اول بخور او گفت معاذ الله
من نخورم این آنکس خورد که خواست ایشان بترسیدند و نیارستند
خوردن عیسی ع بیماران را و خداوندان آفات و علامات را بخورند تا از آن شفا
یابند بخوردند و شفا یافتند و هیچ نابینا نخورد الا که او بینا شد و هیچ درویش نخورد
الا که او توانگر شد مردمان چون چنان دیدند ازدحام کردند عیسی ع نوبت نهاد
در میان ایشان چهل روز بامداد فرود آمدی وقت چاشتگاه تا آن وقت که سایه
بگردیدی از پس نماز پیشین نهاده بودی و گروه گروه نوبت بنوبت می‌آمدندی و از آن
می‌خوردندی آنگه باسمان شدی و ایشان در وی می‌نگریستندی تا از چشم ایشان
ناپدید شدی و گفته‌اند که روزی آمدی و روزی نیامدی چون ناقه صالح که روزی شیر
دادی و روزی ندادی خدای تعالی گفت من این خوان از بهر درویشان فرستادم
توانگران را در آن نصیبی نیست از آنکه شک و تعنف ایشان بشناخت که عند آن
اظهار کفر کردند و گفتند این چه محالست کسی که از آسمان خوان فرود آید خدای تعالی وحی کرد

بعیسی

بعیسی بر مکذبان که شرط هلاک کرده ام عیسی ع گفت ای قوم مستعد باشید
عذاب خدایرا و گفت ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم
آنگه عذاب فرستاد و سیصد و سی و سه مرد از ایشان مسخ کرد با قرده و خنازیر شب خفته
در حال صحت و سلامت و در بامداد آمدند با این صفت و با ما و گوها میگشتند و پلیدیهای مردم
میخوردند مردمان چون چنان دیدند بنزدیک عیسی ع آمدند و بگریستند عیسی از ایشان یک یک بنام می
خواند جواب نمی توانستند داد بسر اشارت میکردند تا سه روز همچنین بماندند و هلاک شدند
قوله تعالی واذ قال الله یا عیسی بن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من
دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته
تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب یاد کن ای محمد چون گفت یعنی
چون گوید خدای تعالی روز قیامت مر عیسی پیغمبر را که ای عیسی تو گفتی که مرا بخدای گیرید
بدون خدای جهانیان صورت استفهامست و مراد توبیخ و تقریع آن قوم که این
اعتقاد کرده بودند و آن چنان بود که یکی از ما گوید کسی را که فلان کار کردی و داند که
او کرده است بحضور آنکس که دعوی کند و حواله کند این کار را بدو و غرضش
تکذیب او باشد وجهی دیگر آنست که عیسی ع بیخبر بود از آنکه ترسایان در حق
او گفتند و در حق مادر او از پس او خدای تعالی این بگفت بصورت استفهام
و مراد اعلام عیسی است تا بداند که قوم از پس او در وی محال گفتند عیسی ع جواب داد
و گفت منزهی و دوری از عیب غیب تراست و روا نباشد اگر من گفته باشم تو دانسته
باشی تو دانی آنچه در نفس من باشد و من ندانم آنچه در نفس تو بود و تو داننده غیب
و کارهای پوشیده و غیب را برای آن نفس خواند که محل او در تن پوشیده باشد
چون محل نفس حیوة تنست و روا بود لفظ نفس در حق قدیم تعالی که بر سبیل ازدواج بود
قوله تعالی ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی وربکم وکنت علیهم شهیدا ما دمت
فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم
عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم عیسی ع جواب داد و گفت بار
خدایا من نگفتم ایشانرا الا آنچه تو مرا فرمودی از دعوت کردن ایشان با خدای
و گفتم که بپرستید آن خدایی را که خدای من و شماست و من گواه بودم بر ایشان
تا در میان ایشان بودم پس آن وقت که تو مرا بمیرانیدی و جان من برداشتی

دعا در واصو

گفته‌اند که این آیه دلیلست بر آنکه خدای تعالی عیسی را بمیرانید و آنگه زنده
گردانید و بر آسمان برد چون مرا از میان ایشان ببردی تو رقیب و نگاه
بان بودی بر ایشان و مراقبت حال ایشان میکردی و تو بر همه چیز
گواه و حاضری و بهمه چیزی عالم اگر عذاب کنی ایشان را همه بندگان تواند
کسی را نبود و نرسد که ترا منع کند از آن و بر تو اعتراض کند و اگر بیامرزی
ایشان را تو خداوند عزیزی و حکیمی با عزت و قهر و غلبه با آنکه عذاب کنی
بحکمت کنی و بصواب و آنرا که بیامرزی حکمت و صواب باشد قوله تعالی
قال الله هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک الفوز العظیم لله ملک السموات و الارض و ما فیهن
و هو علی کل شیء قدیر خدای گفت یعنی گوید در آن روز که این روزیست که سود
کند راست گویندگان را صدق و راستی که در دنیا کرده باشند و گفته‌اند
و صادقان را و راست گویندگان راست بهر جزء ثواب و راستی ایشان
بهشتهایی که در زیر درختهای آن جویهای آب روان باشد و ایشان
در آن مخلد و مؤبد و متنعم باشند بر وجهی که نعیم مقیم ایشان را زوالی نبود و دیگر
آنکه ایشان را در بهشت چیزی باشد بهتر از بهشت و آن رضای خدای بود
خدای تعالی از ایشان راضی بود بطاعت و عبادت ایشان در دار دنیا
و ایشان نیز از خدای تعالی راضی باشند بثواب و نعیم مقیم که ایشان را داده باشد
و آن فوزی و ظفری عظیم بوده باشد آنکه فرمود که خدایراست ملک و پادشاهی
آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان و زمینست همه مر خدایراست تبارک
و تعالی و در تصرف اوست و او بر همه چیز قادر و تواناست چنانکه خواهد
میگرداند بهر که خواهد میدهد و از هر که خواهد میستاند کسی را نرسد که او را از آن منع
کند یا در آن بر او اعتراض نماید سورة الانعام عبد الله عباس گفت این سوره
بیکبار فرود آمد بمکه و هفتاد هزار فرشته با وی بودند بتسبیح و تهلیل و این سوره
صد و شصت و پنج آیتست در عدد کوفیان انس مالک روایت کند از رسول صلعم که گفت
هیچ سوره نیست که بیکبار بمن فرود آمده باشد مگر سورة انعام و خدای تعالی مرا
و شما را عزیزی داد باین سوره که پس از آن ذلی نبود و درین حصن و این [illegible]

کرد

کردد و وعده داد که آنرا خلاف نکند کعب الاحبار گفت که حق تعالی افتتاح توریة
بمعنی این آیه کرد که الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور ثم الذین
کفروا بربهم یعدلون و ختمش باین آیه کرد که و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی
الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و چون این سوره را جبرئیل برسول خواند رسول
گفت سبحان الله العظیم و بحمده پس بروی در آمد بسجده آنگه کاتب را بخواند تا هم در شب
بنوشت و هر که این سوره بخواند آن هفتاد هزار فرشته که در تسبیح با این سوره
از آسمان بزمین آمدند بروی صلوات فرستند و بعدد هر آیتی که درین سوره است
شبانروزی ویرا آمرزش خواهند جابر عبد الله انصاری از رسول صلعم روایت
کند که هر که این سوره را از اول آن سه آیه بخواند الی قوله و یعلم ما تکسبون خدای تعالی
چهل هزار فرشته بروی موکل گرداند تا مثل ثواب و عبادت خود مینویسند از
برای وی تا بروز قیامت و فرشته از آسمان هفتم فرود فرستد با عمود آهنین
تا بروی موکل باشند چون شیطان خواهد که او را وسوسه کند یا چیزی در دل
او افکند او آن عمود بر سر وی زند و چندانش بزند که میان ایشان هفتاد هزار
حجاب باشد و چون روز قیامت شود قدیم تعالی گوید ای بنده من در سایه من
برو و از میوه بهشت من میخور و از آب کوثر نوش میکن و از چشمه سلسبیل غسل
میکن که تو بنده منی و من خداوند توام و السورة هل بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور ثم الذین کفروا بربهم یعدلون
هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده ثم انتم تمترون قوله تعالی گفت مشرکان
با رسول محاجه کردند و گفتند من ربک خدای تو کیست گفت خداوند آسمانها و زمینست
ایشان حجه کردند از حدیث خدای تعالی این سوره فرستاد و گفت سپاس
خدای را که آفریدگار آسمانها و زمینهاست آسمانها بدو روز آفرید یکشنبه و دوشنبه
و زمین را بدو روز آفرید سه شنبه و چهارشنبه و بیافرید تاریکیها و روشنایی یعنی
شب و روز را و گفته‌اند دوزخ و بهشت را قتاده گفت خدای تعالی آسمانها را پیش
از زمین آفرید و بهشت را پیش از دوزخ و ظلمت پیش از نور پس این کافران و
بت پرستان این بتان را کجا دانند با خدای که آفریدگار و پروردگار ایشانست برابر میکنند
و از عبودیة و پرستش او اعراض مینمایند از و چگونه اعراض توان کرد و بدون او دیگرها

و نور را

چگونه توان پرستید که اوست آن خدای که بیافرید شما را یعنی آدم را از گل جای گفت
از خاک و اینجا گفت از گل و جای دیگر گفت از صلصال و این متناقض نیست برای
آنکه در اخبار آمده است که خدای تعالی بفرمود تا خاک آدم را ببر در بهشت بیفکنند
و بروایتی دیگر میان مکه و طایف چهل سال متغیر شد خاک بود چون چهل سال
بگذشت خدای تعالی فرمان داد تا چهل شبانروز باران بران بارید تا گل شد
چهل سال دیگر بماند تا متغیر شد و حماء مسنون گشت گلی سیاه رنگ سال
خورده چهل سال دیگر بماند تا خشک شد و صلصال گشت خدای تعالی صورت
آدم بران صلصال نگاشت و جثه آدم از و مصور کرد و فرشتگان برو گذر میکردند
و میگفتند خدای تعالی خلقی خواهد آفرید اگر شما را بطاعت او فرماید چکنید گفتند اتباع
و سمع و طاعت کنیم ابلیس گفت من طاعت ندارم این را که میبینم که این چیست
تا بدانی که ابلیس همیشه کافر بوده و نفاق میورزید تا که روح در آدم دمید و او را خلق
و سوی تمام گردانید پس حکم کرد برو اجل دو وقتی و اجلی نام زده بنزدیک اوست
اجل اول از وقت خلقتش بود تا بروز مرگش و اجل دوم از وقت مرگ است
تا وقت بعث مدت مقام او در برزخ برای آن گفت که حکم او را باشد و
دیگری را در و حکم نبود عبدالله عباس گفت اجل اول خوابست که النوم اخ الموت
و دوم وقت مرگ است و برای آن عنده گفت که علم آن بنزدیک اوست و اجل
وقت باشد و وقت عبارت بود از حرکات فلک و اجل مرگ وقت جنبش
بود و اجل نزدیکی ما یکی بود اگر بمرگ بود و اگر بقتل بود و آن وقت را که او را بکشتندی
تا آن وقت بماندی آنرا بر مجاز اجل خوانند برای آنکه چون حدوث فعل در آن وقت
نباشد آنرا اجل آن فعل گفتن مجاز باشد و بغدادیان گفتند که اجل دو است
یکی آنکه قتل در و حاصل شود دوم آنکه اگر او را بنکشتندی تا آن وقت بماندی و با این
آیه تمسک کردند و بنزدیک ما اگر شخصی را بنکشتندی روا بود که بزیستی و روا بود که در حال
بمردی و بر هیچ ازین دو قطع نتوان کرد و اگر لا محال او بمردی واجب کردی که اگر کسی [illegible]
کسی را بکشتی منع بودی بر وی و او را شکر او واجب بودی و خلاف این معلوم است
که اگر کسی کسی را بکشتی ظالم نبودی و مستحق عقاب چه اگر او را بکشتی در حال خود بمردی
ازخلق آسمان و زمین و ابداع غرایب و بدایع و اظهار انواع صنایع و خلق شما از آدم

آدم

آدم از گل و هر یکی را اجلی وقتی نهادن با این همه شک میکنید در وجود الهیت و وحدانیت
من و نظر نمیکنید تا شما را علم حاصل شود و شک و شبهه مرتفع گردد و قوله تعالی و هو الله
في السموات وفي الارض يعلم سركم وجهركم ويعلم ما تكسبون وما تاتيهم من آية من آيات ربهم
الا كانوا عنها معرضين فقد كذبوا بالحق لما جاءهم فسوف ياتيهم انباء ما كانوا به يستهزءون
اوست آن خدای که در آسمانها و زمین منزه است بتدبیر و تقدیر کس را با او سرکشی
راز شما داند و نهان و آشکارای شما شناسد بر احوال اهل آسمان مطلع است
و راز و نهان اهل زمین داند آنچه در دل دارید و آنچه بر زبان رانید و آنچه از اکتساب
سازید و کسب کنید میداند بحسب اقوال و افعال شما از خیر و شر شما را جزا دهد آنکه
آنچه ایشانرا بدان وعده داده بود از عدول و اعراض و تولی و انحراف آنرا بیان کرد
و گفت هیچ آیتی از آیات خدای ایشانرا بایشان نیاید الا که ایشان از آن عدول
کنند و روی بگردانند پس با این همه چون حق بایشان آمد حق را تکذیب کردند
و بدروغ زن داشتند حق را که آن دین اسلامست و کتاب خدا و محمد مصطفی
و بآن استهزا کردند و افسوس داشتند پس زود بود که بایشان آید علم و خبر
آنچه ایشان بدان استهزا میکردند چون عاقبت آن بدانند و عذاب آن بدیشان
رسد و قوله تعالی الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن مکناهم في الارض ما لم نمکن لکم وارسلنا
السماء عليهم مدرارا وجعلنا الانهار تجري من تحتهم فاهلكناهم بذنوبهم وانشانا من بعدهم قرنا آخرين
آنکه برسبیل توبیخ و تقریع فرمود و گفت آیا نمی بینند و نمیدانند که این کافران چند از ایشان
را هلاک کردیم از پیش ایشان اهل هر روزگاری که ما ایشانرا تمکین دادیم از اموال و درازی
عمر و قوت اجسام و اولادی که شما را ندادیم چون قوم نوح و قوم عاد و ثمود و بفرستادیم
از بالای ایشان بارانی ریزان و بکردیم در زیر کوشکها و جایهای ایشان جویها که آب
روان آنکه با این همه نعمت و تمکین و تایید که ایشانرا دادیم ایشان در معاصی شدند
و گناه کردند تا بواسطه و سبب گناهان که کردند ما ایشانرا هلاک کردیم و گروهی دیگر را
از پس ایشان بعوض ایشان بیافریدیم و قوله تعالی و لو نزلنا علیک کتابا في قرطاس فلمسوه بایدیهم
لقال الذين كفروا ان هذا الا سحر مبين وقالوا لولا انزل عليه ملك ولو انزلنا ملكا لقضي الامر ثم لا ينظرون
ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون ولقد استهزئ برسل من قبلك فحاق بالذين
سخروا منهم ما كانوا به يستهزءون نضر بن الحارث و عبدالله بن ابی امیه و نوفل بن خویلد گفتند ای محمد ما

ایمان نیاریم تا آنکه نیاری خاص با چهار فرشته تا گواهی دهند که از نزدیک خدا است
قرآن و تو رسول خدای خدای تعالی از عناد و جحود ایشان خبر داده گفت ای
محمد اگر چنان باشد که ما بر تو کتابی فرستیم بر کاغذی نوشته که یا فلان بن فلان
هذا کتاب من الله الیک ایشان این کتاب را ببینند و بدست بسایند هم بدان
ایمان نیاورنده آنها که کافرند گویند که نیست این الا جادویی ظاهر یا او سحری روشن
و گفتند این کافران که چرا بر وی فرشته نیز نفرستند ای محمد اگر ما فرشته فرستیم
برحسب اقتراح ایشان هم ایمان نیاورند آنکه مصلحت اقتضا تعجیل هلاک ایشان
کند اگر رانده شود و کار تمام کرده و محکم آنکه اگر مهلت خواهند ایشان را مهلت ندهند
و اگر ما او را ایشان بدیم و فرشته را فرستیم و او را مردی گردانیم یعنی بصورت مرد
فرستاده شود تا او را بتوانند دید چون آدم چه تا او بصورت فرشته باشد
او را نتوانند دید از لطافت ترکیب نه بینی که جبرئیل ع بنزدیک رسول آمدی بصورت دحیه
کلبی و آن فرشتگان که با براهیم آمدند بصورت مهمانان بودند و آن دو فرشته که
بر داود آمدند بر صورت دو خصم بودند و چون چنین باشند و ایشان بر صورت
مردان باشند ندانند که فرشته اند یا آدمی بر ایشان ملتبس شود و آنکه آن لبس
با خود حوالت کرد برای آنکه خلق فرشته بصورت مرد از فعل او بود ما بر ایشان اللبس
آنچه ایشان بر ضعفای عوام بپوشانند چه ایشان عوام و ضعفا را گفتندی
که اگر این محمد پیغمبر بودی فرشته بودی و از این لازم نیاید که خدای تعالی تلبیس کند از بهر آنکه
خدای تعالی گوید من چنین کردم یا کنم بلکه گفت اگر کنم چنین باشد و این تقدیر باشد
و تقدیر محال روا بود و شد لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و قوله تعالی ان کان للرحمن ولد فانا
اول العابدین آنکه رسول ع را دلخوشی داده گفت ای محمد اگر این کافران بر تو افسوس میدارند
و سخریت میکنند پیش از تو رسولان دیگر را هم افسوس داشته اند و لیکن رسولان را هیچ
زیان نکردند از آنکه فرود آمد بایشان جزای آن وبال و عقاب و آنچه ایشان استهزا
میکردند در دنیا چون قوم نوح و قوم لوط و عاد و ثمود با آنکه ایشانرا نهاده است از عذاب
آخرت قوله تعالی قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین قل لمن ما فی السموات والارض
قل لله کتب علی نفسه الرحمة لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب فیه الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون حق سبحانه
و تعالی ذکر کرد و گفت که بگوی ای محمد این جماعت را که بروید و بنگرید تا چگونه بود عاقبت و سرانجام

آنانکه

آنانکه آیات مرا و پیغمبران مرا بدروغ داشتند که با ایشان چه رفته است بعضی را بباد هلاک
کردیم و بعضی را بزمین فرو بردیم و بعضی را مسخ کردیم آنگه گفت بگوی ایشانرا و بپرس از ایشان
که کراست آنچه در آسمان و زمین است اگر جواب دهند بر ایشان حجت است و اگر جواب ندهند
تو جواب ده و بگو که خدای راست ملک و ملک از برای آنکه او آفریننده است از عدم او
بوجود آورده است از حیوانات و جمادات برحمت خود و برای شما برحمت بر
ذات خود نوشته است که بر شما رحمت کند و حکم کرده بدان و بر خود واجب گردانیده
و این عبارتست از آنکه ایجاد واسطه در میان نباشد چون خواهد که بر بنده رحمت
کند و این استعطاف و استمالتست تا بطاعت نزدیک شوند و روی بدرگاه
نهند کعب الاحبار گفت اولین چیزی که خدای تعالی نوشته است نه بقلم و مداد
بلکه بی جد و یا قوت و لو توانی انا الله لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی سلمان
فارسی روایت کرده که خدای عز و جل صد جزو رحمت دیگر از آن میانه بر اهل دنیا
قسمت کرد بر جن و انس و فرشته و وحوش و طیور هر رحمت و شفقت که در
میان ایشانست از آن یکجزو رحمتست چون روز قیامت باشد آن یکجزو را
با نود و نه جزو جمع کند و جمله بر گناهکاران بدارد و همه ایشانرا برحمت بیامرزد
آنکه فرمود لیجمعنکم همه را جمع کند شما را برای احوال و اهوال روز قیامت از حساب
و کتاب و عذاب و غیر ایشان یعنی اول و آخر کفار رنان بهم مجتمع شوند برای آن روز که
در آن ریب و شکی نیست آنانکه نفس خود را زیان کردند ایشان با این جمله ایمان
نیاورند قوله تعالی و له ما سکن فی اللیل و النهار و هو السمیع العلیم قل اغیر الله اتخذ ولیا فاطر
السموات والارض و هو یطعم و لا یطعم قل انی امرت ان اکون اول من اسلم و لا تکونن من المشرکین
میفرماید که هر چه در شب و روز ساکنست یعنی هر چه شب و روز بر و مشتملست و در شب
و روز آرام دارد یعنی جمله آنچه در زمین است از حیوانات و جمادات و شب و روز هم
میگذرد همه مر خدایراست و او ستا آن خدای که شنونده است اقوال ایشانرا و داننده
بافعال ایشان از گفتار ناسزای قریش که در حق او میگویند علیمست بصلاح و فساد ایشان
و روزی داده ایشان کفار قریش آمدند و گفتند ای محمد ما میدانیم که تو درویشی و حاجت ترا
بر آن میدارد تا از این گفتن باز ایستی تا مالهای خود با تو قسمت کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد

که شما رسول را میازمایید و هرچه شب و روز بر دشت است و میگذرد همه مراست بگوی ای محمد
جز خدای که آفریننده آسمان و زمینست جبلی یار و یاوری فرا گیرم دوستی و او روزی
دهد و طعام دهد و انعام کند و او را روزی و طعام ندهند و محتاج طعام نباشد
و همه محتاج او باشند بگوای محمد که مرا فرموده اند که اول کسی باشم که اسلام آرد و گردن
نهد مرا خدای خود را و انقیاد نماید و نیز مرا گفته اند که از جمله مشرکان مباش که باو
انباز گیری قوله تعالی قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم من یصرف عنه
یومئذ فقد رحمه وذلک الفوز المبین وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان
یمسسک بخیر فهو علی کل شیء قدیر بگوای محمد که من میترسم اگر در خدای عاصی شوم و نافرمانی
کنم از عذاب روز بزرگ یعنی روز قیامت چون من با پایه و منزلت خود از عذاب
این روز ترسم شما اولیتر باید که بترسید هر کس که در آن روز خدای تعالی عذاب از وی
بگرداند بدرستی که برو رحمت کرده بود و این فوزی و نجاتی و ظفری باشد او را به
مراد خویش روشن و ظاهر انگه مشرکان را تنبیه کرد بر غفلت ایشان بر انکه معبودان
ایشان بر هیچ چیز از نفع و ضر و خیر و شر قادر نیند و مؤمنان را تا جمله خیرات از وی
طلبند و از مکاره و بلیات پناه باو دهند پس گفت ای محمد اگر خدای بتو آفتی و بیماری
و درویشی رساند آن را هیچ کس از تو دفع نتواند کرد و باز نتواند برد الا او و اگر ترا خیری
رساند و منفعتی کس او را از آن منع نتواند کرد و او بر همه چیزی قادرست و توانا
عبدالله عباس گفت که رسول را کسری فارس استری فرستاده بود بهدیه روزی
رسول صلعم بران استر نشسته بود و سواری کرده در راه با من کرمیت و مرا گفت
ای غلام گفتم لبیک یا رسول الله گفت احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله
فی الرخاء یعرفک فی الشدة واذا سالت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله
فقد مضی القلم بما هو کائن خدای را نگاه دار تا ترا نگاه دارد و خدای را نگاه دار تا او را
پیش خود یابی و با خدای در راحت آشنایی کن تا در شدت با تو آشنایی کند
و چون چیزی خواهی از خدا خواه و چون یاری طلبی ازو طلب بدرستی که قلم رفته بهر چه
بودنی است اگر چه خلایق جهد کنند تا ترا نفعی کنند که خدای آن قضا نکرده باشد
ترا نتوانند و اگر خواهند تا مضرتی کنند ترا که خدای تعالی بر تو نوشته باشد نتوانند اگر
بهم

بصبر و یقین کاری کنی بکن و اگر نتوانی صبر کن که در صبر کردن بر انچه تو بران کاره باشی خیر
بسیارست و بدانکه نصرت با صبرست و فرج با اندوه و دشواری با آسانی و راحت با محنت
و درویشی با توانگری قوله تعالی وهو القاهر فوق عباده وهو الحکیم الخبیر قل ای شیء اکبر شهادة
قل الله شهید بینی وبینکم واوحی الی هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ ائنکم لتشهدون ان مع الله
آلهة اخری قل لا اشهد قل انما هو اله واحد واننی بریء مما تشرکون الذین آتیناهم الکتاب
یعرفونه کما یعرفون ابناءهم الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون اوست آن خداوندی
که قاهر و غالبست بر بالای بندگان خود کسی او را قهر نتواند کرد و برو غالب نتواند شد
و او حکیمست آنچه کند بحکمت و صواب کند تا کسی را گمان نشود که قهر بظلم کند بلکه
بعدل کند خبیرست و آگاه و داناست باحوال بندگان و مصالح ایشان و خیر
و شر و نفع و ضر و صحت و سقم و ضیقت و سعت بحسب آنچه داند میرساند انگه گفت بگوای
محمد که چه چیزست و کدام چیزست که بزرگتر و بزرگوارتر است بگواهی دادن و این چنان
بود که مشرکان مکه نیز در رسول آمدند و گفتند ای محمد هیچ پیغمبری این نگفت که تو میگویی و کسی را
نمیبینیم که ترا تصدیق کند و این که تو میگویی جهودان و ترسایان را پرسیدیم احوال ترا گفتند
که یاد کرد او در کتاب خدائی با ما نیست آخر گواه تو کیست درین دعوی که تو میکنی خدای تعالی این
آیة فرستاد و گفت بگوای محمد که چه چیز عظیمترست بگواهی اگر ایشان گویند و الا تو
جواب ده و بگو که خداست که چنین است و او گواه است میان من و شما و این قرآن
بمن وحی کرده اند و فرو فرستاده اند تا من ایشان را بان بترسانم و نیز آنکسی که قرآن
باو رسد یعنی اهل عصر خود را و آنانکه پس از من باشند تا روز قیامت و در آیة دلیل است
بر انکه اهل عصر رسول و انکه از پس ایشان باشند تا بروز قیامت بقرآن مخاطبند و مکلف
اگر چه از روی ظاهر خطاب با اهل رسول متوجه است که رسول صلعم گفت بلغوا عنی ولو آیة برسانید
از من و اگر همه آیتی باشد و هر کس را که یک آیة از قرآن باو رسد فرمان خدای باو رسیده
باشد مجاهد گفته که کسی است که دعوت رسول باو نرسیده باشد گفت هر کرا
رسیده باشد دعوت او رسیده باشد محمد بن کعب گفت هر کس که قرآن باو رسیده
باشد همچنان باشد که رسول را دیده و از و شنیده انگه خدای تعالی فرمود که آیا این که
شما گواهی میدهید که با خدای تعالی خدایان دیگر اند بگوای محمد که اگر شما این گواهی میدهید من این
گواهی نمیدهم و این نمیگویم بگو که خدای یکیست و جز و خدای دیگر نیست من که محمدم بیزارم از انکه شما

اورا انباز خدا کرده اید و از اول سوره تا اینجا احتجاجست بر مشرکان انکه از اینجا آغاز
حدیث اهل کتابست از جهودان و ترسایان کفت آنانکه ایشانرا کتاب دادیم
اورا همی شناسند یعنی محمد را هم بنام و نعت و صفت و نسبش چنانکه فرزندان
خود را میشناسند کلبی کفت چون رسول ص از مکه بمدینه آمد عمر خطاب کفت عبد الله
سلام را پرسیدم که تو پیغمبر را چگونه شناسی کفت و الله که اورا چنان شناسم
باسم و عین و صفتش که پسر خود را چون بدیدم پنداشتمی که دیگر باره اورا دیده ام
از فرط موافقت من اورا چگونه نشناسم که خدای تعالی اورا در کتاب ما وصف کرده است
به بلیغترین وصفی عمر کفت صدق الله و صدق رسوله و فقک الله یا ابن سلام خدای
تعالی کفت در کتاب مجید و این آیه بر خواند انکه خدای تعالی از کافران خبر داد و کفت
آنانکه ایشان زیان کردند نفس خود را ایشان ایمان نیاوردند قوله تعالی و من اظلم ممن
افتری علی الله کذبا او کذب بآیاته انه لا یفلح الظالمون و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا این
شرکاؤکم الذین کنتم تزعمون حق سبحانه و تعالی بر سبیل تعجب میکوید که کیست ظالمتر و ستمکارتر
از انکه که دروغ بر خدای فرا بافد بآیات او و اورا تکذیب کند و بدروغ دارد یعنی در جهان
از و ظالمتر کس نباشد و ظالمان بر سید او کردن فلاح و ظفر نیابند و ظالم اینجا کافرست و
کن ای محمد روز یاد که جمع کنیم ایشان روز همه را پس کوییم آنانرا که مشرکان شدند و با خدای انباز
گرفتند کجا یند انبازان شما که دعوی کردید که ایشان شریکانند و انبازان خدا اند قوله تعالی
ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین انظر کیف کذبوا علی انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون
خدای تعالی چون ذکر مشرکان کرد و افتتان ایشان کفت تخصیص این هم جز آن نبود که ایشان
از کفر و شرک خود تبرا کنند و کفتند بخدای که آفریدکار و پروردکار ماست که ما مشرک نبودیم بحکم
محمد که ایشان چگونه دروغ کفتند بر نفسهای خود و چگونه غایب و خاسر بوده اند از انچه امید
داشتند و آن معبودان امروز از ایشان کم شدند و سعی ایشان باطل کشت اهل آخرت
ملجا باشند بجزع تبایج از انجا که معارف ضروری باشد اما این جماعت دروغ کویند
ولیکن ندانند که آنچه کویند دروغست پندارند که در ان کفتار صادقند چون جهودان و ترسایان
که از خود نفی شرک کنند و ندانند که اعتقاد ایشان در تثلیث شرکست و این بر حقیقت
دروغ باشد برای انکه دروغ چیزی باشد که مخبر خلاف خبر باشد اگر کوینده داند
چنانست و اگر ندانند بدان تعالی کنند که ندانند که دروغست ازین وجه ملجا نباشد او علی

ازین

این خبر که خدای داد از ایشان که ایشان در قیامت کویند و خبر دهند از احوال اعتقاد
خود در دنیا که در دار دنیا چنان کمان بردیم که ما بر کاری و بر علمی ایم و بتانرا برای شفاعت
میپرستیدیم و ظن و اعتقاد ما نیکو بود امروز آن معبودان از ما کم شدند و عمل عبادت
ما از ایشان باطل آمد فذلک قوله و الله ربنا ما کنا مشرکین و قوله و ضل عنهم ما کانوا یفترون
و روا بود که این در حال دهش و تحیر کویند که از اهوال و آفات قیامت چیزی بایشان
رسد که آن عقل ایشان بر جای نماند بمثابه مست و دیوانه باشند یا تشویری
ان سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید قوله تعالی و منهم من یستمع الیک
و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی
اذا جاؤک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین و هم ینهون عنه و
ینأون عنه و ان یهلکون الا انفسهم و ما یشعرون ابو سفیان و ولید مغیره و شیبه
امیه بن ابی خلف و نضر بن الحارث آمدند و حدیث رسول ص بشنیدند و قرآن استماع
کردند انکه بایکدیگر کفتند چگونه میدانید این را که محمد میخواند و میکوید نضر کفت این از جنس آن
اساطیر است که من با شما میکویم و او اخبار کذشتگان بسیار دارد و داستان
و حکایه کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت از این کافران کس هست که سخن حق
میشنود دیکر اندیشه نمیکنند لاجرم علم حاصل نمیشود پس ایشان بمثابه کسی اند که در دل پوشش
که مانع بود از آنکه چیزی بداند و علم بود و راه باید بدانکه با کوش ضلالت الفت دارد و سخن حق در
کوش ایشان جای کیر نیست و از این بلیغتر آنکه کفت لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین
لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها و از هر دو بلیغتر ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب
نفی دل کرد از ایشان در مبالغه نفی علم کفت دل ندارند برای آنکه دل برای دانستن باید چون
نمیدانند همان انگار که دل ندارند و نفی حضور کرد از ایشان یعنی در نا شنیدن حق بمثابه
چون منتفع نمیشوند انکار کرد خود نیستند حضور و غیبت ایشان یکیست مرکز زندکا
شان یکی مشابهت سواء محیاهم و مماتهم فریدون شهود هم کالغایب از ایشان توقع
علم چگونه کی کند که ایشان کویی دل ندارند که محل علم است مر الجهول بلا قلب الجماد ...
لا رس الی پس وجعلنا یعنی یکجا بود یعنی ما حکم کردیم و نام بردیم و حکم بر چیزی و
که محکوم علیه چنان بود یعنی بر دلهای ایشان پوششی بود و بر کوشهای ایشان کرانی نابر
پوشش ایشان که مانع علم و ادراکست و کرانی کوشهای ایشان حکم کردیم که چنین است

که

گفت
و ابو علی گفت این عبارت باشد از خذلان و منع لطف علی سبیل العقوبة انکه
وان یروا کل آیة یعنی اگر همه آیتها که در جهانست ببینند ایمان نیارند خبرست از آنست
که معلوم از حال ایشان آنست که هرگز ایمان نیارند تا رسول صلعم دل از ایشان بردارد و ایمان ایشان
امید نکرد و ازان قطع طمع کند که الیاس احدی الراحتین انکه بالغ زیاده کرد
و گفت عناد و اصرار ایشان بجائی رسیده است که پیش تو می آیند و با تو
خصومت و مجادله میکنند و قرآن میشنوند و میگویند که نیست این الا افسانهٔ پیشینیان
و حدیث اولینان انکه وصف ایشان کرد و گفت که چه کنند میگوید و هم ینهون عنه
ازو و از ایمان باو و از استماع کلام او و مجالست او و نظر در معجزات او نهی میکنند
و خود ازان دور میشوند گفته اند که آیة در حق ابو لهب آمد که هر کسی که حاضر بودی و کسی
خواستی که رسول را ایذا کند رها نکردی برای خویشی که او را با رسول صلعم بود ولیکن خویشتن را
ازو و از ایمان او دور داشتی مخالفان در تفسیر آورده اند که در حق ابو طالب آمد و
و در بیان این شعری متناقض آورده اند و آن آنست که رسول صلعم او را گفت یا عم چرا ایمان
نمی آوری گفت میدانم که تو رسول خدائی و در دعوت نبوت صادقی ولیکن از ملامت مردمان
احتراز میکنم و چون جمعی از قریش خواستندی تا او را برنجانندی و پیرا حمایت کردی و دل خوش کردی
و گفتی والله لن یصلوا الیک بجمعهم ۔ حتی اوسد فی التراب دفینا ۔ فاصدع بامرک ما علیک غضاضة
وابشر و قر بذاک عیونا ۔ و دعوتنی و زعمت انک ناصحی ۔ و لقد صدقت و کنت ثم امینا
و عرضت دینا لا محالة انه ۔ من خیر ادیان البریة دینا ۔ لولا الملامة او حذاری سبة
لوجدتنی سمحا بذاک مبینا ۔ هر که این ابیات را تامل کند داند که بیت آخرین ملحق است و نظم آن
ابیات اول نیست نه قوة و متانت و نه بعضی و تناقض حاصلست میان این بیت و ابیات
اول برای انکه بیت اول متضمن نصرت و هواخواهی است و قطع طمع کفار از انکه بحیات او دست
یابند تا انکه او زنده باشد و بیت دوم امرست او را باداء رسالت و تحریض و تقویت او در آن
نه از ایشان که کافران باشد و متضمن بشارت روشنائی چشم او باداء رسالت و در
سیم گفت و لقد صدقت باین عین ایمان خواست برای انکه هیچ فرق نباشد در میان
میان آمنت بک و صدقت بک و اگر این دلیل کفر باشد دلیل ایمان چه بود و بیت چهارم اقرار
بانکه دین او از جملهٔ دینها بهتر است و اگر این کفر باشد خود در جهان ایمان نباشد و بیت
بازپسین همه عقلا دانند که مجانس آن نیست بلکه متناقض است و چون مردی عاقل بود که چند

بیت

بیت مناقضه گوید و ان یهلکون الا انفسهم و این کافران هلاک میکنند الا نفس خود را و خبر ندارند که
و هلاکت بخود میکنند و لو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنا نرد و لا نکذب بآیات ربنا
و نکون من المؤمنین بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم
لکاذبون و قالوا ان هی الا حیوتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین انکه بر سبیل تعجب گفت ای محمد
اگر تو ببینی ایشان را چون بر کنار دوزخشان بر عذاب و عقاب دوزخ وقف کنند و توقف
و وقوف یابند یا بر آتش دوزخشان وقف کنند تا خلد و مؤبد در آنجا بمانند گویند
ایشان ای کاشکی ما را با دنیا بردندی ای کاشکی ما تکذیب نکردی اگر گویند چگونه
شاید که ایشان تمنای رجوع کنند و معارف ایشان ضروری بود جواب گفته اند
که واجب نیست که جملهٔ معارف اهل آخرت ضروری باشد بلکه آنچه ایشان از
احوال آخرت بخبر شنیده باشند از عرش و کرسی و لوح و قلم و ترازو و حساب و کتاب
و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و صراط و فرشتگان همه معاینه ببینند چون خبر ایشان
عیان شود گمان ایشان یقین گردد اما دیگر خبرها واجب نبود که بضرورت دانند
و روا دارند که روا بود که ایشان را بدنیا آرند انکه فرمود که تو راه کنی این راه گوکه پیدا
آید ایشان را آنچه پیش ازین باز میپوشیدند از احوال و اهوال قیامت و بعث و نشور
و ثواب و عقاب که از سفله و ضعفا پنهان میداشتند و تا پیدا شد ایشان را آنچه
پوشیده میداشتند از خلقان بر خود تلبیس میکردند و میگفتند که ما کافر نه ایم چنین با
که مجاهد میگوید تا آنچه پوشیده میداشتند از خلقان و معاصی میکردند ظاهر شد ایشان را
و ای محمد ایشان با دنیا رجوع نکنند که اگر ایشان را با دنیا رد کنند هم با سر کفر و معاصی
شوند و با طریقهٔ اول که بران بوده باشند و ایشان دروغ زنانند یعنی این خود
صفت ایشانست امروز در دار دنیا ابو القاسم بلخی گفت خدای تعالی خبر از حقیقت
کار ایشان داد و این وصف ایشانست روز قیامت ولیکن در عزم ایشان تا چند
آن ساعت که برای چه از کار و حال ایشان خبر داد از انکه دانست که ایشان
وفا نکنند گفت دروغ میگویند انکه خبر داد از منکران بعث و نشور و انچه از ایشان
گفتند و گفت این کافران گفتند که نیست ما را این زندگانی عاجل در دار دنیا و ما را بعثی و نشوری
نخواهد بود و این انکه گفتند که رسول صلعم ایشان را بقیامت و بعث و نشور و عقاب دوزخ میترسانید
و لو تری اذ وقفوا علی ربهم قال الیس هذا بالحق قالوا بلی و ربنا قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و اگر ببینی

تو ای محمد که ایشان را بدارند بر خدای ایشان یعنی بر آن موعد که خدای تعالی کرده باشد
از ثواب و عقاب و آن خبر کرده باشد از حشر و نشر و حساب و کتاب انگه به
سبیل تقریع و توبیخ گوید ایشان را که این آیا راست و درست نیست ایشان
گویند آری بحق خدای ما که این حق است و صدقت خدای تعالی گوید اکنون بچشید
بچشید عذاب بدانچه کافر آن بودید و درین آیه اثبات رؤیت نیست برای انکه
آیه مخصوص است بکفاره باتفاق کافران خدای را نخواهند دیدن قوله تعالی قد خسر الذین
کذبوا بلقاء الله حتی اذا جاءتهم الساعة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها و هم یحملون
اوزارهم علی ظهورهم الا ساء ما یزرون و ما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو و للدار
الآخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون بدرستی که زیان کردند آنانکه ثواب و عقاب
خدای را دروغ داشتند و لقاء و ملاقاة بر خدای روا نباشد از انکه ملاقات بحقیقت
مقابله باشد یا مقاربه پس هر کجا که لقا باشد مراد از آن لقای ثواب خدا بود چنانکه فمن
کان یرجو لقاء ربه ای ثواب ربه یا لقای عذاب او بود چنانکه گفت قوله تعالی فاعقبهم نفاقا
فی قلوبهم الی یوم یلقونه ای یلقون عذابه و این در حق کافرانست و کافران را باتفاق نخواهند
و حدیث نبوی که لقی الله و لا وجه له عنده هم در حق کافرانست و قوله من احب لقاء الله
احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه معنیش آنست که هر که خواهد که با جوار
حق و رحمت خدای رود خدای خواهد که او را با جوار رحمت خود برد و هر که این خیر نخواهد
نخواهد و کاره آن باشد خدای نخواهد و کاره آن باشد بآن معنی که نبرده باشد
از ایمان و طاعت خدای تعالی کاره باشد ثواب او را پس محالست درین خبر حمل کردن
بر رؤیت برای انکه احب الله لقاءه ازین طرف محمول نتوان کردن بر رؤیت پس معلوم شد
که مراد ازین لقا جزء جهت باسرای آخرت انجا که حکم خدای را باشد انکه گفت که ایشان
همچنین بر کفر و تکذیب اصرار کردند یعنی کنند تا که ناگاه قیامت بایشان آید ایشان گویند
یا پشیمانی و حسرت ما را بانچه تقصیر کردیم در طاعت خدای بکار قیامت و اهل بهشت دنیا
ابو سعید خدری گفت از رسول صلعم که فردا در قیامت اهل دوزخ درجات و منازل اهل بهشت
ببینند و گویند یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها و ایشان بارگران بر پشتهای خود داشته باشند
و روا بود که مراد عقوبات گناه بود و در خبر است که چون مومن از گور برخیزد شخصی استقبال او کند
باصورت نیکو و خوشبو تر از وی کس نباشد او را گوید که را شناسی گوید جز این ندانم که خدای تو را

بغتة صح

نیک

نیک آفریده و بوییت خوش است او گوید که من عمل صالح توام دیر است که در دار دنیا بر تو نشسته
بودم اکنون تو بر من نشین بیانش و یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ای رکبانا و کافر چون
از گور برخیزد شخصی پیش او آید باصورت زشت و ناخوش او را گوید که را شناسی گوید
ندانم جز انکه خدای تعالی ترا کریه آفریده است و بوی تو ناخوش است گوید من عمل بد
توام دیر است تا تو بر من نشسته امروز بر تو خواهم نشستن و این بروجه تشبیه
و توسع باشد برای انکه گناه مانند باشد ببارگران از انجا که از رنج و مشقت برد
صاحبش را و بار بر پشت کشند و در دعا آمده علیهم السلام آمده است که هب الیک
با ثقال الذنوب علی ظهوری الا ساء ما یزرون بدانکه بد چیزیست آنچه ایشان بر گرفته اند
از بار گناه انگاه حق تعالی مذمت و منقصت کردن زندگانی دنیا را تا مردمان در وی رغبت
نکنند و دست از اعمال آخرت باز ندارند گفت نیست زندگانی دنیا مگر بازی چون بازی
کودکان که در وی هیچ فایده نباشد و لهوی و بازیچه چون بازی و لهو چون آلات سماع
ملاهی و غیر آن که آنرا ثباتی نباشد و سرای بازپسین که سرای ثوابست بهتر باشد
متقیان را یعنی بهشت و این لفظ بر اطلاق عبارت باشد از انجا که در وحشر مردم بود
از عرصه قیامت و ترتیبه حمل کنند بر بهشت افلا تعقلون آیا عقل و خرد را کار نمی بندند
قوله تعالی قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون و لقد
کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و اوذوا حتی اتیهم نصرنا و لا مبدل لکلمات الله
و لقد جاءک من نبأ المرسلین حق سبحانه و تعالی باین آیه خوشدل داد رسول را صلعم
و گفت ما میدانیم و بخبریم که ترا دلتنگ میکنند و اندوهگین میکردانند آنچه ایشان میگویند
تو را و خوش آر که ما جزای کردار و گفتار ایشان بایشان رسانیم چه آنچه ایشان گفته اند
و ترا بآن نسبت کرده اند از سحر و کهانت و جنون بر ما پوشیده نیست پس بحقیقت که
ایشان ترا دروغ زن نتوانند کرد یعنی ایشان چیزی نیارند و شبهتی نه که ترا بآن
دروغ زن کنند و حق تو بآن باطل کردانند وجهی دیگر آنست که ایشان ترا بدروغ نداند
که ترا پیش ازین آزموده اند چنانکه در اخبار آمده است که کافران رسول را پیش از بعثت
محمد امین خواندند و باین معروف بود تا ابو طالب در حق او گفت ان ابن آمنة الامین
محمد و وجه معتمد آنست که خدای تعالی رسول را این بر سبیل تسلیه گفت که این تکذیب
با تو میکنند نه در حق تو میکنند این با منست از بهر انکه تو رسول منی و متودی از منی پیغمبرم

با تو کنند با من کرده باشند بیانش ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون این نه تکذیب
و جحود تست بلکه جحود و انکار آیت منست آنکه بر سبیل تسلی رسول صلعم گفت اگر با تو این
معامله کنند و تنگ دل مکن که با آنانکه پیش از تو بوده اند هم این کرده اند ایشان صبر کردند
برای آنکه صبر بر تکذیب و ایذا و رنج نمودن که با ایشان کردند تا یاری من بایشان
آمد که ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الکرب نصرت با صبر یکجا بود و فرج با دشواری
یکجا بود تو نیز ای محمد صبر کن که آنچه من گفته ام کس آنرا بدل نتواند کردن ما یبدل القول لدی
خبر پیغمبران پیش تو رسید یعنی بعضی از اخبار پیغمبران از بهر آنکه جمله اخبار بوی نرسید
بیانش منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک تو دل ایشان باز بر و خود را
تسلی و خوشدلی ده و احوال ایشان را مقتدا خود ساز تا ما کار تو چنانکه بایست
کرده ایم قوله تعالی و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض
او سلما فی السماء فتأتیهم بآیة و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین
ای محمد اگر بر تو بزرگ و دشوار می آید عدول و اعراض ایشان از تو اگر میتوانی که در زمین
راهی بدید کنی یا بر آسمان نردبانی نهی یعنی یا در زمین شوی یا بر آسمان روی و از بهر
ایشان آیتی و علامتی که آری ایشان عند آن بایمان آوردن ملجأ شوند و مضطر
و مضطر کردن کن اگر میتوانی و این برای تسلی رسول گفت و قطع طمع او از ایمان ایشان
که اگر خدای دانستی که در معلوم آیت و دلالتی هست که ایشان عند آن احتیاج بایمان آورندی واجب
بودی که اظهار کردی و لیکن این جماعت جماعتی اند که خدای عز و جل از ایشان داند که هم
آیتی که مقدورست اگر بایشان آرند ایشان ایمان نیارند چنانکه فرموده است ولئن
اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتک آنکه فرمود که نباید که کسی پندارد که ایشان آنچه
میکنند ما را عاجز میکردانند و ما از ایشان و ایمان آوردن ایشان عاجزیم چنین نیست
و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی اگر ما که آفریدگاریم خواهیم که ایشان را بجبر و قهر کنیم توانیم از آنکه قادر
و توانائیم چنانکه گفت و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها اما حکمت از این مانعست که تکلیف اختیار رفتست
نه اجباری آنکه رسول خود را نهی کرد از آنکه کار جاهلان کند از جزع و ناشکیبایی برای آنکه
ایشان ایمان نمی آرند و گفت فلا تکونن من الجاهلین ای محمد از جاهلان مباش یا کار
کار جاهلان مکن و این دلیل کند بر آنکه او کار جاهلان نکند چه نهی از آن کند که از او کرده
باشد و قادر باشد بر آن برای آنکه چون نکرد از آن برفت که نهی او تعالی از آنکه او را

نهی

نهی کنند از آن پس از مثل آن منهی باشد نه از آن و مثله لئن اشرکت لیحبطن عملک اگر
شرک آری عملت باطل شود و این دلیل نکند که او وقتی شرک آورد اما بیان آنکه کنند که عمل با شرک ضایع
نیفتد قوله تعالی انما یستجیب الذین یسمعون و الموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون و قالوا لولا نزل علیه
آیة من ربه قل ان الله قادر علی ان ینزل آیة و لکن اکثرهم لا یعلمون آنکه حق سبحانه و تعالی مبالغه
فرموده در وصف ایشان بعلت فهم و علم و انتفاع بوعظ و ترک استماع بآن و گفت جواب
آنکس دهد و اجابت دعوت آنکس کند که او چیزی شنود ایشان بمنزله مردگانند در ترک استماع
و قلت انتفاع و مرده چیزی نشنود چنانکه شاعر گفت لقد اسمعت لو نادیت حیا
و لکن لا حیاة لمن تنادی و مردگان را خدای زنده تواند کرد و بر تواند انگیخت یعنی خدای
ایشان را مجبر بر ایمان تواند داشت ایشان باختیار خود نزدیک بایمان نشوند که ایشان
در سماع دعای تو و اجابت تو با مردگان مانند آنکه گفت رجوع ایشان با خدای
تعالی است جزای ایشان بسزای ایشان رساند آنکه بیان مقترحات ایشان
کرد و آنچه ایشان گفتند گفت ای محمد این کافران و مشرکان گویند چرا فرو نفرستاده
بر او یعنی بر تو که محمدی آیتی و علامتی و دلالتی چنانچه پیغمبران دیگر را فرستادند از فلق
دریا و ید بیضا و احیای موتی تو ای محمد جواب ده ایشان را و بگو که خدای تعالی قادرست
بر آنکه آیتی که شما اقتراح میکنید بفرستد و لیکن بیشتری نمیدانند یعنی منکر اند در قدرت
هم از آنجا که او را بصفات کمال نمیشناسند و نیز نمیدانند که اگر من آیتی بفرستم و ایشان
ایمان نیارند عذاب بر ایشان واجب شود و ایشان را عذاب استیصال
باید کرد قوله تعالی و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا
فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون هیچ جنبنده نیست در زمین و هیچ پرنده که بپر
در هوا بدو بال خویش الا که ایشان گروهی اند مانند شما مخلوق و مرزوق و آفریده
و روزی خواره و هر صنفی مشتمل بر عدد بسیار نر و ماده متوالد و متناسل چنانکه
در خلق شما و لطف تدبیر شما دلیلست بر آنکه شما را خالق و صانعی هست در هیچ صنفی
نیست الا متامل و ناظر را دلیلست بر آنکه او را خالق و صانعی و مدبری هست قادر و عالم
و حی و موجود حاصل بصفت کمال و بعضی دیگر گفته اند که معنی آیت آنست که همه همچون شما بوده اند
چون شما زنده بوده اند و چون شما بمیرند و چون شما زنده شوند برای انتصاف اعواض تا حق
صاحب حق بوی رسد و هیچ مظلومی را بر ظالمی حقی نماند چنانکه گفت ان الله یستنصف من الشاة

الوجه الثالث آنکه خبر است که چون خلایق را در موقف عرض بدارند بساط عدل
بگسترانند و ترازوی نصفت و راستی بیاویزند منادی ندا کند از قبل حق که هر مظلومی
که او حقی دارد بر ظالمی برخیزد و داد خود از وی بخواهد بعزت من که اگر امروز ذره ظلم
بر ظالمی رود آن ظلم من کرده باشم آنکه خدای تعالی جمله حیوانات را جمع کند و بر وعوض
دارند تا انتصاف کند میان ایشان آنکه ایشانرا گوید که خاک شوید همه خاک شوند چون
کافران بینند تمنای آن حال کنند و گویند یا لیتنی کنت ترابا و این دلیلست بر آنکه ثواب
منقطع نباشد و عوض منقطع باشد و در میرانیدن حیوانات روز قیامت الی اینجا
نرسد تا عوض لازم آید از آنکه خدای تعالی فرموده ما فرطنا فی الکتاب من شیء تقصیر نکردیم ما در کتاب
یعنی لوح محفوظ نظیره و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یا در قرآن از بیان احکام
حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار هیچ تقصیر نکردیم بعضی مجمل و بعضی مفصل
آنچه مجملست بیانش بتفصیل رسول باز گذاشتیم ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
و آنچه متشابهست بیانش با علمای امت تفویض کردیم و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون
فی العلم یا از احتجاج بهر فرقه از فرق ضلالت هیچ باز نگذاشتیم الا که در این کتاب بیان
کردیم آنچه حجتست اهل حق را بر اهل باطل پس آنکه همه را از اهل حق و باطل خدای حشر کند
مطیعانرا ثواب دهد و عاصیانرا عقاب کند و نامکلفانرا بر آلام اعواض دهد قوله تعالی
والذین کذبوا بآیاتنا صم و بکم فی الظلمات من یشاء الله یضلله و من یشاء یجعله علی صراط مستقیم
آنکه وصف کافران و مکذبان کرده و گفت آنانکه آیات بینات ما را تکذیب کردند کران
و گنگانند یعنی از غایت جهل و نادانی بمثابه کران و گنگانند که در تاریکی باشند و ایشانرا
هدایت نبود گوش ندارند که بشنوند و زبان ندارند که بگویند و استعانت خواهند و در تاریکی
نیز کران باشند چیزی نشنوند که ایشانرا خوش آید و از جهت گفتن گنگان باشند
آنکه فرموده هرکرا خدای خواهد اضلال کند و هرکرا خواهد براه راست بدارد خدای اضلال انبیا
و اولیا نخواست آنانرا که اضلال خواست در آیه دیگر ذکر ایشان کرده و گفت و یضل
الله الظالمین و آنانرا که هدایه ایشان خواست هم بیان کرده و الذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا مراد با ضلال اینجا آنست که خذلان کند و لطف نکند چون بسیار
ادله متواتره و آیات و براهین واضحه بر وی عرض کنند و او در آن نظر نکند و اندیشه
کار نبندد خدای تعالی او را با او میگذارد چنانکه گفت و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون و فرد آنجا

از راه ثواب و بهشتش گمراه کند چون از اهل بهشت و ثواب نباشد و آنرا که خواهد بهشت
راه دهد چون اهل آن باشد بایمان و طاعت راه دهد و اینجا اضلال یعنی اهلاک است
یعنی آنانرا که خواهد هلاک کند و عذاب فرماید قوله تعالی قل ارأیتکم ان اتیکم عذاب الله او
اتتکم الساعة اغیر الله تدعون ان کنتم صادقین بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه
ان شاء و تنسون ما تشرکون حق سبحانه و تعالی خطاب کرد محمد را و گفت ای محمد بگوی این کافرانرا
که هیچ می بینید شما اگر عذاب خدای بشما آید چنانکه بکافران دیگر آمد پیش از شما از عاد و ثمود
یا قیامت بشما رسد و شما بدان عذاب مبتلا گردید آیا شما جز خدایرا خوانید یعنی
چون در وقت بلا و محنت خدایرا میخوانید چرا در وقت آسایش بوی ایمان نیارید
اغیر الله آیا در چنان حالی جز خدایرا میخوانید از بتانی که هیچ نشنوند و ندانند و هیچ جواب
ندهند و بر هیچ چیزی از خیر و شری قادر نباشند اگر شما در دعوی الهیت این بتان از جمله
راست گویانید آنکه فرمود که بل ایاه تدعون بلکه او را خوانید یعنی خدایرا جل جلاله تا او کشف کند
و بر گشاید آنچه شما او را بدان میخوانید از ضر و بلا اگر وی خواهد کشف کند و مصلحت
در آن باشد و شما در چنان حالی معبودان خود را که با او شریک کرده اید فراموش
میکنید این ملامتست که خدای کافران و مشرکانرا کرده بر سبیل تنبیه تا بدانند که ایشان
در عبادت اصنام مخطی اند قوله تعالی و لقد ارسلنا الی امم من قبلک فاخذناهم بالبأساء
والضراء لعلهم یتضرعون فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا و لکن قست قلوبهم و زین لهم الشیطان
ما کانوا یعملون ما پیشتر از تو ای محمد پیغمبران فرستادیم بامتان تا ایشانرا دعوت کنند
و براه ما خوانند پیغمبران رسالت رسانیدند و پیغام بگذاردند ایشان فرمان
پیغمبران نبردند و در ایشان عصیان آوردند ما ایشانرا بگرسنگی و قحط و نقصان
مال و نفس بگرفتیم تا باشد که ایشان تضرع کنند و زاری نمایند و لابد پیش گیرند پس
چون عذاب با ایشان رسید چرا تضرع نکردند و زاری ننمودند و لیکن دلهای ایشان
سخت شده است و شیطان اعمال ایشان بیاراسته ما گر آن زینه کاریم بر دل مؤمنان
ایمان بیاراستیم و زینه فی قلوبکم و کفر و باطل را مکروه گردانیدیم و کره الیکم الکفر و الفسوق قوله تعالی
فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون
فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین حق تعالی ذکر معامله خود کرد با ایشان که گفت
انواع نعمت برایشان گشادیم و پیغمبرانرا بایشان فرستادیم تا ایشانرا نعمتها یاد دهند که ایشان

آنرا فراموش کرده بودند ایشان متذکر نشدند و جز از عناد و طغیان نورزیدند
ما بر سبیل استدراج ایشان و تظاهر حجج و نعمت مرادف نکردیم در خیرات
و نعمت بر ایشان گشادیم تا شادمان شدند بآنچه دادند ایشانرا چون معصیت
و عناد و کفر بیفزودند من نعمت بر ایشان میفزودم استظهار حجت را تا هیچ
عذر و حجت نماند ایشانرا چون ایشان در نعمت غرق شدند و گمان بردند
که آنرا نهایتی نخواهد بودن ناگاه بگرفتیم ایشانرا پس ناگاه از جمله نا امیدان متحیران
و فروتنان شدند پس بریده شد عقب و اصل و نسل آنانکه ستم کردند
چنانکه از ایشان هیچکس نماند حمد و سپاس و ستایش مر خدایرا بر آنکه هلاک بمستحق
رسانید آن خدای که پروردگار عالمیانست و بر همه حال محمود و مشکور است قوله تعالی
قل ارایتم ان اخذ الله سمعکم و ابصارکم و ختم علی قلوبکم من اله غیر الله یاتیکم به انظر کیف
نصرف الآیات ثم هم یصدفون قل ارایتم ان اتیکم عذاب الله بغتة او جهرة هل یهلک الا القوم الظالمون
حق تعالی باین آیة حجت گرفت بر کافران و گفت بگوی ای محمد ایشان کافرانرا که آیا می بینید شما اگر
خدای شنوایی و بینایی شما ببرد و قوت سامعه و باصره از شما باز ستاند و مهر
بر دلهای شما نهد تا چیزی نشنوید و نه بینید و ندانید هیچ خدای هست بجز از خدای
که آنرا بشما باز دهد و این بر سبیل انکارست یعنی هیچ خدای نیست که این بکند پس
واجب آن باشد که جز او را نپرستید انگه گفت که بنگر که ما چگونه میگردانیم آیات و بینات
را و در و تصرف میکنیم پس ایشانرا بگوی که چگونه عدول و اعراض میکنید انگاه بگوی ای محمد
ایشانرا که آیا می بینید شما که اگر عذاب خدای بشما آید ناگاه چنانکه شما از ان بیخبر باشید
یا آشکارا چنانکه بینید و خبر دارید یعنی بشب یا بروز چون چنین بود هیچکس هلاک نشود
الا قوم ظالمان و کافران و اگر در ان میان مومنان و اطفال هلاک شوند نه بر سبیل عقوبت بود
بر سبیل امتحان باشد و خدای عوض دهد ایشانرا بر آن الم قوله تعالی و ما نرسل المرسلین
الا مبشرین و منذرین فمن آمن و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون و الذین کذبوا بایاتنا
یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون ما این پیغمبرانرا که فرستیم نفرستیم الا بشارت دهنده
بثواب و ترساننده از عقاب پس هر که ایمان آرد و کار خود باصلاح آرد بر آنها که چنین
باشند هیچ ترس و خوفی نباشد و ایشان هیچ نوع اندوهگین نشوند این آیة رد است
بر کافران که ایشان تعنت کردند و معجزات خواستند حق تعالی فرمود که ایشان

پیغمبران

پیغمبران هستند با بشارت و انذار و آنچه شما از ایشان میخواهید ایشان بر آن قادر
نباشند و کار ایشان نیست آن کار منست و هر که بایشان ایمان آرد و تعنت
نکند جزای او ایمنی بود و شادمانی اما آنها که ایشان آیات ما را بدروغ دارند و
فسق و فساد ورزند عذاب ما بایشان رسد بآن کفر و فسق که ایشانرا باشد
در دار دنیا قوله تعالی قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لکم انی ملک
ان اتبع الا ما یوحی الی قل هل یستوی الاعمی و البصیر افلا تتفکرون رسول را میفرماید که
بگو این کافرانرا که من نمیگویم و دعوی نمیکنم که خزائن خدای نزدیک منست تا شما را
توانگر کنم و من نمیگویم که من غیب میدانم تا شما را از عواقب و مصالح و غایبات
خبر دهم و نیز نمیگویم که من فرشته ام بلکه آدمی ام شما را میدانید و نسبت من میشناسید
من متابعت نمیکنم الا آنرا که بمن وحی میکنند و خبر میدهد از اخبار غایبات دین و
مصالح دینی و در حلال و حرام و این برای آن گفت تا در تعنت بر ایشان بسته
شود و بدو گمانهای باطل نبرند انگه گفت بگو ایشانرا بر سبیل مثل که راست باشد
نابینا با بینا یعنی کافر با مومن و جاهل با عالم راست نباشد پس شما ای کافران
آخر هیچ اندیشه نمیکنید تا بدانید و انصاف از خود بدهید معتزله بدین آیه تمسک نمایند
بدانکه فرشتگان بهتر از پیغمبرانند که او گفت و لا اقول لکم انی ملک اگر او به از فرشته
بودی این سخن متناقض بودی و ایشانرا باین آیه هیچ تمسکی نیست از انکه سبب نزول
این آیه آنست که کافران گفتند بر سبیل تهکم لو لا انزل الیه کنز چرا با وی گنجی فرو نیاید
او ازین جواب داد که و لا اقول لکم عندی خزائن الله انگه گفتند اگر او پیغمبر است چرا غیب
نمیداند او گفت من علم غیب دعوی نمیکنم و لا اعلم الغیب گفتند اگر پیغمبر است چرا طعام
میخورد و در بازار رود و ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق او گفت من نگفته ام
که من فرشته ام که طعام نخورم و لا اقول لکم انی ملک آنچه کار منست و اختصاص و فرقیت
منست آنست که وحی می آید بمن و من آنرا متابعت میکنم و بدین معنی هیچ شبهتی نیست تا بآن
تمسک سازند قوله تعالی و انذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم لیس لهم من دونه
ولی و لا شفیع لعلهم یتقون حق تعالی درین آیة امر کرد رسول را که بترسان باین قرآن
و اعلام کن بتحقیق آنانرا که ایشان از قیامت و حشر و نشر بترسند از انکه ایمان بحشر دارند
و تخویف منتفع باشند و بوعظ او متعظ شوند از بهر انکه دانند که ایشانرا با خدای حشر خواهد بود

واینانرا درین روز ولیی و یاری و ناصری نباشد و نه نیز شفاعت کننده بدون
خدای تعالی بی اذن و امر او و کسی را در قیامت این نبود و چون چنین دانستی او امر
و نواهی انتفاع گیرند تو ایشانرا انذار و اعلام کن تا باشد که بترسند و متقی
شوند و از معاصی اجتناب کنند و گفته اند لیس لهم کلام مستانفست رد بر جهودان
و ترسایان که گفتن ابناء الله و احباؤه قوله تعالی ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم
من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین جماعتی از مشرکان قریش بر رسول ص بگذشتند
رسول را دیدند نشسته و نزدیک او بوده صهیب و بلال و خباب بن الارت
و سلمان و جماعتی ضعفا گفتند ای محمد تو با اینان راضی شده و از ما اینانرا بدل
گرفته اینانرا دور کن که ما را ننگ می آید که ما با تو نشینیم و اینان در مقابله ما نشسته
باشند تا ما بیاییم و بتو ایمان آوریم و این بر سبیل مکر و خدیعت گفتند تا محمد
ایشانرا از خود دور کرده اند و این جماعت بنزد وی نیایند و ایمان نیارند تا وی تنها
بماند حق تعالی از کید و مکر ایشان خبر داد و سلمان فارسی گفت با جماعتی ضعفا
چون بلال و صهیب و خباب با رسول ص نشسته بودیم که اقرع بن حابس تمیمی و عیینة
بن الحرث الفزاری بما بر گذشتند گفتند ای محمد ما را پیشتر آنچه منع کند از ایمان بتو آمد
نزدیک تو حضور اینانست تو دانی که ما را عیب بود با اینان نشستن اگر اینها را
دور کنی ما پیش تو آییم و بتو ایمان آریم اینان جماعتی گدایان ژنده پوش اند و
ما را ننگ باشد از مجالست ایشان رسول ص گفت ما انا بطارد المؤمنین من اینها را
بنرانم که اینان تو خانند گفتند تو چنین بکن که روزی ما را باشد و روزی ایشانرا گفت
نکنم گفتند اینانرا فروتر کن تا ما بر تو بنشینیم دیگر و ایشان دیگر آنست که رسول همت کرد از
از حرص ایمان ایشان تا نوبت نهد و برین قرار داد و بگفتند این قرار بر جای باید نوشت
رسول امیر المؤمنین را حاضر کردانید تا قرار نامه نویسد جبرئیل آمد و این آیت آورد
و گفت مران و دور مکن آنانرا از نزدیک خود آنها که خدای خود را میخوانند بامداد و شبانگاه
یعنی نماز بامداد و نماز دیگر و نماز شام بگذارند بجماعت چون نماز در لغت دعا باشد
عجب نبود اگر دعا در شرع نماز باشد امام محمد باقر ع گفت که قرآن خوانند بامداد و شبانگاه
و مراد ایشان از آن ذات خدای و رضای وی باشد انگه گفت ای محمد تو چگونه بر ایشانرا

کراز

کر از شمار ایشان بر تو چیزی نیست و از شمار تو بر ایشان بلکه حساب هر کسی بروست
نه بر دیگری تا برانی ایشانرا اگر تو چنین کنی از جمله ظالمان باشی قوله تعالی و کذلک
فتنا بعضهم ببعض لیقولوا اهؤلاء من الله علیهم من بیننا الیس الله باعلم بالشاکرین
حق تعالی این آیه بیان کرد حالت ابتلای هر کس بدیگری و گفت همچنین چنان کردیم
و امتحان نمودیم توانگرانرا بدرویشان و درویشانرا بتوانگران تا درویشان
در پایه حال نگرند در آن فقر و فاقه خود صبر کنند جزای صابران بیابند و توانگران در
حال درویشان نگرند و در حال خود بدانند که خدای تعالی بریشان نعمت کرده شکر
کنند تا فزودن گران یابند وجهی دیگر آنست که خدای تعالی گفت من ابتلا و امتحان
کردم اشراف و توانگرانرا بآنکه عوض ال و احوال ایشان و درویشانرا پایه قربت
و مجالست رسول ص دادم تا ایشان تمنای مثل حال اینان کردند و خواستند که
از ان تمنای شرف و منزلت ایشانرا نیز بهره بود بیامدند تا مغالطه زنند و خدیعتی کنند
و در ان باب با ایشان مزاحمی کنند من بگذاشتم و رخصت ندادم و آنچه کردند
تا کار ایشان چنان شد که در ان حسد گفتند اهؤلاء من الله علیهم اینانند که خدای
از میان ما بر ایشان منت نهاد و این توفیق داد و انکه خدای تعالی خبر داد از اغراض
ایشان و گفت خدای تعالی عالمتر است بآنانکه شکر نعمت او کنند و شاکراند
ابو سعید خدری گفت که ما با جماعتی ضعفای مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان
بودیم که بعضی از ما جامه بر بعضی میپوشید و یکی از ما قرآن میخواند و ما سماع میکردیم رسول ص
در آمد و بایستاد و چون آن خواننده رسول را دید خاموش شد رسول ص بر ما سلام
کرد و گفت شما در چه کار بودید گفتیم یا رسول الله قاری قرآن میخواند و ما سماع میکنیم رسول ص گفت
از امت من جماعتی را بدید آورد که مرا فرمود که با ایشان نشینم و صبر کنم انگه بیامد
و در میان ما نشست و در نشستن خود را با ما برابر کرد انگه اشارت کرد بدست که گرد من
حلقه شوید ما گرد رسول ص حلقه شدیم رسول ص در ما نگاه کرد و گفت ابشروا ضعفاء المهاجرین
بالنور التام یوم القیمة بشارت باد شما را ای درویشان هجرت کرده با من بنور تمام
فردای قیامت روز قیامت پیش از توانگران بهشت شوید بنیم روز که مقدار آن پانصد سال
باشد انس مالک گفت که رسول ص گفت ای جماعت درویشان خدای مرا گفته است که با شما
بنشینم و بدان صبر کنم شما آنانید که خدای را میخوانید بامداد و شبانگاه و مجالس شما مجالس انبیاست

وصالحان که پیش از شما بودند ابن عمر گفت روزی با جماعتی نشسته بودم حضرت
امیر المؤمنین بود و سلمان و صهیب و بلال و ابوسفیان بگذشت ما گفتیم کی باشد که
شمشیرها جای خود بگیرد از گردن این جباران که دشمن خدا اند ابوبکر حاضر بود گفت
این سخن که ما میگویید مر قریش را و سید قریش را خبر برسول رسید گفت یا ابا بکر
برو و از ایشان عذر خواه و دل ایشان خوش گردان که اگر ایشان بر تو خشمناک
شوند خدای بر تو خشم گیرد او بیامد و گفت یا علی از بهر خدای دلخوش کن از آن
سخن که من گفتم اگر در دل تو از آن چیزی هست گفت من دل خوش کردم و در دل
من چیزی نیست از ایشان هم عذر خواه نزد ایشان رفت و از آن هم عذر
خواست و در تعالی واذا جاءک الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی
نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم وکذلک
نفصل الآیات ولتستبین سبیل المجرمین عکرمه گفت آیه در حق اهل آمد که خدای تعالی
پیغمبر را نهی کرد از طرد ایشان و هرگه که رسول ایشانرا بدیدی ابتدا
بسلام ایشان کردی و گفتی بحمد الله که در امت من خدای تعالی جماعتی پدید کرده که مرا
فرمود که ابتدا بسلام ایشان من کنم عطا گفت آیه در حق امیر المؤمنین آمد
حمزه و عمار یاسر و جمعی از صحابه چون ابوبکر و عمر و عثمان نیز و کیله پیغمبر آمدند و گفتند
ما گناهی کرده ایم از آن توبه میکنیم اکنون خدای تعالی توبه ما قبول کند رسول خاموش
میبود جبرئیل آمد و این آیه آورد و آیه اول اطلاق آیست و اما بر عموم حمل کردن
اولیتر هست خدای تعالی درین آیه رسول را فرمود بتوقیر مؤمنان و احترام ایشان
و پایه نهادن و تسلیه دادن ایشان و گفت چون بتو آیند آنانکه بمن و آیات من
ایمان دارند بگوی ایشانرا که سلام علیکم سلام بر شما باد و از همه آفتها سلامت
تان باد انکه فرمود رسول را که ایشانرا امید ده و دلخوش کن و بگو که خدای تعالی رحمت
بر خود نوشته است اهل اشارت گفتند که خدای تعالی چیزی بر خود نوشت و چیزی
بر تو نوشت آنچه از آیات و تکالیف است بر تو نوشت کتب علیکم الصیام و کتب
علیکم القصاص و رحمت بر خود نوشت از بهر تو که کتب علی نفسه الرحمة اگر با عجز و ضعف
و مشقت تو آن افعال وفا کنی آن اولیتر که با کرم و فضل خود بآنچه بر خود نوشت وفا
کند چون رنج بآن معلق داشت از روزه و قصاص نگفت که من نوشتم بلفظ

مجهول

٢٨١

کرداند

علی

مجهول یاد کرد گفت کتب علیکم یعنی بر شما نوشتند چون برحمت رسید گفت که من
نوشتم چو العجز ذکر کرد کتب علی نفسه الرحمة همچنین در شراب تقطیع فرمود و سقوا
ماء حمیما فقطع امعاءهم دوزخیانرا آبی گرم بدهند که امعاء و رودهای ایشان پاره پاره
و چون بشراب وصلت رسید گفت من دهم و با هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقرب
نگذارم و سقیهم ربهم شرابا طهورا ابراهیم پیغمبر بیماری بخدا حواله نکرد و گفت فاذا مرضت
فهو یشفین چون بیمار شد صحت و شفا بخدا حواله کرد که فهو یشفین آنچه فعل خدای
تعالی بود چون درد و رنجی و کراهتی بود بخدا حواله نکرد و ادب نگاه داشت و آنچه در وی
راحتی بود بخدای حواله کرد عجب از آنکس که هر زشتی و ناشایستی که از وی در وجود آید
هم بخدای حواله کند نویسندگان چهارند کرام الکاتبین که احوال تو نویسند
و حفظه که افعال تو نویسند و قلم که اعمار و آجال تو نویسد و خدایست که رحمت
برای تو نویسد آنچه قلم نوشت آنرا محو بود یمحو الله ما یشاء ویثبت و آنچه کرام الکاتبین
و حفظه نویسند آنرا بدل بود یبدل الله سیئاتهم حسنات و آنچه خدای تعالی نویسد
کسی آنرا محو نتواند کرد و تبدیل بدو راه نتواند داد ما یبدل القول لدی وما انا بظلام للعبید
آنچه خدای تعالی نوشت لا امکان تبدیله و آنرا تغییر نبود سلیمان پیغمبر آصف را گفت
نامه نویس ببلقیس بنوشت انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم و بهدهد داد
هدهد ببرد و بینداخت بلقیس برداشت و برخواند و پیش تخت سلیمان آمد
و اسلام عرض کردن نهاد آنجا که املاکننده سلیمان بود و نویسنده آصف بود و برنده
هدهد بود و خواننده بلقیس چندان کرامت پدید آمد که هفتاد ساله کفر بلقیس را خبر شد
عجب نباشد آنجا که قلم عنایت حق باشد و لوح لوح رعایت باشد و مداد از
خزانه هدایت باشد املاکننده مولی باشد آرنده جبرئیل باشد خواننده محمد
مصطفی باشد که هفتاد ساله وسوسه ابلیس باطل شود نوشته من است آیت
یکی کتاب منت بتو یکی تکلیف منت بر تو یکی رحمت منت برای تو آنچه کتاب درست
گرفتی و آنچه تکلیف منت بر دست گرفتی لاجرم آنچه رحمت منت دست مزد تو
کنم اگر اینجا بدی از تو در وجود آید بنادانی و جاهلی از تو درگذرانم انه من عمل منکم سوءا
بجهالة کار چنین و حلت چنین راه داد که هر که او بدی کند بجهالت و نادانی یعنی حلال از
حرام نشناسد یا بحال عقوبت آن جاهل باشد انگه از پس آن گناه توبه کند و صلح

آنچه بگناه فساد کرده باشد بتوبه اصلاح کند بر گذشته پشیمان شود و آینده
عزم کند که مانند آن نکند خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد و باز پوشد و رحمت
کند و ببخشاید وکذلک نفصل الایات ما همچنین که شنیدی آیات مفصل کنیم و تفصیل دهیم آنرا یعنی
یاد هم چنین که درین سوره تفصیل آیات و بینات کردیم دلایل و حجج را برای مشرکان
همچنین تفصیل دهیم و بیان کنیم ادله و حجج را برای اهل حق در اهل باطل تا بدانند و هویدا و
روشن شود ازان راه آنان که ایشان مجرمان و گناه کاران اند قوله تعالی قل انی نهیت
ان اعبد الذین تدعون من دون الله قل لا اتبع اهواءکم قد ضللت اذا و ما انا من المهتدین
قل انی علی بینة من ربی و کذبتم به ما عندی ما تستعجلون به ان الحکم الا لله یقص الحق و هو خیر الفاصلین
قل لو ان عندی ما تستعجلون به لقضی الامر بینی و بینکم والله اعلم بالظالمین حق تعالی رسول را
فرمود که مشرکانرا بگوی که مرا نهی کرده است خدای و زجر کرده ازانکه معبودان شما را بپرستم
بدون او و نیز گفته است که بگو که من متابعت هوای شما نکنم چه اگر کنم گمراه باشم و از جمله
مهتدیان و راه یافتگان نباشم و بگو که من بر بینتی و حجتی ام از خدای خود و بصیرتی
و شما دروغ میدارید آن بینه را که آن قرآنست یعنی بر بینتی ام از خدای برانچه
شما را وعید میکنم ازان و آن عذاب خدایست و شما بدروغ میدارید و تعجیل میکنید
و میخواهید و آن نزدیک من نیست و بمن تعلق ندارد و آن بخدای تعلق دارد و حکم را
جز او روا نیست حکم کند براستی و حق را و نیکوترین حکم کنندگانست آیة را دلیلست
بر انکه خدای عز و جل قضا کفر و معصیت نکند و آن بقضا و رضا او نباشد اگه گفت
بگو این کافرانرا که اگر آنچه شما بآن استعجال میکنید بدست من بودی و نیز دیگری بودی
بکردمی و میان من و شما کار محکم و بکمال شدی و از بلای شما برستمی لیکن بدست من نیست
بزمان خدایست و خدا عالمتر است بظالمان و احوال ایشان که کرا عذاب باید کرد و کرا
مهلت باید داد و مصلحت بچه تعلق دارد قوله تعالی و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم
ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
اگه گفت چنین نباشد هرچه در زیر پرده غیبست بعلم اوست و کلید آن نیز وکیل اوست
و راه گشایش آن باعلام و اخبار اوست از وی توان شناخت و از وی بدان توسل
توان کرد جز او از وی کسی دیگر نداند برای انکه هر که عالم بعلم باشد آنچه از طریق داند و چون بغیب
طریق نباشد او را غیب نداند مفسران خلاف کردند که مراد بمفاتح الغیب چیست عبد الله

رسول

رسول صلعم روایة کرده که آن پنج چیز است که درین آیتست ان الله عنده علم الساعة و ینزل
الغیث الی آخرها ضحاک و مقاتل گفتند که خزاین یعنی خزانست و علم نزول عذاب بانکه
کی مصلحت باشد و کی نباشد و کی تعجیل باید کرد و کی مهلت باید داد و گفته اند که
احوال خلقانست از سعادت و شقاوت و عواقب اعمار و خواتیم اعمالست و نیز داند
آنچه در دریاهاست و بیابانهاست یعنی بر هر تری و خشکی و هرچه در آبست و هرچه
در صحراست از جمادات و حیوانات علم آن نیز دیگری خدایست و هیچ برگی از درخت
فرو نیفتد الا که خدای داند آنرا و علم او بدان محیط باشد عبد الله عباس گفت هیچ درخت
نیست در بر و بحر الا که بران فرشته موکلست و داند هر برگی که ازان درخت بیفتد
که چندست کدام برگ بود که جانوری بخورد و کدام نخورد و چند بیفتد و چند بماند و آنچه
خدای گفت چیزی نیست که نخاطر ما نزدیک باشد و الا معلومات او را نهایتی نیست
هرچه معلومی دارد و اجبست که معلوم او باشد و اجزاء و تفاصیل و مقادیر هم
و نیز هیچ دانه نیست در زیر زمین الا که بعلم ویست و گفته که مراد بظلمات الارض زیر
آن صخره صماست که زمین بر وی نهاده است و هیچ تر و خشک نیست الا که بکتاب او نوشته
و روشن شده و هویداست گفته اند که رطب آبست و یابس بادیه است
و رطب زمینی است که نبات رویاند و یابس آنچه نرویاند و گفته اند که رطب زبان
و یابس زبان کافرست که از ذکر خدای خشک گشته است و رطب قطره باران آسمان است
و یابس موقع اوست بزمین در خبر هست که رسول صلعم گفت شب معراج در آسمان
فرشته را دیدم که او هزار هزار دست داشت بر هر دستی هزار هزار انگشت بود
به انگشتها حساب و شمار میگرفت جبرئیل را گفتم این فرشته کیست و چه حساب میکند
گفت او فرشته ایست موکل بر قطرهای باران نگاه میدارد که چند قطره باران از آسمان
بزمین آمده من آن فرشته را دیدم گفتم ای فرشته و تو از کی از انگاه که خدای تعالی
جهان آفریده است تا امروز چند قطره باران از آسمان بزمین آمد گفت یا رسول الله
خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دانم که چند قطره باران از آسمان بزمین آمد گفت
یا رسول الله بآن خدای که تفصیل آن دانم که در بحر چند آمد و در بر چند آمد و بر خراب چند
آمد و بر عمران چند و بر بوستان چند و بر شورستان چند آمد و بر گورستان چند آمد
رسول صلعم گفت عجب بماندم از حافظ آن فرشته و حساب و حفظ او آن هم او را گفت

[margin:] بر قطرهای باران خدای تعالی فرشته موکل است

[margin:] بنبوت صلعم

[catchword:] رسول

حالی هست که من از محافظت آن عاجز باشم و پنهان و خاطر و دهان و زبان و اگر نه
من بدان نرسد گفتم آن کدام است گفت جامعی که امامت تو در مجمعی حاضر باشند
که پیش ایشان نام تو برند ایشان باتفاق بر تو صلوات دهند من حصر و عد آن
ثواب ندانم اهل معانی گفته که این جمله کنایتست و عبارت از جمله معلومات و این را
بحسب ظاهر یاد کرد که چیزی خالی نبود از آنکه در بحر باشد یا در بر اما هرکجا باشد
یا بر بالای زمین باشد یا در ته باشد در زیر زمین یا تر یا خشک و غرض از بیان
آنست تا مکلفان بطاعت نزدیک شوند و از معصیت دور شوند و بدانند که انچه
جمادات است بآن خطاب نیست و در تحت ثواب و عقاب نیست از حصر و عد
و شمار او بیرون نیست افعال مکلفان مخاطب مامور و جمله منهی اولیتر که محصور محفوظ
باشد تا بران جزا دهد و ثواب و عقاب فرماید از امام جعفر صادق ع روایت
کرده اند که مراد ببرگ افتادن سقط است که از شکم مادر بیفتد و مراد بحبه در ظلمات
فرزندانست در رحم مادر و مراد برطب آنچه از ان زنده ماند و بزاید و مراد بیابس
آنچه نیست شود و بمیرد و مراد بکتاب لوح محفوظ است نزدیک بیشتر مفسران قوله تعالی
وهو الذی یتوفیکم باللیل ویعلم ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی ثم الیه مرجعکم ثم ینبئکم
بما کنتم تعملون حق تعالی درین آیه از جمله نعمتهای خود بعضی تذکیر کرد و یاد داد و منت نهاد
و گفت او آن خداست که شما را متوفی کرداند در شب یعنی بخواباند یا قبض روح شما
کند و آنچه شما کسب میکنید بروز میشناسد و میداند از خیر و شر شما پس برانگیزد
شما را و بیدار کند از خواب شما را در روز تا آن اجل معلوم و انفاس شمرده شما باتمام
کرداند پس مرجع و بازگشت شما باو باشد پس انگاه شما را خبر دهد بآنچه کرده باشید
یعنی هرکس را جزا بسزا دهد بر وفق عمل او قوله تعالی وهو القاهر فوق عباده ویرسل
علیکم حفظة حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا وهم لا یفرطون ثم ردوا الی الله مولیهم الحق
الا له الحکم وهو اسرع الحاسبین حق تعالی درین آیه بیان میکند که خلقان همه اسیر قهر اویند
و بر بالای ایشانست نه بمعنی جهت بلکه بمعنی قوت و قهر و غلبه گفت اوست آن خدای
که شکننده کام جبارانست و قهر کننده متکبرانست و فرمان او بالای فرمان ایشانست
و میفرستد بر شما نگاهبانان که شما را نگه دارند از فرشتگان تا انکه وقت مرگ یکی از شما آید
ما یعنی فرشتگان ملک الموت و اعوان او جان شما بر دارند و از ایشان آنچه موضع است تقصیر

نکنند

نکنند و تغافل و توانی ننمایند و قبض روح هیچکس پیش از اجل وی نکنند رسول خدای گفت شب معراج که
مرا بآسمان بردند فرشته را دیدم بر کرسی نشسته ترش روی و دیگر فرشتگان چون مرا دیدند
در روی من بخندیدند مگر او و لوحی در دست گرفته داشت و در آنجا نگاه میکرد
جبرئیل را گفتم این فرشته کیست که در روی من نخندید و استبشاری نکرد گفت
این ملک الموتست که از انگاه که خدای تعالی او را بیافرید کس او را خندان ندیده است
گفت برو شدم و او را گفتم یا ملک الموت قبض ارواح خلقان چگونه کنی که یکی بشرق
و یکی بغرب و این لوح چیست و انجا چه نوشته است گفت اما این لوح در آجال
خلقانست خدای تعالی از این شب قدر تا آن شب قدر آنرا که دران سال وفات
نهاده باشد نام ایشان و اجل ایشان برین لوح ثبت فرماید و من در وی همی
در وی مینگرم و آن وقت را مراقبه میکنم اما کیفیت قبض روح خلقان آن چنانست
که حق تعالی این دنیا پیش من چنان نهاده است که خوانی که پیش کسی نهند هرجا که خواهد
دست بیازد و آنچه خواهد خورده و بردارد و یک روایت آنست که گفت مرا اعوان باشند
نه هرکس را من تولای قبض روح کنم انجا که من فرستم اعوان و کاشتگان من بروند
و قبض روح آن کس کنند فذلک قوله توفته رسلنا ثم ردوا پس انگاه ایشان را رد کنند
با خدای تعالی یعنی با جایگاه که کس را در انجا حکم نبود جز او و را انکه وصف کرد او را بانکه مولی و
خداوند ایشانست و او اولیتر است بایشان برای انکه خالق و مالک ایشانست و قادر
بر نفع و ضر ایشان اوست آن خدای که حکم او راست و کس را بر وی حکم نیست و او زودتر حساب گیر
از همه حساب کنندگان قوله تعالی قل من ینجیکم من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعا وخفیة لئن انجینا
من هذه لنکونن من الشاکرین قل الله ینجیکم منها ومن کل کرب ثم انتم تشرکون بگو ای محمد کافران کافر
نعمتان را که شما را نجات دهد و برهاند از تاریکیهای بر و بحر چون گرفتار شوید و در شبهای تاریک
گاه در بیابان و گاه در دریا درمانده و متحیر شده و نه اگر آن بودی که ستارگان را برای اهتدای
پیدا کرده است که بآن راه برند والا هلاک شدندی و راه نجات نیافتندی و در چنان حالتی
شما میخوانید خدا را بزاری و ترسندگی که کسی را جز وی بران اطلاع نیست و میگوئید که بار خدایا
اگر ما را ازین محنت و شدت نجات دهی از جمله شاکران باشیم و اگر ایشان جواب ندهند
بگو ای محمد که خداست که برهاند شما را ازان شدت و سختی و غم و اندوه انگه با این همه شرک می
ورزید و با وی انبازی میگیرید قوله تعالی قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم

او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم باس بعض انظر کیف نصرف الایات لعلهم یفقهون
وکذب به قومک و هو الحق قل لست علیکم بوکیل لکل نبا مستقر و سوف تعلمون بگوای محمد
که اوست آن خدای که قادر و تواناست بر انکه بفرستد بر شما عذابی از بالای سر شما
چون صاعقه و سنگباران چنانکه با قوم موسی کرد و با قوم لوط و طوفانی که با قوم نوح کرد
یا از زیر پای شما چنانکه با قارون کرد از خسف یا عذابی از بالای سر شما چون سلاطین
و امرای ظالم و از زیر پای شما چون بندگان و زیردستان او یلبسکم یا در شما پوشاند
پراکندگی و اختلاف کلمه و ناسازگاری و بچشاند از شما بعضی را از شدت و عذاب
یعنی شمشیر مختلف چنانکه در بنی اسرائیل در خبرست که چون این آیه آمد رسول صلعم
گفت جبرئیل را گفتم ما بقا امتی علی ذلک بقای امت من و این چنین چه باشد جبرئیل
گفت من بنده از بندگان خدایم چون تو از خدای بخواه رسول صلعم برخاست و وضو
تازه کرد و نماز کرد و از خدای درخواست تا این آفت از امت تو برداشته و یکی حاجت
روا کرد و یکی ممنوع آمد پس رسول صلعم گفت از خدای درخواستم تا عذاب نکند امت مرا
از بالای سر ایشان و نه عذابی از زیر پای ایشان اجابت کرد و خواستم تا بأس
ایشان در میان ایشان نیفکند اجابت نکرد جبرئیل گفت فنای امت تو بتیغ
خواهد بود خباب بن الارت گفت شبی از شبها رسول را مراقبه میکردم او نماز میکرد تا
صبح برآمد چون روز بود گفتم یا رسول الله دوش نماز بسیار کردی و دگر شبها ندیدم که
چنین کردی آن چه نماز بود گفت آن نماز رغبت و رهبت بود از خدای سه چیز
بخواستم دو بداد و یکی منع کرد از خدای درخواستم تا دشمن بر امت من مسلط
نکرداند بداد و درخواستم تا در ایشان قحطی عام نفرستد که از آن هلاک شوند اجابت
کرد و درخواستم تا شدة و بأس ایشان در میان ایشان نیفکند فرو گذاشت دعای من
در نپذیرفت و مرا اندا داد انظر بنگر که ما آیات چگونه میگردانیم و بیان چگونه میکنیم تا بود که
بدانند و کذب به قومک و قوم تو بدروغ میدارند آنرا یعنی قرآنرا انکه رسول را فرمود بگوکه من بر شما وکیلم
یعنی موکل نیم و مسلط و نگاهبان تا شما را از کفر و تکذیب منع کنم بقهر و این آیه بآیت
قتال منسوخ شده است و آن وقت رسول را این فرمود که در مکه بود چون اسلام
قوت گرفت آیه قتال آمد و واجب کردانید کافرانرا بکفر و تکذیب منع کردن انکه گفت بگوی
این قوم را که هر چیزی را ازین اخبار که میگویم قرارگاهی و وقتی و موقعیت که ظاهر شود ایشانرا

صدق

صدق آن خبر و بدانند که تو راست گفتی و بدانند و نزدیک بود که بدانید شما صدق این اخبار
یا در دنیا یا در آخرت بعضی گفته‌اند مراد وقت ظفر رسولست بر ایشان عطا گفته یعنی
که عذاب هر جماعتی را وقتی است تا آن وقت در دنیا یا وقت آن عذاب و آن هلاک
نرسد و در تفاسیر آورده‌اند که این آیه چون بر کافران فرو فرستاده شد و در زندان گیرند و رد
و ندانیا سود کنند و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا
فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و ما علی
الذین یتقون من حسابهم من شیء و لکن ذکری لعلهم یتقون سبب نزول این آیه آن بود
که مشرکان بیکدیگر افتادندی و مذمت رسول کردندی و آنچه دیدندی در قرآن طعن زدندی و
مسلمانان حاضر بودندی آن کافرانرا نتوانستندی که خدای این آیه فرستاد و ایشانرا
از مجالست ایشان نهی کرد و گفت ای محمد چون ببینی یعنی تو و امت تو آنان را که در قرآن
که آیه ماست خوض میکنند و در معجزات رسول و در دین هر دو طعن میزنند و تکذیب میکنند
و اینانرا افسوس میدارند از ایشان اعراض کن و از مجالست ایشان دوری نما
و رها کن ایشانرا تا آنگه در حدیث دیگر شروع کنند و اگر چنان باشد که شیطان
از یاد تو ببرد و فراموش کرده اند اینجا مواخذه نیست اما پس از انکه یاد آمد
با این ظالمان و کافران منشین و این در بدایه اسلام بود اما چون اسلام قوی گشت
مسلمانان با کافران انکار کردند و نشستند و خاست ایشان بر سبیل احتیاج
روا داشتند ابوالقاسم بلخی گفت دلیلست آیه را بر آنکه نسیان بر پیغمبران جایز است
بخلاف آنچه رافضه گویند جواب آنست که سهو و نسیان در آنچه از خدای میگذارند
بر ایشان روا نبود و اگر روا بودی و ثوق از قول ایشان برخیزد و اما در امور دیگر
سهو و نسیان بر ایشان روا بود که ایشان بخسپند و بیمار شوند و بیهوش شوند در
بیماری انکه فرمود که از حساب کافران خایض در طعن قرآن بر مومنان هیچ چیز نیست
ولیکن ایشانرا ذکری و یادکردی هست تا باشد که ایشان از خوض و مجالست
خایضان حذر کنند و بعضی المعتزله چون سدی و سعید جبیره غیر ایشان گفته‌اند
که سبب نزول آیه آن بود که چون آیه اول آمد و مسلمانانرا از مجالست کافران نهی کردند و وقت
خوض در طعن قرآن و در رسول و مسلمانان گفتند اگر هر گاه که مشرکان این حدیث کنند
خانه خدا و مسجد الحرام و طواف رها کنیم کارها بر خلل فاسد شود خدای تعالی این آیه فرستاد

یا رسول الله

وگفته اند حساب و شمار کار وزن شما که متقیانید هیچ نیست یعنی حساب ایشان بر
برایشان نیست و عقوبت بر نفس ایشان و قولی دیگر آنست که متقیان را باکی بهیچ نباشد
برایشان جز بمجرد حساب نبود اما تبعة و مناقشة حساب نباشد ایشان را
قوله تعالی و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیوة الدنیا و ذکر به ان تبسل
نفس بما کسبت لیس لها من دون الله ولی و لا شفیع و ان تعدل کل عدل لا یوخذ منها
اولئک الذین ابسلوا بما کسبوا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما کانوا یکفرون میگوید و بگذار
را آن کسانی را که دین خود را بلعب و بازی گرفته اند و بدان سخره و افسوس کنند
و با ایشان مناظره و محاجه مکن که ایشان آنچه گویند و شنوند از لهو و بازی و غیبت
شنوند و گویند زندگانی دنیا ایشان را مغرور کرده است و فریفته گردانیده و گفته اند
که مراد آنست که هر امتی که عیدی کرده اند ایشان را دران عید عبادتی فرموده اند
ایشان آن عید بلهو و لعب بسر برده الا امت محمد که ایشان آدینها و اعیاد
بروزه و نماز و عبادت صرف کنند گفت دست از ایشان بدار که ایشان غرور
و فریفته اند و یاد ده و موعظه گوی ایشان را بدین قرآن تا گروهی بشنوند و هلاک نشوند
و با عذاب بهره نگردد هر نفسی که عمل بد کرده باشد بسبب آنچه کرده باشد آن نفس که
بدون خدای کسی را متابعت کرده باشد و اهمد در گذشته هیچ یاری نباشد که یاری
وی کند و هیچ شفیعی که از بهر وی شفاعت خواهد و اگر خواهد که نفس خویش را باز خرد و هرچه
ممکن باشد یعنی بتقدیر اگر دنیا و هرچه در دنیاست دران روز ملک وی باشد و خواهد که
خویشتن را ازان عذاب باز خرد از وی قبول نکنند و ویا باز نموشند ایشان آنکسانند
که با خود معذب و مرتهن شدند بعمل بد خود و ایشان را شرابی باشد از آب گرم تافته
و عذابی مولم و رنجاننده و این شراب و عذاب ایشان را ظلم نباشد بلکه بعدل باشد
و این بسبب آن کفری و ظلمی باشد که در دنیا آورده باشند و گفته در خبرست که اهل
دوزخ سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند ایشان را طعامی آورند از ضریع و آن نوعیست
از خار که آنرا شبرقار گویند آنگه تشنگی برایشان غالب شود سالهای بسیار زاری
کنند از تشنگی آبی بدست ایشان دهند آب گرم و تافته چون نزدیک روی خود برند
روی ایشان دران جا افتد از گرمی چون باز خورند همه امعا و احشا ایشان پاره
پاره شود چنانکه فرموده و سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم قوله تعالی قل اندعوا من دون الله ما لا ینفعنا

ای کسی آن نفس را بدون خدای

ولا یضرنا

ولا یضرنا و نرد علی اعقابنا بعد اذ هدینا الله کالذی استهوته الشیاطین فی الارض
حیران له اصحاب یدعونه الی الهدی ائتنا قل ان هدی الله هو الهدی و امرنا لنسلم لرب العالمین
و ان اقیموا الصلوة و اتقوه و هو الذی الیه تحشرون این آیه عامست در جماعتی که مسلمانانرا
دعوت کردند بعبادت اصنام میگوید که بگو ایشانرا که آیا ما بقول شما و دعوت شما
ترک خدای کنیم که آفریدگار ما و شما و جمله خلایقست و نفع دهنده و سود کننده و قادرست
پرستش او در دنیا و آخرت و بخوانیم و بپرستیم بدون خدای چیزی که ما را نفع نکنند
و مضرت نکنند و بی سود و زیان قادر نباشد اگرش بپرستیم سود نتواند کرد و اگر نه
کنیم زیان نتواند کرد و استفهامست بر سبیل انکار یعنی هرگز نخوانیم و نپرستیم
و همچنین بگوی که هرگز نبود که ما را باز گردانند یا باز گردیم بر جای عقب که آمده باشیم
پس ازانکه خدای ما را هدایت کرده است و راه نموده یعنی پس ازانکه ایمان آورده ایم کافر
شویم پس چون کسی که شیطان او را گمراه کند و سرگشته کرده اند او را در زمین او حیران
و سرگشته بود با چنین حالتی او را یارانی باشند که دعوتش کنند با راه راست و
گویندش بیا با ما تا دست تو گیریم و ترا با راه بریم تا او معذور نباشد اگر او
جانبی گمراه کننده بود و از جانبی دیگر راه نماینده بود و او بدین همه گوش بسخن راه نماینده
نکنده و فرمان او نبرد و انکه گفت بگوی ای محمد که آن هدایت هدایت خداست و هرچه جز ازوست
ویست آن ضلالت بود و ما را بهدایت خدای فرموده اند و فرموده اند اگر دن نهیم و منقاد
شویم فرمان خدای را که پروردگار عالمیانست و گفته اند ما را که نماز بجای داریه و از خدای
بترسید با جتناب معاصی او که او آن خداییست که حشر شما با او خواهد بود قوله تعالی و هو الذی
خلق السموات و الارض بالحق و یوم یقول کن فیکون قوله الحق و له الملک یوم ینفخ فی الصور عالم الغیب و الشهادة
و هو الحکیم الخبیر اوست آن خدای که آسمان و زمین آفرید بحق نه بباطل و غرض و حکمت و صواب
و صلاح خلق بود نه بعبث و لغو و بازیچه و بباطل چنانکه گفت و ما خلقنا السموات و الارض
و ما بینهما باطلا یعنی آفرید یعنی بکلمه حق که کن است و یاد کن ای محمد روزی را که
از خدای تعالی در ان روزی که گوید جمله چیزها را که کن بباش و حادث شو بباشند و حادث
گردد این امر حقیقی نیست بلکه عبارتست از تسخیر و تکوین موجودات بر سبیل
با آنکه چیزی خواهد که باشد گوید بباش بباشد و در وجود آید گفتار خدای حق است
و ملک پادشاهی او راست و بعضی گفته که این خطاب با صور است یعنی با قالبهای آدمیان

دروقت باز آفریدن در روایه و درین معنی که گوید خلق را کن یعنی بباش پس بباشند
گفت را وحق است و او راست پادشاهی در روزی که در آن روز در صور
دردمند و داناى نهان و آشکارا اوست محکم کار و درست کردار و دانا
بهمه چیزها در خبرست که رسول صلعم گفت شب معراج اسرافیل را دیدم صور در دهن
گرفته و آن بر شکل سروی بود سری در دهن او و آن سر دیگر چهل هزار شاخ
داشت در زیر عرش و او چشم در زیر عرش کشیده بود جبرئیل را گفتم چندگاه است
که این صور در دهن دارد گفت از آن وقت که خدای تعالی عالم آفرید و او را
آفریده او صور در دهن دارد و منتظر ایستاده است فرمان خدای را تا فرمان
آید که دردم و صور بلغت یمن قرن باشد یعنی سرو چنان این خبر رسول صلعم است
که گفت کیف انعم و صاحب القرن التقم القرن قوله تعالی و اذ قال ابرهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما
آلهة انی اریک و قومک فی ضلال مبین محمد بن اسحق و ضحاک گفتند که نام پدر ابراهیم تارخ بود
و او از دهی بود از سواد کوفه نام او کوثی و معنی او در لغت ایشان کهنه بود و این
اسم ذم است و گفته اند آذر نام بتست پس بدین معنی چنین بود که اتتخذ آذر
اصناما و اصحاب ما را در روایتست که آذر نام جدش بود از قبل مادر و جد را
دیگر نام عمش بود و جد را و عم را عرب پدر خوانند و این چنین است برای آنکه درست
است که پدران رسول تا بآدم مومنان بوده اند هم بدلیل عقلی هم بدلیل نقلی اما دلیل عقلی
که اگر پدران ایشان کافر باشند مردم را نفرتی بود از قبول قول ایشان و امتثال امر
ایشان و هرگاه ایشان دعوت کنند کافران را باسلام و بکفر پدران ایشان عیب کنند
کافران گویند که این عیب در شما و نسب شما و پدران شما حاصلست دیگر آنکه خدای تعالی
مشرکانرا نجس خواند و آنکه او را پاک کردن پلید فرستاده بود باید که نجس نبود و ناپاک
زاده نباشد اما دلیل نقلی آنست که خدای تعالی میگوید و تقلبک فی الساجدین بر سبیل
منت و تعداد نعمت گفت ما ترا در پشت ساجدان میگردانیم اگر ساجدان آنرا
بدان اصنام باشند این منت و نعمت نباشد بلکه منقصت باشد دیگر آنکه الا
ساجدان جز ساجدان خدای نه نامند دیگر پیغمبر صلعم فرمود لا یزال ینقلنی الله من اصلاب
الطاهرین الی ارحام الطاهرات لم یدنسنی بدنس الجاهلیة اگر در میان ایشان کافر بودی
او بطاهر وصف نشایستی کردن که کافر نجس بود میگوید یاد کن ای محمد آنکه چون ابراهیم

گفت

گفت بر سبیل توبیخ و تقریع و ملامت پدر خویش را یعنی عمش را یا جدش را از قبل مادر که آزر نام بود
که ای پدر ترا شرم نیست که بتانی را که خود میتراشی و میسازی بخدایی میگیری من ترا
و قوم ترا در ضلالت و گمراهی هویدا و روشن می بینم و بت آن بود که مصور بود بصورت
آدمی و این چنین بود که آذر بت تراش بود بت میتراشید و با براهیم میداد که ببازار
بر و بفروش او بیاوردی و رسن در پای آن بت کردی و بر زمین میکشیدی
و میگفتی که میخرد خدایی را که نبیند و نمیشنود و هیچکس را نفعی نکند آنگه بیاوردی
و پیش آذر انداختی و گفتی کس نمیخرد او را مردم شکایت ابراهیم با وی کردند ابراهیم
گفت شرم نمیداری که اصنام جماد را بخدایی گرفته انی اریک و قومک فی ضلال مبین قوله تعالی
و کذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض و لیکون من الموقنین و همچنین که ما باز
نمودیم ابراهیم را و تعریف کردیم با او ضلالت آذر و فساد عبادت اصنام همچنین
باز نمودیم او را ملکوت آسمان و زمین تا بآن تعریف و اعلام از بتان تبرا کرد و با
تولا کرد و از جمله موقنان و عالمان باشد در اخبار آمده است که خدای تعالی ابراهیم را
بر صحرا بداشت و حجاب از پیش او برگرفت و درهای آسمان برگشاد تا بزیر عرش
باز نمود و جای او در بهشت باو نمود و حجاب از روی زمین برگرفت و از زیر
او تا زمین هفتم باو نمود تا او عجایب آسمانها و زمینها بدید در خبرست که روزی بر
خاطر ابراهیم بگذشت که من رحیمتر از اهل زمانه ام در زمین حق تعالی او را رفع کرد و بر
هوا برد و بر اعمال بعضی خلایق مطلع کرد ابراهیم بر ایشان دعا کرد و گفت اللهم علیهم
خدای تعالی گفت یا ابراهیم آن رحمت کجا شد که تو ابر خلقان بود انا ارحم بعبادی
و من غیرک امیر المومنین علی عم از رسول صلعم روایت کرد که چون خدای ملکوت آسمان
و زمین را با براهیم نمود مردی را دید که بر معصیتی بود دعا کرد بهلاک او را و خدای تعالی
هلاک کرد دیگری را دید خواست تا دعا کند خدای تعالی گفت رها کن که تو مردی مستجاب
الدعوة و کار این بندگان من از سه وجه بیرون نیست اما توبه کنند و من
قبول کنم و اما از نسل ایشان فرا بندگان مسبح و مقدس باشند و اما پیش من آیند
بقیامت اگر خواهم از ایشان عفو کنم بتفضل و اگر خواهم عقوبتشان کنم بعد الا ابراهیم نیز
دعا نکرد بر ایشان و گفته اند ملکوت آسمان ماه و ستارگان و آفتاب و ملکوت
زمین کوه و دشت و درختان و نباتات و این آن وقت بود که او از غار بیرون آمده بود

فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الآفلین عامه علما برانند که ابرهیم
در روزگار نمرود بن کنعان بود و از میان مولد ابرهیم و طوفان نوح هزار سال بود و دو
و شصت و سه سال بوده و از مولد تا بخلق آدم سه هزار سال بود و ششصد و سی
و هفت سال و نمرود از فرزندان سام بن نوح بود و بچهار پشت بنوح میرسید
و پدر او کنعان بود چهار کس پادشاه همه زمین بودند دو کافر بودند یکی نمرود و یکی
بخت النصر و دو مومن یکی سلیمان ع و یکی ذو القرنین اولین کسی که تاج بر سر نهاد و
جباری کرد نمرود بود و او خلق را بعبادت خود خواند و او را کاهنان و منجمان گفتند
درین سال فرزندی در وجود آید که او دین اهل زمین بگرداند و ملک تو از دست
و هلاک تو بر دست او باشد سدی گفت نمرود شبی در خواب دید که ستاره بر آمد
و چندانی نور از وی میتافت که روشنایی آفتاب را غلبه کرد و روشنایی ماه را نا چیز کرد
نور نماند او بترسید و از خواب در آمد معبران و کاهنان را بخواند و این خواب از ایشان
بپرسید گفتند این خواب دلیل میکند بر آنکه امسال در زمین تو فرزندی بزاید که ملک تو بر
دست او بشود و هلاک تو و خانه تو با او باشد نمرود بفرمود تا هر کودکی که آن سال
بزاد او را بکشتند و زنان آبستن مردان را برایشان موکل کردند تا چون بزادند کودکان
بکشتند و بفرمود تا مردان را از زنان جدا کردند و هیچ را نگذاشتند که مردی با زنی خلوت کند محمد بن
اسحق گفت مادر ابراهیم درین وقت بالغ نبود و بمقام زنان نرسیده بود که ایشان را فرزند
باشد پدر ابراهیم با او مواقعه کرد بار گرفت و کسی را بوی تهمتی نبود شدی گفت نمرود
وقت که این سخن بشنید از شهر بیرون آمد و لشکرگاه بزد و بفرمود تا مردان از شهر بیرون آمدند
و کسی را نگذاشت که بشهر رود و پدر ابراهیم از جمله مقربان بود و محل اعتماد روزی نمرود را کاری
افتاد بشهر هیچکس را اعتماد نداشت پدر ابراهیم را بخواند و بفرمود تا بشهر رود و آن کار را تمام
رساند بشرط آنکه با خانه خویش نرود و با اهل خانه مواقعه نکند گفت این باش که این معنی نباشد
بشهر رفت و آن کار بکرد و با خود گفت بروم و نگاه کنم تا احوال خانه چگونه است و برگردم
چون بخانه آمد مادر ابراهیم را بدید خود را نگاه نتوانست داشت بادی مواقعه کرد با ابراهیم بار
گرفت و پوشیده میداشت چون وقت وضع حمل شد مادر ابراهیم بشب بصحرا آمد و بار نهاد
و ابراهیم را در خرقه پیچید و در شکاف کوهی نهاد و سنگی در پیش او نهاد و بیامد و پدر ابراهیم را خبر داد
آن جماعت نمرود را گفتند که آن مولود پیش از نماز بزاد و مادر ابراهیم در شبانروزی بیامدی و یکبار شیر

دادی و بازگشتی خدای تعالی او را در آن غار میپرورد تا یکماه چون یکساله شده بود و یکماه
چون ده ساله بود چون پنج سال بر آمد بشکل مردی شد پدرش را از حال او خبر دادند
بیامد و او را بدید پادشاهان شد و در روایتست که هر وقت که مادر بدیدی او را انگشتان
خود دادی مکیدی مادرش گفت بنگرم تا او ازین انگشتان چه میمکد برفت و انگشتان او بمکید
در یکی شیر بود و در یکی خرما و در یکی روغن گاو تا آنکه بزرگ شد روزی مادر را گفت
ای مادر من ربی کیست خدای من گفت من گفت خدای تو کیست گفت پدرت گفت
خدای پدرم کیست گفت من ندانم پدرت داند و بیامد و پدرش را بگفت پدرش بیامد
و فرزند را بدید ابراهیم از وی چنان سوال کرد او گفت خدای تو مادر تو و خدای مادر تو
منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود گفت خدای نمرود کیست گفت نمرود پادشاهیست
گفت همچون ماست گفت بلی گفت پس خدای او کیست گفت خاموش باش آنگاه او را از
غار بیرون آوردند با خر روز که آفتاب فرو میشد گاو و گوسفند و اشتر دید روی بپدر نهاد
گفت ای پدر اینها چیست گفت گاو و گوسفند و اشتر است گفت اینها را چاره نیست از
آنکه خالقی و آفریدگاری و روزی دهنده باید و این روزی آفریننده آنست که چندین سال
مادر در غار از انگشتان روزی داد درین بودند که شب در آمد و ستارگان پیدا شد
بر یک بیستاره کان آسمان نگاه دید و پیش از آن ندیده بود ستاره بزرگ و روشن دید گفتند
زهره بود و گفتند مشتری بود گفت هذا ربی این خدای منست بعضی از مفسران گفتند این
آنکه گفت که با میان مردم آمده بود و اختلاط کرده بعضی گروه با زاویه که ستاره میپرستیدند بر سبیل
فرض و تقدیر گفت این خدای منست بر وی حرکت و زوال و غیبت روا نبود و چون نگاه کرد
آن ستاره فرو شده و دانست که آنچه حضور و غیبت بر وی روا باشد خدای را نشاید چون آن
علامت حدوث بود و محدث را محدثی باید گفت لا احب الآفلین دوست ندارم فرو شوندگان
و غایب شوندگان گفته اند که ابراهیم در زمان مهلت نظر گفت آنکه که خدا را نشناخت و نظر نکرده بود
برای آنکه ممکن نیست که توان گفت که خدای تعالی ابراهیم را عارف آفرید بوجه یا علم ضروری در وی آفرید
لابد که اکتساب علم کرده باشد بنظر و حالت ناظران حالت مجوزان باشد چنانکه یکی از ما
نظر در حدوث اجسام کند تقدیر کند که قدمیت که مذهب اهل قدمیت است بکرد که بجای خواهد کرد
چون نظر در قدمش او کند بشناسد و از آن رجوع کند بدلیل و بداند که قدیم نباشد لابد محدث بود
مولدی فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین فلما رای الشمس بازغة

قال هذا اکبر فلما افلت قال یا قوم انی بری مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا وما انا من المشرکین پس انگاه که ماه را دید بر آمده بزرگتر از ستاره و روشنتر گفت هذا
ربی بر وجه فرض و تقدیر گفت این خدای منست او نیز فرو شد گفت این هم صلاحیت
آلهیت ندارد بخدای استعانت کرد و از وی طلب توفیق کرد و گفت لئن لم یهدنی ربی
باول گفت لا احب الافلین چون علامت حدوث دید دانست که او آفریده است
ماه را در جرم و نور عظیم پیش از وی دید گفت تا بنگرم که این چیست چون بعلت او متغیر
و بدر دا و گرفتار گفت این کار پیش از ینست دلیل و شد بهر حال جز این چیز ناخدا
و پرورد و کاری هست اما من جز از و با و نرسم با و التجا کرد طلب هدایت و توفیق از و کرد و گفت
اگر خدای من مرا با من گذارد و توفیق هدایت ندهد من فرو مانم و این میدان بسر نبرم و از گمراهی
بیابان جان بکنار نکشم و از جمله گمراهان و هالکان باشم و دین بودکار قاید و سرهنگ خسرو
سیارگان که صبح صادق وقت از مطلع خود سر برآورد و روی زمین را بنور خود منور کرد و هر
بقعه و جای بتافت و هر جزوی از اجزای عالم از وی نصیبی یافت بجرم از همه بهتر و بنور از همه بیشتر
و بقدر از همه بلندتر گفت با این دوستی ها زانیم تا چه ذوق دارد گفت هذا ربی هذا اکبر
این براینده خدای منست او بزرگتر است چون او نیز فروشد و کبر جرم و علو قدر او را
بکرد از ین پس بدانست که هرچه از جنس و شکل و باشد مثل و باشد از حد و کا
بگردانید و گفت ای قوم من بیزارم از هرچه شما مر کانرا میپرستید و بخدای شرکی آورید
و بدون او میپرستید و از همه تبرا کرد و گفته اند که ابراهیم پیغمبر بود این بر وجه تهکم و تسخر
بر آنانکه ستاره پرست بودند و خواست که ایشانرا تنبیه کند و با ایشان نماید تحقیق عیب
معبود ایشان گفت هذا ربی بزعم چنانکه یکی از ما محمد را گوید ترین و چه هذا الرب نجی و یذهب
باین خدا انکه گی آید و میرود و می نشیند و بر میخیزد بر سبیل تنبیه یعنی انکه چنین بود خدای را
نشاید چنانکه در خبر آورده اند که یکی از حواریان بجایی رسید که بت میپرستیدند خواست که ایشانرا
از آن منع کند اما دانست که ایشان قبول نکنند از بهر انکه تا بزرگ شده اند آن دیده اند ایشانرا
گفت که این معبودان شما اند اینانرا نیکو پرستید تا بوقت درماندگی شما را فریاد رسند
ایشان گفتند این نیکو مردیست که ما را نصیحت کند بچنین عبادة معبودان و گفت او شنودند
بسی روزگار بر نیامد که ایشانرا نکبتی رسید پیش او آمدند و حال بازگفتند گفت وقت آنست
که خدایان شما شما را بزیاد رسند و آن عبادتها که از ان کرشما کرده اید شما را نفع کند برو

و مثی

و تضرع
پیش بتان و تضرع و زاری کنید تا شما را بزیاد رسند بیامدند و در عبادت بیفزودند
کردند هیچ سود نداشت و اجابت نیامد پیش او آمدند و در و بنالیدند چون بدید گفت
آنست که هیچ اثر شود گفت ای نادانان و گمراهان ندانید که ایشان نشنوند و نه بینند
و ندانند و نه بر سود و ضرر قادرند و نه بر زیان بروید که ما را و شما را خدایی هست توانا و بینا
و شنوا که چون بخوانید بشنود و چون بخواهید بدهد غنی است و حاجت بروی روا
نیست بیایید تا بدرگاه او شویم و او را بخوانیم که این بلیت و آفت را از ما صرف کند
گفتند ما ندانیم تو او را بخوان تا ما ترا متابعت کنیم او دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد و آن بلا
از ایشان بگردانید ایشان بخدا ایمان آوردند همچنین غرض ابراهیم آن بود که بخطا و جهل
ایشانرا تنبیه کند و در آیه دلیلست بر انکه معارف ضروری نیست چه اگر ضروری بودی
ابراهیم بهدایت کار محتاج آن نظر و استدلال نبودی ابراهیم ع چون تبرا کرد از شرک بتان
انگه تولا کرد و گفت انی وجهت وجهی للذی من روی بخدایی آوردم که آفریدگار آسمانها و
زمینهاست یعنی روی عبادت بر وجه اخلاص بآفریدگار آسمان و زمین کردم و از جمله
دینها و ملتهای باطل روی بگردانیدم و من از جمله مشرکان و بت پرستان نیم و ابراهیم تا تبرا
نکرد تولای او بمعبود درست نیامد از انجاست که هیچ تولایی تقدیم تبرا درست نیاید نه
بینی که قدیم جل جلاله در کلمه توحید چنین فرمود مکلفانرا که بگویید لا اله الا الله بلای نفی راه تو
از خار و خاشاک شرک پاک فرمود تا سلطان الا الله بر دی گذر کند و در صدر دل
مسند جان ترا بگیرد قوله تعالی وحاجه قومه قال اتحاجونی فی الله وقد هدان ولا اخاف ما تشرکون
به الا ان یشاء ربی شیئا وسع ربی کل شیء علما افلا تتذکرون ابراهیم ع چون بر بتان انکار
کردی و بر سفه رای ایشان بتی و ایشانرا بر زمین میکشیدی و بکنار آب میبردی
و چون بتهکم و سخریه میگفتی که آب بازخورید ما لکم لا تنطقون ما لکم لا تشربون چرا طعام نمیخورید و چرا
آب نمی آشامید قوم او با او در ین معنی خصومت میکردند چنانکه خدای تعالی از ان خبر داد
و گفت وحاجه قومه قوم او با او حجت آوردند و خصومت کردند با او یعنی ابراهیم ع
بر سبیل توبیخ و ملامت گفت که شما با من خصومت میکنید در باب خدای من و حال آنکه
است که مرا او هدایت کرده است و لطف ارزانی داشته تا او را بدلیل و حجت بدانستم و از
ملکوت آسمان و زمین من از خدای خود میترسم از آنچه شما این را با خدای شریک گرفته اید و هم
از بتان از بهر انکه ایشان جماد اند نفع و ضرری نتوانند کرد اما ستارگانرا در عالم اثری باشد

ومن لیل قول غروب بدانستم که ایشان محدث اند و مخلوق مگر خدای من چیزی خواهد
که بمن رساند از مکاره چون بیماری و درویشی و مرگ و مانند این که این همه بمشیت
و قدرت خدای من باشد و گفته اند که معنی آنست که من از آنچه شما می پرستید
از بتان نمی ترسم الا که خدای من خواهد که ایشانرا حیوة در آرزید و قدرت و ایشانرا
حی و قادر کرداند و تمکین دهد از فعل کردن و مضرت رسانیدن تا مخوف آنجانب
باشند و صحت آن دارند که از جانب ایشان کسی را خوفی بود آنکه ایشانرا
گفت که خدای من فراخ عطا و داناست عالمست بجمله معلومات بر وجهی که صحیح باشد
که معلوم بود و معلومات او را نهایتی نیست آنکه بر سبیل تحریض گفت ایشانرا بر
نظر کردن که آیا شما هیچ نظر نمیکنید و اندیشه را کار نمی بندید تا صحت صدق آنچه من میگویم
بدانید و صحت دعوت مرا بشناسید قوله تعالی وکیف اخاف ما اشرکتم ولا تخافون
انکم اشرکتم بالله ما لم ینزل به علیکم سلطانا فای الفریقین احق بالامن ان کنتم تعلمون
الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون آنکه بر سبیل احتجاج
ایشانرا گفت من چگونه ترسم از معبودان شما آنرا که شما شریک خدای کرده اید و با او شریک
می آرید من دانسته ام که از ایشان هیچ ضرری و نفعی نیاید شما او نیز که بترسید از آنکه
بخدای شرک آورده اید و او تعالی قاهر و غالبست هر چه خواهد بکند و کسی را از آن مانع
نباشد و نتواند بودن و شما نمی ترسید از آنکه شرک آورده اید بخدای و انباز او کرده
چیزیرا که خدای از بهر آن بر شما هیچ سلطانی و حجتی فرو نفرستاده است پس از این
دو گروه که مائیم و شمائید بنگرید تا کدام سزاوارتر است که ایمن باشد اگر شما را علم و دانشی
هست و در آیة دلیلست بر آنکه هر کسی که قول او بی حجت باشد آن باطل بود و دلیل
است بر بطلان آنکه گفته اند که مناظره و محاجه نباید کردن آنکه ابتدا کرد و گفت آنانکه ایمان
آورند بخدای و پیغمبران و کتابهای او و آنچه واجب باشد آنرا تصدیق کردن و ایمان
خود را بظلم باز نپوشند یعنی بکفر و مراد از ظلم اینجا کفر است جمعی از صحابه چون سلمان
و عبد الله مسعود روایة کردند که چون این آیة فرود آمد مسلمانان بترسیدند و گفتند
یا رسول الله کیست از ما که او بر خود ظالم نیست پس امن از ما برخاست رسول گفت
خلاف آنست که شما گمان بردید این ظلم کفر است نه شنیده که خدای تعالی حکایة کرد از آن بنده
صالح یعنی لقمان که یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم و بعضی از مفسران گفته اند که آیت

فان المراد بالظلم الکفر

هم حکایة کلام ابراهیم است چون حجت آورد بر خصم خود و صحت مذهب خود را بدلیل روشن کرد
این خبر گفت از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که آیة مخصوصست با براهیم علیه السلام و گفته اند مخصوص
بمهاجران رسولست گفت آنانکه ایمان آوردند و ایمان خود را باز نپوشند بکفر یعنی ایمان
آرند و بر او استقامة کنند چنانکه گفت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ایشان
را امن و ایمنی است و ایشان مهتدی و راه یافته اند براه بهشت قوله تعالی وتلک
حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء ان ربک حکیم علیم اشارتست
بحجت متقدم که در آیة پیشین رفت از محاجه او و غلبه او بر ایشان بر حجج که گفت که
حجت آنست که گفت الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم میگوید که ما ابراهیم را نصرت کردیم
بحجت و حجت او بر قوم ظاهر کردیم و این زیادتی بود در علم و علو رتبت و ارتفاع منزلت
آرد ما او را منزلت رفیع و محل عالی کرامت کردیم و ما بر داریم و بلند کردانیم درجه هر کرا خواهیم
بر دیگران و آنرا که خواهیم باین درجات مخصوص کردانیم و خدای تو ای محمد حکیمست و داناست
و آنچه کند نیکو کند و بصواب کند و آنچه فرماید بحسب مصلحت فرماید قوله تعالی ووهبنا له
اسحق ویعقوب کلا هدینا ونوحا هدینا من قبل ومن ذریته داود وسلیمان وایوب ویوسف
وموسی وهارون وکذلک نجزی المحسنین وزکریا ویحیی وعیسی والیاس کل من الصالحین واسمعیل
والیسع ویونس ولوطا وکلا فضلنا علی العالمین بیان نعمی میکند که با براهیم کرامت کرده
است میگوید که ما ابراهیم را دادیم فرزندی نامش اسحق و از اسحق یعقوب نواده وی و او را
برای آن یعقوب گفتند که در عقب عیص زاده بود و ما هر را هدایة کردیم یعنی بیان و
الطاف و توفیق در دنیا ده کردیم و نبوة دادیم و از فرزندان او یعنی نوح پیغمبر ابراهیم از
بهر آنکه لوط پسر خواهر یا پسر برادر وی بود و گفته اند که از فرزندان ابراهیم و این بر سبیل
تغلیب بوده باشد یعنی ذکر لوط از فرزندان اوست داود پیغمبر و سلیمان که پسر
داود است و ایوب بن اموص که فرزند عیص اوست از اسحاق و یوسف پسر یعقوب
و رسول علیه السلام در حق یوسف گفت الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق
بن ابراهیم و موسی و هارون که پسران عمران بودند و هارون بیکسال از موسی مهتر بود و ما
همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم بر توحید و ثبات بر دین و جهاد در راه معرفت همچنین فرزندان
او را آنانکه او را متابعت کنند و با او اقتدا کنند و کرده اند جزا دهیم و پاداش بهم جزا محسنانرا اصحاب
و نیکوی کنند و همچنین از فرزندان او زکریا بن ادن و یحیی پسر زکریا و عیسی پسر مریم بنت عمران

بن یاشم والیاس عبد الله مسعود گفت که او ادریس است و او را دو نام بود چنانکه
یعقوب را اسرائیل گفتند و دیگر مفسران گفتند که الیاس از فرزندان هارون بود و این
قول درست‌تر است تا آیه بر نسق باشد انکه گفت همه از جمله صالحان و نیکان بودند
و در آیه دلیلست بر انکه حسن و حسین علیهما السلام از فرزندان رسول‌اند از انکه
خدای تعالی عیسی را از فرزندان ابراهیم یا نوح شمرد و نسبت او با ایشان از جهت
مادر بود و از انکه او پدر نداشت عجب از انکس که روا دارد که عیسی پسر نوح بود با چند
هزار سال که در میان افتاده باشد و روا ندارد که حسن و حسین فرزند
پیغمبر باشند و از میان ایشان و پیغمبر جز فاطمه نیست در خبرست که یکروز هارون
با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نشسته بود گفت یا بن رسول الله دلیل توان گفتن
از کتاب خدای که تو فرزند رسولی از صلب او گفت بلی گفت آیه مباهله نخواهم که قل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و سورة انعام نخواهم و من ذریته داود و سلیمان گفت
آن نخواهم گفت دیگر چیست گفت قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم گفت انجا دلیل
میکند این آیه گفت چگونه گفت اگر رسول خدای حاضر آید و دختر ترا بزنی از تو خواهد
بادهی گفت چگونه ندهم و کرا باشد که بدین رغبت نکند گفت اگر از من خواهد بدهم
گفت چرا گفت اجماعست که فرزند فرزند خواه از دختر و خواه از پسر بر جد حرام است گفت احسنت
احمد اگر من زن دارم و رسول پیغمبر آن زن را بزنی نخواند که گفت چرا گفت لقوله و حلائل
ابنائکم الذین من اصلابکم انکه خدای تعالی گفت و اسمعیل را از فرزندان ابراهیم کرد و
الیسع را که پسر اخطوب بن العجوز است و یونس بن متی را و لوط بن هارون و او پسر برادر
ابراهیم بود و او را بر سبیل تغلیب در میان فرزندان وی شمرد و بدان وجه دیگر از فرزندان
نوح شمرده باشد انکه گفت همه را از این پیغمبران تفضیل نهادیم بر عالمیان یعنی بر اهل
زمان خود هر پیغمبری در روزگار خود به از امت خود باشد زیرا که حکیم تقدیم مفضول نکند
بر فاضل از انکه این در حکمت زشت آید و اگر در یک روزگار دو پیغمبر یا بیشتر باشند
ایشان هم با یکدیگر متفضل باشند چنانکه ابراهیم و لوط در یک روزگار بودند و ابراهیم
و ابراهیم فاضلتر بود از لوط پس مراد آنست که هر یکی از ایشان را تفضیل نهادیم بر امت ایشان
و من آبائهم و ذریاتهم و اخوانهم و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم ذلک
هدی الله یهدی به من یشاء من عباده و لو اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون اولئک

الذین

الذین آتیناهم الکتاب و الحکم و النبوة فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین
اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده قل لا اسئلکم علیه اجرا ان هو الا
ذکری للعالمین از پدران این پیغمبران و فرزندان و برادران ایشان که پیغمبر
بودند یا اوصیا یا اولیا بودند تفضیل دادیم ایشان را با بسیاری مردمان از انکه در
مرتبه نزد ایشان بودند و در منزلت و ثواب دون ایشان بودند که ایشان را
برگزیدیم و هدایت کردیم و راه نمودیم براه راست از بیان و الطاف و توفیق و آنچ
و آنچ ایشان را بثواب نعیم رساند این راه دین خدا و هدایت اوست او راه نماید
بآن راه کسی را که خواهد و لابد تقدیم تعالی هیچ فعل نکند تا نخواهد برای انکه عالم باشد
بآن و ساهی نبود و برای غرضی صحیح کند پس معنی آن بود که ارادت او بی هدایت
نبود و روا نبود که انجا نیز مراد ثواب باشد چنانکه در اول آیات هست و کلا
هدینا و نوحا هدینا و این هدایت ثوابست بدلیل قوله تعالی و کذلک نجزی المحسنین یعنی ایشان را
که خواهد ثواب دهد از بندگان خویش و اگر ایشان شرک آرند عمل ایشان باطل و محبط
شود یعنی عملی که کنند و کرده باشند بر وجهی بود که بدان استحقاق ثوابی نبود از انکه
نه بر وجه مامور افتاده باشد انکه گفت ایشان آنانند که ما ایشان را کتاب دادیم و حکمت
و پیغمبری اگر این جماعه که اهل عصر تواند با نبیا و نبوت ایشان کافر شوند ما موکل کرده ایم
و باز گذاشتیم بر لطف و تحقیق گروهی را که بآن کافر نیستند یعنی اگر کافر شدند این قوم
بنبوة تو گروهی هستند از مهاجران و انصار که کافر نیستند گفته اند که مراد به پیغمبران
مقدم آنانند که ذکر ایشان رفت که خدای تعالی عهد نبوت رسول از ایشان گرفت
و ایشان با و ایمان آوردند بعضی دیگر گفتند که مراد اینست که اگر اهل مکه بتو و بنبوة
تو کافر شدند گروهی دیگر موکل کنیم از اهل مدینه برایمان بر تو و اگر بر عموم حمل کنند مراد
جمله مؤمنانند که برسول علیه السلام ایمان آوردند پیش از وی و در عصر او و از پس او و لیکن بود انکه
گفت ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را هدایت کرد یعنی نبوت و حکمت و کتاب داد
پس از تو که محمدی و قوم تو و امت تو بهدایت ایشان اقتدا کنید یعنی بسیرت و طریقت
و سداد و صلاح ایشان روید و راه شریعت که رسول علیه السلام در شرع متقدم بیچ پیغمبر
نبود انکه رسول را فرمود که بگو این قوم را که من از شما بدین عمل که میکنم از گذاردن رسالت
و راه نمودن هیچ مزدی نخواهم و مال طمع ندارم اینکه میکنم و میگویم برای تذکیر و یادداد خدای

جهانیان نیست قوله تعالی وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء
قل من انزل الکتاب الذی جاء به موسی نورا وهدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها وتخفون کثیرا
وعلمتم ما لم تعلموا انتم ولا اباؤکم قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون مالک بن الصیف مردی جهود
بود آمده بود با رسول علیه السلام خصومت میکرد و خصومت مینمود رسول گفت بخدای بر تو سوگند میدهم
که تو در توریة می یابی که ان الله یبغض الحبر السمین خدای دشمن دارد عالم فربه را و او فربه
بود دعوی علم مینمود و او را این سخن سخت آمد در خشم شد و گفت والله ما انزل الله علی بشر
من شیء بخدای که خدا بر هیچ آدمی چیزی نفرستاد از کتاب و وحی رسول علیه السلام گفت ولا علی
موسی و نه بر موسی او گفت نه بر موسی رسول گفت این آیه خدا در شان تو فرستاد
و گفت این کافران و جهودان نشناختند خدای را و ندانستند سزای معرفتش و اقرار
نکردند خدای را بتمامی و تعظیم نکردند او را حق تعظیم او چون گفتند خدای بر هیچ آدمی هیچ
نفرستاده نه وحی و نه کتاب محمد بن اسحق گفت جمع جهودان رسول را گفتند کتابی بیار
ما را از آسمان چنانکه موسی الواح آورد از نزدیک خدای گفت یسالک اهل الکتاب ان تنزل
علیهم کتابا من السماء یکی از جمله ایشان گفت که خدا بر هیچ آدمی هیچ نفرستاده نه توریة موسی
و نه انجیل عیسی خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را گفت بگوی ای محمد کتابی که موسی آورد
و شما از الواح میخوانید و دران کتاب نور و روشنایی و هدایت و بیان لطیفت مردمان که
فرستاده است و شما آنرا بکاغذها مینویسید یعنی اظهار میکنید و بعضی میپوشید
آنچه نعت و صفت و اوصاف رسول علیه السلام است تا مردمان ندانند و بعلمای راغب نشوند
الله گفت مسلمانانرا بر رسول علیه السلام منت کرد بیاموخت شمارا آنچه پدران شما و شما آنرا ندانستید
و روا بود که خطاب جهودانرا بود یعنی بگو که آموخت شما را آنچه شما و پدران شما ندانستید
آنرا و روا بود که خطاب جهودانرا بود یعنی بگو که آموخت الله رسول را گفت اگر ایشان ترا
جواب ندهند تو جواب ده و بگو که خدا فرستاد آن کتاب بر موسی آنگه رها کن ایشانرا
تا در خوض گفت و گوی خود بازی میکنند صورت امر است و مراد تهدید است ایشانرا
یعنی ایشانرا با من رها کن که من بحق ایشان برسم و بگذار ایشان بر هشت که آنچه خواهند
کنند قوله تعالی وهذا کتاب انزلناه مبارک مصدق الذی بین یدیه ولتنذر ام القری ومن حولها
والذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به وهم علی صلاتهم یحافظون الله حق تعالی وصف کرد قرآنرا
چون جهودان و مشرکان قرآنرا منکر شدند گفت این کتابیست که ما آنرا بتو فرستادیم کتابیست مبارک

با برکت و ثواب و پاینده و او براستی دارنده کتب اولیست از توریة و انجیل و زبور تا
بترسانی ام القری را یعنی اهل مکه را و آنانرا که گرد بر گرد او مینشینند و بر اصحاب عبد الله عباس
و قتاده گفتند مراد جمله زمینست یعنی مکه و آنچه گرد آگرد اوست و چون مکه میان زمینست
همه زمین گرد آن باشد و مکه را ام القری گفت برای آنکه زمین را از زیر او بیرون آورد
برای آن مکه را تخصیص کرد که کعبه در آنجاست و آن مقصد عالمیانست و اول شهری
که مسکون شد او بود و آدم علیه السلام آنجا فرود آمد آنگه گفت آنانکه بقیامت ایمان دارند
و ثواب و عقاب دانند در ثواب راغب باشند و از عقاب ترسند نظر کنند
و کار بندند بدانند که این کتاب حقست و از نزدیک خداست از آنکه عرب با وجود
فصاحت و بلاغت و افیه که ایشانرا بود از معارضه آن عاجز آمدند چون بدانند
کتاب ایمان آرند و بر نماز پنجگانه مواظبت و محافظت نمایند قوله تعالی ومن اظلم ممن افتری علی
الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله ولو تری اذ الظالمون
فی غمرات الموت والملائکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون
علی الله غیر الحق وکنتم عن آیاته تستکبرون و گفت کیست ظالمتر و بیدادگرتر از آنکه بر خدای دروغ گوید
چون مسیلمه کذاب و او مردی شجاع و کاهن بود بر عوام تلبیس کرده و او نیز کتابی ساخت
وحی از خدای بمن می آید و بکهانت تلبیس کرد که من غیب دانم و از آسمان خبر میرسد
و دو رسول پیش پیغمبر فرستاد و پیغمبر ایشانرا گفت با ایمان دارید گفتند داریم گفت اگر
آن بودی که رسولانرا نکشند شمارا بفرمودمی تا گردن زدندی و ایشانرا از پیش خود براند
و صحابه را گفت من شبی در خواب دیدم که دو دست برنجن زرین داشتم بزرگ مرا
خوش نیامد بمن وحی کردند که با دم در دم در دو دمیدم بپریدند من تاویل آن بدین دو
دروغزن کردم یکی مسیلمه کذاب یمامه و یکی کذاب صنعا اسود عنسی آنکه خدای فرمود
کیست ستمکارتر که او گوید زود باشد که من بیارم مانند آنکه خدای فرستاد از آسمان او
عبد الله بن ابی سرح بود و او قرشی بود و کاتب وحی رسول چون وحی آمدی او نوشتی و رسول
انشا و املا کردی او بجای غفور رحیم حکیم علیم نوشتی و بجای سمیع علیم غفور رحیم نوشتی چون
این آیه فرود آمد ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله ثم انشاناه خلقا آخر
او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبانش برفت فتبارک الله احسن الخالقین رسول گفت بنویس او بجز
و بشک افتاد و با خود گفت اگر محمد دیگر میگوید در وقت این وحی کرد او راست من هم راست گو

را حوال
کاذبست مثل انکه او میکوید من نیز میکویم و مرتد شد نزدیکه مشرکان رفت وکفت
محمد نکو بدانستم او بر من املا کردی من تغییر و تبدیل میکردم و چنانکه خواستم مینوشتم و چون
که بر رسول آمدی درست نساخته بود و مشرکان را میکفتند و از جملهٔ مسلمانان یک روز
عمار یاسر را بدست باز داد و بنده نام او حبر بز مود تا ایشان او را بکرفتند و عذاب
میکردند و عمار را از ان روز کوش ببریدند تا ایشان رسول را ناسزا کفتند انکه عمار بیامد
وکفت یا رسول الله مرا کافران عذاب کردند و کوش من ببریدند برای تو من ترا ناسزا
کفتم آنچه ایشان خواستند مرا توبه باشد خدای تعالی در حق عمار این آیه فرستاد
من کفر بالله بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم
غضب من الله ولهم عذاب عظیم یعنی عبد الله بن سعد وکفته اند که پیش از فتح مکه باسلام
رجوع کرد خدای تعالی رسول را از بعضی عذاب کفار خبر داد و کفت که اکر تو به بینی ای محمد
انکه ظالمان یعنی کافران بر غمرات و شداید مرگ باشند و در سختی مرگ و جان کندن
در انحال که فرشتگان دست کسترده باشند و پنجها کشاده برای قبض روح
ایشان و ایشان را میکویند بیرون کنید جانهای خود را از تنهای خود یعنی جانهای خود
یا فرشتگان دست برایشان کشاده باشند بضرب و عذاب و سیاط بر روی
و پشت ایشان میزنند و میکویند جان بدهید یا بر سبیل استهزا میکویند که خود را
برهانید اکر میتوانید امروز پاداش دهند شما را عذاب خواری و هوان امام محمد باقر ع
کفت عذاب هون تشنگی باشد در وقت جان کندن و این عذاب شما را باید
وجزای آن باشد که شما بر خدای دروغها کفتید بناحق یعنی دروغها بر خدای تعالی
نهادید و از آیات او استکبار و کردنکشی کردید و این دلیلست بر انکه جزا بعمل است
و عقوبت بر کناه قوله تعالی ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم
وما نری معکم شفعاءکم الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء لقد تقطع بینکم وضل عنکم ما کنتم تزعمون حق تعالی
حکایت میکند از آنچه با کافران خواهد کرد روز قیامت بر سبیل تعییر و سرزنش کفت آمدید ما را
ای کافران و منکران همه یک یک و تنها چنانکه شما را آفریدیم اول حفاة عراة غرلا بهما
تن برهنه و علامت ناز زده نه مالی و نه عقاری و نه دنیا و نه دین و دین در سر آن کردید
و آخرت آن بفروختید و آنچه شما را دادیم رها کردید و با پس پشت انداختید از مال و ملک
و فرزندان و اتباع و اشیاع و آن شفیعان شما که در دنیا میپرستیدید که ایشان انباز شمایند

شما

شما دعوی میکردید که ایشان انباز ان منند و امید داشتید بشفاعت ایشان با شما نیستند
امروز اسباب و صلتی که میان شما و ایشان بود همه بریده شد و آنچه دعوی شما بود در
ایشان همه باطل و مضمحل کشت امروز بی یار و شفیع مانده اید ابو هریره روایت کرده
از رسول صلعم که چون اسرافیل در صور دمد زمین پر از ارواح شود بر صورت نحل منج
انگبین انکه حق تعالی کوید بعزت و جلال من که هر جانی با قالب خود در رود و ارواح از
راه بینی با قالبها روند و در تن پراکنده شوند انکه زمین شکافته شود اول کسی سر از
زمین بر آرد من باشم انکه بر خیزند و بشتاب بعرصات قیامت آیند بموقف عرض
هفتاد سال ایستاده باشند تن برهنه و پای برهنه ختنه ناکرده بی علامت
کس با ایشان نکرد خدای تعالی میان ایشان حکم کند خلایق چندان بکریند که
آب چشم ایشان منقطع شود و چندان عرقها از ایشان جدا شود که لکام بر دهنشان
کنند عایشه از رسول پرسید که زنان همه برهنه باشند کفت بلی وا سوءتاه وا
سوءتاه رسول صلعم کفت فردا در قیامت هر کسی را چندان حالت افتاده باشد که دیگر
ننکرند مرد نداند که زن کدامست و زن نداند مرد کدامست لکل امرئ منهم یومئذ
شان یغنیه انکه بر سبیل توبیخ کفت و ما نری معکم قوله تعالی ان الله فالق الحب والنوی
یخرج الحی من المیت ومخرج المیت من الحی ذلکم الله فانی تؤفکون فالق الاصباح وجعل
اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز العلیم وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا
بها فی ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآیات لقوم یعلمون انکه بر سبیل تذکیر و تنبیه و اقامت حجت
کفت خدای معبود که ازو توقع خیر و روزی کنند خدای است که او در زیر زمین دانه
شکافنده است از جمله حبوبات و استه خرما برای آن این تخصیص کرد که
دست آدمیان ازین دور باشد و بضرورت معلوم میشود که اینمعنی کسی نمیکند
بجز از خدای عز وجل و در کلام امیر المؤمنین ع بسیار آمده والذی فلق الحبة وبرأ
النسمة بآن خدای که در زیر زمین دانه شکافد و در رحم تاریک صورت نکارد و از مرده
زنده بیرون آورد یعنی از دانه خوشه بیرون آورد و از استه خرما درخت خرما
زیرا که اینها بالنده و بزاینده و چون اینها شکافته بالنده و نزاینده شوند همچون زنده
که در نشو و نما باشد از نطفه که مرده است حیوان زنده بیرون می آورد و از حیوان زنده
نطفه مرده و از خایه مرغ آورد و از مرغ خایه آورد انکسی که چنین کند خدای بحقیقت او باشد

چه جز ذکر دانند

پس شما را چگونه نمیکرداند ازین راه روشن و طریق راست و آن خداییست که
شکافنده صبح است از میان شب تاریک روز روشن بیرون آورد و اوست که شب
را محل سکون و آرام شما گردانید و قرارگاه شما تا در و بخسپید و آفتاب و ماه را حسبان
یعنی خدای تعالی آفتاب و ماه را در فلک بحساب میگرداند نه بگزاف تا آنچه آفتاب سالی
برود ماه بیکماه برود و سیر او چنان ساخت و مدار این چنین کرد و حق سبحانه و تعالی
درین آیه بندگان خود را تذکیر نعمت میکند میگوید هم انگه چون بندگان من در شب تاریک
باشند که در و هیچ نه بینند و از مصرف و معاش خود باز مانند ناگاه از میان شب تاریک صبح
روز بشکافم و جهان تاریک روشن گردانم تا هر کس بسعی خود و معیشت روی بمقصد خود نهند
در طلب منافع بوجهی خود رسد عالم در بدایت خلق تاریک بود من از جرم آفتاب برای جهانیان چراغی
روشن برافروختم که وجعل الشمس سراجا تا جهانیان بمنافع خود رسند هر جهان ظلمت ضلالت داشت
و ظلمت ظلم و خلقان از ظلام ظلم در شب تاریک بودند و سالها میان آن ظلمت ظلم و ضلالت
آفتاب هدایت و عدل محمدی برآوردم تا عالم بنور شرع انور او منور شود که راهی راه یافتند
و باز ماندگان برسیدند و گم گشتگان بمقصد خود رسیدند باز چون آفتاب
فلک خود ببریدا و بکنارهٔ مغرب رسید بجای آن ماهی برآوردم که در نور و ضیا بجای او بود
خلقان بنور او منتفع شوند و بهدایت او مهتدی شوند و از آن پس چون ماه فرو شد ستاره برافروختم
و از پس او آسمان بنجوم بدید کردم و چون نوبت بآخر رسید بمثال او شب غیبت فرو رفت
تا ظلام ظلم عالم بگرفت و ظلمت ضلالت مستولی شد و متوقعان راحت و منتظران فرج در شب
انتظار در راه بماندند چنانکه تا آغاز کار بود بانجام همچنان باشد که خبر صاحب وحی چنین بود
بدأ غریبا و سیعود کما بدأ اگرچه شب دراز است و ظلمت متکاثف شود امید است که در شب
را روزی باشد و هر ظلمتی را ضیایی در عقب بجا و هر غسقی را فلقی بود و هر لیلی را ناطقی النزح
مع الکرب وان مع العسر یسرا ولکن تا سختی نشود نشود تا آنکه فرجی پدید آید
قطوبی للغرباء انکه خطاب کرده که همچنانکه در اول کار دم در آخر تا سختی نشود تا نشود فرجی که
سحرگاه تاریکی سخت بود چون ظلمت بغایت رسد رایت عدل پدید آید چون محنت بنهایت
رسید برسد اذا انجاءت تبلغ المدی ○ و کادت لهن بدو را لبهج و جل البلا و تحل النوازل ○
فعند التناهی یکون الفرج چون در ظلمت شب گرفتار باشند ناگاه از جایی که توقع نبود صبحی
بدید آید که بر اثر او آفتاب عدل سر برزند و شعاع قهر بر هر ستم و ستمکار زند تا چنانکه نور روشن

مکاشفت

ظلم

ظلم را باطل گرداند عدالش ظلم را نا چیز کرده اند یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما
بروشنایی روز بر تو منت نهاد که محل طلب معاش تو است و بشب بر تو منت نهاد که
قرارگاه و وقت آسایش تست وجعل اللیل سکنا اگر همیشه روز بودی تو کی
می آسودی و اگر همیشه شب بودی ترا راه طلب معاش از کجا بودی پس این یکار راست
آسایش را و آن یکی زیست آرایش را تا هر سود که بتو رسد با سود کی بدل شود والشمس
والقمر حسبانا آفتاب و ماه را حسابی نهادم و او را در فلک خود سیصد و شصت مطلع و
سیصد و شصت مغرب نهادم که هر روز بمطلعی برآید و بمغربی فرو شود و از اینجا گفت
فلا اقسم برب المشارق والمغارب و منافع آن جز خدای نداند گشت پرورانده و نبات
بر رویاند و میوه رساند و نور گسترد و راه نماید گفت چون آفتاب فرو شود در شب
ماه برآرم تا حساب ایام و شهور و سنین بدانید و اوقات معاملات و وقت
عبادات از حج و روزه بشناسید آفتاب طباخی میکند و ماهتاب صباغی کند
این میپزد و او میپردازد تا کار تو ببرگ باشد و برگ و عیش تو در میانه مرتبای
بتدبیر تو نیست بتقدیر منست ذلک تقدیر العزیز العلیم تقدیر خداییست که عزیز است
که هیچ چیز او را غلبه نتواند کرد علیمست که مصالح خلق داند بوقت بکند و بحکمت بنهد
رای ترا این رای نیست اندیشه ترا ازین گزیر نیست تقدیر تو بر آن محیط نشود تدبیر
تو بر نیاید ○ ولیس تقدیر الکواکب طبعی ○ ولکن تقدیر رب الکواکب انکه گفت او آن خدایست که
شما ستارگان بیافرید تا با وراه بدید و راه یابید در تاریکیهای دریا و بیابان آن خدای
کرد انداخت که در تاریکیهای بر و بحر ترا ره کنند تا چندین ستاره رهنما پدید کرد تا بدان
مهتدی شوی در امور دنیوی و معاش کی روا دارد که ترا در ظلمات شبهات رها کند و در دین
برای تو راهنمایی پدید نکند در باب دنیا هدایت تو خواست در باب دین کی ضلالت تو خواهد
اگر در دنیا ستاره را راهبر تو کرد در دین هم ستارگان را راهبر هدایت تو کرد تا یک ستاره
در آسمان می تابد یکی از ایشان در زمین میتابد چون او را از زمین بردارم ستارگان از
آسمان فرو آرم چون فلک این بر اندازم آسمان را از ستاره بپردازم چون این را از منصب
قضا و مسند امامت برخیزانم ستاره از آسمان فرو ریزانم برای آنکه ایشان امان اهل
زمینند چنانکه ستارگان امان اهل آسمان مثل اهل بیتی کمثل النجوم فانها امان لاهل السماء
واهل بیتی امان لاهل الارض فاذا اخلت السماء من النجوم اتی اهل السماء ما توعدون واذا اخلت الارض من اهل بیتی



اتي من الارض تو عدون انكه جان غرض خويش كرد و گفت غرض من در دنيا آيت
انكه در دنيا بر تو هدايه كند در دين بر تو تلبيس نه كند انكه خواهد كه انجا براه باشي
كه انجا گمراه باشي اگر در بيابانی بستاركان نگر و اگر در درياي چشم بستاره دار كه
دليل اوست راه رو و از دليل چاره نيست اگر ستاره را نه بيني در وبا راه راست نرو
ستاره را چه زيان و اگر امام را اقتدا با و نكني امام را چه نقصان در هر دو جاي زيان
بر تست و ما آيات و دلالات را بيان كرديم و تفصيل داديم و مهمل و مجمل فرو نگذاشتيم
براي قومي كه دانند و اگر كسي نداند تاوان بر و باشد قوله تعالی وهو الذي انشاكم من
نفس واحدة فمستقر و مستودع قد فصلنا الايات لقوم يفقهون و آن خدايي است كه بيافريد
شما را از يك نفس يعني آدم عم پس شما را جاي قراري و قرارگاهي است يعني رحم مادر تا
بوقت زادن و جاي وديعتي است يعني گور تا بروز قيامت و سعيد جبير گفت مستقر
شكم مادر است و مستودع صلب پدر است او را بوديعت بصلب پدر داده تا مدتي
انجا باشد و بوقت مطالبه برحم مادر آيد و قرار گيرد تا بوقت خود جايگاهي بدل كند
بزمين آيد آن مستقر ديگر است مدتي انجا باشد انگه بمستودع لحد آيد انجا قرار كند و وديعه او باشد
تا بوقت بعث انگه از انجايش برانگيزند تا بمستودع عرض كاه آيد انجاش مدتي مقام باشد
از انجاش بمستقر بهشت يا دوزخ برند و آن مستقري باشد كه از انجايش رحلت و انتقال
نبود و گويند كه عبد الله عباس را بخواند و گفت بنويس بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله
عباس الی الجبر اما بعد حدثني عن مستقر و مستودع انكه او گفت اين نامه فلان جاي به
و بفلان مرد جهود ده كه او حبري از احبار است نامه ببردم و بدو دادم در و نگاه كرد
و گفت مرحبا بكتاب خليل من المسلمين انكه مرا انجا نه برد و چند سطر پيش من آورد
صحيفها بر ميگرفت و فرو ميگرفت و مي انداخت گفتم اين چيست كه مي اندازي گفت
اين نوشتهاي جهود انست كه بدروغ نوشته اند من طلب نوشته موسي ميكنم
تا انكه نوشته بر گرفت و در ان مينگريست گفت اين نوشته موسي است انكه سا
تامل ميكرد پس بنوشت كه مستقري در رحم باشد و مستقري در پشت زمين و مستقري در شكم
زمين در گور و مستقري كه انجا ماوي و مصير او باشد از بهشت و از دوزخ انكه برخواند
و نقر في الارحام ما نشا و لكم في الارض مستقر و متاع الی حين حسن بصری گفت مستقر در گور باشد
و مستودع در دنيا و گفت يا ابن آدم انت وديعة في اهلك يوشك ان تلحق بصاحبك انكه اين

بيت برخواند وما المال والاهلون الا ودايع ولابد يوما ان ترد الودايع انكه گفت
قد فصلنا الايات ما آيات مفصل و مبين كرديم براي قومي كه دانند قوله تعالی وهو الذي
انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات كل شيء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراكبا ومن
النخل من طلعها قنوان دانية وجنات من اعناب والزيتون والرمان مشتبها وغير
متشابه كلوا من ثمره اذا اثمر وينعه ان في ذلكم لايات لقوم يؤمنون وجعلوا لله شركاء
الجن وخلقهم وخرقوا له بنين وبنات بغير علم سبحانه وتعالی عما يصفون او است آن خداي
كه فرود آورد از آسمان آبي يعني باران پس بيرون آورد بسبب آن آب از بهر خلقي
و اگر ما را بسبب حاجت نباشد نبات هر چيزي يعني سر هر چيزي از سرها و غير آن
و شايد كه معني آن بود كه بيرون آريم با بيرون رستن هر چيزي يعني بيرون آريم از زمين
نباتها سبزي كه از ان سبزي بيرون آريم دانه بهم نشسته يعني خوشه گندم و ارزن
و مانند آن و از درختان خرما و از شكوفهاي آن در ميان غلاف شكوفه شاخها
خوب نزديك يكديگر و آسان در چيدن و بوستانها از انگورها و زيتون و انارها
بعضي با بعضي ماند و بعضي نماند چنانكه انگور با انگور ماند و زيتون بزيتون ماند و انار
با انار و آنچه از جنس يكديگر نبود باهم نماند و قولي ديگر آنست كه در شكل باهم ماند و در طعم
باهم نماند و در خلق متشابه باشد و در حكم متشابه نباشد نگاه كنيد بميوه او
چون ميوه بيارد و ميوه برسد و پخته شود حق سبحانه و تعالی بندگانرا تذكير نعمت
كند باين چيزها كه برشمرد از ان باران كه فرستاد از آسمان و نبات رويانيد از انچه غذاي
آدمي و وحوش و طيور است و انواع درختان ميوه از خرما و انگور و انار و زيتون و آنچه
ذكر كرد انگه گفت آخر ميان تو و چهارپاي فرقي بايد چون چهارپاي همه خوردن شناسي
يكبار بچشم عبرت در نگر در ميوه اين درختان تا كه مي رويانند و كه مي رسانند و كيفيت
و كيفيت آن كه ميدانند كه درين آياتي و علاماتي بود و دلالتي هست مومنانرا و موقنانرا
انكه خداي تعالی گفت ثناء مشركان باز گفت كه ايشان چه ميگويند گفت اين مشركان مر
خداي را عز و جل انبازان و شريكان بديع كردند از جن يعني پريان را انباز وي ميگويند چنانكه
در آيتي ديگر گفت كه وجعلوا بينه وبين الجنة نسبا و فرزندي با فتند يعني دروغ ميگويند كه
ابن الله و اگر عرب اند ميگويند الملائكة بنات الله و اين جمله كه ميگويند بي علمي و دانش ميگويند
از سر جهل اعتقاد فاسد انكه بر خلاف گفت ايشان تنزيه خود كرد و گفت خداي منزه است

وتعالی از آنچه ایشان وصف میکنند قوله تعالی بدیع السموات والارض انی یکون له ولد وخلق
کل شیء وهو بکل شیء علیم ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه وهو علی کل
شیء وکیل اوست آن خدایی که آفریننده آسمان و زمینست و پدید آورنده وی بی
آنکه اتفته ای بکیند بلکه بر سبیل اختراع ومخترع فعلی بود که بکنند نه بقدرت و نه در محل قدرت
واین فعل جز قادر الذات نتواند کردن و چگونه وازکجا خدایرا فرزند باشد که
اورا هیچ زنی و پیوندی نبوده است و محالست که فرزند باشد بی زن چون
بدانید که وی از زن محالست چرا وی را فرزند روا میدارید او بیافریده همه چیز را و خدا
وست آفریده ویست یعنی بیشترین چیزها زیرا که فعل بنده فعل وی باشد و او
بهمه چیزی عالم و داناست چون جمله آفریده او بینده وی بهمه داناتر باشد و ویرا
چه احتیاج زن و فرزند باشد آن خدایی که موصوفست باین افعال موصوفست
باین صفات اوست خدای شما و جز از وی خدای نیست آفریدگار همه چیزها است اورا
پرستید که سزاوار پرستش اوست که آفریننده و قادر بر اصول نعمت و فروع
ویست واو بر همه چیزی حافظ و نگهبانست مدبر و متصرفست بر سبیل مصلحت
خود را برای آن وصف کرد که وکیلست که این افعال و تصرفات تدبیر ویست و
محافظه مصالح که میفرماید منفعت آن با و عاید نیست بلکه با بندگان وی عاید است قوله تعالی
لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر آنکه از جمله اوصافی که خدای
خود را بآن وصف مدح کرده آنست که گفت چشمهای خلقان اورا در نیابد و او چشمها
چشمها را دریابد یعنی خداوندان چشمها را دریابد و اوست آن خدایی که لطف کننده
است با بندگان خود و داناست باحوال ایشان وجهی دیگر آنست که جوهری لطیف که
آنرا بصر گویند و بدان مبصرات بینند اورا در نیابد از بهر آنکه هرچه آنرا دریابند یا جسم
یا جسمانی و خدای تعالی نه جسم است و نه جسمانی و او بلطف خود مبصرات را دریابد
آن جوهر لطیف را که در حاسه بصر ترکیب کرده است بجز از وی هیچکس آنرا در نیابد و او
لطیفست هیچ بصر اورا در نیابد خبیر است و آگاهست و عالم بهر چیزی که آن لطیفست پس
آنرا دریابد و این آیه دلیلست بر آنکه خدای تعالی دیدنی نیست بر آن وجه که خدای خود
نفی ادراک بصر کرد بر وجه مدح و مدح راجعست با ذات وی هرچه نفی آن مدح بود اثبات
آن ذم و نقصان بود دلیل بر آنکه خدای تعالی مدح کرد ذات خود را بنفی ادراک بصر اجماع است

اگرچه

اگرچه مخالفان گویند که مدح بآن کرده که او تعالی درست بر آنکه منع کند ابصار را از خود خویش
بلکه خلاف نیست در آنکه مدح است و نیز آنچه پیش از این آیت مدح است و آنچه
از پس ویست مدحست نشاید که آنچه در میانه باشد مدح نباشد و دلیل آنکه
ادراک بصر رؤیتست آنست که هیچ فرقی نیست میان آنکه گویند رایته و ابصرته و
ادرکته ببصری و روا نیست که ادراک بمعنی احاطه باشد که اگر چنین بودی
روا بودی که گویند ادرک السور بالمدینة و این خلاف لغت عرب است و بمعنی
قول خدای عز و جل که حتی اذا ادرکه الغرق آنست که اذا لحقه چنانکه جای دیگر
گفت انا لمدرکون و دلیل بر آنکه هر مدح که بنفی باشد اثباتش ذم بود آنست که نفی
نقیض اثبات و مدح نقیض ذم است و چون نفی چیزی مدح باشد اثبات
آن چیز هر آینه ذم و نقصان باشد چنانکه در مدح خود فرمود لا تاخذه سنة
ولا نوم اورا خواب اندک و بسیار نگیرد و ان الله لا یظلم الناس شیئا اگر کسی
اثبات خواب و ظلم کند نقصان و مذمت وی کرده باشد اگر گویند خدای تعالی
گفت الابصار را نه بینند چرا نشاید که مبصران بینند گوییم اگرچه فعل اضافتست
بآلت اما مراد اضافتست بجمله چنانکه در آیتی دیگر گفت ذلک بما قدمت ایدیکم
اگر گویند خدای تعالی گفت که جمله مبصران را نبینند چرا نشاید که بعضی بینند گوییم
که چون نفی ادراک مدحست اثباتش ذم بود اگر از جمله روا بود و اگر از بعضی هم روا نباشد
قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها وما انا علیکم بحفیظ وکذلک
نصرف الایات ولیقولوا درست ولنبینه لقوم یعلمون بصیرت دلایل باشد که آنچه
علم کند بدو چنانکه وضوح آن بجدی رساند که پنداری عالم آن معلوم را می بیند
حق تعالی میگوید بدرستی و حقیقت که بشما آمد حجتهای واضح و دلالتهای روشن
پس هر که بنگرد و ببیند یعنی اندیشه کند و بداند برای خود نفع آن راجع بوی باشد
و هر کسی بخلاف این کند و از این آیات و دلالات کور شود یعنی اندیشه نکند و بنداند
و بال آن راجع بوی باشد و بگوی ای محمد که من بر شما نگاهبان نیستم بر من جز
دعوت کردن نیست و گفته اند که این آیه پیش از آن آمد که خدای تعالی قتال فرمود
آنکه گفت که ما آیات و بینات را همچنین میگردانیم یعنی متصل بیبین و محکم کردیم تا گویند
که این چیزیست که تو درس کرده و خوانده یا اخباریست کهنه شده از اخبار گذشتگان

ونیز از برای آن کردیم تا بیان کنیم از برای قومی که دانند قوله تعالی اتبع ما اوحی الیک
من ربک لا اله الا هو واعرض عن المشرکین ولو شاء الله ما اشرکوا وما جعلناک
علیهم حفیظا وما انت علیهم بوکیل حق سبحانه وتعالی رسول خود را خبر کرد میفرماید
ومیگوید ای محمد متابعت کن وپیروی نمای آن چیزی را که بتو وحی فرستاده اند
والهام تو کرده اند از خدای تو که پروردگار تست که هیچ خدایی وآفریدگاری نیست
الا او وگفته اند که معنی آنست که ایشانرا دعوت کن باین کلمه واعراض کن و روی بگردان
ازین مشرکان بگردان ابن عباس گفت این آیه منسوخ است بآیه قتال انکه
خدای تعالی فرمود که اگر خدای خواستی این کافران ومشرکان کافر ومشرک نبودندی
وباخدای انباز نگرفتندی یعنی اگر خدای از ایشان بر سبیل قهر والجا ایمان
خواستی ایشانرا بقهر بر ایمان داشتی اما برین وجه نخواست بلکه بر سبیل
اختیار خواست که اگر بر سبیل الجا واضطرار خواستی منافی حکمت وناقض غرض
بودی چه غرض حق سبحانه وتعالی را بتکلیف بندگان تعریض ثواب است تا
بر وجه اختیار وتردد دواعی نباشد مکلف مستحق ثواب نشود وآیه را دلیل نیست
که از ایشان ایمان نخواهد بر سبیل اختیار از انکه در آیتهای دیگر جمله کافران ومشرکان را
امر کرده است بایمان وامر نبود الا وقتی که امر مرید مامور به باشد ونیز اگر خدای
تعالی مرید شرک باشد کردن آن کند که از وی خواهند پس معلوم شد که مراد ازین آیه
آنست که اگر خدای تعالی ایشانرا خواستی بر سبیل قهر والجا ایشان شرک نیاوردندی
انکه محمد را گفت ای محمد ما ترا بر ایشان نگهبان نکردیم که ایشانرا از کفر بقهر منع کنی یا نگاه داری
که با وجود تو ومحافظت تو کفر نیارند که اگر آرند بر تو تاوانی باشد وتو بر ایشان وکیل
که بمصالح ایشان از مصالح دین ودنیا قیام نمایی این دو هیچکدام بتو مفوض نیست
ما ایم که حفیظ افعال ورقیب احوال وکفیل ارزاق ایشانیم بر تو جز ابلاغ وانذار چیزی دیگر
نیست وگفته اند این آیه بعد آمد پیش از انکه قتال فرمایند قوله تعالی ولا تسبوا الذین یدعون
من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک زینا لکل امة عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا
یعملون سدی گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول صلعم را ابو طالب عم او حمایت
کردی چون ابو طالب را وفات نزدیک آمد مشرکان گفتند بیایید تا برین مرد رویم
وجهت بروی کنیم وگوییم که پسر برادرت را از ما باز دار که تا امروز بحرمت تو چیزی نگفتیم

از انکه

از انکه تو پدر او وسید مایی واگر نه وی را بکشیم انکه برخاستند ونزدیک ابو طالب
آمدند ابو سفیان وابو جهل ونضر بن الحارث وعمرو بن العاص با جمعی دیگر واین
سخن با ابو طالب بگفتند ابو طالب رسول را حاضر کرد وگفت این قوم بنو اعمام
تو اند رسول صلعم گفت یا عم از من چه میخواهند گفتند آن میخواهیم که دست از ما وخدای
ما بداری تا ما دست از تو وخدای تو بداریم رسول صلعم گفت اگر من این بکنم شما
مرا مساعدت کنید بر کلمه که بآن کلمه بر عرب وعجم مالک شوید وهمه جهان شمارا منقاد
شوند گفتند آن چیست گفت آن انکه بگویید که لا اله الا الله گفتند ما این نگوییم ابو طالب
گفت اینها را رها کن تا با تو مساعدت کنند رسول گفت من بجز ازین راضی نشوم
واگر چه آفتاب بیارند وبر دست من نهند ایشان گفتند ای محمد از سب ودشنام
خدایان ما باز ایست واگر نه ما نیز خدایان ترا دشنام دهیم خدای تعالی این آیه
فرستاده گفت دشنام مدهید آنکسانی را که میخوانند ومیپرستند بجز خدای را
ومعبودان ایشانرا که ایشان نیز دشنام دهند خدای تعالی را از سر ظلم
وبیدادی وبی علمی وجهل خویش واین آیه دلیلست بر وجوب تقیه نگاه داشتن
در جایی که نه جای اظهار حق باشد قدیم تعالی رسول را گفت با ایشان بساز
ومدارا کن که تو در سرای ایشانی وایشان بسیارند وتو یار نداری وایشان
دارند دارهم ما کنت فی دارهم ودارهم ما کنت فی ارضهم پس چون رسول را بوقت
ضعف تقیه فرمودند ومدارا کردن با ایشان پس امام اولیتر که تقیه کند که پایه او
از پایه پیغمبر فروتر بود ورعیت نیز که پایه ایشان از پایه هر دو فروتر است ووجوب
دفع مضرت از مقتضی عقلست وشرع بدان وارد است در قرآن وسنت انکه خدای
گفت کذلک زینا یعنی همچنین ما آراستیم برای هر قومی کردار ایشانرا یعنی مر امتی را کاری
از ایمان آوردن وطاعت داشتن بیانش ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم
چنانکه امت ترا ایمان فرمودیم وبدان تحریص وترغیب کردیم با امت سلف همچنین کردیم
ودر تمکین ولطف که با شما کردیم با ایشان همان کردیم ومامور برا عمل ایشان کرده است
از ان سبب که لازم بود ایشانرا کردن آن چنانکه کسی غیری را که بگوید که تو آنچه ترا کردنی است بکن
وبر عمل خود میباش بعضی دیگر گفته اند که تزیین در آیه بمعنی تخلیه است یعنی ما ایشانرا عقل
کامل دادیم وعلم بحسنات وقبح قبحات تا حسن را بدانند وبکار بندند وقبح را بدانند واز آن اجتناب

کنند چون عقل و علم را کار نفرمودند تا حق از باطل و حجت از شبهه بدانند ما ایشان را با نفس ایشان
گذاشتیم با آنچه کردند و پنداشتند که نیکوست چنانکه گفت وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا
پس ازین معنی گفت که ما بیاراستیم هر امتی را عمل ایشان یعنی ایشان را با عمل ایشان
گذاشتیم و تبه از ان منع نکردیم گویی که ما عمل ایشان را بیاراستیم اگر بر سبیل تخلیه
گفت که پس مرجع همه بامست من آخر بیکار ایشانم ایشان را خبر دهم و آگاه کردانم با آنچه
کرده باشند یعنی جزا و مکافات دهم قوله تعالی واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة
لیؤمنن بها قل انما الآیات عند الله وما یشعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون ونقلب افئدتهم
وابصارهم کما لم یؤمنوا به اول مرة ونذرهم فی طغیانهم یعمهون سبب نزول این آیة آن بود که
مشرکان گفتند ای محمد ما را خبر میدهی که موسی را عصایی بود که اگر بر سنگ زدی از آن چشمها
آب روان شدی و اگر بر دریا زدی در وی راههای خشک پدید کردی و عیسی مرده
زنده کردی و صالح را ناقه از سنگ بیرون آمد تو نیز ما را آیتی بیار تا ما ترا تصدیق کنیم رسول
ع گفت چه میخواهید گفتند این کوه صفا را برای ما زر کن و جمعی مردگان ما را زنده کن تا بر صدق
تو گواهی دهند رسول ع گفت که اگر چنانست که از خدای درخواهم و خدای اجابت کند
شما هم ایمان نیارید ایشان سوگند خوردند که ایمان آوریم رسول ع گفت تا با خدای مشورت
کنم گفت بار خدایا میدانی که ایشان چه میگویند جبریل ع آمد و گفت ای محمد تو مخیری اگر خواهی
بدهم و لیکن ایشان را پس از ان امهال نکنم و عذاب استیصال کنم و اگر خواهی رها کنم تا
باشد که از نسل ایشان ایمان آورند رسول گفت خدایا صبر کردم خدای تعالی این آیة فرو
و گفت ایشان سوگند خوردند بر طاقت رعایة آنچه ممکن نباشد بدان سوگند خوردن
که اگر آیتی بایشان آید ایمان آرند انکه گفت ای محمد تو جواب ده ایشان را و بگو که آیات
بدست من نیست بار خدایست و نزدیک من نیست بنزدیک ویست اگر مصلحت داند فرو
کند و اگر نه نکند انکه خطاب کرد جمعی را از صحابه که ایشان پنداشتند که اگر خدای تعالی
این آیة اظهار کند ایشان ایمان آرند گفت شما چه دانید که چون این آیتها بیاید ایشان
ایمان خواهند آوردن و برین وجه لا زائده باشد چنانکه جای دیگر گفت و ما منعک الا تسجد
اذ امرتک و بعضی از اهل معنی گفته اند که انها بمعنی لعلها بود یعنی چه دانید شما تواند بودن که
این آیات ایمان نیارند و گفته اند خطاب به مشرکانست یعنی شما که مشرکانید چه دانید که عاقبت کارها
چیست انکه ایشان را خبر داد از انچه ندانستند و گفت که حال اینست که اگر آیات بیارند ایشان

اقتراح من القوم

اجال

ایمان

۲۹۷

ایمان نیارند انکه گفت ما بر گردانیم دلها و چشمهای ایشان را بر سبیل عقوبت چنانکه
ایشان اول بار بآن ایمان نیاوردند ما بوقت دویم دلها و چشمهای ایشان را بر
گردانیم یعنی در دوزخ با آتش دوزخ بر سبیل جزا و عقوبت ایشان را بر وفق
گناه ایشان کنیم و گفته اند معنی آنست که ما از دلهای ایشان و خیانت چشمهای
ایشان دانیم و آنچه در ضمیر دارند بر ما پوشیده نیست و چون کسی که کار بعیان
رویی بر روی کرده اند حقیقت آن و باطن آن بد اند ما دلهای ایشان بر گردانیم
بخلاف ظاهر ها نیتم و گفته اند معنی اینست که شما چه دانید که ما دلها و چشمهای ایشان
میگردانیم و مهر میکنیم بر سبیل تخلیه و خذلان پس ایشان لم یؤمنوا اند و نمی بینند
حق را چنانکه اول بودند قبل آن نزول و آیات و بینات ما ایمان نیاوردند و
چه دانید که ما ایشان را در طغیان و ضلالت ایشان رها کردیم ایشان را با عمل
ایشان گذاریم و بتوبه جبر منع نکنیم تا در ضلالت و طغیان سرگشته و متحیر میباشند
ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا
الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون ابن عباس گفت آیات درست نزول آن آمد
که ایشان اقتراح کردند و آیات خواستند و گفتند باید که فرشتگان را فرستند
تا بر صدق تو گواهی دهند و مردگان را زنده کنند تا بسخن آیند و بر حق تو گواهی دهند
و برین سوگند خوردند که اگر این باشد ما ایمان آریم خدای تعالی ره کرده بر ایشان
و بیان کرد رسولرا ع و گفت که ایشان دروغ میگویند چه اگر ما فرشتگان را بایشان
فرستیم از آسمان و مردگان را زنده کردانیم تا با ایشان سخن گویند و حشر کنیم انکه گروهی
واحیی و برایشان زنده کنیم تا ایشان معاینه ببینند با این همه ایشان ایمان نیارند
مگر انکه خدای تعالی خواهد که ایشان را بجبر ایمان دهد یا علم ضروری دهد ایشان را آفریده ولیکن
بیشترینه ایشان جاهل و نادانند و نمیدانند که اگر خدای تعالی آنچه ایشان میخواهند بکند
هم بطوع و رغبت ایمان نیارند و در آیة دلیلست بر انکه اگر خدای تعالی داند که اگر آنچه ایشان
خواهند بکند ایمان آرند بر خدای باشد که آن بکند اگر کنندو نوعی باشد بمعنی غرض و
حکمت بود بخلاف تو که کسی که گوید روا باشد که در معلوم الهی باشد که خدای تعالی انده و
اگر با کافران بکند ایمان آورند قوله تعالی وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن
یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا ولو شاء ربک ما فعلوه فذرهم وما یفترون ولتصغی

لیقترفوا

افئدة الذين لا يؤمنون بالآخرة وليرضوه وليقترفوا ما هم مقترفون و همچنین ما کردیم
هر پیغمبری را دشمنی از دیوان آدمی شکل و پری صورت یعنی چنانکه دیگر پیغمبرانرا
دشمنان بودند ترا نیز دشمنان باشند و چنانکه دشمنان دیگر پیغمبرانرا تمکین و تخلیه
کردیم و بجبر و قهر منع نکنیم چه اگر مکلف ممکن و مخلی نباشد مضطر و ملجأ بود و این منافی
تکلیف بود و وجهی دیگر آنست که جعلنا بمعنی سمینا و حکمنا بود و حکم و تسمیه تابع حکم و
وسمی باشد در تغییر وی را اثری نبود بلکه تعلق آن بآن علی ما هو به و وجهی دیگر آنست که
چون خدای بر رسول نعمتها کرد که دشمنان بر وی حسد بردند و دشمن و مکفر شدند
گویی که خدای کرد والا آن و جز که سبب آن فعل خدای بود و چنانکه اگر شخصی کسی را نعمتی کند
که وی را بسبب آن حاسدان پدید آیند گویند ترا حاسدان پدید آوردم و وجهی دیگر
آنست که خدای تعالی پیغمبرانرا فرموده که با کافران دشمنی کنید چون با کافران دشمنی
کنند کافران نیز با ایشان دشمنی کنند چون سبب دشمنی کافران سبب دشمنی
پیغمبران بود و آن بامر خدای شود پس باین معنی از جهت او باشد خدای تعالی
رسول را علم بر سبیل تسلیه میگوید که منجد اگر این عداوت و دشمنی کافران خاص
با تست و با کسی دیگر نبوده است بلکه هر پیغمبری که فرستادیم وی را دشمنان بودند
از جنیان و انسیان که بعضی از این دیوان و آدمیان ... وحی میکنند بعضی
ازیشان و وحی القای کلام خفی باشد و آن دعوت انس و وسوسه جن بود و
بایکدیگر میگویند گفتار آراسته از بهر غرور و فریب و اگر خدای خواستی ای محمد ایشان
این افعال نکنندی و یکدیگر را فریب ندهند بر سبیل قهر و اجبار ایشان نکردندی و لیکن
نخواست برای آنکه این خواست منافی تکلیف است پس تو نیز ای محمد رها کن ایشانرا
باختیار ایشان و با آن دروغی که میگویند و بافتراء ایشان فراغت کن که خدای تعالی جزاء
ایشان بکند و این بر سبیل تهدید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم امام محمد
باقر علم گفت وحی شیاطین آنست که ایشان یکدیگر را ... و بعضی بعضی را بآنچه
آنچه خلق را بدان اغوا کنند و این سخن آراسته شیاطین انس و جن بر سبیل
غرور از بهر آن القا میکنند تا دلهای ایشان ... بکنند آنرا قوله تعالی افغیر الله
ابتغی حکما و هو الذی انزل الیکم الکتاب مفصلا والذین آتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل
من ربک بالحق فلا تکونن من الممترین خدای تعالی رسول خود را میفرماید که بگو باین کافران

و معنی آیت ...

که کافران بآن میل کنند آن کافران که ایمان نمی آورند برای بازپسین و تا به پسندند آنرا
و بکنند آنچه من جز از خدای حاکمی طلب خواهم کردن و حکم آن باشد که حکم بحق
بحق بکنند و حاکم روا بود که کنند و باشد که نکنند و معنی آیه تقریع و توبیخ و ملامت
ایشانست بر آنکه توقع کردند که رسول ایشان را بسازد و بر حکمی که ایشان
کنند رضا دهد گفت بگو ایشانرا که من چگونه طلب کنم حاکمی جز از خدای و او
آن خدایی که کتاب بشما فرستاده مفصل و مبین و مشروح که در و اشتباهی و
التباسی نیست و در و معانی مفصل است و دلایل ملخص فصلت حلال
و حرام و شرایع و احکام و کفر و ایمان و آنانکه ما ایشانرا کتاب دادیم از جهودان
و ترسایان میدانند که این کتاب قرآنست از خدای تبارک و تعالی آنرا خدای بحق
بخلق فرستاده است یعنی آنانکه عالمانند بتوریة و انجیل و ذکر رسول و قرآن
و صفات او خوانده اند میدانند که حق است و از حق است آنکه خطاب کرد
با محمد و مراد امت وی است گفت تو از جمله شک کنندگان مباش اگر گویند چگونه
روا باشد که کافران حق را دانند و آنانکه حق دانند مؤمن باشند گوییم آیه
مخصوصست بآنانکه در مستقبل ایام ایمان آوردند و اگر چه در آن حال مؤمن نبودند
در آن وقت عالم بودند بآنکه قرآن متصف بصفات کمال و آنکه بر وجه روا باشد و چه
روا نباشد و علم بنبوت و امامت و ثواب و عقاب و این در اوقات بسیار و با دیگر
آن از نزدیک خداست و لیکن اعتقاد ایمان نباشد که ایمان عبارتست
از مجموع علوم که تا مجتمع نشود ایمانش نخوانند چون علم بحدوث اجسام و آنکه او را
محدثی باید حاصل آید و وجهی دیگر آنست که کفر آنست که انکار کنند آنچه پیغمبر آورده
باشد و چون کفر انکار بود و ایشان انکار کردند اگر چه دانستند پس ایشان کافر باشند
و وجهی دیگر آنست که سوال ساقط شود که مراد با وتوا الکتاب مؤمنان باشند از جهودان
آنکسانی که تغییر و تبدیل نکردند و برسول ایمان آوردند و روا بود که مراد مؤمنان اسلام
باشند و بکتاب قرآن و در بسیار جایگاه قرآنرا کتاب خوانده است چنانکه الم ذلک
الکتاب و حم والکتاب المبین قوله تعالی وتمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم
تمام شد کلام خدای تو ای محمد یا کلمات تو که آن وعده است بثواب و وعید است بعقاب
آن کلماتی که درست و راستست و آنرا هیچ مبدل و گرداننده نباشد چنانکه در آیتی وعده را
ذکر

کلمه خوانده است و گفته است وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل و این وعده است
که خدای تعالی ایشانرا داده بود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا و گفته اند
مراد بکلمات شرایع است و قول او لا مبدل لکلماته برای آنکه در شرایع نسخ نرود الا آن
وقت که تاویل آن کنند که هیچ مبدلی نیست کلمات او را غیر او و آیة دلیلست بر آنکه
کلام خدای محدث است برای آنکه گفت تمام شد و آنچه تمام شود پس از آنکه تمام نباشد
محدث بود بعضی مفسران گفته اند که معنی آنست که کس آنرا تبدیل نتواند کرد و بجای
کلمه کلمه دیگر نتوانند نهاد چنانکه بنهند بگذارند و آنرا محو کنند چنانکه مروانیان عمران ابرا[هیم]
کردند و قول خدای که ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین
بجای عمران مروان نهادند و مراد ایشان بر نیامد و الحمد لله حق حمده آنکه گفت و هو
السمیع العلیم اوست آن خدای که شنونده گفتار خلقان و داننده کردار ایشانست
جزای گفتار و کردار ایشان با ایشان رساند قوله تعالی وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک
عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون ان ربک هو اعلم من یضل عن سبیله
وهو اعلم بالمهتدین مفسران گفتند سبب نزول آیة آن بود که کافران مردار میخوردند
و مسلمانان بر ایشان عیب میکردند گفتند این عیب بر شماست که آنچه شما میکشید
میخورید و آنچه خدای میکشد نمیخورید خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت تو اگر فرمان
و طاعت داری بیشترین آنکسانی را که در زمین اند یعنی بیشترین اهل زمین ترا از راه حق
که آن راه خداست بگردانند و گمراه کنند زیرا که بیشترین اهل زمین کافرانند پس هر که ایشانرا
طاعت دارد و فرمان برد در مردار خوردن از راه خدا و شرع ضال و گمراه باشد آنگه وصف
کرد کافرانرا بآنچه مانع بود و یا صارف بود از اجابت دعوت ایشان و طاعت
و فرمان ایشان گفت این کافران در آنچه میگویند متابعت میکنند الا گمان را
گاهی خطا بود و گاهی صواب باشد پس این نتوان بود از آنکه خطا باشد آنگه گفت
آنچه میگویند دروغ است و نیستند ایشان الا دروغ زنان آنگه گفت ان ربک هو اعلم
خدای تو ای محمد عالمتر و داناتر است بآنکسی که از راه وی گمراه شود و او عالمتر است بآنکسانی
که بر راه راست باشند راه راست روند کافرانرا داند و گمراهانرا شناسد جزای هر
کسی بزا بوی رساند قوله تعالی فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مؤمنین وما لکم الا تأکلوا
مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه وان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان

دیگر

ربک هو اعلم بالمعتدین ابن عباس گفت چون مسلمانانرا گفتند چگونه است که
آنچه شما میکشید میخورید و آنچه خدا میکشد نمیخورید خدای تعالی آیه فرستاد و گفت
بخورید که شما را حلالست از بهایم و حیوانات آنچیزی که نام خدای برو برده باشند
در وقت کشتن آن و آنچه جز بنام خدای کشته باشند مخورید اگر شما که مؤمنانید
بآیات خدا ایمان آورده اید بندگانرا خدای تعالی امر کرده است بخوردن و این امر
بر سبیل اباحت یا بر سبیل ندبیت بر آن وجه که چون قصد طعام خورنده
آن بود که وی را قوتی باشد بر زیادتی طاعت و بدان قیام تواند نمود و این امر
و در قرآن اباحتی که صورت امر دارد بسیارست چنانکه و اذا حللتم فاصطادوا
و ذکری که باید گفتن بسم الله است و بر این اجماعست و سنت آنست که بگوید بسم الله
والله اکبر و اگر نامی دیگر از نامهای خدا بگوید روا بود بدلیل قول خدای قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی و آیت دلیلست بر وجوب تسمیه آنگه
بر وی نام خدای نگویند حرام بود و حکم وی حکم مردار بود و از جمله شرایط ذبح آنست
که روی بقبله کند و آلت آهن تیز کشد و با وجود آن نام خدای برد و اگر بسهو و نسیان
فراموش کند چون معتقد آن بوده باشد حلال بود و حلقوم و مری و دو رگ
ببرد گاو و گوسفند را و نحر باید کرد اشتر را و نحر در بالای سینه بود و در حال اختیار
و پوست وقتی بیرون کند که آرمیده شود و اگر بقصد سر از تن جدا کند بیکبار
حرام شود و آنکه خدای تعالی گفت وما لکم و چه بوده است شما را که نخورید از آنچه نام خدا
حلال برو برده باشند و شما را چه منع است که آنچه حلالست بخورید و حلال آنست
که جدا کرده شده و بیان کرده اند آنچه حرام کرده اند بر شما یعنی در سورة مائده
فی قوله حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله و از آنچه حرام کرده شد
شما را رخصت داده اند که بخورید چون از هلاکت نفس ترسید و بدان مضطر و محتاج
باشید بقدر آنکه سد رمق شما باشد و جان شما بسلامت ماند و بسیاری از مردمان
گمراه میشوند که شرع را میکنند و بر متابعت هوای نفس خود میروند و دیگرانرا گمراه میکنند
از سر هوای نفس خود از راه علم برای آنکه علم خلاف هوای نفس باشد آنگه بر سبیل تهدید و وعید
گفت خدای عالمتر است و داناتر بآنکه ظلم و تعدی کنند و پای از فرمان بیرون نهند قوله
و ذروا ظاهر الاثم و باطنه ان الذین یکسبون الاثم سیجزون بما کانوا یقترفون خطاب میکند مؤمنان

وجه کمکنایتها او در تحت این خطاب داخلند میگوید که رها کنید و دست بدارید
از گناه آنچه ظاهر است و آشکارا و آنچه باطنست و پنهان یعنی از جمله معاصی
بهر وجه که باشد مشرکان گفتند زنا چون پنهان کنی زشت نیست حق تعالی
بر ایشان رد کرد و گفت اگر ظاهر است زشت است و اگر باطنست نیز زشت است
گفته اند که مراد باین افعال قلوبست و افعال جوارح انکه گفت آنانکه کسب
میکنند یعنی معاصی میکنند ایشانرا جزا دهند و پاداش بآنچه کرده باشند
قوله تعالی ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق وان الشیاطین لیوحون
الی اولیائهم لیجادلوکم وان اطعتموهم انکم لمشرکون حق تعالی کرده جمله مکلفانرا و گفت
مخورید آنچه نام خدای برو نبرده باشند و تسمیه نبرده و نگفته و این آیه دلیلست نیز
بر وجوب تسمیه و ذبایح اهل کتاب حرام باشند و تسمیه ایشان تسمیه نبود برای
انکه خدایرا نشناسند و بنزدیک ابو حنیفه و اصحابش تسمیه واجب نیست و بنزد
شافعی سنتست انکه گفت وانه لفسق یعنی آنچه نام خدای برو نبرده باشند
خوردن او فسقست و بیرون آمدن از فرمان خدای وان الشیاطین و بدرستی
که دیوان یعنی رؤسا و احبار که مقدمان و پیشوایان کافرانند و دیگر چون
شیاطین متمردانند وحی میکنند بدوستان خود و ایشانرا میفرمایند تا با شما
که مسلمانانید مخاصمه کنند در استحلال میتت و مردار و گویند که آنچه خدای کشته
باشد خوردن آن اولیتر باشد از آنچه ما کشته باشیم عکرمه گفت که آنجمع
اند که مشرکانرا بمجادله مسلمانان میفرمودند ابن عباس گفت که مراد دیوان
دیوانست دوستان خود را از اهل کتاب و مشرکان تا با مسلمانان جدال کنند
انکه مسلمانانرا گفت اگر شما طاعت ایشان دارید در دین و جز از دین شما نیز چون
ایشان کافر باشید و مشرک برای انکه هر که مردار را حلال داند باجماع کافر باشد
و هر که مردار خورد و حلال نداند باختیار فاسق باشد قوله تعالی او من کان میتا
فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها کذلک
زین للکافرین ما کانوا یعملون وکذلک جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها وما یمکرون
الا بانفسهم وما یشعرون حق جل و علا میگوید که آیا آنکس که مرده باشد یعنی کافر بود و خدای
تعالی کافرا مرده خواند فی قوله اموات غیر احیاء وما او را زنده کنیم بایمان و اسباب و آلات

از اقدار

از اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و الطاف و توفیق و او را نوری
کنیم که آن نور در میان مردمان میرود در روز قیامت از نور طاعت و ایمان چنانکه گفت
یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم و نور علم و بیان اندر دنیا که مؤمنان بران باشند
که کافران نه اند مثل او چون کسی بود که او در ظلمات و تاریکیها بود و از ان بدر نیاید یعنی
کافر مرده که در ظلمات و تاریکی کفر و جهل گرفتار باشد و هرگز از ان بیرون نیاید تا مؤمن
محتاج که در دنیا و آخرت در نور ایمان و علم باشد و هرگز این دو با هم راست نیاید
آری همچنین آراسته شد در دل کافران از عمل که ایشان میکنند چنانکه عمل نیک
آراسته شد مر مؤمنانرا اما آراینده کفر در دل کافران شیطانست و قول لهم
الشیطان اعمالهم و آراینده ایمان در دل مؤمنان حضرت خدای رحمن است
حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم امام محمد باقر گفت آیه در حق عمار یاسر آمد و ابو جهل
و حمل آیه بر عموم اولیترست انکه گفت وکذلک جعلنا یعنی همچنانکه مؤمن را آفریدیم کافر
را نیز آفریدیم و آنچه بایمان کردیم که مؤمنان شدند با کافران همان کردیم از اسباب و آلات
و علم و قدرت و حیات و کمال عقل و تمکین و نصب ادلة الا آنست که ایمان بحسن اختیار
خود ایمان آوردند و آنان باختیار خود کافر شدند و همچنین ما بکردیم و بیافریدیم در
هر دهی بزرگان و مهتران از مجرمان و کافران آن ده تا عاقبت سرانجام ایشان آن
بود که دران جایگاه با دوستان انبیاء و پیغمبران و مؤمنان مکر میکردند و غدر و حیله را کار
می بستند و ایشان این مکر و غدر نمیکردند الا با تنهای خویش از انکه وبال غدر ایشان
و ضرر مکر ایشان جز بانفس ایشان راجع نخواهد بود و ایشان این حالت نمیدانستند
و مکر حیلتی بود که بران غیر برا از راه صواب با راه خطا کردانند ولام در لیمکروا لام عرض
نیست لام عاقبتست برای انکه مکر قبیحست و اراده قبیح قبیح باشد اگر لام عرض بودی
مناقض این بودی که و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون قوله تعالی واذا جاءتهم آیة قالوا لن
نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله الله اعلم حیث یجعل رسالته سیصیب
الذین اجرموا صغار عند الله و عذاب شدید بما کانوا یمکرون حق سبحانه و تعالی میگوید
که هرگاه بیاید باین کافران آیتی و دلالتی که دلیل توحید من و نبوت پیغمبر من کند ایشان گویند که
ما ایمان نیاریم تا انکه مثل انکه پیغمبران خدایرا داده اند ما را نیز بدهند انکه رد کرد برایشان بر
سبیل انکار و گفت که خدای تعالی عالم ترست بانکه رسالت خود کجا نهد و کیست که صلاحیت رسالت

وپیغمبری دارد پیغمبری بتمنای ایشان نباشد بحسب مصلحت بود آنرا که صلاحیت
پیغمبری داند پیغمبری دهد و آنرا که نداند ندهد انگه مجرمان و کافرانرا تهدید کرد بعذاب و مذلت
وعید فرمود و گفت که زود باشد که برسد باین مجرمان و گناه کاران صغار
و مذلتی و هوان که معد و ساخته است و نهاده نزدیک خدای عذابی سخت و آن
مکری که میکردند خدای تعالی درین آیه بیان حد عقاب بگفت تا از نفع ممیز باشد و گفت
هوان و مذلت بآن مقرون باشد تا از امتحان ممیز باشد و گفت بما کانوا یمکرون تا
مستحق بود و از ظلم ممیز باشد قوله تعالی فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد
ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون
میگوید که هر آنکس را که خواهد خدای که او را راه نماید دل او روشن کند برای اسلام و هر کرا خواهد
که گمراه کند دل او تنگ گرداند تا پنداری که بر آسمان بر میشود و ظاهر آیه چنان مینماید که مجبره را
متمسکی تمامست درین و نه چنین است از آنکه مراد بهدایه مقدمات ایمانست و اسباب
و آلت آن که بخدای تعلق دارد چون اقدار و تمکین و ازاحة علت و نصب ادله چنانکه گفت
درین آیه که و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و الذین اهتدوا زادهم هدی و مراد بشرح
همین باشد از بیان الطاف و توفیق یعنی هر کرا خدای خواهد با وی لطف کند و توفیق
چون داند که لطف وی را نافع خواهد بود دل او را روشن گرداند برای اسلام و دواعی وی
قوی گرداند بر قبول اسلام تا اسلام را قبول کند و هر کرا خواهد فرو گذارد و فرو نگذارد الا کسی را
که داند که لطف را در حق وی اثری نخواهد بود دل وی را تنگ گرداند بانکه لطف از وی منع کند تا دل
وی سخت شود و بر دل وی راه ایمان بسته گردد و وجهی دیگر آنست که مراد بهدایة ثوابست و بردن
راه بهشت بیانش قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم الی نعیمهم و یهدیهم
الطریق الجنة و مراد باضلال آن بود که روز قیامت ایشانرا از راه بهشت بگرداند و بدوزخ برد
پس برین وجه معنی این بود که هر کرا خدای خواهد ثواب دهد و راه بهشت بنماید برای اسلام
وی و دل وی را روشن گرداند و گشاده و خرم کند و هر کرا خواهد که هلاک کند از راه بهشت
بگرداند و دل وی را تنگ و غمگین گرداند بانواع هموم و اختلاف عذابها در صعوبت و مشقت
کار خود و گفت مانند که وی را گویند بر آسمان رو آنها با لت در مشقت و صعوبت و اباء آلت
در تعذر و استحالت و همچنین نهد و کند خدای تعالی عذاب بر آنکسانی که ایمان نیاورند و بعضی
معنی آیه برین وجه گفته اند که هر کرا خدای خواهد هدایه دهد و دل او را روشن گرداند برای اسلام

یعنی

مطلق
یعنی نظر کند در ادله و تحصیل علم کند بیانش و من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه
مطمئن بالایمان و لیکن هر کرا خواهد که گمراه کند یعنی حکم کند و نام بر کند او ضال که راهست و حکم و قضی کند که
محکوم علیه علی ما هو علیه باشد و او بترک نظر در ادله و حجج و آیات دل خود تنگ گرداند و گو
دل خود دبسته گرداند تا نور ایمان در دل وی نیفتد و لابد از ظاهر آیه عدول میباید کرد از آنکه
بحقیقت دل مؤمن و کافر بر یک حد است چون خصم گوید که این کنایت است از ایمان و کفر گوییم
چرا نشاید که کنایه باشد از حجت و شبهه و از خذلان و توفیق و تمکین و تخلیه و وجه
در کذلک یجعل الله الرجس آنست که چنانکه در دل ایشان ضیق و حرج کرد بر ترک ایمان عذاب
ابد نهد و این تاویلیست مقتضی عقل و شرع که اهل [illegible] گویند بخلاف انکه مجبران گویند که بنده را مجبر
گویند و از اختیار بیرون برند و نسبت کفر و ایمان بخدای کنند و خدای ابتکلیف ما لا یطاق ظالم
گویند و عقل بخلاف این مقرر است و قرآن بر عکس این مذکورست که جمله افعال با بندگان
مضاف و منسوبست چنانکه الذین آمنوا و الذین کفروا و اگر نه چنین بود قرآن سراسر متناقض بود
که هدایه را خدا میگوید که ما دادیم و هدیناه النجدین و اما ثمود فهدیناهم انا هدیناه السبیل اما شاکرا
و اما کفورا قد جاءکم بصائر من ربکم میگوید که همین هدایه دادیم از مؤمن و کافر و گمراهی کند و گوید که
و ضلالت ما دادیم متناقض باشد و در سخن حکیم و حکمت وی این روا ندارد قوله تعالی
و هذا صراط ربک مستقیما قد فصلنا الآیات لقوم یذکرون لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون
اشارت بهذا اسلامست یا بیانی که در قرآن هست و اضافت صراط با خدایست برای
انکه نهنده آنرا و بیان کننده آن طریق ویست و بعلت استعمال اضافت صراط و سبیل
با خدای رواست و روا نبود که طریق الله گویند حق تعالی میفرماید که این اسلام و این
شریعت و این قرآن که در بیان حلال و حرام و شرایع و احکامست راه خدای تعالی
که جز بدین راه بخدای نتوان رسیدن راه راستست و با سلامت از فساد
و مناقضه و موریست با ثواب و نجات ما آیات قرآن را مفصل کردیم و مبین و مشروح کردیم
برای قومی که تذکر و تدبر و اندیشه کنند و اگر چه این تفصیل برای جمله مکلفان کرد چون متذکران
و اندیشه کنندگان بوی منتفع شدند تخصیص ایشان کرد چنانکه گفت هدی للمتقین و آیه
دلیلست بر بطلان قول اصحاب معارف برای آنکه اگر معارف ضروری بودی تفصیل آیات
برای تذکیر عبث بودی انگه گفت ایشانراست یعنی کسانی که از آیات ما تذکر و پند گیرند سرای
با سلامت که بهشتست و سلام نام خدایست یعنی سرای خدای که سرای با سلامتست

از جمله آفات

آیات

دآن نزدیک خداست و در عهده و ضمان اوست تا بمستحقان آن رسیدن و انجا حکم
نباشد که خدایرا و خدای ولی ایشان و متولی نعمت و رسانندهٔ منفعت بایشان
و ناصر ایشانست بر جملهٔ دشمنان بجزا و عوض آنچه ایشان میکنند و کرده باشند از عمل
صالح و کردارهای نیکو قوله تعالی ویوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس وقال
اولیاؤهم من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض وبلغنا اجلنا الذی اجلت لنا قال النار
مثویکم خالدین فیها الا ما شاء الله ان ربک حکیم علیم و یاد کن ای محمد آن روز را که ما حشر کنیم و گوییم
ای جماعت جنیان شما بسیاری گمراه گردانیدید از آدمیان و گویند دوستان ایشان
از آدمیان که فرمان ایشان برده باشند و بر هوای ایشان رفته باشند از آدمیان گرای
خدای ما متمتع گرفتیم و برخوردار شدیم بعضی ببعضی یعنی ما از یکدیگر تمتع گرفتیم و این آنست
چون یکی خواستی که بسوی رود در راه از جنیان بترسیدی پناه باسیدان آن وادی
وگفتی اعوذ بسید هذا الوادی الکبر فتی وگفتی من ایمنم چنانکه خدای تعالی گفت وانه کان
رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا این استمتاع آنست اما استمتاع
انس بجن آنست که چون از آدمیان این سخن شنوند و پسندند که اعتقاد ایشان در حق جنیان
شادمان شوند و روا باشد که این استمتاع راجع باشد بآدمیان که بعضی ببعضی متمتع میشوند
بشهوتی که با یکدیگر میرانند گویند که ما با یکدیگر متمتع شدیم و برسیدیم باجل خود آن اجلی که تو ما را
زیاده بودی از اجل مرگ و اجل حشر و نشر و حضور قیامة خدای تعالی این را جواب داد
وگفت بر سبیل تقریع جن و انس از جملهٔ اغوا و اضلال در وقت اعتراف ایشان بگناه خود
در حالیکه اعتراف و پشیمانی سود ندارد که ای غاویان و ای گمراهان دوزخ جای و مقام شماست
که خالد و جاوید باشید در دوزخ الا آنچه خدای خواهد که شما در دوزخ بر یکحال بر یک صفت
نباشید بلکه بانواع عذاب معذب باشید هر وقت که خدای خواهد عذاب شما را بنوعی دیگر از
عذاب مبدل گرداند و بدل آن پوست که سوخته باشد پوستی دیگر بیافریند چنانکه گفت کلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و روا باشد که ما بمعنی من بود یعنی الا آنرا
خواهد که از دوزخ بیرون آرد از جملهٔ مومنان فاسق چون ایشانرا که بر معصیتی که کرده باشند خدای
عقاب کرده باشد ببهشت برد ایشانرا برای ثواب ایمان و طاعت ایشان و
تو حکیمست آنچه کند از عذاب بر وجه حکمت و صلاح کند و عالمست بمقادیر استحقاق ایشان
عذاب او جزا و تفاصیل آن داند قوله تعالی وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون

یامعشر

یا معشر الجن والانس الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی وینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا
شهدنا علی انفسنا وغرتهم الحیوة الدنیا وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین حق سبحانه وتعالی
میگوید که چنانکه امروز ظالمانرا بایکدیگر گذاشته ایم تا بایکدیگر موالات و دوستی میکنند
و معونت و یاری یکدیگر میدهند روز قیامة ایشانرا بایکدیگر گذاریم تا از یکدیگر یاری خواهند اتباع
متبوعانرا گویند فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء این متابعت که ما شما را کردیم
در دنیا آیا ما را هیچ نفعی و عنایتی خواهید کرد و گفته اند که معنی اینست که ما ظالمانرا بایکدیگر
گذاریم و تمکین و تخلیه کنیم میان ایشان تا ایشان مسلط میشوند بر یکدیگر و یکدیگر را رنج
و عذاب مینمایند و این عذابی باشد ایشانرا بآنچه ایشان کرده اند از معاصی و فسق
انگه خطاب کرد پریانرا و آدمیانرا و این خطاب ایشانرا روز قیامة باشد بر سبیل
تقریع و ملامة گفت ای پریان و آدمیان یعنی ای فرزندان آدم و ابلیس بشما هیچ پیغمبر
نیامد از شما و نسب و اصل شما و این مخصوص است بآدمیان از بهر آنکه جماعتی گفته اند
بجنیان پیغمبر جنی نفرستاد با صالح که وحی به پیغمبر جنی آمده باشد ولیکن پیغمبر از جن و انس
بجنیان فرستاد و ایشانرا بآن شریعت و آن کتاب متعبد کرده اند دلیلش قول خدای
تعالی واذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن الی قوله ولوا الی قومهم منذرین و این آنست
که خدای جمعی از جنیانرا نزد پیغمبر ما ص فرستاد تا ایشان قرآن و احکام شریعت بدانستند
و بانزدیک قوم خود رفتند و ایشانرا با دین و شریعت دعوت کردند خدای تعالی بر
سبیل ملامت آدمیان و پریانرا میگوید که نه بشما رسولان فرستادیم و رسولان بشما آمدند
و بر شما آیات من از قرآن و احکام شرع میخواندند و شما را میترسانیدند از رسیدن شما
باین روز قیامة و شدة این روز که قیامتست ایشان جواب دهند و گویند بلی
آری همچنین است و رسولان آمدند و اعذار و انذار کردند و ما گواهی میدهیم بر نفس خویش
و اعتراف میکنیم انگه التفات کرد بغیبت و گفت که ایشانرا زندگانی دنیا بفریفت و مغرور کرد ایشانرا
و نیز گواهی دهند بر نفس خویش که ایشان در دنیا کافر بوده اند گواهی اول بر آمدن رسولان
و انذار و اعذار ایشانست و گواهی دوم بر نفس ایشانست بکافری ایشان قوله تعالی
ذلک ان لم یکن ربک مهلک القری بظلم واهلها غافلون ولکل درجات مما عملوا وما ربک بغافل عما یعملون
وربک الغنی ذو الرحمة ان یشأ یذهبکم ویستخلف من بعدکم ما یشاء کما انشأکم من ذریة قوم آخرین انما
توعدون لآت وما انتم بمعجزین حق تعالی میگوید که این یعنی فرستادن رسولان بآدمیان و پریان

برای اعذار و انذار ایشان نیست از بهر آنست که خدای تو ای محمد هلاک نکند
هیچ دهی و شهری را یعنی اهل دیهها را و شهرها را بظلم و بیدادی که اگر ایشانرا هلاک کند
بی آنکه رسولان را فرستد برای دعوت و تنبیه ایشان ظالم باشد و خدای
ظالم نباشد و ظلم نکند و نپسندد پس ایشانرا هلاک نکند و ایشان غافل
و بیخبر باشند بلکه حجت بر ایشان بدارد و آنچه علت ایشانست در تکلیف
ازاحت کند آنگه گفت و هر کسی را و هر عاملی را که عمل کند از طاعت یا از معصیت
درجاتی و منازلی و پایه و قدری هست مطیعانرا بحسب آنچه کرده باشند از
طاعت و عاصیانرا درکاتی و طبقاتی هست از دوزخ بحسب آنچه کرده باشند
از معصیت تا معلوم شود که روز قیامت کار با مکلفان باستحقاق خواهد بود و جزا
بر حسب اعمال ایشان خواهد بود آنگه بر سبیل تهدید گفت خدای غافل نیست
از آنچه شما میکنید تا خلایق بدانند که هیچ چیز از اعمال ایشان بر خدای پوشیده
نیست و باندک و بسیار باز خواست و جزا خواهد بود تا بصلاح نزدیکتر شوند و از فسق
دورتر گردند و ربک الغنی و خدای تو غنی و بی نیاز است بطاعت مطیعان احتیاج
ندارد و بر آن بان زیادتی حاصل نشود و بمعصیت نقصانی بدو نیاید در مملکت و جاه
خداوند رحمت است تا معلوم شود که جز آنکه وی را بطاعت ما احتیاج نیست ما محتاج رحمت
اوییم آنگه باز نمود که وجه دوم عدم حاجت خلایق بروی یکسانست آفریدن خلایق و تکلیف
کردن ایشان از بهر نفع ایشانست و نیز اگر خدای تعالی خواهد ای مجرمان و عاصیان
تا درست و میبرد اند که شما را ببرد و نیست گرداند و بدل شما خلقی نو بیافریند و ایشانرا
بر جای شما بدارد بعد از هلاکت شما از آنچه وی خواهد از آفریدن خلق چنانکه شما را بیافرید
از فرزندان گروهی دیگر که پیش از شما بوده اند آنگه گفت ای فرزندان آدم مبتدا اینکه آنچه شما را
بدان وعده میدهند بشما خواهد رسید بیقین دانید که آنچه شما را بدان وعده میکنند آینده
است بشما و خواهد بودن از بعث و نشور و حساب و کتاب و ترازو و صراط و دوزخ
و بهشت و شما خدای را عاجز نتوانید کردن و از قبضه قدرت وی بیرون نتوانید شدن
که هر کجا که روید همه ملک و پادشاهی ویست و در قدرت ویست قوله تعالی قل یا قوم اعملوا
علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون من تکون له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون بر سبیل
تهدید و وعید گفت که ای محمد بگو این مکلفانرا که بکنید آنچه میتوانید بر حسب مکنت و طاقت خویش

همچنان

همچنان بر حالت خویش میباشید و کار میکنید از کفر و عداوت و دشمنی که من
بر حالت خود خواهم بودن از اسلام و صبر کردن بر دشمنی و عداوت شما و کار آن
که زود باشد که بدانید چون جزای اعمال خود ببینید که عاقبت و سرانجام سرای
باز پسین از شما و یا مرا که بهتر و نیکوتر باشد آنگه گفت او رستگار نکار چنین آید که عاقبت
ظالمان و کافران فلاح و ظفر نیابند بعاجل بقا نباشد ایشانرا و بآجل فوزی
و ظفری نبود قوله تعالی وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا فقالوا هذا لله بزعمهم
و هذا لشرکائنا فما کان لشرکائهم فلا یصل الی الله و ما کان لله فهو یصل الی شرکائهم ساء
ما یحکمون مفسران گفتند سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان مکه چون چیزی
ایشانرا لازم آمدی از نذر و غیر آن در چهارپای و کشت آنرا بدو قسمت میکردند
و میگفتند یک نصیب خدایراست و یک نصیب بتانرا آنگه اگر چنان بودی که از
نصیب خدای چیزی در نصیب بتان افتادی رها کردندی و اگر از نصیب بتان
چیزی در نصیب خدای افتادی نگذاشتندی و با جای خود بردندی و میگفتند که
خدای توانگرست و اینان درویش نشاید که از نصیب ایشان چیزی در نصیب
خدای افتد و نصیب بتانرا بدرویشان میدادند و آنچه نصیب خدای بود در مهمانی
و مبرات صرف میکردند حق تعالی این آیه فرستاد و این معنی از ایشان باز گفت
و خبر داد که میکنند و کردند این کافران از آنچه خدای آفریده است از کشت و زراعت
و چهارپایان از اشتر و گاو و گوسفند خدایرا نصیبی و قسمتی و بتانرا قسمتی آنگه بزعم
خویش گفتند که این نصیب خدایراست و این نصیب انبازان ماراست یعنی
بتانرا از بهر آن بتانرا انبازان خود خواندند که ایشان بتانرا انبازان خدای کرده بودند
و در مالها و چهارپایان خویش شریکشان گردانیده بودند پس آنچه بتانرا بود بخدای
نرسد یعنی اگر از نصیب خدای چیزی تلف شدی نصیب بتان در عوض آن
بنهادندی و گفتندی که خدای توانگرست و ایشان درویش آنگه خدای گفت بدست
آنچه ایشان بدان حکم میکنند در ایثار کردن ایشان بتانرا بر خدای و کردن چیزها که
خدای بآن نفرموده بود قوله تعالی وکذلک زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم لیردوهم
ولیلبسوا علیهم دینهم ولو شاء الله ما فعلوه فذرهم وما یفترون حق تعالی درین آیه حکایت
میکند از آنچه عرب میکردند از کشتن دختران و زنده در گور کردن ایشان از بهر آنکه ننگ

میداشتند دختران را بکسی دادن میگوید که چنانکه شیطان تزیین کرده از بهر ایشان
بت پرستیدن و خدایرا نصیبی کردن و بتانرا نصیبی پدید کردن همچنین تزیین کرده اند
برای ایشان کشتن فرزندان ایشان و مراد بشرکا شیاطینست که در دل
مشرکان انداختند که وجود دختران شما را سبب عار و دشمنی و عیب و درویشی
باشد ایشانرا بکشید تا ازین جمله خلاص یابید بعضی دیگر گفته مراد سدنه و این
خدم بتانند یا شرکان ایشان بودند در بت پرستیدن از روسا و غوات
از بهر آن کردند تا ایشانرا هلاک کنند با ضلال و اغوا و بپوشانیدن بدیشان
دین ایشان که واجب بود ایشانرا بران بودن از دین محمد یا دین اسمعیل و اگر
خدای خواستی این مشرکان آنچه کردند نکردندی یعنی اگر خواستی که ایشانرا بجبر و قهر
منع کند توانستی جز آنست که حکمت راه نداد در تکلیف که چنین کند انکه اکراه بود
و گفت رها کن ایشانرا با آن فریه و دروغ که میگویند و این بر سبیل وعید و تهدید است
چنانکه گفت اعملوا ما شئتم قوله تعالی و قالوا هذه انعام و حرث حجر لا یطعمها الا من نشاء بزعمهم
و انعام حرمت ظهورها و انعام لا یذکرون اسم الله علیها افتراء علیه سیجزیهم بما کانوا یفترون
خدای تعالی خبر داد از اعتقاد باطل و گفتار محال ایشان و آن آنست که ایشان چهارپایانرا
بر سه قسمت کردند و گفتند این چهارپایانی است و حرثی و کشتی برای بتان و نباید که آنرا
کسی بخورد آنرا الا آنکس که ما خواهیم از خدم بتان و درویشان و این بزعم دعوی خویش گفتندی
بلا حجتی و دلیلی و قسمت دوم را گفتند این چهارپایانی است که پشت ایشان حرامست
یعنی بر نشستن ایشان حرامست و بار بر نهادن و این بحیره و سایبه و حامیست
و سیم را گفتند این چهارپایانی است که بر ایشان نام خدای نگویند و ذکر نام خدای نکنند
در کشتن ایشان و نام بتان برند یا بر پشت ایشان حج نکنند و تلبیه نزنند و این
جمله بدعوی باطل و گفتار دروغ خود گفتند و نسبت آن با خدای کردند و زود بود که خدای تعالی
جزا دهد ایشانرا بآن افترا که کردند و الحق ایشان برسد باین آیه تمسک میتوان کرد که
اصل در اشیا اباحتست از بهر آنکه خدای ایشانرا بدانچه کردند مذمت کرده و اگر در
عقل اشیا بر حظر بودی مذمت نکردی و این مذهب سید است و مذهب شیخ آنست
که ما بضرورت دانیم که هرچه در و منفعتی بود و هیچ مضرت نباشد نه عاجل نه آجل معلوم
و نه مظنون آن صفت مباح دارد و اقدام کردن برو نیکو بود چنانکه هر چیزی که در و ضرری

خالص

خالص از همه منافع عاجل آجل معلوم و مظنون قبیح باشد و اقدام کردن برو حرام بود
قوله تعالی و قالوا ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا و ان یکن میتة
فهم فیه شرکاء سیجزیهم وصفهم انه حکیم علیم حق تعالی حکایت کرد از محال مشرکان میکنند
میگوید که ایشان گفتند که آنچه در شکم چهارپایانست از بحیره و سوایب و غیر آن
خاص و خالص مردان ماراست بر ایشان حلالست و بر زنان ما حرام تخصیص
مرد برای آن کردندی که مردان خلوت تنها بگردندی و زنان نه و آنچه در شکم چهارپایانست
شیر است مجاهد گفت بچه است دیگران گفتند بیه است و اصح آنست که شکم
و اگر آنکه این چهارپایان بزادندی مرده بودی مردان و زنان در خوردن آن یکی
بودندی و بر همه حلال داشتندی آنکه خدای گفت که زود باشد که خدای ایشانرا
جزا دهد باین وصف که کردند و این دروغ که گفتند در تحلیل و تحریم و آن بخدای بستند
چنانکه گفت و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام و او حکیمست آنچه کند بحکمت کند
و داناست بمصالح بندگان در حلال و حرام و آنچه فرماید بحسب مصلحت فرماید قوله تعالی
قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم و حرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا و ما کانوا مهتدین
میگوید زیان کردند و هلاک شدند آنانکه فرزندان خود را بکشتند و زنده در گور کردند از خوف
درویشی و اندیشه عیب و عار را تا کسی ایشانرا بنکاح بحکم خود نکنند از غایت سفاهت و بیخردی
و نادانی و متابعت هوای نفس خود حرام کردند بر خود آنچه خدای برایشان حلال کرده بود
و روزی ایشان گردانیده از انعام و حرث و با این همه که کردند و گفتند رها نکردند تا که حرام
آن با خدای کردند و بر وی دروغ نهادند و گفتند خدای حرام کرده است بحقیقت که ایشان
بآنچه کردند ضال و گمراه بودند و مهتدی و راه یافته بصواب و رشاد نبودند قوله تعالی و هو الذی
انشأ جنات معروشات و غیر معروشات و النخل و الزرع مختلفا اکله و الزیتون و الرمان متشابها
و غیر متشابه کلوا من ثمره اذا اثمر و آتوا حقه یوم حصاده و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین حق تعالی
چون ذکر کافران کرد و آنچه کردند و گفتند بیان کرد برایشان رد کرد و باز نمود که خطا کردند
خاص کرد باین آیه بندگانرا بذکر بعضی از نعمتهای خود تا بدانند که کسی را نیست که تحلیل و تحریم کند
مگر آن خدایرا که منعم باشد بر بندگان خود بانواع نعمتها و گفت اوست آن خدای که بیافرید
بر سبیل ابتدا نه بر وجه اقتدا بر مثال سابق از بهر شما بوستانهای بسیار درخت چنانکه سایه
درختان زمین را پوشیده میکرد از انگور و غیر آن از میوه ها بعضی جفته بسته و بعضی جفته نابسته

وبیافرید در بوستانها از درختان خرما و کشته از انواع حبوب و دانه که مختلف
میوهای آن کونا کون و رنکارنک بعضی بزرک و بعضی خرد و بعضی ترش و بعضی شیرین
و بیافرید درین بوستانها از درختان زیتون و انار که بعضی با بعضی ماند و بعضی با بعضی نماند
در لون و طعم و خردی و بزرکی انکه خدای تعالی امر کرد بر سبیل اباحت و خطاب فرمود که
بخورید از میوهای او چون میوه بیاورد و حق او بدرویشان دهید در روز درود
و این بر سبیل صدقه باشد و اصحاب ما روایة کرده اند که این دسته باشد که
بدرویشی دهند بیرون از زکوة و وقت وجوب زکوة عند بدو صلاح باشد و بدو صلاح
در غله وقتی بود که دانه در خوشه سخت شود و در خرما چون شیرینی در وی پدید آید
و در انکور چون غوره منعقد کردد و کفته اند که این آیة منسوخست بفرض زکوة برای انکه
در وقت درو زکوة نباید دادن دیکر انکه اسقاط از زکوة در مدینه بود و این سوره مکیست
اما چون امر است بر ندب حمل کنند و این لازم نیاید انکه کفت که ولا تسرفوا اسراف مکنید
در دادن چنانکه شما و عیالان شما بدان محتاج شوند روایة کرده اند که ثابت بن قیس را
پانصد درخت خرما بود بوقت ارتفاع همه را بداد و از بهر عیال خود هیچ باز نکرفت
خدای تعالی ازین نهی کرد و رسول او فرمود که ابدا بمن یعول ابتدا بعیال خود کن و کفته اند
اسراف آنست که در معصیت صرف کنند اکر بوزن کوه بو قبیس زر باشد و هم
بعضه قربة بدهد اسراف نباشد و اکر مدی از طعام در معصیت بدهد اسراف باشد
و ازاینجاست که حاتم طایی را کفتند لا خیر فی اسراف کفت لا اسراف فی الخیر قوله تعالی
ومن الانعام حمولة و فرشا کلوا مما رزقکم الله و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو
مبین ثمانیة ازواج من الضان اثنین و من المعز اثنین قل آلذکرین حرم ام الانثیین اما اشتملت
علیه ارحام الانثیین نبئونی بعلم ان کنتم صادقین و من الابل اثنین و من البقر اثنین قل
آلذکرین حرم ام الانثیین اما اشتملت علیه ارحام الانثیین ام کنتم شهداء اذ وصیکم الله بهذا
فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا لیضل الناس بغیر علم ان الله لا یهدی القوم الظالمین و خدای جل
جلاله کرد بیافرید آن چهارپایان برای شما از اشتر آنچه بار را شاید بار برو مینهند و آنچه بار را
نشاید از اشتران خرد و کوسفندان و این نوع را فرش برای آن خوانند که بزمین نزدیک
چون فراش بود ازبهر انکه در وقت ذبح بکستر انند چون فراشی در روا بود که مراد بفرش آن بود که از موی
اشتر و کوسفند بافند انکه کفت کلوا بخورید آنچه خدای شما را روزی کرده است و پیروی مکنید کامهای

شیطانها

شیطانها یعنی از پی شیطان و اثر او مروید و وسوسه وی که شیطان شما را از حلال
درکذرانده و بحرام برد که او شما را دشمن آشکارا و آشکارا کننده دشمنی است تا بحد
کرد با پدر شما ثمانیة ازواج بدل است از حمولة یعنی بیافرید از برای شما هشت جفت
انکه بیان کرد و کفت از کوسفند دو نر و ماده و از بز دو نر و ماده و از صادق عم
روایة کرده اند که مراد بقول خدای که و من الضان اثنین این دو یکی اهلی است و یکی
وحشی و همچنین از دو ماده و دو نر که واهل و دو وحشی خواست و در اشتر و کاو همچنین
خواسته و برین قول هشت جفت شانزده عدد باشد و بران وجه که کفته
هشت عدد باشد و عرب نر و ماده را زوجان خوانند تخصیص این اجناس برای
آن کرد که ازین جمله بوده است که ایشان حرام کرده بودند انکه خدای تعالی احتجاج نمود
ورد کرد بر ایشان که بکویید تا خدای تعالی کدام حرام کرد ازین هشت که نامه دو نر را
کرد یا دو ماده دو نر از کوسفند یکی و دیکر از بز و یا آنچه مشتمل کرده در آمده بر وی ارحام
آن دو ماده مرا خبر دهید بعلم و دانش اکر درین دعوی راست میکویید مفسران
کفته اند که مشرکان بنزدیک رسول آمدند و خطیب ایشان ابو الاحوص بود و در معنی بحیره
و سایبه با وی مناظره کردند رسول صلعم کفت این چیزها را چرا حرام کرده اید از جهت
نران و از جهت ماد کان یا از جهت رحم و هیچ بچه نباشد الا از نر و ماده و بچه علت
بر زنان حرامست و بر مردان حلال و چون بمیرد همه حلال باشد ابو الاحوص فرو ماند
و هیچ جواب نداشت کفت خدای چنین فرمود خدای تعالی این آیة فرستاد در باب
که و من الابل اثنین و از اشتران هم جفت آفرید نر و ماده و از کاو همچنین آفرید نر و ماده یعنی
ای محمد ایشان را بپرس تا ازین دو کانه خدای کدام حرام کرد دو نر یا دو ماده یا ارحام
دو جنس از ماده آنچه بر و مشتمل شود از بچه یا خود شما حاضر بودید چون خدای شما را باین
وصیت میکرد و میفرمود از انکه شما چون پیغمبران ایمان ندارید تا از ایشان خبر دهید
پس لابد که شما حاضر بوده باشید خدای تعالی این وصیة کرد شما را این جمله بر سبیل رد و تحقیر
و تجهیل ایشانست انکه کفت کیست ظالم و ستمکارتر از انکس که وی دروغ بر خدا نهد
تا مردمان را بجهل خویش کمراه کند و خدای تعالی لطف نکند با چنین کافران که برکفر مصر باشند
و ایشان را راه ننماید به بهشت برای انکه مستحق عذاب دایم باشند قوله تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی
محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به

فمن اضطر غير باغ ولا عاد فان ربك غفور رحيم حق سبحانه وتعالى رسول خود را ميفرمايد
وميكويد بكوى اى محمد مر اين كافرانرا كه حرام آنست كه خداى حرام كرده باشد ومن كه محمد
رسول خدايم نمى يابم در آنچه بمن وحى كرده شد از قرآن هيچ طعامى ازين جمله كه شما
حرام كرده ايد وميكوييد كه خداى تعالى حرام كرده من هيچ طعامى حرام كرده نمى يابم بر هيچ طعام
خورنده كه طعام خورد يعنى خداى هيچ چيز در شرع حرام نكرده مكر آنچه مردار باشد
وميته براى آن كفت تا آنچه در سوره مائده است از منخنقه وموقوذه ومترديه ونطيحه
در تحت او داخل شد وهرچه نه بدان وجهى كه خداى فرموده باشد بكشد
مردار بود يا خونى ريخته يعنى آن خون كه روان بود حرامست وجكر خون است چون
روان نيست حلالست يا كوشت خوك كه او پليد تر است وحرامست واين همه
تخصيص براى آن كرد كه تحريم اين موكد تر است وكفته كه اين بنص قرآنست وباقى
محرمات بوحيست نه بقرآن وكفته اند سوره مكيست ودر مكه معظم حرام اين بود باقى محرمات
را بيان بمدينه آمد واز خوك جمله اعضا حرامست واو نجس العينست اكرچه ذكر كوشت
وى كرده است انكه كفت او فسقا يعنى يا چيزى كه آنرا بر نام خداى نكشته باشند وبنام
بتان كشته باشند اين نيز هم حرامست وفسق براى آن كفت كه فرمان حق آنست
كه هرچه كشند بر نام خداى كشند وچون بر نام غير خداى كشند فسق باشد از بهر آنكه از
فرمان بيرون آمده باشند انكه از نهايت فضل وكرم ورحمت خويش رخصت داد بندكانرا
چون عاجز شوند ودر مانند وهيچ نيابند كه تناول كنند وبيم تلف نفس وهلاكت باشد آنچه ازين
جمله كه حرام كرده است بقدر سد رمق خود بخورند كفت فمن اضطر غير باغ هركه مضطر شود
وضرورت آن دارد كه آن چيزها را تناول كند تناول او را ياد كردن نه چنانكه باغى باشد يعنى بر امام
عادل بيرون آمده باشد انكه دير انبود كه ازين چيزها تناول كند يا طلب لذت كند وبيش
از سد رمق بخورد وراه مزند باين چيزها وى را رواست ورخصتست كه حرام تناول كند
وخداى تو آمرزنده ومهربانست برحمت خود رخصت تناول كردن داده وبمغفرت خود بيامرزد
چون از حال ايشان اضطرار اند وآيه دليلست بر آنكه پوست مردار حرامست وپليد است
از بهر آنكه مردار عبارتست از آنچه در وى حيوة بوده وحيوة از اينجا برود وپوست محل حيوتست
پس مردار بود پيغمبر گفته است لا تنتفعوا من الميتة باهاب ولا عصب قوله تعالى وعلى الذين هادوا
حرمنا كل ذى ظفر ومن البقر والغنم حرمنا عليهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوايا او ما اختلط بعظم ذلك

جزينا

جزيناهم ببغيهم وانا لصادقون فان كذبوك فقل ربكم ذو رحمة واسعة ولا يرد بأسه
عن القوم المجرمين حق سبحانه وتعالى درين آيه بيان ميكند آنچه بر جهودان عقوبتى حرام
كرده بود وآنانكه از پس ايشان بودند وبر شرع او بودند تا كه منسوخ شد كفت كه ما
حرام كرده ايم بر آنكسانى كه جهود شدند يعنى بر جهودان هر حيوانى كه ناخن داشت
يعنى هر حيوانى كه شكافته سم نباشد چون اشتر واشترمرغ وبط ومرغ آبى وغير آن
وجمله انواع سباع چون شير وپلنك ومانند اين واين قول ابو على جبائى وعبد الله
عباس است ابو القاسم بلخى كفت ذوات الظفر است از چهار پايان وذوات
المخلب از مرغان وبرين وجه اسب واستر وخر داخل باشند واين همه كوشت
انكه كفت از كاو وكوسفند هم حرام كرديم بر ايشان آنچه در شكم ايشان باشد
از پيه الا آنچه در پشت ايشان باشد يعنى شحم كاو وكوسفند يعنى آن پيه كه در جوف
باشد يا آنچه با استخوان آميخته باشد چون دنبه وآن چربى كه در ميان كوشت واستخوان
بود كه اين جمله بر ايشان حلال بود انكه خداى تعالى سبب اين تحريم باز نمود وكفت اين جزاى آن
بود كه ايشان كردند از ستم وظلم وما صادقيم وراستكوييم در آنچه خبر ميدهيم
از اعمال بد ايشان وعقوبت وجزاى ايشان واين چنان بود كه وقتى كه ايشان كناهى
كردندى ومعصيتى از ايشان در وجود آمدى مصلحتى اقتضا كردى خداى تعالى آنچه بر ايشان
حلال بودى حرام كردى واكر معاصى نكردندى بديشان حرام نكردى چون تغيير مصلحت عند فعل
ايشان وتحريم از عقب آن حاصل آمد آنرا بر توسع عقاب وجزا خواند انكه رسول را
كفت كه اكر اين كافران ترا تكذيب كنند وبدروغ زن دارند ترا وخبرى كه ترا خبر داد كه خداى
اين چيزها حرام كرده واين آن بود كه ايشان كفتند اين چيزها يعقوب بر خويشتن حرام كرد
وما متابعت وموافقت يعقوب را اين چيزها بر خويشتن حرام كرديم ونه چنانست كه تو ميكويى
كه خداى حرام كرده چون ايشان اين كويند تو در جواب ايشان بكوى كه خداى تعالى را
رحمتى واسع وبسيارست اكر شما تكذيب من ميكنيد خداى شما را عقوبت نكند ومهلت دهد تا
باشد كه باز كرديد واكر خواهد كه جمله مجرمان وكافرانرا عذاب كند كسى مانع وى نتواند شد
وعذاب وى از مجرمان رد نتواند كردن قوله تعالى سيقول الذين اشركوا لو شاء الله ما اشركنا
ولا آباؤنا ولا حرمنا من شيء كذلك كذب الذين من قبلهم حتى ذاقوا بأسنا قل هل عندكم من
علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرصون قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهديكم اجمعين

خدای تعالی درین آیة خبر میدهد رسول را که بر سبیل معجزه از آمدن مشرکان و مناظره کردن ایشان چون خبر موافق مخبر بود معجز باشد گفت زود بود که گویند آنانکه مشرک شوند و با خدای انباز گرفتند که شرک و کفر ما و شرک پدران ما بمشیت و ارادت حق تعالی است و اگر خدای خواستی که ما مشرک نباشیم ما و پدران ما هیچ مشرک نبودیمی و شرک نیاوردیمی و آنچه ما و پدران ما حرام کردیم هم بخواست خدای بود که اگر نخواستی هیچکس هیچ چیز حرام نکردی پس هرچه کردیم هم برضا و ارادت وی بود انگه این دروغیست صریح و باطلیست ظاهر که ایشان میگویند و آنانکه از پیش ایشان بودند پیغمبر خود را تکذیب کردند و بر خدای دروغها گفتند تا آنگه عذاب ما بایشان رسید ایشان هلاک شدند و تلخی عذاب ما بچشیدند آنگه گفت بگوی ای محمد این کافران را که محالات میگویند که آیا هست نزد شما هیچ علمی و کتابی هست که بیرون آرید از بهر ما و باز نمایید که این همچنین است که ما میگوییم و این بر سبیل تهکم و سخریه است ایشان را آنگه گفت ای محمد بگوی ایشان را که شما را درین هیچ علمی و دانشی هست و شما متابعت نمیکنید الا گمانرا و شما نمیگویید الا دروغ یعنی آنچه میگویید از سر ظن و گمان میگویید حق تعالی باز نمود درین آیة که مشرکان مجبره بوده اند و جبر گفتن مذهب مشرکانست مجبران همان گویند که مشرکان گفتند و مشرکان همان گفتند که پیشینیان گفتند و این آیة دلیلست بر بطلان قول مجبران و اضافه کردن ایشان ارادت کفر و قبیح را با خدای از آنکه باتفاق آیة وارد هست در مورد مذمت و ملامت هر که گویندگان این مقالت را پس بنگر تا جبر چگونه مقالتی بود که خدای تعالی ملامت ایشان بر شرک و کفر رها کند و ایشان را بجبر ملامت کند و چون کافران را این مقالت عیب و ملامت باشد هاتا که مسلمانان را هیچ نباشد و این مذهبی است که عقل و سمع بر بطلان او گواهی میدهد اما سمع چون این آیة و آیتهای دیگر که ظلم و کفر و فسق اضافه با ظالمان و کافران و فاسقان کرده است و گفته در اینجا که کفروا و ظلموا و فسقوا و عقل میگوید که اگر کفر و ظلم و فسق بمشیت خدای بودی خدای تعالی آنرا انکار نکردی و نهی نفرمودی و نیز اگر بارادة خدای بودی بایستی که هیچ کافر و فاسق را عاصی نخواندی مطیع گفتندی برای آنکه مطیع آن باشد که موافق ارادت غیری کرده باشد بایستی که کافران هرگز مستوجب مدح بودندی چنانکه مؤمنان مستوجب مدح اند آنگه گفت قل بگوی ای محمد این کافران را که بیامدند و با تو حجت می آورند باطل

این

این خرافات و تعلل میکنند در کفر خود بجبر و مقالات و محالات که هیچ حجتی نیست شما را بلکه حجت بلیغ و تمام که قطع اعذار و شبهات کند خدای راست جل جلاله چون حجت خدای را باشد اگر حجت باشد که مجبران گویند که فاعل هر کفر و ضلالت و فضایح و قبایح خداست تبارک و تعالی و قدرت موجب ایجادست و ارادة موجب مرادست خدای تعالی قدرت با فعل آفریند و بنده چون محل فعلست خدای اگر خواهد بجزا باتش برد و اگر خواهد ببهشت برد و بنده را هیچ اختیار و مشیت نیست آنگه روز قیامة درین بنده را مواخذه کند حجت بنده را باشد بر خدای و خدای را حجت نباشد بر بنده و این خلاف قرآنست آنگه گفت و لو شاء ربک اگر خدای خواستی شما را هم بجبر و قهر بر ایمان داشتی و لیکن نکرد از بهر آنکه حکمت مانع این بود و عقاب کافران بسمع معلومست چنانکه ان الله لا یغفر ان یشرک به و در عقل عفو کفار جایز نیست والله اعلم قوله تعالی قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا فان شهدوا فلا تشهد معهم ولا تتبع اهواء الذین کذبوا بآیاتنا والذین لا یؤمنون بالآخرة وهم بربهم یعدلون حق تعالی چون بطریق عقل و سمع بیان بطلان مذهب مشرکان و مجبران کرده و آنچه ایشان گفتند که شرک ما بمشیت خداست و آنچه حرام کرده ایم بارادت و خواست اوست که حرام کرده ایم هم خطاب کرد و گفت ای محمد در آنچه این کافران و مشرکان دعوی میکنند از ایشان گواه خواه و بگو ایشان را که بیارید گواهان خویش را آنانکه گواهی دهند از بهر شما که این جمله خدای حرام کرده است و این بر سبیل تهکم است و اگر دهد گواهی وی حجتی نباشد یا مراد آنست که اگر شما را گواهی هست مقبول الشهادة بیارید تا گواهی دهد و دانست که ندارند پس از بهر آن گفت تا ظاهر شود که دعوی ایشان مجردست از بینة و هر دعوی که چنین بود باطل بود و دروغ باشد پس اگر ایشان گواهی دهند گواهی ایشان مسلم مدار و تصدیق ایشان مکن که آن گواهی هم دروغ باشد که اگر مسلم داری چنان باشد که با ایشان گواهی داده با ایشان گواهی مده و متابعت مکن هوا و مراد آنانرا که بدروغ داشتند آیات ما را خطاب اگرچه پیغمبر راست اما مراد از او امت ویست چنانکه گفت لئن اشرکت لیحبطن عملک نهی کرد از آنکه امت او متابعت گروهی کنند که بهوای خود مذهب گرفته باشند و این از وجه تقلید باشد از کسی که پندارد که حق را بشناسد و نشناسد و آن شبهتی باشد که بروی درآمده باشد و پندارد که دلیلست و از آن بود که نشو و نمای او بر مذهبی افتاده باشد و تربیت او بر مذهبی باشد که دشوار بود وی را مفارقت کردن از بهر آنکه با وی الفت گرفته باشد

سازد
وطریق

و دیگر کرد هیچ مشقت نکرده و از میانه مذهبی ناشناخته اختیار کنند و آنرا دین و طریق
خدای عز و جل رسول را گفت متابعت هوای ایشان مکن و نیز هوای آنانکه بروز قیامت ایمان
ندارند و ایشان با خدای خود برابر میکنند بتان جماد را و ایشانرا میپرستند تعالی قوله
قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ان لا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا ولا تقتلوا اولادکم
من املاق نحن نرزقکم وایاهم ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التی
حرم الله الا بالحق ذلکم وصیکم به لعلکم تعقلون حق تعالی میگوید ای محمد بگو این کافرانرا که
بیایید تا بر شما خوانم که خدای بر شما چه حرام کرده تا بدانید که آنچه شما کنید تحریم آن نه از
جهت خدای تبارک و تعالی بود آنچه خدای بر شما حرام کرده است و شما را از ان نهی کرده
است آنست که با خدای انباز نگیرید و در عبادت کسی را با وی شریک مگردانید امام محمد
باقر گفت کینه شرک عبادت بریا باشد و چنانکه از شرک نهی کرده است فرموده
است که با مادر و پدر نیکویی کنید و فرزندان خود را از ترس درویشی مکشید که ما کار [?]
شما و ایشانیم شما را و فرزندان شما را روزی دهیم که آن روزی بدست ماست و در قبضه
قدرت ماست و گرد فواحش و ناشایست مگردید و فواحش جمله قبایح را گفت مثل
گفتن و کردن ناشایست مگردید آنچه ظاهر هست و آشکاراست و آنچه پنهانست ابن عباس گفت
عرب را عقیده چنان بود که زنا کردن آشکارا زشت باشد و پنهان شاید خدای تعالی
از هر دو نهی کرد و باز هم گفت ما ظهر زناست و ما بطن دوستی مردانست با زنان بهر وجه
محادثه و عاشقی و معشوقی و جمله گناهانست آنچه آشکارا کنند و آنچه در نهان کنند
آنکه گفت ولا تقتلوا النفس التی حرم الله و مکشید نفس و تنی را که خدای حرام کرده است کشتن
او مگر بحق و این آن بود که پیغمبر صلعم گفت لا یحل دم امری مسلم الا باحدی خصال اربع کفر بعد ایمان
و زنا بعد احصان و رجل عمل عمل قوم لوط و رجل قتل نفسا بغیر نفس گفت خون مرد
مسلمان حلال نباشد مگر بیکی از چهار خصلت مردی که کافر شود بعد از ایمان و مردی که زنا
کند بعد از احصان و مردی که عمل قوم لوط کند و مردی که نفسی را بکشد بقصد بی آنکه او کسی را
کشته باشد آنکه حق تعالی با جمله مکلفان خطاب کرد و گفت این آنست که خدای شما
را باین وصیت کرد و باین فرمود تا باشد که شما دریابید و بدانید و عقل را کار بندید قوله تعالی ولا تقربوا
مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده واوفوا الکیل والمیزان بالقسط لا نکلف نفسا الا وسعها
واذا قلتم فاعدلوا ولو کان ذا قربی وبعهد الله اوفوا ذلکم وصیکم به لعلکم تذکرون وان هذا صراطی مستقیما

فاتبعوه

ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون و دیگر از جمله آنچه بر شما حرام کرده است
کرده مال یتیم گردیدنست میگوید که نزدیک مال یتیم مشوید و تعرض آن منمایید مگر بر وجهی نیکوتر یعنی که
نگهدارید آنرا بهر یتیم تا چون بزرگ شود و بالغ گردد بوی دهید یا در وجهی نهید که اصل آن ضایع
نگردد و از انجا نفعی حاصل گردد که در خرج و جامه ایشان شود چون از ان یتیم را نفقه
و کسوه کنند میانه کنند نه چنانکه اسراف و تقصیر باشد و تخصیص مال یتیم کرد و اگر چه
مال جمله خلایق بی طیب نفس ایشان بر غیری حرام بود که مال کافران که در معرض تلفست
از بهر آنکه یتیمان بی پدر و بی ناصر باشند و از انجا که ایشانرا یاری و ناصری نبود دست باکار را
طمع افتد بمال ایشان آنکه خدای تعالی فرمود که پیمانه و ترازو راست دارید و بدانچه پیمانه
و سنجید راست پیمایید و راست سنجید و تمام دهید و هیچ از ان کم مگردانید و ما هیچ
نفس را تکلیف نکنیم الا آنچه در وسع و طاقت او باشد اگر اجتهاد کند و احتیاط بجای
آرد و آنچه او از ان احتراز نتواند کرد و طاقت آن ندارد آن در تکلیف او نباشد بر و
بیشتر از اجتهاد و احتیاط نیست و نیز چون سخن گویید راست گویید و اگر چه آن سخن
بر بعضی از خویشاوندان شما باشد و قول تخصیص برای آن کرد که در میان مردان
قول بیشتر باشد و آنکس که او در قول حیف روا دارد در فعل هم روا دارد و
آنکس که در قول حیف روا ندارد در فعل هم روا ندارد و دیگر فرمود که بعهد خدای
وفا کنید و امر او بجای آرید و از مناهی او اجتناب کنید و وصایایی که شما را کرد
بدان کار کنید و این جمله آنست که خدای شما را بدان وصیت کرد تا بود که شما
اندیشه کنید و آنچه کردنیست کار بندید و آنچه ناکردنی است اجتناب نمایید آنکه
حق تعالی گفت وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و این راه یعنی راه مسلمانی
و شرع رسول و مکارم اخلاق و آداب شرع که درین آیات گفت راه منست
و راستست آنرا متابعت کنید و راههای دیگر را متابعت مکنید که شما را از راه خدای
پراکنده کرده اند یعنی هر راهی که جز از راه مسلمانی است از جهودی و گبری و ترسایی
و راههای هوا و بدعت و ضلالت ضلالان شما را از راه مسلمانی بگردانند از بهر آنکه
جمع نتواند کرد میان حق و باطل در خبرست که پیغمبر صلعم خطی بکشید آنگه گفت این سبیل
الرشد است و راه راست و آنکه از جانب راست و چپ خطها بکشید و گفت
هذه سبل علی کل سبیل شیطان این راههاست و بر هر راهی شیطانی است که مردم را

آن راه دعوت میکند پس این آیة برخواند که وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه تا قوله تعالی
ذلکم وصیکم به این آنست که خدای تعالی شما را بدین وصیت کرد تا باشد که شما تتقون
واز معاصی او حذر کنید تا عقاب او بشما نرسد قوله تعالی ثم آتینا موسی الکتاب تماما
علی الذی احسن وتفصیلا لکل شیء وهدی ورحمة لعلهم بلقاء ربهم یؤمنون وهذا کتاب
انزلناه مبارک فاتبعوه واتقوا لعلکم ترحمون ان تقولوا انما انزل الکتاب علی طائفتین
من قبلنا وان کنا عن دراستهم لغافلین او تقولوا لو انا انزل علینا الکتاب لکنا اهدی
منهم فقد جاءکم بینة من ربکم وهدی ورحمة فمن اظلم ممن کذب بآیات الله وصدف عنها
سنجزی الذین یصدفون عن آیاتنا سوء العذاب بما کانوا یصدفون حق سبحانه
وتعالی میگوید که بگو ای محمد ایشانرا که ما موسی پیغمبر را کتاب دادیم یا بگوی ای محمد که
بیایید تا محرمات بر شما خوانم وقصه کنم بر شما که خدای تعالی موسی را کتاب داد و گفته اند
که این از جمله منتهاست که خدای تعالی بر ابراهیم نهاد از آنجا که گفت ووصی بها اسحق و یعقوب
تا آنجا که صراط مستقیم واز جمله آنچه با ابراهیم و فرزندانش کردیم آنست که موسی پیغمبر را
کتاب توریة دادیم از بهر تمام شدن و تمام کردن نعمت و منت بران شخصی که
احسان کرد و نیکوئی آشکارا کرد و آن شخص ابراهیم پیغمبر بود چون دعا کرد
از بهر فرزندان خویش و گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین و گفته اند که قوله
علی الذی احسن موسی پیغمبرست یعنی ما او را کتاب دادیم تا احسان او تمام شود
و بآن بثواب آخرت رسید مجاهد گفت معنی اینست تماما علی المحسنین و عبد الله مسعود
خوانده است تماما علی الذی احسنوا یعنی ما موسی را کتاب دادیم تا تمام نعمت بود
بر محسنان که موسی هم از ایشان بوده است و تا تفصیلی و بیانی باشد هر چیز را
که موسی و قومش بدان محتاج بودند در شرع و هدایتی و رحمتی یعنی بیانی باشد و حجتی
ولطفی بود مر ایشانرا تا باشد که ایشان بجزای عملها اقرار کرده باشند ایمان آرند
و جزا را لقا خوانند از برای تعظیم و تفخیم شان او واز برای آنکه جزا در سرای باشد
که تولای آن جز در دست قدرت او نبود و آنکه گفت وهذا کتاب واین کتابیست
یعنی قرآن که ما آنرا فرو فرستادیم کتابی مبارک و با خیر و برکت و فرخندگی و حجتی
دادیم و بیانات و این کتاب را متابعت کنید واز خدای تبارک و تعالی بترسید واز
معاصی وی اجتناب کنید تا باشد که مستحق رحمت او شوید و بدین رجا باشید

وراسخ

وراسخ باشید یعنی بر امید رجا و رحمت خدای متابعت قرآن کنید واز معاصی
اجتناب کنید و مکلف باید که همیشه میان خوف و رجا بود تکلیف این اقتضا
میکند و خوف سبب ترک معاصی و قبایح باشد و رجا سبب امتثال اوامر و اختیار
طاعت بود ان تقولوا اما این قرآن برای آن فرستادیم تا شما نگویید که توریة و انجیل
بود و طایفه دو گروه فرستادند پیش از ما که جهودان و ترسایان اند و ما از درس
و خواندن ایشان مران کتابرا غافل بودیم و ندانستیم و چنانکه ایشان میخواندند
نمیتوانستیم خواندن و ما را کتابی نبود تا بخوانیم خدای تعالی این آیة حجت بر کافران
عرب گرفت و گفت من این کتاب را برای آن فرستادم تا عرب نگوید که اهل کتاب را
کتاب دادند و ما را ندادند که اگر با خیر خواستی ما را نیز کتاب دادی چه ما تکلیف که
ایشانرا باشد ما را نیز هست و نیز از بهر آن فرستادیم تا شما نگویید که اگر ما را کتاب
فرستادندی ما راه راست یافته بودیمی از جهودان و ترسایان باستخراج دلیل
و تمسک بدان کتاب پس ای آنها که این تمنا میکردید و این آرزو میخواستید بدرستی
که بشما آمد از خدای شما حجتی و دلالتی و لطفی که موادی بود بحق و مراد بهدی لطف بیانست
آنگه گفت نیست ظالم و ستمکارتر بر نفس خود از آنکس که دروغ دارد آیات خدایرا و از
آیات و دلالات اعراض نماید و برگردد و دران اندیشه نکند و استدلال ننماید و
که ظلمیست و این ظلمها عظیمست چنانکه گفت که ان الشرک لظلم عظیم آنگه گفت زود بود که
ما پاداش دهیم آنانرا که از آیات ما اعراض کنند بدترین و سخت ترین عذابی بسبب آن اعراض
و عدولی که کرده باشند بعد از آنکه صحت و صدق آن دانسته باشند قوله تعالی هل ینظرون
الا ان تأتیهم الملئکة او یأتی ربک او یأتی بعض آیات ربک یوم یأتی بعض آیات ربک
لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا منتظرون حق سبحانه
و تعالی گفت چه میکنند و چه منتظر میباشند یعنی که منتظر نمیباشند و توقع نمیکنند ایشان
الا آنرا که فرشتگان بر ایشان آیند واین بر سبیل تقریع و ملامت است یعنی هر چه بایست
با کافران کردیم عقلی صحیح و تسلیم دادیم تا نیک از بد بدانند و حق از باطل فرق کنند
و پیغمبر فرستادیم تا ایشانرا براه راست نماید و معجزات بر دست پیغمبر ظاهر کردیم تا
صدق دعوی او گواهی باشد و قدرت استطاعت و تمکین و نصب ادله و ازاحت علت
کردیم اکنون هیچ نماند ایشانرا و منتظر هیچ چیز نیستند الا آنکه فرشتگان عذاب یا مرگ بایشان آیند

یا از آسمان فرود آیند بخرق عادة بحسب اقتراح ایشان یا منتظر آنند که چیزی که از
محالست بیاید و آن آمدن خدای تواست بایشان و بعضی از آیات خدای تو در آن
روز که بعضی از آیات خدای که اشراط ساعات و علامت قیامتست بایشان
آید هیچ نفس را از آن سود ندارد ایمان او چون پیش از آن ایمان نیاورده باشد
و با ایمان خود کسبی و طاعتی نکرده باشد و آن نفخ فزع باشد یعنی آن روز نه ایمان
سود دارد و نه طاعت برای آنکه این وقتی باشد که خدای خواهد تا تکلیف بردارد
و اعلام مهجا پیدا کرده اند و آنکه فرماید تا صور را در دمند و این نفخ فزع باشد و از این
صور تا دویم که نفخ صعق است چهل روز باشد و در وی هیچ تکلیف نبود و هیچ
و هیچ نباشد آنگه گفت ای محمد که منتظر باشید آمدن فرشتگان را بسبیل عذاب
که ما نیز منتظریم و لیکن تا وقت نباشد که خدای تعالی صلاح داند ایشان را نفرستند
مفسران گفته اند این آیات و علامات آنست که پیغمبر صلعم گفته است بادروا بالاعمال
طلوع الشمس من مغربها و خروج دابة الارض و الدجال و خویصة احدکم و امر العامة
گفت بشتابید بعمل صالح و کردار نیک پیش از آنکه شش چیز بشما رسد یکی آنکه
آفتاب از مغرب بر آید و خروج دابة الارض و خروج دجال و دودی که پدید آید میان
آسمان و خاصه هر یکی را از شما که مرگست و آنچه جمله را خواهد بود بعموم یعنی قیامت ابوهریره
از رسول صلعم روایت کرد که قیامت بر نخیزد تا آفتاب از مغرب بر نیاید و چون آفتاب از مغرب
کیفیت طلوع الشمس من مغربها فی القیامة
بر آید و مردمان بینند هیچکس نباشد که ایمان نیارد و لیکن ایمانش سودی ندارد عبد الله بن عباس
از رسول صلعم روایت کرد که هر شب که آفتاب فرو شود خدای تعالی آنرا با آسمان هفتم برد در سرعت
آنکه فرشتگان ببرند و در زیر عرش بدارند و چون وقت طلوع نزدیک شود دستوری
خواهد تا آن وقت که خدای تقدیر کرده است برای قبول توبه بندگان چون آن وقت رسد
هیچ توبه قبول نباشد و آن آنگه بود که معاصی در زمین بسیار شود و معروف منکر شود و کس
با وا امر نکند و منکر فاش شود و کس از وی نهی نکند چون چنین باشد آفتاب بعادة خویش
بزیر عرش آید و مقدار ساعات شب بگذرد از خدای تعالی دستوری خواهد گوید بار خدایا
چه میفرمایی از مشرق بر آیم یا از مغرب هیچ جواب نیاید ساعتی باشد ماه را نیز
آفتاب آرند و باز دارند دیگر باره دستوری خواهند جواب ندهند تا مقدار سه شبانروز بگذرد
روز را از شب کسی نداند مگر آنکه عادت دارند که بنماز شب برخیزند و آن گروهی اندک باشند و بدان

روزگار

۲۱۰

روزگار خوار و مهین آن شب بر عادت بخسپند چون وقت نماز شب رسد
خیزند و نماز شب بکنند در آسمان نگرند تا صبح بر آمده است یا نه ستارگان بر جای
خود باشند با خود گویند مگر شب را غلط کرده ایم دیگر باره نماز شوند و تسبیح کنند تا چند
بار همچنین کنند ستاره همچنان بر جای خود بینند بترسند و یکدیگر را آواز دهند
بمسجد که جمله ایشان باشند حاضر آیند و این حال با یکدیگر بگویند و جزع کنند تا
مقدار سه شب بگذرد حق تعالی جبرئیل را بفرستد تا آفتاب و ماه را گوید که
حق تعالی شما را میفرماید که هر دو بجای از مغرب بر آیید آنگه بر آید تا نور ایشان
بستانند فرشتگان که بر آفتاب و ماه موکل باشند جزع کنند و بگریند از فزع
و هول قیامت چنانکه اهل آسمانها و سرادقات عرش بشنوند و از گریه ایشان بگریند
آنگه آفتاب و ماه را دو جرم سیاه از مغرب بر آرند متهجدان و نماز کنندگان چون
آن بینند جزع کنند و آنانکه غافلان و تقصیر کنندگان باشند چون مردگان از گور
بر خیزند فذلک قوله وجمع الشمس والقمر اهل دنیا با یکدیگر بنالند و مدهوش شوند مادران از
فرزندان مشغول شوند و شیر دهندگان کودکان شیرخواره را فراموش کنند و فرو گذارند زنان
حامله بارهای حمل بیفکنند صالحان که گریه سود دارد و ظالمان را سود ندارد و چون آفتاب و ماه
بمیان آسمان رسند جبرئیل بیاید و ایشان را برگرداند و بمغرب برد و بدر توبه فرو برد
یکی از صحابه گفت یا رسول الله در توبه چه باشد گفت خدای تعالی از ورای مغرب دری
آفریده دو مصراع از زر سرخ مکلل بانواع جواهر از این مصراع تا آن مصراع چهل ساله
راهست سوار نیک رو را و آن در تا خدای آفریده است گشاده است تا آن
روز که آفتاب از مغرب بر آید پیش از آن هیچ بنده نباشد که توبه نصوح کند الا توبه
او بآن در بآسمان برند و بر خدای تعالی رفع کنند معاذ جبل گفت یا رسول الله توبه نصوح
کدام باشد گفت آنکه گناه کار بر گناه پشیمانی خورد و عذر خواهد و با سر گناه نرود چنانکه
شیر با پستان نشود جبرئیل ماه و آفتاب را آن روز فرو برد حق تعالی بفرماید تا آن در
فراز کنند و در هم زنند چنانکه هیچ شکافی نماند و چون آن در بسته شود پس از آن توبه قبول
هیچ تایب نباشد و پس از آن هیچ کافر را ایمان سود ندارد و هیچ مومن را طاعت سود ندارد
الا آنچه پیش از آن کرده باشد فذلک قوله تعالی لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت
فی ایمانها خیرا و چون چنین شود تکلیف بردارند و دنیا اندک ماند خدای تعالی بفرماید تا صور بدمند

در خبر است که رسول را صلعم پرسیدند که از آنکه که آفتاب از مغرب برآید تا نفخ صور
چند باشد گفت چندانی که مردی اسپی برمادیانی افکند و کره بیارد و هنوز کره بدان
حد نرسیده بود که بر توان نشستن که صور در دمند و از صور اول تا صور دوم گفته‌اند
که چهل روز باشد آنکه حق تعالی گفت ای محمد قل انتظروا بگو شما منتظر باشید آمدن
فرشتگان را از بهر عذاب که ما نیز منتظریم قوله تعالی ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا
لست منهم فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها وهم لا یظلمون حق سبحانه وتعالی میگوید
بدرستی که آنانکه از دین خود متفرق گردند و از دین و شریعت بیرون آمدند و گروها
مختلف گشتند هر گروهی دینی و ملتی دیگر اختیار کردند و هر قومی بامامی و پیشوای دیگر
اقتدا کردند تو از ایشان در هیچ چیز نیستی یعنی تو از ایشان نه و ایشان امت
تو نیستند و بدین معنی مراد اهل بدعت و ضلالت باشند و اگر مراد اهل کفر باشند
معنی آن بود که تو از چیزی نیستی از ایشان یعنی ایشان بکار تو باز نیایند و بدعوت
تو راست نشوند کار ایشان با خداست در ثواب و عقاب و توفیق و خذلان
و این امر بوی تعلق دارد بتو تعلق ندارد خدای تعالی خبر دهد ایشان را بآنچه کرده باشند
و جزا دهد ایشان را بر حسب اعمال ایشان بعضی مفسران گفتند که این قوم جهودان
و ترسایانند که با مشرکان میگشتند باختلاف دین ایشان و جانب ایشان را
مراعات میکردند امام محمد باقر رضی گفت مراد باین آیه اهل بدعت و ضلالت اند از این
امت و اهل شبهات و ابو هریره همین روایت کرد از رسول صلعم و فضل بن عبد الملک
از زاذان روایت کرد که او گفت من روزی نزدیک امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودم
در مسجد نگاه کردم راس الجالوت و جاثلیق را می آوردند بعضی بر ایشان جفا
میکردند امیر المؤمنین گفت اترکوهما ایشان را رها کنید ایشان را در پیش او بپای
بداشتند براس الجالوت نگریست و گفت ای راس الجالوت دانی که امت موسی
بعد از وی چند فرقه شدند گفت ندانم الا در کتابی و اقول در کتاب نگاه کنم و بگویم
امیر المؤمنین گفت ولعنک الله من راس القوم لعنت بر تو باد تو سردار قومی
باشی چون بتو آیند و بحلال و حرام از تو پرسند تو گویی من در کتاب نگرم و بگویم چه گویی
اگر کتاب سوخته باشند یا دزدیده باشند تو در کجا نگری انگه روی بجاثلیق کرد و گفت

دانی

دانی تو که ترسایان بعد از عیسی بر چند گروه شدند گفت بچهل چهار گفت
دروغ میگویی والله انی اعلم بالتوریة منه وبالانجیل منک من بتوریة از وی عالمترم
وبانجیل از تو داناترم امت موسی پس از موسی هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد
هالکند و یکی ناجی و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان میگوید ومن
قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون و امت عیسی بر هفتاد و دو فرقه شدند
یکی از ایشان ناجی و باقی هالکند ناجی آنانند که خدای گفت واذا سمعوا ما انزل الی
الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا و امت مصطفی صلعم بر هفتاد و سه
فرقه شدند یکی از ایشان ناجی و باقی هالکند و ایشان آنانند که خدای تعالی در
حق ایشان گفت وممن خلقنا امة یهدون بالحق انگه مرا گفت یا بن زادان ای
که در حق من چند گروه شوند گفتم یا امیر المؤمنین در تو نیز مختلف شوند گفت بر
دوازده فرقه شوند یکی ناجی و باقی هالک و تو از آن ناجیانی یا ابا عمرو ای عجب اگر کسی
درین خبر اندیشه کند و بداند که فرقه ناجی کدام است از هر ملتی در حق جهودان گفت
ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و در حق ترسایان گفت مما عرفوا من الحق
و در حق مسلمانان گفت وممن خلقنا امة یهدون بالحق اگر جهودی و اگر ترسایی
و اگر مسلمانی نجات بحقست و با حق است اگر درین اخبار و آیات کسی اندیشه کند
بداند که فرقه ناجی کدام است از هر ملتی اکنون در مسلمانی حق کجا باشد انجا که رسول صلعم گفت
و نشان داد الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیث ما دار انگه خدای فرمود که من جاء
بالحسنة هر که حسنه آرد و نیکویی کند از خیرات و طاعات و واجبات او را ده
باشد مانند آن یعنی هر که کار نیکو کند او را ده چندان جزا دهند و مذهب اهل عدل
آنست که یکی از آن ده باستحقاق باشد و نه بتفضل این وعده ایست که خدای
تعالی داده است بر سبیل مقاربة چنانکه خاطر ما نزدیک باشد برای آنکه ما را اطلاع
نیست بکمیت اجزا ثواب و عقاب و گفته اند که مراد بحسنه کلمه اخلاص است یعنی گفتن
لا اله الا الله و هر که سیئه آرد یعنی گناهی کند وی را جزا ندهند الا مانند آن که اگر بیشتر از انکه
کرده بود مکافات کنند ظلم باشد و ظلم روا نبود بعضی گفته اند که مراد بسیئه شرک است و حمل
کردن سیئه و حسنه بر عموم اولیتر است و مراد بلام تعریف جنس است ابو ذر غفاری گفت که
حدیث کرد الصادق المصدق آن راستگوی که با وی راست گفتند و دروغ نگفتند رسول خدا صلعم

گفت خدای تبارک و تعالی گفته است الحسنة عشرة او ازید والسیئة واحدة او اغفر
فالویل لمن غلبت آحاده عشراته ومن لقینی بقراب الارض خطیئة ولا یشرک بی
شیئا جعلت له مثلها مغفرة خدای تعالی گفته است که یک حسنه را ده بدهم یا بیشتر
و یک سیئه را یک جزا دهم یا بیامرزم وای بر آنکس که آحاد او عشرات را غلبه
کنند یعنی سیئات او حسناتش را غالب آید و هر کس که بر من آید که به پری زمین گناه
کرده بود و دران میانه شرک نباشد مانند آن مغفرت و آمرزش بوی دهم عبد الله
عباس گفت این آیه مخصوص است باهل بدو که ایشانرا موافقت بشرع کمتر باشد
اما اهل شهرها که اختلاط با علما کنند و نحو و شرع آموزند در حق ایشان اینست ان
تک حسنة یضاعفها و گفت در یکی را هفتصد باشد که مثل حبة انبتت سبع سنابل فی
کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء قتاده گفت درین آیه ما را از رسول
م روایة کردند که او گفت اعمال او شش است موجبت و موجبه و مضاعفت
و مضاعف و مثلت و مثلا اما آن دو عمل که موجب اند هر که باهش خدای شود و بکار
شرک نیارد لا بد بهشت بود وی را و هر که باهش خدای شود با شرک لا بد دوزخ شود و اما
آن دو عمل که مضاعف شوند نفقه مرد است بر اهلش یکی را ده عوض دهند و نفقه
مرد است در راه خدای یکی را هفتصد چندان بدهند و آن دو عمل که مثل بمثلست
آنست که چون بنده عزم کند که حسنه بکند اگر نکند بدان یک حسنه بنویسند
و چون همت کند که سیئه بکند اگر نکند او را یک سیئه بنویسند سفیان ثوری گفت
چون خدای تعالی این آیه فرستاد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول صلعم گفت
اللهم زدنی بار خدایا بیفزای برای من حق تعالی گفت من ذا الذی یقرض الله قرضا
حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة گفت رب زد امتی بار خدایا بیفزای امت مرا خدای
تعالی این آیه فرستاد انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب اگر خدای تعالی
در عقب این آیه فرستاد که وهم لا یظلمون و بریشان ستم نکنند و از حق ایشان
هیچ باز نگیرند و آنچه بالای استحقاق ایشان باشد از عقاب بریشان ننهند
آنچه حق بنده بود بر خدای از ثواب یکی را ده بدهد یکی باستحقاق و نه بتفضل
آنچه حق خدای باشد بر بنده جمله بتفضل رها کند یا بهری رها کند یا جمله بستاند
بعدل آنچه حق بنده است ذره کم نکند و آنچه حق وی است ذره بیش نستاند که

ظلم

ظلم باشد سخت ترین چیزها که بر بنده آید عدلست آنچه از جهت وی ترسیده علی
باشد و آنچه ازوی امید دارند فضل باشد قوله تعالی قل اننی هدانی ربی الی صراط
مستقیم دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین قل ان صلاتی ونسکی
ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین
بگوای محمد که خدای مرا هدایة کرد یعنی بیان و لطف و توفیق داد براه راست
و راه ایمان و اسلام و دینی راست که ملت و دین ابراهیم پیغمبر است
بگشته از ملتهای باطل و دور شده ازان و او یعنی ابراهیم پیغمبر عم از جمله مشرکان
نبود و ابراهیم را برای آن تخصیص کرد تا عرب راغب شوند باجابت چون
که ایشان از جمله فرزندان او بودند و دین عامترست از ملت برای انکه
عقلیات و شرعیات استعمال کنند و اینجا ملت گفت تا شامل باشد
آنچه بسمع توان دانستن از شریعت انکه گفت بگوی ای محمد که نماز من و عبادت
من و قربانیهای من در حج و عمره حسن بصری گفت یعنی دین من و حیات
و زندگانی و مرگ من خدایراست که پروردگار عالمیانست برای آن تخصیص
نماز کرد که درو انواع قربت و خضوع از رکوع و سجود و تنزیه و تسبیح جمع است
و مماتی بر سبیل تفویض کرد فرمود باو از حول و قوت خود و گردن نهادن
با حول و قوت او و برای آن جمع کرد میان این چیزها بخلاف جهات آن
برای انکه بعضی عبادتست از افعال او و بعضی از فعل خدای تعالی تا باز نماید که
آن افعال خالص او را میکند بی اشتراک غیری دران و مرگ و زندگانی
برای احوال او استغراق او جمله حالات را چون آن تسلیم کرده باشد
بخدای هیچ نمانده ازو که نه خدایرا باشد چون ازین دو بیرون نیست و مورد
آیه مورد خضوع و خشوع و تسلیم و تفویض است با خدای تعالی گفته اند
محیای و مماتی مراد آنست که هرچه من میکنم در حال حیات خود و آنچه بران
باشم و بران بمیرم از ایمان و طاعت عمل صالح همه خاص و خالص خدایراست
که پروردگار عالمیانست آن خدایی که یکیست و وی را دوی نیست در الهیت
و قدیمی و مرا که محمدم این اخلاص فرموده اند و من اول المسلمینم از امت اسلام
هر پیغمبری مقدم بود بر اسلام امتش قوله تعالی قل اغیر الله ابغی ربا و هو رب کل

ولا تکسب کل نفس الا علیها ولا تزر وازرة وزر اخری ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم
فیه تختلفون و هو الذی جعلکم خلائف الارض ورفع بعضکم فوق بعض درجات
لیبلوکم فیما آتیکم ان ربک سریع العقاب وانه لغفور رحیم حق تعالی میفرماید رسول خود
را و میگوید بگوی ای محمد این کافرانرا بر سبیل انکار و توبیخ و تقریع و احتجاج بر
ایشان که آیا هرگز روا باشد در عقل من که من عبادت خدای ر[ا] کنم و خدایی
جویم بخلاف او و اوست آفریننده و پرورنده و مالک هر چیزست و هیچ خدایی نیست
حاصل بر صفات کمال غیر او روا بود که این معبود را بگذارند و عبادت معبودان
کنند که ایشان سزای پرستش نباشند تا بهم حال ایشان جواب دهند
که روا نباشد و این جواب آنست که ایشان پیغمبر را گفتند که بیا تو کمال
خدایان ما را بپرست تا ما کمال خدای ترا بپرستیم انکه خدای تعالی گفت ولا تکسب
کل نفس و هیچ نفسی هیچ نکند و معصیتی نیارد الا که جزای آن و وبال آن بر و باشد
و بر دیگری نباشد و هیچ نفس بار گناه دیگری بر نگیرد و هیچکس را بگناه دیگری عقوبت
نکنند و در مثل گفته اند کل شاة برجلها معلقة و این جواب آنست که ایشان
گفتند اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایاکم ثم الی ربکم پس مرجع و بازگشت شما با خدای است
شما را خبر دهد بآنچه کرده باشید یعنی جزای شما بر حسب آنچه کرده باشید بشما
رساند انکه خدای تبارک و تعالی منت نهاد بر اهل زمین و گفت اوست آن
خدایی که شما را خلیفه کرد بر زمین یعنی اهل هر عصری خلیفه و قایم مقام اهل آن عصر
باشند که پیش ایشان بوده باشند و گذشته شده و آدم را خلیفه جان
کرد که پیش از آدم بودند چنانکه گفت انی جاعل فی الارض خلیفة و گفته اند
خطاب با امت رسول است که ایشانرا خلیفه سایر امم کرد و شرع هم پیغمبران
بشرع او منسوخ شد و پیغمبر ما خلیفه جمله پیغمبران بود یعنی آخرین انبیا بود و او
و خلیفه او خاتم اوصیا بود و فرزندان او خلفا عن سلف آخر خلفا بودند تا چنانکه ملک
زمین را ابتدا بخلافت کرد ختم هم بخلافت باشد بدایت خلافت آدم آن بود که
انی جاعل فی الارض خلیفة و ختم بآخرین خلفا کرد که صاحب الزمان است لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و قوام کار در عواقب و خاتمه باشد لاجرم صادق
علیه السلام گفت المکر لآخرنا کما لمکر لاولنا انکه گفت ورفع بعضکم فوق بعض یعنی رفعت داد



بدرجات و پایها برابتدای استحقاق از جهت مصالحی که او دانست که هر کسی چه چیز
بصلاح نزدیکتر باشد و از فساد دورتر یکی را مصلحت توانگری باشد و یکی را
درویشی و یکی را ضعف و یکی را قوت یکی را مال بسیار و یکی را اندک و یکی را خلقت
بر وجهی دیگر و یکی را بر خلاف آن و چه چنانکه مصلحت شناخت کرد انکه گفت این
برای آن کرد تا شما را ابتلا و امتحان کند در آنچه شما را داده است از نیک و بد و ضیق
و سعت و صحت و سقم و حقیقت ابتلا و امتحان بر خدای روا نباشد که او عالم
الذات است و امتحان آن کند که نداند تا بداند الا آنست که حق تعالی در تکلیف معامله
امتحان میکند که امتحان کنند تا آنچه ندانند بدانند پس صورت صورت امتحان
و معنی تکلیف انکه وصف کرد خود را بآنکه او زود عقابست بآنکه موصوفست
بحکم تعجیل نکند بعقاب تا باز نماید که هر چه آمد نیست نزدیکست و نیز روا بود که آن
عقوبت که ایشان مستحق آنند در دنیا با ایشان بکند پس سریع العقاب باشد
و این برای آن گفت تا ایمن نباشند از عقاب او انکه گفت بانکه او سریع العقاب
کرد و بگیرد و سخت بگیرد آمرزنده و بخشاینده و مهربانست سخت عقوبت
کسی را که کفران نعمت او کند و شکر نعمت او بجای نیارد و زود عقابت کسی را
که کفران نعمت او کند آمرزنده و مهربانست کسی را که بشکر او قیام نماید و بالله العصمة والتوفیق
فانه خیر رفیق   سپاس بی حد و پایان [illegible] بی عدد کردگار موفقی را که بکمال عنایت
بنده خود را اقل خلق الله علی حاجی عبد الکریم بتوفیق تحریر تفسیر کلام معجز نظام خود موفق کرد
و حمد فراوان معبود حقیقی را که چون بمددات بینا یانش قلم خجسته قدم این بنده که کار جلد اول
ازین تفسیر تا آخر رسانید ای قلم باد خجسته خبرت که شد این نامه تمام از اثرت
مشک بر صفحه نور افشاندی بر کل این عنبر تر پاشاندی و وقع اتمام ذلک المرام فی تاریخ
الحادی عشر من شهر شوال ختم بالخیر والاقبال
المنتظم فی شهور سنة تسع والف ۱۰۰۹
هجریه نبویه حامسه
علیه الف
سلام
وتحیه

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم





کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۲۰۶

